

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228595

UNIVERSAL
LIBRARY

از

مآثر الامراء

تأليف

نواب مصمم الدوله شاه نواز خان

بتصحيح

جناب مولوي مرزا اشرف علي

دام افاضته

مدرس مدرسه عاليه كلاته

از طرف ايشياتك سوسائتي بنگاله

در مطبع اردو كلتيه

واقع

كلاته

حايه طبع پوشيد

صف ۱۰۹ ۱۳۲۰ هجري

فہرست مضامین مآثر الامرا جلد سیوم

صفحہ	اذکار
۱	فرحت خان بہتر سکائی
۳	فتح خان پسر ملک عزیز حبشی
۱۰	فدائی خان میر ظریف
۱۲	فدائی خان میرزا ہدایت اللہ
۱۸	فاضل خان آقا افضل امفہانی
۲۱	فیروز خان خواجہ سرا
۲۲	فتح جنگ خان روہیہ
۲۶	فاخر خان پسر باقر خان نجم ثانی
۲۸	فیض اللہ خان
۳۰	فتح جنگ خان میانہ حسین خان نام
۳۲	فاضل خان شیخ مخدوم صدر
۳۳	فدائی خان محمد صالح و مقدر خان محمد جمال الدین
۳۴	فاضل خان برہان الدین
۳۸	فضائل خان میر ہادی
۴۰	فتح اللہ خان بہادر عالمگیر شاہی محمد صادق نام

مفحات					اذکار
۴۸	قرا بهادر خان
۵۰		قاسم محمد خان نیشاپوری
۵۲	قتلق قدم خان قرادل
۵۳	قمر خان
۵۴	قدا خان کنگ
۵۶	قطب الدین خان
۵۹	قاسم علی خان
۶۱		قریش سلطان کاشغری
۶۲	قاسم خان میر بحر
۶۶		قطب الدین خان شیخ خوبی
۶۹	قائم خان اندجانی
۷۴		قائم خان میر ابوالقاسم نمکین
۷۸			قاسم خان پسر میر مراد جویندی
۸۲			قبچاق خان امان بیگ شقاول
۸۵	قزلباش خان افشار
۸۸		قزاق خان باقی بیگ اوزبک
۸۹	قاسم محمد اسلام
۹۲	قائم خان تورانی
۹۵					قاسم خان محمد قاسم نبدیر قاسم خان میر بحر

اذکار

صفحات

۹۹	قباد خان میر آخور
۱۰۲	قطب الدین خان خویشگی
۱۰۹	قوام الدین خان اصفهانی
۱۱۵	قلعه دار خان مرحوم
۱۲۰	قلیچ خان خواجه عابد
۱۲۳	قسم خان کرمانی
۱۲۶	قطب الدین خان خویشگی عرف بایزید
۱۳۰	قطب الملک هید عبدالله خان حسن علی
۱۴۰	قادر داد خان بهادر شیخ نور الله
۱۴۱	قطب الدرله محمد انور خان بهادر
۱۴۴	کمال خان ککهر
۱۴۸	کاکر علی خان
۱۴۹	کنور جگت سنگه
۱۵۰	کشن سنگه (آهور)
۱۵۲	کاکر خان عرف خانجهان کاکر
۱۵۳	کار طلب خان
۱۵۵	کنج علی خان عبد الله بیگ
۱۵۶	کیرت سنگه
۱۵۹	کاکار خان

صفحات	اذکار			
۱۶۱	لشکر خان محمد حسین
۱۶۳	لشکر خان ابو الحسن مشہدی
۱۶۸	لشکر خان عرف جان نثار خان
۱۷۱	لطف اللہ خان
۱۷۷	لطف اللہ خان مارق
۱۷۹	مصاحب بیگ
۱۸۲	ملا پیر محمد خان شروانی
۱۸۶	میر شاہ ابو المعالی
۱۹۲	محمد سلطان مہرزا
۱۹۹	مہدی قاسم خان
۲۰۲	محمد قاسم خان بدخشی
۲۰۴	محمد قلی خان توقبائی
۲۰۴	محمد قلی خان برلاس
۲۰۷	مجنون خان قاقشال
۲۱۱	میر محمد خان مشہور بہ خان کلان
۲۱۶	مہین الدین احمد خان فرنخودی
۲۱۷	مہر علی خان سلدوز
۲۱۸	میرزا میرک رضوی
۲۱۹	محمد مراد خان

انکار

معدلات

۲۲۱	..	مظفر خان تربتي خواجه مظفر علي نام
۲۲۷	مير معز الملک اکبري
۲۳۱	مير علي اکبر موسوي
۲۳۲	ميرزا شرف حسين احراري
۲۳۸	محب علي خان
۲۴۶	معصوم خان فرنخودي
۲۴۹	مير گيسوي خراساني
۲۵۲	مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري
۲۵۷	ميرزاده علي خان
۲۵۸	ميرزا فولاد برلاس
۲۶۴	ميرزا سليماني حاکم بدخشان
۲۷۷	محب علي خان رهناسي
۲۸۵	مير شريف آملی
۲۹۰	مير مرتضی سپرزاري
۲۹۲	معصوم خان کابلي
۲۹۶	ميرزا مظفر حسين مغربي
۳۰۲	ميرزا جاني بيگ ازغون حاکم تهنه
۳۱۴	ميرزا يوسف خان رضوي
۳۲۱	مادھو سنگھ کچھواڻه

۳۲۳	میر حسام الدین بدخشان
۳۲۴	مخصوص خان چغتای
۳۲۶	معصوم بهکری - نامی تخلص
۳۲۹	میرزا شاهرخ ..
۳۳۵	میر خلیل الله یزدی
۳۴۲	محمد قلی ترکمان
۳۴۴	مہتر خان انیس نام
۳۴۵	میرزا غازی بیگ
۳۴۸	میران صدر جهان بهانی
۳۵۱	میرزا چین قلیچ
۳۵۴	میرزا فریدون خان برلاس
۳۵۵	محدثم خان شیخ قاسم فتحپوری
۳۵۵	میرزا عای بیگ اکبر شاہی
۳۵۸	میر جمال الدین انجو
۳۶۰	میرزا راجہ بہادر سنگھ
۳۶۱	میر فضل الله بخاری
۳۶۵	معظم خان شیخ بابزید
۳۶۶	محمد تقی سیم ساز مخاطب بہ شاہ قلی خان
۳۶۹	ملا محمد تہتہ

۳۷۲	محمد خان نيازي
۳۷۶	مظفر خان مير عبد الرزاق معموري
۳۷۹	مقرب خان شيخ حسن معروف به حصو
۳۸۲	مرتضى خان حسام الدين انجو
۳۸۴	مصطفى بيگ تركمان خان
۳۸۵	مهابت خان خازان سپه سالار
۴۰۹	مختار خان هبزواري
۴۱۳	مير محمد امين مير جمله شيرستاني
۴۱۹	محمدا دار خان پسر محمدا دار خان چركس
۴۲۱	مرشد قلبي خان تركمان معروف به مروت خان
۴۲۸	مخلص خان
۴۳۱	معتمد خان محمد شريف
۴۳۴	ميرزا رستم صفوي
۴۴۱	موسى خان مدر
۴۴۲	مبارز خان درهيله
۴۴۵	مهايس داس راتهور
۴۴۷	مير سيد جلال مدر
۵۹۱	محمد زمان طهراني
۶۰۴	مادهو سنگه هادا

اذکار

مفحات

۴۵۶	میرزا دالی
۴۶۰	مکرمت خان
۴۶۲			کیفیت بادشاهجهان آباد
۴۷۷		میرزا حسن صفوی
۴۷۹		مرتضی خان سید نظام
۴۸۲			معتقد خان میرزا مکی
۴۸۵		میرزا عیسیٰ تورخان
۴۸۸				محمد علی خان محمد علی بیگ
۴۹۰			مغل خان پسر زین خان کوکه
۴۹۲	میر شمس
۴۹۳			مرشد قلی خان خراسانی
۵۰۰	ملکت خان
۵۰۳				معمور خان میر ابو الفضل معموزی
۵۰۹		مکذ سذگه
۵۱۰				معتقد خان محمد صالح خوافی
۵۱۱		مبارک خان فیاضی
۵۱۳		میرزا ابو سعید
۵۱۶		محمد خان خوافی
۵۱۸		ملا محمد تهرانی

اذکار

معدلات

۵۲۰	مالو جي و پرسوجي
۵۲۴	ملا علاء الملک توني مخاطب به فاضل خان
	مير محمد سعيد مير جملہ مخاطب به اعظم خان
۵۳۰	خانخانان سپہ سالار
۵۵۵	ميرزا نوذر صفوي
۵۵۷	ميرزا ابو المعالي
۵۶۰	محمد صالح تر خان
۵۶۲	ملا احمد نايثہ
۵۶۶	مخاص خان قاضي نظاما کرہردي
۵۶۸	ميرزا راجہ جيسنگھہ کچھواہہ
۵۷۷	محمد قلبي خان نو مہم
۵۸۱	ميرزا سلطان صفوي
۵۸۳	ميرزا مکرم خان صفوي
۵۸۶	ميرزا خان منوچہر
۵۹۰	مہابنت خان ميرزا لہر امپ
۵۹۵	مبارز خان ميرکل
۵۹۷	مرتضي خان سيد شاه محمد
۵۹۹	مہاراجہ جسونت سنگھہ راتھور
۶۰۴	مير سيد محمد حشمتي قنوجي

مذاهب				انکار
۶۱۱	ملکوت خان میر ابراهیم حسین
۶۱۳	محمد امین خان میر محمد امین
۶۲۰	مختار خان میر شمس الدین
۶۲۳	مغل خان عرب شیخ
۶۲۵	محمد عالی خان خانصمان
۶۲۷	مهابت خان حیدر آبادی
۶۳۳	موسوی خان میرزا معز
۶۳۶	محمد بدیع سلطان
۶۳۷	مصطفی خان کاشی
۶۴۱	مخلص خان
۶۴۴	مرتضی خان سید مبارک خان
۶۴۶	محدث خان میر ابراهیم
۶۵۰	مطالب خان میرزا مطالب
۶۵۳	میرزا صفوی خان علی نقی
۶۵۴	منور خان شیخ میران
۶۵۵	مختار خان قمر الدین
۶۶۲	میر احمد خان
۶۶۶	محمد اسلام خان
۶۶۷	منعم خان خانناران بهادر شاهي

مفحات

انکار

۶۷۷	میرزا محمد هاشم
۶۸۲	محمد مراد خان
۶۹۲	میرزا شاهنواز خان مغوی
۶۹۵	مکرم خا، میر اسحق
۷۰۱	میر ویس غازی
۷۰۶	محمد یار خان
۷۱۱	میر جمله خاندانان
۷۱۳	۴ مرهمت خان بهادر غضنفر جنگ
۷۱۵	مرحوم میرور محمد کاظم خان مغفور
۷۲۹	۲ مبارز خان عماد الملک
۷۴۶	معز الدوله حیدر قلی خان
۷۵۱	مؤتمن الملک جعفر خان
۷۵۵	مہاراجہ اجیت سنگھ راتھور
۷۶۰	میر احمد خان ثانی
۷۶۵	معز الدوله حامد خان بهادر ملایت جنگ
۷۶۹	محمد غیاث خان بهادر
۷۷۱	۲ محمد خان بنگش
۷۷۴	مؤتمن الدوله اسحاق خان
۷۷۶	۲ مہور خان بهادر خویشتگی رحمت خان نام

مصادف	ادکار
۷۹۳ ...	۴ محبتش خان بهادر میر محمد خان
۷۹۶ ...	۴ مقرب خان
۸۰۱ ...	۴ مبارز الملک سر بلند خان بهادر زلایر جنگ
۸۰۷ ...	۴ محمد الدوله عبدالاحد خان
۸۰۹ ...	نیاپت خان عرب نام
۸۱۱ ...	نور قلیچ پسر التون قلیچ خان
۸۱۲ ...	نقیم خان میر غیاث الدین علی
۸۱۷ ...	نور الدین قلی
۸۱۸ ...	نظر بهادر خویشگی
۸۲۱ ...	نجات خان میرزا شجاع
۸۲۸ ...	نوازش خان میرزا عبد الکافی
۸۳۰ ...	نامدار خان
۸۳۳ ...	ناصر خان محمد امان
۸۳۵ ...	نصیر الدوله علاءت جنگ
۸۳۷ ...	نظام الملک آصف جہ ظب ثراء
۸۴۸ ...	۴ نظام الدراء بهادر ناصر جنگ غریب رحمہ اللہ تعالیٰ
۸۶۳ ...	نجم الدوله شیخ علی خان بهادر
۸۶۵ ...	نجم الدوله نجم خان
۸۶۸ ...	نظام الملک نظام الدوله آصف جہ

اذکار

مفحات

۸۷۵	...	نواب آصف‌آباد غفران پناه المتخاص به آصف
		بیان آنکه دولت آباد در چه وقت و بچه نهج بقصر			
۹۱۱	اسلامه بیان آمده بود
۹۲۸	وزیر جمیل
۹۲۹	وزیر خان هرودی
۹۳۲	وزیر خان مقیم نام
۹۳۳	وزیر خان حکیم علیم الدین
۹۳۶	وزیر خان محمد طاهر خراسانی
۹۴۰	هاشم خان
۹۴۱	هادی داد خان
۹۴۳	هو شدار خان میر هوشدار
۹۴۶	هزبر خان خلف آله دردی خان
۹۴۶	همت خان میر عیسی
۹۴۹	همد خان محمد حسن و سپه دار خان محمد محسن
۹۵۲	یوسف محمد خان کوکلتاش
۹۵۴	یوسف خان کشمیری
۹۵۷	یوسف خان ولد حسین خان تکریم
۹۵۸	یعیقوب خان بدخشی
۹۵۸	یاقوت خان حبشی

مفحات

اذکار

۹۶۳	یوسف محمد خان تاشکندی
۹۶۸	یکه تاز خان عبد الله بیگ
۹۷۱	یلمگنوش خان بهادر
۹۷۳	خاتمه
۹۸۰	تاریخ طایع مآثر الامرا

۲۰۶-۱

مهرست ماههای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع قلعات و آبها (مکرم)

آغاز جلد سیوم

* حرف الفاء *

(۲)

* فرحت خان *

مهر سکائی نام از مردم خامه خیل جنت آشیانی بود
در جنگ میرزا کامران چون امرای نفاق سرشمت شیوه تزدیر
بکار ^(۳) بار پیوستند و بیک بابای کولانی از عقب آمده شهیر
بر جنت آشیانی انداخت اگرچه خطا کرد اما فرحت خان
خود را رسانیده بیک حمله او را گریزانید - و در ^(۴) اوانیکه
جنت آشیانی از لاهور باراده جنگ سکندر سور بجانب سهرند
نهیضت نمود او بشقداری لاهور سرفراز گردید - چون شاه
الوالمعالی بدان صوبه تعیین شد او را بے حکم تغیر داده کهان خود
را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکه شاهزاده محمد اکبر
بدین صوبه رخصت یافت خان مذکور خود را بخدومت
ولی نعمت زاده رسانیده مورد تحسین گشت - و در ایام سلطنت

(۲) نسخه [ب] پانزده امیر (۳) نسخه [ب] کولانی (۴) نسخه [ب]

عرش آشیانی باطاع دارمی قصبه کوراه عزت اندوخت - و حین معارفت سلطانی از دیار شرقی ضیافت او منظور نظر والا گردیده خانه او را بعز قدوم فیض لزوم رشک گلستان ساخت - و در جنگ محمد حسین میرزا که متصل احمدآباد رو داده مصدر نیکوخدمتی گردید - چون میرزا دستگیر شده آب برای خوردن طلبید فرحت خان از کمال دلسوختگی هر دو دست بر سر میرزا زد و گفت که در کدام آئین دراست که بچنین نادولت خواهی آب داده شود - پادشاه برر اعتراض فرموده آب خاصه طلبیده بخورد میرزا داد - و در سال نوزدهم با جمع بتسخیر قلعه رهناس (که قلعه ایست در انضباط و استحکام بی نظیر - دیه چند بر فراز آن آبادان و چشمه های شیرین فرادان - آنقدر آذوقه بهم رسد که بمحافظان آنجا کفایت نماید) نامزد شد - و چون بمحاصره پرداخت روزی چند گذشته بود که فرمان پادشاهی بنام مظفر خان (که درین مهم بذابو غرور شکنی او تعینات فرحت خان شده بود) مشتمل بر تنبیه افغانان فتنه جو (که در صوبه بهار هنگامه آرائی داشتند) سایه مکرمیت گسترده - و در جنگ مظفر خان با افغانه آن دیار فرحت خان سردارمی جرانگار داشت - و چون کجپتی راجه بحوالی قصبه آره (۴) که

(۲) نسخه [۱] نامزد شده (۳) نسخه [ب] کهنی (۴) نسخه [ب]

در جاگیر او بود) غبار شورش برداشت او ستیز را مناسب ندانسته شیوه تحصن گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع خبر محصورئی پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصه‌گاه نبرد شمشیر بازان چابکدست اسب او را پی کردند - او پیاده داد مردانگی داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین واقعه دلگداز آگاه گردیده محبت پدری در خاطرش جوش زد - از قلعه برآمده برسم یکجهتتان جان خود را در باخت - و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجری رو داد *

* فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشی مشهور است - در زندگی پدر بمردانگی و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیاری بمراضی نظام شاه ثانی گذاشت - او ناچار باغرا و تحریک مردم غدری بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد - گریند بدستیاری زن چوریگر بسوهان زنجیر پا بر آورده پدایمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنکر شتافت - نظام شاه لشکر تعیین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم خورده اسیر گشت - و در دولت آباد محبوس گردید - نظام شاه

پس از چندے دریافت که مقرب خان غلام ترک (که میر شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود) و حمید خان حبشی وکیل السلطنة هر دو از عهده سرانجام مهم چنانچه باید بر نمی آید فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپه سالار نمود -
گویند درین مرتبه فتح خان بواسطت همشیره خود که مادر نظام شاه بود رهایی یافته بوضع سپاهیان می گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوی باز گردید *

(۲)

بالجمله او از احوال پیشین انتباه برگرفته بتدریست حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یاور گردانید - و چون دریافت که رستگاری از قید اضطراری بود (هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت) پیشدستی نموده در (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام شاه شهرت داده بدستورے (که پدرش را نظر بند میداشت) مقید گردانید - و اول رز بیست و پنج امرای معتبر قدیمی را از هم گذرانید - و بعملی حضرت عرضداشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه بینی و بدگالی مخالفت ملازمان می ورزید او را مقید ساختم - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فروغی از راستی دارد جهان را از وجود لے سود او پاک گرداند - فتح خان او را خفیه نموده آرازة افداخت که باجل طبیعی در گذشت - و حسین نام

(۳)

بصر ده سالهٔ او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال انبا نمود اعلیٰ حضرت اذیال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه را طالب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان بتسخیر دولت آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل استعمال عبدالرسول بصر کلان خود را با جواهر و فیل (که قیمت مجموع هشت لک روپیه می شد) برسم پیشکش روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده به ملازمت آورد - و بدان جهت از سخت و غضب پادشاهی محفوظ ماند - و چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهیم استقلال بهم رسانید عادل شاه بیجاپوری خواست که او را از میان برداشته دولت آباد را متصرف شود - قوهان خان را با لشکر سنگین تعیین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبی درگاه سلاطین تیموریه بهتر است از دولت عظیمهٔ بیجاپور - پیش از وصول عادل شاهیه خود را برسانند - چنانچه در احوال مهابت خان مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور فتح خان (که قول و فعلش شایان اعتماد نبود) بلا به گری سروران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را باسراف صرف می نمود در کمتر زمانی به عجز گرایده بعهده و پیمان

قلعه تسلیم کرد - و با نظام الماک طفل مع توابع آن در دمان^(۲)
 (که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق
 داشت) همراه مهابت خان راهی شد - خان مزبور بے حجت
 ظاهر نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت -
 و اسباب و اشیای او را بضبط در آردن - و حسب الحکم اسلام خان
 (که از صوبه داری گجرات تغیر شده بود) ببرهانپور آمده آن
 خان و مان برباد داده ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار
 محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویز
 منصب عمده در میان بود شاید بنابر زخمی (که بر سرش
 رسیده خلاء در دماغ پیدا شده) اداهای نامناسب بعمل آورده
 از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده در لک درپیه
 سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوی گشته مدتی بفرغت و
 آسودگی بسر می برد - تا باجل طبیعی^(۳) در گذشت - گویند با
 مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز
 بیش از در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب در هزار
 و پانصدی هزار سوار و خطاب منصور خان چهار کامیابی
 افرودخت - و از خویشان و اقربای او اکثر بمذاهب مذاسب
 سوانرازی یافتند - چون ملک عنبر نوکری پادشاهی اختیار
 نکرده برآسه درینجا مذکور نشد - لیکن ازانجا که از ابطال

رجال و خوبان روزگار بود ضمناً مجمل از احوالش ناگزیر خامه
وقائع طراز است *

(۲)
از غلام بیجاپوری سم با چند حبشی مردانه شجاع در
حرکت ملازمان نظام شاهیه آمده بجهوهر شجاعت و کاردانی
امتیازے بهم رسانید - چون (۳) ملکه چاند سلطان در سنه
(۱۰۰۹) هزار و نه بتیغ کین بعضه دکنیان کوتاه اندیش
مقتول گردید - و قلعه احمدنکر جبراً و قهراً بتصرف عرش آشیانی
در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعه
گوالیار گشت (در احوال سلطنت نظام شاهیه) که از وقت
برهان شاه خلل پذیرفته بود (ضعف تمام راه یافت - که
از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر
و راجو میان دکنی علم استقلال افراشتند - از سرحد تلنگ
تا چهار کروهی احمدنکر و هشت کروهی دولت آباد بتصرف
نخستین در آمد - و شمالی دولت آباد تا سرحد گجرات و
جنوبی تا شش کروهی احمدنکر دومین بضبط خون آرد -
و بمرتضی نظام شاه ثانی ولد شاه علی قلعه اوسه و چند دیه
جهت اخراجات را گذاشتند - و چون هر یک ازین دو سردار
میخواست ملک دیگرے انتزاع نمایند پیوسته در میان یکدیگر
نائر جلال و قتال ملتهم بود - در سال (۱۰۱۰) هزار و دهم

در حوالی ناندیر میان ملک عذیر و میروزا ایرج پسر خانخانان^(۲) عبدالرحیم جنگی معرب اتفاق افتاد - ملک عذیر را زخمی از معرکه برداشته بردند - خانخانان (که از عزمهای او واقف بود) فرجه دیده طرح آشتی افکند - ملک عذیر نیز مغتنم پنداشته ملاقات نمود - و عهد و پیمان یکجبهتی موکد گردانید - چون اکثر غلبه جانب راجو می بود درینولا ملک عذیر باعانت خانخانان او را منهزم گردانیده مرتضی نظام شاه را با اختیار خود آردن در جذیر نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعیین کرده دستگیر ساخت - و ملک او را نیز برگرفت - و چون در هذوستان هنگامی چند از فرارکش کردن شاهزاده سلطان سلیم و ارتحال عرش آشیانی و بغی درزیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم برپا شد - ملک عذیر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا مساعی فراوان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آردن - و بیشتر محالات پادشاهی را نیز متصرف گردید - خانخانان باقتضای وقت بخودداری می گردانید - چون سلطنت جنت مکانی استقلال بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعیین گشت - ملک عذیر (که غالب و گاهی مغلوب بود) تقابل را از دست نمیداد - پس ازان (که شاهزاده ولی عهد شاهجهان در مرتبه دستوری دکن یافت - و جمیع دنیاواران آن مملکت سر بزدگی و عقیدت در ربه انقیاد و فرمانبرداری گذاشتند) ملک عذیر

نیز محال متغلبه را مع شیء زاید بتصرف دکلائی پادشاهی گذاشته تا آخر بر جاده اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکی اشتغال داشته مکرر علم برتری و چیرگی بر افراسمت - و برسم نعلبندی زرها میگرفت - در سنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج هجری در هشتاد سالگی باجل طبیعی درگذشت ^(۲) - و در روضه دولت آباد مابین درگاه شاه منتجب الدین زربخش و شاه راجوی قتال مدفون گشت - گنبد عالی و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال دیه در انعام بحال است - که صرف (رغن چراغ مزارش زر آنجاست - در دفون سپاهگری و سرداری و قواعد درست اندیشی و کارگذاری یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقی را) که با مصلاح دکن برگی گری نامند) خوب فرا گرفته خیره سران و اوباشان آن ملک را از قرار واقع سر حساب نگاه می داشت - و در رفاه رعایا و آبادی ملک جدی فراران می نمود - و با این همه فساد و هنگامه (که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن زد و خورد داشته) موضع کهرکی پنج کردهی دولت آباد را (که الحال به خجسته بنیان اورنگ آباد موسوم است) باحداث تالاب و طرح باغ و عمارات عالیه معموره عظیم ساخت - گویند در اشاعت خیرات و مبرات و بهط عدالت و دادرسی ملهوفان

دستۀ قوی داشت - و بشعار تقوی و صلاح کما ینبغي قیام
می نمود - شاعری در مدح او گفته *
* بیت *

* در خدمت رسول خدا یک بلال بود *

* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

فدائی خان

میر ظریف از ملازمان خدمت گذار اعلیٰ حضرت بود - چون
سفری را فدائی را توجه بفراهم آوردن اسبان بیشتر بود مشارالیه
را بهمراهی ایالچی ایران بابتیاع اسبان عراقی رخصت فرمود -
و چون اسمی (که پسند طبع مشکل پسند افتد) نیارون بتلافی
آن التماس نمود که اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوری
یابد اسبان سوارچی خاصه خریدۀ خود را ازین خجالت بر آرد -
لاجرم نامه دوستی و ولا با کمر مرصع گران بها بقیصر مصحوب
او ارسال یافت - که اگر احیاناً او را رجوعی بسطان روم افتد
بدین دست آویز کارسازی خود نماید - در سال دهم از بذور
لاهری براه دریا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زیارت
حرمین شریفین بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان
مراد خان را (که متوجه تسخیر بغداد بود) دید - سلطان
باعزاز نامه گرفته بتوکی زبان پرسید که سبب طغی این
مسافت در و دراز چیست - مومی الیه بعد اظهار سبب کمر

مرمع بنظر در آورد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین رتبه رسیدن ایلچی و کمر مرمع از پادشاه عظیم الشان شکون فتح و فیروزی ست - (روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود پیشکش کرد - سلطان از سلاح هندوستان پرسید - او سپر قیمتی همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمی گذرد - قیصر تعجب نموده تیر به بقوت تمام بر سپر زد که از میان نگذشت - ده هزار قرش که بیست هزار روپیه باشد بار داده گفت که بعد از مهم بغداد (خصمت خواهم کرد - بالفعل بموصل رفته بخريد اشیای مطلوبه^(۲) پردازد - پس ازان) که سلطان مراد جبراً و قهراً قلعه بغداد را از دست قزلباش انتزاع نموده بموصل برگشت) میر ظریف را (خصمت داده جواب نامه مصحوب ارسلان آقا با یک اسم عربی خوش رفتار با زین مرمع الماس و عبائی مروارید دوز طرح روم بطریق ارمنان ارسال داشت - میر ظریف باتفاق ایلچی مذکور از بصره سوار جهاز شده به تهته فرد آمد *

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر (که مطرح الویة پادشاهی بود)^(۳) راهی گشته باسلام آستان خلافت چهره بر افروخت - و پنجاه و دو اسم (که دران دیار ابتیاع نموده) با دو اسمی (که سله دار پادشاه از عمدهای

(درم بار تکلیف کرده بود) از نظر پادشاهی گذرانید و به نیکو بندگی مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمنصب هزارچی دو صد سوار و خطاب فدائی خان سرافرازی یافت - و بخدمت آخته بیگی از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت - و در همین ایام بحکومت لاهری بندر تعیین گشت - و هنوز بارلین پایتخت دولت برآمده بود که زمانه بے مهر شوالیه ناکامی بکامش فروریخت - سال چهاردهم آغاز سال (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک پیمانہ زندگانش پر شد *

* فدائی خان *

میرزا هدایت الله چهار برادر بودند که هر یک بزر قابلیت و نیروی پودلی در زمان دولت جهانگیری صاحب ثروت و مکنیت گردیده بدرجہ اعتبار برآمد - نخستین میرزا محمد تقی که در سر آغاز جلوس جنت مکانی به مرافقت مهابت خان بمهم رانا امر سنگھ تعیین گشت - چون سرش آگنده نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام (که اشاع ذمائم است) با اهل رساله بدسلوکیها سرکرد - آنها یکتائی گزیده در مقام پور ماندل سر دیوان گشتند - درم میرزا عنایت الله که بکار دانی و معامله فہمی مشہور وقت بود و در غن سیاق بے نظیر - بدیوانی سلطان پرویز فائز گشته

کارها را بضبط و ربط تمام سرانجام داد و دستگاه شوکت^(۲) و علو شان بهم رسانید - اما از سخت گیریها عالم را از خود آزاده ساخت - و از استغنا مزاجی سر بکسے فرود نمی آورد - آخر کار ازان رتبه و خدمت افتاد^(۳) - گریزند چون وقت موعودش در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش اولاد نمود - چون بخانه آمد جان بسمهرود - سیومین میرزا (روح الله) جوانی نمایان خوش صورت در چوگان بازی گوی مسابقت میربود - و در فن مید و شکار سرآمد میر شکاران توان گفت - در خدمت جنّت مکانی طرفه قرب و منزلتی داشت - از غریب اتفاقات آنکه هنگامی (که قلعه ماندو مهبط الوبه جهانگیری گردید) او را با فوجی جرار بمالش مفسدان اطراف و جوانب تعین فرمود - چون بجیت پور رسید راجه آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درخته فرود آورد - و سامان ضیافتی طلبید - ناگاه مارت سیاه از حوالی آن درخت پیدا شد - از زبان میرزا بر آمد که مار مار - یکی از همراهان پنداشت که بقدر راجه امر می نماید - زخمی بر راجه رساند - راجه از مشاهده این حالت چستی و چالاکي کرده بیک زخم میرزا را بیکه و خبازه ساخت^(۴) - لشکر بی سردار رر بفرار

(۲) نسخه [ج] سرانجام داده (۳) نسخه - [ب] رتبه خدمت ه

(۴) نسخه [ب ج] یکدو خبازه

نهان - (راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را
 بکوهستان کشید - و پست^(۲)ر ملکش نیز بی سپر و عساکر پادشاهی
 گشته مالش بهر^۱ا یافت - چهارمین میرزا هدایت الله است
 که خردتر از همه بود - در^۱ بدایت حل^۱ میر بحر نواره شد -
 و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشی
 شایسته عواطف خسروانی شد - و در پیشگاه خلافت قرب و
 منزلت بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتی
 درجه پیمای امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان
 باقتضای نمک خواری و فداریت در سرافشانی و جان نثاری
 نقصیر نکرد - بیانش آنکه (چون کنار آب بهمت مخیم
 جهانگیری گردید - و امرا از غفلت و خامکاری با همگی ار^۱
 از پل گذشته جز دولتخانه پادشاهی آن طرف آب نماند)^(۳)
 مهابت خان که در انتظار قابو بود از شورش طایفی بے محابا
 دولتخانه را فرد گرفت - فدائی خان از فتنه پرداز می زمانه
 آگهی یافته (چون پل را آتش زده بودند) فدائیان خود را
 مکانی دولتخانه بر آب زد - لخت^۱ از همراهانش بموج خیز
 فدا رفتند - و برخی از مکانات پایان دریه افتاده نیم جان^(۴)
 بساحل سلامت بردند - خود با هفت سوار بر آمده

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند -
دید کارے پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف
نمی تواند بخدمت جنت مکانی (سید) - چون پارچه سنگی
(که بدیوار آهنی خورده بر گردن) بهمان چستی و
چالاکي عذاب گردانیده از آب گذشت - (روز دوم) (که امرا
باتفاق نور جهان بیگم باراده دفع آن شرور افزا خود را بآب زده
بحملهای راجپوتیه او پیش نبرده پستر نشستند) فدائی خان
از روی حمیت و غیرت با جمعی یک تیر انداز پایان تر از آب
گذشته فوج مقابل را برداشت - و بخانه سلطان شهویار
(که بادشاه همانجا بود) خود را رسانید - چون درون سرا پرده
ازحام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازی
پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهی تیرش میرسید -
مخلص خان پیش روی جنت مکانی ایستاده خود را سپر تیر
قضا ساخت - تا آنکه فدائی خان زمانه دراز تردها نموده
عطاء الله خویش را با دو سه ^(۲) منصبدار روشناس بکشتن دان
و نتوانست پادشاه پیوست - بروهتاس شتافته اهل و عیال
خود را برگرفته بکرجهاک ^(۳) بند (که متصل کوه کانگره است)
رخت عافیت کشید - و چون بزربخش جنوّه زمیذار پرگنه
مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و درم مکرم خان حاکم بنگاله سفینه سوار
 بآب فرو رفت فدائی خان بایالت آن دیار سرفرازی یافت -
 و مقرر شد که پنج لک روپیه برسم پیشکش پادشاهی و پنج
 لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانة عامرة داخل
 سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید - و
 پس از جلوس فردوس آشدانی بمنصب چهار هزار و سی سه هزار
 سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره
 نوازش یافت - و در همین سال به تیولداری جونپور کامیاب
 عزت گردید - و پستتر بفوجداری گورکھ پور مامور گشت -
 چون عبدالله خان صوبه دار بهار باستیصال برتاب اُچینیه همت^(۲)
 برگماشت فدائی خان از روی کاربزو هی بے آنکه بار حکم رسد^(۳)
 بکومک شتافت - و در تصخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر
 زمین است بسعی و تلاش شریک و سهیم گردید - گویند سپاه
 در همت بود - اغانه نوکر داشت - و از نخوت و استغنا (که لازمه
 طینت این برادران بود) خالی نبود - گویند چون از بنگاله
 تغیر شده بحضور رسید عالمه نالشی شد - که از آنها زر خطیر
 بهحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغائه بدرگاه پادشاهی
 نمودن متصدیان پیغام کردند - که بدارالعدالة رجوع شده

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر
 ترک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال است محال -
 (۲) زنهار در خاطر نیارند - چون بعرض رسید اعلیٰ حضرت اغماض
 نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود - سال سیزدهم چون
 ظریف بخطاب فدائی خان سر بلند گردید او بخطاب جان نثار
 خان سرفرازی یافت - سال چهاردهم در فیل از اقطاع خود
 بحضور فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائی خان فوت شد
 او بخطاب قدیم خود سر افتخار بر افراخت - سال پانزدهم
 از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه
 (که با احتمال آمدن دالیمی ایران بر قندهار بکابل تعیین
 شده بود) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجایگزیر خود
 گورکهور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون
 بعد فوت راجه جگمت سنگه بمشرد قلی در باب متصرف
 شدن قلعه تارا گده ایمائے شده بود فدائی خان نیز بایلغار

(۲) نسخه [ج] نیارید (۳) نسخه [ج] آخر الامر باجل طبیعی درگذشت -
 تاریخ فوتش بنظر نیامده - در عمل صالح (که مشتمل بر صواب و عهده دولت
 فردوس آسمانیست) تا سال دوازدهم جانبجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم
 (که میر ظریف بخطاب فدائی خان نامی گشت) نوشده که هدایت اله پیش از
 خطاب جانباز خان باین خطاب مغایب بود - و در سال چهاردهم (چون میر ظریف
 مذکور درگذشت) بقلم داده که هدایت اله بخطاب قدیم خود فدائی خان
 ناموری انداخت * (۴) نسخه [ج] جانباز خار

برای انصرام این کار تعیین گردید - اگرچه مرشد قلی پیش از رسیدن فدائی خان قلعه مزبور را بتصرف آورده بود بعد از رسیدن فدائی خان بار حواله نمود - و پس از رسیدن عرضداشت فدائی خان بحضور قلعه به بهادر کنبر حواله شد -
 و بعد چندی در همین سال رخت هستی بر بست *

* فاضل خان *

آقا افضل اصفهانی از ولایت بدیاری همدان گردید - و با شیخ فرید مرتضی خان مربوط گشت - شیخ بقدر دانش و فهمید او بر قدر و منزلتش افزود - و لک ربیه سالیانه او مقرر نمود - بلی شیخ (که دریای همک و کرم و منبع قدر شناسی بود) باکثری لک ربیه و هشتاد هزار ربیه هالیانه داد - چنانچه بامیر بیگ برادر فاضل خان مذکور هشتاد هزار ربیه میداد - چون نظم صوبه پنجاب از پیشگاه جنت مکانی بشیخ تفویض یافت نیابت صوبه داری لاهور (۲)
 باقا افضل ارزانی داشت - مشارالیه از کارشناسی و معامله فهمی بامور نظامت می پرداخت - پس از فوت شیخ آن صوبه در قبول اعتماد الدوله قرار گرفت - او نیز نیابت را بدستور سابق بعهد مومی الیه وا گذاشته پیش از پیش بر (۳)
 اعتبارش افزود - و بعد از بدیوانی شاهزاده سلطان پردیز

چهره افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانبانی
 بمنصب مذاسب و خطاب فاضل خانى سرعزت برافراخت -
 و هنگامی (که سلطان پرویز باثالیقی مهابت خان بتعاقب
 شاهزاده دلی عهد تعیین گشت) بخشگیری و واتعه نویسی آن
 عسکر بمشار الیه نامزد گردید - و در سال بیستم بمنصب
 هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای اسب و فیل
 کامیاب مباحات شد - و بدیوانی دکن نامور گشت - و از
 زمانه سازی باخانجهان لودی صاحب صوبه ^(۲) آنجا خیل معشور
 و مخلوط شده در مشورت های مالی و ملکی شریک و سهم
 گردید - چون جنت مکانی سفر آخرت برگزید ^(۳) اعلیٰ حضرت
 (که دران هنگام در جنیر دکن اقامت داشت) جان نثار
 خان را با فرمان بحالی صوبه داری دکن ^(۴) بخانجهان فرستاده
 اظهار بآمدن خود ازان راه سرکرد - فاضل خان (که برادرش
 نوکر سلطان شهریار بود) رای خانجهان را دزدیده گفت که
 امرای حضور دار بخش را بر تخت نشانده اند - و شهریار
 در لاهور کوس سلطنت می نوازد - رزر بسه سپاه را میدهد
 بیشتر نوئیان عظام بصاحبقران ثانی متوهم (که مبادا بعد
 جلوس بتلافی پردازد) شما صاحب الوس و جمعیت و خلاصه

(۲) نسخه [ب] صاحب قرانی - (۳) نسخه [ب] برگزیده - (۴) نسخه

لشکر پادشاهی اید - همراه هرکه بر سریر فرمانروائی هندوستان
 برآمد نوکر او هستید - معینا فردوس آشیانی حقوق چندین
 ساله خدمت شما را کأن لم یکن انکاشته دیروز که مهابت خان
 بآن کوه کوه جرایم بخدومت ایشان پیوست فوراً خطاب
 سپه سالاری شما را تغیر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر
 افغان (بارجود دانش و سنجیده مزاجی) خورده جان نثار خان
 را بے آنکه جواب فرمان بقلم آرد رخصت نمود - اعلیٰ حضرت
 راه برهانپور موقوف نموده از راه گجرات بآگره رخصت
 فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تنسیق مهم
 بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بزام خانجهان و فاضل
 خان صدر یافت - فاضل خان از گذر هندیۀ نوبدا جدا شده
 بیشتر راهی گشت - دران ایام افواج پادشاهی بر سر ججهار
 سنگه بندیلہ تعیین شده بود - و اعلیٰ حضرت نیز تا قلعه گوالیار
 بطریق سیر ارخای عنان فرمود - چون خان مذکور به نور
 رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم
 بضبط در آمده چندی در قید شدید گذرانید - دران
 زمان (که خانجهان هم باریاب حضور بود) استخلاص او
 بشش لک روپیہ بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال
 اعانتہ کردند - خانجهان نیز یک لک روپیہ داد - مدتی معاتب

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتباولداری
 بروده صوبه گجرات سرفرازي یافت - در سال نهم هنگام
 معارفت اعلیٰ حضرت از دولت آباد بدار الخلافه فرمان طلب
 بنام مشارالیه پیرایه صدور یافت - او از صوبه گجرات بر
 جناح استعجال روانه شده در خطه بوهانپور شرف تقبیل
 آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خسروانی
 ساخته بخطاب اعتمان خان و دیوانی دکن مفتخر و مباهی
 گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانی بنگاله و سرکار شاهزاده
 محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال
 بیست و یکم باجل موعود در گذشت - هزار و پانصدی ششصد
 سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش
 شده بود - و همواره بخدمت پادشاهی اشتغال داشت *

* فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنم مکانی بود - پس از خرامش آن
 پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقی پسر
 خسرو را بسطانت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار
 هواس باخته بدار السلطنه در آمده درون محل سرا خزید (
 او باشاره خان مذکور درون محلات شتافته او را بتلاش بر آورده
 بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشنایی بملازمت
 پرداخته بمنصب در هزاری پانصد سوار که از سابق داشت

صوفرازی پذیرفت - سال چهارم باضافه سه صد سوار کامیاب
گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار
چهار عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار نامیده بخت
نورآکین گردانید - و سال سیزدهم باضافه پانصدی سرورشته
بلند پایگی بدست آورد - سال هژدهم در جشن صحت بیگم
صاحب صبیله کلان پادشاه (که بذایر رسیدن شعله شمع بدامان
اطراف بدن سوخته چندی بر بستر بیماری افتاده بود) از
اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار درجه
اعتلا پیمود - سال بیست و یکم هژدهم رمضان مطابق سنه (۱۰۵۷)
هزار و پنجاه و هفت هجری آن جهانی شد - نظارت مشکری
پادشاهی باو متعلق بود - و اعتماد و خصوصیت در خدمت
اعلی حضرت داشت - باغ بنا نهاد و در کنار دریای بهت
بخوبی و آراستگی مشهور است *

• فتم جنگ خان رو هیله •

پدرش زکریا خان برادر عثمان خان رو هیله است - که از
مدتها در کسکیان دکن انتظام داشت - و با کم منصبی قوم اعزاز
و اعتبار خویش در دلاها می نگاشت - در عشره ثانیة فرمانروایی
فردوس آشیانی بفرجدار می خاندیس سر سروری افراخت - و
دوران امر باحداث ضوابط پسندیده و نگاهداشتن جمعیت رو هیله

زیاده از ضابطه نام خود بر صفحه روزگار روشن داشت - در سال سیام باجل طبیعی درگذشت - هزاری هشت صد سوار منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و پردای از ناموران وقت بود - فتح خان از پدر و عم درگذرانیده بدستیزی جهد و پایمردی سعی در عهد اعلیٰ حضرت هم منصب عم خود گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداری تونداپور مضاف خاندیس (که دهنه بالاگهات اسم) تعیین شد - و پس ازان بفوجداری چوپره از توابع صوبه مذکور سرافرازی یافت - و بمنصب هزاری هشت صد سوار درجه اعتبار پیدمود - گویند مشارالیه بسیار خوش رضع و باوجود منصب قلیل دستگاه امرائی می چید - و ساز و سامان توک زیاد از قدر خود بکار می برد - و مرد گشادپیشانی بود - و دسمت داد و دهش می گشود - هرچند خالی از فراست و دانائی نبود اما ملایمت و تواضع را بجائے رسانید که اگر پیاپی (جوع او می افتاد بخانه اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسی میکرد که بدیگران حیرت می افزد - در قبیله پردری بے نظیر و در تمن داری مشهور بود - بار مئونت برادر و برادر زادهای جوان (که هر یک بمردی و مردانگی گوی سبقت می بود) بر درس همت می کشید - و در جذاب پاشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاری بتقدیم می رسانید -

در یساقی (که قلعه بدر و کلیان مسخر از لیبای دولت شد)

شاهزاده او را با اتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلنکه^(۲)

تعیین نمود - آنرا سر سوار ی بجبر و قهر بدست آورد -

و هنگامی (که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت همدوستان

تصمیم فرمود) مشارالیه با برادران و خویشان کمر جانفشانی

بناطق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید -

و پس از عبور از برهانپور ب خطاب خان ی ناموری اندرخت -

و بعد از محاربه مهراجه جسونت ب خطاب فتح جنگ خان

و مرحمت علم و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی^(۳) دو هزار

و پانصد سوار سرافرازی یافت - و درین معارک و مهالک

(که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) با برادران مصدر

ترددات شایان گشت - و پس از جنگ کهچره بهمراهی

معظم خان خانخانان در تعاتب شجاع متعین شد - و بهر اولی

آن سیه سالار کارهای دست بسته و دستبدهای شایسته

نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب

سولی (که چهارده کروه جهانگیرنگر واقع است) شتافت -

و زمره از دلادران جیش منصور را با مردم نامی در کشتیها

نشاند و آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود -

برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسه

جنگي از نواره اعادي هجوم آورده بر روی آب آتش پيگار افروخت - بسيارے دست بکار نابرده برگشتند - برادرش حيات مخاطب بزبردست خان (که با جمعی از رفقای خود در کشتي بود) بسيارے را قتل و جريم ساخت - و یک زخم تفنگ و در زخم تير برداشته جنگ کذا از کوسها اعادي را بر آورد - ^(۲) شهپاز و شريف برادران خان مومنی اليه و رستم و رسول برادرزادها با جمعی از اقربا و تابينانش در کشتي ديگر بودند - هنوز بالتمام فرود نيامده بودند که اعدا بمداغه پرداختند - شهپاز از صدمه فيل از هم گذشت - و رستم و رسول با جمعی در آديخته جان در باختند - و ديگران بجراحات از تلاش باز مانده دستگير گشتند - و پس ازان (که خانخانان مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نمود) او را با زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصوام مهم شجاع از هنگامه بحضور آمد - چون دل ده تعينانی دکن بود کومکي آن ديار گرديد - در يعاق بيجا پور بهمراهی ميرزا راجه جی سنگه بهمداری جندو طرح چپ چهره افروز جلالت بود - چون به حوالی بيجا پور پيوست شروزه خان مهدي و سيدی مسعود بولایت پادشاهی درآمده غبار شورش برانگيختند - اتفاقاً دران هنگام اسکندر مخاطب بصلاحات خان برادر خان مذکور بعزم

لشکر راجه در چار گروهی پریفته فرود آمده بود - شرزه خان
 با شش هزار سوار بر سر او ریخت - مومی الیه را حفظ ناموس
 سپاه گری روی بر تافتن ازان گروه تجویز نکرد - با چهل سوار
 تابین خویش بهربازی رتبه سرافرازی اندوخت - ^(۲) هریک از
 برادرانش با پیروزی و مهابت ظاهری و دلیری ؛ دلادری
 یکتا بوده - ^(۳) پیرگنه جامیزه خاندیس در جاگیر داشت - و مقدمی
 اکثر دیهات آنجا گرفته موضع پیری را (که هشت گروهی
 فرداپور سر راه برهانپور است) وطن قرار داده در آبادی
 کوشید - ^(۴) اولادش دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد
 عالمگیری پسرش تاج خان زنده بود - وقایع داشت - و پس
 از امتیاز برخاست - از بچشدی قریب ده سال است که
 آن موضع از جاگیر آنها برآمده - مگر بعنوان زمینداری دخیل
 دارند - خویش او الهداد خان در قصبه منکلور شاه بدرالدین
 سکونت ورزیده دروازه حویلی را بسیار بعظمت ساخته - اولادش
 درانجا است *

فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثانی ست - سال سیوم جلوس
 فردوس آشیانی در آران (که دکن مضرب خیام سلطانی

(۲) نسخه [ج] یافت - (۳) نسخه [ج] جامنیا (۴) نسخه [ب - ج]

کوشیده .

بود (باپردانه مرصع و قدرے جواهر پیشکش پدر خود (که
 بحکومت اوریسه می پرداخت) آمده به آستانبوس سده
 سنیه فائز گشت - و به منصب درغور مورد نوازش گردید - و
 پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده بدایه دو هزار
 هزار سوار مرتقی شده - چنده بذابر تقصیرے بے منصب و
 جاکیر بود - سال بیست و یکم بد بحالی منصب سابق و خطاب
 خانی و میرتوزکی از تغیر نوازش خان سر بر افراخت -
 و بذابر مدور بعضی امور غیر مرضی چنده دیگر از
 کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس
 سلطان دارا شکوه باز بدافتن منصب قدیم آب رفته بجو
 آورد - سال بیست و نهم باضافه پانصدی سرمایہ شانکامی
 اندوخت - در جنگ سموکر سردار میسرہ دارا شکوه بود -
 عرصه پیدای دادی گریز شده جانب لاهور رفت - پس از
 رونق افزا شدن (ایات عالمگیری در نواح اکبرآباد خان مزبور
 احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه
 در دار الخلافه نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس
 بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش
 نمود - پور از افتخار نام تا سال سیام شاهجهانی هفصدی
 (۲) نسخه [۱] چون از عرصه پیدای - (۳) نسخه [ب] مذکور (۴) نسخه

صد و بیست سوار بمنصب داشت - و پس از آن (که اوزنگ
سلطنت بجلوس عالمگیر پادشاه زینت پذیرفت سال پنجم
بخطاب مغاخر خان نامور گشت - و سال نهم بمنصب هزاری
چهار صد و پنجاه سوار سرفرازی یافته - با اسد خان نسبت
خویشی داشت *

* فیض الله خان *

پسر زاهد خان کوکه است - هنگام وفات پدر ده ساله بود
اعلیٰ حضرت از روی پایه شناسی و قدردانی او را بمنصب
هزاری چهار صد سوار سرفراز فرمود - اگرچه بظاهر جدۀ اش
هوری خانم متعهد تربیت او بود اما حقیقۀ^۲ به مراعات
خاطر نواب بیگم صاحب عاطفیت خسروی تکفل احوالش
می نمود - در سال بیست و چهارم بخطاب خانی جبۀ ناموری
افروخت - و باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری سوار
کامیاب عزت گردید - و در سال بیست و هشتم ازدواج او با
دختر امیرالامرا اتفاق افتاد - پادشاه از راه بنده پوری و کرم
گستری به جملة المامی ^(۲) سعد الله خان فرمود که سهره لائی
بر سرش بزند - و در سال سی و یکم از تغییر سربلند خان
آخته بیگی گشت - پس از هزیمت دارا شکوه به تلثیم عقبه
عالمگیری استسعاد یافته باضافه هزاری پانصد سوار پایۀ عزت

برافراخت - و در همین ایام از تغییر نوازش خان بخدومت
 قراول بیگی ممتاز گشت - و بافزونی پانصدی پانصد سوار مشمول
 مراسم خسروانی شد - و در سال هفتم بمنصب چهار هزار
 در هزار سوار لوای اعتبار افراشت - و در سال نهم استعفاى
 منصب نموده گوشه انزوا برگزید - پس ازان بتازگی چهل
 ارادت بپزدگی درگاه والا نور آگین ساخته بخدومت قوش بیگی
 امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بفوجداری سنبل ^(۲) مراد آباد
 اختصاص گرفت - و مدتها بدان کار می پرداخت - و هر سال
 بحضور می آمد و گرانبار نوازش خسروانی گشته باجارت
 پادشاهی رخصت تعلقه می یافت - خلد مکان را نیز باهوال
 او (قطع نظر از توجه خانه زاد پروری) عنایت خاص و
 التفات مخصوص بود - از هم طرفه نسبت تقرب در جناب
 خلافت مآب و در خدمت بیگم صاحب داشت - آخرها که
 فیل پا شد فیل او را بر میداشت - هرگاه بحضور می آمد بدربار
 نمیتوانست رفت - سرسواری سواره میگرد - در سال بیست
 و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و در هجری از مراد آباد هستی
 بمراد برخاست - مرد با خیر ^(۳) آزاد شده بود - باهوال دنیا
 املا نمی پرداخت - و بهیچ کس سر نیاز فرود نمی آورد -
 محبت او جز باصناف دواب و سباع و وحوش و طیور و سوام

(۲) نسخه [ج] سنبل - (۳) نسخه [ب - ج] باخیر آزاد شده .

و هوام نادر (که از اقصای امصار و بنادر برای او می آوردند)
 نمی ساخت - گویند کم جانورے بود از وحشی و انھی و متعارف
 و غیر متعارف که در سرکارش فراهم نیامد - حتی کیک و پشه
 و سوس و شپش را در ادائی چوبی و مسی نگه داشتند
 و پرورش میدادے - و با این حالت بارباب استحقاق رعایت
 میکرد - از اولادش کسی رشید بر نیامد *

فتح جنگ خان میانه

حسین خان نام از امرای صاحب نام و نشان عادل شاهیه
 است - هرچند با بهلول خان میانه مشهور قرابت قریبه
 ندارد - لیکن به بزرگ فرزادی و والا حسبی از مشاهیر
 بیجا پور است - چون نوکران خانوادہ عادل شاهیه از پادشاه
 خویش حساب بر نگرفته سرخودسری برافراشتند و کمر همت
 بکین توزی یکدیگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق افتاد
 و دشمن کامیبا افزود - عالمگیر پادشاه (که از دیر باز بر کندن
 رگ و ریشۀ قطب شاهیه و عادل شاهیه نصب العین عزیمت
 داشت) و نیز (که باقتضای دراعی مرز و بوم دکن مضرب
 خیام پادشاهی گردید) دیرین اراده بیش از بیش تصمیم
 یافت - مشار الیه از مال اندیشی و عافیت طایبی برهمونی
 بخت و بدرقہ توفیق احوام استان خلافت بسته در سال

بیست و ششم در ارک اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت
 بامر پادشاهی آتش خان روزبهانی تا دروازه غسلخانه پذیرفته
 شده و اشرف خان میربخشی تا چپوتره رفته آورد - و بهسرافرازی
 منصب پنجهازاری پنج هزار سوار و عالم و نقاره و خطاب
 فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روپیه محسود اقران
 گردید - برادران و اقربانش هریک بخلعت و منصب درخور
 پایۀ نوازش یافتند *

و در همان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم
 شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار
 دریای نیرا طلب حضور شد - (روزی) که بحوالی شهر رسید
 اسب سواره می آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور ممستی
 بر سر فوج دریده نزدیک بشاه رسید - تیرے حواله او نمود -
 نزدیکتر آمد - اسب سواری بیتابی کرد - شاهزاده از اسب
 فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین
 اثنا مردم کاب (که پریشان شده بودند) بزخمهای منکر فیل
 را کشتند - و چون شاهزاده مذکور به یساق بیجاپور تعین شد
 مومی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ
 مورچال آنجا بذات خود مصدر ترددات شده بگلگونه زخم
 پیرویه چهره جلالت نمود - و پس ازان بقلعه دارمی راهیری

(باب الفاء) [۳۲] (مآثر الامرا)

مامور شد - و مدتی در آنجا ماند - و در آن نواحی با
اشقیبا مکرر دستبرد شایان نمود - یگبار در جنگ دستگیر شد -
(۲)
سنبها باعزاز پیش آمد و او را براهیری رسانید - همانجا
در گذشت - مرد صالح متعبد مشغول باران و وظائف بود -
از پسرانش (که اکثری در ایام حیات او رخت بملک بقا
کشیدند) قدرت الله خان فوجدار تالیکوته بود - [در سال
پنجاهم تالیکوته ضمیمه صوبه داری بیجاپور بحسین قلیخان
بهادر تفویض یافت - خان مزبور بفوجداری مکر بالاکها (۳)
برار تعیین یافت - و در عمل او غنیمت بر سر قصبه ریخته
قاراج کرد -] از برادرانش یسین خان تهانه دار کرر بود - و
فوجداریها در آن ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغیر
او پردل خان افغان آمد - بر سر عمل بینهما بمنازعت کشیده
بجنگ انجامید - یسین خان در آن میان کشته گردید *

فاضل خان شیخ مخدوم صدر

اصل وی از تهته است - ابتدا بمنشی گری محمد اعظم
شاه پیرایه نشو و نما پوشیده - سال بیست و سیوم جلوس
خلد مکان (چون قابل خان میرمنشی برادر ابوالفتح قابل خان
والا شاهي بوجه مود عتاب گردید) او بعطای خدمت

(۲) نسخه [ب - ج] در آنجا (۳) نسخه [ج] مذکور (۴) نسخه [ج] در
عمل او - (۵) نسخه [۱] تهته .

دارالانشای پادشاهی و منصب پانصدمی سی سوار و عنایت ده ده چیره و کمربند و جامه کمخاب لباس بلند طالعی در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم بانضمام مدارات کل نشه قرقی را دوبالا ساخت - سال بیست و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعنایت دوات سنگ یشم از همگان تفوق جهت - سال بیست و نهم از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه یافت - و سال سی و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه هجری باثر وبا (که در لشکر پادشاهی عالمگیر شده بود) خت از سرای فانی بربست *

فدائی خان محمد صالح

و مفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه - سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بدهاکه به آخرت سرا پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمصوب درخور و خطاب خانی سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر ملاکت خان داروغه فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشگیری اهدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست و هشتم به فوجداری و دیوانی بریلی مفتخر گشت - پستتر

فوجدارمی گوالیار داشت - سال سی و هشتم بخطاب سابق پدر خود فدائی خان مخاطب گشته از انتقال شایسته خان بفوجدارمی اکبر آباد نامزد گردید - پس ازان چندت نظم صوئے بهار می برداخت - سال چهل و چهارم فوجدارمی تومت و در بهنگه یافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزارمی (۲) در هزار و پانصد سوار چهارم عزت بر فرورخت - در همین (که بدامادی خانجهان بهادر کوکلتاش اختصاص داشت) ابتدا بمنصب شایان و خطاب خانی امتیاز برگرفته سال بیست و هفتم بخطاب مقرر خان سرمایۀ ناموری اندوخت - و بعد ازان بفوجدارمی گوالیار دستوری پذیرفته سال سی و سیوم (که (۳) بر کدهی ازان تعلقه تاخته بود) تیر بندوق اجل او را از تردد باز داشت *

فاضل خان برهان الدین

برادرزادۀ فاضل خان ملا علاءالملک تونی ست - در قرب ایام فوت عم بزرگوار خود تازه از ایران زمین آمده بود - پس ازان (که پیمانه حیات فاضل خان لیریز گردید) چون لاولد بود خلد مکان (که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنگ جوهر عبودیت بود) مشارالیه را مورد نوازش ساخته بعنایت خلعت از لباس سوگواری برآورد - و بمنصب هشتصدی صد و پنجاه

(۲) نسخه [ب] دو هزار سوار - (۳) در بعضی [نسخه] گدهی •

سوار سر بلند فرمود - او باکثر کمالات نفسانی متحای و بسیار
موقر و مهذب و مستقیم الاحوال بوده - بکار دانی و معامله فهمی
اتصاف داشت - و بدیانت و امانت متصف - پادشاه پایه شناس
در کمتر فرمتی باضافه منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار
عاطفت نمود - و در سال هژدهم (چون محمد شریف مذهبی
داروغه داک و دارالانشا برادر ابوالفتح قابل خان مذهبی
قدیمی والا شاهی بلحاظ مناسبتها بقابل خانی سرفرازی یافت)
برهان الدین مخاطب با اعتماد خان گردید - و در سال بیست و
دوم مرتبه ثانی (که عزیمت اجمیر پیش نهاد همت پادشاهی
گشت) از بدیوانی دار الخلافه شاهجهان آباد رخصت یافت -
و پس از آن بخاعت دیوانی تن قامت قیادت بپاراست - و
در سال سی و دوم بخدمت خانسامانی سرکار والا از تغیر
کامگار خان و باضافه پانصدی صد سوار دو هزاری چهار صد سوار
و عطای کامی یشم ممتاز شد - و در همین سال بخطاب فاضل خانی
ناموزی اندرخت - پس از آن پانصدی صد سوار دیگر بر
منصبش افزودند - و در سال چهل و یکم از خدمت خانسامانی
مستعفی شده از تغیر ابو نصر خان پسر شایسته خان امیر الامراء
بنظم صوبه کشمیر لوی افتخار افرخت - و در سال چهل و چهارم
از بارگاه سلطنت مامور شده که بنیابت شاهزاده محمد معظم

بنظام و نسق لاهور پردازد - مشار اليه قبول نموده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببرهانپور (۲)

رسید در سال مذکور سنه (۱۱۱۲) یکهزار و یکصد و دوازده هجری رخت زندگي بوست *

عبد الرحيم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافه باسلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتائی حضور و مرحمت خانی و اضافت منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشذاس گذشت که فاضل خان علاءالملک و فاضل خان برهان الدین را حقوق خدمت در جذاب ما بسیار است - این خاندان را مطرح نوازش و تربیت میفرمایم - و فی الحقیقه آن جوان قابلیت و استعداد داشت - اگر حیات مستعار فرصت میدان ترقی عظیم میکرد - اما در (۴)

چند روز آن بیچاره جوانی و زندگانی را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادرزاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسی نماند از را از دیوانی الکة چنانچه بطلب حضور نموده باضافت منصب و افزایش خانی و خدمت بیوتائی سرفرازی بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهای نیاکان در پیشگاه دلی نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز
چندے بخدمت بیوتائی حضور نامور بود - پس ازان
بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میر حسین علی خان
امیرالامرا صاحب صوبه دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب
خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن
دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از
حضور هرکه کارے گرفته می آمد دخل نمی یافت (و ازین
جهت زیاده بر گران سرحی پادشاه افزود) بعد الله خان
قطب الملک گنه این معنی درمیان آوردند - او در مقام
اعتذار در آمده انکار نمود - آخر الامر قرار یافت که دیوان
و بخشی (که عمده اهل خدمات اند) از حضور تعیین
شوند - بذابیرین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیره
امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیکری از انتقال
عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم خان بن اسلام خان
مشهدی نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید -
هر دو باتفاق بزرنگ آباد آمدند - امیرالامرا بذابیر (رفع بدنامی
و زبان زد شهرت) که بنصب کردهای حضور عمل نمیده (و
ضیاء الدین خان را) که با قطب الملک نیز (بطای داشت و
برای او بمبالغه نوشته بود) دخیل کار نمود - و بدوین (که

خالی از شوریده سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان
 خان مذکور بهمراهی امیرالامرا بدلهلی رفت - پس از خلع
 فرخ سیر از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند
 پادشاه داشت - از اعتبار افتاده در همان ایام درگذشت *

فضائل خان میرهادي

پسر کلان وزیر خان میر حاجي دیوان پادشاهزاده محمد
 اعظم شاه است - مشارالیه بلند استعداد درست حیثیت بود -
 فضائل و کمالات را از خدمت شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي
 اکتساب نمود - و در جذب شاهزاده تقرب و مژرات
 از اقران و همسران برتر گذرانید - در سر آغاز سال بیست
 و هفتم (چون شاهزاده محمد اعظم اولین بار بیساق بیجاپور
 رخصت یافت) مزاج پادشاهی از میر مذکور بذابر وجه
 انحراف پذیرفت - و آتشخان روزبهانی تعیین شد که بلاشکر
 شاهزاده رفته مشارالیه را بحضور آرد - نخست حواله روح الله
 خان شد و ثانیاً بصلابت خان سپردند - و بیست و پنجم
 رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعه دولت آباد محبوس
 گردید - و بعد ازان بر وفق یرایغ پادشاهی باکبرآباد شتافته
 در گوشه انزوا بافاده تلامذه و افاضه طلبه بسر می برد - تا
 آنکه نقش مرادش از کعبتین طالع بر تخته آرزو افتاد -
 بخت خفته بیدار گردید - روزگار آشفته سازگاری نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت او طلب حضور شده به تلثیم ساحت
 خلافت فوق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میرمنشیگری و
 داروغگی کتابخانه سرکار والا قامت امتیاز بیدارست - و در
 سال چهل و چهارم از تغیر خدا بنده خان بخدمت بیوثاقی
 حضور بانضمام منشیگری سرمایه جمعیت اندرخت - و پس
 از آن ضمیمه خدمات مذکوره به نیابت خانسامانی چهره
 بخدمندی برافروخت - و ششم ذی القعدة سال چهل و هفتم
 سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجری زندگانی را
 وداع نمود *

برسائی طبع و شگرفی معلومات ذوفنون روزگار و یکتای زمانه
 بود - در حق خود می گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق
 او می فرمود - که نیابت خانسامانی چنان سر برآه نمود که
 گوید خانه را روشن کرد - هنگامی (که دارالانشا بدو
 تفویض یافت) (دوز بعرض رسانید که در زبان هندی
 و رسم الخط آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود
 اگرچه در آن حروف محسوب است) که درین زبان قطعاً
 متروک اند) مگر عوض آن و عین و همزه که حرفی دارند در
 اول کلمه می آرند وسط و آخر - اما از جمله دوازده اعراب
 (که وضع کرده اند) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکی را
 باسم کانا نامند و آخر لفظ آرند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسی نویسان از روی سهو
الف کذائی را ها کرده مثل بنگالا و مالوا را بنگاله می نویسند -
پادشاه همدان (که بهندی آشنا بود) پسندیده باهل دواتر
حکم شد که امثال این الفاظ را بالف می نوشتند باشند *

نواسه خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده

سپاهی منش یادگار آن سلسله بود - چندان در رفاقت مبارز
خان ناظم حیدر آباد بغوجدار می دیدک مضاف مؤلف مذکور
(۲)

گذرافید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و
به عامای سرکار ایکندل مامور شده بر سر زمیندار شمسی
(که مشهور بکلاپهار است) فوج کشید - و خود تیزجلوی
بکار برده آنها نزدیک کدهی رفت - تفکک بسینه اش
خورن - یکه و خبازه گردید - گویند چون زر سرکار بسیار در
(۴)
تصرف آورده بود بقصد خون را بکشتن داد *

فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهی

محمد صادق نام از سادات خوست است (که قصه
ایست از مضافات بدخشان) مشارالیه از کهنه سپاهیان
ممتحن و سرآمد بهادران شمشیزن بود - ابتدا بهمراهی
خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهی سرافرازی یافت - و

(۲) نسخه [ج] مسطور - (۳) نسخه [ج] گدهی - (۴) نسخه [ج]

بدلادری و یکه تازی (که آیه بود در جهنم و جلادت)
 از ناموران روزگار گردید - (۲) در سال بیستم و هفتم (که خان
 فیروز جنگ در جلدی قاختهای مکرر و آویزشهای سخت
 با غنیم از شهاب الدین خان به غازي الدین خان بهادر
 مخاطب گشت) مومی الیه (که دران معارک کارنامها
 بر ساخت) بخطاب صادق خان نامی گردید - و مدتی
 به تعینانی خان فیروز جنگ گذرانیده مصدر ترددات شایان
 گشت - و بخطاب فتح الله خان رایت اشتهار افراخت -
 و پستتر از رفاقت خان مذکور برآمده مطرح انظار خسروانی
 گشته بسری و سردازی چهره ناموزی افزخت - و همواره
 بگشت ملکی و مالش اشقیا مامور میشد - در سال چهل
 و سیوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوری موکب
 پادشاهی به تسخیر قلاع سنبها توجه نمود - خان مذکور در
 تقدیم مراسم قلعه گیری از مورچال دوانی و نقب زنی
 تیزدستیها بکار برده از اقران و امثال پیش قدمی می نمود - در
 محاصره قلعه ستارا (که بر پشت کوهی واقع شده و سرش
 بقریا بوده و بیخش از ثری در گذشته) بهاسلیقی (۳) روح الله خان
 ثانی مورچال از محاذی دروازه قلعه روان نمود - و بجدکاری
 و جلادت نزدیک بدر حصار رسانیده (۴) میخواست که بیک ضرب
 (۵)

(۲) نسخه [ج] و در سال - (۳) نسخه [ج] از ثریا گذشته - (۴) نسخه
 [ب] بهاسلیقی [ج] بهاسلیقی (۵) نسخه [۱ - ب] رسانیده .

پنجۀ آهنی دروازه را برکند از رعب و هراس مورچالهای دیگر (که قریب رسیده بودند) قلعه مفتوح گردید - و در تسخیر قلعه پری (که در مسافت و رفعت قریب بسناراست) شریک غالب بود چون عزم مالوکانه از کشایش ستارا و پرداخت خان مذکور را برسم منقلا بگرد گرفتن پری تعیین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساحت پیش روی دروازه قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از رزانت و رضانت آن حصار حصای بر نداشته در مورچال بردن و توپها بر پشتۀ سرکوبش برآوردن کارستانی بر روی کار آورد که آنچه سالها در سزانجامش سرآمدت در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگی بسیار عریض و طویل سرازیر (که محاذی دریچۀ قلعه واقع است) رسانید - اما برآمدن برین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست آید گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلالت نشان به دستداری پردلی و جلالت با جمعی از جرأت نشان بر سنگ برآمد - و اعادی را دران میدان (که تا دریچۀ قلعه بود) زیر شمشیر گرفت - آنها تاب مصادمت نیارزیده بسر دریچۀ دویدند - و مغلان پاشنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود که در قلعه

درآید . میخواست که بران سنگ برآید و مردم را قائم کند
و توپ بالا برآورده دیوار براندازد - کفار در بچه را مضبوط
ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زنی و حقه (یزی)
برانگیختند - و برای چنین (دز) باروتی را (که در راه در آمد
قلعه تعبیه کرده بودند) آتش زدند - فقیر الله خان پسر زاده
خان مشارالیه با شصت و هفت کس دیگر جان داد - بسبب
بے یزادی بران سنگ نتوانستند ایستاد - فوراً آمده جای
قدیم را قائم کردند - لیکن از دبدبه این دستبرد آتش
بچان کفار افتاد و در آن نهاد شان برآمد - فریاد الامان
برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح
گردید - و هَذَا نَصْرُ اللَّهِ تاریخ بتحریر رسید - و بمناسبت آن
(که از مستحدثات ابراهیم عادل شاهست که در سنه (۱۰۳۵)
(۳) هزار و سی و پنج اساس گذاشته - و او بر هر چیز نو ساخته
لفظ نورس اطلاق می کرد) بفورس تارا موسوم گشت - و
خان مذکور بانزونی منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای
همراهان رخصت خجسته بنیان یافت - و در ایام محاصره
پرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب تربیت خان
میر آتش سرگرم مورچال درانیست از جانب دیگر او بسرکردگی
شاهزاده بیدار بخت و همدرستی منعم خان سیده دوم (ران

نماید - آن فرمان‌پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آگین را سهل‌تر از خاک بریده کوچه پدانی دیوار رساند (که عقل کوچه بند تحیر میشد) - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزهار جویی درآمدند - خان مومنی‌الیه بخطاب بهادری کردن اعتبار برافراخت .

و چون مرکب پادشاهی از ساحت پرناله کوچ نموده بجانب کهنه‌اؤن (که سیر علف و بسیار آذوقه است) باراده چهارتنی توجه نمود آن جلالت آئین را بگرفتن درانگیزه (که در گروهی موضع مذکور است) پیشتر روانه نمود - حصاریان از دبدبه دستبرد او قلعه را خالی گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمذاسبت اسمعی خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهنه‌اؤن بسر کردگی بخشی الملک بهره مند خان بتسخیر ناندگیر و چندن و مذن دستوری یافت - در کم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زهار جویی و گریز پائی چاره نیافتند - اولین بغام گیر درم بمفتاح و سپرم بمفتوح نامی گردید - و در سال ^(۲) چهل و پنجم ریاست پادشاهی از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعه ^(۳) کهیلنه (که سراسر آن کوهسار و بیشه‌های دشوار گذار و جنگل انبوه خاردار دارد) باهتزاز آمد - و در قطع مساوت

چند روزه ساخت آن نواحی مضرب خیام گردید - بسبب
 حواجر و عقبات و کثرت چرو مغاک مهالک بود عسیر العبر -
 خصوص چهار کره مسافت (که آرازه دشواری آن معبر
 خلأق را در مغاک تهله انداخته بود) بسی و اهتمام آن
 خان سراپا تلاش و دستکاری تبرداران و سنگتراشان و خاراخراشان^(۲)
 صعوبتها همه باسانی گرائید - خان مزبور بعزایت ترکش خاصه
 مورد تفضل خسروانی گشت - و بسرکردگی امیر الامراء
 جملة الملک و رفاقت حمید الدین خان و منعم خان و راجه
 جے سنگه بجهت محاصره تعیین شد - آن خان سراپا جوات همان
 روز پشتة سرکوب قلعه را از دست اعادی گرفته باچار قائم
 ساخت - و روز دوم پشتة دیگر بدست آورده توبهای آتشین دم
 بران برآورد - و دست و بازوی سعی به پیش بردن مورچال
 و سیبه برگشان - و به فرهاد کاری بران کوه دهابها بسته تا
 کمر برج رسانید - و کوچها از اطراف روانید - تمام روز زر
 می پاشید - و با مزدوران بدست خود کار میکرد - و چون
 از قلعه بتواتر و توالی متواله صد منی و دو صد منی
 میریخت ناگاه سنگ بر تختة عریض میرسد و میشکند - خان
 از صدمه آن (که بر سرش میخورد) میغلطد و بجانب غارے
 عمیق غلطان غلطان میروند - و به کجارج که افتاده بود بند

می‌شود - طرئه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - و گرد
 یاس بر چهره همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیر
 بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب
 فراش بود - باز بر سر کار رفته درین فکر شد که غلط انداز از
 طرف برج یورش نماید - درینولا بمسعی شاهزاده بیدار بخت
 تسخیر قاعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغ
 مروع و افزایش غالمگیر شاهی بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازیها و نیکو خدمتیها (که در فتح قلاع و
 استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد) از دیگرے به ظهور
 نمی‌رسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجی
 و مال اندیشی در خور آن افزایش مرتبه و افروزی منصب
 نمی‌یافت - پادشاه او را با سپاهگري و پردلی و بیدای سردار
 مدبر صاحب داعیه دیدانست - روزے بعرض رسید که او تعهد
 میدهد که اگر پنج هزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهقه
 از دکن بر میدارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با
 پنج هزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان باز سرداری پنج هزار
 سوار باید داد - از همین جهتها خان مذکور دل ده بودن حضور
 نبود - مکرر بتعیناتی کابل (که جوار وطن است) التماسی
 شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر الکبیر خان تهنه‌داری لوه‌گده مضاف موینه مذکور باضافه دو صد سوار بوی مغفوض گردید - پس از سانحه ناگزیر خلد مکان (چون پادشاهزاده بهادر شاه با سائر امرای کومکمی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود) بغام خان مزبور (که در آن وقت بوطن شتافته بود) حکم طلب رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان بارصف صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلوتپی نمود - فرمودند جان نثار خان (که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست) با جمعیت بسیار در آگره (سیدیه) خواهد بود - گو خان مشار الیه نیامد - در مبادی جلوس بهادر شاهي و دیعت حیات سپرد - سپاهی بحمت و بسیط بود - بے محابا و درشت گو - (روزے بذایر امرے خلاف مرضی خلد مکان برخه پیغام سرزنش آمیز مصحوبت خواجه سرا بار رسید - در جواب گفت که انسان کامل العقل چون به هشتاد می‌رسد عقل و هوش می‌بازد - من خون سپاهی من فرسخ دور از خدا و رن خلق شده ام - بیهوده دین مرحله جان میکنم - خواجه سراي مذکور بقیع کلامش متذنب ساخته بجواب خضوع و عجز آمیز در آرد

* حرف القاف *

قرا بهادر خان

عمزاده میرزا حیدر گوزگاست (که از نسل سلاطین کاشغری
 بود) - پدرش محمد حسین خاله زاده فردوس مکانی میشد -
 او از کاشغر برای بدخشان بلاهور رسید - و چون مرزا کامران
 جهت استخلاص قندهار (که از دست خواجه کلان بیگ
 بتصرف پادشاه ایران رفته بود) عزیمت نمود میرزا حیدر را
 بنیابت خود در لاهور گذاشت - ^(۲) پستر در ایامی (که * مرزا
 کامران بآگوه آمده) او نیز رسیده ملازمت جنت آستانی نمود -
 و پس از جنگ دوم با شیرخان سور (چون شکست بر فوج
 پادشاهی افتاد و جنت آستانی بمقتضای وقت متوجه لاهور
 شد) از آنجا (که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان
 کاشغری همراه پسر او بکشمیر ^(۳) رفته از احوال آنجا اطلاع و
 با مردم آنجا شناسائی داشت و نوشتجات سکنه آن حدر
 متواتر در باب استدعای آمدن آنجا می رسید و او پیوسته
 بجنت آستانی نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن
 دیار می نمود) از لاهور او را مردمی چند همراه داده روانه

کشمیر ساخت - چون در نادرالملک بظاہر نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج (و داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آستانی نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع (که جبلی مردم آن مرز بوم است) پیش آمده در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده مرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدی تألیف اوسم - که بنام عبدالرشید پسر ابوسعید خان مزبور نوشته - و طبع مرزوں هم داشت - این رباعي بنام او مشهور است *

* عاشق شده را اسیر غم باید بود *

* محنت کش و در داد ستم باید بود *

* یا از سرکوی یار باید برخاست *

* یا از سگ کوی یار باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان مرزا محمود است - عرش آشیانی نظر برین (که خان مذکور همراه مرزا حیدر دران ضاع بوده از واقف کاران آن حدود است) سال پنجم جلوس جمع کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعیین فرمود - چون در روانگی محک طویل واقع شد و در شدت گرما برآچوری رسید غازی خان حاکم آنجا طرق و تئگیها را مستحکم ساخت - متصل

(۲) نسخه [ب] را چوری - نسخه [ا] و متصل *

راجپوتی بعد از محاربه چند روزه خان مذکور شکست یافته
برگشت - و سال نهم (که پادشاه بصوبه مالوه تا مذکور
رفته مراجعت بدارالخلافه نمود) او را بحکومت ماندو مقرر
ساخت - روز موعود بمرگ طبیعی بمقر اصلي شتافت - (۲)
(۳) هفصدي
منصب داشت *

قاسم محمد خان نیشاپوري

(۴) از اعظم نیشاپوري ست - چون دران ضلع هنگامه ازبکيه
شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته
بروقت بیرام خان پیوست - و در جنگی (که با سکندر خان سور
رو داده) بهمراهی بیرام خان مجرای نیکو خدمتی بظهور
(۵) آورد - و سال ازل اکبري در جنگ هیمو بهراولای علی قلی
خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون تردد شد - در همین
سال باتفاق جمعی جهت تنبیه حاجی خان غلام شیر خان
افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندی ممتاز بود - و دران
ایام با رانا اودے سنگه زمیذدار میواز جنگ کرده اجمیر و
ناگور را بتصرف خود آورده بود) تعیین گردید - مردم حاجی
خان از طنطه لشکر پادشاهی متفرق گردیده هر کدام بجائے
شتافت - و حاجی خان بکجرات رفت - خان مزبور باجمیر

رفته متکفل انتظام آن حدود شد *

و چون سال پنجم زمانه نقش بے دولتی بیرام خان
بر روی کار آوردن خان مزبور از خانخانان جدا شده ملتزم
رکاب پادشاهی گشت - و در همین سال بهمرای شمس الدین
محمد خان آنکه بمقابله بیرام خان تعیین گردیده - روز جنگ
سردرای برانغار تعلق بار داشت - پس از ظهور عطیه فتح در
ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحی پذیرفت - سال نهم (که
نقیبه عبدالله خان اوزبک پیش نهاد خاطر پادشاهی گردید)
تقریب شکار فیلان نموده متوجه مالوه شده چون بحکود
سارنگ پور موکب خسروانی رسید خان مذکور (که در آن وقت
بحکومت آن نواح سرفراز بود) پا از سر ساخته بنعمت
استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدم بمنزل خود
کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسب
و استر از خود و ملازمان خود بنظر معلی در آورده آنرا بامرا
و ملازمان لشکر والا (که در یلغار فتح آثار بتدریج میرسیدند)
قسمت نموده سرشته نیکنامی بدست آورد - چون عبدالله
خان اوزبک بدریافت توجه عرش آشیانی از ماندن راه
فرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندی دیگر را
پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن بے راه
برگیرند - و پس ازان [که در اثنای راه عبدالله خان بغاوت

را بر ملا انداخته بجنگ پیش آمد و آخر برزید پادشاه (که
پاشنه کوب رسید) (۱) سپهر دادی گریز گردید [خان مزبور با
چند دیگر بتعاقب او مرخص شد - چست و چالاک رفته
نزدیک گریوه (که چاپانیور از انجا نمایان بود) بر اردوی
عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر
رفت تمامی بنه و بار او را گرد آورده در انجا متوقف شد - تا
آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب
(۲) سعادت گردانید - تدمه احوالش بملاحظه نیامده *

* قتل قدم خان قراول *

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پستتر خود را به فتراک
در لک جنت آستانی بست - و در عهد عرش آشیانی
بعمدگی رسید - سال نوزدهم به همراهی منعم بیگ خانخانان
بهم بنگاه تعیین شده در انجا بکارهای پادشاهی میپرداخت -
بمنصب هزاری ترقی نموده بوقت موعود در گذشت - پسر
اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بهساق دکن دستوری
پنذیرفته سال چهل و ششم (که شیخ ابوالفضل متصل حوض
قتلغ رفته توقف نمود) او همراه بود - درین ضمن گول
ترپ از قلعه دولت آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان درید
که روزه بدر افتاد - او سر رشته خود باری از دست نداده

نیم شب پا بکنج نیستی کشید *

* قمر خان *

پدر میر عبد اللطیف قزوینی ست - در سال هجدهم
 جلوس (که عرش اشیانی بدیار شرقی متوجه شده) مومی الیه
 از منتظمان رکاب بود - در سال نوزدهم (که خانخانان منعم بیگ
 بتسخیر بنگاله رخصت یافت) او را در همراهیانش برنوشتهاند -
 خانخانان او را بانفاق محمد قلی خان برلاس بجانب ساتگام
 فرستاد - او دران صوبه درنگ و تاز مصدر نیکو بندگی گشت -
 در سال بیست و دوم باعانت شهاب الدین احمد خان (که
 از مالوه بایالت گجرات دستوری یافته بود) رخصت پذیرفت -
 در سال بیست و چهارم بهمرای (اجه تودرمل) که بتادیب
 ناسپاسان صوبه پتنه مقرر گردیده بود) متعین شد - و چون
 امرای پادشاهی (از فزونی سرتابان نافرجام و کمی دولتخواهان)
 حصاری شدند مخالفان نواره خود را دریائی ساخته بساتن
 طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعی آن طرف
 آب گذرانیده و جمعی از دریا و جمعی ازین طرف فرستادند -
 چنانچه قریب سیصد نواره ادبار پژوهان بدست مردم
 پادشاهی آمد - بعد ازان احوالش بنظر فیامده - کوکب پسرش

(۲) نسخه [ب] تعین شد (۳) نسخه [ج] سه صد (اما رسم الخط

سیصد است) .

در عهد جهانگیري مصدر تقصیر شده که پادشاه رو برو
طیلبده شلاق رسا نموده محبوس فرمود *

قیا خان کنک

از امرای جنت آشیانی است - در آخر عهد آن پادشاه
عالیجاه در کرل جلالی و آن حدود لوازم خدمت بجای آورد -
چون هنگامه هیمو تفرقه پرداز در و نزدیک گردید بدلهی
رفته بتندی بیگ خان پیوست - روز جنگ در هراولی
جلالتها بتقدیم رسانید - چون خامه تقدیر نقش ناکامی بر لوحه
احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان (که آن
مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبری بیاسا رسید) قیا خان از
پیشگاه سلطنت بانتظام دارالخلافه آگره و آن حدود نامزد
گشته بمصاعد منصب پنجهازاری ارتقا نمود - و چون پرکانات
نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلمی و مردانگی ساز و سرانجام
که می باید از انجا فراهم آورده در سال دوم قلعه گوالیار
(۲) را (که از قلاع مشهوره هندستان است) سلیم شاه مستقر
سلطنت خود ساخته بود (محاصره نمود - بهیل خان نامی
از غلامان سلیم شاه (که بصیانت آن قاعده قیام می نمود)
دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگهداشتن
قلعه از ممتنع است - برآهه رام ساه (که از نسل راجه

(مآثر الامراء) [۵۵] (باب القاف)

مانسبنگه بود^(۲) که در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته)

پیغام کرد که این مکان موردی قسمت بعوض قایم بتو

را میگذارم - رام ساه لطیفه غیر مترقب پنداشته (و بدین حدود

آورد - قیا خان ازین آگهی^(۳) بآریزش شتافته او را آزار داشت

فرار ساخت - و رام ساه بولایت رانا در خزید - سال سیوم سنه^(۴)

(۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که ساحت دار الخلافه آگره بقدم

عرش آشیانی رونق تازه پذیرفت) مجدداً فوج بکومک

تعیین شد - بهیل ناچار باختیار بزدگی و تسلیم قلعه ملتجی

بازباب مهمات ساطعت گردید - حاجی محمد خان سیستانی

برطبق التماس او بقلعه شتافته بهیل را بحضور آورد - و

چون در سال دهم عرش آشیانی باطافای شورش خانزمان

متوجه دیار شرقیه شد در منزل قنوج قیا خان (که در زمره

عاصیان در آمده بود) باستشغال خانخانان منعم به بساط بوس

رسید - پادشاه جراند جرائم او را بگرداب عفو انداخته

مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بتسلط

اردیسه می پرداخت - چون عرصه دلکشی بنگاله غبار آلود

شورش فتنه باغیه گردید (اگرچه او را همت یاری نکرد که از

اسباب تسکین شورش شود) لیکن با بومته بهادران یکجبهت

(۲) نسخه [ج] بوده - (۳) در [بعضی نسخه] آگهی یافته - (۴) نسخه

[ب] در خزیده .

دران دیار روزگار گذرانیدے - و آن سرزمین را از گرد خلاف
رفت و رو بے میداد - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک
از افواج پادشاهی خالی شد قتلوی لوهانی سر بفساد برداشته
به بسیاری آریزش نموده چیره دستی یافت - و بر اودیسه
نیز قاضی گرد - قیا خان مراسم گلزار بجای آورده حصار
شد - از امتداد پیگار و جدائی همراهان بے حقیقت به تنگدای
ناکامی نشست - و آخر با برخه ناموس دوست در سنه
(۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگانی باخته نیکنامی
جارید اندوخت *

قطب الدین خان

بودار شمس الدین خان. ^(۲) آنکه و از امرای بزرگ اکبر بیست
بمنصب پنجهازاری اختصاص داشت - در ایام تیولدارچی
پنجاب در بلده فاخره لاهور بقاع خیر (که از اسباب ابقا
و ذکر جمیل است) ^(۳) اساس گذاشته - و در سال نهم بطریق
کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین
(که وطن مانوس ^(۴) او بود) رفته بتمام اقوام و احباب دور
و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته
برگشت - و چون پنجاب از آنکه خیل برگرفتند سرکار مالوه

(۲) نسخه [ج] از امرای - (۳) در [بعضی نسخه] ابقاء ذکر جمیل -

(۴) نسخه [ب] الوس او بوده

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداری
 سرکار بهرونچ (که جنوبی احمدآباد است - و قلعه دارد که
 آب نریدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکم
 از بنادر آنصوبه می‌شمرند) نامزد گردید - و پس ازان
 بحضور رسیده بمنصب والای پنجزاری امتیاز یافت - و
 چون آثار بزرگی و کارشناسی از ناصیه حالش لمعه ظهور
 میدان در سال بیست و چهارم بخدمت اتالیقی شاهزاده
 سلطان سلیم سر برافراخت - و باخت گرانمایه واقو (که
 در سلسله تیموریه بس پایه سترگ دارد) و خطاب بیکلربگی
 (که از اعظم القاب این دودمان است) سر افتخار بچرخ برین
 رسانید - و او بسپاس گزاری این مهین بخشش جشن
 عالی ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهی نمود -
 عرش آشیانی دران بزم شادمانی شاهزاده را بردوش او گذاشته
 قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چند روز بدوبست
 سرکار بهرونچ تا نذر بار بدو تفویض یافته دستوری تعلقه
 گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود
 و یک سلطان مظفر عرصه گجرات را غبار آسای شورش ساخت
 او با همه درسمندیشی و عاقبت بینی از برگشته روزگاری
 بغفلت در شده به چاره گویی نیفتاد - هر چند امرای پتن

نوشته اند که کچ گزایان بر سر جاگیر و منصب با هم آویزه دارند
 بچستی و چالاکی روانه باید شد تا هنگامه آنها پراگنده
 گردد - گران پائی نمود و توفیق شایسته کاری نیافت - چون
 از حضور سرزنشها رفت فوجی بر سر غنیمت روانه کرد - آنها
 هزینه خورده برگشتند - درین وقت بی آن که قلعه بهرونچ
 را گزین سامان نماید (خود برآمد - خیرسگالان گفتند که
 شورش بزرگ آسان برگرفتن چرا و به سپاه نپرداختن
 چیسست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آردن -
 گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو
 فوج برآراستند بهیاره از مردم بمخالف پیوستند - ناچار
 قطب الدین خان با خامه خیالان خود را بدیواربند بروده
 کشید - آنها او را نور گرفتند - قطب الدین خان از خواسته پرستی
 و جان دوستی همت جانفشانی نیافته خیال آشتی در سر
 گرفت - زین الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز را با اندوخته
 طلبگار آمد - و ندانست که خواسته اندوزی جهمت پاسبانی
 آبروست - و گزین زندگانی همانست که در سرناموس
 شود - جاردانی عار بر سر خود پسندیده بغراوان لابه عهدنامه
 بدست آرد (۳) پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوهری
 نقض عهد نموده بجان گزایان سپرد که ازهم گذرانیدند *

گویند غدر و بدعهدی سلطان بر قطب الدین خان پیدا بود اما دیده بصیرتش را اجل موعود مکفوف ساخت که به عتماد حرف چنین سمع پیمان جان خود بیجا در باخت *

* اجل چون بخونش بپازید دست *

* قضا چشم باو یک بیدش به بست *

پسرانش یکی نورنگ خان که چندی در حضور بوده پستر در صوبه مالوه جاگیر یافته - آخرها از اقطاع داران صوبه گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده شد - سال سی و نهم بدرد شکم رخت هستی بر بست - درمین گوجر خان - قبول او نیز در صوبه گجرات مقرر شده و اتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه می پرداخت *

* قاسم علی خان *

در سال دهم که عرش آشیانی بر سر علی قلی خان خانزمان یلغار فرمود او بر سر غازی پور تعیین گردید - و سال هفدهم (چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعہ سورت متوجه شده بمحاصره کار بر متحصنان تنگ تر ساخته - و آنها اسان طلبیدند) پادشاه خان مذکور را (که بقرب منزلت از اقوان خود ممتاز بود) روانه گردانید - و سال هیجدهم باتفاق

خان عالم و غیره به کمک منعم خان خانخانان جهت تسخیر
 پتغه دستوری یافت - و باز بتقریب بحضور آمد - در همین سال
 شجاعت خان محمد مقیم را (که غایبانه منعم خان حرف
 ناشایسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خسروانی از
 دست داده) همراه خان مذکور نزد خانخانان فرستادند - او
 در سال دیگر هنگامی (که نزدیکی آله آباد معسکر فوج پادشاهی
 بود) بحضور رسیده در امت آستانبوس حاصل نمود - و سال
 بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه مدیگر بذیله رخصت
 پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقی دیار
 مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلی و دلالتی
 منسوبان حاجی بیگم طغای زاده والده جنم آستانی (که با
 پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالی
 با دی انس و الفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده
 در مقبره جنم آستانی میگذرانید - و دران ایام بملک بقا
 شتافته بود) نامزد شد - و در سال سی و یکم (چون پادشاه
 برای حفاظت هر صوبه در امیر را تجویز فرمود) صوبه اردهه
 بشرکت فتح خان تعلق ثواب گرفت - و در سال سی و پنجم از
 خیرآباد بحضور آمده باستلام عتبه خلافت سرمایه کامیابی
 اندوخت - و آخر همین سال بکالپی (که در اقطاع او بود)

رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد *

قریش سلطان کاشغری

کاشغری ولایتی ست از اقلیم ششم در غایت نضارت
شمالی آن کوههای مغلستان است - و آن حدی به شاش داده
و حدی از طرفان گذشته بزمین قلهاق در می آید - و از
شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی او هم کوهی ست
طولانی که کوههای مغلستان ازان منشعب می شود - و شرقی
و جنوبی او صحرائی ست بیابان و پشتهای ریگ (دان) -
نسب مشارالیه بقاآن بزرگ میرسد - بدین طور - قریش
سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن
سلطان احمد خان المشتهر بالابچه خان بن یونس خان بن
ادیس خان بن شیرعلی اغلان بن خضر خواجه خان بن
تغلقموره خان بن السانوقا خان بن دوا خان بن براق خان بن
بیسون خان توا بن مواتگان بن چغتایی خان بن چنگیز خان
قتلغ - نگار خانم مادر فردوس مکانی دختر یونس خان بود -
چون عبدالرشید خان فوت نمود حکومت کاشغری بعبدالکریم خان
بوادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر برادران
برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهری شیوه خیر اندیشی

(۲) نسخه [ب] و غربی - (۳) نسخه [ب] روا خان - (۴) نسخه [ب]

داشته - درین ضمن میان خدابنده پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آریزش شد - خدابنده بغوغر شتافته بامداد آنها^(۲) طرفان و نواحی آن بر گرفت - خان از متوهم شده قریش سلطان را رخصت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود بیدخشان آمد - ازانجا بدیخ براند - و برخست عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سی و چهارم ملازمت عرش اشدانی دریافتم - و بعنایت خسروانی کامیاب گردیده سال سی و هفتم مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجری در حاجی دور بدرن شکم و دیعت حیات سپرد - به منصب هفت صدی رسیده بود - پس ازان پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

قاسم خان میر بحر

براستی و کامرانی و دلادری و مهم سازی از ناموران زمانه بود - خواهر زاده دوست میرزا است (که به دیرین پرستاری این عالی نودمان اختصاص داشت - چون در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار مرزا کامران در قلعه کابل تحصن ورزید و جنت آستانی بر کوه عقابین (که بقلعه اشراقه دارد) نزل اجلال نموده توپ و ضرب زنها نصب فرمود قاسم خان با برادر خود خواجگی محمد حسین بدستداری

بخت بیدار از برج - (که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس است) خود را انداخته بپایوس گرامی استسعاد یافت - و ازان روز پیوسته مطرح اشعه التفات پادشاهی بود - پس از سربر آرائی عرش آشیانی بمرو و تدبیر ببلند پایه امارت مرتقی گشته بمنصب سه هزاره چهاره کامیابی افروخت - قلعه رفعت اساس آگوه (که برصانیت و متانت عدیل و نظیرش مساحان ربع مسکون نشان نداده اند) بحسن اهتتام قاسم خان در عرض هشت سال بصرف هفت کور تنکه (که سی و پنج لک روپیه باشد) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر بجای قلعه پیشین (که بواسطه توالی نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن بانحلال انجامید) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سی گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سرمویی را در درز آن راه نیست - و همه جا بفیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشانند - در سال بیستم و سیوم قاسم خان دیالمت دارالخلافه آگوه سرفرازی یافت - و در اوائل شعبان سال سی و دوم

سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج بتیسخیر ملک کشمیر مامور
گردید

این ملکی سمت که از دشواری راه و صعوبت گریوها
پیشین فرمان دхан بدل بگرفتن آن نهداده اند - هر چهار طرف
او کوهها سر بآسمان افراشته پاسبانی کند - اگرچه شش
هفت راه دارد و ازان همه راه لشکر گران تواند شتافت
لیکن در هر یکی ازینها اگر پیر زالی چند بلخشانند سنگها
نشیند مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسی
و بودلی بکشاده پیشانی پذیرای این خدمت گشت - یعقوب
خان ولد یوسف خان چک (که دران ایام بحکومت کشمیر
سر نخوت می افراخت) با جمعیت تمام بآهنگ نبود پذیره
شد - در کتل کمزیر انگمی دره را استحکام داده نشست -
چون مردم آن دیار از سرداری او دل تنگ و ملول بودند
لخته جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخه در سری نگر
لوی مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطغای نائره
(که در خانه سر کشیده بود) متوجه شد - قاسم خان بے مانع
و مزاحم بدان مملکت در آمد - او ثاب مقاومت در خود
ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان مکرر جمعیت فراهم
آورده بکارزار پیوست - اما طرفه نیهت - ناگزیر راه ایلی و
اطاعت پیمود - و داخل بندهای پادشاهی گردید - ازانجا

که طینت قطان آن مرزو بوم قاطبةً بشارت و بُدخوئی
مرشته اند) روزی نبود که فتنه سر نمیزد - و ماهی نه که
ساده بر نمی خاست *

قاسم خان از بسیاری آویز و ستیز بستوه آمده استغفای
حکومت آنجا نمود - و در سال سی و چهارم بمرزبانی دارالملک
قابل تعیین شد - و مدتی فراهم آرد اشتات آن دیار بود -
اندجانی پسر در بدخشان خود را پور شاهرخ میوزا نامیده
چند سال بکامرانی کام فراخ برزد - پس ازان (که توران شاه بود
چیره دستی یافت) بزابلی هزاره طرح دوستی انداخت - در
هنگامی (که قاسم خان بحضور شتافت) او بآهنگ آن (که
بدان الوس پیوندد) با معدود بدان دیار در آمد - و
براه داران چنان را نمود که بدریار پادشاهی میروم - هاشم بیگ
پسر قاسم خان (که بنیابت پدر رائق و فائق مهمات انصوبه
بود) جمع پیش روانه کرد که بدرقه شده ادرا آوردند - آن
(۲)
تجه سال چون از پنجشیر گذشت به بنگله هزاره شتاب آورد -
هاشم بیگ نیز به تیز روی درآمد - بلخچه آویزش او را پایبند
بکابل آورد - پس ازان (که قاسم خان معاودت نمود) از
ساده لوحی او را نزد خود جا داده پاسدانی را آسان بر شمرد - و
همراهان او را بنوکری برگزید - هر چند هوا خواهان خیر اندیش

عذر سانجی بر گزار دارند سودمند نیامد - آن بدسرشت با پانصد
 بدخشی هم داستان شده بکمین جان شکری نشست - دران
 هنگام (که او را بحکم پادشاهی روانه حضور میکردند) نیم روزی
 با تازی چند سر زده به خوابگاه قاسم خان (که جز پرستار
 چند نزدیک نبود) درآمد - او مردانه نقد زندگی سپرده
 سرش بر لیزه کردند - هاشم بیگ ازین خبر رو بارک نهاده
 درو بند بر شکست - و هنگام تیر و بادوق برآراسته بمسیر را
 به نیستی سرا فرستاد - و دران میان فتنه آرا نیز پیدایش
 کردار رسید - این واقعه در سال سی و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار
 و دو هجری در داد *

قطب الدین خان شیخ خوسن

دخترزاده شیخ سلیم فتحپوریست - پدرش از شیخزادهای
 بدادون است - نهبت کوکلتاشی بجنّت مکانی داشت - هنگام
 (که ایشان در ایام شاهزادگی بآله آباد شتافته از خود سری
 و بدراه (وی بضبط ملک پرداختند) او را بخطاب قطب الدین
 خان برنواخته بصوبه دارى بهار نامزد کردند - و پس از
 سرور آرانی بمنصب پنجهازاری و صاحب صوبگی بنگاله بلند رتبه
 گشت - چون شورش طلبی و فتنه جوئی شیرافکن خان
 استعلا (که بردران بنگاله در قیول داشت) مکرر بعرض

رسیده بود یا بسبب زوجة او مهرنسا بیگم (که ذخیره خاطر پادشاهی بود - چنانچه در احوال شیرافکن خان بتفصیل مرقوم خامه گردیده) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که اگر او را بر جاده اطاعت و سدان ثابت قدم یابد و گذارد و الا روانه حضور نماید - و اگر در آمدن تعلل و زدن بسزا رساند - چون قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او نیز بد مظنه گشته هر چند نزد خود طلب داشت شیرافکن خان (که از نوشته وکیل بر سرگذشت آگاهی یافته بود) عذرهای دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه بوردان شد - و شیخ غیاثا خواهرزاده خود را پیشتر فرستاد که مافی الضمیر او دریابد . و بگوید که ما بتحصیل پیشکش زمینداران این ضلع آمده ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان لابی و چاپلوسی نمود که شیرافکن خان را یقین شد که غدری در میان نیست - جریده برسم استقبال راهی گشت - چون از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر گفت که هرگاه من قازیان بپردازم شما او را از هم بگذرانید - شیرافکن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه روش توزک است - قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدمی

همراه شده گرم سخن گردید - شیرافکن خان از چهره حال نقش
 غدری استنباط نموده پیشدستی نمود - گویند قطب الدین خان
 ازین ملاقات بوضع آده میانه او ازاد غدر از خاطر برآورده بود - چون
 دست بمنع هجوم برداشت آنها اشاره معین پنداشته گرم و گیوا
 شدند - ذیچار شیرافکن خان شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین
 خان (که بسیار مرطوبی بود) چنان زد که امعا و احشا بیرون
 افتاد - قطب الدین خان بهر دو دست شکم را گرفته باراز
 بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - ایبه
 خان کشمیری (که از عمدها بود و از شجاعت و جلالت بهره
 تمام داشت) اسب برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد -
 شیرافکن خان شمشیر بستنی^(۳) به ایبه خان زده کارش تمام
 ساخت - درینولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو
 کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسب سواره
 چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد -
 و غیاثا را بضبط اموال و آردن قبائل او ببردان رخصت
 کرد - و خود پانکی سواره روانه گردید - لختی راه نورزیده بود
 که در گذشت - نعش او را به فتحپور سیکری نقل کردند -
 در سنه (۱۰۱۶) یکم هزار و شانزده هجری سال دوم جهانگیری
 این سانحه واقع شد *

قلیچ خان اندجانی

از طائفهٔ جانبی قربانی سمت - اَبَا عَنْ جَدِّ در خدمت سلاطین چغتای صاحب نسبت بود - خصوص جَدش نزد سلطان حسین میرزای بایقرا رتبهٔ عمده داشت - و از در خدمت عرش آشیانی بمزین قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشیانی در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد و تسخیر قلعهٔ آهزی^(۲) بزیاد سورت توجه صرف نمود - [این قلعه بر ساحل دریای قزاقی سمت قریب بدریای شور - در طرف آن آب محیط گشته و از در جانب دیگر خندق عمیق بآب رسیده - صفر اقا مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتی در سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بغا نمود * ع *

* سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنای *

تاریخ اسمت - [عرش آشیانی در محاصره یکماه و هفده روز بدست آورد - و قلیچ خان بحکراست و صیانت آن دژ عمالی اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم از حضور بصوبهٔ گجرات دستوری یافت که بیماری کارپردازان آن ناحیه همت گذاشته بآبادی اطاع خود بیفزاید - و در سال بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه منصور دیوان انتظام مهم وزارت بدر مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم (چون شورش

سلطان مظفر گجراتی در دیار گجرات برخاست - و شکست
 فاحش بر شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان افتاد (از
 پیشگاه خلافت میرزا خان و قلیچ خان تعیین گشتند بقرار آن
 که نخستین از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازند - و
 دومین تیولداران مالوه را گرفته در آن مملکت فسیحه درآید -
 چنانچه قلیچ خان مدتها در بندوبست آن الکه وسیع بهر
 برد - و در سال سی و چهارم سرکار سنبهل بجاگیر از مقرر
 گشت - و هنگام نهضت کشمیر بهمراهی راجه بهکونت داس
 و راجه تودرمل دستوری اقامت دار السلطنة لاهور یافت که
 باستصواب همدیگر مهمات ملکی سرانجام دهند - و پس از
 درگذشتن راجه تودرمل مدتی بسرانجام دیوانی علم استقلال
 می افراشت - و در سال سی و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو
 هجری (که قاسم خان مرزبان کابل کشته گردید) قلیچ خان
 بایالت آن ملک سر برافراخت - و چون روشانیان از ممر
 کشته شدن صوبه دار سرتابی پیش گرفته بودند قلیچ خان
 به تیراه در آمد - اما از کم ازوقگی زود بکابل برگردید - و
 لژین جهمت (که زابلی ملک را بشایستگی روبراه نکرد) معزول
 شد - و در سال چهارم و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج شاهزاده
 سلطان دانیال را بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار برنواخته
 باقطاع صوبه اله آباد رخصت کردند - قلیچ خان (که دخت

او بشرف از دراج شاهزاده سعادت اندوخت (بمنصب چهار هزار و پانصدی سر برافراخته باتالیقی شاهزاده چهارم افتخار افروخت - و در سال چهل و سیوم از خدمت شاهزاده سرگراش شده بحضور رسید *

و در سال چهل و چهارم چون رایات پادشاهی بعزیمت خاندیس باهتزاز آمد پاسبانی دار الخلافه آگره بدو تفویض یافت - و پس از مراجعت عرش آشیانی از آسیر سال چهل و ششم (چون در پنجاب بزرگ امیر رسید) قلیچ خان بدارائی آن دیار رخصت یافت - او مرزبانی کابل نیز درخواست - پذیرفته آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگیری بصوبه داری گجرات مامور گشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده باز بصوبه داری پنجاب اختصاص گرفت - و در سال ششم چون لاهور بتیول مرتضی خان شیخ فرید قرار یافت قلیچ خان بحضور رسید - و از تغیر خاندوران بنظم کابل و استیصال احدات روشانی و ضبط افغانستان تعیین گردید - سنه فوقش از تعداد حروف الموت جَسْرُ یُوصَلُ التَّعَبِیْبُ اِلَى التَّعَبِیْبِ ظاهر می شود - قلیچ خان صلاح و تقوی بسیار داشت و در تلمن متعصب بود - و همیشه بدرس علوم و افاده طلاب اشتغال می نمود - گویند در صوبه داری لاهور یکپاس بدرس فقه و تفسیر و حدیث در مدرسه قیام می ورزید - و باقصی غایت در

تدریج علوم شرعیہ می‌کوشید - مردم آنجا بامید روشناسی و
انجام مطالب غامضی تام بتحصیل علم کردند - قلیچ خان طبع
موزون داشت - الفتنی تخلص می‌کرد - این رباعی ازوست
* رباعی *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *

* صوفی زرق ز خرقه در پر دارد *

* من بند آنکس که فارغ ز همه *

(۲)

* دائم دل گرم دیدار تو دارد *

گویند آخرها (که حسب الطلب عرش آشیانی در شش
دراز لاهور باگرو رسید) دران هنگام ابتدای پیش آمدن خواجه
ابوالحسن توبتی بود - (درم خواجه عرض کرد که دامن جامه
حضرت از دو سربصاف می‌شود و دامن جامه من از یک و
چه قدر گشاد و کلان است - قلیچ خان گفت خواجه زیر دامن
تو چند کل و کور اند و زیر دامن حضرت عالمی ست - دامن
دولت ایشان گشاد باد - سهل کفایتی ست *

در ذخیره الخوانین آورده که از محمد سعید پسر میرم قلیچ
برادرزاده قلیچ خان (که در صدق و صلاح و راستی و درستی
بهمتای روزگار بود - و از قصوی اتقا و غایت اهتمام
بتدریج دین متین مجتهد وقتش می‌شمردند) شنیدم که

میگفت در سال هزارم (که جوانپور در جاگیر قلیچ خان مقرر شد) خان مذکور عمارتی طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بنیاد کاسه گنبدی از کج ظاهر شد - بحضور من قلیچ خان تاده روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده در آنجا می گذرانید تا گنبد درست نمایان گردید - قفل یک منی (که بر دروازه آهنی او زده بودند) قلیچ خان شکسته با جم غفیر بگنبد درآمد - شخصی چال ریش گندم گون مستقبل قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صدای فتح الباب و شور مردم سر برداشته بزبان هندی پرسید - که اوتار راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیتا را (که زاون بوده) بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت ظهیر محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته - گفت آب گنگ جاری ست - گفتند آبرو بخش عالم است - گفت مرا بر آرید - قلیچ خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد و هر روز در یکم نقل مکان می نمود - (روز هشتم بیرون برآمد - بروش اهل اسلام نماز می گذارد : و در خواب و خور بزرگ مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسی نکرد - اگرچه در قدرت آباد الهی امثال این حکایات و زیاده بران مستبعد

نیست - بلکه او سبحانه بر ایقاع نوادر قادر است - اما این نقل نه از محالات عادی است که کسی آن را نسبت بندرت دهد بل از مستنعات عقلی است - اما چون رادی خالی از رتق نبود ثبت افتاد - قلیچ خان صاحب قبیلۀ بود - اکثر بمرتبۀ امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سیف الله و میرزا چین قلیچ در عهد عرش آشیانی بمقامب مناسب امتیاز داشتند - احوال میرزا چین قلیچ علحدۀ بقلم آمد *

* قاسم خان میر ابو القاسم نمکین *

از سادات حسینی هرویست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بیداری طالع در ملازمان عرش آشیانی انسلک گرفت - چون در بهیوه و خوشآب جاگیر یافت بنابر قرب نمکسار (کابی و پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید - [نمکسار کوهی است بدرزئی بیست کرده مضاف صوبۀ پنجاب در درابۀ سندۀ ساگر (که مابین بهت و سندۀ بدین نام موسوم است) - از آن پارچهای نمک بریده جدا سازند و برداشته بکنار آرند - و آنچه حاصل شود سه حصه از کفندگان و یک حصه دستمزد بر آرندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام منی خریدۀ بدور دستها بود - و در هفده من یک رویه بسرکار دهد - [هنر پیشگان از آن سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بر تراشند - میر در پیشگاه اکبری قرب و منزلت داشت - در جنگ داوود

خان کررانی زنجیر طلای فیل از خانه اش برآمد - در رتبه
انکطاطی واقع شد *

سال سی و دوم (که افغانان سواد و بکور و تیراه با اهل
و عیال خود بحضور آمدند عرش آشیانی میر را کروری و فوجدار
آنجا کرده نصف سرداران آن قوم را در رکاب نگاهداشته دیگران
را بهمراهی میر رخصت فرمود - تا سال چهارم بمصب هفصدی
رسیده - سال چهارم و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بحکومت
بهکر سر برافراخته دستوری تعلقه یافت - مسجد عالی قصبه
سکهر اساس گذاشته اوست - چون با رعایا و سکنه آنجا بدسلوکی
و ناهنجاری پیش گرفت باستغاثه آنها معزول گردید - گویند
چون بحضور رسید ستم کشان بقاضی عبدالکلی قاضی اردو
بیداد بردند - او طلب عدالتخانه نمود - میر حاضر نشد - قاضی
بعرش آشیانی را نمود که میر اطاعت حکم شرع و فرمان برداری
حضرت نکرد - حکم شد که بدای فیل بسته قشیر نمایند - میر
آگهی یافته باستصواب شیخ معروف صدر بهکر (که حاضر بود)
جمع داد خواهان را بزر راضی ساخته همان روز درانه بهکر
نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانید که قاضی خلاف واقع
ظاهر کرد - نه کسی از مردم بهکر فریاد یست و نه مرا بعدالتخانه
طامب کرده اند - چون از قاضی استفسار شد او هرچند باحضر

ستم رسیدگان دست و پائے زد کسی پیدا نگشت . ازان روز قرار یافت که قاضي چهره مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهی ایستاده نماید . و پس ازان میر باضافه منصب و خطاب خاني سرفرازي یافته به تیولداری گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیری سلطان خسرو بغی و زبده از شیخ فرید بخاری شکست خورد بحال تباه سوگردان بادیه حیرت و هیمنان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعی از افغانان (که رفیق طریق عصیان شده بودند) گفتند که از ولایت میان درآب تاخمت و تاراج کنان سرے بدارالخلافة باید کشید اگر کارے از پیش رفت بهتر و الا بدیار شرقیه باید شتافت که ملکی وسیع است - حسن بیگ بدخشی گفت که این کنگاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عمان اختیار بدست او داده بود موافقید او مرجع پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - از آنجا (که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کردریان از حدود متعلقه خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعی بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره رفته وقت شب بتفحص کشتی

می گشت - یک کشتی بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتی دیگر پر هیمنه و کاه هم (سید) - حسن بیگ ملاحان آن کشتی را خواست بزر کشیده بر کشتی خالی آرد - شور و غوغا برخاست - چودهری سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیده صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبداران (که در اندود بودند) رفته آن غریق بحر بے راه روی را بقصبه آورده نظربند نمود - و این حسن خدمت در پیشگاه خلافت باعث معجری گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزار ترقی نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوهچق (که مشرف قلعه بهکر است جنوب رویه جانب قصبه لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به چهارمانری گورخانه خود ساخته صفا نام گذاشت -) در شبهای ماهتاب بے نظیر عالم است) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت (هزار انبه و هزار سیب شکری و دو خربزه یک یک منی می خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیری در فترات سلطان خسرو آلت رجولیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

ترقي کرده در جواني در گذشت - و ميرزا يدالله منصب
نداشت - نوکر خانجهان اودي بود *

* قاسم خان *

پسر مير مراد جويني ست - در سالف ايام جوين
داخل ولايت بيهق بود (که بلده آن سبزوار است) و
اکنون الکه ايسست سر خود بکثرت اشجار و انهار مفتاز - و
مردم نیک از انجا بسيار بر خاسته اند - مثل شيخ سعدالدين
حموي و امام الحرمین ابوالمعالي و خواجه شمس الدين
صاحب ديوان - مير مراد نيز از اکابر سادات آنجا است -
در دکن بسيار مانده بدکني شهرت گرفت - بمزيت شجاعت
و پردي امتياز داشته - در فنون تير اندازي او را صاحب
قبضه مي دانستند - ^(۲) عرش آشياني بجهت تعليم سلطان خرم
مقرر فرمود - سال چهل و ششم اکبري در بخشگيري لاهور
در گذشت *

قاسم خان شعر را متين مي گفت - و عبارت مربوط
مي نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه دارمي اسلام خان چشتي
فاروقي خزانچي ^(۳) آنصوبه بود - اسلام خان در تربيت او و
برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بيم دستگيري
امير کریم الشيم (شده بهم رسانيد - پس ازان که منيجه ^(۴) بيگم

(۲) نسخه [ب] ميداشتند - (۳) نسخه [ب] شد (۴) نسخه [ب ج]

همشیره نور جهان بار منسوب شد ترقی کرده بوالا پایه امارت
بر آمد - و صاحب طبل و علم گردید - ظرفای دربار قاسم خان
مذبحه می گفتند - در خدمت جنت مکانی طرف مصاحبت
نیز پیدا کرد - روزه پادشاه آب خامه طامید بسکه پیاله
گلی نازک بود - قاب حرکت آب نیارده شکست (۳)
بقاسم خان نگاه کرده فرمود * ع *

* کاسه نازک بود آب آرام نتوانست کرد *
از فوراً پیش مصرع رساند * ع *

* دید حال را و چشمش ضبط اشک خود نکرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عالیجاه بنظم صوبه آگره و میانیت
قلعه و خزاین آنجا می پرداخت - هنگامی که جنت مکانی
شنقار شد و شاهجهان برای جلوس از جنیر دکن عازم
دار الخلافه گشت و ساحت باغ دهره (که باناساب نورالدین
محمد جهانگیر بنور منزل موسوم است) مخیم اقبال گردید .
قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنایات پادشاهی شد - و
در سال اول بمنصب پنجزاری پنجزار سوار اختصاص یافته
از تغیر فدائی خان بنظم صوبه بنگاله سر افتخار و افرات -
اعلی حضرت قبل از جلوس بدان دیار نهضت فرموده از
شقاوت پزوهی فرنگیان بذر هوکلی آگهی یافته بود که برگذات

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و
جمع را بتطهیر قصرانی ساخته بفرنگ می فرستاد - بلکه در
پرگنات غیراجاره نیز این عمل شنیع می نمایند [و آن بندر]
است نواحداث - خور از دریای شور جدا شده قریب بیست
کره برآج محل آمده - و آب گزی از راج محل پیش گذشته
بآن می پیوندند - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت ربع
کره بر کنار خلیج گنگ بندر ساتگانون واقع است - در زمان
سلطین سابق بنگاله جمعی از سوداگران فرنگ (که سکن
سرندیپ بودند) بدانجا آمد و شد داشته بیک گروهی بندر
مذکور بر کنار خور ببهانه آن (که جائی جهت بیع و شرا
ضرور است) بدستور بنگالیان خانه چند ساختند - و بمردر ایام از
بیردائی حکام آن ولایت فرنگی بسیار فراهم آمده معمره عظیم
بروی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را
خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده
به بندر هوگلی نامزد کردند - و آمد و شد چهارات فرنگ بدانجا
قرار یافت - و بندر ساتگانون (و یکساد نهاد) لهذا رفت
رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت
معاهد نصاری این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهم
ضروری آن صوبه در بر انکندن بنیان این طائفه ثبات کیش
مساعی جمیله بکار برد - قاسم خان در سال چهارم عذایمت الله

پسر خود را با ^۱اله یار خان (که در حقیقت سردار او بود)
و جمعی از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - ^(۲) مبادا آن
گروه خبر یافته و بکشتی در آمده ازین مهلکه بدرزند - شهرت
داد که بتاخت و تاراج هجلی میروند - و برخی را با نواره
تعیین کرد که سر راه آنها را به بندند - فرستاده ها یک دفعه
بیلغار شتافته هوکلی را محاصره نمودند - و ^(۳) قریب سه و نیم
ماه کشید - فرنگیان گاهی بجنگ و جدال میپرداختند و گاهی
بانتظار کمک فرنگ در صلح زده بلیت و لعل می گذرانیدند -
مجاهدان در پیش خندق کلیشیا ^(۴) (که عرض و عمق کم داشته)
چرها زده آب دزدیدند - و نقب بباروت انباشته آتش زدند -
آن عمارت با بسیاری از ضلالت کیشان بآسمان پرید - ^(۵) بهادران
یورش نموده مفتوح ساختند - از آغاز تا انجام ده هزار مرد
و زن فرنگی بقتل رسید - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر
گردید - و قریب ده هزار کس از رعایا ^(۶) (که در قید آنها بودند)
رهائی یافتند - و هزار کس از اهل اسلام بدرجه شهادت ^(۷) رسیدند -
و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سنه
۱۰۴۱) یک هزار و چهل و یک هجری باجل طبیعی بساط

(۲) نسخه (ب) که مبادا بران گروه - (۳) نسخه [ج] قریب سه و نیم ماه

(۴) نسخه [ب] کلیان - (۵) نسخه [ج] دو هزار - (۶) نسخه [ج]

ده هزار از رعایا - (۷) نسخه [ب] رسید *

هستی در نوردید - صاحب دیوان و منشآت است - کریم الطبع
و شعرا درست بود - این دو بیت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون *

* آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون *

* عشقت آمد پی دل بردن و در سینه نیافت *

* دزد از خانه مفلس خجل آید بیرون *

مسجد جامع آگره در بازار انکه خان بذای آن مرحوم است *

* قبحاق خان امان بیگ شقاول *

ریش سفید الوس قبحاق حوالی بلخ بوده - چون سال
بیستم شاهجهانی آن بلده مضرب عساکر هندوستان گردید

و والی آنجا نذر محمد خان از کم فکری و کوتاهی نظری ^(۲) توهم

بخود راه داده آوارگی دشت غربت برگزید مشارالیه از جدا

شده میان چیچکنو و ماروچاق رحل اقامت انداخته درزگار ^(۳)

می گذرانید - بهادر خان (رهیل) و اصالت خان میو بخشی (که

کارفرمائی آن ناحیه از پیشگاه سلطنت برای (زین آنها تقویض

یافته بود) بارشان پادشاهی استعانت نامه بمشارالیه فرستاده

در اختیار دولت خواهی ترغیب نمودند - او به اقتضای

درست اندیشی و سعادت منشی پذیرای انقیاد گردیده خود

را ببلخ رسانید - کارپردازان بعطای شصت هزار شاهی از سرکار

والا و تجویز منصب دو هزار ری هزار سوار خوشدل و خورسند
 ساختند - موسی الیه متعلقان را در بلخ گذاشته برخاست
 (۲) سرداران بصوب گذردان شتافت - تا اویماق خود را فراهم آورده
 بعضی احشام دیگر را (که سر بفساد برداشته اند) امیدوار
 عوطف خسروانی نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز
 بغوازش منصب تجویزی مورد التفات گشته خطاب قبچاق
 خانی ضمیمه آن گردید - و لخته از محال جیجکتو و میمنه و
 غرجستان و گذردان و خاریاب و خیراب در قبول او تن شد - پس
 (۳) ازان (که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان را گذاشتند)
 رستم خان صاحب صوبه اندخود براه درساج (که از توابع گذردان
 است) روانه هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه
 یکه اولنگ چون چند منزله نوردید کدخدایان اویماق او از عقب
 رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر
 همت به خواهي و خدمت گذاری این دولت بسته ایم - اما
 چندی توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم
 خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که
 در زمستان همراهی نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است
 پنج هزار روپیه بطریق مدد خرچ از سرکار والا بوی داده
 مرخص ساخت - او زمستان را در چارعد که بحدود قندهار

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم
 (۲) براه خواجه اوچین بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال
 منشور طاب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه قندهار
 مقتضی و مباهي گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس
 ثانی بر سر قندهار محقق بود او از کار طلبی بقلعه دار ظاهر
 ساخت که تا انجام این کار شریک ارلای دولت قاهره باشم -
 او معتزم دانسته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه
 نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود - (۳)
 طرفین آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادی خان اوزبک
 (که از تعییناتیدان قاعه بود و دین هنگامه محافظت دروازه
 ویس قرن بعهده اش را گذاشته بودند) از غرولبی و بیجگری
 با غنیم همداستان شده قبیچاق خان را (که امارات^(۴) اخلاص او
 پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهی
 بسیار داشت) از راه برد - اگرچه بطیب خاطر دل نهان این کار
 نكوهیده نبود - اما رفقای او (که عیال همراه داشتند) از بیم
 تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سری نموده او را بوضع او
 نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال
 شادیخان (تمزده خامه سوانح طراز شده که دروازه ویس قرن را

(۲) نسخه [ج] اوچین * (۳) نسخه [ا ب] و از طرفین - (۴) نسخه

[ب ج] امارت *

بقزلباش باز گذاشته با قبیچاق خان نزد شاه ایران (فته ملازمت نمود - چون روی بازگشت بهندوستان نداشت همانجا ماند - مآل حال او معلوم نیست که بجای انجامیدن *

قزلباش خان افشار

پور طهماسب بیگ بن قادر آقاسی که چند سال وکالت شاه اسمعیل صفوی دارای ایران داشت - او برادر دریا عزیمت هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان او را با اعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال پنجم جلوس فردوس آشیانی دولت ملازمت دریافته بمنصب دو هزارمی هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار روبیه نقد سر عزت برافراخت - و سال ششم همراه شاهزاده شجاع بتسخیر پرندها مضاف دکن دستوری پذیرفت - و پس از وصول بذواری برهانپور (چون شاهزاده خانزمان را بطریق متغلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود) او را با هزار سوار در شاه گدھے بنابر حفاظت راه گذاشت - و پس ازان (که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروی شد و سه فوج بهسرکردگی سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونساه و تخریب ملک عادلخانیه تعیین یافت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر مباحات افراشته به همراهی خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزارمی در هزار سوار کام دل برگرفته به
 تهانه دارمی پانهری مضاف برار افتخار پذیرفت - و سال سیزدهم
 باضافه هزار سوار و حراست قلعه احمدنگر از تغیر سید مرتضی
 خان اختصاص گرفت - و سال پانزدهم بعد از آن نقاره بلند آرازه
 گشت - و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از
 قایمیان او دو اسبه سه اسبه مقرر شد - و سال بیست و دوم
 مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری در احمدنگر
 لیداس زندگی را بر کند - صاحب ملائمت ظاهری بود - با
 ستوده منشی و نیکو باطنی از رسائی دانش و امور دنیا بسیار
 میرسید - بے رهنمونی دیگرے کارها را حسن انجام میداد - در
 اوضاع معاش تکلف بکار می بود - وفور طعام بسیار داشت - بیشتر
 نوکرانش اهل ایران بودند - همه بیش ترار - ازینجهت مداخلش
 بخرج او وفا نمی کرد - مدیون می بود - پس از فوت او
 خلف ارشدش ایرج خان دوش نمک پدر را از گرانبار قرض
 سبک گردانید - پسر کلانش میرزا نجف عالی ولایت را بود -
 تازه از ایران رسیده - چون پدر در گذشت از اصل و اضافه
 بمنصب هزارمی ذات و سوار و فوجدارمی بالاپور برار سر برافراخت
 و در سال بیست و دهم در قاعه دارمی ظفرنگر بلاگهات برار
 ایام زندگانی بانجام رسانید - و ایرج خان (که سرآمد اخلاف
 قزلباش خان است) با چهار برادر دیگر هندوستان را اند - از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدی
ذات و خطاب خانی سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای
پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوجداری سنکمانیر^(۲) فائز
شد - در عهد عالمگیری بخطاب غضنفر خان سرفراز شد -
و میرزا بهرام پنهانه داری دیوانگنون مضاف بالاگهاگ دیوار
مقرر بود - بیدمن رفاقت عالمگیری بخطاب پدر سر برافراخت -
دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و
دیگر محمد رضا است که خرد سالی بود - و از خویشان
قولباش خان یکم میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایسنقر
(که پسر عم خان مذکور میشد) - از حیان شاه عباس صفوی
قلعه دار مقازیرو بود (که در سرحد ایران واقع شده) -
در عهد شاه صفی بساخت با زمینان تهمت زده گردید -
و ناحق خونس ریخته شد - پسر کلانش (که با سیوی روم
رفته بود) در سلک ملازمان خوندکار منسلک گشت - و سکندر
بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهی رسید - دیگر
مرزا ویس بیگ است که در تعیناتیان دکن منتظم بود - چون
این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند
لخت حالات بجای خویش نیز تحریر یافته *

* قزاق خان باقی بیگ اوزبک *

بولدر خسر وای اوزبک است که از امرای جهانگیری بود -
 چون او در مهم رانا باجل طبیعی در گذشت باقی بیگ
 ترک نرکری و منصب نموده عزیمت حجاز وجه همت
 ساخت - جنت مکانی بر منصب و اعتبارش افزوده بالطف
 پادشاهانه ازان غم و اندوه بر آورد - و مدتها در تیولداری
 جالور گذرانید - و دران ناحیه بمردانگی و جرأت نام بر آورد -
 و در آبادکاری و عمل گذاری صاحب سلیقه بود - در سال ۲۴۰۰
 شاه جهانی بهمراهی خان دوران بهادر در تعاقب چهار سنگه
 بندیه نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و از پیشگاه خلافت و
 جهانبانی ب خطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و
 پانصدی ذات هشتصد سوار نوازش یافت - و پستو ب فوجداری
 سیوستان شتافته درانجا با قوم هیمچه و غیره سرکشان
 آویزشهای شگرف و نیروهای سترگ نموده دران سرزمین علم
 تسلط و استیلا بر افراشت - و بمنصب دو هزار و دو سوار
 رسید - و در صاحب سوبگی محمد اوزنگ زیب بهادر تعیین
 گجرات گردید - چون اخراجاتش بسیار افزوده بود و حامل
 جاگیر کمتر از دست سپاه تعبها کشید - و در حکومت
 اسلام خان مشهیدی تعیین دکن شد - و به تهمانداری و

جاگیرداری پتھری مامور گشت - و آن برگنه را از قرار واقع آباد ساخت - و بقدرے رفاہ و آسودگی بحالش رو آورد -
 هموارہ آرزوی حج برگذاردے - در سال بیست و چهارم سنہ (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم ہجری باجل موعود (۲) در گذشت - و در پتھری مدفون گشت - گویند بسیار خوش نقل بود و اعلیت و مروّتہ ہم داشت - در پسر خود سال گذاشته - از سرکار پادشاهی یومیہ بآنها مقرر شدہ بود - گویند والدہ او بسن صد و بیست سالگی ایستادہ نماز می خواند - و خوراکش یخنی بود - بمرتبہ پسر محبت داشت کہ ہرگاہ پدربار میرفت بے تاب و بے شعور می گشت - پس از فوتش از سخت جانی چند سال دیگر زندہ ماند *

قاضی محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجہ کوهی سم - مولدش بلدہ فاخرہ ہرات و در دارالملک کابل قوطن گزید - در مبادی سلطنت جنت مکانی بدارالسلطنت لاہور آمدہ در خدمت شیخ بہلول (کہ از مشاہیر علمای آنجااست) تلمذ نمود - و پس از اکتساب علوم رسمی باکبر آباد رفتہ باریاب ملازمت جنت مکانی گردید - و نسبت قرابتی (کہ بمولانا میرکلان محدث داشت) مطرح عواطف خسروانی گشتہ بمضمب قضای کابل امتیاز یافت -

مولاناى مذکور نواسه مولانا خواجه کوهي سمت - علم حديث را از خدمت سيد ميرک شاه ولد مير جمال الدين محدث سند نمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشياني را با او اعتقاد و اخلاص^(۲) بهم رسيد - بتعليم جنم مکاني اختيار فرمود - و مردم بسيارے ازو علم حديث فرا گرفتند - در آگرة بوحث حق پيوست •

و چون قاضي محمد اسلام مدتها بخدمت ماموره قيام نمود و بتدين و تورع اشتهاى يافت بطلب جهانگيري بحضور رسیده بقضای اردوى معلى مامور گشت - و اعلى حضرت پس از جلوس خویش آن کار عظيم القدر را برو بکمال داشته از کمال الطاف بمنصب هزارى برنواخت - و در سال شانزدهم او را بزر کشیده شش هزار و پانصد درپيه همسنگش بوي مرحمت گردید - و او قریب سي سال بدین امر پرداخت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری روزے در اثنای گذشتن اسبان معتاد از نظر پادشاهی رايضي اسب بحولان در آرد - چون بقاضي نزديک رسيد از استيلاي واهمه پایش بدر رفت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفيف يافت از

(۲) نسخه [ب] اخلاص - (۳) نسخه [ج] قاضي اسلام و نسخه [ب]

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگ تمسک چفته التماس رخصت کابل نمود - دستوری یافت - و سیورغال کابل و جز آن (که زیاده بر ده هزار روبیه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام داشت) بدستور سابق بر وی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک در گذشت *

(۲)
گویند در مذهب خود سخت تعصب و تصلب داشت چنین شهرت دارد که او در کابل نسخه کلینی را (که از کتب اربعه حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته بود - خلف ارشد او میر محمد زاهد - مشهور است که در اکثر علوم سیمای در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای وقت گردید - حواشی مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار محکم و خیالات بلندش ازان نفع بر اهل فطرت و ذکا ظاهر می گردد - و بسیاری از طلبه پیمامن صحبت و تربیت از از حاضی شاگردی باوچ استادی معهود نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بخدمت راقعه نویسی کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیری از انتقال قادر خان بخدمت اجتناب اردوی پادشاهی اعزاز

اندوخت - و پس ازان بخود مت مدارت. کابل (که وطن مانوف
اوست) مرخص گردید - پسرش محمد اسلام خان است که
پایه دولت از پدر و جد برتر افزایته صاحب امارت گردید
احوالش علیحدّه مرقوم خامه اخبار طراز شده *

قلیچ خان قرراذی

در عتقوان حال ملازم عبد الله خان زخمی و داخل
دنکل نشینان اد بود - پس ازان بیادری طالع در ایام شاهزادگی
ملازم پادشاهزاده دلی عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهازه
النوبه شاهی بقصد بنگاله در مرز بوم تلنگانه برادر کلانش^(۲)
خان قای بهادر (که در منصب و رتبه عمده تر از بود) در
جنگ میروا محمد پسر افضل خان (که از رکاب شاهی جدائی
گزیده به بیجاپور میرفت) مراتب جانیفشانی و جانیفشانی
بیجا آورد - و خود را با حریف بشهرستان عدم رسانید - قلیچ^(۳)
خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود -
در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
سوار امتیاز یافت - و از تغیر مختار خان بصوبه دارئی دهلی
مامور گشت - و سال دوم بحکومت آله آباد رخصت
یافت - و در سال پنجم بنظم صوبه ملتان اختصاص گرفت -

(۲) نسخه [ج] مرز و بوم - (۳) نسخه [ج] بیجا آورده - (۴) نسخه

[ب] بشهر عدم .

چون در سال یازدهم علی مردان خان زیک باشاه ایران راه کورنمکی سپرده قلعه قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود قلیچ خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمده پنجزاری سر برافراخته بایالت آن الکه سرحدی نامزد گردید - و مدتها برتقی و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نطق شایسته داد - و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع سرکشان و مخالفان دقیقه فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیچ خان بعد از تسخیر زمین دار بتسخیر قلعه بهمت توجه گماشت محراب خان (که از غلامان شاه و بجمارت و جلالت سرآمد آنها بود) لوازم قلعه داری کما ینبغی مرعی داشته بانداختن توپ و تفنگ و استعمال آلات آتشبازی مجال درنگ نمیداد قلیچ خان بزور بازوی بودایی و راه مردی یوش نموده پیش از همه خود بقلعه درآمد - و هر کس از قزلباش پای حمیت بچنگ افشوده بقتل رسید - محراب خان با معدودے بارک رفته متحصن گشت - و چون نقبها بشیرواحی زده راه پیدا شد محراب خان امان خواسته برآمد - قلیچ خان از مرورت و مردمی بردفق خواهش او رخصت ایران ارزانی داشت - و در سال سیزدهم (که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و اغرای عیدل

زمیندار قندهار جوتی فرستاده ساخت آن دیار را غبار آمای
 شورش ساخت (قلیچ خان جمعی را تعیین نمود که بتعاقب
 آنها شتافته بنده (که مدار آبادی ولایت سیستان بود)
 شکسته برگشتند - و عیدل را بچنگ آورده بیاسا رسانید - (۲)
 چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت
 ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ
 بصاحب صوبگی پنجاب چهره بلندرتبگی افزود - و در مهم
 بلغ و بدخشان مصدر نیکو خدمت بها گشت - و چون شاهزاده
 مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجویز
 مدارالمهامی سعدالله خان باو نامزد گردید - مکرر در تذبیه
 آلمانان ترردهای نمایان بکار برد - و در سال بیست و سیوم
 بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعیین
 شد - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد تزلزله از شجاعت
 و شهامت کارنامها برعالمیان ظاهر ساخت - و از بازگاہ خلافت
 از اصل و اضافه بمنصب پنجهازای پنجهازار سوار دوا سپه
 سه اسپه و نظم دارالملک کابل لوای بلند نامی برافراخت -
 و در سال بیست و هفتم سنه (۱۰۶۴) یکهاز و شصت و چهار
 هجری در قبول خود بهره متعلقه دوا بده سنده ساگر بساط
 هستی در پیچید - پسر نداشت - خنجر خان دامادش را از اصل

و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار سرافراز ساختند - و
ببازماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک
قَمَّ قورقرا دار همیشه نوکرش بود - و چنانچه نماز و روزه در
لشکرش بسیار بود تمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیها
در اردوی او مدامی بودند - از لاهور تا ملتان سراها بنا کرد - و
روضه منوره شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را (که بسیار
تنگ بود) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و
مطبوع ساخت - گویند در بیش منصبی و دولت همچنانچه
باید ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت
نمی نوشت *

قاسم خان

محمد قاسم نام نبیره قاسم خان میربحر است - او
بمیرآبی مشهور و این بمیر آتشی معروف - پدرش هاشم
خان نیز در زمان جنم مکانی صاحب صوبه کشمیر بود -
مشار الیه باعتبار خانه زادی بدولت روشناسی اعلیٰ حضرت فایز
گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاروی
پانصد سوار و داروغگی توپخانه و کوتوالی اردوی پادشاهی
چهره عزت برافروخت - و دریماق بلغ (که آثار کار طلبی
از وجنات احوالش پرتو ظهور داد) بتجویز سعد الله خان
بهمراهی (ستم خان فیروز جنگ باند خود شتافت - و بتقدیم

خدمات سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد . و چون بقبیل آستان سلطنت نامه بخت نور آکین ساخت در سال بیست و یکم بمنصب دو هزار سوار سرفرازی یافته آخته بیگی گردید . و در سال بیست و دوم باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و خطاب قاسم خانی بلند پایه گشت . و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانه و عیب افزا بمقامه قندهار نامزد گردید . و در سال بیست و پنجم باضافه سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت . و در سال بیست و هشتم باضافه پانصدی بمنصب چار هزار دو هزار و پانصد سوار نوازش یافت . و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعه سانتور (که مردمان هری نگر بتازگی بترمیم آن پرداخته و جمعی از اهل غصاد درانجا نگهداشته بذهب و غارت مواضع مضافات آن می پرداخت) با چهار هزار سوار جلالت آثار تعیین گشت . و بسوخت هرچه تمامتر خون را بدانجا رسانیده در صدد محاصره بود که مخازیل ثبات نورزیده باسیمه هری خانها را آتش زده ده سپر فرار شدند . قاسم خان قلعه را خواب گردانیده رهگرای معارفت گشت *

چون در اواخر زمان فردوس آشیانی بالکلیه کارفرمائی و حکمرانی سلطنت بداد شکوه بازگردید برادران دیگر را عذر خود هری بدست آمده هریک بترویج امر خود پرداخت

مراد بخش عجزول از شتاب زندگی خود را تمامت زندگی سلطنت ساخته در گجرات سرپر آرائی فرمود - اعلیٰ حضرت بتجويز داراشکوه قاسم خان را در مبادی سی و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری به منصب پنجزاری پنج هزار سوار در اسپه سه اسپه و عطای یک لک روپیه نقد و صوبه داری احمدآباد گجرات بر نواخته باتفاق مهاراجه جسونت (که در همان ایام بصوبه داری مالوه تعیین شده بود) رخصت نمود - و قرار یافت که هر دو سردار در حوالی اوجین اقامت ورزیده بترهیب و اندرز مراد بخش پردازند - ^(۲) و تقدیری (که او بعد از های نامشروع متمسک گشته بود وفق حکم حضور دست از گجرات برنداشته بتیول داری برار سر فرود نیارد و در مقام استبداد و سرکشی ایستد) خان مزبور بے اجمال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولایت سعی موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نماید کومکى مهاراجه بوده بهر مهمی (که رو دهد) قیام ورزد - پس از وصول بقرارگاه معهود و استماع روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبه مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس برله راهی گشت - چون سه کرده کهاچرود رسید شاهزاده از هژده کردهی راه ^(۳)

(۲) نسخه [ج] ایذای - (۳) نسخه [ج] کانچرو در رسید .

(باب القاف) [۹۸] (متأثرالامرا)

(۲)
بر گردانده در هفت گروهی ادجین به برادر کلان خود محمد
اورنگ زیب بهادر (که از دکن عازم حضور گشته) پیوست -
مহারاجه ازین آگهی (که املا گمان آمدن محمد اورنگ زیب
نداشت) بعیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار
داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهرادی میدان (زم پیمود -
و پس ازان (که کار کشش و کوشش بالا گرفت) جمعی از
متهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از
توپخانه عالمگیری گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب
قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت -
نبود عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهی سر در
جیب عدم کشیدند - راجه جسونت نانگ گریز بر خود
پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه برآوردن
نقد حیات ازان مهاله غایمت^(۴) شمرده بکام ناکامی راه فرار
سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در
فوج جرنجار ار انتظام داشت *

و (چون بوارق فتح و فیروزی از پرچم لوامی ظفر پیرای
عالمگیری لمعان داد - و باغ نور منزل مطوح خیام ظفر ارتسام
گشت) قاسم خان بادراک ملازمت مباحات اندوخته از یادری

(۲) نسخه [ج] برادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخه [ج]
بکام و ناکامی *

طالع مسعود بتیواداری سنبهل و مراد آباد [که محال عمده و
 زو طالب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان
 دکنی (که درین جنگ نقد هستی در باخته) تعلق داشت]
 اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام
 سلیمان شکوه بکوهستان سری نگر در خریدده بود - خان مذکور
 مامور شد که آئین حزم و هوشیاری مرعی داشته اگر او سرے
 بیرون کوهسار کشد با فوجداران قریب مستعد گشته او را بدست
 آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکله متھرا تعین یافت -
 در اثنای ره نوردی مقصد سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یکم
 هجری یکم از برادرانش (که مجهول شوریده دماغ بود - و همانا
 غبار نقاضه ازو در خاطر داشت) بجهالت ذاتی و نشه جنون
 عارضی او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز
 بحکم پادشاهی بیاسا رسید *

قباد خان میر آخور

(۳)
 میر آخور فذر محمد خان دالمی بلخ و بدخشانست - و در
 اواخر دوامت خانای بحراسمت و حکومت قلعه غوری میپرداخت -
 (چون سال نوزدهم شاهجهانی شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر
 بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد)

قلیج خان و خلیل الله خان را بگشایش قلعه^(۲) کهمرود و غوری (که پیوسته بحدود کابل است) تعیین فرمود - مشار الیهما جمعی را پیش از خود بر سر غوری فرستادند - قباد این مردم را فرجه از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - و باندک آویزه خود را بحصار رسانیده بمداغه پرداخت - چون سرداران بحوالی قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود - و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک برد - و آخر الامر امان خواسته برآمد - قلیج خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانه درگاه پادشاهی نمود - در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت - و بمنصب هزارتی پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی روزگار خود گشود - و در سال بیست و یکم از قبول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگی و اضافه پانصدی سرفرازی یافت - و در سال بیست و دوم اراده شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهی پرتو افکند - نخست بشکارگاه کاندوه موسوم بخاص شکار (که از دارالخلافه شش و نیم کوه است و در حوالی آن عمارات دلنشین ساخته شده) تشریف آورده بشکارگاه نیله گاو مسرت اندوخت - و از آنجا براه گذار نهر بهشت^(۳) متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط کزان شکار افکنان برابر موضع

(۲)

چهارانه (که سه گروهی سفیدون است) (سیده عذرا معارفت
منعطف ساخت - قباد خان را بعلافت خدمت مذکور باضافه پانصدی
بر نواختند - و در جنگ (ستم خان دکنی و قلیچ خان) که با
قزلباشیه در حوالی قندهار اتفاق افتاد) مصدر تردد نمایان
گردید - و بافروزی پانصدی مورد التفات خسروانه گشت - تا
آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلیٰ حضرت بمنصب در
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار (سیده بود - و در نخستین
جنگ دارا شکوه با اتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهی
خلیل خان در فوج برانگار منظم بود - و بعد هزیمت
(۳)
دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیری گردید .

و (چون الویة ظفر طراز پادشاهی در تعاقب دارا شکوه
بحوالی ملتان پرتو ورود افکند) خان مذکور بهمراهی شیخ
میر بتگامشی دارا شکوه (خصمت یافت - و پس ازان) که آن
بادیه نورد بے دولتی از دریای تهته عبور کرده بصوب گجرات
ردانه گشت) (۴)
شیر خان مذکور را (که از حضور
صوبه داری تهته نامزد ار شده بود) آنجا گذاشته خون عذرا
معارفت بر تافت - و منصب خان مزبور چار هزار و سه هزار
(۵)
سوار قرار یافت - و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(۲) نسخه [۱] چهارانه (۳) نسخه [ب - ج] بعد هزیمت - (۴) نسخه

[پ] میر خان مذکور را (۵) نسخه [ج] مذکور .

سیوم تغییر شده لشکر خان بجایش تعیین گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومت تهمه معزول شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهراً در مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعیین بمساق دکن گردید *

چون مرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود و را از انتقال احتشام خان با برخی از مناصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و از کارطایی ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل می نمود و سالم و غنایم معاودت می کردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهی راجه ازان مهم و پرداخته تاخت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولی نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم (که محمد امین خان میربخشی بنادیب افغانان یوسف زئی مرخص گشت) خان مذکور نیز در کومکها انسلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که پستور بحکومت اردیسه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

قطب الدین خان خورشیدی

(۲)
پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری جوانگذا

سورتهه (که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت) باهم مذاعمت نمودند اعلیٰ حضرت شمس الدین خان را تعیین دکن فرمود - و از را بفوجداری و تیوالداری یقین گجرات سرفرازی بخشید - (چون در مبادی سنوح عارضه اعلیٰ حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبه گجرات از تنگ ظرفی و بیحوصلگی رایست استقلال برافراخته بر تخت شاهی برآمد) تیولداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقه اطاعت و بزدگی او سر در آوردند - مشارالیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمرائی او مصدر گردید - و پس ازان (که آن آشفته دماغ نابخرد بغریب کاریهای عالمگیری چهارم شوال در منزل متھرا اسیر و دستگیر گردید) روز دوم این واقعه خان مذکور احرار دولت ملازمت پادشاهی نموده خلعت سرفرازی^(۲) یافته بفوجداری سورتهه دستوری یافت - و بهنگامی که آراء دشت فرار دارا شکوه سرے به تپته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [که از وجود لشکر و سردارے (که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود) خالی دانسته] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائی برخ از راه کنار دریای

(۲) نسخه (ج) خلعت سرفرازی پوشیده و باضافه ده بست بمنصب

شور (که طریقه اسمت غیر مسالوک و راهی ست معب و دشوارگذار)
بدان دیار در آمد - و دیگر باره هواے خود سوری نموده
شورش [انگیخت] متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو
گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بینی و کار آگهی
مرورشته بندگی و دولت خواهی عالمگیری را دران آشوب
از کف نگذاشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر (که
بار دیگر دارا شکوه بی سپر دشت فرار گردید) مشارالیه باضافه
منصب و خطاب خانی مورد عنایت خسروانی گشت *

و [چون رای سنگه متغلب برادر ریمل زمیندار ولایت
(۲)
جام (که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهی بود - و پس از
فوتش زمینداری آن ناحیه از پیشگاه خلافت بهصور او سترسال
تفویض یافت) رایم خود سوری برافراخته برادرزاده را
متعید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست
و به معاونت یتماجی زمیندار کچه مستظهر گشته کسان
قطب الدین خان را (که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت
معین شده بودند) از همه جا بر خیزانید] خان مذکور با قریب
هشت هزار سوار و پیاده بسیار در سال پنجم از جونا گدهه
(۳)
درانه گشت - چون بحوالی شهر جام رسید آن نافر جام نیز چار
(۴)
کردهی استقبال نموده مورچاله پیش رو بر بست - تا دو ماه

جنگ ترپ و تفنگ در میان بود - تا آنکه (رزے خان مزبور)
ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش
برگشاد - (رای سنگهه) (که در بروی خان مذکور بود) (۲) با یک پسر
و عم و اقربا و خواص و عمدها (که همگی سیصد تن بودند) یکجا
سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته
بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر مرسوم
گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس
از آن مومنی الیه بیساق دکن تعیین شد - و بهمراهی میرزا راجه
جے سنگهه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت
سیدوا فوادان سعی بکار بود - و بعد از فرمان پذیرایی سیدوا
(چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید) خان
مذکور را بچند ادلی برگزید - مکرر در آریز و ستیز با اعدای
دست بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلمب حضور گشته
بتقبیل سده خلافت استسعاد یافت - و باضافه پانصدی
تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین
خان میر بخشی بمالش افغانان یوسف زئی متعین گشت -
و بعد از آن بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر
عمر خویش در آن دیار گذرانید *

و (چون کهنه عملۀ آن ولایت شده بود) با صوبه داران آنجا

به کج دار و مرئز بسر می برد - خصوص خان جهان بهادر که نهایت ازو کیبیدگی داشت و هر کدام شکوه دیگر بحضور می نوشت - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشتم هجری (که در همان ایام تمشیت مهم صوبه دارمی دکن از عزل خان جهان بهادرید دلیلر خان تفویض یافته بود - و خان مذکور باتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورد بود) که اجل موعود در رسید - برهنه موی آن بادیه فنا پیمود - نعش او را بقصبة قصور پنجاب (که وطن اوست) نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبیرش با تزییر آمیخته - خان جهان بهادر ازو حساب بر میداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتی طاری شده بود - خان جهان بنابر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیری دریافته و عمی عارض گشته - خان مذکور از حزم و هوشیاری (که داشت) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلبان دخترے تعشق بهم رسانیده بکاج خود در آرد - و فوعے باعلان آن پرداخت که داخل سوانح شده نوشته خان جهان معمول بر عداوت گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان رشیدتر بود - بعد از فوت پدر در همان ایام در جنگ مل کهیر (۳)

(۲) نسخه [ج] نوشته خان معمول بر - (۳) نسخه [ب] بل کهیر و در

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده
در پیشی بر گزید - ازین هر دو ارلاد مانده - و دری دیگر
نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره (که از پوره های مشاهیر اردنگ آباد است)
بنام اوست - گویند این پوره را کیرت سنگه پسر راجه
جی سنگه داشت - عمارت و حوض کلانی که دارن ساخته
اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث (که
نظر بهادر پدرش در ایام محاصره دولت آباد درین سرزمین
غریز آمده و احداث پوره نموده) مدعی شد - و خواست که
از راجه مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مراجعه پیدادشاه
رفت - از حضور فرمان افعام آن زمین بنام قطب خان صادر
شد - خان مذکور زر عمارت بر راجه حواله نمود - تا امروز (که
هیچ کدام از اولادش (شده بهم نرسانید) بمحصول پوره معیشت
دارند - مگر نواسپایش بتلاش معاش کوشیده فی الجمله
نامی بر آورده اند - از آنها دوست محمد نام نواسه او (که مرد
راست و فقیر مشرب و فقیر دوست بود) - مدتها تانکلی برار
در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است -
پس از پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از
صاحب همتان روزگار بود - سالی چند پیش ازین در گذشت *

درینولا برادرزاده اش خویشگی خان فام آن محال را
 بطریق ارث یافته - و اکثر قطب پوره هم با عمارت قدیم
 ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظربار احوال ورثه می بایست
 که این پوره از درجه اشتها ساقط می شد - اما بسبب اینکه
 مرحومی مغفوری متهور خان بهادر خویشگی (که از امرای
 عمده ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای دربار
 بود) چون بهمرامی امیر الامرا حسین علی خان وارد دکن
 گردید باعتبار هم قومی و رشته دور و درازی بطریق خوشباش
 درینجا فرود آمد - و قریب سی سال گذرانید - ازین جهت
 هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحمت
 متهور خان مرحوم غره (ربع الآخر سنه ۱۱۵۶) هزار و صد
 و پنجاه و شش واقع شد - و در همین قطب پوره قریب خانه
 خود مدفون گردید - (چون نام اصلی او رحمت خان است)
 میر غلام علی آزاد بلگرامی باستدعی راقم تاریخ انتقال او
 بمذاپت نام چاین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

وعدده آمد متهور خان را * گشت بستان بقا منزل او
 گفت تاریخ وفاتش هاتف * رحمت ایزد حق شامل او

(۲) نسخه [ج] واقع شده در همین - (۳) نسخه [۱] میر غلام

آزاد - (۴) نسخه [ج] سرا *

قوام الدین خان اصفهانی

برادر خلیفه سلطان مشهور وزیر اعظم ایران - این سلسله
مازندرانی الاصل است از نژاد میر قوام الدین مشهور به
میر بزرگ از سادات مرعشیه (که در (۷۶۰) هفتصد و شصت
به حکومت مازندران و طبرستان (رسیده -) پس از قساریف ایام
یکی از احفاد میر مذکور امیر نظام الدین نامی از حوادث
دوران بصفاهان آمده در محله گلبار سکونت اختیار کرد - و
بتدریج صاحب ملک و رقبه گردید - و پس از آن چون نوبت
بخلیفه سید علی (که از نبأثر امیر مذکور است) رسید [
(و او را خلیفه سلطان می گفتند) ازین جهت بین الجمهور این
طبقه بصادات خلیفه مشهور گشت - و برای برانند که شاه
طهماسب صفوی او را بخطاب خلیفه سلطانی مخاطب ساخته
صاحب تطل و علم گردانید - بعد ازو خلف ارشدش میر
شجاع الدین محمد نبیه خلیفه اسدالله است - از مشاهیر
سادات صفاهان صاحب این (باعی مشهور *
* (باعی *
* شمع که بسوخت جان غم پروردم *
* تا گفت که پروانه خویشم کردم *

(۲) نسخه [ج] از نژاد قوام الدین - (۳) نسخه [ج] گلزار - و نسخه

[ب] کلیار *

* مي ميروم اگر نميروم نزد يكش *

* مي سوزم اگر بگردد از ميگسردم *

مير شجاع الدين محمد بفضل و دانش و عظم قدر
اشتهار يافته - و بسبب املاک (که اَبَا عَنْ جَدِّ بَار (سیده بود)
بزرگانه (وزگار مي گذرانيد - پسرش مير رفيع الدين محمد (که
از علوم معقول و منقول بهره داشت) منظور نظر شاه عباس
(۲)

ماضي گرديد - و در (۱۰۲۶) هزار و بيست و شش هجري
سال سي و يکم جلوس شاهي از انتقال قاضي سلطان
موسوي تربتي (که از تغير قاضي خان سيفي حسيني هشت
دز صدر ايران شده به بيماري در گذشت) بمنصب صدارت
فائز شد - و او دران امر کمال نيانت ورزيد - و در سنه
(۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بجوار رحمت پيوست - خلف
ارجمندش خليفه سلطان نعلش او را بکربلاي معلی نقل نموده
در روضه مقدسه سيد الشهداء خامس آل عبا عليهم السلام
مدفون گردانيد - (و چون خليفه سلطان بشرف مصاهرت شاه
عباس ماضي و وزارت قلمرو ايران درکان دستگاه بزرگي فرائر
برچيد) برادرش مير قوام الدين بمنصب صدارت ايران (که
عمده ترين خدمات آن ديارست) چهره افتخار بر افروخت -
و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استعلاي پادشاه

وقت دل از مسکن و ما را برکنده روانه هندوستان گردید -
 و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیری جهه^(۲) امانی بر آستان
 خلافت سوده باشرافات الطاف سلطانی نورانی ساخت - و
 بمرحمت خاعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلوخانه و علاقه
 مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطای
 کلگی یشم و ده هزار روپیه نقد و بمنصب سه هزار و
 پانصد سوار و خطاب خانی سرمایه اندوز مباحات گشت -
 سابق هم ازین سلسله بنام خویشی خلیفه سلطان درین دولت
 خداداد زدی ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند -
 مثل میو جعفر همشیره زانکه در سال بیست و هشتم
 شاه جهانی (که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در
 همان سال درگذشت) دارد بقدر سورت گردید - و بانعام
 شش هزار روپیه نقد از خزانه آنجا سرافراز گشت - و پس
 از تلایم سده پادشاهی بمنصب هزار و پانصدی پانصد
 سوار و عطای ده هزار روپیه نقد برنواخته شد - و در سال
 سی و یکم اضافه پانصدی پانصد سوار و فوجداری و تیولداری
 حسین پور مضاف صوبه بهار یافت - و در سال سیوم
 عالمگیری میر عمادالدین خویش مشار الیه سعادت ملازمت
 دریافت - و بتدریج بخطاب رحمت خان و دیوانی بیوتات

فرق مباحثات بر افراخت - و در سال ششم سید صدر جهان
از خویشان مومی الیه بعزم بندگی آمد - و بمنصب در خور
صرافراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام الدین خان می پردازد
خان مذکور در همان ایام اضافه پانصدی یافته در سال
نوزدهم بعد مراجعت پادشاهی از حسن ابدال ^(۳) بدار السلطنة
لاهور بنظم کشمیر دستوری یافت - و در سال بیست و یکم
از انجا تغیر شده بحضور رسید - و بصاحب صوبگی لاهور
اختصاص گرفت - و پس ازان فوجداری جمو نیز ضمیمه
گردید - اتفاقاً دران ایام قضای بلاد و قصبات را (که
بنابر صرف همت پادشاهی با اجرای احکام شرعیه پاس این
مردم باقصی الغایه مرعی می شد) کار بجائے رسیده بود
که با حکام و صوبه داران دم مسارات میزدند - خصوص
سید علی اکبر آلہ آبادی قضی لاهور که بنابر دیانت و
حدت و صلاحیت (که در طبع او مخمر بود) سر نیاز بکس
فرد نمی آرد - قوام الدین خان (که با فضل و کمال و بزرگی
حسب و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازه
عونت او که تواند گرفت) بمجرد وصول لاهور احوال قاضی
دریافت - و در اول وهله صحبت برهم زد - و رفته رفته ^(۴)

(۲) نسخه [ج] یافت - (۳) در [بعضی نسخه] بابا حسن ابدال -

(۴) نسخه [ج] اوایل *

بغاوشیدها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زاده قاضی
 (که مرد دست دراز و بد زبان بود) و کوتوال از دست و زبان او
 بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائے رسید که ناظم
 کوتوال را (که نظام الدین نام عرف میوزا بیگ بود) با جمعی
 فرستاد که قاضی را گرفته بیاورند - قاضی باستحکام در و دیوار
 خانۀ خود پوداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - دران
 دار و گیر قاضی و همشیره زاده اش بخفت و (سوائی جان
 سپردند - و پسر او زخمی شد - ازان) که مردم لاهور در امثال
 این مقدمات باظهار دینداری و حمیت اسلام بهانه طلب اند)
 اهل سوق و ارباب حرف (که حرفے چند خوانده خود را علما
 نامند - و از جهلا کم تواند) هتاراهان واهم یکتائی و زیدہ
 بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد
 جنگ نشستند - و مدتی این هنگامه در شهر برپا بود -
 مردم نمی توانستند در رستۀ بازار تردد نمود - تا آنکه
 از حضور هر دو از منصب خدمت برطرف گشته
 صوبہ داری بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و
 نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان
 مذکور ببرانرس حفظ الله خان (که فوجدار چنوت پنجاب
 بود) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور (سائیدہ
 کوتوال را حوالہ ورثہ قاضی نماید - و صوبہ دار را روانہ حضور

سازد - مشار الیه کاربند حکم گردید - نظام الدین در لاهور بیداسا رسید - و بسبب هجوم و اندوه اهل عذاب بسلامت آمدن قوام الدین خان متعذر می نمود - ناچار باخفا در پالکمی پرده دار نشانده تا سر دریا (که پایان شهر است) آورده ازان جا کشتی سواره روانه نمودند - در سال بیست و سیوم در اجمیر بحضور رسید - پسر قاضی با جم غفیر نیز حاضر شده مدعی خون پدر گردید - پادشاه فرمود که بشرع رجوع نماید - خان مذکور در محکمه شرعیه خفته کشید - (چون قاضی شیخ الاسلام از نیک نفهی حکم باثبات خون نمی نمود) مدتی این مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار امراض جسمانی و روحانی گردید - مدعیان نمی گذاشتند و جد داشتند که وکیل او برای جواب در محکمه بیاید - بلکه خودش هم پالکمی سواره بیاید - و چون ازین قسم رسوائی زیاده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعیف نالی اعز دربار پسر سید علی اکبر بر پیرانه سرش بخشوده از سر قصاص طلبی در گذشت - خان مشار الیه هم در همان نزدیکی رحمه بحال تباه خود نموده جهان فانی را گذاشت - در پسر داشت - یکم صدر الدین (که همراه پدر از ولایت آمده بود) احوال او جدا بقلم آمده - دیگر محمد شجاع (که در سال نوزدهم از ایران رسیده بمنصب هزاری سرافرازی

یافت - و چون برادرش از شجاعت خانی به صف شکن خانی^(۲) مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت بر افراخت - و بهمراهی برادر در محاصره گواکندّه زخمی بر داشته بنوازش پادشاهی بهی یافت *

قلعه دار خان مرحوم

نامش میرزا علی عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور است - در ادب کده تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رشادت او در چارچمن روزگار ریشه ترقی دوانید - از پیشگاه اعلیٰ حضرت صاحب قران ثانی بمنصب پانصدی در صد و پنجاه سوار چهره ناموری بر افراخت - و در سال بیست و چهارم باجارت والد خود از دکن بدارالخلافه شتافته بتلیم ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و در خور رتبه مشمول اعطاف خسروانی گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره پیدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحه ناگزیر عرب خان منزوی در سال بیست و نهم حسب التماس پادشاهزاده فتح نصیب محمد اردنگ زیم صاحب صوبه دکن بتهانهداری تربنگ و هریس (که هر دو قلعه ایست متصل هم واقع - و از معظم حصون و قلاع سنگمپیر است) امتیاز گرفت - و پس

از نخستین جلوس عالمگیری طریق عقیدت پهای اخلاص پیموده
خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهی رسانید - و در
جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشانی بر میان
همت بسته در سالک بهادران جلالت منش طرح دست چپ
منتظم گردید - پس ازان (چون مشار الیه بارضاع ملکی دکن
شناسا و برسم ر (ویۀ آنجا آشنا بود) کومکی آن دیار گشته
تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش
منصب و خطاب قلعدار خنی^(۲) مرقعی مدارج اعتبار گشت - و
چندے بحر است و فوجداری اورنگ آباد پرداخت - پستّر
قلعه داری فتح آباد ده در بوی تفویض یافت - و در
سال بیست و پنجم ایامی (که رایت ظفر آیت عالمگیری از
دارالخیر اجمیر بدار لسرور برهانپور برتو نزل افکند - و
سه چهار ماهی تا آخر صفر سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و
سیوم هجری باقامت پادشاهی رونق آکین بود) خان مزبور^(۳)
در ده در بجزار رحمت ایزدی پیوست - و بقرب مرقد والد
خویش آسود *^(۴)

والدۀ ماجده اش سیدۀ ایست صبیۀ میر سید شریف
ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - (چون آن عقیقه داعی حق

(۲) نسخۀ [چ] قلعدار خان - (۳) نسخۀ [ب] نود و سه هجری -

(۴) نسخۀ [ب - ج] آسوده *

را لبیک اجابت گفت) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید
 بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [این
 میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالی ست - مادرش
 یکی از بذات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین
 پسر میر ملا ست (که در زمان شاه طهماسب صفوی
 وزارت استرآباد داشت) و والد او خلیفه میر (که از
 جذاب شاه اسمعیل ماضی بخلیفه مخاطب شده) فرزند
 بلا واسطه ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوته
 است - [صبیحه دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش
 قلعدارخان مرحوم عقد بیوگانی بست - آن عفت سرشت
 چهار دختر ستوده سیر (که یکی ازان عفاف گرامی نژاد
 جدّه حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها) و یک
 پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزشی پدر
 والا گهر بغزون قابلیت و مردانگی سرآمد همسران گردید - و
 در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم
 خدمات پادشاهی بود - چندی بخشیکری فوج شاهزاده محمد
 اعظم شاه و بعد ازان بخشیکری کرناٹک و بخشیکری فوج
 ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری ده‌در و
 کالنه و قندهار مره بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

عرب خان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در هنگام قلعه داری فندهار موسوی خان میرزا معز (که در آن وقت دیوان دکن بود) خطی متضمن فرمایش نوشته از سهل انگاری یا مراتب نشناسی بالباب دفتري معذور ساخت - خان مذکور از غیرت و حمیت عرب (که نور پیداشنی اصلتش بود) همان القاب را در جواب نوشت - موسوی خان آنرا دستاویز جنون خان موسی الیه ساخته پادشاه عرض نمود - و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خوست با موسوی خان سرسوزی خانه جنگی نماید - از مردم عمده را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت پیرویه انکشاف یافت - بتازگی مشمول عذایت خسروانی گردید *

بعد واقعه حضرت خلد مکان در اردنگ آباد طرح سکونت ریخته (وزناری مهذا داشت که دایه فلک شیشه باز پر شیشه خانه جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - در آن وقت نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی محمد اعظم شاه نقاعد جسته سرے بدان بلده کشیده فروکش نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهر که گمان زر داری بهم رسید بشکنجه مواخذه در آوردند - خان مذکور را (که بتمول و اندوخته های پدر و جد شهرت داشت) از خانه آورده

مباغی مصادره نمودند - ازان (دز خان مذکور ترک درزگار
نموده بگوشه انزوا در ساخت - و ازین به اندامی (که
عبرت سرشتانرا کشنده تر از مرگ است) سودائے بر دماغش
ریخته جوهر خود را تیره گردانید - اما جنون غریبه
هم رسانیده بود که یک درز بخواب و خاموشی می گذشت
و نمی گذاشت که کسی بحضور او بیاید - و (دز دوم با مردم
می جوشید و سرگرم انواع محبت می شد - مدتی ممتد
بدین حالت بهر برد - تا باجل موعود در گذشت - پسرش
میرزا رضا علی بشعر و انشا کمال مهاس دارد *

عبرت

هو درے از ادوار فلکی مقتضی توفیر و ترویج شیئے سمت
و موجب کمی و فقدان شیء دیگر - گویا ایام سابقه زمان
دولت و ثروت بود - آنچه از وفور مکنت و قدرت و کثرت
ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعه دار خان مغفور با منصبهای
معلوم بگوش خورده باستعداد پنجهازای و هفت هزار
(۲)
آدان خویش می سنجیم عقل از قبول آن می ایستد - و افسانه
می شمارد *

موسوی خان میر هاشم جرأت تخلص قلعه دار خان
است - موسوی خان از سه سال در رکاب نواب آصف جاه

است - عنوان ظاهرش میر منشیگری و رتبه قرب که مافوق
 نداد - و آن امیر کبیر در حق مشارالیه در ابتدای تفویض
 وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعمای الهی (که
 شامل حال شده) رفاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم
 و منشی و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز
 سپاهگری بامتحان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل
 اصل نشو و نمای او از قلعه دار خان است - جدش سید علی
 گیلانی مدتها در نوکری آن خان منفرت نشان گذرانید - حقا که
 خان مزبور مجموعه کمالات است - باین جامعیت درین وقت
 بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ ازوست

* بیت *

* لذت همه در مذاسبتهاست *

* از شیرو دل شکر گشاید *

اما از اخلاق بهره ندارد - خدش درزی کند *

قلیچ خان خواجه عابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند پور
 الهداد بن عبدالرحمن شیخ عزیزان است - که در معموره مذکور^(۲)
 بر وساده ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت می پرداخت -
 گویند نهجش بشیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه^(۳)

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا
شتافت - و ابتدا بمنصب قضائی آنجا و پستتر شیخ الاسلامی یافت
سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیانی عزیمت زیارت
حرمین شریفین نموده بکابل و از آنجا بهندوستان وارد شده
نعمت ملازمت پادشاهی اندوخت - و بعزایت خلعت و شش
هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از
(۲)
طواف از آنجا برگردید *

در ایامی (که خلد مکان بعید است پدر والا منزلت از دکن
عازم هندوستان شد) بمنصب سه هزاری بانصد سوار و
خطاب خان چهره عزت برافراخت - و پس از جنگ
مهاراجه جسونت سنگه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
هفت صد سوار سر مباحات برافراخت - سال چهارم بتفویض
خدمت صدارت کل کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزار و بانصد سوار تکیه بر
چار بالاش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول
شده بصوبه داری اجمیر و عطای خلعت و فیل رایست
سر بلندی برافراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظام صوبه ملتان
سرمایه کامیابی اندوخت - سال هفدهم از آنجا تغیر شده
بمحضر آمد - و میرحاج قافله مکه معظمه مقرر شده

بدان صوب شتافت - و سال بیست و سیوم غائبانه بخطاب
 قلیچ خان نامرزی پذیرفت - پستتر بحضور رسیده سال بیست
 و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر
 (که آثار بغی بظهور آورده فرار گردیده بود) کمر هم
 بست - (چون بخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد)
 چندی مورد عتاب بود - پس از صفح جرمه در همان سال
 بخدمت صدارت کل از انتقال رضوی خان بار دوم اوج پیم
 گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده وقت
 رخصت بعتای نقاره بلند آرازه گشت - پستتر (که درود
 موکب پادشاهی در الکة دکن صورت بست) در سال بیست
 و نهم بصوبه دارمی ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایامی (که خلد مکان از شولا پور بازاده تسخیر
 بیجاپور عنان عزیمت بدان صوب یافت) نامبرده بحضور
 رسیده نعمت بار اندوخت - و پس از وصول بنواحی بیجاپور
 بعزایت ترکش و کمان افتخار یافته تعین مورچال گشت
 و قلعه مذکور بصلح مفتوح شد - سال سی ام مطابق سنه
 (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجری [که خلد مکان
 جانب حیدرآباد لوی توجه برافراشته بعد رسیدن متصل
 قلعه گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را (که بیرون
 دیوار قلعه فرود آمده اند) بر دارند [خان مذکور از غایت

کار طلبی دران دار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسید -
 درین ضمن گولۀ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا
 ساخت - و از اینجا اسب سواره باستقلال تمام بدائره خود
 آمد - جملة الملک اسد خان (که نظر بدلقوئی بعیادت
 مامور شده) رفت دران وقت جراحان از شانه او ریزهای
 استخوان می چیدند - و او باستقامت زانو زده بے چین جبین
 با حاضران سرگرم سخن بود - و از دست درم قهوه می خورد
 و می گفت که بخیه دوز خوب بدست آمده - هر چند در
 معالجه سعی بکار رفت اما بهر پنجه اجل دست از کارگاه
 دنیا برداشت - پسر کلانش غازی الدین خان بهادر
 فیروز جنگ است (که احوالش و ترجمۀ دو برادرش معزالدره
 حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا
 جدا سمت قریم پذیرفته) - و یکی از پسرانش مجاهد خان
 خواجه محمد عارف است (که با فیروز جنگ مذکور می بود)
 بمنصب مناسب مرتقی گشته - و یکی محامد خان است که
 چندان ترقی نکرده - هر دو زون در گذشتند *

قاسم خان کرمانی

مرد ولایت زا بود - بطالع یاری و بختوری در سلک
 بندهای خلد مکانی منظم گشت - و (چون خالی از جلالت
 (۲)

و کارطلبی نبود) پای پیش آمد در عرصه روزگار گذاشت -
و بتقریض خدمات حضور پادشاهی مورد التفات شد - و در
سال سیام بعد فتح بیجاپور از تغیر کامگار خان بمیرتوزکی
اول سر عزت بر افراخت - و در همین سال بجانب
بیمسویتن بمالش مفسدان خیره سر تعین یافت - و پس ازان
بفوجدارعی سرا (که الکه ایست و صبیح و کرناتک بیجاپوری
عبارت ازانست) لوی حکومت افراشت - و دران ناحیه
بجدکاری و تلاش مندی (که ناشی از حسن جرأت و جسارت
بود) رعب افزای سرکشان و سرتاپان گردیده - حتی که
بومی چیتل درک و راعی درک (که هر یک از دیگرے در
سرشخی و تبه رائی یکسر و گردن می افزود) از دست قاسم
خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کار پڑهی
دمی نمی آسود - و چربک زنان دائر و سائر می بود - در سال
سی و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجری بتقریب
(۲)
قریب بادرنی (رسیده بود که حکم پادشاهی عزمدور یافت که
باتفاق خانه زاد خان و غیره امرای حضور (که دران نواحی
سیدند) بگوشمال سنتای شقی (که بگشت و واگشت آن
بوم سرشمت ملک پادشاهی پی سپر نهیب و تاراج گشته -
و هر که از افواج پادشاهی بمقابله شتافت دستخوش غارت

گردد) بردازد - خان مذکور در شش گروهی از راه
 (که معبر غنیم بود) بفرج حضور پیوست - خواست که امرا
 را ضیافت خاطر خواه کند - (چون اسباب نما نما از خیم
 کراتکی به استعمال در نیامده - و ظروف طلا و نقره و
 چینی هر نوع در ادربی گذاشته بود) از انجا برآرد و در
 دم پیش خانه خود را بفاصله سه کوه فرستاد - غنیم از آن
 آگهی یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقه
 را بر پیش خانه فرستاد - و گروهی را بمقابله لشکر و
 جمعی علیحده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه
 ریخته بسیارت را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - نگاه
 این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب
 بیدار نکرده بمقابله تاخست - یک کوه نرفته بود که فرج
 غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان (که از خواب بیدار می گردید
 و این خبر می شنود) بهیر و نگاه و اجمال و اثقال
 همانجا گذاشته جلد می شناید - محاربه عظیم در پیوست -
 و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از
 جا نمیرفت - در عین گرمی قتال خبر رسید که جوقه (که
 غنیم علیحده داشته بود) بر نگاه ریخته همه بتاراج داد -
 بهمتها لغزشه راه یافت - جنگ کنان بیک گروهی (که
 قلعه دندیری بود) خود را رسانیدند - و بر سر تالاه

(که در اینجا بود) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت -
 قاسم روز نمودار می شد و جنگ نمی کرد - و اینجا جز باب
 تالاب خوردن کسی نام خوردن نمی شنید - (در چهارم کاله پیاده
 چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش
 داشت - مصالح توپخانه این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتی
 چند تگتک پا نموده (چون از چار طرف راه بیرون شدن بر
 خود بسته دیدند) بارجون ممانعت مردم قلعچه بزر داخل آن
 شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - (در اول نان حور
 و باجری از ذخیره آن قلعچه بمحصوران رسید - و کاه چوپر فو
 و کهنه بدواب - و در دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند -
 (چون خان مذکور تریاک می فرط بود و زندگیش بدان متعلق)
 فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - (در سیوم جان بسپرد و
 از دست غنیم جانے بدر بود - و هرچه برآند که خود را
 مسموم ساخت *

قطب الدین خان خورشیدی

(۲)
 عرف بازید - پدرش سلطان احمد خلف زئی نواسه نظر
 بهادر مشهور و خویش جانباز خان خورشیدی ست - در نوکری
 پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرت و اعتبار داشت - بتقریب
 دسست از رزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

و آخرها طایب حضور شده نطق همت بامثال امر لازم الانقیاد
 پادشاهی بر بسمت - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد
 مزاجش ناخست - و دران میان متاع زندگی او بدست برد
 اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش
 بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علی
 خان - سیومین ترقی نکرد - و درمین در عهد بهادر شاه منصب
 عمده یافته زد در گذشت - پسرش نور خان بشمس خان
 (۲)
 مخاطب گشته بفوجداری در آبه بهته جالذهر مامور شد *

دران هنگام (که گرده ضلالت پزوه سکهان از لاهور تا قریب
 دهلی معمورها بباد نهیب و نالان داده رطب و یابس را بآتش
 بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت
 سرهند را از پا در آورده قصبه را متصرف گشتند) چون
 نوبت بمشار الیه رسید خان مزبور باینچهار سوار و انبوه از
 شرفا و اصناف محترفه اهل اسلام (که بنیمت جهان و غزا
 و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبق
 می جستند) استقبال نمود - و نزدیک راهون (که هفت
 کروهی سلطان پور است) معرکه کارزار بیاراست - و پس از
 شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیئت
 مجموعی بر قلمب آنها ناخته بسیاری را علف تیغ گردانیدند -

اشقيا مرهوب و مرعوب بحصار راهون در آمده و بتحصين
چند روزه دست و پاى لايذفع زده آرايه داشت فرار گشتند - و
پستتر بفرط جلادت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در
بيست و دو جنگ لواى فيروزي بر افراخت - و دران وقت
(كه محمد امين خان چين بهادر بطريق منقلا از حضور
تعيين گرديده) چون بصره رهند (سيد خان مذكور از نخوت و
خود دارى اعتنا بشان او ناكرده بخود سري مراسم تذبذبه اشقيا
و تسخير قلعه سره رهند بكار مي برد - بهادر مزبور بحضور نوشتم
كه شمس خان با نقش جمعيت^(۲) كه دارد سرش بداعيه هاى
دور از كار آگنده شده ايمن نتوان بود - كار پردازان سلطنت
حق شناسي بر طاق نهيان گذاشته او را (كه درخور تردد
چشم روى التفات داشت) پياى عزل در آوردند *

اما باز بد خان مرد دنيا تلاش زمانه هاز بود - در قليل
منصبي هم فوجداري را براى مي كرد - زمانى (كه بهادر شاه
متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد) بملازمت استبعاد يافته
رفاقت برگزيد - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب
قطب الدين خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده
عظيم الشان توسل پيدا كرده كامرئى فوجداري جمو گرديد *

[چون كرد (كه مقتدا و سرغن سكهان بوده) از لوه كده

بکوه برفی در آمده از ترس فوج پادشاهی نتوانست اقامت
 ورزید [گریوه و مغاک بسیار پیهموده سر از نواحی رای پور
 و بهرام پور بر آورد - قطب الدین خان شانزده گروهی
 را پور غربی مائل بشمال دود - و از نوادر اتفاقات برادر زاده اش
 شمس خان از دو آبه تغیر شده بجهت رخصت بخدمت
 عم خویش رسیده - ازین آگهی شهادت خان یزنه شمس خان
 را با هزار و پانصد سوار بسرعت هرچه نامتو بحفاظت را پور
 گسیل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده
 نیمه راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن
 سرگروه شقاوت کیشان رسید - مواب دید خان مذکور آنکه
 بر ا پور شتافته با تمام فوج بر سرش بتازد - شمس خان (که
 آنها را بسرچنگ مستوفی بکرات مالش بسزا داده بود)
 حسابی بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفید
 بتوبخانه نشده جلوریز قاغت - همین که درچار شد و نام
 از بگوش آنها رسید غیر از جان بدر بردن سود خود
 نه پنداشته رو بغوار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد -
 هر چند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبی را مغتنم
 دانسته جمعیت فراهم باید آورد و باستیصال پرداخت - از
 مستی جوانی و غرور تهور عنان باز نکشید - آن بدطیغتان بکمی

مردم بی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خورد - سخت و کارزار قوی بمیان آمد - و آخر کار کار بجائے رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بتلاش در افتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند تا آنکه شمس خان به شهادت رسید - و قطب الدین خان بوخمهای گران از هوش رفت - آغانے چند با فیلان هر دو سردار مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهی کشیده می بردند و باز افغانان حمله کرده از دست آنها بر می آوردند - درین اثنا شهادت خان (که از رایپور برسم استقبال در آمده بود و این هنگامه شنیده) سبک عنان گشت - و بسر وقت بقية العیاف در رسید - آن تباه سالان خیال کردند که شمس خان الحال آمده - چون بذات الذعش منتشر گشتند - و سر خود گرفته بدر زدند - شهادت خان صلاح وقت در معاودت دانسته برایپور برگشت - بعد از سه روز قطب الدین خان هم در گذشت - نعش هر دو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهادت خان درین عهد ترقی عظیم کرده - احوال او بتحریر در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

قطب الملک سید عبداللہ خان

حسن علی نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علی خان منصب

امیرالامرائی داشت - و ترجمه از گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خانی و فوجداری نذر بار (۲) و سلطان پور (از توابع بکلانه) سرافرازی یافت - بعد ازان به حراست آوزنگ آباد سر بلند گردید *

(چون شاهزاده محمد معزالدین بن شاه عالم از پیشگاه خلد مکان بصوبه دارعی ملتان مامور شد) حسن علی خان بهمراهی وکاب شاهزاده دستوری یافت - صحبت او با شاهزاده کوک نشد - و آزاده خاطر بلاهور برگشت - و قتی (که خلد مکان عالم بملک جلودانی زد - و ریایات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید) حسن علی خان را بمنصب سه هزاره و عطای نقاره و بخشگیری فوج جدید سرافراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهراری فوج محمد معزالدین (که هراول مجموع عساکر شاه عالمی بود) مقرر گردید - و قتی (که جنگ تراز شد) حسن علی خان و حسین علی خان و نورالدین علی خان برادر سیوم برسم تهر پیشگان همد خود را از فیل انداختند و با جمعیت سادات باره پای جلالت افشوده بجنگ کوتاه یراق پیوستند - نورالدین علی خان نقد زندگانی در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان برداشتند - و سرخروئی فتح

(۲) نسخه [۱ - ج] نذر بار - (۳) نسخه [ج] آزاده خاطر - (۴) نسخه [ج] فوج معزالدین - (۵) نسخه [ج] شاه عالم *

(باب القاف) [۱۳۲] (متأثر الامرا)

و ظفر حاصل کردند . حسن علي خان بمنصب چار هزارى و صوبه دارى اجمير مباحي گشت - و بعد ازان بصوبه دارى آلّه آباد امتياز پذيرفت *

(چون نوبت سلطنت به محمد معزالدين (سيد) حکومت آلّه آباد از عزل او بزام راجي خان مقرر شد - و سيد عبدالغفار از احفاد سيد صدر جهان صدر الصدور پنهانوي بنديابت راجي خان متوجه آلّه آباد شد - سيد حسن علي خان فوجى بتقابل بر آورد - و در سواد آلّه آباد جنگ افتاد - سيد عبدالغفار بعد غالب شدن مغلوب گرديده عذبان عطف ساخت محمد معزالدين باقتضای غفلت و عياشي دست از تدارک برداشته باستمالت سيد حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان بحالّی آلّه آباد و اضافه منصب سرفراز نمود - اما برادرش سيد حسين علي خان ناظم عظيم آباد پتنه (که بمزید شجاعت و وفار و متانت نامور روزگار بود) با محمد فرخ سير پيمان وفاتت موکد ساخت - چنانچه در ترجمه او نگارش یافت - (۳) و بحسن علي خان برادر کلان نيز ترغييب وفاتت نمود - حسن علي خان بچاپاوسى محمد معزالدين (که از وقت صوبه دارى ملتان کم التفاتى او ميدانست) اعتذا

(۲) نسخه [ب] در سواد - (۳) نسخه [ا - ب] رفت - (۴) نسخه [ب] اعتبار *

نکرده از ته دل به محمد فرخ سیر گردید - و درخواست
قدوم آله آباد نمود - محمد فرخ سیر در چندین هنگام اتفاق
این در برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته
از بلده پتغه باله آباد در رسید^(۲) - و با حسن علی خان مشافهه
بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید غزایات ساخت - و بهر ادلی
فوج مقرر فرمود - و عازم پیش گشت *

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین باذالیقی خواجه حسین
مخاطب به خان دوران از دار الخلافه شاهجهان آباد بتقابل
محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه (از
توابع آله آباد) در رسیده انتظار حریف می کشید - بمنجور
تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات
حرب نیم شب راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر (که
در کمال عسرت و بے سامانی بود) از غارت بغاه عزالدین
تقویت بهم رسانید - و روانه پیشتر شده در نواحی اکبر آباد
خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دار الخلافه کوچ کرده
باکبر آباد آمد - و در فکر عبور دریای جون بود که حسن^(۳)
علی خان پیشقدمی نموده از متصل سرای رزبهانی چهار
کردهی اکبر آباد دریای جون را عبور کرد - و در عقب او^(۳)
محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت - اکثر مردم محمد فرخ سیر

(باب القاف) [۱۳۴] (مائرا لامرا)

از عسرت و کم مایگی رو بپراگندگی آورده بودند - معدود سه
همراه (کاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۲۳) ثلث
و عشرين و مائة و الف تلاقى فریقین دست داد - نهمین
فیروزى بر الویة محمد فرخ سیر وزید - و محمد معزالدين
بتغیر وضع راه دهلي گرفت - درین کارزار از هر دو برادر
قرودات نمایان بظهور رسید - حسین علي خان برادر خرد
زخمهای کاری برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی
شاهد فتح حسن علي خان برادر کلان بر جناح استعجال
روانۀ دارالخلافه گشت - و پادشاه نیز بتغارات یک هفته
سایه وصول بر سامت دهلي انداخت - حسن علي خان
بمختص بهمن هزاری هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله
خان قطب الماک بهادر یار وفادار ظفرچنگ و تفویض وزارت
اعلی بلخند پایه گشت *

چون عروج رتبه این هر دو برادر از حد گذشت ناتوان بینان
در مدد شکست افتادند - و بتسویلات راهی مزاج پادشاه را
شورانیدند - نویت بجائی رسید که هر دو برادر خانه نشین
گشتند - و بترتیب مورچال و استعدادان اسباب پرخاش پرداختند -
والده پادشاه (که با هر دو اظهار دوستی می نمود - و از قدیم
واسطه اصلاح بود) بخانۀ قطب الماک آمده مجدداً عهد و

پیمان استوار ساخت - هر دو برادر بملازمت رسیده شکوهای
 محبت آمیز در میان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گزیدید -
 غرض گویان باز مزاج پادشاه را بوهم زدند - هر روز محبت
 بیمزه تر می گشت - و ماده نفاق (که خانه برانداز کهنه
 دولتهاست) می افزود - تا آنکه امیر الامرا بصوبه داروغه
 دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول
 گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان
 کشمیری همراز و دمساز پادشاه گردید - و کنکاش قلع و قمع
 سادات اعلان گرفت - قطب الملک باصیر الامرا نوشت که کار
 از دست رفته است - پیش ازان (که چشم زخمی بآبرو و جان
 رسد) خود را باید رسانید - امیر الامرا با کمال تسلط و جبروت
 از دکن روانه شده سواد دهلی را معسکر ساخت - و پادشاه را
 پیغام کرد که تا بگذربست قلعه با اختیار ما نباشد در ملازمت
 وسواس دارم - پادشاه خدمات قلعه را بمأموسلان امیر الامرا
 سپرد - بعد استحکام قلعه امیر الامرا بملازمت پادشاه رسید -
 و هشتم ربیع الآخر باران ملاقات ثانی فوجها آراسته داخل
 شهر شد - و در حویلی شایسته خان فرود آمد - قطب الملک
 و مهاراجه اجیت سنگه در قلعه رفته بدستور روز اول به
 بگذربست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب الملک شهرت داده افواج پادشاهی از هر جانب مرتب شده بر سر امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت لاعلاج قطب الملک نهم (بیع الآخر سنه (۱۱۲۱) احدى و ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - رفیع الدرجات بن رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس برآورده بر تخت نشاند - و صدای نقره جلوس او آشوبه را (که در شهر برپا شده بود) فرونشاند - رفیع الدرجات در حالت حبس بمرض تب دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او سپری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع الدوله را بر سر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثانی ملقب ساختند - بعد ایام نیکو سیر در قلعه آگوه خروج کرد - امیرالامرا با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناکاه فتنه دیگر گل کرد و جی سنگه سوانی طبل مخالفه گرفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثانی برای دفع جی سنگه بفتح پدر سیکری شتافت - و با جی سنگه صورت مصالحه در میان آمد - شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر (دشن اختر بن جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافه طلبیده پانزدهم ذيقعدة سنة (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائی اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و اولاد تیموریه را بر تخت نشانزدند - اما حرکتی (که با محمد فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمه به آسایش نگذرانیدند و نفسی بطمینان نکشیدند - دریاهاى فتله از هر چهار طرف بتلاطم درآمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر رسید که غرة رجب سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف نواب نظام الملک ناظم ماله از دریای نریدا گذشته قلعه آسیر و شهر بوهانپور را متصرف گشت - امیر الامرا سید دلور خان بخشی خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک فرستاد - دلور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علی خان نائب صوبه داری ^(۲) دکن (که نوجوان تهور منش بود) کارزار نموده مردانه نقد هستی باخت - امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندی از امرا نوزدهم ذی القعدة ^(۳) از چهار کوزهی اکیرآباد فتح پور ریه رخصت دار الخلافه دهلی شد - و هنوز فرسیده بود که هفتم ذی حجه

خبر کشته شدن امیرالامراء طانت ربا کشت - قطب الملک
 برادر و غیر امینانی خود سید نجم الدین علی خان را (که
 بهکراست دهلی قیام داشت) نوشت که یکی از شاهزاده‌ها را
 بر آورده بر تخت فشانند - پانزدهم ذی الحجه سنة (۱۱۳۲)
 اثنین و ثلثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن
 شاه عالم را بر تخت دهلی اجلاس دادند - بتفاریت در روز
 قطب الملک نیز رسید - و باستمالت امرای قدیم و جدید
 پرداخت - و فوج علی العموم نگاهداشت - و آنچه در ایام
 وزارت اندوخته بود از نقد و جنس (که احصای آن جز
 علم الهی مقدر کسی نیست) همه را صرف سپاه و یازان و
 دوستان کرد - و گفت اگر زنده ایم باز بهم می‌رسانیم - و
 اگر خواهش حق نوع دیگر است چرا در دست غیر افتد -
 هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافه برآمد - سیزدهم
 محرم سنة (۱۱۳۳) ثلث و ثلثین و مائة و الف بموضع
 حسن پور رسید - چهاردهم جنگ واقع شد - توپخانه محمد شاهي
 باهتمام حیدر قلنی خان میر آتش بیهم درکار بود - مردم
 باره سیئه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حملها
 نمودند - از برگشتگی ایام فائده نه بخشید - چون شب شد از
 بارش گویای توپ درنبرد و شترنال (که آنی فرصت
 نمیداد) فوج قطب الملک پراکنده گشت - و تا دمیدن صبح

معدودے همراه قطب الملک ماندند . همین که آفتاب از دریاچه مشرق سر برآورد فوج محمد شاهي يورش کرد . و جنگی معرب واقع گشت . بسیاری از سادات بسمل شدند . و سید نجم الدین علي خان زخمهای کاری بوداشت . قطب الملک خود را از فیل انداخت .^(۲) زخم تیر بر پیشانی و زخم شمشیر بر دست رسید . حیدر قلی خان با جمع بر سر وقت قطب الملک (سیده او را بر فیل خود گرفت . و نزد پادشاه آورد . پادشاه جان بخشي نموده حواله حیدر قلی خان فرمود . قطب الملک در قید پادشاهي روزی شب و شبی روز سیاه می آورد . آخر مسمومش کردند . اول مرتبه خدمتکار او زهر موره را سائیده خوراند .^(۳) باستفراغ بسیار سمیت دفع شد . (روز دوم باز خواجه سرای پادشاهي حب زهر هلاهل آورد . قطب الملک تجدید رضو کرده مستقبل قبله نشست . و گفت آهی تو میدانی که این شی حرام را با اختیار خود نمی خورم . همین که از خلق روز رفت حالت متغیر گشت . و جان بجهان آفرین^(۴) سپرد . و این واقعه سالخ ذی الحجه سنه (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائة و الف واقع شد . قبرش در شاه جهان آباد زیارتگاه

(۲) نسخه [ب] انداخته . (۳) نسخه [ب] خورافید . (۴) نسخه

[ب] بجان آفرین . (۵) نسخه [ج] سنه (۱۰۵۳) هزار و یکصد و

(باب القاف) [۱۴۰] (مائثرا لامرا)

خلأق است - از آثار اوست نهر بیت پرگنج واقع شاه جهان آباد
(که از بی آبی حکم کر بلا داشت) قطب الملک در سنه (۱۱۲۷)
سبع و عشرين و مائة و الف نهرے از اصل نهر شاه جهاني
بوده آرد - و آن خطه را بوفور آب احيا نمود - علامه
مرحوم مير عبدالجلیل بلگرامي گوید *

• قطعه •

- بنهر جود و فیض قطب الملک عبد الله خان *
 - نهر خیرے کرد جاري آن وزیر محترم *
 - نهر آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت *
 - نهر قطب الملک مد بهر احسان و کرم *
- و نیز علامه مرحوم در منظومیه بهمدح او می پردازد

• بیت •

- ارسطو فطرے کامف نشان است •
- یدین الدوله عبدالله خان است •
- بدیران چون نشیذ نو بهار است •
- بمیدان چون در آید ذوالفقار است •

قادر داد خان بهادر

شیخ نورالله نام پور قادر داد خان بن رشید خان انصاري
شاه جهاني ست (که احوالش علامه ذوکریر خامه وقائع نگار
گشته) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار مدی و قلعداری

یکی از قلاع دکن سرفرازی داشت . و در عهد خلد منزل از اصل و اضافه بمنصب یکهزاری و خطاب پدر خود نامور گشته بفوجداری جامود صوبه خاندیس امتیاز اندوخت . و در وقت محمد فرخ سیر (چون نظام الملک آصف جاه صوبه دار دکن مقرر شده) وارد آن الکه گردید - او (که از جانب والدۀ آن امیر قرابت قریبه داشت) بملاقات آمده مرافقت گزید - و در جنگ سید دلاور علی خان و عالم علی خان ترددات نمایان بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره و سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادمانی بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول قعلق بار داشت - پس از انصرام جنگ (که نسیم فتح بر ریات آصف جاهی وزید) او از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره و چهار هزار سوار درجه بلذرتگی پیمود - پس ازان بدعا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لارل بود آصف جاه قصبه جاتی گانون صوبه خجسته بنیاد و مرضع انبار صوبه خاندیس منجمه محال اقطاعش بطریق انعام بظام متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم باره ازان بتصرف آنهاست *

قطب الدوله محمد انور خان بهادر

از نسله های شاه عیسی جندالله است (که مرید شاه لشکر

(باب الفاف) [۱۴۲] (متأثر الامر)

محمد عارف بود - و درون بلده برهانپور مقبره دارد (۲)
لشکر محمد دسمت ازادت بشاه محمد غوث گولپاری داده - و
بیرون بلده مزبور مرقد دارد - مومی الیه ابتدا منظور نظر
شاه نور الله درویش (که قطب الملک و حمین علی خان
را با وی اخلاص و اتحاد متحقق بود) گردید - و سفارش
درویش مزبور سادات مذکور دستگیری نموده در عهد محمد
فرخ سیر پادشاه بنوکرمی پادشاهی رسانیدند - او بمنصب شایسته
و خطاب خانی سر بلند گردید - در ایامی (که عالم علی
خان به نیابت اوردنگ آباد قیام داشت) او به بخشیدگری دکن
و بذایب صوبه داری برهانپور می پرداخت - پسر خاله اش محمد
انور الله خان (که دیوان آن صوبه بود) از جانب او حراست
بلده مزبور نیز سرانجام می کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر
زبانها افتاد عالم علی خان او را باتفاق سنکرا مدهار نامی
برهنه برای خبر داری برهانپور فرستاد - از پس از وصول
بهادر مزبور بناواهی بلده مزبور بر آمده ملاقات نمود - ازان بعد
بهمراهی بهادر مسطور می گذرانید - در عمل ناصر جنگ شهید
به بخشیدگری دکن سرمایه عزت اندوخت - و در عمل صلاحیت

(۲) نسخه [ب] - مقبره اوست - (۳) نسخه [ب] پادشاه - (۴) نسخه

[ج] و نیابت صوبه داری برهانپور .

جنگ بخطاب قطب الدوايه بالغد رتبه گرديد . پستر در بلده
 مزبور مطابق سنه (۱۱۷۱) يک هزار و يکصد و هفتاد و يک
 هجري بعالم اخروي شتافت - خليق بود و بعبادات يوميه
 موظف - اما در زمانه سازي يکتائی داشت - از اولاد
 نمانده - خاله زاده اش محمد انور الله خان مدتي بدیوانی نواب
 اصف جاه مي پرداخت - خالي از راستي نبود - و بوضع
 قدیم شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقيست .



* حرف الکاف *

کمال خان ککهر

پسر سلطان سارنگ است (که برادر خرد سلطان آدم
 بود) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهمت و
 سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار قوتون دارند - در
 زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک کد نامی از امرای
 غزنین (که بهحاکم کابل نسبتی داشت) آمده بزر این جا را
 از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه
 سواک و حد کشمیر تمام این عرصه بهرورد ایام در حیز تصرف
 در آورد - اگرچه فرق دیگر مانند کهتر و جانوتهه و ایوان
 و چترنیه و بهوکیان و جهیه و باریه و میکوال نیز متوطن
 درین ناحیه اند - اما مطیع و منقاد ککهران بوده اند - چون
 ملک کد در گذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس
 ازو نبیر نام پسر او کلانی الوس خود یافت - و بعد ازو
 (۵)

(۲) نسخه [ب - ج] جانوتهه - (۳) نسخه [ج] چترنیه - (۴) نسخه

[ج] بادیه - (۵) نسخه [ج] پیراه

تقار ناظم قبيله خود گردید - و در زمان تسخیر هندوستان در ملازمت فردوس مکانی خدمات شایسته بتقدیم رسانید - عالی‌الخصوص در جنگ رانا سانگا^(۲) جانفشانیها نمود - او را در پسر بود - سلطان سارنگ و سلطان آدم - ریاضت به نختین باز گردید - او را با شیر شاه و سلیم شاه ملازمت عظیم رو داد - نبردهای مردانه کرد - و افغانان بهیار را به بندی گرفته بفروخت آورد - شیر شاه باراد^(۳) تذبیه این قوم قلعه روهتاس را متصل ولایت این طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او را بدست آورده بقتل رسانید - و پسرش کمال خان را بقلعه گوالیار محبوس ساخت - و باوجود چنین فترت ملک اینها را بدست نتوانست آورد - حکومت الوس گهران یسلطان آدم برادر سلطان سارنگ رهید - سلیم شاه نیز در گرفتن این ملک سعیهای بلیغ نمود - هودمزد نیامد *

گویند نوپتر سلیم شاه زندانیان قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد - که زندانخانه را کاراک کرده و پر از داروی تفنگ ساخته آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جای کنده با زندانیان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراکنده ساخت - کمال خان دران میان بود - قادر پر کمال او را ازین

(۲) در [بعضی نسخه] رانا سانگا - (۳) نسخه [ج] کرده - (۴) نسخه

[ب] که زندان خانه را •

آسیمب محفوظ داشت - و در گوشه خانه (که او بود) دودس
ازان آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین حراست ایزدی
آگاه شد عهد گرفته او را رهائی داد - کمال خان بوطن رفت -
و چون عم او سلطان آدم استیلائی مطلق یافته بود با برادر
خود سعید خان (وزگار) بناکامی می گذرانید - و متابعت
بغفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیانی در منزل
جالندهر بوسیله دولت خواهی قدیم آمده ملازمت دریافت -
و در جرگه امرا منساک گشت - و در جنگ هیمو و مانکوت^(۳)
خدمات شایسته نموده مشمول عوطف سلطانی گردید - و در
سال سیوم بتغیبه افغانان میانه (که در حدود سرونج مضاف
صوبه مالوه سرافسان و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش
داشتند) تعیین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد
مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت - عرش آشیانی
قصه کره و فتح پور هندسوه و بعضی محال دیگر بجاکیر او
مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربه پسر مبارز
خان عدای (که او را افغانان بهری برداشته بودند) کمال
خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیبانی شریک خدمت
شد - و دران جنگ مرد آزما از کارنامها بظهور آمد - عرش آشیانی
از اجتماع رادمردی و فدویک او فرمود - که کمال خان خدمت

(۲) نسخه [۱ - ب] داده - (۳) نسخه [ب] و در منزل جنگ *

خود بجای آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی (که داشته باشد) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال هشتم سنه (۹۷۰) نهمصد و هفتاد و هجری بوسائل بار دیبان خلعت معروض داشت که بمقتضای حب وطن آمید ولایت پدر خود دارم - تا قضیه ناکامی مرا در پیش آمد ملک مرورثی عم من متصرف است - عرش آشیانی بخان کلان و دیگر امرای پنجاب بر نوشت که ولایت گهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم داند) دو بخش ساخته یکم بار مسلم دارند - و بر دیگر کمال خان متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم را ایستد سزای نافرمانی در گذارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان آدم نمودند او و پسرش لشکری نام (که رائق و فاتق مهمات پدر بود) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب با کمال خان ولایت گهران در آمده در حوالی قصبه (۲) هیلان جنگ عظیم در پیوست - و قتال سخت دست داد - سلطان آدم دست گیر شد - و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامی ولایت گهران (که بتسخیر هیچ یکی از فرمانروایان هندوستان نیامده بود) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را بار سپردند - کمال
خان لشکری را رهگرای فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید
(۲)
نگاه می داشت - تا حیات طبیعی سپری کرد *

در طبقات اکبری آورده که کمال خان در سلک امرای
پنج هزاری انتظام داشته - و بشیوه مرضیه شجاعت و پردلی و
(۳)
بصفت ستوده سخاوت و کرم گستری ممتاز ادبای (رزگار بود -
و گفته که در سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد پیمانه هستی او
(۴)
لبریز گردید - و این همان سال کامیابی اوست - والله اعلم *

ماکرمعلی خان

از یکه های همایون پادشاه است - ساله (که جنم آشیانی
بکشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت) او در (کاب
(۵)
پادشاهی وارد هندوستان گردیده - در عهد عرش آشیانی
بمنصب دروزاری (سیده - سال یازدهم (چون مهدی
(۶)
قاسم خان تعلقه دار گدھے بی اجازت پادشاهی عازم حجاز
گردید) عرش آشیانی او را با جمع دیگر بآن حدود تعیین
فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا (که متصل تصبه
سونال از مضافات موبه احمد آباد واقع شد) از ملتزمان

(۴) نسخه [ب] طبعی - (۳) نسخه [ج] بصنعت - (۴) نسخه [ج]
و الله اعلم بالصواب - (۵) نسخه [ب] فردوس آشیانی - (۶) نسخه [ب]
گدھی *

رکاب پادشاهی بود - پستّر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم
 شرقی دیار تعیین یافته - در ایامی (که فوج پادشاهی بمحاصره
 پتّه اشتغال داشت) روزی باتفاق پسر خود بر سر غنیم
 تاخته کارنامه رستمی بظهور رسانید - و کار جمعی بشمشیر
 جلادت تمام ساخته مطابق سنه (۹۸۰) نصد و هشتاد
 هجری خود نیز پیمانه هستی لبریز گردانید *

کنور چکّت سنگه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگه کچهواکه است
 در عهد عرش آشیانی بمری و سرکردگی ناموری داشت - و
 گزین خدمات بجای آورد - و در سال چهل و دوم بمومک میوزا
 جعفر آصف خان (که بمالش راجه باسو زمیندار مؤر پتّهان
 مامور بود - و از ناسازی امرا کار پیش نمیرفت) تعیین شد -
 و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم
 سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری ریایات پادشاهی بعزیمت
 دکن جانب مالوه برافراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم
 باستیصال رانا امر سنگه رخصت یافت - راجه مانسنگه
 (که از نظم و نسق بنگاله خاطر را پرداخته بحضور درات
 بار اندوخته بود) بهمراهی شاهزاده تعیین گشت - و پاسبانی
 آن مملکت وسیع بذیابست پدر بنام چکّت سنگه قرار گرفته
 دستوری یافت - هنوز نزد دارالخلافه آکره در تهیه سامان راه

بود که بافراط مي گساري در عين شباب ناگهاني واپسين خواب در ربود - و الوس کچهواهه را بدر از نای غم انداخت -
 عرش آشياني از خسرواني نوازش مها سنگه پور خرد سال
 از را بر نواخته بجایش فرستاد - و چمن زار اميد جهانے
 شاداب گردید - فتنه سگلان آشفته را می آنديار و برخه افغانان
 (که پیوسته پرستاري نمودند) ازان خرد سال حسابه
 بر نگرفته سر بشورش برداشتند - مها سنگه از نا تجربگي
 چاره آن آسان بر شمرده بآهنگ آویزش بر آمد - در قصه
 بهدرک سال چهل و پنجم هنگامه نبرد گرمي پذيرفت - و
 چشم زخمه بفوج پادشاهي رسيد - اهل خلاف برخه جاها
 برگرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائي گزيده به بنگاله
 گام سرعت برگرفت - و در تلافي آن شکست کارنامها بر ساخت -
 مها سنگه در سر آغاز شباب بطريقه شيعه پدر شيفته شراب
 خان ومان خراب گشت - و جان شيوين بدان تلخ آب جگرسوز
 در باخت *

کشن سنگه رانهور

(۲)

برادر علائي راجه سورج سنگه مشهور و بوادر اعياني
 والده قدسيه فردوس آشياني ست - بيمن اين گرامي نسبت
 در عهد جنت مکاني بهدارج قرب و دولت مرتقي گشت - و

با برادر کلان (که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت بود) بنفاق و کینه می گذرانید . اتفاقاً گویند داس بهائی (۲)

(که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگه بود) گوید داس برادرزاده راجه را بجهت نزاع بقتل آورد .

چون راجه او را بسیار می خواست به باز خواست خون نیفتاد . کشن سنگه مذکور ازین اغماض بر آشفته باندقام برادرزاده در کمین فرصت نشست . و انتهاز قابو می جست .

در سال دهم جهانگیری سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجری (که سواد دارالخیر اجمیر معسکر پادشاهی بود)

دران روز (که جنت مکانی بسیر تالاب بهکر نهضت فرمود) کشن سنگه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائی

(که راجه سورج سنگه فرود آمده بود) (سید - و برخی

مردم آزموده کار دلدار خود را پیاده ساخته بر سر خانه گویند داس فرستاد - آنها جمعی را (که برسم حراست و حفاظت (۳)

اطراف خانه اش بودند) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد

و شور و شغب گویند داس بیدار شده بے سابقه خبر

از یکطرف خانه برآمد - تا بر کیفیت حال آگهی یابد -

مردم کشن سنگه (که بجهت وجوی او سراسیمه بودند) همین

که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگه (چون هنوز

ازین ماجرا آگهی نداشتند (بشدت خشم و اضطراب خود نیز پیاده شده درون هویلی در آمد)^(۲) هر چند مردم مانع آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجه سورج سنگه نیز بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمد - و مردم خود را بمدافعه برگماشت - دران هجوم کشتن سنگه با لخته همراهمان کشته شد - و بقیة الحیف خود را باسبان رسانیده برآمدند - مردم راجه دنبال گرفتند - پیش جهوکه پادشاهی هنگامه سررانی و جان ستانی گومی پذیرفت - شمشیرهای آبدار بفرق هر که می نشست تا کمر می رسید و تیغهای فولاد هندی نژاد بکمر هر که می خورد دو حصه عدل می ساخت - شصت و هشت راجپوت از طرفین دران معرکه مرد آزما چهره مردانگی را بملگونه جانفشانی برآراستند - گویند ازان روز شمشیر سورهی اعتبار بهم رسانید - و مردم دیگر نیز خواهش نمودند - جانت مکانی بعد ازین سانحه منصبش را به پسران تقسیم نموده کشتن گداز وطن او را بآنها بحال داشت *

گاکر خان عرف خان جهان گاکر

از والا شاهیان فردوس آشیانی ست - پس ازان (که تخت سلطنت بوجود فایز الجود آن پادشاه رونق تازه پذیرفت) او بمنصب هزاری چهار صد سوار و انعام شش

هزار روزیہ مالا مال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامی (کہ اُلکے دکن مخیم سرداق پادشاهی بود) در افواج متعینہ جہمت قنبیہ خانجہان لودی و تخریب تعلقہ نظام الماک دکنی بہمراہی (راجہ گچ سنگھ اختصاص یافت - سال ہشتم با سید خان جہان بارہہ برای مالش چہچار سنگھ بندیہ تعیین شد - سال دہم باضافہ پانصدی شش صد سوار ارج ترقی پیمود - سال سیزدہم از اصل و اضافہ بہمصب در ہزاری ہزار سوار و خطاب کاکر خان عز ناموری اندرخت - پستتر تعینات قلعہ قذہار گردید - مدتها درانجا ماند -) چون سال بیست و دوم شاہ ایران آمدہ قلعہ را بزور بر گرفت (و باتفاق خواص خان قلعہ دار آنجا رفتہ شاہ را دیہ - و رخصت ہندوستان حاصل نمودہ برگردید - ہمراہ سلطان اورنگ زیب بہادر (کہ نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شدہ بود) تعینات گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوہ بدان مہم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیدہ * (۴)

کار طلب خان

اصلش از قوم مرہتہ است - بسونت راز نام داشت - در عہد جنت مکانی در سالک ملازمان پادشاهی و تعیناتیان دکن

(۲) نسخہ [ب] متعینہ پادشاهی (۳) نسخہ [ب] چہچار سنگھ -

(۴) نسخہ [ا] نرسیدہ .

انتظام یافته - و بمنصب دو هزارمی هزار هزار فائز گردیده - پس ازان (که بربقه اسلام در آمد) بخطاب کار طلب خان مخاطب گشت - و سال سیوم جلوس فردوس آشیانی هنگامی (که حدرن دکن مطرح الویة فیروزی اثر بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزارمی دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم (که پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تذبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک متعلقه عادل خان تعیین فرمود) او بهمراهی خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره با ناظران دکن بود - سال سی ام در رکاب پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر در سر تطب الملک شتافت - و پس از انفصال مقدمه او همراه کیسر سنگه زمیندار دیوگده (۲) جهت تحصیل (۳) (که ده مومئی الیه قرار یافته بود) از پادشاه زاده مرخص گردید - و پس ازان (که کار فرمایان قضا توطیة دیگر برانگیختند و پادشاه زاده بتقریب عیادت پدر والا قدر از دکن عازم هندوستان گردید) او را مستمال ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگه و مقابله دارا شکوه ملتزم رکاب بود - در ایام موعود (زگار زندگیش بسر آمد *

کنج علي خان عبد الله بیگ

پسر کلان علي مردان خان امير الامراء است - سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیانی به منصب هزارری پانصد سوار و سال بیست و هشتم باضافه پانصدی ذات و سال بیست و نهم باضافه یکصد سوار کام دل برگرفت - سال سی ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار طبل شادمانی برنواخت - و (چون سال سی و یکم پدرش بعالم بقا خرامید) از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مرتقی گشته گرد ملال از چهره قالم زده برافشاند - پستر همراه سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعیین شده - (چون زمانه نیرنگ کار رنگ دیگر ریخت - و فلک شعبده باز نقش عالمگیری بر روی کار آرد) او خود را ببارگاه سلطنت رسانیده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطای نقاره کوس شادمانی زده همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - پستر بخطاب کنج علي خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد دوم دارا شکوه همراه بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزارری در هزار سوار سرفراز گشته در سلک کومکیان دارالملک کابل انتظام یافت - و در جنگ افغانه خیبر شریک تردد مبارزان گردید - پستر حالات او بنظر نرسیده *

کیرت سنگهه

(۲)

پسر درم میرزا راجه جے سنگهه - (چون میوان فساد پیشه
 کاما بهاری و کهوه مجاهد مابین مستقر الخلافه اکبر آباد و
 دار الخلافه شاه جهان آباد خار راه گشته متردین و سکان آن
 نواحی را ایذا و آزار می رسانیدند - و پروگفت از دست انداز
 ایذان رو بویرانی نهاد - و تیولداران آن محال ازین
 رهگذر خسارت می کشیدند) در آخر سال بیست و سیوم
 شاه جهانی از پیشگاه خلافت و جهان بانی کیرت سنگهه
 بمنصب هشتصدی هشت صد سوار سرانرازی یافته محال
 مذکور بطریق وطن در تیلوش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه
 حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم الاستیصال را از بیخ
 و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقه ناصری نگذارد - و آن
 سرزمین را از خار و خس مفسدان تبهکار به پیراید - و بجای
 اینان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار
 هزار سوار و شش هزار تفنگچی و تیردار بمحال مذکور آمده
 بقطع جنگل پرداخت - و بسیاری از فتنه پڑهان را علف
 قیغ گردانید - و گروهی را ماسور ساخت - و فراوان مواشی
 بدست آورد - و بقیة السیف را مستامل نمود - هزار سوار از
 منصب راجه دو اسبه سه اسبه گشته برگشته حال کلیان (که

جمعش هشتاد لک دام است) در طلب این اضافہ مرحمت شد - و کیرت سنگھ ہم باضافہ منصب و فوجداری میوات سر برافراخت *

و (چون سرور فطرتش برستہ جوینار میرزا راجہ بود - و نہال شعورش تربیت یافتہ بوستان سراي دانش آن بلند فکرت) در کمتر زمانے معاملہ فہمی و کاردانی خود را خاطر نشین بادشاہ ساخت - و در سال بیست و ہشتم ہنگامے (کہ الویۃ جہانبانی بجانب دارالخیر اجمیر باہتر از آمد) او را از سابق و لاحق بمنصب ہزاری نہصد سوار ممتاز نمودہ بکراسٹ شہر دارالخلافہ (خصمت فرمود - و [چون آخر سال سیوم عمارات فیض آباد معروف بہ مخلص پور از مضافات پرگنہ مظفر آباد سرکار سہارن پور بر کنار دریای جون متصل کوہ دامن شمالی (کہ بکوہ سرمور نزدیک است) قریب باختتام رسید - و نہضت پادشاہی بسور آن مکان دل نشین (کہ از دارالخلافہ چہل و ہفت کروہ جریبی ست) اتفاق افتاد) (۳) کیرت سنگھ بحفاظت بہرون شاہ جہان آباد دستوری یافت - و (چون پدرش از مرافقت سلیمان شکوہ جدائی اختیار نمودہ عازم آستان عالمگیری گردید) کیرت سنگھ (کہ بعد از جنگ دارشکوہ بوطن رفتہ ہوں) بپدر ملحق شدہ ہمراہ

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای عام مشمول نوازش
گشت - و بجهت تنبیه و فسادان میوات مرخص گردید - و
چندے بفوجداری نواح دارالخلافه پرداخت - ^(۲) پستتر بهمراهی
 پدر در تسخیر ولایت سیوا تدردهای نمایان نمود - و با سه
هزار کس دربروی قلعه ^(۳) بوزندهر ملچار بر ساخت *

(چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع
عمدهای آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند) کیرت
سنگه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سر بلندی
یافت - بعد ازان (چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور
لوی عزیمت برافراخت و فوج التمش را بشهامت کیرت
سنگه انتظام بخشید) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر
بیجاپور نبردهای مرد آزما نمود - و (چون میرزا راجه در
برهانپور باجل طبیعی ^(۴) در گذشت) او در امت اندوز حضور
گشته بعزایت نغاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو
هزار و پانصد سوار پایه اعتبار برتر افراخت - و باز کومک
دکن گشته مدتی دران ولایت بسر برد - در سال شانزدهم ^(۵)
سنه (۱۰۸۴) یک هزار و هشتاد و چهار هجری بنهان خانه
نیستی فرد رفت *

کامگار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلد مکان
 بمنصب درخور سر بلندي یافته - سال هفتم از اصل و اضافه
 بمنصب هزارائی دو مد سوار و خطاب خانی کامیاب گشته -
 سال دهم از تغییر لطف الله خان بخدمت بخشیدگی احدیان
 اعتبار بر گرفت - سال دوازدهم بداروغی جواهر بازار تقاخر
 جهت - سال نوزدهم بوجهی از منصب برطرف گشت - سال
 بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغییر رحمت خان بخدمت
 پیروانی مباحثات افدوخت - سال بیست و دوم (که پادشاه
 از دار الخلافه عزیمت اجمیر فرمود) او بقلعه داری دار الخلافه
 مامور شد - سال بیست و چهارم از تغییر اشرف خان
 واقعه خوانی و سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم
 خان بخشعی سیوم و سال بیست و هفتم بعزل مغل خان
 آخته بیگی و سال بیست و هشتم داروغگی جلو و سال
 سی ام عوض بهره مند خان داروغه غسل خانه و آخر همین سال
 پس از انتقال محمد علی خان خانسانمان شد - پستور از
 تعلقه مذکور معزول شده سال سی و سیوم با جماعه مامور
 گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند -
 سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره
 رایت بلذ پایی افراخت - چندی قلعہ داری اکبر آباد

هم داشتند - ساده لوحیهایی او زبان زد است - و با
سبکمالی نظر بعلو خاندان بسیار برخورد می پیچید - و سر
بهیچ کس فرد نمی آرد *

گریزند روزی پادشاه پیغامی بامیر خان تهنه فرمود که
یکامگار خان برساند - او مصحوب معتمدی ازین ماجرا خان
مذکور را مطلع ساخته استدعای آمدنش بخانه خود کرد - خان
مذکور بدر تچاهل زده پرسید که کدام امیر خان - امیر خان
خود بنی عم ما بود - واسطه گفت که امیر خان عبدالکریم
تهنه - گفت یعنی عبدالکریم فراش - بگوئید که ما بخانه فراشان
نمی آئیم - و باین حرف قلمیج بدان کرد که میر عبدالکریم مدتی
داروغگی جا نماز خانه پادشاهی داشت - چون امیر خان
این نقل پیش پادشاه کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست
در خانه نبایستی طلبه داشت - قطعه نعمت خان عالی که
بیمت ارلش اینست *

* کتخددا شد بار دیگر خان عالی منزلت *

* با کمال عز و تمکین و وقار و زیب و زین *

در حق اوست *



حرف اللام

لشکر خان

محمد حسین نام خراسانی در عهد عرش آشیانی بمقصود
 دوهزاری و خدمت والای میر بخشیکری و میر عرضی اختصاص
 داشت - در سال یازدهم بسعایت مظفر خان تربتی معزول
 گردید - و در سال شانزدهم از بے خردی و دولت نخوتی
 روز روشن مست شراب بدربار آمده عریضه ناکبی نمود -
 چون بعرض پادشاهی رسید با وصف عمدگی و تفویض مناصب
 عظیم الشان او را بدم اسب بسته گردانیدند - و چندی محبوس
 داشته و گذاشتند - و در تمخیر بهار و بنگاله بهمراهی
 خان خازان منعم خان تعیین بود - در جنگ دژد کرانی^(۲)
 (که دعوی وراثت آن مملکت می نمود) در فوج قول
 برفاقیت سپهسالار پای ثبات افشوده زخمهای عذیف برداشت -
 اگرچه زخمها به شدت لیکن از بے پروائی و سهل انگاری

(۲) نسخه [۱ - ب] خان خازان منعم تعیین بود (۳) نسخه [چ] کرانی *

ایام نقاحت در نهمصد و هشتاد و دو در بنگاله قالب تهری

کرد . صاحب جمعیت بود . هزار سوار نوکر خود داشت *

اگرچه این افراط تعذیب (۲) که از جانب پادشاه در باره

او سرزد (بظاهر استیلائی قوت غضبی ظاهر می کند - چه

در عرف و عادت سلاطین دانش آئین (که سیاست و تهدید را

ناگزیر انتظام نشاء ظاهر دانند) تعزیر بشخص بر می گیرد -

یکه را بزهر چشم و چین پیشانی و دیگره را بدرشتی و

سخت زبانی بعضی را سیلی و مشک کوب و برخی را بکره و

چوب سزا دهند - خوش گفت کسی که گفت *

* رباعی *

* تادیبی اگر ضرورت افتد بهوس *

* یکدست خطا ست گوشمال همه کس (۳) *

* ای مطرب قانون بساط انصاف *

* دف را بطپانچه کوب و نی را بنفس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاه پوست بموقع واقع شد -

که با وصف این همه عمدگی متحمل چندین خواری و

خفت گشته از ذالت نفس و دناست همه دست از

نوکری و ملازم پیشگی بر نداشت - و الا بسا کم رنگان که

بکجی ابر و حرف پهلودار جان بیاس آبرو سپرده اند - و

عزت و نیکنامی جاوید اندرخته *

تنبیه

چون شخصیت هر کس قطع نظر از آن شخص بمفهوم غیر مختلف است احکام شرعی (که اشمال و انفع دارد شده) بشخص برنمیگردد بل بر فعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار یافته *

ع *

* هر عمل اجرے و هر کرده جزائے دارد *

لشکر خان ابرو الحسن مشهدي

ابتدا دیوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بغدگی اندوخت و حسن پرستاری را سرمایه دولت ساخت - بعد فرمانروائی بخطاب لشکر خانی و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتی بدیوانی و بخشیدگری مویله کابل می پرداخت - چون خان درران ناظم آنجا نرد مخالفت می باخت طلب حضور شد - و پس از آن به قزلبه افغانان (که سبک راه متروکین هندوستان و کابل بودند) مامور گشت - و مهمال ممکن در زند و بستن رهنان و قطاع الطريق سعی بلیغ بکار برد - تا بوجه نیک امن طریق صورت گرفت - و در سال چهاردهم (که اول مرتبه سیر گلکشت کشمیر منظور جنت مکانی گردید) او را بعنایت علم و تقاره مفتخر ساخته بکرامت دار الخلافه

آگره گذاشتند - و (چون افواج پادشاهی به همراهی شاهزاده پرویز بسپه سالاری مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان تعیین شد) لشکر خان نیز کمکی گردید - بعد (سیدن برهانپور) چون عادل شاه والی بیدجاپور بر (غم ملک عنبر با مهابت خان طرح دوستی انداخته ملا محمد لاری سپه سالار خود را با پنج هزار سوار گزیده به برهانپور فرستاد) مهابت خان را در (تن سربلند رای) را بحر است بلده گذاشته لشکر خان را با جمعی از امرا همراه ساخت - و تمشیت مهام آنجا بملا محمد تفویض نمود - و خود با شاهزاده پرویز بجانب آلبان شتافت - ملک عنبر (که منتظر فرصت بود) به بیدجاپور رفته محاصره نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته مسروران بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که در ازای هواخواهی پادشاهی چشم اعانت دارم - و سه لک هون (که قریب دوازده لک روپیه باشد) برسم مدد خرج سپاه نیز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان سربلند رای با محدودی در شهر اقامت گزیده لشکر خان را با فوج دکن در رفاقت ملا محمد باستیصال ملک عنبر راهی ساخت - ملک عنبر آگهی یافته بلشکر خان نوشت که نسبت به ملازمان پادشاهی گستاخی سر نزده - بچه تقویب واجب التخریب شده ام - چون با عادل شاه از قدیم ایام بر سر حدود ملکی

نزاع است مرا با مدعی بگذارید - تا هر چه مقدر است بظهور
 آید - اصلاً التقات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند -
 ناگزیر ملک عزیز دست از محاصره برداشته راه دیار خود
 گرفت - ملا محمد سر در دنبالش گذاشت - هر چند او سپهاندازی
 و مدارا می نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبونی کرده شدت
 و غلظت می افزود - چون کار بر تنگ شد - و اضطراب ^(۲) دامن گیر
 کشت (ناگزیر در منزل بهاتوری پنجم کروهی احمدنگر قرار
 بکنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد ^(۳) از کشته
 شد - و سر رشته انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - جادر
 رای و اردا رام از امرای پادشاهی دست بکار جنگ نابره
 راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنجم نفر از
 سرداران بیجاپور (که مدار دولت عادل شاهیه بر اینها ^(۳) بود)
 گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را (که تشنه خون او
 بود) از سرچشمه تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهی
 لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان و غیره چهل منصبدار
 بقید ملک عزیز در آمدند - و چندے بمقتضای سرنوشت
 آسمانی در قلعه دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس
 از فوت سلطان پرویز (که مهمات دکن بخان جهان لودی
 بالاصالة باز گردید) لشکر خان با دیگر امرا ^(۳) رهائی یافته

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی نظر بر
 سوابق خدمات او (که در ایام شاهزادگی بضرورت وقت ده
 لک رپیه بطریق قرض داده بود) مبلغ مذکور باز مرحمت
 فرمودند - و باضافه دو هزار ری ذات و سوار بمقصد پنجهازری
 چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه داری کابل از تغیر
 خواجه ابوالحسن تربیتی اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از
 وصول منصوب نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از
 کوتاه بینی و قابو طلبی وقوع حادثه جنک مکانی را موجب فوز
 مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکر کشیده
 بحوالی آن بلده شورش افزا گشت - لشکر خان بانظار
 کرمک حضور (که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود)
 در راه متوقف نگشته بلا اجمال گام سرعت برداشت - چون
 به باریک آب (که درازده کرهیی شهر است) رسید نذر محمد
 خان از گرد قلعه برخاسته بارادۀ دستبرد پیش آمد - لشکر
 خان از ناموس جوئی و کار طلبی بقصد دیگر باستعجال روان
 شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیری
 و چیرگی می آید و نوکران ماهواره خوارش (که در روز
 بد همپائی نمایند) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته
 فهم محرم الحرام سنه هزار و سی و هشت هجری عطف عذرا
 نمود - و نشیپ و فراز مسافتی (که در یکماه قطع کرده بود)

چهار روز نور دیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه
 کابل گشته باستمالیت و ترفید ساکنه شهر و عایای فواحي
 (که غارت زده و مسمم) رسید از بکان تهیدست بودند) پرداخت
 و هر جا مناسب دید قوچه فرستاده متمدان را بر انداخت -
 اما [چون قطان صوبه کابل (که از طائفه سنیه سنیه حنفیه
 اند) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضی
 نبودند] در سال چهارم معزول گشت - در سال پنجم
 از تغیر مهابی خان بحراسه دهلی نامزد گردید - و
 (چون از کپرسن خدمات مرجمه ازو متمشی نمی شد) در سال
 ششم داخل لشکر دما گردانیدند - از با پسران بآستان بوس
 سرافراخت *

اگرچه در پادشاه نامه علم انزرا غیر از پیری بیان
 نموده - اما بقرائن حال تفرس میورد که پیری چندان در
 نیافته بود که از نوکری معاف دارند - مگر بوجه
 از جانب او انحراف بمزاج پادشاهی رو داده باشد - گویند
 پس از استعفاي نوکری عازم حج گشت - و بعد تحصیل
 زیارت عتبات علیات و صرف زهای گران دران مشاهد
 قدسیه بوطن مالوف (فم) - و بحار دپ کشی آستان ملائک
 یاسبان (ضویه) علی ساکنها الثناء والتحیة) فائز گردید - و دران
 بلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بر بستم - اولان او در هندوستان ماندند - خان رشیدش سزادار خان سمت (که احوال او درین اوراق سمت تحریر یافته - و پسر دیگر میرزا لطف الله است - مذهب سنت و جماعت اختیار کرده بخشی دکن شده بود - شبی وقت کوچ در پالکی نشسته بود که ناگاه شخصی بر سرش رسیده بخنجر بیدان هلاک ساخت - و بدر رفت - و هیچ ظاهر نشد که بود - و بابا میرک خویش او در عهد جنت مکانی ترقی کرده کارهای نمایان در دامن کوه کانگره نمود - هنگامی (که شاهزاده شاهجهان محامره برهانپور فرمود) همراه زاد (تن) بود - (روزی) که شاه قلی خان بشهر (در آمد) او جنگ کرده کشته گردید - پسرش لطیف میرک در قاعه دارمی انکی تنکی دکن بسر می برد - بیرون باری باغچه طرح انداخته گور خانه خود ساخته بود - همانجا مدفون گردید *

لشکر خان عرف جان نثار خان

یادگار بیگ نام پسر زبردست خان والا شاهعی اعلیٰ حضرت است - در حیات پدر بدولت روشناسی و تقدیم خدمات عمده پادشاهی فایز گردید - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب ^(۲) هزارمی ذات دو صد سوار و داروغگی گوز برداران و منصبداران

نقدی مغلخرت اندوخت - و در همین سال باضافه پانصدی
 (۲)
 سیصد سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان
 چهاره ناموری افروخت - و (چون همواره فیما بین سلاطین
 والا دودمان تیموریه و خواقین عالیشان صفویه ابواب اتحاد و
 یگانگی مفتوح و از جانبین ارسال نامه و پیام و اهدای هدایا
 مملوک بود) شاه صفی در آخر فرمانرادی خود بر سر مقدمه
 قندهار برخه اندیشهها (که مورث زنجش بود) بخود راه داده
 سلسله گسل محبتهای دیرین گردید - چون او ازین جهان
 گذران در گذشت فردوس آشیانی نپسندید که موالات قدیم
 یگبار انقطاع پذیرد - در همین سال جان نثار خان را (که
 شایان سفارت بود) بعطای طلب در ساله او و همراهانش نقد از
 خزانه برنواخته بامغان سه لک و پنجاه هزار روپیه و نامه
 معنون بتعزیت شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس ثانی (که
 پسر جانشین ادهم) و مشعر بر معذرت آمدن علی مردان
 خان بهادر بهند (که نه بحسب جاه و آرزوی نوکری بوده
 بل بشرارت حسد پیشگان کناره گزیده) روانه ایوان دیار فرمود -
 و خان مذکور در آخر سال بیستم و یکم از حجابت برگشته
 تقبیل سده خلافت نمود - و بمنصب دو هزاره هفصد سوار
 و خدمت آخته بیگی سرافرازی یافت - و در سال بیست و

هشتم بمیر توزکی درجه اعزاز پیمود - و در سال بیست و چهارم بخدمت بخشیدگری دوم از تغیر سیادت خان پایه اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافه پانصدی سید سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال بیست و ششم بمذنب سه هزاری هزار سوار فایز شده به بخشیدگری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بمصاق قندهار مامور گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم بدرگاه پادشاهی سعادت تلثیم عتبه اقبال اندوخته بدستور پیش بخدمت بخشیدگری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و در سال بیست و نهم امری چند (که دلالت بر عدم تدبیر داشت) بر وی (وز افتاد - و ظاهر شد که در بخشیدگری دسمن طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث خیانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بکمی پانصدی معاتب کردند - و پس ازان بمالش فتنه پژوهان حوالی حصار و بیکانیر تعیین شد - و در سال سی و یکم از انتقال علی مردان خان امیر الامرا بصوبه داری کشمیر و اضافه پانصد سوار سرافرازی یافت - و بعد از نخستین جاسوس عالمگیری بار سال خاعت و اضافه پانصدی پانصد سوار بمذنب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتفویض صوبه داری

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغییر قباد خان بصوبه داری
تهته مامور گشت - و پس ازان بظلم صوبه بهار رخس
عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت
صوبه داری ملتان از تغییر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال
سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانش مند خان
میربخشی بخدمت بخشیکری اول و بافزایش هزاری هزار سوار
بمذنب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر
همین سال سنه (۱۰۸۱) یک هزار و هشتاد و یکم هجری رخت
هستی بریست - از پسرانش کسی ترقی نکرد - صبیح او
بجای نکاح لطف الله خان بن سعد الله خان مرحوم بود *

لطف الله خان

مهمین خلف جمله الملک سعد الله خان است که نقوش
فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح السنه تا مرور دهور جلوه گر
خواهد بود - (چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی
سال سی ام جلوس اعلیٰ حضرت ازین سپنجی سرا انتقال
نمود) لطف الله خان در سن یازده سالگی بود - بمذنب
(۳)
هفصدی صد سوار مشمول نوازش خسروانی گشت - پس
ازان (که عغان فرمانروائی هندوستان بدست اقتدار عالمگیری

(۲) نسخه [ج] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجری -

(۳) نسخه [ج] هفت صدي •

در آمد) از انجا (که پدر مرحومش منصب بسایر شاهزادگان در خدمت پادشاه زاده محمد اردنگ زیب بهادر ربط دلی و اخلاص از صمیم قلب داشت) از را مورد گوناگون التفات فرموده بمنصب هزاری چهار صد سوار سر باند گردانید - و همواره مورد تربیت داشته بافزایش منصب و تفویض خدمات حضور بر نواختند - کمتر داروغگی بود از داروغگیهای عمده حضور که خان مذکور سرانجام نکرد - و در سال دوازدهم از تغیر عاقل خان بخدمت داک چوکی مباحی شد - و سال سیزدهم از تغیر حاجی احمد سعید خان داروغگی عرض مکرر یافت - و در سال چهاردهم بخلمت کتخدائی با صبیح لشکر خان میر بخششی (که پیش ازان در گذشته بود) مخلع گردید - و در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغیر فیض الله خان بداروغگی فیل خانه اختصاص گرفت - و در سال بیست و یکم از انتقال شیخ عبدالعزیز اکبر آبادی بتازگی قامت امتیاز بخلمت عرض مکرر بر آراست - و در همین سال باعزاز خسروانی (که خان مشارالیه در قلعه پالکی سواره می آمده باشد) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بیست و سیوم صوبه داری لاهور از تغیر قوام الدین خان بپادشاهزاده محمد اعظم مقوض گردید - خان مزبور بخیالمت شاهزاده اعتبار اندرخته رخصت یافت - و سال دیگر بحضور رسیده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلسخانه فرق عزت برافراخت -
و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقعه خوانی
فایز شد - و سال دیگر بداروغگی جلو خاص و چوکی خاص
مخصوص الطاف گشت *

(چون فابایت و کمال خان مذکور شهر آفاق بود و جودت
طبع و صفاتی ذهن و (سائی فکر بکمال داشت) در محامره
گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را دل نشین همگان
ساخته مصدر ترددات نمایان گردید - خصوص دران نیم
شبه [که محصوران بر دمدمه پادشاهی (که بکنگره قلعه
رسیده بود) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان
میر آتش را با سربراه خان چیله جلال نام بسته بردند]
لطف الله خان که با جماعه چوکی خاص بمحافظت آن تعیین
شده بود تا سه روز در میان دریا (که پای قلعه است) بهردلی
و دلادری استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را
بر داشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافه
پانصدی مفتخر شد - و (چون نقد بهادری او بدار العیار
امتحان سره برآمد) در سال سی و چهارم سمت تهانه
کهتاؤن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از
تغیر ملابت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف
(۲) نسخه [ج] خود را نیز *

گودید . و در همین سال بصدر زلمی بسلب منصب
 معاتب شد . و پس از چند روزی بیجائی نوکری آب رفته
 بجویش باز آمد . و در سال سی و نهم از تغیر صف شکن خان
 بخدمت آخته بیگی و از تغیر خانه زان خان بداروغگی خاص
 چوکی سرافرازی یافت . و در سال چهل و سیوم از اصل
 و اضافه بمنصب سد هزاری دو هزار سوار و بعطای نقاره
 بلند آوازه گشت . و بصوبه دارمی بیجاپور مامور شد . و سال
 چهل و پنجم ازانجا معزول گشته بافرزنی پانصد سوار بکراسمت
 اورنگ آباد تعین گردید . و در سال چهل ششم پس از فتح
 قلعه کپیلا صوبه دارمی مذکور به شاهزاده بیدار بخت مغرض
 شد . و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت بنگاه پادشاه
 مامور گشت . و صوبه دارمی آفجا بنیابت بلطف الله خان (۲) که
خسرپوره خان فیروز جنگ میشد (قرار یافت . خان مذکور بتعلقه
 نرسیده در سنه (۱۱۱۴) یک هزار و یکصد و چهارده رخت هستی
 برست . با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبی اتمام داشت .
 و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستای بیش ازین ترقی می کرد
 و پایله دولت را به منتهای مراتب امارت می افراشت شاید
 اختیاریه های وضع و برخی تکلفهای بیجا (که در مزاجش
 بود) مانع شده .

(۲) نسخه [ج] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخه [ج] بقلعه نارسیده .

(۲)

مشهور است که روزی پادشاه عرضی کس (که بعض

مقدمات مخفیہ مندوج بود) می خواند - اتفاقاً هنوز آن

مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبی بعرض (سید - و

تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخر الامر پادشاه

بحدت درست فرمود که سوائے لطف الله خان کار دیگری

نیست - پستور معلوم شد (که خان مذکور از پشت آن

عرضی همه مطلب دریافتہ بمردم اظهار نمود - لهذا روزی

چند از باریابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه

بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بود - و

آن دور از سلاست و روانی است) بسیار داشت - عبارتهای

ساخته و تراکیب به تکلف تراشیده وی زبان زد مردم

است - پسرش محمد خلیل عنایت خان (که چندے بحراست

برهانپور قیام داشت) سپاهی وضع میرزا منش بود - در

نعمات هندی خالی از کمال نبود - در جنگ جاجو (که

میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان

صف آرائی بمیان آمد) خان مذکور در فوج جهاندار

شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه (که هراول بودند)

با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان

نیز خود را کمک رسانید - چون غلبه مخالف مشاهده

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علی خان برادر حسن
 علی خان و حمین علی خان آنرا دیده به برادران خود گفت
 که هیف این شیخزاده گوی از میدان برد - بمجرد این
 حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان الله خان
 و سید ارتان محمد و ابراهیم بیگ بسری و دیگر نوکران قدیم
 محمد اعظم شاه بودند (که از سالها بشجاعت و مردانگی نام
 بر آورده) باهم در آویختند - و طرفه گیر و داری و غریب کارزار
 واقع شد - که ترک خون آشام بهرام را از نظاره آن کند آوری
 دود حیرت بسر بر آمد - عنایت خان زخمهای کاری برداشته در
 میدان افتاد - رمقه از جان داشت - بعد از ساعتی در گذشت
 خاند منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به
 پسرانش (که خرد سال بودند) رعایت نمود - در عهد
 فردرس آرامگاه هنگامی (که نواب آصف جاه نظام الملک از
 دکن بدارالخلافه شتافته) از انتقال محمد امین خان وزیر الملک
 مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را (که
 طغای زاده آن نوین بلند اقبال بود) بعقد ازدواج در آورده
 موهوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران
 او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حفیظ الدین و محمد سعید
 خان (که برادر ایمانی بودند) برفاق آصف جاه بدکن
 آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یک فوجداری عمده

یافته صاحب طبل و حشم گردید . و پس از حفیظ الدین خان بهادر بغیابیت صوبه دارمی برهانپور سرفرازی یافت - و چون در سال (۱۱۵۰) هزار و صد و پنجاهم ^(۲) هجری بار دیگر آصف جاه لوای عزیمت دار الخلافه برافراخت هر دو برادر با قامت دکن نگرانیده همراهی گزیدند - و اینها را (که سکونت شاه جهان آباد مرغوب طبع بود) با آصف جاه معاودت دکن نموده در رکاب پادشاهی ماندند - و بشرف این قرابت در پیشگاه خلافت عزت و احترام دارند - و هر دو بخوش وضعی و رنگینی موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر امیرزاده واقعی ست - اگرچه در پیش منصبی از پدر و جد در گذرانیدند اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - در برادر دیگر محیی الدین قلی خان و دوم معین الدین قلی خان (که در دهلی بودند) در قتل عام نادر شاه کشته شدند *

لطف الله خان صادق

از شیخ زادهای انصاری - وطنش پانی پت است - وقت خلد منزل در دربار پادشاهی آمد و رفت نموده از کم رنگی بپایه عمدگی رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایه عتاب درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

(۲) نسخه [ج] پنجاه هجری - (۳) نسخه [ج] و برادر دیگر محیی الدین

قلی خان - (۴) نسخه [ج] کشته شد - (۵) نسخه [ب] و وطنش

توسل جسته پس ازان (که شاهد سلطنت هندوستان بهشت
 نشان در آغوش او در آمد) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه
 باتفاق سید عبد الله خان به بذوربست دار الخلافه تعیین شده -
 قطب الملک دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه
 این تعلقه بنام ^(۲) جهله رام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب
 مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملک گفت
 که هرگاه تجویز اهل وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم -
 آخر تعلقه مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد
 فردوس آرامگاه به خدمت خانسامانی و مذهب شش هزاری
 و خطاب شمس الدوله بهادر متهور جنگ کامیاب گردید - بعد
 آمدن نادر شاه (چون از حرکات خلاف مرضی بظهور آمد) بدایه
 عتاب در آمد - در عهد احمد شاه در گذشت - در لقب
 او (که لفظ صادق افزود شده) وجه آن زبان زد عوام است
 دلیر دل خان برادر اوس - که همراه امیرالامرا می بود -
 و بمنصب سه هزاری رسیده - و برادر سیوم او شیر افکن
 خان اسم - که بفوجداری کره مضاف آله آباد مرفراز شده -
 از بهرانش عنایت خان (اسف) و شاکر خان بقدر ترقی کردند *

حرف المیم

* مصاحب بیگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از
اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود - و شش پسر او در
فیکو خدمتی فردوس مکانی خود را نثار کردند - خواجه با
این همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجیدگی اطوار و
شایستگی فضائل منظور نظر بابری شده سرآمد امرای بزرگ
گردید - برادر دیگرش کوچک خواجه مهردار و معتمد خاص
بود - پس از فتح هندوستان (که روز جمعه بیستم رجب
سنه (۹۳۲) نهمصد و سی و دوم هجری واقع شد - و آگره مخیم
سراذقات فردوس مکانی گردید) سپاه چغتای قلمت مجانست
علت عدم موافقت با اهل هند شد - و افراط گرمی هوا
و شائبه سموم و وبا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائی راهها
و دیر (سی سودا) که تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید
آمد (امرا قاطبه قوار بر معارفت داده بسیار یک جوانان

به رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را (که در جمیع معارک و مراتب خصوص درین یورش سخنان مردانه عالی همتانه میگفت) نیز رای برگشت - فردوس مکانی (که دل نهاد اقامت این دیار بود) فرمود که این چنین ملکی (که بچندین سعی و اهتمام بدست آمده) باندک تعبیه و کلفتی (که در دهد) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بدین خاطر خواجه (که در بازگشت اصرار داشت) قبولداری غزنین و گردیز بنام دی مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابری مرقوم خامه راستی رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعی جمیله خواجه میسر شده - و در نصائح جنک آشیانی بحسن سلوک با خواجه و صفح گستاخیهای او وصیت فرموده - پس از ارتحال فردوس مکانی (۳) خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار می پرداخت - در (۹۴۲) نهمصد و چهل و در سام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی بر سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه فکاهداشت - چون مرتبه درم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سنوح قضیه چوسا خواجه همراهی جنک آشیانی (۴) (۵)

(۲) نسخه [۱] گردیز - (۳) نسخه [ب] پس ارتحال - (۴) در [بعضی

نسخه [جرما - (۵) نسخه [ب] جنک آستانی *

قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری زمانه متوجه سئده^(۲) شد خواجه از سیالکوٹ رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه در گذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیله شایسته خدمتیهای نیاکان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - اما^(۳) چون سرشت او بخیث و خبائثت آماده بود - و مزاج او بشرارت و بدکاری^(۴) مجبول مکرر حرکات ناپسندیده از بظهور می آمد - چنانچه جنت آشیانی او را مصاحب مذاق می گفت - پس ازان (که نوبت سلطنت بعرش آشیانی رسید) او از تبه رائی و بیخودی شطرس اوقات خود را در صحبت شاه ابوالمعالی ترمذی گذرانید - و لختی بعدود شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم باندیشه ناصواب بدھلی آمد - بیرام خان او را مقید ساخته روانه حجاز نمود - ناصرالملک باهتنام تمام بیرام خان را بران داشت که در قرعہ قرطاس بریکه اسم قتل و بر دیگرے نقش نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے (که از پردہ غیب بر رو افتد) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد - همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند ازین راتعه همه امرا و امرا زادهای چغتائی از بیرام خان هراسان گشته سر حساب شدند *

ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاره اکبری ست - صاحب فضل و کمال
بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سرور آرائی
عروش آشپانی بوسیله خان مزبور برتبه امارت و سرداری رسیده
بوکالت از جانب خان مشارالیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو
(که در جنگ مصدر تروندات گردید) بخطاب ناصرالملکی
سرافرازی یافت - و رفته رفته قسمی استقلالش افزود (که
جميع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا
خود رکیل سلطنت بود - و حیدروت و شوکت او بجائے
رسید) که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتای بدر خانة
او رفته اکثر بار نیافته بر میگشتند - و او از راستی و درستی
خود حساب کسی بر نمیداشت - بل از درشتی و تشدد او
دیگران در حساب بودند - و (چون اعتدای بشان هیچ یک نمیکرد)
حسد آلودگان ناتوان بین بستوه آمده خاطر بیرام خان را
بحرفهای نا مناسب ازو متنفر ساختند - اتفاقاً سال
چهارم ناصرالملک درزے چند بیمار شد - خان خانان بعیادت
رفت - غلام ترک (که دربان بود) از نادانستگی گفت
باشید - خبر کنیم - خان خانان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین
واقعہ واقف شده از خانه برآمده بهزاران تواضع و خجالت
در مقام معذرت استاد - و گفت این غلام نواب را نشاخت -

خان خانان گفت که شما چه قدر ما را شناخته اید که او بشناسد.
 بارصف این بیرام خان (که اندرون رفت) بسبب شدت اهتمام
 از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانی چین
 در ابرو بود - غرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از
 سابق او را بشویش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما ترا
 از ملائی بامارت آوردیم - چون تنگ حوصله بودی بیک ساغر
 از دست رفتی - الحال مصلحت اینست که مژوری شوی -
 ملا (چون آزاده مرد بود) ازین بشارت بشگفتگی خاطر گوشه
 گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائی کنبور دیگر بداندیشان
 بیرام خان ملا را بقلعه بیانه فرستاده محبوس ساخت -
 و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا در آن گجرات بود که در راه
 نوشته ادهم خان و غیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند
 توقف نموده انتظار لطیفه غیبی برند - مشار الیه در نواحی
 رنتنبور اقامت برگزید - چون به بیرام خان آگهی شد جمعه
 را فرستاد که او را دستگیر کرده بیازند - ملا بعد ازان (که
 زد و خورد در میان آمد) اسباب و اشیا گذاشته با معدود
 بدر رفت - فی الحقیقه بیرام خان باغواى کوته اندیشان
 حمیدپیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و
 بدست خود تیشه بهای اقبال خود زد - سزوح این تضیه
 در خاطر عرش آشیانی بسیار ناپسند آمد - و هنوز ملا

به گجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیروم خان شنید - و بوسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خانی و عنایت علم و نقاره بلند پایه گشت - و پس ازان باتفاق ادهم خان به تسخیر مالوه تعیین شد - چون سال ششم ادهم خان کوکه حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار گرفت - باز بهادر حمایه ازو بر نداشته در سال هفتم در حدود اراس جمعیت فراهم آورده عرصه خودسری آراست - پیر محمد خان فوجی ترتیب داده بر سرش شتافت - و باندک تلاشی او را اداره دشت هزیمت ساخت - و بتسخیر قلعه بیجاگده همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان (که از جانب باز بهادر باستحکام آن می پرداخت) گرفته داخل ممالک محرومه ساخت - و (چون والی خاندیس میوان محمد شاه فاروقی در اعانت باز بهادر جدی داشت) بنا برین پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق ایلغار چهل کوه در یک شب رانده (چون او در قلعه آسیر بود) ببرهان پور درآمده به نهیب و غارت پرداخت - و حکم قتل عام نموده بهیاره از سادات و علما را بحضور خود گردن زد - و بافرادران غنائم معادنت کرده شنید که باز بهادر از راه قریب تر است - مستعد پیگار گردید - ارباب خبرت صلاح جنگ نداده رفتن بهندیه ادلی شمرند - پیر محمد

خان (که تهور بر عقل و تدبير غالب داشت) گوش برين حرفها نکرده دل در جنگ بسمت - همراهان لوازم رفاقت بجا نياوردند باندک تلاشی از جا رفتند - بعضی هواخواهان جلو اسب او گرفته از جنگ برآوردند - چون بگذار نرودا رسيد شام بود - مردم گفتند که غايم دور است - امشب اينجا توقف بايد کرد - نشنیده سواره خود را بآب انداخت - اتفاقاً قطار اشترى نيز درمیان آب مي گذشت - باسب خان پهلو زد - او از اسب جدا شد - همراهان قريپ از بد دروني ببر آوردن دست و پايم زدند - غريق گشت *

* بيت *

(۲)

* چو در آورد روز در تيرگي *

* در چشم جهان کند خيرگي *

(۳)

* خون ناحق بيگناهان برهانهور کار خود کرد *

* بيت *

* خون ناحق مکن چو يابي دست *

* کز مکافات آن نشايد دست *

(۴)

اين سائحه در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه واقع شد
عمرش آشياني از رفتن چنين نوکر درست اخلاص کاردان جوانمرد
عالي همت قرين تاسف بسيار گشت - گويند پير محمد
خان ثروت و سرانجام بمرتبه بهم رسانیده بود (که هر روز

(۲) نسخه [ج] چو روز آورد - (۳) نسخه [ج] کرده - (۴) نسخه [ا ب]

در نهصد و شصت و نه *

هزار قاب طعام می کشیدند) - و با تجبر و نخوت کریم وضع بود - مکرر در یک روز پانصد اسم بمردم بخشید - اما هرچه بود آیه قهر بود - غرور سپاهگری بعصیت ملائی فراهم آمده دولت و جاه سرباری شد - دیگر چه توان گفت - در هنگامه (که مدارالمهام خلافت بود) از پیشگاه سلطنت بخان زمان شیعیانی تهدید می رفت - که شاه ساربان پهر را (که بمعشوقی برگزیده) بادشاهم بادشاهم می گردید - بحضور فرستد یا از پیش خود دور سازد - خان زمان برج علی نوکر معتمد خود را بحکم تسکین غضب سلطانی و مهم سازی دربار روانه نمود - او بمنزل پیر محمد خان آمده گذارش لخته پیغام کرد - ملا بغضب رفته او را ته چوب گرفت - و از برج قاعه انداخت - و قهقهه زنان گفت اکنون این شخص مظهر اسم خود گردید *

میر شاه ابوالعالی

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت در کابل بوسیله خواجه محمد سمیع بمجلس جنت آشیانی راه یافت - (چون بحسن صورت و زیبایی مظهر خالی از قبول نبود) مظهر نظر پادشاهی گردیده

(۲) نخته [ب] پادشاهم میگردد (۳) نخته [ج] گفت این شخص -

(۴) نخته [ج] قبول

بشمول تربیت و عنایت بدرجۀ امارت رسید - و بخطاب
فرزند پی اختصاص گرفت - و در یساق هندوستان مصدر
تقدیرات و مردانگیها شده بعد فتح با برخی امرا و عمدها بصوبه
پنجاب دستوری یافت - تا سکندر خان سور دالی هند
(که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشیده)
اگر برآمده دست اندازی نماید بتدارک آن پردازد - و جمیع
مهمات آن ولایت برای او مقوض شد - اما بے اعتدالی و
نخوت او با امرا باعث آن گردید (که شاهزاده اکبر را با تالیقی
بیرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار
بزام او قرار گرفت -) ^(۲) چون بر کنار آب پیاه ملازمت شاهزاده
نمود (نظر بر الطاف جنم آشیانی اشاره به نشستن در مجلس
فرموده مورد مزاحم بیکران ساخت - آن مرتبه نشناس بمغل
خود رفته پیغام بشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه بر همه
روشن است خصوص بر ایشان - که فلان درز با پادشاه در
یک ظرف خوردم - و بشما الوش عنایت کردند - پس با این
نسبت من (که بخانه شما آمدم چرا تکیه ^(۲) و نمود برای من
جدا انداختند - شاهزاده باوجود حدائق سن جواب داد
که توره سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبت
(که پادشاه را با شما بود) مرا نیست - عجب که در میان

این هردو نسبت تفرقه نگرفته گله کردند - پس ازان (که
 عمرش آشیانی سریر آرای هندوستان شد) بپیرام خان نقوش
 فتنه و فساد از سیمای احوال او بر خوانده روز سیوم جلوس
 در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان
 گل گر عسس آنجا سپردند - (روزه از بی پرورائی محافظان از
 زندان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر
 مقید ساخت - از آنجا هم گریخته می خواست بکابل سرے
 کشد) (۲) چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم
 برادرش را (که غوربند و غیره جاگیر داشت) بلطائف الحیل
 مقید ساخته بود [بدان جانب هم نشناخته در نوشهره بکشمیریان
 (که از حاکم خود غازی خان ستم رسیده بودند) پیوست -
 و بلا به و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ
 نمود - و هزیمت خورد - و بعضی نوشته اند که چون بکمال خان
 پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود -
 کمال خان میر را اعتبار نموده فوجی فراهم آردن - و باتفاق
 یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهی نمود -
 میر پیرگنّه دیبال پور (که در جاگیر بهادر شیبانی بود) مخفی
 رفته در خانه میرزا تولک ملازم خان مزبور (که سابق نوکر میر
 بود) پنهان شد - اتفاقاً روزه تولک بزوجۀ خود جنگ کرده

اذیت بسیار بدو رسانید - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه
ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم کرده اند - بهادر خان
همان ساعت سوار شده تولک را بقتل رسانید و میر ابوالمعالی
را محبوس ساخته نزد بیرام خان فرستاد - او حواله ولی بیگ
نمود که به بهکر راهی سازد - او روانه گجرات کرد - که از آنجا
به حجاز رود - در گجرات خونه نالحق ریخته نزد خان زمان
گریخت - او باز حسب الطلب نزد بیرام خان فرستاد - درین
نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخر الامر در قلعه
بیانه زندانی گردانید - و در ایام تنزل خود از ایلور شاه
ابوالمعالی را بندگسل ساخته با امرای دیگر روانه حضور نمود -
در قصبه چهار همه امرا ملازمت یافتند - شاه نیز رسیده
سواره سلام کرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجیر فرموده
بشهاب الدین احمد خان سپردند - که به سفر حجاز راهی سازد -
و پس از در سال در حال هشتم از اماکن شریفه برگشته بخیا
فساد انگیزی از گجرات در جالور به میرزا شرف الدین حسین
احراری (که بغی ورزیده بود) ملاقات کرد - او جمعی را
همراهش ساخت که رفته در حوالی آگره و دهلی غبار فساد
برانگیزد - آن بے باک اول بخارنول شتافته قلیله خزانه
پادشاهی متصرف گشت - و به جهنجهنون آمده از آنجا به حصار
فیروزه رفت - دید که کار پیش رفت نمی شود - و افواج

پادشاهی از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانه کابل گشت - و بماء جوجک بیگم والدۀ میرزا محمد حکیم (که رتق و فتق کابل برای زرین او تمشیت می یافت) احوال خود نوشته باین بیت معنون نمود *

* ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم *

* از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم *

بیگم بهخندان مردم (که شاه ابوالمعالی جوانی ست بنجابت و شجاعت متصف - ^(۲) جنت آشیانی صبیۀ کلان شما را نامزد او فرمود - اگر او را تردیدت فرمایند - مفید کار است) فریب خورده در جواب نوشت *

* ع *

* کرم نما و فردن آ که خانه خانۀ تست *

و باعزاز بکابل آورده فخرالنسا بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را بازدواج او در آردن - (چون فی الجمله بوسیله این نسبت صاحب اختیار گشت) از بدسرشتی خود و زشت آموزی لخته فتنه پزوهان (که تا بیگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد بست) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک

با دو کس از بے سعادتان بخانۀ بیگم در آمده آن مظلومه را بشهادت رسانید - و اکثر عمدها را که از انجمله حیدر قاسم ^(۳) کوه بر است (که پدر بر پدر درین دردمان عالی از امرای

بزرگ بوده - و درین ولا منصب وکالت داشت (بقتل
 در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان (که همواره
 در آرزوی کابل بود) باستدعای پنهانی میرزا محمد حکیم
 و درخواست برخی اهل کابل از بدخشان روانه شد - شاه
 ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را همواره گرفته بمقابله بر آمد
 نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین را داد - چون جنگ ترازو
 شد برخی دولت خواهان میرزا را جلو ریز نزد میرزا سلیمان
 آوردند - و کابلیان تمام پراکنده گشتند - شاه ابوالمعالي
 سراسیمه در بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع
 چاری کاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال
 بحکم میرزا از حلق برکشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

- * بهشتم خویش دادم در گذرگاه *
- * که زد مرغی بهشان مورک راه *
- * هنوز از مید منقارش نپرداخت *
- * که موغ دیگر آمد کار او ساخت *
- * چو بد کردی بهش ایمن ز آفات *
- * که راجب شد طبعین را مکانات *

شاه ابوالمعالي خوش طبع و سلیقه شعر موافق داشت

شهیدی تخلص می کرد *

محمد سلطان میرزا

پهر ویس میرزا ست بن بایقرا بن منصور بن بایقرا - در زمان دولت سلطان حسین میرزای بایقرا که جد مادری او میشد مکرم و معزز بوده - بعد واقعه ناکزیر آن پادشاه (که تفرقه عظیم بخراسان (و داد) بملازمات بابر پادشاه پیوسته منظور عنایت و رعایت شد - و بدستور در زمان جنم آشیانی مشمول مراحم بود - با آن (که مکرر آثار عصیان بظهور آمد) جنم آشیانی از کمال مرورت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - دو پسر داشت - الغ میرزا و شاه میرزا - اینها نیز مکرر با جنم آشیانی مصدر خلاف و طغیان گشته در ظل عاطفت در می آمدند تا آنکه الغ میرزا در قاضی هزاره کشته شد و شاه میرزا باجل طبیعی درگذشت - از الغ میرزا دو پسر ماند - سکندر و محمود سلطان - جنم آشیانی اول را الغ میرزا و دوم را شاه میرزا خطاب دادند - چون توبت بهرش آشیانی رسید محمد سلطان میرزا را با نیاثر و عشاء و بعذایات مخصوص ساخت - و بنابر کبر سن از تکلیف نوکری معاف داشته برگشته اعظم پور سرکار سنبل جهت خرج عنایت فرمود - در آنجا میرزا را در پیری چند پسر شد - ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا محمود حسین میرزا عاقل حسین میرزا - و همه اینها منظور نظر پادشاهی بوده در سرکار سنبل جاگیرهای خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بنابر دفع میرزا محمد حکیم (که از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الخ میرزا و شاه میرزا با اتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغی افراشته دست بغارت و تاراج برآوردند - و ازانجا نزد خان زمان بجونپور شتافتند - چون محبت با او درنگرفت تاراج کنان بعدود دهلی رسیدند - و ازانجا بمالوه (که به محمد تلی خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف گشتند - بنا برین محمد سلطان در قلعه بیانه محبوس شده دران محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش آشیانی پس از استیصال خان زمان بتسخیر قلعه چتور متوجه شدند - و شهاب الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعیین فرمودند - درین وقت الخ میرزا در ماندو زندگی بهپرد - دیگران تاب مقاومت نیارزده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی (که بعد ازو بر بعضی بلاد آن ملک استیلا یافته بود) شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتی (که احمد آباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان مغنم دانست - و چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور آوردند (چنگیز خان بهرونج را بجاکیر میرزایان مقرر کرد - اما چون ناف آنها بگفته بریده بودند) دران ضلع هم رفته بانواع ظلم و تعدی کار بجائی رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعیین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن
مقابله چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس
شتافتند - و از اینجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند -
اشرف خان و صادق خان و غیره امرا (که بتسخیر رننده و تعیین
شده بودند) سال سیزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان
سراسیمه فرار نموده خود را بآب نریذا زدند - اکثر از همراهان
فرار کردند - و (چون معلوم کردند که چنگیز خان بغیر^(۲)
جهنجا خان معشی کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل
خالی است) باز بدان دیار شتافته قلعه جانپانیر و بهرونج و
سورت بچنگ و بجنگ متصرف شدند *

و (چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمه ملک پادشاهی
شد - و الویه عرش آشیانی ظلال افکن آن مملکت گشت)
در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از
بهرونج برآمده از هشت گروهی اردوی پادشاهی میکرد -
(چون امرا یک روز بیشتر بدفع محمد حمین میرزا به جانشین
سورت (خصمت یافته بودند) ازین خبر عرش آشیانی شهباز خان^(۳)
را به بر گردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار نمود - چون
بکنار مهذری (که متصل قصبه سرنال است) رسید - مجموع
چهل سوار بود (که اکثر جیبه نداشت) - آنقدر توقف شد که

(۲) نسخه [ج] ملام شد - (۳) نسخه [ب - ج] بهرونج - (۴) نسخه
[د] ایلغار.

چند جيبه خاصه تقسيم يافت - درين اثنا امرا نيز رهيدند
 (که مجموع دويست کس بود) - و دران قصبه محاربه سخت
 رو داد - ابراهيم حسين گريخته آگره سر بدر رفت - و
 زنش گارخ بيگم دختر ميرزا کامران با مظفر حسين پسر
 خود از سورت بدکن شتافت - عرش آشياني دران سال
 متوجه تمشير سورت شده ميرزا عزيز کوکه را در احمد آباد
 گذاشت - و قطيب الدين خان وغيره امرا را از مالوه طلب
 داشته کومکي گردانيد - محمد حسين ميرزا و شاه ميرزا
 (که در نواحی پتن بودند) با شيرخان فولادي اتفاق کرده
 آن قصبه را گرد گرفتند - ميرزا کوکه بعزم بيگار روانه
 شد - جنگم بکمال صعوبت رو داد - (چون مال کار ناسپاسان
 ناکامي ست) سورت فتح ميرزا يان نمودار شده بود که شکست
 افتاد - محمد حسين ميرزا بدکن گريخت - و ابراهيم حسين
 ميرزا با مسعود حسين ميرزا (که در ناگور شورش افزا
 گشته مالش بسزا يافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران
 هنگام حسين قلي خان حاکم آنجا محاصره نگرکوت داشت -
 صلح گونه با راجه کرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود
 حسين ميرزا در جنگ دستگير شد - و ابراهيم حسين بملتان
 بدر زده بدست بلوچان زخمي گشته گرفتار گرديد - سعيد
 خان چفته صوبه دار ملتان آگهي يافته بدست آورد - بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسین میرزا (پس از معادیت
پادشاهی از گجرات باگره) از حدرد دولت آباد دکن برگشته
برخی محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل

(۲)
کنهایت از نورنگ خان پسر قطب الدین و غیره امرای پادشاهی
شکست خورده باختیار الملک و پسران شیر خان فولادی (که
سر بفساد برداشته بودند) پیوسته - و بهیئت مجموعی
در احمدآباد میرزا عزیز کوکه را محاصره نمود - عرش آشیانی
باستماع این خبر از آگره در نه روز (که اکثر بجماهای

تیزرو سوار می شد) ایلغار نموده پنجم جمادی الاولی سال
(۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک سه گروهی احمدآباد با کمتر

از هزار سوار (سید - و با محمد حسین میرزا) که اختیاری الملک
را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد (محاربه سخت
نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفیس
تودن می فرمود - محمد حسین میرزا زخمی (اه گریز پیش

گرفت - ناگاه پای اسبش بخار بسمت زقوم (سیده بر زمین
آمد - در کس از مردم پادشاهی بحر و قش (سیده سوار
(۳)

اسب کرده بحضور آوردند - و هر یک بتلاش جلد و نصبت
این خدمت بخود می کردند - (آجه پیریز بموجب حکم
(۴)

(۲) نسخه [ج] کنهایت - و در [بعضی نسخه] کنهایت - (۳) نسخه

[ج] افتاد - (۴) نسخه [ج] پیریز .

از میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه گرفت - و الا اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس همراه مانده بود که اختیارالملک با پنج هزار کس دستگیر شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - (چون قیاس مقتضی مقابله بود) شورش غریب برخاست - از دهشت نقارچیان را دست از کار رفته گاهی بعنف و گاهی بلطف بنقاره نواختن باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعی سراسیمه می رفتند که بهادران اشکر پادشاهی رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده بسیاری را طعمه تیغ ساختند - اختیارالملک از فوج جدا شده بزقوم زارے رسید - خواست اسب بجهاشد - بزمین افتاد - سهراب ترکمان (که دنبالش داشت) سرش بریده آورد - دران وقت حیص و بیص محمد حسین میرزا را رای سنگه (که محافظ او بود) از هم گذرانید - و شاه میرزا از مبادی جنگ گریخته اداره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین (که والد اش بدکن برده بود) بهعی جوقه بد نهادان بکجرات رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان بیادری وزیر خان بانظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

بسمت جوئے گدھے رھگرا شد - و چون راجہ احرام حضور بست باز میرزا باحمد آباد آمدہ وزیر خان را محاصره نمود - و با مردم از ساختہ در بند در آمدن شهر شد - کہ ناکاہ بمیرزا علی کولابی (۲) کہ میرزای خرد سال را دست مایہ فسان ساختہ چنین هنگامہا می آراست (تفنگی رسیدہ در گذشت - میرزا از مشاہدہ این حال در عین چیرہ دستی از جا رفتہ بسمت نذر بار (دی گریز نہاد - چون بخاندیس رسید راجہ علی خان والی آن ولایت مقید ساختہ نزد عرش آشیانی فرستاد - چندی زندانی بود - (چون ندامت و درسمت اخلاصی از حال میرزا ظاہر میشد) مورد عنایت فرمودہ بر نواختند - و در سال سی و ہشتم عرش آشیانی خانم سلطان دختر کلان خود را بمیرزا پیوند بیوگانی بست - و سرکار قزوج در تیول او مقرر کرد - چون بادہ پیمائی مفرط و خیالات فاسد موروثی او بعرض رسید - از تیول طلب داشتہ زندانی ساختند - و در سال چہل و پنجم سنہ (۱۰۰۸) ہزار و ہشت در ایام محاصرہ آسیر میرزا را با فوج بتسخیر قلعہ (۳) لنگ گھیل نمود - میرزا از پیشین لغزشها شمارے برنگرفته از بدسروشتی و بادہ مستی با خواجگی فتح اللہ در آویخت -

(۲) در [بعضی نسخہ] مہر علی خان سلدوز کولابی - (۳) در [بعضی نسخہ] لنگ .

و (وزے قابو دیدہ گجرات رویہ گام فراخ برزد - همراهان جدائی گزیدند - آن ^(۲) ناکام میان سورت و بکلانہ ہوارستگی پوشش در شد - درین سراسیمگی خواجہ دیسی (کہ پڑھش شتافتہ بود) (سیدہ دستگیر ساخته بحضور آرد - پادشاه بر کم بیغمی او بخشوده بزندانی دبستان برنشانند - در چہل و ششم بتازگی از زندان بر آردہ بر نواخت - پس ازان باجل طبیعی در گذشت - ہمیشہ میرزا نورالذسا بیگم بشاہزادہ سلطان سلیم منسوب بود - گویند گلرخ بیگم) کہ خوشدامن جنت مکانی میشد) در اجمیر سنہ (۱۰۲۳) یکہزار و بیست و سہ بیمار بود - جہانگیر پادشاه بعبادت بخانہ اش رفت - بیگم خلعت پیش گذاشت - پادشاه ہنظ توریہ بر پاس سلطنت مقدم داشتہ تسلیم کردہ سراپا گرفت *

* مہدی قاسم خان *

ابتدا در ملازمان میرزا عسکری سیومین خلف فردوس مکانی انہلاک داشت - و صاحب اعتبار و اعزاز بود - بلکہ بہ نسبت رضاعت میرزا امتیاز می اندوخت - برادرش غضنفر کوکہ ^(۳) هنگامہ (کہ جنت آستانی فتح گجرات فرمودہ احمدآباد بمیرزا عسکری عنایت نمودہ بماندو عطف عنان فرمود) ^(۴) میرزا

(۲) نسخہ [ج] ناکام میان سورت - (۳) نسخہ [ب - ج] جنت آشیانی -
(۴) نسخہ [ب] فرمودہ *

دورز در مجلس شراب از روی مستی بر زبان راند که
ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستی و
با خویشتن نیستی - همشیزان خنده کردند - میرزا در غضب
رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائی یافت پیش سلطان
بها در دالی گهرات (که به بندر دیپ خریده بود) رفته گفت
که من از منصوبه مغل راقم (که مستعد فرار اند) - و چندان
ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده
مجدداً آن دیار را متصرف گردید * (۲)

مجملاً مهدی قاسم خان پش ازان (که بملازمت
جنت آشتی اختصاص گرفته) مصدر خدمات شایسته
گشت - و در زمان عرش آشتی بمراتب عمده امارت
تصادف نموده بمقصب چهار هزار سرافراز برافراخت - و
در سال دهم آصف خان عبدالحمید (که بتعاقب خان زمان
مامور بود) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک
به حقیقتی شد - و بولایت گدده و کنگه (که ایالت آنجا
داشت) فرار نمود - عرش آشتی در مبادی سال یازدهم
سنه (۹۷۳) نصد و هفتاد و سه هجری پش از معاودت
جونیور باکره مهدی قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعیین

(۲) نسخه [ج] گشت - (۳) نسخه [ب - ج] جنت آشتی - (۴)
نسخه [ج] گردید - (۵) نسخه [ج] در زمان - (۶) نسخه [ج] کنگه •

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را (که مرتکب چنین تقصیر عظیم گشته) بدست آورد - خان مذکور کمر عزیمت چمتو بسته بآئین شایسته قدم همی در راه اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهی بهزاران تحسّر و تأسف دل ازان ولایت برکنده آردار و محرومی بے دولتی شد - مهدی قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال آصف خان تگتک پا نمود - چون او از تبارائی بخان زمان پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک گردید - با وصف آن (که بے ارتکاب تعب و منت سعی آن ولایت بدست افتاده) از وسعت مملکت و خرابی آن نتوانست سامان نمود - بملاکت و ستود در شده در اواسط همین سال وحشتی بر مزاجش غالب آمد و شورش دماغی بهم رسید - بے استرضای پادشاهی برخاسته از سرحد دکن متوجه سفر حجاز گشت - و از آنجا از راه عراق بهقندهار آمد و آخر سال سیزدهم در ایام محاصره قلعه رنندبهور تشویر زده و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسبان عراقی و نفائس امتعه بنظر در آرد - (چون طغرای دیرین خدمت و قدم بنگی زیب مفعه اعتبارش بود) عرش آشیانی از راه صورت بتفقدات فرادان برنواخته بتفویض همان مرتبه

(۲) نسخه [۱] افتاده . (۳) نسخه [ج] آمده شورش دماغی *

امارت و تیولدارئی سرکار لکهنؤ و آن حدود سر مباحاتش بفلک
برین رسانید - پستتر احوالش بنظر نیامده *

محمد قاسم خان بدخشی

موجی تخلص خویش میر محمد جاله بان است - در
بدخشان خدمت جاله بانی داشته - دران ایام (که جنّت آستانی^(۲)
حسب الامر پدر جلیل القدر از هندوستان بدخشان شتافته
(دزے چند گذرانید) پرتو عنایت بر وجفات احوالش قاف -
او پرستاری دایمی آن عالی جاه را سرمایۀ سود و بهبود خود
دانسته همواره بخدمتگاری قیام می نمود - و برخه آزرده اند که
او در صغر سن در بندگی فردوس مکانی رسیده از آوان صبی قا
زمان نشو و نما در ملازمت جنّت آستانی بسر برده - ^(۳) بالجمله در
سفر عراق هم (که از بیمهروی روزگار و بدمددی سپهر دوار با
کمال ناکامی و بی سرانجامی پیش آمد - و امتحان درست عیاران
اخلاص بود) ملتزم فترک دولت بوده از رکاب پادشاهی تخلص
نورزید - و پس از معادرت عراق و تسخیر کابل در سنه (۱۲۵۴)
نهصد و پنجاه و چهارم جنّت آستانی باقتضای مصالح ملکی
بدخشان متوقف گردید - میوزا کامران (که منتظر فرصت
بود) غیبت همایولی را مغتنم دانسته بقتنه بکابل در آمده

(مآثر الامرا) [۲۰۳] (باب الميم)

متصرف گشت . جغت آستاني بعجلت برگشته محاصره نمود .^(۲)
ميرزا از کوتاه خردی همت ناقص خود را بتعذيب طفلان
بے گناه و آلودگي پاک دامنان مصروف نموده از غايت
بيرحمي و سخت دلي شاهزاده محمد اکبر را (که در سن چهار
سالگي در قلعه کابل بود) در برابر توپ نگاه ميداشت . و
از صيانت ايزدي (که متکفل حراست او بود) محفوظ
ماند . (روزه زن قاسم خان موجي را پستان بسته آويخت .
خطرات فدويت مآثر او از فرط يکجهتي و يکروئي ازين حرکت
شذيعه هم بذبذب نگرايد . و پايه درست اخلاصی خود را
بلند تر افراشت . و پس ازان در عهد عرش آشياني بمذايبت
کار قدیمش جاله باني بيمر بحري هندوستان سر بر افراشت .
و در دارا الخلافه بر گزار آب چون منزله دلکشا ترتيب
داده . در آخرها استعفاي ملازم پيشگي نمود . و همانجا انزوا
برگزید . و در آخر شهر سنه (۹۷۹) فصد و هفتاد و نه
سفينه عمر بساحل فنا رسانيد . نسخه در تتبع يوسف زليخا
بشش هزار بيت درست ساخته . اين دو بيت ازانجا ست

* بيت *

* نموده دست صغش از تفنن *

* هلال و بدر در يك روی ناخن *

(۲) نسخه [ب] جغت آشياني . (۳) نسخه [ب] در آخر استعفاي *

* میانش برتر از حد بیدان است *

* که اینجا نازکیها در میان است *

این نیز شعر است *

* ساقیا قای ز ددران شرح بد حالی کدم *

(۲)

* شیشه پرکن قاکه یک ساعت دل خالی کدم *

(۳)

محمد قلی خان ترقبائی

از امرای هزاره عهد عرش آشیانی صت - اواخر سال

پنجم همراه ادهم خان کوکه بتسخیر مالوه تعین شد - و

سال هشتم بمک حسین قلی خان (که بعد گریختن میوزا

اشرف الدین حسین بجاکیش سرفرازی یافته بود) نامزد

گردید - سال هفدهم همراه میو محمد خان کلان با فوج

مذقلا جانب کجرات رخصت یافته - و در سفر ایلغار کجرات^(۴)

از پیش فرستاده بود - بستر همراه خان خانان منعم بیگ

به یساق صوبه بنگاله راهی شد - مآل احوالش بملاحظه

در نیامده *

محمد قلی خان برلاس

از نژاد برنتق است - طبقه جلیله او همیشه در سلاطین چغتای

(۲) در [اکثر نسخه] شیشه پرکن که یک ساعت - (۳) نسخه [ا - ب]

محمد قلی ترقبائی - (۴) نسخه [ج] ایلغار *

صاحب اعتبار و عاليشان بوده اند - جد کلان از امير جاگوي برلاس از اعظم امرای امير تيمور صاحبقران بود - خان مذکور فاضل نيکو رای پهنديده اطوار و در شجاعت و سرداري سرآمد امرای روزگار بود - و بقدم خدمت و ديرين پرستاري در عهد جنم آستاني ترقی نموده پدايم امارت عمده بر آمد و ملتان جاگير يافت - و در آغاز جلوس عرش آشياني با اتفاق شمس الدين خان آنکه باوردن بيگمات و اهل و عيال امرا و سائر ملازمان (که از بے خانماني و مفارقت اهل و عيال بے دايها داشتند - شايد بدان سبب دل نهاد اقامت هندوستان گشته از اندیشه رفتن کابل باز مانند) درانگ آن ديار شد - پس ازان بتيولداري ناگور و آن حدود اختصاص گرفت - و درسه چند بحکومت مالوه نيز نامزد گرديد *

(چون خود در حضور سعادت بار مي اندرخت) خواجه هادي مشهور بخواجه کلان دامادش بنيايت سربراه کار آن ولايت بود - ميرزا يان باغيه بر سرش ريخته (اگرچه بملاحظه بزرگ زادگي بخواجه زحمت جاني نرسانيدند) اما از قرار واقع تاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان اوزبک (که در اوده بنحوت آرائي علم خود سري مي افراشت) تعيين گشت - چون در همان ايام خان زمان و بهادر خان شيباني (که سرگروه ارباب طغيان بودند) بمکافات اعمال

(باب المیم) [۲۰۶] (مآثر الامرا)

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تپه ادبار شد - سرکار اودهه بجاکیر محمد قلی خان مقرر گردید - و در تهاخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم معامعی جمیاه بتقدیم رسانید - چون بتائید سماوی در سال نوزدهم معمره بنگاله مفتوح گشت و دارُ کرانی بجانب ساتگانون و اردیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در تانده (که دارالملک آن ناحیت است) رحل اقامت انداخته بنظم مهمان ملکی و مالی پرداختن گرفت - و جمیع امرا را بسرکردگی محمد قلی خان برلاس بجانب ساتگانون فرستاد - که دارُ را فرصت سامان نداده بدست آرد - چون خان مذکور بیست گروهی ساتگانون رسید او را پای ثبات بلغزش درآمده بسوی اردیسه پی سپهر راه گریز گشت - اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراگندگیهای این حدود پردازند که راجه تودرمل به محمد قلی خان پیوست و در راهی شدن بصوب اردیسه و استیصال دارُ مرغبات انگیزته رهنمون گردید - در قصه مندل پور در شهر رمضان سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو هجری محمد قلی خان را روزگار سپهری گردید - غیر آن (که زمان افطار نان خورد و حرارت بر روی غلبه کرد) سببی دیگر ظاهر نشد - برخی از دوربینان عرصه آگهی این را از نتائج بد اندیشگی از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند . محمد قاي خان از امرای پنج‌هزاری صاحب جاه و جمعيت آن عهد بود - متانت و سنجيده روزگاری او شهر آفاق - پسرش فریدون خان برلاس است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنم آستانی بتیولدارئی نارنول اختصاص گرفت - چون واقعه ناگزیر آن پادشاه در میان آمد حاجي خان (که از غلامان عمده شیر شاهي بود) با جمعيت فراوان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهوايه (که در آن وقت همراه حاجي خان بود) مردود و مردمي بکار برده بصلح مجنون خان را باعزاز از قلعه بر آورده بدھلي گسیل نمود - چون نوبت فرمانروائي به عرش آشياني رسيد مانکپور در جاگیر یافت - و در هنگامه (که خان زمان و برادرش علم مخالفت و خود سري بر افراشتند) او در مقابلہ آنها بات قدم در زبده سرچشمه اخلاص را بخار و خس هواداری مخالفان انپاشته ساخت - و در جنگه (که خان زمان با رادر خود بقتل رسيد) مجنون خان در رکاب پادشاهي صدر ترددات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب کم بمحاصره قلعه کالنجر (که از مشاهیر قلاع هندوستان

است) پرداخت - این قلعه را (راجه) رامچند مرزبان تهته در زمان ادبار افغانان بنقدے گرانند از بجلی خان بسر خوانده بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون میست تسخیر چنور و رنننبور باطراف پیچید (راجه قلعه را بمجنون خان سپرده کلید آنرا بیست و نهم صفر سنه (۹۷۷) نهد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - هراست آن حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانبانی بخان مشارالیه قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمرای خان خانان منعم باستخلاص گورکهور (در آرد) *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان قاشال در رکاب پادشاهی با شهباز خان میر توزک بسبب اهتمام گفتگو کرده ادب یافته بود - زار خایان دروغ ساز در لشکر خان خانان (جوفه) انداختند که بابا خان و جباری و میرزا محمد و دیگر قاشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید نمایند - خان مذکور در انهای راه با سایر قاشالان از لشکر خان خانان جدا شد - هرچند سیه سالار بدلاسا پرداخت (که این خبر فروغی از راستی ندارد) سودمند نیفتاد - بعد ازان (که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جباری پاداش نیکو خدمتیا مشمول الطاف عرش آشیانی اند) مجنون خان

از کار خون خجالت زده وقتي (که خان خانان فتح گورکھپور کرده معارفت نموده بود) پیوست - و پس ازان بهمراهی سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید -
 و در سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو بحسن سعی خان خانان معموره بناله مفتوح گشت - و داؤد خان کراني بجانب اردبيله و کالاهار و سلیمان و بابوي منکلي بجانب کهوزه گهاٹ شتافتند - خان خانان بتانده (که دارالملك آن ناحیه بود) محل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشی تعیین نمود - تا یکبارگی ساحمت آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و رے پذیرد - مجنون خان با جمعی دیگر بجانب کهوزه گهاٹ رخصت یافت - قاشالان دران حدود کارزارے کرده جوهر مردانگی بعیار رسانیدند - و غذائم فراوان اندوختند - سلیمان منکلي (که دم حکومت کهوزه گهاٹ میزد) بعدم آباد شتافت - و زه و زان افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف درآمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلي را با پور خود جباري بیگ پیوند بیوگانی بهمت - و آن ولایت را میان قاشالان تقهیم نمود - و در همین سال (که بیستم سال آلهی بود) خان خانان بمالش داؤد بجانب گنگ شتافت -

(باب المیم) [۲۱۰] (مآثر الامرا)

بابوی منکلی و کالا پهاز (که بجانب کوچ^(۲) فرار نموده بودند)
باتفاق اولاد جلال الدین سوز بتازگی گرد شورش برانگیخته
بر سر قاقشالان ریختند . آنها آبروی حمیت و هیا را بخاک
سے ناموسی انداخته هیچ جا پای سمیت نیفشوده بحوالی
تاتار عنان کشیدند . مجنون خان بمرافعت معین خان در
تاتار بانتظار خان خانان چنده گذرانید . سه سالار پس از
مصالحه داؤد کرانی بصرعت معارفت نمود . و دیگر بار فوج
بسرکردگی مجنون خان بکهوره گهات فرستاد . او از سرنو
آن ولایت را مستخلص ساخته انتظام شایسته داد . و در
همان ایام در گذشت . سه هزاری منصوب داشت . صاحب
طبقات بجزهاری بقلم داده و گفته که پنج هزار سوار نوکر
خود داشته . پس از فوت وی جباری پسرش ساء چند بمراسم
نوکری و کارگذاری سرگرم بود . تا آن (که هنگامه داغ
بمیان آمد و گروه قاقشالیه متوحش شده آثار بغی بظهور
آوردند) او نیز شریک این کار بوده . پس از قتل مظفر
خان تربتی (که چنده ایام بکام شد . و برای هر یک لقب
تعیین یافت) خطاب خان جهانی بنام او بستند . چون
این گروه از معصوم خان کابلی جدائی گزیده زنهاری شدند
(پس از ملازمت) عرش آشیانی نامبرده را مدای بزدان ادب

(۲) نسخه [ب] کونج - و در [بعضی نسخه] کورج *

بر نشانند - سال سی و نهم نقوش ندامت از سیمای او
خوانده بر حال او بخشود *

میر محمد خان مشهور بخان کلان

برادر بزرگ شمس الدین محمد خان اتکه است - در
شهامت و پردلی یگانه وقت بود - بهمراهی میرزا کامران و در
دکاب جنت آستانی^(۲) کارهای نمایان کرده در دور اکبری مصدر
خدمات عمده گردید - مدتها صاحب صوبه مملکت پنجاب
بود - و اکثر محالات آن صوبه بجاگیر اتکه خیل (که عبارت
از برادران و پسران و اقربای اتکه خان مذکور است)
اختصاص داشت - در^(۳) تسخیر ولایت گکهر و استیصال
سلطان آدم و برنشاندن کمال خان بحکومت آن دیار خان
کلان مساعی جمیله بکار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگی و
شجاعت بظهور آورد - و چنین فتحی (که سلاطین سابقه دهلی
را در آرزوی آن بسر آمد) باقبال اکبری نصیب او گشت -
و در سال نهم میرزا محمد حکیم برادر علاقی عرش آشیانی
مرزبان کابل از ستم شریک و بے انصافی میرزا سلیمان حاکم
بدخشان بستوه امده روی التجا بعرش آشیانی آورده بدرخواست
کمک از نیلاب گذشت - پادشاه خان کلان را با امرای پنجاب
بهمراهی میرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت که امرا دست

(۲) نسخه [ب - ج] جنت آشیانی - (۳) نسخه [ا] و در تسخیر

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته
میرزا محمد حکیم را با تالیقی قطب الدین خان برادر خرد
خان کلان دران دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت
نمایند - پس ازان (که خان کلان با عساکر پنجاب بزفاقت میرزا
قریب کابل رسید) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه
بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابی و
مقصود دوزی با امرای پادشاهی داخل کابل گردید - خان کلان
وکالت میرزا و سرانجام مهمات آن ولایت بخود مناسب تر
دیده توقف گزید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانه
هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حدائث سن از
عقل معایبه رس بهره وافر فداشت همواره کلمات راهی
مفتنان کابل را (که بمقتضای بد خوئی در مقام فتنه اندوزی
بودند) گوش داشت - خان کلان (که بدستهی اخلاص بحدت
مزاج موصوف بود) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزه
طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میروسانید - بنابراین او را
با میرزا و کابلیان نقش سازگاری نه نشست - اگرچه میرزا
محمد حکیم اظهار تبعیت گونه می کرد اما بسیاری از
مهمات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - تا آنکه
بخواجه حسن نقشبندی (که در کابل بسر می برد) همشیره
خود را (که سابقاً در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی بود)

بے مصلحت خان کلان نسبت کرد - و از بچنین نسبت عالی
افتخار اندوخته مهمات میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن
گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مردے مزاجدان
دقیقه سنج و باریک غور بود (دانست که عاقبت بغاوشی
خواهد کشید - از پیش بیغیها شبے بے آن (که کسی وقوف
یابد) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور
رسیده دم آسایش و استقلال بر کشید *

چون نخل بندان معنی و دانشوران باستانی پادشاهی
را بباغبانی نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را
به پیرایش درخت برداشتن از جائے و فشاندن بجای دیگر
و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن
بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بدسرشت و
قطع اغصان ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن
بعضی به بعضی و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ
و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنها (که در علم
فلاحیت مقرر شده) انتظام می بخشد - همچنان پادشاهان
دور بین بتهدیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان
فرموده چراغ حکمت می افروزند - و لوای هدایت
می افرازند - هرگاه جمعی باهم یکدل و یک زبان بوده
فراهم آیند و کثرت هجوم و دفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خودشان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم
 سکنه ملک آن اجتماع را متفرق می سازند هرچند امری
 نا ملائم از آن نثرست معلوم و مظلون نباشد - و این تفرقه
 را سرمایه جمعیت پندارند - چه از آشوب باد مرده افکن
 دنیا و بد مستی تنگ شرابان این خمخانه هوش ربا ایمن
 فتران نشست - خصوصاً وقتی (که فتنه اندوزان و سخن سازان
 و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز -
 بنابرین امرای اخلاص مغش آنکه خیل را (که مدتی مدید
 در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند) در
 سال سیزدهم معزول فرموده طلب حضور نمودند - و در
 سنه (۹۷۶) نهمصد و هفتاد و شش در دار الخلافه آکره
 بسعادت زمین دوس کامیاب شدند - و هر یکی بجایگزیر سیر حاصل
 چید بهره مند گشت - سرکار سنبهل (که بهترین ممالک
 هندوستان است) بجایگزیر میر محمد خان اختصاص گرفت
 و حسین قلی خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناکور بایالت پنجاب
 امتیاز یافت - و آن الکه وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در
 سال هفدهم دارالخیر اجمیر مضرب خیام فلک احتشام
 پادشاهی گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت -
 خان کلان با بهیاره از امرای عمده برسم منقلا بدان صوب
 رخصت یافت - و وقتی (که خان مزبور بقصبة بهادران (که

نزدیک سروهي سئ (سيد) راى مانهنکجه ديوهره (که کلان تر
 آنجا بود) در مقام گريزي درآمده چنده از (اچپوتان را
 بوسم) سالمت فرستاده در اطاعت زد - چون اين آمدها خان
 کلان را دريافتند هنگام وداع خان بوسم رسالت هذدوسدان
 هريکه را طلب داشته پان ميداد و رخصت مي کرد - يکه
 ازان متهوران پائين ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار
 سه انگشت زير شانه سر بيرون کرد - مردم ديگر آن (اچپوت
 را با رفقای او از هم گذرانيدند - هرچند زخم سخت بود اما
 بمحض فضل ايزدي در عرض پانزده روز بهي گرفت *

چون مملکت گجرات در همين سال بعيز تسخير
 عرش آشياني در آمد خان کلان بمرزبانى سرکار پتن (که
 شهبست قدیم به نهرواله موهم - و نخست پای تخت
 اين ولايت بوده) سر برافراخت - و در سال بيستم
 سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاكي
 گسيخت - مرد صاحب کمال بود - بتريکي و فارسي شعر
 مي گفت - ديوانه مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزليات
 غزنوي تخلص ميکرد - و در موسيقي نيز مهارت داشت -
 گویند هيچگاه مجلس او خالی از اشعار و شعر نبود - پنهان
 بهنخان رنگين و نغمات دلنشين حلاوت بخش و شربه انراي
 دل ذوق بود - ازدهنت *

* در جوانی حاصل عموم بغدادانی گذشت *

* آنچه باقی بود آن هم در پیشمانی گذشت *

* فرد *

* کس آب بجز مردم چشم ندهد *

* جز آه سحر هم نفس نیست مرا *

فاضل خان پسرش کوکه هزاری منصب داشته - در ایام
مقصود شدن میرزا عزیز [که در احمد آباد (که هر روز
جوانان کارطلب بیرون برآمده داد مبارزت میدادند) مراتب
جانفشانی بجای آورده] در گذشت - پسر دوم فرخ خان اسم که
تا سال چهارم اکبری بمنصب پانصدی رسیده *

معین الدین احمد خان فرخودی

سال (که جنت آستانی از کابل متوجه تسخیر هندوستان
گردیده) او در سایه عذایت سلطانی همراهِ رکاب بود - سال
ششم جلوس اکبری (چون پادشاه بجانب ممالک شرقی
لوی نهضت بر افراشت) او را بحراست آگوه گذاشت -
سال هفتم (که عبدالله خان اوزبک بتسخیر مالوه مامور
گردید) او را (که برشد و کاردانی در وزرای بیوتات
امتیاز داشت) بخطاب خانی برنواخته (خصم داد که بعد
فتح بدلاسمی وضع و شریف آنجا پرداخته و محال خالص
و اقطاع امرا (که دران مهم تعیین شده بودند) مناسم

حال هر یک قرار داده بحضور بیاید - او رفته بآئین شایسته کار بند گردیده معاودت نمود - و مورد مزید عنایت گشت - سال هجدهم پیش منعم خان (که بر طبق حکم محکم قاعد گرفتن پتقه بود) دستوری یافت - و پس ازان همراه خان مذکور بیساق بنگاله رفته سال بیستم (که در بلده جغت آباد کور چهارونی شد و بنابر زبونی هوا ربای عام رو داد) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهمصد و هشتاد و سه هجری دایمی حق را لبیک اجابت گفت *

* مهر علی خان سلدوز *

از امرای هزاری سم - اواخر سال پنجم اکبری همراه ادهم خان بتسخیر مالوه تعیین شده در جنگ باز بهادر مصدر تروندت گردید - سال هفدهم باتفاق میر محمد خان کلان در فوج منقلا بجانب گجرات گام همت برزد - در جنگ محمد حسین میرزا از سرداران هراول بود - پس ازان با قطب الدین محمد خان بتعاقب میرزای مذکور شتافت - سال بیستم و دوم (که عرش آشیانی بعزیمت شکار متوجه حوالی حصار شده بران معبوره سایه اقبال گسترده) منزل او را برورد قدوم میمنت لزوم رشک افزای گلستان ارم ساخت - سال بیستم و سیوم همراه سکینه بانو بیگم (که باندرز گوئی میرزا حکیم رخصت کابل یافته بود) شرف دستوری

پنذیرفت . - سال بیست و چهارم با اتفاق راجه تودرمل بذابر قنبیه عرب (که جانب شرقی دیار مصدر هنگامه بود) کمر خدمت برمیست . و بتقدیم مراسم نیکو بندگی چهره عزت افروخت . - مال حالش معلوم نیست *

* میرزا میرک رضوی *

از سادات رضوی مشهدی ست . ابتدا در رفاقت علی قلی خان زمان بود . - سال دهم جلوس عرش آشیانی از جانب او بمعذرت گزاری بموکب پادشاهی پیوست . و عفو جرائم خان زمان صورت گرفت . - سال دوازدهم (چون خبر بغی خان زمان بعرض والا (سید) میرزا را گرفته بخان باقی خان سپرده . - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود . و پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت . - بحکم پادشاه او را هر روز پیش فیل مهنت می انداختند . اما به قیلبان اشاره بود بقدر مالش بدهد . - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید جان بخشی یافت . و پس از چندی مورد عواطف خسروانی گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوی خان چهره ناموری افروخت . - سال نوزدهم بدیوانی جونپور تعیین گردید . - سال بیست و چهارم بخشیکرمی بنگاله نیز ضمیمه شد . - سال بیست و پنجم (که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد . و آنطرف دریای مذک مجموعه ساختند) او همراه مظفر خان موبه دار آنجا

این طرف آب گذک بود - چون جواب در سوال آنها بصلح گزائید خان مذکور در رای پتوداس را با یک دو کس برای فهمایش آنها فرستاد - کسان همراهی رای مزبور سگالش کشتن باغیان بار گفتند - او از ساده لوحی این راز را با خان مذکور ظاهر نمود - از اینجا (که در رئی و شتر دلی مجبول طبع خان مزبور بود) اندیشه این مردم را بر سر و اشارت خاطر نشین اهل بگی ساخت - آنها از آنجمن کفاره گزیده خیار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناه خون گرفتند بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

* محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امرای سه هزاره اکبری ست - سال نهم با اتفاق آصف خان عبدالمجید به تسخیر ملک گد و کتلکه تعیین گردیده - سال دوازدهم در صوبه مالوه جاگیر یافته با اتفاق شهاب الدین احمد خان بدفع فتنه ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا شخصت یافت - و پس از آن (که مرزایان از هیبت خوج پادشاهی هوش و حواس باخته راه گجرات گرفتند - و امرای متعینه هریک بجایگیر خود متوقف گردید) خان مزبور نیز در اوجین (که در جاگیر او متعلق بود) سکونت ورزید - سال سیزدهم (چون باز میرزایان از جانب اندیس بمالک مالوه در آمد نموده در حوالی اوجین بهط

شورش گسترند) خان مزبور باتفاق میر عزیز الله دیوان صوبه
مالوه دو روز پیش ازان بر فساد اندیشیهایی ^(۲) ارباب فتنه مطلع
شده در تعمیر و تاسیس قلعه ارجین اهتمام بکار برده قدم
ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و
فوج بسردار حق قلیچ خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان
از طایفه لشکر فیروزی سراسیمه شده مذد و رویه شتافتند -
خان مزبور نیز باتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نبرده
عبور نموده سال هفدهم (که فتنه میرزایان در صوبه گجرات در
داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا
عزیز کوکه رسیدند) او نیز آمده (در جنگ در فوج جرانغار
بود - پس ازان (که فوج مخالف غایب نموده افواج هر دو باز
را متفرق ساختند) او یک طرف شده تماشا میکرد - پست
بر طبق حکم همراه قطب الدین محمد خان الکه بتعاقب
مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهی منعم خان خان خانان
بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را
بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و
(چون خانخانان رخت هستی بسمت و دار و غیره فتنه اندوزان
آن ملک بر سر هنگامه آمدند) خان مزبور از شهر جلیسر
بالعزیمت گردیده بتانده آمد - سال بیستم و پنجم مطابق ^(۳)

سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجری بهمان ضلع
باجل طبیعی در گذشت *

* مظفر خان قربتی *

خواجه مظفر علی نام دیوان بیرام خان بود - هنگام تفرقه
(چون خان از بیکانیر متوجه پنجاب شد) میرزا عبدالرحیم
را (که سد ساله بود) با عیال و اموال در قلعه ترهنده محال
جاگیر شیر محمد دیوانه (که نوکر قدیم و تربیت کرده او
بود) گذاشته پیش راهی گشت : آن ناهق شناس اموال
را متصرف گشته انواع امانت بمتعلقان خان رسانید - بیرام
خان خواجه را از دیپال پور بدلاسا و استمالک او فرستاد -
آن بے آزر مرده دشمن خواجه را مقید ساخته روانه حضور
نمود - هر چند بعضی اعیان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل^(۲)
و وجوه شتی اهتمام داشتند عرش آشیانی از مجرم نوازی
و جوهر شناسی جان بخشی فرموده - چند گاه بعمرداری پرکنه
پرسور سامور بود - از حسن کفایت بدیوانی بیوثات امتیاز
یافت *

چون کار دانی و بلند استعدادی وی ذهن نشین پادشاه
شد به والا منصب دیوانی و خطاب مظفر خانی سر بلند
گردید - سال یازدهم خان مشار الیه جمع (قمری قلمرو را) که

در زمان بیروم خان بواسطه کثرت مردم و قلت ولایت بذا
افزوده برای مزید اعتبار قنذخواه میدادند (از دفتر برآورده
حال حاصلی بزم خود و اظهار قانون گویان ممالک محروسه
تخمین کرده جمعی دیگر قرار داد - اگرچه نفس الامر حاصل نبود
اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامزد دور نیست

و (چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود) مظفر خان
بامرا و ملازمان پادشاهی تعیین نوکر مقرر گردانید که هر کدام^(۲)
چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهی (که بامرا مقرر شده)
سه قسم بود - اول را سائ چهل و هشت هزار دام درم را
سی و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم
پادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده ردئی قطب خان نام
علاقه خاطر بهمرسانیده - (چون این حرکت شذیع نهایت بمزاج
عرش آشیانی ناپسند بود) فرمودند او را از مظفر خان جدا
ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگی لباس فقر پوشیده راه
محرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد (که بهال

او مبذول بود) مطالبش بدو باز گردانیدند - و در سال هفدهم^(۳)
روزه در حضور پادشاهی بازی چوبدر درمیان بود - مظفر^(۴)
خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگی کرده مصدر حرکات

(۲) نسخه [ب] گردانیده - (۳) نسخه [ب] بازگردانید - (۴) نسخه

[۱ - ب] و مظفر خان .

روستایانه شد - عرش آشیانی از پایه اعتبار اذداخته رخصت
کعبه فرمود - چه سلاطین دانش آئین در لباس لعب و هزل
کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگردند - و بظاهر
بازار بازی گرم داشته در معنی عیار طوایف انام می گیرند -
شایان باریابان قرب آنست که در جد و هزل سر رشته ادب
و بزدگی از دست خدمت پرست نهلند - و مراعات مزاج
این طبقه عالی نهان را (که بسلامه برنجد) بر همه مقدم
شناسند *

بالجملة عرش آشیانی نظر به نیکو خدمتیهای او داشته
از عرض راه طلب فرمود - در وقت (که پادشاه بمحاصره
قلعه سورت اشغال داشت) ملازمت نمود - و سال هژدهم
از حویلی احمد آباد بحکومت سازنگپور مالوه رخصت یافت -
و در همین سال سنه (۹۸۱) نهمصد و هشتاد و یک
بطلب ساطانی شرف اندوز حضور گشته بمنصب والی وکالت
و خطاب جملة الملکی اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد
امور چهار دانگ هندوستان بید اقتدارش تفویض یافت -
اما باز در بعضی کارها مخالف مزاج پادشاهی ورزید - لهذا
از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل الهی از پتنه (که
فرجه به تسخیر هنداس تعیین یافته بود) بے آن (که او باریاب
مجرا شود) بطریق کمک مامور شد - دران دیار بهوش افزائی

و دل دهی خواجه شمس الدین خان خوافی (که نیز تعیین
بود) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان
آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجی پور را (که
افغانان متصرف شده بودند) بتازگی استخلاص نمود - نظر برین
خدمات پهنندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست
آن ملک از گذر چوسا تا گدهی بدر تفویض یافت * (۲)

گویند بعد فتح حاجی پور (که حالش بلذی گرفت)
خبر آوردند که آن طرف زبیده گندهک افغانان سرکش فراهم
آمده اندیشه شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه
هممت بسته حوالی آن رود معسکر ساخت - و خود با تنه
چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه
آنطرف قریب چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه
شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که درتر از آب
عبره نموده این غفلت اندوزان را سزا دهند - آنها ازین خبر
آگاهی یافته در طلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهده خواجه
عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگی
خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه
کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردم معدود (که
همراه خان بودند) پراکنده شده خون را بآب زده بگرداب

فنا در آمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز
در آید که خواجه شمس الدین عزان گرفته بجانب کوهستان
دران شد - و تیزر رے بار در فرستاد که شاید کسی بفریان
رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در
تعجیل غنیم (که دنبال نمی گذاشتند) فتورے می انداختند
تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یک
بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزر بطلب کومک
رسید - خدا داد برلاس و غیره با سید جوان بهادر دریا
نور دیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاری تردد طاقت
طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل بای داده رو برگریز
نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز
دیگر به بنگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آوردن - و در سال
بیست و دوم ناصیه سالی حضور گشته در مهمات سلطنت
دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر
باستصواب از سرانجام امور مالی و ملکی میدادند - چون
خان جهان مریه دار بنگاله در گذشت مظفر خان بایالت آن
مملکت وسیع دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم
خواجه شاه منصور از سخت گیری و کفایت اندرزی باز یافته‌های
شاقه بر ذمه امرای بهار و بنگاله بر آورده در پی تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلی و غیره اقطاع داران بهار بدان سبب لوائی طغیان برافراختند - مظفر خان (که سرداری را با عملداری ضم کرده بود) با آن (که شورش افزائی بهار می شنید) در بنگاله نیز آن زواید بے حساب را از جاگیر مردم باز یافت نمود - و محصلان گماشته کار تنگ گرفت - امرا ازین سخت گیری و ناکامی داری او متغیر شدند - بابا خان قاقشال با دیگر جاگیرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش برداشتند - و مکرر بکارزار برخاسته هر مرتبه هزیمت و ناکامی نصیب آنها بود - آخر هر چند بعجز و زنیار گرانیدند مظفر خان باستکبار میزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نیز پیوسته بهینمت مجموعه ای از سرنو گرد فسان برانگیختند - و در مقابله مظفر خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال می شد و مردم پادشاهی لوائی فتح و فیروز می افراشتند - ناچار تنگ آمده خواستند که جانب اردیسه رخت ادبار کشند - درین اثنا بعضی اوباشان بیوفا از فوج پادشاهی جدا شده بآنها پیوستند - ازین حرکت سر رشته تدبیر مظفر خان گسیخته گردید - هر چند گفتند که ازین جمع پویشان حساب برنداشته (۲) ده آرا باید گشت که غلبه ما ست (چون دل بای داده بود) گوش نکرد - هرگاه کار ما را دل از جا رود بر فرمانپذیران

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم
را پای همت از جا رفته (که آیا با مظفر خان نبرد چگونه
بود) که ناگاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فروشیدن
مردانه گزیده بشهر بغداد تانده در آمد - آنها دلیر گشته پیغام
جان بخشی و دستوری جهاز بوا گذاشتن سیوم بخش اموال
در میان آوردند - ^(۲) دزدان میانه میرزا شرف الدین حسین از
قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهی داد - آنها
خیره تر شده بر فراز قلعه برآمدند - و مظفر خان را (که
با غلامان خود آماده جان سپاری بود) بدست آورده در شهر
ربیع الاول سال مذکور سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت
هجری از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کترة
میان رفیق بنای مظفرخان است *

* میر معزالملک اکبری *

از سادات موسوی و از اکابر مشهد مقدس است - در
عهد عرش آشیانی در سلک امرای سه هزاری انتظام داشته
بسربراهی ^(۳) خدمات پادشاهی بین الاقرا^ن لوای امتیاز می افراشت
در سال دهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیانی
به تنبیه خان زمان متوجه جوناپور شد - از برادر خویش
بهادرخان را با سکندر خان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

(۲) نسخه [ج] میان - (۳) نسخه [ب] بسربراهی خدمات بین الاقرا^ن *

سرور فرستاد که بتاخمت و تاراج آن حدود غبار انگیز فساد گردند - از پیشگاه سلطنت جمعه امرا بسوداری میر معز الملک بمالش آنها تعیین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج دست و پا گم کرده در مکر و تزییر زدند - و پیغام کردند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهی آماده جنگ شویم - استدعا آنست که واسطه مفتح زلات شوند - فیلان نامی (که بدست آورده ایم) روانه حضور میکنیم - هرگاه از دریای محرومت جراثیم ما بزال عفو پاک شود بدربار شتافته سجده ریز عذرخواهی خواهیم شد - میر در جواب نوشت که رقایم آثار شما ازان قبیل نیست که جز باب شمشیر از جریده روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته حرف چند مناسب وقت بمشافه گفته شود - میر با معدودے از اورد برآمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش آمد - و مقدمات بسیار از جانبین مذکور شد *

چون آثار ناراستی در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت - عرش آشیانی از امعای این ماجرا لشکر خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمه عساکر فرمود که آنچه

(۲) نسخه [ب] از آمد آمد فوج - (۳) نسخه [ب - ج] می کنم -

(۴) نسخه [ج] جز آب شمشیر - (۵) نسخه [ب] مقدمات بسیار *

از صاحب و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به
میر معز الملک پیوسته بشورش پڑوهان پیغام فرستادند که آنچه
از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از اوصاف
صدق ضیائی دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و
آلا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند -
میر (که در جنگ مبالغه ابرام داشت و از غایت غرور تهور
نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل
انگیخته مجدداً غزو جرائم او میشود) بترتیب صفوف پرداخته
در نواحی خیر آباد با مخالفان در آریخت - محمد یار
برادرزاده سکندر خان ازبک (که مقدمه الجیش فقه باغیه
بود) بکمله عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر
خان (که با فوج گزیده از دنبال او آماده جنگ بود)
پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار
اسکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و تاراج پراکنده
شدند - بهادر خان (که با جمعی در کمین بود) درین زد و گیر
بفرج جرانغار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از
اسب جدا شده بقید مخالف در آمد - و جرقه خاک
بے حقیقتی بر فرق درزگار خون ریخته بغنیم پیوستند - بهادر
خان این فوج را برداشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

بے جنگ سرور شد^۱ نبرد را از دست داده عار فرار اختیار نمودند . و برخی از روی نفاق و حرام نمکبی خود را بکنار کشیدند . بشومی اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کرده را شکست افتاد . هر چند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شده در میدان استاد اما (چون لشکر برهم خورده بود) کارے سرانجام نشد . پس ازان (چون صوبه بهار بتصرف پادشاهی در آمد) پرگنه^(۲) آرب و حوالی آن در جاگیر میر مقرر گشت . و در سال بیست و چهارم امرای بهار (که سر فله^(۳) آنها معصوم خان کابای تیولدار پتنه بود) از تباہ سرشتی و تیره خردی کردن مخالفت برافراشتند و میر معزالملک را با میرعلی اکبر برادر خردش بچرب زبانی و حرف سرائی از راه برده شورش افزا گشتند . اما هر دو برادر چنده راه مرافقت با آن سرتابان پیموده جدا شدند . میر معزالملک بچونپور شتافته علم خود سری برافراخت . و بهیارے واقعه جویان کوتاه بین را فراهم آورد . بنابرین در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت از پیشگاه سلطنت باسد خان توکمان جاگیر دار مانکپور اشاره رفت که بدان حدود شتافته آن تباہ رای را با دیگر بدگوهراں (که با او یکتائی گزیده اند) بحضور آرد . و

(۲) نسخه [ب . ج] ارب . (۳) نسخه [ب - ج] فقه *

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دریا روانه حضور ساخت - در حدود قصبه اداره کشتی میر در موج خیز دریای چون فرو شد *

* میر علی اکبر مروری *

برادر خرد میر معز الملک مشهیدی ست - او نیز در عهد عرش آشیانی بمنصب سه هزاری اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهی با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم میر مولود نامه عرش آشیانی بخط قاضی غیاث الدین جامی (که بفضائل و مکرم متحلی بود و چندی بمنصب صدارت جنت آشیانی امتیاز داشت) بظفر پادشاه در آورد - متضمن آن (که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت آشیانی در عالم رؤیا معاینه نمود) که ایزد یگانه او را فرزندی کرامت فرموده - به جلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشیانی بمشاهده آن بشاشت عظیم ظاهر کرده یصله و جائزه آن مولود نامه پیرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده برگشته ندیه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبه بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم (که اکثر امرای بهار از بدگوهری راه عصیان و کافر نعمتی سپردند) نخست این دو برادر با آن شورش گرایان یکتائی گزیدند - لیکن از در اندیشی

زود افتراق جستۀ میر معزالملک به جوانپور رفت - و او در زمانیه (که شش کروهی غازی پور است) فروکش نمود - معاذاً همواره به پیغام گزاری و هرزه سرایی افروزنده آتش فتنه می شد - چون در سال بیست و پنجم کشتی برادرش در دریای جون بگرداب فدا فرو رفت حکم از درگاه پادشاهی بزام خان اعظم (که بانظام صوبۀ بنگ و بهار مامور شده بود) پیروایۀ صدور یافت که او را مقید و مسلسل روانه نماید - وی با کوشش در مقام لایه و حیلۀ افدرزی در آمد - از آنجا (که معاملۀ دیدۀ در بود) دستان فروشی او سودمند نیامد محصلان حضور ببارگاه خلافت حاضر ساختند - رأفت پادشاهی دست از سیاست باز کشیده در دبستان زندان فوستاند *
(۲)

* میرزا شرف الدین حسین احراری *

پسر خواجه معین ولد خواجه خاوند محمود است - و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدین عبیدالله احرارست (قدس سره) - خواجه کلان از سنه بود بعلوم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسین (که محله ایست از سمرقند) طرح اقامت ریخت - و در ایام تسلط شاهي بیگ خان به اندجان هجرت نمود - در سنه (۹۰۵) نهصد و پنج درگذشت - نعش او را بتاشکند

نقل کرده پهاوی مرقد والدۀ اش مدفون ساختند - اذرا
از صبیۀ سید نقی الدین محمد کرمانی سه پسر متولد شد -
خواجۀ نظام الدین عبد الهادی و خواجۀ خاوند محمود و خواجۀ
عبد الخالق - و بعد از فوت آن عقیقه دختر خواجۀ محمد
نظام برادر شیخ الاسلام خواجۀ عصام الدین را (که بچهار واسطه
بمولانا بوہان الدین علی صاحب ہدایۃ فقہ می رسد) بعقد
خود در آرد - از نیز سه پسر بہم رسید - خواجۀ عبد العلیم^(۲)
و خواجہ عبد الشہید و خواجہ ابو الفیض - و از ترکیہ خاصہ نیز
پسرے داشت خواجہ محمد یوسف نام - بالجملہ خواجہ
خاوند محمود پس از سلوک طریقہ^(۳) درویشی بمسعدت حج
فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتی نزد مولانا
جلال الدین محمد استفادہ نمود - و از مولانا عماد الدین
محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بغابر استعداد ذاتی^(۴)
باقصی مراتب کمال رسید - و بمرقد مراجعت کرد - و ہافادہ
مشغول گشت - چون بہ ہند آمد جنت آشیانی تبعیل و
تعظیم بسیار بجا آرد - و ارادت بہم رسانید - و باز بنابر
وجہ بکابل شتافتہ فوت کرد - خواجہ معین در حیات پدر
بکاشغر رفتہ نزد عبد اللہ خان والی آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

(۲) نسخہ [ب] خواجہ عبد العلیم - (۳) نسخہ [ب] طریق - (۴) نسخہ

[۱۰ ب] باقصایہ

و حامل رون خانه يشب بدر تفويض ياقوت - خواجه زاده
 (چون علم معاش نيکو مي دانست) ضبط آن نوعي کرد که کسي
 يشب در خواب نميديد - مردم بگران ارز ميگرفتند - ازین
 جهت تمول تمام بهم رسانيد - اما بو طبع او بخل و احمک
 غالب بود - ميرزا شرف الدين از پدر آزاده خاطر ميويست *

چون جنم آشياني هنگام يورش هندوستان خواجه عبدالباري
 نبيرد خواجه عبدالهادي را نزد عبد الرشيد خان دالي کاشغر
 (که هميشه سلسله جنبان قرب و قرابت صوري و معنوي
 بود) فرستاده بودند باین مناسبت خان کاشغر ميرزا را همراه
 داد که مراسم تعزيت جنم آشياني و لوازم تهنيت جلوس
 عرش آشياني بتقديم رساند - در سال اول اکبري ادراک
 ملازمت نموده بصعي ماهم انگه و ادهم خان در اندک مدتي
 برتبه امارت و منصب پنج هزاري متصاعد گشته به تيولداري
 اجمير و ناگور لواي اعتبار بر افراخت - و به نيروي شجاعت
 و کارداني مصدر ترددات شده سرتابان و متمردان آن ضلع
 را برانداخت *

(۳)
 چون والده ميرزا کچک بيگم دختر مير علاؤ الملک
 ترمذي هم از بطن فخر جهان بيگم صبيحه سلطان ابوسعيد

(۲) نسخه [ج] فرستاد - و باین مناسبت خان کاشغري که ميرزا را همراه
 داد - (۳) نسخه [ج] کچک بيگم *

ميرزا لهذا عرش آشياني در سال پنجم بخشي بانو بيگم همشيره خود را باز دواج او در آورده پايه اش بلندتر ساخت -

در سال هفتم سنه (۹۶۹) نهند و شصت و نه الويه پادشاهي انتهاز به اجمير نمود - ميرزا شرف ملازمت دريافت - و بتصخير قاعه ميرتبه (كه به راي مالدو رانهور تعلق داشت - و از اريان و راجها باسم و رسم هندوستان به مزيت اعتبار و رفور اقدار ممتاز بود) تعيين گشت -

جگمال و ديويدياس از امرای راجه (كه باستحكام آن قلعه مي پرداختند) تحسن جهتند - پس از طول محاصره آشتي قرار يافت - بشرط آنكه سپاهي سرای اسب چيزه از قلعه برونبارد - جگمال بهمان روش بيرون آمد - و ديويدياس جميع اسباب خود را سوخته با پانصد سوار برآمد - ميرزا آگهي يافته بجنگ او سوار شد - پيكار به غايت صعوبت رو داد - ديويدياس كشته شد - و بعضه گويند زخمي بدر رفت (چنانچه شخص بعد چنده خون را ديويدياس مي گفت - برخه تكذيب كردند - و جوقه برگزيدند - تا آنكه در يكي از معارك جان سپرد) - و در سال هشتم خواجه معين اعتبار و فردلست پسر شنیده بتقريب حج از ابو الخير خان رخصت گرفته از كاشغر بهند آمد - ميرزا از ناگور باستقبال پدر شناخته بدرگاه پادشاهي آورد - عرش آشياني خود استقبال کرده خواجه را باعزاز تمام باگرا آورد -

دیوین رسمے سمک (کہ چون کھے را بخت تیوگی پذیرد
و زمانہ بکین توزی بر خیزد) چراغ دانائی او فرد میرد -
زبان را سود انگار و نکوہیدہ را سزوار بر شمرند * بیمی *

* چو تیور شود مرد را روزگار *

(۲)

* همان می کند کش نیاید بکار *

(۳)

چندانچه احوال میرزا باز گوید کہ قدر این همه عذایات

(۴)

پادشاهی نشداخته در همین سال بچہتی یا توہمے بیجا یا

از بد سرشته کہ داشت بخیال فتنہ انگیزی از آگرہ بجانب

(۵)

اجمیر فرار نمود - (شش صفر قاریخ یافتہ اند) - پادشاہ

از کوتاہ خردی و توہم زدگی او استبعاد تمام نموده حسین

قلی خان را با جمعی امرا بتعاقب نامزد کرد - میرزا

هیچ جا ثبات نوززیدہ از ممالک محروسہ بدر رفت - خواجه

معین از حرکت نکوہیدہ پسر (اگرچہ هیچ از تعظیم و تکریم

او نگاہید) چند گاہ بانفعال و تشویر بسر بردہ رافئہ حجاز

(۶)

شد - و بہ بندر کنہایمت رسیدہ بعالم بقا خرامید - مذدوق

(۷)

نعش او را در جہاز فتحی روان کردند - در دریا کشتی

مغرور نشستم *

(۲) نسخہ [۱ - ب] ممہ آن کند - (۳) نسخہ [ج] در احوال - (۴) نسخہ

[ج] بچہتی یا توہمے - (۵) یعنی بحساب جمل کہ (۹۷۰) میشود -

(۶) نسخہ [ج] کہدبایت - (۷) نسخہ [ج] قہچی .

میرزا شرف الدین چندے آوارہ دشت ابدار بوده
 پناه به چنگیز خان گجراتی برد - و پس از بمرزبان باغیه
 پیوست - و باز بمرزبان خاندیس همراه شد - و از آنجا
 باز خسروان زده نزد محمد حسین میرزا مراجعت کرد - چون
 زمانه بر سر ناسازی بود هیچ جا ناخوش بزد نگردید -
 بعد از آن (که ولایت گجرات بحیطه تسخیر پادشاهی
 در آمد) بدکن گریخته عبورش بسرزمین بگلانه افتاد - بهرجه
 زمیندار آنجا مقید ساخته هنگامه (که قلعه سورت مفتوح
 شد) بحضور آورده از نظر گذرانید - فرش آشیانی قدرے
 میرزا را بغیله (که آدم کش نبود) رسانیده بزندان فرستادند -
 و پس از چندے نزد مظفر خان صوبه دار بنگاله فرستادند
 که اگر ندامت از نامیة حال میرزا دریابد جاکیرے دران
 صوبه تذخواه دهد - و آلا روانه سفر حجاز نماید - چون
 اثرے از ندامت نداشت مظفر خان بانتظار موسم جهاز محبوس
 فکهداشت - درین ضمن معصوم خان کابلی در صوبه بهار
 بغی درزیده بابا خان قاقشال وغیره (که در بنگاله شورش افزا
 بودند) پیوست - و مظفر خان را در تانده محاصره
 نمود - میرزا از قلعه گریخته بآنها رفیق گشت - چون بر
 مظفر خان چیره دست آمدند میرزا (که از بعضی دفائن او
 مطلع شده بود) بتصرف آورده سرمایة دستگاه ساخت -

اگرچه کارها به معصوم خان باز گردید اما سرداری بمیرزا قواز
 پیوست - چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان
 سرے به بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و
 شهباز خان کذبو با فوج شایسته حضور راه گریز سپرده به
 عینگاه برگشت - و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف
 برخاست - هر یک بکمین دیگر^(۲) بر نشست - تا آنکه
 معصوم خان محمود پسرے را (که منظور میرزا بود) بزر
 فریقت^(۳) - و بگفتند از آب خشخاش زهر آمیز بخوردن میرزا
 داد - در سال بیست و پنجم سده (۹۸۸) نصد و هشتاد
 و هشت درگذشت *

* محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علی خلیفه است که رکن السلطنة
 پادشاه بود - و بقدم خدمت و فرط محرومیت و رزانت
 عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کاردانی در نظر
 آن پادشاه والا همت مرتبه عالی داشت - و از فضائل و
 کمالات کسبی خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطه
 لختی امور (که در معاملات دنیوی ناگزیر واقع می شود)
 از جنت آشیانی بیم و هراس داشته راضی بسلطنت ایشان
 نبود در ایام ارتحال پادشاه (با وصف تصریح بنصب

(۴) نسخه [ب] دیگر بر نشست - (۳) نسخه [ب] پفریقت *

جناب همايونى بجا نشينى خود (مير خليفه مې خواست
 مهدي خواجه داماد فردوس مكاني را (كه مرد باذل سخي
 بود و با وي اظهار محبت مې كرد) بفروماندائي بردارد -
 چنانچه اين قرارداد در مردم شائع گشته - خواجه نيز
 ارضاع شاهانه پيش گرفت - اتفاقاً روزه دران هنگام مېر
 خليفه با مهدي خواجه در خرگاه بود - چون مير بيرون آمد
 خواجه (كه خالي از جذون نبود) غافل ازان (كه ديگر
 هم حاضر است) بے اختيار دستي بر ريش كشيده گفت
 انشاء الله تعالى ترا پوست مې كند - ناگاه نگاهش بر محمد
 مقيم هردوي پدر خواجه نظام الدين بخشي افتاد (كه دران
 وقت ديوان بيوتات بود و در كنج خرگاه استاده) - خواجه
 متغير شد و گوش او قافله گفت اى تاجيك * ع *

* زبان سرخ سرسبز ميدهد بر باد *

محمد مقيم همان وقت اين حرف بمير خليفه رسانيد كه
 اين نتيجه بداندوشي ست (كه ميخواهيد دولت بخاندان
 بيگانه نقل كند) - مير خليفه ازان اندیشه ناصواب باز آمده
 بمردم منع كرد كه هيچ كس بخانه خواجه نرود - پس
 از فوت فردوس مكاني جذت آشياني را بر سربر خلافت
 متمكن ساخت *

محبب عاي خان نیز در زمان بابر و همایونی در معارف
 صاحب ترددات بود - زوجه او ناهید بیگم است - و این
 ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است [که از درست اخلاصی
 در محاربه عبدالله خان اوزبک (چون گیتی ستانی بدست
 غنیم در آمد پیش آمده) گفت پادشاه منم - این نوکر
 مرا بچه تقویب گرفته اید] - مخالفان او را از هم گذرانیدند -
 پادشاه ازان^(۲) خطرگاه جانکاه خلاص شده اهل عیال او را
 همواره مشمول عاطفت میداشت - در سال (۹۷۵) نهصد
 و هفتاد و پنج ناهید بیگم بملاقات والده خود حاجی بیگم
 (که دختر میرزا مقیم پسر امیر ذوالنون است - و بعد
 فوت قاسم کوکه بمیرزا حسن پیوست - و پس ازو باز دواج
 میرزا عیسی ترخان حاکم تهته در آمد) روانه تهته شد -
 از قضا پیش از وصول بیگم میرزا رخت هستی بر بهت - و
 محمد باقی پسرش انتظام ده آن دیار گردید - او مدارائی
 با بیگم نکرد - و با حاجی بیگم نیز بد سلوکیها پیش
 گرفت - حاجی بیگم باتفاق برخه بدگوهران در مقام گرفتن
 محمد باقی شد - او آگهی یافته حاجی بیگم را محبوس
 نمود - تا در گذشت - ناهید بیگم بدلاری و تدبیر ازان
 ولایت بر آمده (چون به بهکر رسید) سلطان محمود رانی

آنجا سخنان یک جهتی در میان آورده گفت که اگر محب
 علی خان باین حدود بیداید من تهته را گرفته میدهم - بیگم^(۲)
 مدارای دفع الوقت او را راست انگاشته^(۳) (چون بهندوستان
 آمد) بعرض آشیانی درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه
 در سال شانزدهم سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت بمحب
 علی خان (که از مدتی ترک روزگار کرده نشسته بود) علم
 و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنگه جهت خرج از ملتان
 و جاگیردار آن صوبه تذخواه کرد - و مجاهد خان نبیره^(۴)
 دخترش او را (که جوان مردانه شجاع بود) همراه ساخته
 بدان سمت دستوری داد - و به سعید خان حاکم ملتان
 بر نوشت که کومک او باشد - خان مذکور پس از رسیدن
 ملتان باعتماد وعدهای سلطان محمود مقید بمک نگشته با
 جمعی (که فراهم آورده بود) روانه بهکر شد - چون قریب
 رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی برون بر زبان رفته -
 درین کار من همراهی نمی توانم کرد - معارفت نمایند یا از
 راه جیسل میر بدان ممالکت در آیند *

چون محب علی خان روی برگشتن نداشت ناچار با
 معدود همراهان (که زیاده بر دویمت کس نبود) دل

(۲) نسخه [ب] مابین حدود نیامده - (۳) نسخه [ب] دفع آنوقت -

(۴) نسخه [ب] نبیره دختر او •

(باب المیم) [۲۴۲] (مآثر الاموا)
 به تسخیر بهکر بر بست - سلطان محمود ^(۲) تا ده هزار کس
 آراسته در حدود قلعه ^(۳) ماتهیله پیش فرستاد - بعون ^(۴) تائید
 آلهی این گروه اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها
 بقلعه مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش
 یافت - و لختی اسباب جمعیت منظم گشت - پس متوجه
 بهکر شد - کیف ما اتفاق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد -
 از آن جمله مبارک خان خامه خیل سلطان محمود (که مدار
 معامله بر او بود) با هزار و پانصد سپاهی محب علی خان را
 دید - و باعث ^(۵) صوری آن بود که بدنژادان آن دیار ^(۶) بیگ ارغلی
 پسرش را بیک از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند - آن
 ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او
 شد - او را (که اخلاص درست نبود) از عرض ناموس
 اندیشیده مفارقت جست - محب علی خان بطمع مال و منال
 او را از هم گذرانید - و قوتی دیگر برافزوده بمحاصره بهکر
 پرداخت - و آن مهم بسه سال کشید - در قلعه قحط و غلا
 پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران
 ناحیه عارضه درم بهم رسید - هر کس پوست درخت سرس

(۲) نسخه [ب] پانزده هزار کس - (۳) در [بعضی نسخه] ماتهیله -
 (۴) نسخه [ج] باعث صوری - (۵) نسخه [ب] مدبران (۶) نسخه
 [ب] بیک او علی ه

جوشانیده میخورد صحت می یافت . آنرا بوزن طلا میخوردند -
آخر کار سلطان محمود بعرش آشیانی ملتجی گشت که قلعه
پیشکش شاهزاده سلطان سلیم میکنم - اما (چون میان من و
محب علی خان غداره برخاسته) از مضرت او ایمن نیستم
دیگر تعیین شود که باز سپرده روانه درگاه شوم - هنوز
میر گیسوی بکارل بیگی (که عرش آشیانی بر طبق التماس
سلطان بحکومت آن دیار نامزد فرموده) نرسیده بود که سلطان
بیمار شده زندگی بهپدرن گویند محب علی خان
باستماع بیماری سلطان محمود رقعہ نوشت که طبیب حانق
همراه است - اگر بفرمایند جهت معالجه بفرستم . سلطان بر
همان رقعہ برنگاشت *

* دردم نهفته به ز طبیبان مدعی *

* باشد که از خزانة غیبتش درآکنند *

چون میر گیسو بدان هدرن پیوست مجاهد خان در
محاصره قلعه کنجا به مشغول بود - مادرش سامعه بیگم (دختر
محب علی خان) آمدن میرزا شنیده برآشفته و کشتی
چند به پیکار فرستاده کار تنگ ساخت - نزدیک بود که میر
گرفتار شود - خواجه مقیم هروی (که بامیزی آن ناحیه
رفته بود) محب علی خان را از پرخاش بیجا بازداشت -

میر گیسو در سده (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا (که منتظر بودند) کلید قلعه سپردند - اما محب علی خان و مجاهد خان از خام طمعی دل ازان مملکت بر نمی‌کنند - و بودن هم بے حکم مشکل - محب علی خان براه مصلحت شتافت - تا میر گیسو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علی خان با زه و زان در قصبه لوهري سکونت گزیند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعه کثیر را بو کشتیها نشانده بر سر محب علی خان فرستاد - او قاب مقاومت نیاورده بجانب ماتهیله شتافت - سامعه بیگم حویلی را مستحکم کرده یک شبانه روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بیلغار رسید - و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود *

چون بهکر به ترسون خان قرار یافت محب علی خان بحضور آمد - و در سال بیستم و یکم عرش آشیانی بمحب علی خان (که آثار تجربه و شناسائی از نامیه حال او پیدا بود) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلایق و آنچه در پیشگاه کامل بشایستگی گراید بموقف عرض رساند - و چون محب علی خان مصاحب شعور بود و کاردانی درست داشت عرش آشیانی سال

بیست و سیوم در گردیدن یکی از چهار کار بزرگ دستوری
فرمود - منصوب میر عرضی بارگاه خدمت گذاری در باش
شبهستان امارت ولایات در دست حکومت شهر دهلی - چون
نیروی تگاپو در استخوانی کالبد کمتر دید از راه انصاف گزینی
و فرمان پذیری به شغل پشین خرسندی گرفت - و در سده
(۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه در ایالت دهلی بدار بقا
پیوست - اگرچه صاحب طبقات اکبری او را چار هزار
نوشته اما شیخ علامی در ذیل هزارها مذکور ساخته *

بهر نام قلعه ایست از ابنیه قدیم - در کهن نامه ها
منصوره نویسند - و هر شش دریای شمالی یکنائی گزیده از
گذرد - در حصه از جانب جنوب و یک بخش از شمال قصبه
آن موسوم بسکهر بر کنار آباد و بر ساحل - دوم معموره دیگر است
به لوهري زبان زد - و پیوسته داخل سده بود - میرزا شاه
حسین ارغون والی تهته قلعه را از سرنو در کمال استحکام
ساخته بمسلطان محمود کوکلتاش خود حکومت آنجا تفویض
نمود - پس از فوتش سلطان محمود (که مردی سفاک دیوانه
بود) در بهکر و میرزا عیسی ترخان در تهته خطبه و سکه
بنام خود کرده گاهی باشتی و گاهی بمخالفات می گذرانیدند -
چون بهکر پیش از تهته تسخیر عرش آشیانی گشت داخل
ملتان گردید *

* معصوم خان فرخودي *

پسر معین الدین خان اکبری ست - بعد فوت پدر بمزید
 عزایت پادشاهی بهایه هزاره منصوب برآمد - و بتیولداره
 سوکار غازپور مبدای گردید - هنگامه (که در ولایت بهار و
 بنگاله غدار بغی و فساد معصوم کابلی و بابای قاقشال تهیج
 نمود) او (اگرچه در ظاهر به همراهی راجه تودرسل دل نهاد
 تعاقب فتنه پورهان گشت و بخود سری و خود رائی کارها
 بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه
 عرش آشیانی بدانسو باعث بروز خبث باطن او شده) منهج
 نافرمانی پیمود - و جونپور را از مردم توسن خان بتغلب و
 تعدی متصرف شد - از آنجا (که از طفلی تربیت یافته
 عواطف پادشاهی بود) عرش آشیانی از فرط مهربانی بشرط
 و گذاشتن جونپور ^(۲) اردهه بجاگیر او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان
 پذیرفته باوردهه شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب
 شورش می پرداخت - از حضور شاه قلی خان محرم و راجه
 بیرو به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پرد
 حیا برآمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - ناچار کار از
 اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان (که بمالش
 سرکشان بهار قطره زن بود) از احوال او آگاهی یافته در سال

بیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور
 بلهري عرصه نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول
 تافته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده
 راه گریز سپرد - و بجونپور (که سی کوزه ناردگاه بود) عذر
 باز کشید - ناگاه موید غیبی آوازه کشته شدن معصوم خان
 بر زبانها انداخت - مردمش رو پیراکنندگی آوردند - او
 بمیدان رسیده بحیثیت در شد - درین اثنا فوج جرانغار
 پادشاهی (که از هزیمت سردار آگهی نداشت) نمودار گشت
 ناگزیر بسراسیمگی در آریخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت *
 چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهی رفته بود به قصبه
 آورده شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع
 ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت کوهی آورده
 صف آرائی رو داد - آن مدبر بتازگی شکست خورده
 آورده متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان (که سرمایه
 مدهوشی او بودند) مفارقت گزیدند - معصوم خان زه و زان و
 اندرخته خود را وا گذاشته راه آوارگی گرفت - و چار ضرب
 شده رو بخمول نهاد - زمیندار کوارج^(۳) به پیشین آشنائی به بنگاه
 خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباہ از آب
 سرو گذشته به راجه مان بومی آن سرزمین پیوست - و او

چندے را بدرقه گویان همراه داد - و بگمان جواهرے (که با او داشت) اشاره جان شکری نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزایه گمنا می کشید *

درین هنگام مقصود نامی از ملازمانش بدر پیوست و اندوخته روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشه سری باز بشور افزائی بر خاست - در کمتر زمانے زربندها فراهم آمدند - شهر بهرایج را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجی پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار در کمر بست - مدتی بتوپ و بندوق آویزش بود - شبے معصوم خان بذه و بار گذاشته بدر زن - و باز بجلوباره سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبة محمدپور را یغمائی ساخت - و در فکر غارت جرنپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای (چون دید که خام خیالی او پیشرفت نیست) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستی بجاکیر او تنخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بردارد میرزا کوکه بچاره گری بنشست - او دریافته (چون در خود قوت نمی یافت) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدار الخلافه آگره رسید - باستشفاع مریم مکانی بتازگی

مفتح جرائم او گردید - در همان ایام سنه (۹۹۰) نهصد و نود
نیم شب از دیار بخانه خون میرفت - چندی بر ریخته
از هم گذرانیدند - هر چند تفحص رفت بجای نرسید - لخته
مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشاره پادشاهی
میکردند - و الله اعلم *

* میرگیسری خراسانی *

از سادات آن دیار است - در بارگاه اکبری بمحضت
و خصوصیت محرمیت شایان فرادان اعتماد گشته بمذنب
بکار بیگی (که جز به معتمدان درست اخلاص تفریض نیابد)
اختصاص گرفت - و چون محمب علی خان میرخیلفه بمساعی
همم بمحاصره قلعه بهکر پرداخته عرصه زندگی بر متحصنان
تنگتر ساخت (چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت)
سلطان محمود والی آنجا بدرگاه اکبری معروض داشت
که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش می کنم لبش
(چون میان من و محمب علی خان جنگ و جدال رو داده)
از غدر او ایمن نیستم - یکم از بندگان حضور تعیین شوند -
عرش آشیانی میرگیسو را (که بفرط کار دانی و معامله شناسی
اتصاف داشت) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

(۲) نسخه [ج] مفتح جرائم گردید - (۳) نسخه [ج] لیکن میان من *

(باب المیم) [۲۵۰] (مآثر الامراء)

مردم محب علی خان سر راه او را گرفتند . نزدیک بود
که گرفتار شود خواجه مقیم هرری پدر خواجه نظام الدین
بخشی (که به امینی آن ناحیه رفته بود) محب علی
خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا باز داشت . اهل
قلعه (که در انتظار میر می گذرانیدند) بموجب قرار داد
سلطان محمود (که پیش از وصول میر رخت هستی
بر بسته بود) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه (۹۸۲)
نهد و هشتاد و دو سپردند . اینچنین مالک آباد بدست او
در آمد . لیکن محب علی خان از خام طمع دل ازان
ملک بر نمیکنند . کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *

عرش آشنای برین سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را
بقام ترمون خان نامزد ساخت . و چون برادرانش بآن موب
شتافتند میر گیسو (که لذت چش حکومت شده بود) بر سر
سرکشی و خود فردشی آمده خواست قلعه را محکم سازد .
برهمنی انجام اندیشی ازان خیال فاسد باز آمد . و دست ازان
ولایت برداشته بعتبه بوسی (در آورد) و پس ازان بفوجداری
میرتبه و محالات اطراف و مضاف دهلی (که از عمده ترین
محالات درآهست (که عبارت از مابین دریای گنگ و جون باشد)

(۲) نسخه [ج] سر راه او گرفتند - (۳) نسخه [ب] خام طمع - (۴)

نسخه [ا] اطراف او - (۵) نسخه [ج] که عمده ترین .

اختصاص گرفت - و چون همواره از حرص اندوزی و آزری
 با نوکران بر سر علوفه بر شورید - و هر یکی از آقا و سپاهی
 جانب کفایت خویش فرو نگذاشته (در سال بیستم و هشتم
 سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک در قصبه میرتفه در همین
 داد و ستد با سپاهیان فرومایه گفتگو واقع شد - برخی را از
 رسوائی و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان (که عید
 شوال بود) سرخوش باده بعیدگاه رفت - برخی ازان در دربان
 خفته اندوز به نیایشگری درآمدند - او از بد مستی مدارا از
 دست فرو هشته بنکوهش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا
 از جاده اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگی بر
 سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها با ریزه برخاستند -
 همراهان راه بیدلی سپردند - روزگار میر سپری شد - آنها
 از بدگوهی کالبد را خاکستر گردانیدند - عرش آشیانی
 ازین آگهی بر آشفته بسیاری ازان تباه کاران را بیاسا رسانید -
 پسرش میر جلال الدین مسعود (که در اهل مناصب محسوب
 بود) در سال سیوم جهانگیری نهال زندگیش از تذ باد
 اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار (چون آثار یاس
 از چهره احوال او مشاهده نمود) از فرط محبت و غایت^(۲)
 دل بستگی افیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

جان سپرد - زنده بآتش در آمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار ^(۲) رائي دارد اما جان باختن مادر نسبت به فرزند خالي از غرائب نیست - اما حقیقه آنرا با این نسبت نیست - چه در صورت اول بها می باشد که بے تحقیق محبت و شیفتگی ادای رسم لازم می افتد - ازین اسمت که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از زن و مرد خود را بآتش می اندازند *

* مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري *

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوری ست - آبادی او از جانب ملتان به سلطانپور رسیده توطن اختیار کردند - ملا عبد الله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازه فضیلت او عالمه را فر گرفت - حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) از تصانیف اوست - سلاطین وقت غایت احترام او بجا می آوردند - جفت آشیانی کمال توجه بحال او بذل می نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید بخطاب صدر الاسلامی امتیاز بخشید - گویند (دزے سلیم شاه ^(۳) در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

(۲) نسخه [ا - ب] بسیاری - (۳) نسخه [ا - ب] زنان و مردان -

(۴) نسخه [ب] صدر الاسلام *

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یکم ماند - سرمست
خان گفت نگاهداشتن چنین مفتن چرا - جواب داد که بهتر
از نمی یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح
مروارید (که بقیعت بیست هزار رویه همان زمان پیشکش
آمده بود) بار تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت (که آنرا حمیت دین نامند) بیشتر
بود در پرده دین داری استیفای قوت غضبی بر وجه
اتم می نمود - چنانچه قتل شیخ علائی بحسن سعی ملا
واقع شد - او (شد اولاد شیخ حسن است) که از کبار
مشائخ بنگاله بود (- تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر
بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطه بیانه
رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهی منکر قیام
می نمود - در آن اثنا شیخ عبدالله نیازی [که از خلفای
شیخ سلیم چشتی بود - و بعد معارفت سفر حجاز بمیر
(۲)
سید محمد جرنپوری (که خود را مهدی موعود میگرفت)
گرویده [در بیانه مسکن گزید - شیخ علائی (دش او را خوش
(۳)
کرد - و طریقه پاس انفاس را) که میان طائفه مهدیه
مقرر است) از فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت -
و با جمعی کثیر بتوکل بسر می برد - و شب ظردف خانه

حتی ارانی آب هم خالی میگذاشت - روز نو روزی نو -
 ملا عبد الله او را بابتداع و خروج مهتم ساخته سلیم شاه
 را بران داشت که از بیافه طلبیده با علما مذاکره فرمود -
 شیخ علائی غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک محمد
 او بود نیز بمهدوی شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ
 متأثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر
 ممالک مکرر سه مکتوب الهی نمایم - و الا ازین قلمرو بدر (ر
 که علما فتوای قتل تو نوشته اند - شیخ بدکن شتافت - چون
 سلیم شاه بدفع فتنه نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبد الله
 ظاهر کرد که شیخ عبد الله پیر نیازیان است - سلیم شاه در
 (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان قازانه و
 چوپ و لکد زن که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت
 (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا) میگفت - بعد صحت بهیاضت بر آمد و
 از مهدویت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه
 در خدمت عرش آشیانی (که متوجه اتک بذارس بود)
 رسید - لختی زمین مدد معاش بخام فرزندانش در سهرند
 انعام شد - در سن نود سالگی سنه (۱۰۰۰) هزارم هجری
 در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

تحریریک نموده شیخ علائی را از هندیه طابید - سلیم شاه همان
کلام سابق را اعاده کرد - شیخ ملتفت نشد - سلیم شاه بملا
گفت تودائی و او - ملا فرمود تازیانه زنند - در تازیانه سیوم
روح او بعالم علوی پرواز نمود - جسدش را بدای فیل بسته
شهریر کرد - گویند آن روز چنان باد عظیم وزید که مردم
گمان قیامت بودند - بر قالب شیخ چندان گل ریخته شد
که حکم قبر پیدا کرد - پس ازین واقعه دولت سلیم شاه
هم بدو سال نکشید - هنگامی که جنت آشیانی بار دیگر
هندوستان بقبضه اقتدار در آرد (ملا را بشیخ الاسلامی
مخاطب نمود - پس ازان که سلطنت هندوستان بجلوس
مرش آشیانی رونق دیگر یافت) ملا بخطاب مخدوم الملک
اختصاص گرفت - و بیروم خان یرگنه نانکواله بجمع یک لک
روپیه تنخواه داده پایگاه عزت او را از همه اکابر گذرانید - و
از اعظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنین و شهرور
مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضلی عصر منحرف شد - در
سال بیستم و چهارم سنه (۹۸۷) نهمد و هشتاد و هفت او را
با شیخ عبد الذبی صدر (که هر دو مدتها باهم منازع و
مخالف بودند) بصورت رفیق یکدیگر بجانب حجاز روان کردند
با وصف آن هرگز میان ایشان (نه در اثنای طریق و نه دران
مقامات منیف) اتفاق و التیام و رفع کدورت صورت نبست *

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبري معزز و معتبر بود و بحزم و متانت رای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صیحت دانشمندی او بهمه جا رسیده شیخ ابن حجر مشهور مفتی مکه باستقصال آمده احترام بسیار بجا آورد - و در غیر موسم در کعبه برای او واگرد - چون هنگامه میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی مسموم نمود هرج و مرج غیر واقعه هندوستان را یقین پنداشته بطمع ریاست و حب جاه برگشته باثفاق شیخ عبد النبی صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون پیداشاه ظاهر شد (که آنها بذابر خبیث سرپرست در مجالس و محافل حرفهای ناشایسته بجناب پادشاهی نسبت میدهند) برخی را باخفا بنابر آن (که بیگمان محل در مدد سفارش و استشفاع او بودند) تعیین کرد - مخدوم الملک در (۹۹۱) نهصد و نود و یک از کمال ترس قالب تپي کرد - گویند باشاه عرش آشیانی مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالذهر آورده مدفون ساختند قاضی علی بضبط اموالش مامور گشت - خرائن و دفائن بهیار در لاهور برآمد - ازان جمله چندین صندوق خشت طلا از گورخانه او ظاهر شد (که ببهانه اموات دفن کرده بود) - ازیں جهت پسرانش بعلمت تحقیق اموال چندک در شکنجه بودند - همه کردار در پیله از برآمد *

شيخ عبد القادر بدائوني در تاريخ خود نوشته كه
مخدوم الملك فتوى ميداد كه درين ايام حج بر مردم هندوستان
فرض نيست - چه امن طريق شرط است - و طريق يا دريا
است [و آن بدون قول فرنگي و عهد نامه آنها (كه
صورت مریم و عيسى دارد) جاري نيست - و اين خالي
از ذلت دين نباشد و حكم بمت پرستي دارد] و يا راه
عراق است (و درانجا ناسزاى صحابه شائع گشته) - گویند
مخدوم الملك از تعصب و تشددى (كه در مذهب داشت)
جلد ثالث رضى الاحباب را (كه اختى افراط و تفريط در احوال
سلف واقع شده) احراق نمود - ازین جهت اين جلد
كمياب است *

* ميرزاده علي خان *

پسر محترم بيگ از امرای عهد عرش آشياني ست -
بمنصب هزاري رسیده سال نهم جلوس باتفاق ديگر امرا
بتعاقب عبدالله خان اوزبك (كه از مالوه بطرف گجرات
رخت ادبار كشيده) دستوري يافته - سال هفدهم (كه نهضت
پادشاهي جانب گجرات تصميم يافت - و خان كلان بآئين
منقلا دستوري پذيرفت) نامبرده بهمهري او مرخص گشت -
سال نوزدهم (كه پادشاه طرف شرقي ديار عزيمت فرمود)
مشار اليه از حاشيه نشينان بساط قرب بود - پستو بناديب

(۲)
 قاسم خان عرف کاهو (که با جمعی از اناغذه سرشورش در
 حدود بهار برداشته بود) با جمعی نامزد شد - و نژدد پهنده
 بظهور آردن - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده -
 سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بمطابق بوس سرمایه
 افتخار اندوخت - سال بیست و سیوم (که شهباز خان
 بمالش رانا پرتاب عرف کیکا دستوری یافت) او را در
 همراهیانش بر نوشتند - سال بیست و پنجم بهمراهی خان
 اعظم کوکه بشرقی دیار معین گردید - چون دران دیار کار
 نمایان ازو صورت نه بهمت سال سی و یکم نزن قاسم خان
 حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیریان سال سی
 و دوم روزی (که نوبت سید عبدالله خان بود و شکست
 بر فوج پادشاهی افتاد) مطابق سنه (۹۹۵) نهصد و
 نود و پنج هجری روزگار او بسر آمد *

* میروزا فولاد *

پسر خداداد برلاس اسمت - معنی لفظ برلاس شجاع
 بانسب اسمت - و نسب تمام الوس برلاس بابرومچی (که
 اول کاهست که بلقب برلاس اختصاص یافت) می رسد -
 و او پسر قاجولی بهادر اسمت جد هشتم امیر تیمور صاحبقران

(۲) نسخه [ب] سرشورش - (۳) نسخه [ب - ج] اود - (۴) نسخه

[ب] کنکار - (۵) نسخه [ج] اورد مچی - (۶) نسخه [ب] داشت *

و برادر توام قبل خان بود که جد سیوم چنگیز خان است *

میرزا فولاد ابا عن جد درین دردمان دیرین بزدگی و قدیم الخدمه است - چون عبدالله خان والی توران مکرر با عرش آشیانی بانکاف هدایا سلسله جنبان^(۲) درستی شده گرم تر حرف مصادقت را بر دیپاچه ظهور آورد - و استدعای پورش ایران دیار نمود که به نیروی یک جهتی عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز بوم مستخلص گردانند - عرش آشیانی بمقتضای فتوت و مروت در سال بیست و دوم میرزا فولاد را (که جوانی متحلی بآداب دانی و مراتب شناسی بود) با برخی از نفائس هندوستان با ایلچی توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر ساخت^(۳) که سلسله مغویه را انتساب به خاندان نبوت متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را سرمایه آویزش ملک ستانی نمی سازیم - و گزیده اشغالیهای پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون او شاه ایران را با احترام یاد نکرده بود در نکوهش آن هم باندزهای هوش افزا بر نوشت *

* بزرگش نخوانند اهل خود *

* که نام بزرگان بزشتی برد *

(۲) نسخه [ج] سلسله جنبان شده - (۳) نسخه [ب] ساخته *

(باب المیم) [۲۶۰] (مآثر الامرا)

میرزا بعد از ادای مراسم سفارت ^(۲) به هندوستان معاودت نمود - و در رکاب پادشاهی بخدمت گذاری و نیکو پرستاری ^(۳) چهره کامیابی می افروخت - چون درین قوم جهالت و شرارت ترکانه (که اصل طینت آنها بدان سرشته اند) بعد اکتساب رسوم معاشرت و تربیت هم می باشد خصوص در امور مذهب و ملت ^(۴) (که عصبیت و تشدد را حمیت دین نامند)

در سال سی و دوم مبادی سنه (۹۹۶) نهصد و نود و شش هجری میرزا فولاد از شورش جوانی و نخوت مردانگی ملا احمد قزوینی را (که از مشاهیر فضلاء وقت بود) بزخم جانگاہ بواسطین نفس رسانید - و خود بدارمی اکبری ^(۵) بیاسا رسید *

تفصیل این اجمال آنکه (چون عرش آشیانی بر فراز صلح کل آمده وسعت مشرب را صلاهی عام داده بود) هر گروهی قرار داد خویش را بے اندیشه بر سرآیدے - و هر یکم بآئین خود بے وسواس ایزد پرستی نمودے - ملا احمد با فرادران دانش در امامی (رش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سنی و شیعه برگزاردے - و از طبعیت گرفتگی گذارش را بے هنجاری رسانیدے - میرزا

(۲) نسخه [ج] بهند - (۳) نسخه [ب] او در رکاب - (۴) نسخه [ب]

غضب - (۵) نسخه [ج] باردی اکبری *

فولاد (که در تسنن بدان نمط راه بے اعتدالی می سپرد)
 کینه او در دل گرفته به جان گزائی برنشست - تا آنکه
 نیم شب با یک از همسران بتاریک کوچه بکمین درآمد - و
 یک را بعنوان چارشان شاهي بطلب او روانه گردانید - درمیان
 راه قابوطلبان بد سگال بشمشیر گرفتند - دست او از
 میان ساعد قلم شد - از فراز زین بزمین افتاد - دلیران
 بیباک جدائی سر برداشته پی کم کذان به پیغوله در شدند -
 زه خنجر فولاد ^(۲) تاریخ این سانحه است - ملا با چنین زخم
 کاری دست برداشته خود را بخانه حکیم حسن انداخت -
 بجهت جوی عسس بدان دو خود سر سراغ گرفتند - با آن
 (که از برخی نشانهای خون حال پیدائی داشت) آنها
 نمی گزیدند - عرش آشیانی خانخانان و آصف خان و شیخ
 ابوالفضل را بهر سرش پیش ملا فرستاد - او با دل خون چکان
 سرگذشت را باز گزارد - عرش آشیانی میرزا فولاد را با
 همدستش از کسوت هستی عریان ساخت - و بهای فیل بسته
 در تمام شهر لاهور گردانید - هر چند عمدهای سلطنت در
 رهایی آن خون گرفته ها سعی نمودند سودمند نیامد - ملا
 نیز بعد از سه چهار روز بساط هستی در پیچید - گویند
 شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل بر قبر ملا محافظه چند

وا گذاشته بودند . چون همان ایام اردی بادشاهی بعزم کشمیر انتهای نمود عوام و جهلای شهر جهد او را برآورده سوختند .

چون احوال ملا خالی از غرائب نیست مجملی از آن فیروز رقم پذیر می گردید . اسلاف ملا غاررقی حنفی مذهب بوده اند . و پدرش قاضی تته رئیس سنده بود . در ایام صبا عربی سیاح صالح از عراق به تته رسیده (رز) چند در قرب جوار ملا اقامت گزید . بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگاهی یافته رغبت بدان طریقه پیدا کرد . و بر زبانها افتاد . هر چند در عفتوان شباب از رسمی دانش و پرداخته و افراد تلامذه همت می گماشت اما (چون تحصیل بعضی علوم و تحقیق برخی مقدمات علمی در آن بلده میسر نبود) در سن بیست و دو سالگی قلندرانه سفر برگزید . چون داد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قاینی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضی برگرفت . و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تحریر با حواشی گذرانید . و در قزوین بملازمیت شاه طهماسب صفوی استسعاد یافت . و چون شاه اسمعیل ثانی فرمان روانی ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت . و بهیاره

فضلی دقت را دریافت و استفاده نمود - پس ازان از راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده پیوست - و در سال بیست و هفتم در فتح پور سبکری بدرگاه اکبری دولت بار اندرخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و بتالیف تاریخ الفی (که متضمن احوال هزار ساله اسلام باشد) مامور گردید - و او وقایع هر ساله را بدقت تمام تا زمان چنگیز خان در سلاک تحریر کشیده در دو جلد مرتب ساخت - چون او کشته شد بقیه احوال را آصف خان جعفر تا سال (۹۹۷) نهصد و نود و هفت نوشته ضمیمه گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفی می نوشتم بخدومت پادشاه می خواند - چون بذکر خلافت خلیفه ثالث رسید در بواعث قتل و شرح آن اظناپ و بسط بکار بود - عیش اشیانی ازان طول مقال بمالال در آمده فرمود که مولوی (۲) قضیه را چرا بدور و دراز انداختی - بے محابا بحضور امرا و اکابر توران عرض کرد که این قضیه روضة الشهداءی اهل سنت و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمی توان کرد - ازین قسم حرفها ازو در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ عبد القادر بدائونی در منتخب التواریخ آورده که روزی در بازار او را دیدم - بعضی اهل عراق تعریف من کردند - گفت

(باب المیم) [۲۶۴] (مآثر الامرا)

نور ترفض در جبین ایشان می نماید . گفتیم چنانچه
نور تمدن در چهره شما *

* میرزا سلیمان حاکم بدخشان *

به پنجم واسطه به امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان
می رسد - این آنکه از دیر باز به داد و دهی جمعی (۲) که
خود را از نسل سکندر (رمی می شمردند) سمع معموری
داشت . و از سلاطین اطراف کسی مزاحم احوال آنها
نمی شد . و بقلیل باج (از آنها) اکثفا می نمودند . چون
نوبت به سلطان ابوسعید گورکان رسید سلطان محمد را (که
آخرین آن طبقه است) بدست آوردن مع اولاد و اقربا بقتل
رسانید . و بدخشان متصرف شد . پس از آن (که سلطان
محمد میرزا پسر سلطان ابوسعید بهمرقند فائز شده در
گذشت) امیر خسرو شاه (که بیمن تربیت او به مرتبه امارت
رسیده بود) چندی نام سلطنت بنام میرزا بایسنقر و میرزا
مسعود پسران آن مرحوم کرده بعد مکهول ساختن اول و
کشتن ثانی در (۹۰۵) نهصد و پنجم بهسلطنت بدخشان
بر نشست . تا آنکه در (۹۱۰) نهصد و ده فردوس مکانی
گیتی ستانی (که در ماوراءالنهر با سلاطین چغتای و اوزبک
(۶) نسخه [ب] بداری . (۳) نسخه [ج] بقلیل - (۴) در [بعضی نسخه]

بدخشان را *

نبرد های عظیم کرده دید که از ناسازی زر زار نقش درست نمی نشیند) دل از موطن اصلی برداشته با معدود متوجه بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیوفائی سپرده پیش شتافتند - ناگزیر او هم به ملازمت پیوست - پادشاه^(۲) با آن همه بے اعتدالی وی (که با دو عموزد ایشان کرده بود) رخصت خراسان داد که با قدری اموال بدررفت و بدخشان را تنصیق نموده بکابل آمد *

چون در (۹۱۲) نهصد و دوازده قندهار بمکاربه از شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود میرزا را (که پدر میرزا سلیمان باشد) بدخشان فرستاد - او بعد از سرگذشت بهیاد استقلال تمام دران ملک بهم رسانید - و در سنه (۹۱۷) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم بر بخت - گیتی ستانی بدخشان را به شاهزاده همایون مگرممت نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال داشتند - بعد فتح هندوستان و مکاربه^(۳) رانا سانکا نهم رجب سنه (۹۳۳) نهصد و سی و سه شاهزاده جهمت بندر بهمت کابل و بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان عشرت پیرا بوده یکباره شوق والد ماجد گرامی گریبان گیر وقت شد - بے اختیار عذاب تماسک از دست داده بدخشان را بمطمان

(۲) نسخه [ج] با این همه - (۳) نسخه [ج] در مکاربه *

اویس (که میرزا سلیمان بدامادی او انتظام داشت) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا همدال پیش او رسیده قلعه ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصره سه ماه بے بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتباه گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتی ستانی بشاهزاده همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت بر خود نپسندم - و امثال حکم را چاره نیست - بنابراین میرزا سلیمان را (خصم بدخشان کرده بسطآن سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدور این امر عجب نمود - اکنون میرزا همدال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو (که نسبت فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهد بود - و آلا ما از زمه خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان (که بکابل رسد) بدخشان از آسیب بد اندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آنولایت را در حیطه اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

بعد استیلای شیرخان در هندوستان (که میرزا کامران خطبه و سکه کابل بنام خود کرد) بمیرزا پیغام فرستاد که در بدخشان نیز خطبه و سکه او باشد . میرزا از قبول سر باز زده بلشکر کشی انجامید . پس از تلافی میرزا در خود ضعف مشاهده کرده بدر آشتی زد . و ناچار خطبه و سکه بنام او ساخت . میرزا کامران بعضی محال بدخشان جدا کرده بمردم خود سپرده مراجعت نمود . میرزا نقض عهد کرده آن محالات را متصرف شد . میرزا کامران دیگر بار لشکر بدان صوب برده در حدود اندرآب جنگ واقع شد . شکست بر میرزا سلیمان افتاده بقلعه ظفر متحصن گردید . و از طول محاصره و بیوفائی مردم خود ملول گشته ناچار و بی اختیار برآمده میرزا کامران را دید . او میرزا را با پسرش میرزا ابراهیم مقید ساخته بکابل آورد . جمعه هفدهم

ماه جمادی الثانی تاریخ این واقعه یافته اند *
(۲)

چون بیست و پنجم جمادی الآخر سنه (۹۵۲) نهمصد و پنجاه و دو هائون پادشاه از عراق معادیت نموده قلعه قندهار از میرزا عسکری جبراً و قهراً بر گرفت . و آمد آمد بکابل شهرت یافت . میرزا کامران در فکر استخلاص میرزا

(۲) یعنی بحساب جمل که (۹۴۸) هجری میشوند - (۳) در نسخه [اوج]

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هواخواهان
میرزا اتفاق کرده قلعه ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را
مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند
این ملک سپرده خواهد شد - و آلا مردم شما را بقتل
رسانیده ملک بارزیک می سپاریم - علاوه تدبیر سابق گشته
میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود -
و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پشیمان
گشته کس بطامب فرستاد - میرزا معذرت نوشته بسرعت
متوجه بدخشان شد - چون جنم آشیانی کابل را به جنگ
از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده
خطبه بقام خود ساخت - جنم آشیانی در سنه (۹۵۳)
نهند و پنجاه و سه عزان عزیمت بصوب بدخشان منعطف
فرمود - میرزا ثاب مقاومت نیارده اداره دشت هزیمت
گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهی آمده
قلعه ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران (که
بسنده فرار نموده بود) کابل را خالی دیده بسرعت رسیده
متصرف گردید - ناکزیر جنم آشیانی میرزا سلیمان را طلب
داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان (که
جنم آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد) میرزا
بعضی محال قریب را هم بتصرف در آرد - و بعد از ارتحال

آن پادشاه بدر وفاحت زده با اتفاق ميرزا ابراهيم و کوچ
خود خرم بيگم مشهور بواي نعمت (که مدار مهمات برو
بود) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چون منعم خان از قرار واقع بمحافظت قاعه و شهر
پرداخت بمستوه آمده ناچار بصلح گونه راضي شده برگشت -
و در (۹۶۷) نهمصد و شصت و هفت فوج فراهم آورده متوجه
بلخ شد - هرچند خيرانديشان دوربين ظاهر کردند که باين
مردم مقابله با پير محمد خان (که چندين سلاطين نژادان
با خود دارد - و هجوم ارزبکيه بمرتبه اتم) از حساب
دور است - چه مبارزان کارآگاه در صورتي مقابله فوج
قليل با کثير تجويز کرده اند که در اشکر کم سردار بسيار
باشند - درينجا دو سردار پيش نيست - يک شمار ديگر
ميرزا ابراهيم - باين حرفها ملتفت نشده بمکاربه رو آورد -
چون ديد کار پيشرفت نمي شود بدخشان رويه روانه شد -
بميرزا ابراهيم (که گرم کارزار بود) گفتند چه وقت تلاش
است - بدر شما برآمده رفت - گفت برآمدن دشوار
است - همين جا جنگ کنيم تا چه پيش آيد - محمد
قلي خان شغالي درستي کرد که مقرر سپاهيان است که
هرگاه سپاهي از غنيم بقدر کمان جدا شود ديگر بدست
آمدن از دشوار - لاج ميرزا بصد معويت برآمده با

معدود و پیاده پا چار ضرب زده بموضع رسید - مردم آنجا
شناخته مقید نزد پیر محمد خان بودند - او چند روز نگاه
داشتند بقتل آوردن - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر (تاریخ)
یافته است (پیش ازین و انچه میرزا ابراهیم قصیده گفته
که مطلع اش این است) * بیت *

* رفتم بخاک مهرت چون لاله داغ بر دل *

* آرم بهشیر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکی از فضلا این رباعی گفته * (رباعی) *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی *

* از سایه خورشید بدخشان رفتی *

* در دهر چو خاتم سلیمان بودی *

* افسوس که از دست سلیمان رفتی * (۳)

چون در سال هشتم اکبری بمخفی درخواست میوزا
محمد حکیم (که مادرش بدست شاه ابوالمعالی نایب شناس
گشته شده) میرزا سلیمان باتفاق زوجه خود بکابل در آمد
و ابوالمعالی را به انتقام بخلق کشید و صبیغه خود را
به ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد در حصه ملک
کابل بمردم خود تقسیم کرد - و امید علی را (که از
اعیان امرای بدخشان بود) بوکالت میوزا محمد حکیم تعیین
(۲) یعنی [سده نهم و شصت و هفت] (۳) در [بعضی نسخه] از شهر سلیمان *

نمود و خون ببدخشان شتافت - چون ^۱میرزا محمد حکیم از قسطنطنیه بدخشیان بستموده آمد آنها را از کابل بر آورده ملک را بمردم خون سپردن - ^۲میرزا سلیمان بتدارک این حرکت دو (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک روانه کابل شد - ^۳میرزا محمد حکیم باستماع این خبر شهر را به باقی قاقشال و معصوم کوکه سپرده بر آمد - و از نیلاب گذشته ملتجی کومک بعرش آشیانی شد - میرزا سلیمان از بر آمدن میرزا آگهی یافته جلو ریز تعاقب شده معلوم کرد که ^(۲)میرزا رفته است - برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصره کابل پرداخته - چون شنید [که میرزا محمد حکیم با پیر محمد خان و غیره ائمه خیل امرای پنجاب] که بامر عرش آشیانی بمومک مامور شده اند (قریب رسیده) بدخشان برگشت - و باز در ^(۳)سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرصه کابل از امرای اکبری خالی یافته با خرم بیگم متوجه گردید - حکیم میرزا شهر را استحکام داده بغوربند شتافت - میرزا سلیمان تدبیرے چند بکار بود - نزدیک بود که صید مقصود بدام افتد - میرزا محمد حکیم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار میرزا کابل را محاصره کرد - آخر سعی بجائے نرھید - بمحقر پیشکش اکتفا کرده بدخشان مراجعت نمود *

(۲) نسخه [ب] معلوم گردید - (۳) در نسخه [ب] لفظ [سنه] نیست .

پس ازین حوادث و آرزو که میرزا به اصلاح ملک خود در مانده نتوانست دمی باسایش بسر برد - تفصیلش آنکه خرم بیگم زوجه میرزا دختر سلطان دیس کولابی از گروه تیپچاق در انتظام ملک و سپاه رشدی ظهور آورده بمرتبه استیلا بهم رسانید که میرزا سیاستهائی را (که خود از عهد آن نتوانسته برآمد) بار حواله کرده - بدخشیان از ناتوان بینی دامن عفت او به حیدر علی برادر دوستدارش گرد آلود قهمت گردانیدند - میرزا ابراهیم از بد مستی جوانی بمحض بد گوئی هرزه درایان آن بیگناه را از هم گذرانید - بیگم در برانداختن اعیان بدخشان همت گماشت چون میرزا ابراهیم کشته شد با جمیع لشکریان بدخشان دل دگرگون ساخت - و عداوت و دشمنی خصوص بعموم کشید - محترم خانم دختر شاه محمد کاشغری (که در عقد میرزا کامران بود - و از کابل بعزیمت کاشغر بدخشان رسید) میرزا در مقام خواستگاری او در آمد - و بیگم پیشدستی کرده بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زناشوئی داد - و نگذاشت که ضربه او شود - لیکن ازین جهت گین محترم خانم در دل گرفته همواره در مقام عداوت و ناخوشی بود - درینولا (که میرزا ابراهیم بقتل رسید) بیش از بیش زبان طعن

برو دراز کرد - همگی خیال آنکه او از بدسلوکی بستوه آمده
 راه کاشغر گیرد - و میرزا شاهرخ را در کنار خود تربیت نماید -
 خانم جدائی پسر ناگوار دانسته طعنه های جانکاه را ناشنیده
 انگاشت - تا آنکه میرزا شاهرخ بسن تمیز رسیده بائفاق مادر
 و بغوای بدخشیان (که بیشتر فتنه سازی و بیوفائی در سر
 دارند) با جد بزرگوار و جد ماجده بمذازعت در آمد - نه
 بآشتی می انجامید و گاه بمخالفت می کشید - درین ضمن بیکم
 ودیعت حیات بسپرد - میرزا شاهرخ بتسلط محالات پدر را
 متصرف گشت - و مردم بسیاری از میرزا جدا شده بدو
 پیوستند - ناچار میرزا با خانم و شاهرخ طرح مصالحت
 انداخته بعد و پیمان خاطر جمع ساخت - و بمبالغه رخصت
 هجاز خواسته روانه شد - مضمحل خاطرش آنکه از کابل یا
 هندوستان کومک همراه آورده انتقام کشم - چون بکابل رسید
 میرزا محمد حکیم بخلاف توقع پیش آمد - حتی بدرقه
 درست هم نداد که از مسافت مخوفه بسلامت بگذرد - متوکلانه
 راه هندوستان پیمود - در سال بیستم (۹۸۳) نه صد و
 هشتاد و سه از نیلاب گذشت - عرش آشیانی بامرای پنجاب
 نوشت که مراسم استقبال و تهنیت بجا آورده در لوازم ضیافت
 و احترام کوشند - و راجه بهگونت داس بدرقه شده بحضور
 رساند - و مصحوب خواجه آقا خان پنجاب هزار روپیه نقد و

(باب المیم) (۲۷۴) (مآثر الامور)

اسبابه^(۲) (که لائق چنان مهمان باشد) ارسال داشت - میرزا

(که حاصل چند ساله بدخشان را دفعه^۳ مشاهده نمود)

طرب آمود گردید *

چون بحواشی دار الخلافه رسید نوینان دارا شکوه و
ایمان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه
کوره‌ی دار الخلافه منزل کون عرش آشیانی از بزرگ منشی
باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در
دولت‌خانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره
و پوششهای زرین آراسته در رویه داشته و درمیان هر دو زنجیر
فیل یک قلاده^۴ چیده بجواهر و جل نفیس برکار بر گردون
مزین بمسقولات و گاران با زرین افسارها نظر فریب تماشاگران
ساختند - پادشاه از اسب فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب
یافت - و در مهمان نوازی و خاطر جوتی دقیقه^۵ فرو گذاشت
نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهی
میرزا تهیه^۶ یورش بدخشان نماید - اتفاقاً در همین سال منعم
خان خانانان صوبه دار بنگاله رخت هستی برنست - بمیرزا
تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستی بدان
ولایت وسیع^(۳) نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعیین
شد - میرزا دانست که در کمک تاخیر است - رخصت سفر

(۲) نسخه [۱] اسبانه - (۳) نسخه [ج] وسیع معمور نپرداخت *

هجاز گرفت که شاید ازان راه بدخشان شتافته کارے بگریزی
 سرانجام دهد - چنانچه ازان قدسی مطاف بعراق عجم نزد
 شاه اسمعیل ثانی رفت - او احترام نموده جمعی بکومک همراه
 کرد - بهرات رسیده بود که پیمانۀ زندگی شاه پر شد - مایوس
 بقندهار آمد و بمظفر حسین میرزا خویشی کرد - و چون کارے
 بر نیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست - می خواست بنواح
 پنجاب آمده شورش افزاید - میرزا ازیں اراده ارا باز داشته
 باتفاق سمت بدخشان (و آرد) - میرزا شاهرخ مستعد پیکار
 گشته باندک زد و خورد برخه بدخشیان راه بیوفائی سپرده
 بمیرزا پیوستند - میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکولاب
 رفت - و آخر بآشتی گرائیده از طالقان تا هندوکوه (که در
 اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان قرار گرفت - زمانه
 باتفاق و دوستی می گذرانیدند و گاهی بتحریک فتنه اندوزان
 نفاق در میان می آمد - تا والدۀ میرزا شاهرخ زنده بود
 مقدمات رنجش زود اصلاح پذیرفته - پس از واقعه خانم
 میرزا شاهرخ بخویشتن بینی افتاد - (۳) میرزا سلیمان پیش
 عبدالله خان اوزبک والی توران رفت که به اسدان او کامیاب
 خواهش کرد - چون او بهمم تاشکند رفته بود باسکندر خان
 پدرش صحبت میرزا در گرفت - لیکن پس ازان (که معام

(۲)
کرد که عبدالله خان بر سر غدر است) به سرعت بر آمد -
چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیادشگری پیش
آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد - میرزا به کشم
اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقی میرزایان و
خلل آن دیار شنیده در سنه (۹۹۲) نصد و نود و دو
به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ
بر آمدند - میرزا شاهرخ روانه هند گردید - و میرزا (چون
ندامت سابق عائد حال داشت) برفتن هندوستان راضی
نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمعانات بجهت
خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چند
جمعه همراه داده بدخشان فرستاد - باز شکست خورده
مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم در گذشت ناچار میرزا
عازم هندوستان شد - کنور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده
قا پشاور رسانید - در آخر سال سی و یکم قریب دار الخلافه
رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بهلازمیت عرش آشیانی
آرد - و بمنصب پنجهازاری اختصاص گرفته باعزاز و آسودگی
می گذرانید - در سنه (۹۹۷) نصد و نود و هفت و دقت
(که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند) میرزا را بذابر
کبر سن (که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشی تاریخ ولادت

اوست (در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگی بسپرد
در مردانگی و رزم شناسی یگانه روزگار بود *

محب علی خان رهناسی

از امرای چهار هزاره اکبر شاهي سمت - به پردای و
تهور متصف و به سپه کشی و سپه داری نامور بود - چون
مدتها حکومت رهناس داشت برهناسی شهرت گرفت - آن
قلعه ایست در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از
بدائع صنائع آفریدگار - مصنون از دهم اختلال - فراز کوه
آسمان سالی دشوار گذار - دور آن چهارده کرده و عرض و
طول آن زیاده بر پنج کرده است - و از زمین هموار تا سطح
آن قلعه یک کرده بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار
هی شود - و فرادان چشمه بر جرشد - و غریب تر آنکه
بالای قلعه با آن بلندی هر جا سه چهار گز برکنند آب
شیرین پدید آید - از مبالغی بذای این قلعه هیچ فردی
از فرمانروایان بران استیلا نیافته - در دولت حکومت راجه
چنتامن برهمن در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج
(چون ولایت بنگاله بجنم آشیانی مغتوح شد) شیر شاه
سور با سائر افغانان و خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه
(۲)
جهاز کهند بحدود رهناس آمد - و راجه احسانهای قدیم

را یاد داده طرح یکجبهه‌ای انداخت - و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است می‌خواهم که مردمی بجا آری و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهی - و مرا رهین احسان خود سازی - بعد زبان چابلوسی و نیرنگ سازی راجه ساده لوح بغریب آن شعبده باز قبول کرد - این بیگانه ملک آشنا ششصد تدرلی سرانجام داد - و در هر تدرلی دو جوان مسلح را در آورد - و در اطراف تدرلی کنیزان را گماشت - و باین حیل سپاهی را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاه را در آن گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاه مسدود ساخت - و ازان باز بدست فتح خان پتئی^(۲) (که از سرداران بزرگ او و پسرش سلیم شاه بوده) افتاد - و به پشت گرمی آن قلعه با سلیمان خان کرانی (که حکومت بنگاله یافته بود) دم مهادمت و مغازعت میزد - و پس از چندی جنید کرانی بتصرف آورده بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کارش سپری شد آن سید چند گاه باندیشه حراست آن اهتمام می‌نمود - لیکن از فقدان استظهار شایسته با خویشتن برسگالید که بذریعه یکی از معتمدان بارگاه سلطنت بدست آویز پیشکش این قلعه خود را از منتسبان این دولت گرداند - درین اثنا مظفر

(۲) نسخه [۱] نپئی - و [ج] تپئی - و دو بعضی نسخه [پئی] هم آمده •

خان با عساکر موبه بهار رو بتسخير نهان . او بمقتضای
جنسيت بشهباز خان کنبو (که دران هنگام راجه گچيتي را
بانواع مالش پامال آوارکي ساخته پسرش سري رام وا در
قلعه شيرگذهه محصور داشت) ملتجي گرديد . و وی گرم و

گيرا شتافته در سال بيست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و
هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد . و در همین سال
بموجب حکم حراست آنجا را بمحمد علي خان باز گذاشته
خون روانه حضور گرديد . ازان آردن سالها سال آن ناحیه
بکار داني و داد دهی آن امير معامله فهم شجاع منظم بود .
و همواره با جمعيت شايسته کومکي بنگاله بود . و در برگردن
خار و بن فساد آن ديار مصاعی جديله بمقدیم مي رسانيد .
و پسرش حبيب علي خان (که جوان مردانه بود) بزيابست
يدر بنظم رهتاس و آن حوالي مي پرداخت . چون بیشتر
تيولداران موبه بهار بخدمتگذارمی بنگاله شتافتند يوسف متی
نام در سال سي ام افغانه چند فراهم آوردن دست بتاراج
برگشود . حبيب علي از شورش جواني بپوش آمده ساز
پیکار ناکرده نبرد آرا شد . و کارنامه دليري و دلادري بجا
آورده نقد زندگي در باخت . محمد علي خان ازین خبر
جانکاه کايوه شد . و هر چند بيتابي نمود امرای بنگاله
نگذاشتند . چون شاه قلي خان محرم عازم حضور بود تذهبه

آن فرورمايه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش
 فرز نشستم - و چون در سال سي و يكم بحکومت هوموده
 در امير عمده نامزد گردید که اگر يکے بدرگاه آید يا رنحور
 شود ديگرے بکار او پردازد بنگاله بنام وزير خان باتفاق
 محب عاي خان قرار يافت - و چون در سال سي و سيوم
 موبه بهار باقطاع راجه بهکومت داس مقرر شد جاگیر او نیز
 بکچوايه تنخواه گشت - و ملتان در قبولش خيال کرده
 منشور طامپ بنام او رقم يافت - و آغاز سال سي و چهارم
 باستان بوس رسیده کام دل برگرفت - و بالواع عاطفت
 و عزت شادماني افدوخت - و در نخستين فہست کشمير
 (که در همین سال مطابق (۹۹۷) نصد و نود و
 هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصری
 او از حیز اعتدال انحراف نمود - و وقت مراجعت نزدیک
 کوه سلیمان او را واپسين سفر پيش آمد - یک روز پيشتر
 عرش آشپاني بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت
 (که جان مي سپرد و از دير سخن باز گرفته بود) یکے
 گفت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوئيد - پاسخ داد که هنگام لَا إِلَهَ گفتن
 نيست - وقت آنست که همکي دل به الله پردازد *

* مير ابوقواب گجراتي *

از سادات سلامی شیراز است - جدش مبرعنا يمن الدين

سر الله (که از را هیة الله نیز گویند - و مشهور بود بهید^(۲))
 شاه میر (در علوم مکتسبی بهره فراوان داشت - و با امیر
 صدرالدین شیرازی همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدین
 نبیره سلطان احمد (که احمد آباد بنام از اساس یافته) دارد
 گجرات گشت - و بعد چندی بوطن مالوف معاودت نمود -
 و بار دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوی بعهد حکومت سلطان
 محمود بیکره با فرزند خود میر کمال الدین (که پدر میر
 ابوتراب باشد) بدان دیار آمده در جانیانیر محمد آباد
 (که قدیم دار الخلافه سلاطین آنجا ست) رخت اقامت
 انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت
 و کتب مفیده در^(۳) رشته تالیف کشید - و فرزندان ارجمند
 گذاشت - ارشد ایشان میر کمال الدین است که بکمالات^(۴)
 صوری و معنوی بهره مند بود - چون روزگارش به نیکبختی و
 ستوده کاری سپری شد بزرگترین برادران و بنی اعمام میر
 ابوتراب ماند - و جمیع این سادات بهلسله مغربیه ارادت
 دارند (که چراغ آن خانواده مخدوم شیخ احمد کهنوسمت)
 و اینها را سلامی از ان گویند که غالباً یکی از اجداد ایشان

(۲) نسخه [ج] و مشهور بود که سید شاه الخ - (۳) نسخه [ج] برشته

(۴) در نسخه [ب] کاف نیست .

(باب المیم) [۲۸۲] (مآثر الامراء)

از روضه مقدسه حضرت رسالت پناه ^(۲) صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم آراز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله میر ابو تراب بر شادت و کار دانی دران ولایت اعتبارے بهم رسانیدن - سَالَمَ (که رایات اکبری دران مملکت ظلال افکن گردید) میر (که عمده اصحاب مشورت آن دیار بود) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهی شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هروی و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آردند - و بزمین بوس عذبه خلافت سربلندی یافت - چون پیش از نزل رایات پادشاهی ببلده احمد آباد حکم شد که هر یک از امرای گجرات (که در موکب شاهی فراهم آمده اند) ضامن دهن تا در مراسم حرم و دور اندیشی فتورے نرفته باشد اعتماد خان (که تسلط تمام دران دیار یافته بود) غیر از طبقه همیشه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابو تراب تعهد نمود - پس ازان (که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان ^(۳) و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهی بسیر دریای شور بصوب بندر کنبایت نهضت نمود) ^(۴) اختیار الملک گجراتی از کوئله اندیشی و شورش طلبی از

(۲) در نسخه [۱ - ج] لفظ [پناه] نیست - (۳) نسخه [ب] اعتماد خان

(۴) نسخه [ج] کنبایت و نسخه [ب] کنبایت *

احمد آباد راه گریز پیش گرفت - اعتماد خان و جمعی (که با او پیمان یکجائی داشتند) در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب خود را رسانیده بحرف و حکایت گرفت - نزدیک بود که او را نیز مقید ساخته همراه برند که درین اثنا شهباز خان از پیش پادشاه رسید - و اندیشه تباہ آنها از قوۃ بفعل نیامد - و جوهر عقیدت میر بتازگی فروغ دیگر بخشیده مورد (۲) عواطف پادشاهی گشت - و از آن وقت همواره مورد عنایات سلطانی بود *

(۳)

در سال بیست و دوم سنه (۹۸۹) نهمصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاری حاج اختصاص یافت - و پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بمیر حواله شد که بدیده درى خود ارباب استحقاق آن بقاع شریفه را بقدری شایسته ازین مواید افضال بهره گردانند - در سال بیست و چهارم آگهی رسید که آن سفرگزین بادیۃ حجاز خدمت مامورۃ بتقدیم رسانیده نقش پای جناب نبوی (عَلَیْهِ التَّحِیَّاتُ الزَّائِدَةُ) همراه آورده - چنین برگزید که این همدم آنست که سید جلال بخاری در زمان فیروز شاه بدھلی آورد - عرش آشیانی فرمود که میر بچهار گروهی دار الخلافۃ آکره با قافله توتف گیرند - و حسب الامر کار فرمایان بارگاه

سلطنت نزهتگاه برآراستند - پس ازان پادشاه با نوئینان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمی چند آن پارچه سنگ را (که عزیزتر از جان بود) بر دوش نهاده خرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر آوردند - و باشاره پادشاهی بخانه میر برگذاشتند - خیر الاقدام (۲)

تاریخ آنست *

از مطاوعی فکاهی اخبار متتبعان احوال و احوال چنین نفرس نمایند که دران آردان زبان زد خاص و عام و شائع ادانی و اقصای گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدی را (که تا انقراض عالم از طرق حدثان مصئون است) ناستوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین باقتضای مصلحت وقت برسم پوزند خلایق این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگی بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامی درین مقام موید همین معنی است که هر چند حضرت شاهنشاهی می دانست که املی ندارد و صیرفیان دیده در ناسوگی را نمودند اما از رفور پرده داری همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و از فروغ شناسائی و آزمون دوستی و قدر دانی و فراخی حوصله

بافديشته آن (که آبروی اين سيد ساده لوح بخاک ناداني ريخته نيابد - و شناسندگان شوخ طبع ابريز خنده نگردند)
چنين احترام بزرگ بجا آمد - و بنقد کاسه خيال کوته اندیشان
دزگار خاک آلود گشت - و بسيارے بدگوهر (که از تباہ سرشتي
پيغاره بيديني زده در کوی خجالت فروشد - انتهي *)

و در سال بيست و نهم [چون ايالت گجرات باعتماد خان
(که سالها حاکم آنجا بود - و طريق آبادی آن ناحيه بهتر
از ديگران هي دانست) قرار يافت] مير ابوتراب باميذی آن
صوبه اختصاص يافته با در برادرزاده خود مير محب الله
و مير شرف الدين تعيين آن ديار گرديد - و تا سنه (۱۰۰۵)
هزار و پنچ هجري چراغ زندگي روشن داشت - در احمدآباد
مدفون است - پسرش مير گدائي در منصب داران اکبري
انسلاک داشته - و در لباس نوکري مراعات شيوه سياست و
مشيخت از دست نميداد *

* مير شريف آهلي *

(۲)
مهاس عملي داشت - و کتب درسيه متداوله در
ايران ديار گذرانيد - تصوف و حقائق بسيار درزيده و الحاد و
زندقه را بدان خلط داده دعوی همه اوست ميکرد - و همه را
الله ميگفت - چون در زمان عرش آشياني دارد هندوستان

(باب الميم) [۲۸۶] (مأثر الامراء)

گردید صلح کل و وسعت مشرب را (در بازار دید - مزاج پادشاه)^(۲)
وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبیت است - فیض را
خاصه گروه نباید داشت - بل خلایق مختلف المشارب
مطلوب الاحوال را از آن بهره مند باید ساخت - دگرگونگی
کیش خلل انداز آن نباشد - میر برهمنوی شوق و قائده
تمغا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز
منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطانی شد - در
دبستان موبدی^(۳) آورده که میر در منزل دیبالپور بهلازمت
عروش آشیانی رسید - و علانیه از طرف محمود بهاخوانی با
علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد
پیش پا خورد - عاطفت عامه اکبری نظر عنایت از نیز
بر نگرفته متفق احوالش گردید - و ازین منزل دیبالپور ظاهر
می شود که همان مقامات دیبالپور مالوه است که در سال
بیست و دوم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجری
بهجت مصالح ماکمی روزی چند آن سرزمین مخیم عساکر
پادشاهی بود *

هرچند در اکبرنامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف
این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات به میر مثبت
است - اما تداین بین دارن بدانچه سکندر بیگ منشی

(۲) نسخه [ج] زور بازار - (۳) نسخه [ب ج] موبدی *

در عالم آرای عباسی نوشته است که چون در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم هجری سال هفتم جلوس شاه عباس ماضی ارباب تنجیم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوی و سفلی بر افغا و انعدام شخصی بلند مرتبه از سلاطین روزگار دلالت دارد - و آن بظن غالب محتمل ایوان زمین است - ^{زایچه} طالع شاهي (که استخواجه نمودند) تربیع نخستین در خانه طالع واقع شده - ^۱ لهذا مولانا جلال الدین محمد منجم تبریزی (که دران فن سرآمد و قمت بود) در دفع آن تدبیرے برانگیخت که در دو سه روز (که معظم ثانیور قران است) شاه خود را از فرمانروائی خلع نموده واجب القتل را بسلطنت بر دارد - و دران مدت جمیع شریف و وضع مطیع حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهی ازو بفعل آید - و بعد از سه روز او را (^۲) هکرای فدا سازند - همگان این رای را صائب شمرده قرء اختیار بنام یوسف ترکش روز افتاد (که از زمره ملاحد و اتباع درویش خسرو قزوینی بود - و در شیوه الحاد از رفقا پا پیشتوک می نهاد -) شاه خود را از فرمانروائی خلع نموده تاج شاهی بر سرش نهاد - و در رکوب و نزل امرا و مقربان بآئین مقرر در ملازمتش کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا می آوردند - آن ملحد

* سلطنت گر همه یکرزّه بود مغتتم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان
گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنه الحاد بود
بقتل رسید - درویش خسرو (که نیلگانش بکسب چاه کنی
اشتغال داشتند و او بکسوت قلندری در آمده با جماعت
نقطویان آمیزش کرده سرغنه آنها گشت) با آن (که از
نهایت احتیاط حرفه بیجا کهی ازو نشنیده بود) بمحض
اشتهار نقطویت بحاق آویختند - و میر سید احمد کاشی
را (که بسیار ازین ضلالت پژوهان بدو گرویده بودند) شاه
خود بشمشیر دو پارّه عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم
نقطه برآمد - و منشورے (که شیخ ابوالفضل از جانب
عروش آشبانی بذاّم او انشا نموده بود) دران رسائل ظاهر
شد - و میر شریف آملی (که شاعر تازه گوی شیوین کلام
است و از اکابر این طائفه بود) از مشاهده این واقعه از
استرآباد فرار نموده روانه هند گردید - انتهای *

بو متفحصان کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ (که
در صدر گذشت) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت
عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش
از ماحد کشمی ایران باشد و انتساب شاعری بدو در نسخه

ديگر دیده نشد و شعرے از روی بگوش نکلورده - بالجملة نقش خدمت مير در درگاه اکبري درست نشسته هر روز بقرب و اعتبار اختصاص مي يافت - چرن در سال سي ام سنه (۹۹۳) نهند و نود و سه ميرزا محمد حکيم برادر علائق عروش آشياني (که بهر زباني کابل سر خود سري مي افراشت) بلجل طبيعي در گذشت و آن ولايت ضميمه ممالک هندوستان گشت مير بمنصب اميني و صدارت آن صوبه سر بلندي يافت - و در سال سي و ششم دستوري بنگ و بهار شد و بهار خدمت آنجا بلند پايگي گرفت - خيلفگي و اميني و صدارت و قضا - و در سال چهل و سيوم اجمير باقطاع مير قرار گرفت - و موهان (که پرگنه ايسن متصل لهنؤ) تيدول مقرري او بود - در محاصره اسر خاندیس از (۲) محال جاگير برکاب پادشاهي شتافته مورد تحسين شد - گويند آخوها پديده سه هزارى برآمده بود که کار کزان قضا طومار املش بدست اجل سپردند - و در قصبه موهان مدفون (۳) گشت - گويند دفتر و سر رشته کاغذ در سرکارش نبود - نام حوار و پياده ملازم خود را عهرس کرده نگاه ميداشت - و شش ماهه علوفه هر کس در خريطه نموده بخانه او مي فرستاد *

مخفي نمائد که نقطويه (که امخا و محموديه نیز نامند)

(۲) نسخه [ج] در محاصره اسير از محال - (۳) نسخه [ج] گشته *

تابع و پیرو محمود نامی بساخوانی اند - و بهماخوان
 دیرست از گیلان - از در سنه (۸۰۰) هشتصد هجری
 ظهور نموده - عالم و متوزع بود - از را رسائل و نسخ است -
 گویند چون جهد کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یبعثک
 مقاماً محموداً ازان آگهی دهد - و از نقطه خاک مراد
 دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر از برشمارد -
 و افلاک را بیرون از عناصر نپندارد - و بتجرد نفیس ناطقه
 نگراید - و برجعت و تداخخ قائل باشد - و این طائفه مجرد
 را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان الله الله
 بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود
 داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است
 در ممالک ایران این قوم بسیار بهم رسیده بودند - چون
 شاه عباس ماضی صفوی اکثری ازین شرمه ضاله را بقتل
 آوردن و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک
 هلاک افکند بیشتره جلای وطن گزیده باطراف و جوانب
 منتشر شدند - و کمتره (که دل نهان توطن بودند) در
 اخفا و استتار کوشیدند *

* میر مرتضی سبزواری *

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

عادل شاه مرزبان بیدجاپور بود - حسب الطلب مرتضی نظام شاه باحمدنگر آمده سر لشکر برار گردید - و چون وکالت نظام شاه بشاه قلی صلابت خان چرخس باز گردید سید مرتضی امیر الامرا گشته بتخریب ملک عادل شاهیه مامور شد - و دران تاخمت و باخت نامه بشجاعت و مردانگی بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بهودا مزاجی گوشه نشین گشت و آمیزش بغامه نویسی قرار یافت) صلابت خان در امور سلطنت استیلائی تمام گرفت - میان او و میر غدار خصومت برخاست - صلابت خان در برانداختن قیوداران برار شد - میر باتفاق خدادند خان حبشی و جمشید خان شیرازی و دیگر جاگیرداران برار در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و در بتوزک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت - صلابت خان بمرتضی نظام شاه قسم دیگر رانموده در رکاب شاهزاده میران حسین بکارزار پرداخت - ناگاه هزیمت بر لشکر برار افتاد - میر فرازان مال و اسباب از دست داده یارای بودن آن دیار هم نماند - با همراهیان رجوع بعرش آشیانی آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاری و جاگیر آباده سرفرازی یافت - و در یورش دکن بهمراهی شاهزاده سلطان مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه و آشتی مراجعت شد شاهزاده مجلس کنگاش منعقد ساخت -

بسیارے از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی هرهد بر ذمه خود گرفته در مکر اقامت گزید - و میر مرتضی ضامن آبادی ملک گشته در ایالچپور استقرار گرفت - و بغا بر قرب بنگاه قلعه کاویل [که ازان گزین تر دژے در برار میباشد و همواره نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و در کروهی ایالچپور است و ازان باز (که این دیار بر قلمرو پادشاهی افزود) سران سپاه دست چیرگی بران نیافتند] با فسونسرائی خود برگرفت - و بحسن تدبیر لخته داستان بدم و امید بر خواند - وجیه الدین و بسواس رای حارسان از کم آذوقی پذیرفته در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و منصب و اقطاع یافته به پرستاری در آمدند - پس ازان میر در فتح قلعه احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از کشایش آن حصار در برهانپور بهلازمت عرش آشیانی سعادت اندوخت - و در پاداش نیکو پرستاری باضافه منصب و مرحمت علم و نقاره و تنخواه آباد جاگیر کام دل برگرفت *

• معصوم خان کابلی •

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در عهد جنیت آشیانی بهرتبه وزارت رسیده - و مشار الیه با

ميرزا محمد حکيم نسبت کوکلتاشي داشت - بشجاعت و کارکردگي نام برآورد - چون خواجه حسن نقشبندي (که راتق و فائق مهمات ميرزا بود) از غبارخاطري (که دنيا پرستان را باندک ^(۲) توهمه ^(۲) پيرسد) در استيصال وي شد از عاقبت بيني در سال بيستم بدرگاه عرش آشياني پناه آورد - و بمنصب بانصدي اختصاص گرفته باقطاع صوبه بهار دستوري يافت - دران ديار با کالاهار (که از امرای کبار افغانه بود - و بجلالت و مردانگي اشتهار داشت) کارزار نموده غالب آمد و زخمه چند برداشت - در جلدوی آن بمنصب هزاري لوای کاميابي افراخت - و در سال بيست و چهارم اردیسه در تيولش مقرر شد - اما (چون امرای آن نواح از سخت گيريهاي متصدیان پادشاهي در اجراي آئين داغ تابدين آشوب عصيان برانگيختند) معصوم خان از ناسپاسي و تپاه سري پيش آهنگ آنها گريده عام شورش برافراشت - و کار بجائے رسانيد (که بمعصوم عامي ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شکيب ربا شد بنگاله ريه شتافته با قاضالان و باغيان آن ديار پيوست و بهيمنت مجموعي مظفر خان حاکم آن ولايت را در گانده محاصره نمود - او با وصف نیروی مبارزت دل بای داده از

(۲) نسخه [ب] باندک قرهم بهم مي رسد - (۳) نسخه [ب] از .

ز دوستی و جان پرستی به معصوم خان بیست هزار اشرفی
فرستاده پاسبانی عز و ناموس خود پیمان گرفت - ازین
سراسیمگی قاتلان و دیگر فتنه گرایان از هر جانب بفراز
قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن (که بیشتر اموال
در دست او باشد) حوالی بنگاه مظفر خان آرامش گزیده
تذنها نزد او [که با چندی از غلامان خود سلاح پوشیده (نه
قای پیکار نه روی گریز) استاده بود] رسیده گرم جوشی پیش
گرفت - چون حواس آن برگشته روزگار رفته بود چنین
قابو را از دست داده نکرد که آن عاصی تپاه اندیش را
به نیستی سرا فرستد - بغوغای ناگهانی محل بدن طرف
رد آرد - معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون
برآمد - و همیشه ازین حرکت خود را ملامت میکرد - و پس
از اتمام کار مظفر خان خطابه‌ای عمده و جایگزین تقسیم نموده
سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند - و این بیت
بنوای مشهدی را [که شاید در ایام وفات خان زمان
شایدانی (که او هم خطبه بنام میرزا کرده بود) گفته باشد]
شهرت دادند *

* بیت *

* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

* وارث مالک است محمد حکیم *

چون خان اعظم میرزا کوکه بمالشی آنها تعیین شد
 معصوم خان با قتلوی لوهانی (که درین فرصت بر ولایت
 اردبیشه چیره دستی یافته برخه از بنگاله نیز در تصرف
 آورده بود) عهد یکجبهتی بسته مقابل فوج پادشاهی معسکر
 آراست - پس ازان (که قاقشالان باو مالخالفست کرده بمیرزا
 کوکه پیغام موافقت برگزاردند) اداره هزینهت گشت - و در
 سال بیست و هشتم بتازگی شورش افزا شد - چون شهباز خان
 بفوج بنگاله پیوست هنگامه نبرد با او گرم ساخت - تا آنکه
 شکست فاحش خورده جباری و دیگر بد نهادان ازو جدا
 گشته معصوم خان پناه بولایت بهائی برد - و بحماییت
 عیسی زمیندار آن دیار بر ملک پادشاهی دست تالان
 بر میگشاد - و هر بار از عساکر فیروزی مالشی یافته بنگامی
 برمی گشت - تا آنکه در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۷)
 هزار و هفت هجری در همان مملکت به نیستی سرا
 شتافت - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زر خرید
 مظفر خان (که بشمشیرزی نامی بر آورده باز بهادر خود را
 نامیده بود) تورانه سیاه را با خود متفق ساخته دران حدود
 چندس هنگامه پردازی داشت - سال چهل و ششم بوزینهار
 در آمده راجه مان سنگه کچهواهی حاکم آن دیار را دید

(باب المیم) [۲۹۶] (مآثر الامرا)

و تعهد نکوئی یافت - و در عهد جنت مکانی بتهاله داری
غزنین سر عزت برافراخته در در فردرس آشیانی بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اسد خان کامیاب شد -
سال دوازدهم رخت از سه پنجی سوا بر بست - پسرش
قباد بمنصب پانصدی سیصد سوار رسیده *

* میرزا مظفر حسین صفوی *

پسر سلطان حسین ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل
صفویست - چون در (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج قلعه
قندهار بتصرف شاه طهماسب صفوی در آمد آن الکه را با
زمین دادر و گرم سیر تا آب هیرمند ببرادر زاده خود سلطان
حسین میرزا سپرد - او قریب بیست سال بیدین تربیت
عم بزرگوار گذرانیده در (۹۸۴) نهصد و هفتاد و چهار زمان
فرمانروائی شاه اسمعیل ثانی در گذشت - شاه (که از
جانب او متوهم و وسوسه ناک بود) قتل بنی اعمام (که
مرکوز خاطر داشت) از قوه بفعل نمی آردن - پس از
قوتش همهت بجانستائی خویشان گماشت - از پنج پسر
سلطان حسین مرحوم محمد حسین میرزا (که بایران رفته بود)
دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائی چهار برادر دیگر
شاه قلی سلطان را (که هاکم قندهار کرده بود) مامور^(۳)

(۲) نسخه [ج] هیرمند - (۳) نسخه [ب] نامزد *

ساختم - و او پيش از خود بداغ بيگ را بگسيختن تار و پود هستی اين بيگناهان فرستاد - او خواست باصدا دان از هم گذراند که ناگاه آرازة فرو شدن شاه آنها را رهائي بخشيد *

چون نوبت دارائي ايران بمسلطان محمد خدا بنده رسيد او قندهار را بمظفر حسين ميرزا برادر بزرگتر داد - و زمين دار را تا کنار هيرومند برستم ميرزا تفويض نمود - و دو برادر ديگر ابو سعید ميرزا و سنجر ميرزا را نيز با او همراه ساختم - و حمزه بيگ ذوالقدر مشهور به کور حمزه را (که وکیل سلطان حسين ميرزا بود) للہ ميرزا يان نمود - حمزه بيگ آنچنان استيلا گرفت که جز نامه از حکومت بميرزا يان نماند - مظفر حسين ميرزا تنگ آمده قصد حمزه بيگ نمود - او باين معني مستشعر گرديده بزمين دار شتافت - و رستم ميرزا را همراه گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاه با او يکثائي داشتند شکست بر ميرزا افتاده در قندهار محصور شد - جمع از اقصا اريماقات قزلباش درميان آمده (۲) با هم صلح دادند - و باز بعد از سه سال ميرزا در پي جان شمری حمزه بيگ شد - او پنهاني رستم ميرزا را بقندهار طلبيده ميرزا را بجانب قاعه ثلاث (که درميان هزارجات اهرم) فرستاد - و محمد بيگ را (که داماد او و ريش سفيد

بیات بود) با پانصد کس^(۲) پاسبانی تعیین کرد - میرزا با وی
 در ساخته بعد چندی عازم سیستان شد - ملک محمود
 حاکم آنجا (که پدر زن میرزا می شد) بعد نزاع و جداله
 (که فیما بین از و میرزا واقع گشت) میانجی شده حمزه
 بیگ آشتی داده بر مسند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه
 باعانت محمد بیگ (که او را امیدوار و کالت ساخته بود)
 حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میرزا بر سر
 قندهار لشکر کشید - اما بنابر کرمک ملک محمود سیستانی^(۳)
 کاره نکرده بزمین دار برگشت - چون مظفر حسین میرزا
 متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیستان
 شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک
 مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه
 محمد بیگ عذرخواهی نموده بقندهار طلبید - میرزا انتهاز
 فرصت چفته محمد بیگ را از میان برداشته مستقل گشت -
 اما امرای اوزبکی خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقی
 سلطان خواهرزاده عبدالله خان والی توران (که بتسخیر
 خراسان مامور بودند) مکرر افواج بحدود قندهار فوستانه با
 میرزا آویزشها (و داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت
 لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امن نبود - و چون

اکثر اعيان و عمدۀ قزلباش در معارک اوزبکيه کشته شدند و
 از شاه ايران هرگز کومکي و اعانتۀ متصور نبود که یکدفعه شهرت
 آمد آمد فوج هندوستان سراسيميگي آورد - و رفتن رستم ميرزا
 بهند و تفويض صوبۀ ملتان بار بهراس ديگر افکنده بيم افزود -
 ناگزير ميرزا را داعيۀ هند قصميم يافت - هرچند عبد الله
 خان استمالت نامۀ بقلم آورد که عداوت ايراني و توراني
 رسمۀ صحت قديم - الحال از جانب ما ايمن بوده زنهار ولايت
 موروثي را بدست چغتآ ندهند - ميرزا معمول برخدع داشت -
 درين وقت قرا بيگ کورجائي (که نوکر قديم سلطان حسين
 ميرزا بود - و از نزد مظفر حسين گريخته بهند آمده در
 سرکار عرش آشياني منصب فراش بيگي يافته) متعهد آوردن
 ميرزا شده بقندهار شتافت - و در پردۀ دولتخواهي درآمده
 چندان وسوسه کرد که ميرزا والده و پور بزرگ خون بهرام
 ميرزا را به پوزش گري فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه
 بشاه بيگ خان ارغون حاکم بنگش فوشت که بايالغار شتافته
 قلعه را متصرف شود - و ميرزا را راهي سازد - چون
 شاه بيگ خان داخل قندهار گشت ميرزا با اتباع و اشباع
 بيرون آمد و با آن (که سران و معتبران قزلباش نمانده بودند)

(۲) نسخۀ [ب] خدعه - (۳) نسخۀ [ب - ج] ميرزا مظفر حسين - (۴)

نسخۀ [ب] در پردۀ دولتخواهي چندان الخ - (۵) نسخۀ [۱] و چون •

از هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت
 بشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون برآمده
 یک روز مهمان ما باشید - که برخه حرفهای ضروری بمواجهه
 گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در تلعه خوانده با او
 عذرخواهی نماید - شاه بیگ خان (که مرد کهنه سپاهی
 کاردان بود) مهمی را (که بآسانی ساخته) در عقد دشواری
 فیذاخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل
 شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هر چه ضروری باشد
 بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهارم
 آخر سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجری با چهار پسر بهرام
 میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با هزار
 قزلباش (چون سه منزل رسید) میرزا جانی بیگ و شیخ
 فرید بخشی باستقبال تعیین شده (۴) و از سه گروهی میرزا
 عزیز کوکه و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند -
 عرش آشیانی میرزا را بخطاب فرزندی اعتبار افزود - و
 بمنصب پنجهازاری و اقطاع سنبل (که افزون از قندهار است)
 سرفراز ساخت - لیکن میرزا (که بمزاج زمانه کم آشنا و
 معامله نافهم بود) از تن آسانی و بی پروائی کارها به

(۲) در نسخه [ب] لفظ [با] نیست - (۳) نسخه [ج] هزار سوار

قزلباش - (۴) نسخه [پ] گشته - (۵) نسخه [ج] سبلول

آزمندان ستمگر را گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخی
 بازارگان داد خواه آمدند - پند گزاری سودمند نیامد - آخر کار
 از داد دهی^(۲) دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذیرش
 یافت - پس از چند پشیمان شده بآسیده سری بر نشست -
 عرش آشیانی از حجاب برآورده به بحالی منصب و اقطاع
 بر نواختند - و در سال چهل و دوم باز مردم میرزا دست
 ستمگری برگشادند - جاگیر موقوف شده نقدی قرار یافت -
 میرزا رانده حجاز گشته از نخستین منزل باز گردیده ملازمت
 نمود - اما (چون نقش او بد نشست) چیزها از او به پادشاه
 رسانیدند - از پایه اعتبار افتاد - هر روز خفیف تر می گشت -
 گویند میرزا از ناسازی روزگار بهیچ چیز هندوستان خورسند
 نبود - از ساده لوحی گاه اراده ایران میکرد و گاه عزیمت
 حجاز - از غم و غصه بامراض جسمانی گرفتار شده در سنه
 (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری ودیعت حیات سپرد - و در
 سال چهارم جهانگیری صبیح میرزا جهت شاهزاده سلطان
 خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاری کردند - از بطن آن
 عفت سرشت (که مشهور به قندهاری محل بود) در سنه
 (۱۰۲۰) یک هزار و بیست هجری نواب پرهیزبانو بیگم بوجود
 آمد - از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

(۲) اسمعیل میرزا در هند ماندند - از آنجمله احوال میرزا حیدر در ترجمه پسرش میرزا نودر ترقیم یافته *

* میرزا جانی بیگ ارغون حاکم قهته *

(۳) از نژاد سنکل بیگ ترخان است - چون پدر او انکوتمر (۴)
 در آریزه تقتمش خان مردانه جان بر افشاند صاحبقرانی در
 خرد سالی او را بر نواخته بپایه ترخانی بر آرد - بچهار
 پشت به ارغون خان بن اباغ خان بن هلاکو خان می رسد -
 سلاطین دادگر از چنده ملازمان سعادت سرشت را برخه
 کن مکن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقرانی
 را از هیچ جا چارشان باز نداشتی - و تا نه گناه از او و
 فرزندان او نپرسیدی - چنگیز خان قشلیق و باتا را (۶)
 بپاداش آن (که از غنیم آگهی داده بودند) بدان پایه
 فوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از
 یغمای او شاهنشاهی بخش بدو باز گذاشتند - و برخه ترخان
 را بهفت چیز سربلند گردانند طبل ^(۵) و تومان توغ ^(۴) و نقاره ^(۳)
 و در کس ^(۲) از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعنی چتر توغ

(۲) نسخه [ج] جدا ترقیم یافته - (۳) در [بعضی نسخه] شکل - و در [دیگری] سنکل بیگ - (۴) در [بعضی نسخه] ایکوتمر - و در [دیگری] ایکوتیهور - (۵) نسخه [ج] تقتمش و در [بعضی نسخه] تقمش - (۶) در [بعضی نسخه] قشلق و باتا - (۷) نسخه [ب] گردانید *

(متأثر الامرا) [۳۰۳] (باب المیم)

قور^۵ او نیز بردارند - (آئین مغل آنهست که جز فرمانروا ترکش
هیچکس بر روی دست نگیرد) - شکارگاه^۶ نیز قرق باشد - و
هرکه بدان جا در شود تن در نوکری دهد - بزرگ^۷ الوس
خود باشد - در سر دیوان امرا از هر دو سو کمان دار
دورتر نشینند *

چون توغلق^(۲) تمور امیر بولاجی^(۳) را بدین نوازش بر نواخت
داد و ستد تا هزاری نیز برای او بازگردانید - و از فرزندان او
تا نه شکم بازخواست نباشد - و چون گناه از نه برگذرد
به باز پرس در آید - و در پاداش خون بر اسب نقره دو ساله
بر نشانند - که پای اسب سفید نمذ اندازند - گذارش او را یکی
از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را یکی از سران ارکیدوت بدو
بازرساند - سپس شهرگ او را بگشانید - و آن دو بزرگ از دو
سو نگاه دارند تا کار او بانجام رسد - آنگاه از پیشگاه حضور
بر آورده بسوگواری^(۴) بر نشینند - خضر^(۵) خواجه میر خدا داد را
بدین پایه بر آوردن - و سه دیگر بر افزودن - روز^۱ تویی (که همگی
بزرگان پیاده باشند و یک یهاول فرمانروا سواره مردم را
بغیر^۲ یردازن) همچنان از نیز سواری هنگامه بپارایند - و

(۲) در [بعضی نسخه] تغلق نیمور - (۳) نسخه [ب - ج] بولاجی و در
[بعضی نسخه] بولاجی [بغیر نقطه حرف اول و خامس] - (۴) نسخه
[ج] بر نشینند *

چنانچه دران بزم شادکامی^(۲) به راستی کارگیا یکی پیا^(۳) قمض داشته از دست چپ آن نیز ساغر^۳ بدین سان دارند - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکه فرمانروا بر هر آخرین سطر بود - و از در پایان آن - شیخ ابو الفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگی بود رضامندی جهان آفرین را همدوش - آنکه تا نه گناه هرگونه که باشد نپرسند همانا بشایستگی پیونده ندارد - و اگر بزرگان در بین به آزمون فرا گرفته باشند^(۴) که از نکوهیده کار^(۴) سر بر نزنند و برای سرافرازی چنین حکم رفته باشد) لخته گنجائی دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده دانی کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلی بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابوسعید به الایگی برآمده حکومت بخارا یافت - شیبانی خان اوزبک پیش او می بود - چون بهسلطنت رسید از تبه رائی خداوند را با پنج پسر از هم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس ارغون از بی سوری ما دراء الزهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

(۲) نسخه [ب] شادی - (۳) در [بعضی نسخه] خمر و در [دیگر] قمر

(۴) نسخه [ج] از نکوهیده کاری سر زند - (۵) در [بعضی نسخه]

بيگ ارغون (که امير الامرا و سپه سالار سلطان حسين ميرزا و اتاليق پسرش بديع الزمان ميرزا بود و قندهار بافطاع داشت) پيوستند - چون بديع الزمان ميرزا به بدگوهری از سلطان حسين ميرزا رو بر تافت مير ذوالنون بار همراه شده دخت خود بار داد - پس ازان (که روزگار ميرزا سپري شد) هر دو پور او بديع الزمان و مظفر ميرزا سربر آراستند - پراگندگي بخراسان راه يافت - شيبک خان^(۲) بآريزه آمد - امير ذوالنون در پيگار او فرور شد - شجاع بيگ مشهور بشاه بيگ پور او قندهار را نگاهداشت - و در سنه ۸۹۰ (هشت صد و نود قلعه سيوي از تصرف حاکم سنده جام نظام الدين مشهور به جام نندا بر آردن - در سوالف ايام حکومت سنده بطايفه سومره تعلق داشت - بعد از انقضای پانصد سال (که سي و شش تن فرمانروائي کردند) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقه همه از الوس جادون منتقل شد - خون را جمشيدی نژاد شمروند - و هر يک خود را جام نامد - بملاطين دهلي باج گذارده - گاهي تمرود مي ورزیدند - چنانچه سلطان فيروز شاه در زمان^(۳) يان بهته سه بار لشکر بمسند کشيده او را بدھلي آردن - و^(۴)

(۲) نسخه [۱] شياک خان - (۳) نسخه [ب] مي ورزيد - (۴) نسخه

[ج] سه بار لشکر کشيده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذاتی از پیشانی او برخوافده دیالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهایی ضعیف شد بحکام گجرات توسل جستہ پیوند خویشی کردند - اما چون ناخن شاه بیک دران دیار بند شده بود باسانی دستہ دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین (که از خویشان او بود) بدعوئی مالک گرد درائی برخاست - درمیان باعانت سلطان محمود گجراتی غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیک ملتجی گشت - او فوجہ همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگی چیرگی یافت - چون بابر پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیک مراتب سعی بقدر میسر بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار برداشته تہتہ را مع مضافات بدست آورد - خرابی سنده تاریخ (۲) است - جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سالک امرای سلطان بہادر انتظام یافت - شاه بیک دران دیار سکہ و خطبہ بزام خون کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد نسفی و شرح کافہ و شرح مطالع از دست - و ملتان را از انگاہان بدست آورد *

(۲) یعنی سنده نہصد و سی و دو -

و چون در (۹۳۰) نهصد و سي رخت هستي بر بهشت
پور از ميرزا شاه حسين جا نشين شد - قلعه بهكر را (كه
بر پشتۀ ميان دريای پنجاب واقع شده) از سر نو
درست كرده عمارات عالي ساخت - و عزيمت ملتان نمود -
سلطان محمود نگاه حاكم آنجا دران هنگام بموت فجأة
در گذشت - پور از سلطان حسين جا نشين گشت - ميرزا

شاه حسين محاصره كرده در سنه (۹۳۲) نهصد و سي و در
بدست آورده حاكم از طرف خود تعيين نمود - جنم آشياني
در زمان ناكمي بسر وقت او رسيدند - چنده بلطائف الحيل
در بهكر نگاه داشت - پس ازان [كه ناصر ميرزا را (كه
عم پادشاه مي شد) بوعده دامادي از خود ساخت]
بهستيزه در آمد - ناچار جنم آشياني روانۀ عراق شد - با
ناصر ميرزا هم ايفا نمود - گویند حرارتۀ باو عارض شده بود
كه بدون نسيمكی (كه ميان دريا مي باشد) آرام نداشت -
ازين جهت كشتي سواره پیوسته شش ماه پايان آب
شدۀ و شش ماه بالارويه شتافت - دران هنگام (كه بهكر رويه
رفته بود) برخي ناموران ارغون ازو برگشته ميرزا عيسى
بن عبدالعلي را (كه جد سيوم ميرزا ست - و پيشين
زمان بزرگي الوس در نياگان او بود) بهري برداشتند -

میرزا شاه حسین بیادری سلطان محمود کوکلتاش خود
 (که ایالت بهکر داشت) باوریش آمد - آشتی گونه (و داد -
 سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باو قرار گرفت - چون
 در گذشت سال (۹۶۳) نهمصد و شصت و سه همگی آن
 ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در (۹۷۵) نهمصد و هفتاد
 و پنج پیمانه هستی میرزا پر شد - میان پسرانش
 محمد باقی و جان بابا نزاع پدید آمد - محمد باقی
 برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد - و در سنه
 (۹۹۳) نهمصد و نود و سه از چیرگی سودائی بر مزاج
 قبضه شمشیر بدیوار بغداد کرده نوک آن را بشکم خود خالانده
 فرو شد - آغونیه بر پسر او میرزا پاینده محمد (که گوشه دوست
 و دیوانه دش بود) نام سری نهادند - و کار ملک بخلف
 او میرزا جانی بیگ گواثید *

هنگامی (که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش آشیانی
 گشت) با قرب و جوار میرزا بملازمت نوسید - آخر سال
 سی و پنجم سنه (۹۹۹) نهمصد و نود و نه بخان خانان
 (که از لاهور بکشایش فندهار دستوری یافته بود) حکم
 شد که کسی را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الا رقت

(۲) نسخه [ج] شده در نهمصد الخ - (۳) نسخه [ج] سودائی مزاج و
 نسخه [ب] سودا بر مزاج - (۴) نسخه [۱] قرب جواره

مراجعته بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در قبول داشت - راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشه سو براهی جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از بندگان خواسته فوزنی تهیه باز نمودند - سپه سالار بتسخیر سنده اجازت گرفت - میرزا جانی بیگ با جمعیت فرادر صد و پنجاه کروه پیشتر بهرحد سیوستان استقیال کرده جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه (۱۰۰۰) هزار هجری پرمیرزا شکست افتاد - فاچار بآشتی گرائید - و در سال سی و هشتم سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم هجری برفاقت خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیانی در یافت - و بمنصب سه هزار و تیولدار می موبه ملتان اختصاص گرفت - و سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتی بالا رود می آیند - از ملک رفتگی کشتی بانان و خدمت گذاران باز مانده اند - خودها بدست و دندان می کشند - عرش آشیانی از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سنده برنواخته بندر لاهری در خالصه و سرکار سیوستان (که سابق پیشکش کرده بود) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدی امتیاز گرفت - میرزا بفراست و دانائی آراسته و درستی و راستی از گفتار و

کردار او نمایان و شناسائی و آهستگی از نشممت و برخاست
او پیدا بود - از صغر سن شیفته باده شده - اما ناهنجار
از سر بر نزد - و در کار کرد و گفت پاسبان خود
بود - از می فرزنی رنجور شد - و رعشه به سرسام
کشید - و در سنه (۱۰۸۸) هزار و هشت سال چهل و
پنجم در بوهانپور بعد فتح آسیر در گذشت - گویند روزی
در مجلسی گفت که اگر چنین قلعه یعنی آسیر من میداشتم
تا صد سال نمیدادم - معاندان بهادرشاه برسانیدند - غبار
بر حاشیه خاطر پادشاهی نشسته بود که در همان ایام
در گذشت - طبع موزون داشت - حلیمی تخلص می کرد -
از دست *

* خوش آن رفته که عشق غمخوارم بود *

* آه شب و گریه سحر کارم بود *

* بد گودی چرخ بین که بامن نگذاشت *

* کالای غم که زیب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کچ و مکران دریست و
پنجاه و هفت کوه - پهنای از قصبه بدین تا بندر لاهری صد - دیگر
از قصبه چاندو (از توابع بهکر) تا بیکانیر شصت - شرقی
گجرات شمال بهکر و سیوی جنوب شور دریا غربی کچ -
و مکران از اقلیم دوم طول صد و دو درجه و سی دقیقه

عرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه - نخست برهمین آباد
 پای تخت بود - الحال قهته و دبیل آنرا گویند - بخوش
 آب و هوایی و کثرت میوه مزین دارد - حسن سبز رنگ
 بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه
 شراب و نغمه مهیا - پوشش نسای از پیر و جوان رنگین
 معصفر - اگرچه راج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون
 اما فسق و فجور را نهایت نیست - در هر هفته وضیع و
 شریف بر مزار پیر پتّه میروند (که صاحب ولایت آن
 ولایت است) یک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع
 بلند - او مرید و خلیفه شیخ بهاءالدین زکریا ست - نامش
 ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - یکی
 تا قندهار کشیده و دیگری از دریای شور تا قصبه کوه مار (و
 این را رام کر نامند) بسیرستان انجامد - و آنجا را که
 نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلمانی^(۲)
 گویند - بیست هزار خانه دارد - ازینجا شتر گزیده برخیزد -
 و دیگر از سیستان تا سیوی ان را کهر نام بود - گرده
 قهرودی را بنگاه سیصد سوار و هفت هزار پیاده - در^(۳) پایان
 این گروه دیگر از بلوچ اند (بظہری زبان زن (وزگار) هزار
 کس - گزین اسمپ ازینجا بر آید - دیگر کوه ست (که یک

سر او پیوسته بکنج دیگر بمردم کلمانی (آنرا کاره گویند - چهار
هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچیه تا تهته شمال دریه
کوه‌های بلند خارا و اندران الوس بلوچ گردها کرده - در
جانب جنوب از اچیه تا گجرات کوههای رنگ از احشام تهی
و جز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرویز و امرکوت - مردم
سود و چاریجه و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین
نیست - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه - خاصه
انبه که بس خوب باشد - در محرا خربزه خود (و بهم
رسد - و گل فرادان - شالی بسیار و گزین - کان نمک
و آهن در جغرات گزیده شون - تا چهار ماه بپایند - قسم
است از ماهی (که پلوه گویند) به نیکوئی و خوش مزگی
کم همدا - این ولایت غله بخش است - سیوم حصه از
کشادرز برگیرند - پنج سرکار پنججاه و سه پروگنه بدو گرایند -
جمع شش کور و شصت لک و پنججاه و در هزار و ششصد
و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدست
خدایار خان لقی ست - از مدتی صوبه تهته با سرکار
سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهی گرفته بود -
پس از آن (که مملکت آنطرف دریای سنده بشهنشاه زمان

(۲) نسخه [ج] پیوسته بکنج دیگر - مردم کلمانی آنرا الخ - (۳) نسخه

نادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت (حکومت آنجا از جانب شاهي هم بخان موزور بحال ماند *

از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است (که آنرا
تانیین گویند) - او آدمی است بنظر و اخسوس جگر (باید -
برخه گویند گاه گاه او را حالتی رود دهد بر هر کس نظر اندازد
ببخود شود - در آن هنگام مانند انار دانه چیزی از آدمی
بر باید - اختی درون ساق پا نگاهدارد - و درین ایام جگر روده
بیموش باشد - و چون از چاره نا امید شوند آن چیز بر
بالای آتش اندازد - طبق داره پهن شود - با هم پیشگان
بخش کرده بخورند - و پیمانه زندگی آن ببخود لبریز
گردند - و هر کرا خواهد مانند خود سازد یاره ازین بخوردش
دهد - و اخسوس بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای
او شکافته آن نار دانه آسا را بر آورند - و بخورد آفت رسیده
دهند - بهی پذیرد - و بیشتر زنان باشند - اگر سنگها
بسته بدریا اندازند فرو نشوند - و چون خواهند که
ازین روش بر آرند هر روز شقیقه و بندهای او داغ نهند
و چشم بزمک انباشته در خانه بر زمین چهل روز معلق
آویخته دارند و طعام بی نمک بخوردش دهند و برخه
افسوس بر خوانند - درین هنگام او را دهجیره نامند - اگر چه
آن نیرو نماند لیکن شناسا می باشد و به دیده درزی او آن

جان گزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزه
تندرستی بخشد *

* میرزا یوسف خان رضوی *

از سادات محیح النسب مشہد مقدس است - در خدمت
عرش آشیانی شگرف ترقی و بزرگ اعتبار بهم رسانید -
و سال سی ام بمنصب دو هزار و پانصدی سرافراز گشت -
و چون شهباز خان از بہار بہ بنگالہ شتافت میرزا از
اودہہ پداسبانی آن دیار نامزد گردید - در سال سی و
دوم سنہ (۹۹۵) نہصد و نو و پنج چون قاسم خان
حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیہ آنجا بستودہ در شدہ
استعفا نوشت میرزا ہمرزبانی آن مملکت تعیین گشتہ بحسن
تدبیر دلہای مردم بدست آورد - و شمس چک را (کہ
دعوی ریاست آن دیار داشت) مستمال ساختہ بحضور گسیل
کرد - و در سال سی و چہارم سنہ (۹۹۷) نہصد و نو
و ہفت عرش آشیانی بگلگشت کشمیر (کہ مثل آن سیرگاہ^(۲)
سیاحان ربع مسکون ہیچ جا نشانہ ندادہ اند) خرامش
نمودند - بہ ژرف نگاہان کار دان حکم شد کہ ہمرراج و کامراج
یعنہ بالا و پائین رویہ آب بہت رفته ربع بگیرند - دران
ہرزبوم ہر لخت زمینہ را پتہ خوانند - و آن یک

بيگهه و يك بسوه است به الهي گز - کشميريان دو نيم پته
و كسره را يك بيگهه دانند - و بدويان از قرار سه توده
جنس بر گذارند - و بشماره آن هرديه را چند خروار شالي
اندازه گيرند - هر خروار سه من و هشت سیر اکبر شاهي
است - و چنده را بترک بر منجنند - و آن هشت سیر است -
در ربع از يك پته گندم و عدس دو ترک دست مزد
جهانباني باشد - اين وقت منشيان جزرس کار بند گشته تفاوتها
بر آردند - ليکن از ابرام زمينداران که راستي بر ردي روز
نيافتند - و بزرگتر بيشتتر سپاهي - و تماشا دوستي و بے پروائي
کشور خديو و هم نظر برين که جمع افزوني برهمزدگي کشاورز
آورد - خاصه در ملک نوگشوده - لهذا جمع از روي واقع
قرار نيافت - بر بيست لک خروار شالي دو لک افزوده
هر خروار را بنرخ شانزده دام به ميرزا يوسف خان
تن نمودند *

و در سال سي و ششم كَيْفَ مَا اتَّفَقَ يک از متصديان
ميرزا گريخته بحضور رسيد - و چنان برگزارد که خروار ده
پانزده افزودگي دارد - و هريک بيست و هشت دام - چون
از ميرزا استفسار رفت اين جمع افزوني قبول نکرد - بنا برين
قاضي نور الله و قاضي علي به و اوسي تعيين شدند - مردم
ميرزا از خيانت وري تباه سگالي پيش گرفتند - قاضي

نور الله برگشته بعرض رسانید - حسین بیگ شیخ عمری
 را بیادری فرستادند - نخستین بعنوان دیوانی و دومی
 به تحصیل داری خرج گرم کار گشتند - چندی از نوکران میوزا
 با یکدیگر همدستان شده باغوی برخی فتنه سرشتان آنجا
 یادگار عم زاده میوزا^(۲) را دستاویز آشوب گردانیدند - یک در
 دفعه آویزش بمیان آمد - باشتی گزید - اما از سهل انگاری
 این هر دو عزیز در کمتر فرصتی هنگام فتنه پزوهان ارج گرا
 گشت - ناچار قاضی علی و حسین بیگ از شهر برآمده
 راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گریوه و
 کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضی
 علی دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بتنگ پانیم
 جان بدر بود - گویند (چون یادگار کل خیال سری بهر
 آورد - و مهرکن را طلبید که نگین بغام او درست نماید)
 وقت کندن فولاد ریزه برجسته به چشم وی در شد - و وقت
 خواندن خطبه قب لرزه در گرفت - و چون مجلس ترتیب
 داده بر تخت نشست فراش مروه در دست ایستاده بود
 فوراً این بیت برخواند *

* تکیه بر جای بزرگان فتوان زد بگزاف *

* مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی *

یادگار را حیرت افزد - ازو پرسید چیزی خوانده - گفت
نه - پس این بیت از کجا یاد داری - گفت مرا معلوم
فیست - شکفت تر آنکه هنوز بعرش آشیانی ازین شورش
آگهی نرسیده بود (چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند) سال
سی و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجری بغتة از لاهور آهنگ
کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواری باز میداشتند
[و برخه بر آنکه پادشاه را (که از هرسو یک ساله راه
قلمرو باشد) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان
نیست] پادشاه در عین بارش جریده (اهی گشت - اتفاقاً
این همان روز است که یادگار کل در کشمیر بغی درزیده
است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتی (که از دریای رادی
می گذشت) فرمود این شعر در باره کیست * بیت *
* کلاه خسروی و تاج شاهی *
* بهر کل کی رسد حاشا و کلا *

و چند منزله پی سپر یکران عزیمت نگشته بود که فسان
کشمیر پیدائی گرفت - و نهفته دانعی دیهیم خدیو ظاهر
گردید - شیخ فرید بخشی بیگی را با جمعی پیش روانه
ساخته خود هم تیزتر راندند - و میرزا یوسف خان حواله شیخ
ابوالفضل شد - اما (چون میرزا لشکری پسرش بر داعیه

آن باغي واقف گشته عيال و اطفال (۲) را بارادۀ لاهور
بر آورده بود) - آن بد سگال هم زنداني شدن ميرزا شنوده
زه و زادش زرد گسيل کرد - و سبب حفظ آبروی ميرزا گردیده
رهائي يافت - و يادگار باستماع آرازة نهضت پادشاهي
بسيارے را روانۀ گريوة ساخته در استوارے آن کوشش
نمود - بهادران کفدآور بکمتر آوبزه مخالفان را برداشته بدان
مملکت در آمدند - يادگار از سري نگر (که دار الملک کشمير
است) بر آمده به هيراپور شدافت - جوقے از نوکران ميرزا (که
در کمين بودند) نيم شبے (سيدن پادشاه را بلند آرازة ساخته
بر اردوي او فرو ريختند - و دست غارت برگشادند - او
سراسيمه از سراپرده بر آمده راه صحرا بگرفت - و جز يوسف
پرستار ديگرے همراهي نگزيد - او را به آوردن اسب فرستاد -
(۳)
مردم (که از نا پيدائش هيرت داشتند يوسف را در
شکذجه کشيدند - آخر الامر برهمنوی او گرفتار آمد - و دوش
او را از بار سر سبک گردانيدند * قطعه *

* سر کشد با سرو در بستان کدو *

* يعنے اين سر بر کشيدن سوزي ست *

* آسمان داند که از سرو و کدو *

* خود کدامین سر سزای سردری ست *

گویند رزے (که بشورش این فردمایه آگهی رسید

چون مادرش نقره نام بدکاری در لولیان همتا نداشت)

عرش آشیانی این بیت بر خواندند * * بیت *

* ولد الزناست حاسد منم آن که طالع من *

* ولد الزناکش آمد چو ستاره یمانی *

و فرمودند که بخاطر میروند که فرو شدن این نافرجام و

برآمدن سهیل نزدیک بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند

از دو ماه تا سه ماه بسزا میروند - فرمودند که از چهل

روز کم و دو ماه زیاده نمی کشد - چنانچه همگی پنجاه

و یک روز بود - و همان روز (که فرو شد) ستاره یمانی^(۲)

بر آمد - پادشاه چون بکشمیر در آمد میرزا یوسف خان ولایت

را بجهه (که افزوده بودند) قبول نکرد - لهذا خالصه مقرر

کرده خواجه شمس الدین خافی را با سه هزار سوار^(۳)

به حکومت آن دیار نامزد ساختند - لیکن باز بالتماس

شاهزاده سلطان سلیم مجدداً باقطاع میرزا یوسف خان قرار

گرفت - و سال سی و نهم میرزا بدارغگی توپ خانه سر

بر افرخت - و در همین سال سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجری

(۲) نسخه [ج] یمانی ستاره - (۳) در [بعضی نسخه] خواجه شمس الدین

خان خوافی *

از تغییر قلیج خان بتیولدار می چونپور دستوری یافت - و در
 سال چهل و یکم در موبه گجرات جاگیر تن گشته کومک دکن
 مقرر گردید - و چون صادق خان هروی در سال چهل
 و دوم فوت کرد میرزا باقالیق شاهزاده سلطان مراد افتخار
 اندوخته به سرعت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شدافته
 بملازمت شاهزاده چهره مراد فروخت - و پس از فوت سلطان
 بهمراهی علامی شیخ ابو الفضل در بهمت و گشاد دکن خدمات
 شایسته بقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در
 رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تردد
 بکار برد - و چون همواره دل افسردگی از دکن گزرش
 می نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطلب در برهانپور
 بملازمت عرش آشیانی استسعاد یافت - و چون باز گشت
 روایات پادشاهی باگروه واقع شد شاهزاده دانیال با امرای
 عظیم الشان از نویدا مرخص شد - میرزا نیز بهمراهی دستوری
یافت - و در همین سال (که سنه (۱۰۱۰) هزار و ده
 هجری بود) شاهزاده میرزا را با اتفاق میرزا سهم صفوی
 بمومک شیخ ابو الفضل و خانخانان به بالاگهات تعیین
 کرد - میرزا در جمادی الاخر ^(۲) در جالاپور بدرد دنبال فوت
 نمود - نعلش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطر

داشت - اکثر پيادهای روهيله نوکر مي گرفت - در ماهه
ماه بماء ميدان - هرگاه اضافه مي کرد يکماه و نيم ماهه
مي گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال کرده ميداد -
پسرانش ميرزا صف شکن خان لشکري ست (که احوالش
جداگانه سمع ترقيم يافته) - ديگرے ميرزا عوض (که نقر را
خوب مي نوشت) - تاريخے متضمن احوال عالم تاليف کرده -
موسوم به چمن - و ديگر ميرزا افلاطون (که با برادر
مي گذرانيد) - در آخر عمر قوليت بهشت آباد سکندره يافته
در گذشت - اما خویش او مير عبد الله در عهد غردوس آشياني
بمنصب هزار و پانصدی هشت صد هزار کام اندوز گردیده -
چندے قلعه داری دهارور داشت - سال هشتم بساط زندگي
در نورديد *

* مآثر سمنگه کچهره *

(۲)
پسر راجه بهگوانداس است - در سال هفدهم (که عرش آشياني
به تنبيه ابراهيم حسين ميرزا ايلغار نموده مقصل قصبه سرنال
از مضافات صوبه احمد نگر جنگ زر داد) او ملقم رکاب
پادشاهي بود - و پيوسته بخدمت پادشاهي مامور ميشد - در
سال سي ام (که فوجے بسرداری ميرزا شاهرخ پتيجهر

(۲) در [بعضی نسخه] بهگوانداس - (۳) در [بعضی نسخه] سرنال *

کشمیر تعیین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ (داد)
 مشار الیه آثار جلالت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در
 سال سی و یکم (چون هید حامد بخاری در پشاور کشته شد)
 مشار الیه بر طبق حکم پادشاهی فوج پدر را همراه گرفته از
 تھانه لنگر (که تعلق بوی داشت) خود را به علی مسجد
 (که کنور مان سنگه در آنجا بود) رسانید - تا سال چهارم
 اکبری بمنصب هزار و پانصدی رسیده - در سال چهل و هشتم
 بمنصب ۵۵ هزاری در هزار سوار سربلند گردید - پسرش
 سترسال^(۲) در آخر عهد جهانگیری بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلیٰ حضرت به بحالی
 منصب مزبور کامیابی اندوخته همراه خانجهان لودی صوبه دار
 مالوہ بمالش چهار سنگه بوندیله (که سر بی مغز بطغیان
 برداشته بود) تعیین یافت - و سال سیوم (که دکن مخیم
 هراق اتبال شد) او باتفاق راجه گچ سنگه بتخریب تعلقه
 نظام الملک دکن متعین گردید - (در نبرد) چون در مثل
 چنداولی جا داشت و مقاهیر یکبارگی فرو ریختند) او بجلالت
 با در پھر بهیم سنگه و انند سنگه داد مردانگی داده جان
 فدای کار ولی نعمت ساخت - پسر دیگرش اگرهین بمنصب
 درخور هرفرازی پذیرفت *

• میر حسام الدین •

امل گوهر املیش از معدن بدخشان و موله و منشایش
از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضی نظام بدخشی مشهور
(که در عهد عرش آشیانی بدرجه امارت ترقی نموده) بخطاب
قاضی خان سرافرازی یافته - و پس ازان (که در معارک
هیجا و غزوات کفار شقاوت انتها مصدر تلاش و تردد نمایان
گردید) بخطاب غازی خان فائز گشت - چنانچه احوالش
بجای خویش رقم پذیر کلک سوانح سلک شده - میر نیز
از اکتساب علوم رسمی بهره وافر برداشته در زمره ارباب
مناسب والا فرق اعتبار افراخته - گویند هزاره ای اکبری بود -
و همشیره علامی فهامی شیخ ابوالفضل مشهور در خانه
داشت - دران هنگام (که بتعینائی دکن شتافت) ساز صحبتش
با خانخانان میرزا عبدالرحیم کوک گردید - و قرانه مصاحبتش
پرنوا برآمد - دران حالت بختش از گران خواب غفلت
به بیداری گرائید - و دولت یابنده از در درآمد - ناگاه جذبه
الهی محبت در ربود - در ریعان جوانی سگالش قطع علاقه
علائق و ترک هوا و هوس از گریبان جانش سر برزده بخانخانان
وا گذارد - که چنین شگرف خواهش سراپای دل گرفته
به آسانی دست از من بر نخواهند داشت - مگر بدر دیوانگی
زنم (که شاید مرا بمن وا گذارند) - بعد ازان بدلهلی رفته بر سر

(باب النمیم) [۳۲۴] (مآثر الامرا)

(۲) که مزار سلطان المشائخ بقیة عمر می گذرانم - خانخانان هر چند از در عجز و الحاح درآمد و داستان داستان نصیحت و اندرز بر خواند - هیچ در نگرفت - روز دیگر خود را بکوچه و بازار کشید - و عریان شده گل ولای بر بدن مالید - خانخانان با دیگر امرا رفته باعزاز بمنزل خویش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسای می نمودند - بجواب نمی پرداخت - چون از عریضة خانخانان بسمع پادشاهی رسید به انزرای دهلی مأذون گردید - زوجه اش نیز ترک اختلاط برادران و خویشان نموده هر چه نقد و جنس داشت بفرموده شوهر بدریشان داد - گویند سی سال بگوشه نشینی بسربرد - و درازده هزار روپیه خرج خانقاهش هر سال از جانب خانخانان می رسید - بعد از اختیار درویشی هرگز متوجه کتاب نشد - بیشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت کلام الله می گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن میکرد - در آخر نصبت ارادت بقدره اهل سعادت خواجه باقی بالله سمرقندی الاصل کابلی المولد درست کرده باجاست ارشاد سالکان و اهدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقاشتافت *

* مخصوص خان *

(۳) برادر خود سعید خان چفته اسم - در آیام (که

(۲) نسخه [ب] میگذارم - (۳) نسخه [ب] برادر خواجه سعید خان *

عرش آشیانی بایلغار متوجه دیار گجرات شد (سعید خان
 را) که صوبه دار ملتان بود (بدان ناحیه رخصت کرده او را
 همراه رکاب گرفت - و سال بیست و یکم او بهمراهی شهباز
 خان بمهم گجپتی تعیین گردید - و چون در سال بیست و
 ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب کابل
 بغابر متذنبه ساختن مرزا محمد حکیم رخصت نمودند خان
 مذکور در جرائد جا داشت - پس ازان [که پادشاه خود
 بکابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حکیم نموده بایلغار جانب
 جلال آباد (که لشکر کلان درانجا بود) متوجه گردید] خان
 مذکور را همراه گرفت - و در مهم اودیسه (که بمردانجی راجه
 مانسنگه بمنصب ظهور آمد) مصدر ترددات شایان گردید - دستور
 همراه شاهزاده سلطان سلیم تعیین گشته سال چهل و نهم
 همراه ایشان ادراک ملازمت نموده به منصب سه هزار
 سربانده یافت - در اوائل عهد جنت مکانی زنده بود - تاریخ
 فوتش بنظر نیامده - پسرش مقصود نام (که پدر از
 گران خاطر بود) پس از جلوس جنت مکانی (چون سعید خان
 برادر کلانش برای منصب او عرض کرد) پادشاه در جواب فرمود
 هرگاه پدر از کسی ناخوش باشد چگونه قابل عنایت الهی
 و مرحمت پادشاهی تواند شد *

* میر معصوم بهکری *

نامی تخلص - نیاگانش از سادات ترمذ اند - از دو سه
 پشت سکونت قندهار اختیار کرده - آباء او تولیت مقبره
 بابا شیر قلندر را (که از معنوی بزرگان وقت بوده و درانجا
 آسوده) بشرکت بعضی سادات دیگر داشتند - پدرش میر
 سید صفائی نام داشت - بدان جهت میر را سید صفائی
 گویند - به بهکر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاکم
 آنجا دل نهاد توطن گردید - و به سادات کهابرت ^(۳) سیوستان
 نسبت نمود - میر معصوم و دو برادرش درانجا متولد شدند -
 میر پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنگوری (که
 از توابع بهکر است) بتحصیل علوم اشتغال نمود - و بکمالات
 حمیه آشنا گشت - چون بشکار نهایی مایل بود اکثر
 اوقاتش بتصید می گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به
 جمعیت آباد احوالش انداخت - پا پیاده عازم گجرات گردید -
 شیخ اسحق فاروقی بهکری (که در سرکار خواجه نظام الدین
 احمد هروی دیوان آن دیار صاحب اختیار بوده) بنابر قدم
 معرفت (که در وطن یکجا بکسب علوم می پرداختند) میر را
 بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ایام تالیف طبقات اکبری

(۲) نسخه [ج] میر سید صفائی - (۳) نسخه [ج] و بسادات کهابرت

درمیان بود - صاحب میر (که در تاریخ دانی یگانه روزگار بود)
در گرفت - چنانچه ^(۲) خواجه هم اشعاره بمصاحبت و همدمی
میر دران نهضه نموده - پس ازان بملازمیت شهاب الدین
احمد خان صاحب صوبه آنجا فائز گشته بتجویز منصب امتیاز
گرفت - و بمردود ایام نامی بشجاعت و مردانگی بر آورده
در خدمت عرش آشیانی دولت روشناسی اندوخت - تا
مال چهارم بمنصب ذو مد و پنجاهی ارج پیمای عزت بود -
و بتدریج بقرب و اعتبار پادشاهی امتیاز یافته بحجاب
ایران مامور گردید - و بفرط فراست و کاردانی مورد
الطاف شاه عباس مغربی گشت - چون از ایران دیار مراجعت
نمود در سنه (۱۰۱۵) یک هزار و پانزده از بارگاه جنت مکانی
بعنوان امین الملکی به بهکر رفته بود که ^(۳) ودیعت حیات
هپرد - گویند بمنصب هزار اکبری رسیده بود - شعر را خوب
می گفت - این بیت ازوست *

* چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرهی *

* بتو شرح حال گویم بزبان بیزبانی *

دیوان نامی منظومی معدن الافکار در جواب مخزن الامرار تاریخ
هنده و مختصره در طبع (که بمقرنات معصومی موهوم است)
تالیف اوست - و کتابه نویسنده خوشخط بالادست بود - از هند

(۲) در [نسخه ج] [لفظ هم] نیست - (۳) به بهکر رفته ودیعت الخ *

تا تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را
 بر سنگهای مساجد و عمارات کنده - کتابه دراز قلع آگره و
 مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته
 خصوص در بلده سکر (که مسقط الراس اوست) - و در میان
 دریای پنجاب (که گرد بهکر است) عمارتی ستیاسر نام بنا
 نهاده که از نوادر روی زمین است - گنبد دریایی تاریخ
 آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت
 را بجائے رهایی که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان
 می فرستاد - و به اکابر و اصاغر مصانیه و مشاخره و میارمه
 و فصلانه و جمعگی مقرر کرده بود - اما آخرها (که بوطن
 رفت) آن حسن سلوک نماند - بل بذایر وجه مردم آنجا
 متذبی گشتند - گویند آبادکار بنوعی بود (که تقید می کرد
 که در محال جاگیر داره جنگل برای شکار نگاه دارند -
 پهرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خمر او را
 مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این
 هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکانی پرسید پس
 درین وقت سلاح برای چه پوشیدی - گفت وصیت پدر من
 است که شب چوکی با سلاح باشی - و چوکی نویس هم
 گواهی داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

از نوازش خانه زاد پروری اموال پدرش بار بخشیده بود -
 در بخشیدگی چندهار مدتها بسر برده - زرهای پدر را (که
 به سی^(۲) چهل لک (ربیه بود) باسراف خرج کرده دمانه
 بهم رسانید که هر تواضع یکسره فرود نمی آرد) - و با هیچ
 صاحب مویه آنجا نداشت - و نوکران بیش قرار وضع پاکیزه
 داشت - در نظم و نثر هم مربوط بود - و خوش میفرشت -
 اما باقسام مغیرات خو گرفته ظالم طبیعت گشت - در ماندن
 برکاب جنت مکانی رسیده تعیین دکن گردید - مدتی در آنجا
 گذرانید - چون حامل جاگیرش کفاف معیشت او نمی کرد
 ترک روزگار کرده در وطن طرح اقامت ریخت - و باملاک
 و باغات پدر قناعت ورزید - در سنه (۱۰۴۴) هزار
 و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - یارک از آنها
 ببلده ملتان نقل نموده اند *

• میرزا شاهرخ •

میر میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان والی بدخشان است -
 بعد کشته شدن پدر در کنار تربیت جد بزرگوار پرورش یافت -
 چون بحسن شعور رسید از آنجا [که مابین والده میرزا محترم
 خانم و جده مکرمه خرم بیگم (که میرزا سلیمان با اختیار او
 بود) از ابتدا مخالفت و ناسازگاری بود] بحرفهای خانه برانداز

(۴) نسخه [ب] که بسی لک رویه - و نسخه [ج] که سی چهل لک رویه

بدخشیان بے حقیقت با جد روکش شده در مقام منازعت
 در آمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن
 برداشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرنج ازان در ضمن
 احوال او تحریر یافت - و ازان باز (که میرزا سلیمان بهند
 آمده رخصت حجاز گرفت) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال
 عراق و تعائف در خدمت عرش آشیانی پیوند عقیدت
 استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معادرت
 کرده باعانت میرزا محمد حکیم قوجه به بدخشان کشید - و
 بتفویض ولایت (که در حوزه تصرف میرزا ابراهیم بود) بمیرزا
 سلیمان آشتی قرار گرفت - لکن در هر چند گاه فیما بین
 گرد دوئی بر می خاست - اما تا والده میرزا در حیات بود
 زود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجملة نسبت در دست
 می یافت - بعد فوتش میرزا بخود بینی و خود کامی افتاد -
 حال سپاه پراگندگی گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آویختند -
 عبد الله خان والی توران (که وقت جو بود) این خبرها
 شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتی سپردند -
 ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثی گفته بهزار دشواری
 برآمدند - چون بصرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمساری
 سابق اراده هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین
 توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهی شد - در ملک

هزارجات خبر رسید که عبدالله خان از کولابیان شکست خورد -
 میرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عذر یافت - پس ازان
 ظاهر شد که والی توران بر کولاب استیلا یافت - میرزا بحال
 قباة تر از پیش برگشت - و در راه میرزا سلیمان (که بهمین
 خبر از کابل برآمده بود) دو چار شده براه سپری افتادند -
 درین اثنا فوج اوزبک در رسیده بتاراج پرداخت - دران
 سراسیمگی پای اسب میرزا سلیمان از جای رفته بر زمین
 آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسب خود را پیش کشید -
 آن هم محروانی شد - یکی از همراهان میرزا سلیمان را بر
 اسب خود سوار ساخت - و میرزا شاهرخ بچابکدستی بران
 گویز پا برآمده تیزپویی بکار بردند - درین راز حسن
 پسرش جدا شده زمانه تازه داغ بر دل پدر نهاد - چون
 میرزا راه هندوستان گرفته از تنگنائی ها بدر آمد پسر جدا
 شده پیوست - کنور مانسنگه در حوالی دریای سند و راجه
 بهگوانداس در لاهور مهمانداریها بجا آوردند - سال بیست و
 نهم در دارالخلافه شاهزاده دانیال استقبال نموده بملازمت
 آورد - بجلوس محفل پادشاهی اختصاص یافت - و بانعام یک
 لک درپیه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجیر فیل و نه
 راس اسب و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت
 گردید - سال سی و هشتم آخر سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم

(باب المیم) [۳۳۲] (مآثر الامراء)

عرش آشیانی ^(۲) شکر نسا بیگم دختر خود را بعقد ازدواج اد
در آرد - و بایالت مالوه و منصب والای پنجهازری بلند پایه
ساخته باثالیقی شهباز خان کذبو دستوری تعلقه ارزانی
داشت - و در سال چهارم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن
تعیین شده *

چون شهباز خان از احمدنکر برخاسته بمالوه آمد
اوچین و گزین جاهای آن صوبه از شهباز خان برگرفته
باقطاع میرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاہر بوزار طرح
اقامت انداخت - و فوج پادشاهی بسرداری میرزا شاهرخ و
سپہ سالاری خانخانان در سال چہل و یکم مقابل افواج
ہر سہ بنیاداران دکن (کہ بصری خواجہ سہیل خان
بیجاپوری صف آرا بود) بہ پیگار در آویخته آویزش سخت
نمود - (راجہ علی خان مرزبان خاندیس) کہ سردار جوانغار
عساکر پادشاهی بود) با بہیارس فرو شد - اکثرے را پای
ہمت از جا رفت - سران راجپوتیہ دورتر رفته ایستادند -
میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب
قار بر فراز اسب گذرانیدند - بامدادان بیشتو سران مخالف را
علف تیغ ساخته بقیۃ الصیف در بغوار آوردند - و در سال
چہل سیوم (۱۰۰۷) ہزار و ہفت ہجری حضور طلب

(۲) در [بعضی نسخہ] شکر النسا بیگم - (۳) نسخہ [ج] راجہ علی خان *

گشته بوالا درگاه رسیده - و در همدین سال شیخ ابو الفضل
بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عزایت فرموده
دستوری مألوف شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن
باز خوانند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهی
بهیچ وجه خود را معاف نمی داشت - چون شاهزاده سلطان
دانیال پس از گشایش احمدنگر به برهانپور نزد پدر عالی قدر
شتافت میرزا را بهاسبانی آن ناحیه گذاشت - هنگامی که
خان خانان از حضور باحمدنگر رسید (میرزا احرام ملازمت
بست - و پس ازان از کنار نرېدا بهمراهی شاهزاده باز تعیین
دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشیانی بمنصب عمده
هفت هزارری اختصاص یافت - و در سال دوم جهانگیری
سنه (۱۰۱۶) یکمزار و شانزده هجری در بلده اوجین
ردیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند
کابلی بیگم دختر میرزا محمد حکیم (که نیز در حباله نکاح
میرزا بود) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینه مشرفه
دفن نماید سفر حجاز اختیار کرد - از آسیب اعراب باقیه
نعش را بجماعه مکاره داده درانه نمود و خود به مصر آمد -
و ازان جا بشیراز رسید - آله دردی خان حاکم فارس اعزاز
و احترام بجای آورده بامفهان فرستاد - در سنه (۱۰۲۴) هزار
و بیست و در شاه عباس ماضی دارای ایران ادرا با میرزا

(باب المیم) [۳۳] (مآثر الامرا)

سلطان علی محمول عم خود مذاکحه نمود - لیکن میانه او و بیگم الفتی رد نداد - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و نیک طبیعتی اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامه خود می نویسد (که اگرچه در عالم بی حقیقت ترے از بدخشی نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشی نیست - بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندی نمیداند - از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائی بود - در شورش اوزبکیه درزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان بجای دست آریز شورش ادبش بوده - و میرزا شاه محمد را میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراه خسرو فرار نمود - روز دوم دستگیر گشته زندانی شد - میرزا سلطان از خرد سالی در خدمت جنّت مکانی تربیت یافته بود - می خواستند پادشاه صبیّه خود بدهند - از محل بعرض رسید که او زنان بسیار در خانه دارد - چون ازو استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرایان بخانه او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد - غازیپور جاگیر یافته درانجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور بمیرزای فتحپوری در عهد جنّت مکانی بخشی دکن بود - بعد ازان یقین گجرات جاگیر یافت - مشمت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پتن
 بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما
 چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چو مدعی محبوس
 بودند - میرزا مغل ترقی نکرد - دختر داراب خان در خانه
 داشت - بجایگزین پرگنه نیم کهار بیهواره می گذرانید - دیگر
میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

* میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدیمی نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه
 نعمت الله ولی است که بکشف و کرامات معروف آفاق بود -
نصب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم (صلوات الله
 علیه و علی آبائه الکرام) میروست - هرچند مولد و منشای
 سید بتحقیق نه پیروست اما پس از اتصاف بکمالات صوری
 و معنوی استفادہ از بهیاری اکابر زمان برگرفته بکرمان طرح
 سکونت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود -
 يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ - چون سید
 مرید عبد الله یمذی شافعی است برخه از را شافعی مذهب
 پذیرد - اما ازین قطعه اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داری *

* ای بیخبران چه کیش دارم *

* از شافعی و ابو حنیفه *

* آئینه خویش پیش دارم *

* اینها همه تابعان جد اند *

* من مذهب جد خویش دارم *

مولفانش از نسخ و رسائل قریب به پانصد رسیده -
 صیغ فضائلش چون باقطار عالم انتشار یافت ملوک رزگار
حافظه ارادت او در گوش کردند - در سنه (۷۲۸) هجری و
 بیست و هشت یا سی و چهار بجوار رحمت حق منزل
 گزید - و در قصبه ماهان ^(۲) از توابع کرمان مزارش مطاف
 اقامی و ادانی است *

اهل خبر را یک گونه اختلافی در اراد سید بزرگوار افتاده -
 آنچه ازین سلسله ابا عن جد در بلدة یزد بر رساده نیاکان
 عالی شان تا الآن اتکا دارند خود را از نسل امیر غیاث الدین
 می گیرند که فرزندی بلا واسطه سید است - و برخه برانند
 که آن عالی قدر را غیر از شاه خلیل الله پهری نبوده -
 چون سلطان احمد شاه بهمنی دکن (که شهر بدر ^(۳) احداث
 کرده است) غائبانه معتقد سید گردیده التماس قدوم
 یکی از اولاد امجدش نمود سید بجدائی فرزند (که
 غیر ازو در باغ حیات عمری نداشت) راضی نشده

(۲) نسخه [ج] پاهان - (۳) در [بعضی نسخه] بیدر

پسرزاده مير نور الله را روانه نمود - درين صورت نظر بر تطابق غياث الدين شايد لقب شاه خليل الله باشد - و نيز احتمال است که ولادت امير غياث الدين بعد از اين حكايت واقع شده باشد *

آورده اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامي داشته با امرا و شاهزادها تا حوالي شهر لوازم استقبال بجا آرند - و در موضع ملاقات قریه آباد کرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجیل و تکریم بانصی الغایه کوشیده مخاطبها به ملک المشائخ ساخت - و بر ارلان سید محمد گیسودراز تقدیم فرمود - و دختر خویش بحباله نکاحش در آرد - شاه خليل الله هم بعد از ارتحال والد حاجد خود با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله، محمد آباد بدر را بوزد خویش سعادت آمون گردانید - و مقضی المرام بوطن مالوف معاودت نمود - و گروهی برانند که در دکن فوت کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله نیز بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدین اختصاص یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمیني در گذشت - مير نور الله امر سجاده نشینی برادر کوچک شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر و فر امارت

(۲) نسخه [ب] سید محمد گیسودراز قدس الله سره العزیز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبة بیر اقطاع یافت -
و چون نوبت سلطنت پسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون
شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را (که مخالف و وزیر بود)
مقید ساخت - چون دود سرداری بدماغش پیچیده بود از
زندان گریخته آخر کار کشته گردید * ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و
لخته در بدخشانات و توران نیز خود را بهید نسبت دهند -
یحتمل که بتصاریف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده
باشد - غریب آنکه هر کدام معتقد علانده دارند - و آنرا
منسوب بهید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها (که در
یزد و کرمان بجانشینی جد بزرگوار اختصاص دارند) تفرقه و
اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقه آبای گرامی
اقرب اند - و آن (که ازین دودمان در فارس و عراق بر
مسند دولت و حشمت بر آمد) ^(۲) میر نظام الدین عبد خلف
شاه صفی الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از
احراز فضائل مورث بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوی
امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثانی را بدین
خاندان عالیه اعتقاد موفور بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

نيز بمير باز گرديد - و پس از كشته شدن امير نجم در امور و كالت شاهي عام استقلال بر افراخت - و در سنه (۹۲۰) نهصد و بيست در جنگ چالدران بدست درميه شربت ممات چشيد - پسرش سيد نعيم الدين مشهور به نعمت الله ثاني (كه بتقوى و پرهيزگاري مرجع خلأق بود - و اوقاتش باذخار ثوابات مصروف) شاه طهماسب صفوي همشيره خود خانمش خانم را بعقد ازدواجش در آرد - و او در همدان برحمت حق پيوست - متروكأتش زياده بر چهل لك روييه بود - كه بولد ارجمندش امير غياث الدين محمد ميرميوان و صبيه اش پري بيكر خانم تقسيم يافت - ميرميوان مورد اكرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضى ممالك اسلام فايز گرديد - و پسرانش مير نعمت الله و مير خليل الله نيز بمصاهرت دردمان صفويه سر عزت بر افراختند - عقيدت كيشان سلسله شاه نعمت الله باو ميردانه سلوك کرده اقتباس انوار سعادت مي نمودند - در رفعت شان و علو مكان و كثرت اسباب ثروت و مكنن و مازل و حداائق و غايت تكلفات در مآكل و ملابس نظير خود نداشت - حاصل ادرايات و محصولات و مسلمات آن سلطانه پنج هزار تومان مي شد - و چون مزاج مير خالي از واقعه طلبي و شورش اندازي نبود در سال سيوم جلوس شاه عباس ماضي سنه (۹۹۸) نهصد

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولی خان قورچی باشی
 حاکم کرمان و یزد را (که مرد محیل صاحب داعیه
 بلند پرواز بود - و دامادش می شد) بران داشت که در
 تمام ولایت فارس لوای اقتدار برافراخته فرمانروا شد - و
 انجام کار با یعقوب خان امیرالامرای آن دیار در حوالی
 یزد زن و خوردن نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیر میران
 گفته فرستاد که از دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر
 برای رفع ^(۲) مظنه اتفاق و عدم مواخذة خود او را بطائف
 الحیل نگاه داشت - تا آن که از خود بخود کشته شد -
^(۳)
 مع هذا یعقوب خان بحال میر و سایر اولادش غیر از استخفاف
 روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نمود -
 اما بر اعزاز و احترام میر خلیل الله (که همیشه با پدر و
 یکتاش خان مخالف بود) افزود - و زوجة یکتاش خان را
 (که دختر میر میران بود) بعد انقضای عدت بنگاح خود
 آورد - پس ازان (که بنشہ پرزور کامروائی از جا رفته
 سر خود سری برافراخت) شاه در سال چهارم متوجه فارس
 شد - میر میران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال
 شهر بانو بیگم زوجة میر نعمت الله پهرش (که شوهر دختر
 شاه طهماسب بود) در امفهان باجل طبیعی در گذشت -

شاه خود رفته تعزیه و تسلیه فرمود - اما زیاده احترامه
 نیافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به یزد تشریف
 آورد در باغ گلشن (که مقام و مسکن میر خلیل الله است)
 نزول فرمود - حرم محترمش (که دختر اسمعیل میرزا پسر
 شاه طهماسب بود) باوازم مهمانداری پرداخت - شاه میر
 خلیل را بشقتهای گوناگون برنواخته مهمات یزد بار ارزانی
 داشت - و پستور میر خلیل الله نیز بذاپر جهته مورد عتاب
 شاهی گشته از بیم جان با دو پسر خود میر میران و میر
 ظهیر الدین فرار اختیار نموده به تباہ حالی و بے سرانجامی
 رخت غربت بدار الاسن هندوستان کشید - و در سال دوم
 جهانگیری (۱۰۱۶) هزار و شازدهم هجری به دار السلطنة
 لاهور بآستانبوس جنت مکانی شرف اندرز گشت - و منصب
 هزارری دو صد سوار و تنخواه قبول جید و عطای دوازده
 هزار روپیه برسم مدد خرچ چهره کامیابی برافروخت - و
 هنوز سال تمام نگذشته بود که بمرض اسهال و دیعت حیات
 سپرده - پسر کلانش میر میران مشمول عنایت پادشاهانه گشته
 به مالم بانو بیگم صبیحہ آصف خان یمین الدوله منسوب گردید -
 و دو پسرش میر عبد الهادی و میر خلیل الله (که بذاپر
 مغر سن در ولایت مانده بودند) جنت مکانی از فرط
 تفضل و مهربانی بشاه عباس نوشته بهند طلبید - چنانچه در

احول آنها (که هر یک رکن رکن سلطنت هندوستان شده اند)
 بزبان خامه گزارش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشگی
 استعفا جسته برسم گوشه نشینی می گذرانید - و اعلیٰ حضرت
 از قدر شناسی بهره ده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در
 جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص می گردانید - پسرش
میر نعمت الله بمنصب هزاری سرافرازی یافت - در سال بیست
 و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام صفوی نبیر میرزا
 رستم تغدهاری (که بغوجدارتی جوئور سرافرازی یافت) بنیابت
 مشارالیه مرقص گردید - و در مبادی سلطنت عالمگیری بخطاب
 خانی و افزونی منصب چهره طالع افزوده با خسرو می بود *

* محمد قلی ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیانی ست - ابتدا بتعیذاتی صوبه
 بنگاله شرف اندوخت - چون مقدمه مظفر خان در فساد
 باغیان بنگاله از انتظام برافتاد از چنده با اهل بغی
 هم پائی کرد - پس ازان بصفحه جرائم معزز شده سال سی ام
 همراه کنور مانسنگه بصوبه کابل رخصت پذیرفت - و در
 مهم افغانه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سی و نهم
 (که پاسپانی کابل به قلیچ خان باز گردید) کشمیر از تغیر
میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش
 و چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم (که

پادشاه بجنوبی دیار نهضت فرمود (بعضی از مردم کشمیر
(۲) ابداچک پور حسین را بسرداری برداشته غبار فتنه برانگیختند -

عای قلی پسر نامبرده با جمعی آویزش نموده چهره فیزی
برافروخت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدی ذات
و ششصد سوار و عنایت فیل و حمزه بیگ به هفت صدی
ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیدند - و سال
چهل و هشتم (چون عای رای زمیندار ثبت خرد پا از
حد ادب بیرون نهاده بحوالی کشمیر آمد) مشار الیه با
جمعیت خود بمقابله شتافت - زمیندار مذکور از غایت رع
بے جنگ عرصه فرار بیمود - مقارن آن سیف الله پسر قلیچ
خان از لاهور برطبق حکم محکم بکومک رسید - تا جائی
(که گذر سوار میسر بود) تعاقب بعمل آمد - و سال
چهل و نهم اکبری در مالش ایدر زمیندار مرو و تنبیه
ابیاچک پای همت افشوده با آن (که مخالفان به پناه
گریوها سر راه گرفته بهنگ و تیر کارزار می کردند) بر
کوه برآمد - و هنگامه مخالفان را پراکنده ساخت - سال
دوم جهانگیری از حکومت کشمیر معزل شد - پایان
احوالش معلوم نیست - حمزه بیگ سال چهل و نهم اکبری

بمنصب هزارزی رسیده *

* مهتر خان *

انیس نام غلام جنت آشیانی ست از کره مانکپور
 باسیری آمده بخدمت درباری خادمان محل بسر می برد -
 در اوان عزیمت عراق بهمراهی رکاب و خدمت خزینه داری
 شرف امتیاز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش آشیانی
 قلعه رنتنپور مسخر اولیای دولت گردید سپردار شد -
 و سال بیست و یکم که کفور مانسنگه جهنم تنبیه رانا
 پرتاب زمیندار میوار تعیین گردید نام مهتر خان نیز داخل
 همراهیان او گشت - و روز جنگ رانا موتی الیه چندارل
 فوج ظفر موج بود - پستر بکومک امرای دیار شرقی مامور
 بوده مصدر نیکو خدمتی گشت - و پس از چندی او را
 در دار الخلافه آگه گذاشتند - بمنصب سه هزاری ذات
 و سوار مرثقی شده سال سیوم جهانگیری مطابق سنه
 (۱۰۱۷) هزار و هفده هجری از دار فنا بسر منزل بقا
 پیوست - هشتاد و چهار سال عمر یافته بود - سادۀ لوحی
 او بسیار زبان زد است - گویند در حکومت اکبر آباد
 قافلۀ سوداگران بیرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها
 دزدان بردند - چون این معنی بسمع خان مشارالیه رسید
 دران سر زمین آمده چپ و راست نگاه کرد - و گفت
 من یافتم - بفامائۀ روزی چند کسے پرسید که چه یافتند -

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین کنج خانه خاک اندازی نمائید - فردا اگر شترها ظاهر نشد مورد عتاب خواهید شد - با سادگی نیک ذاتی فراهم داشت - علوفه سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و مردانگی خالی نبود - چون اصلش از قوم کایتمه بود رعایت این قوم بسیار می کرد - پسرش مونس خان در عهد جهانگیری منصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار داشت - ابوطالب فبیرق مهتر خان دران عهد خزانچی صوبه بنگاله بود - گویند نزد قاسم خان صوبه دار آنجا روزه سر دربار ابوطالب آمده بتقریبی گفت که بر نواب احوال تعلقه من معلوم است - چون ابتدا قاسم خان خزانچی آن صوبه بود ازین حرف سرگران شده از دربار برخاست - مردم به ابوطالب گفتند که این حرف چرا گفتی - نمیدانی که سابق نواب هم این تعلقه داشت - روز درم آمده سر دربار بعرض رسانید که به بنده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز بودند - قاسم خان زهر خنده کرده گفت که این همه از آثار جد شما مهتر خان است *

• میرزا غازی بیگ •

پسر میرزا جانی بیگ ترخان است حاکم تهته - چون

میرزا در رکاب پادشاهی در برهانپور زندگی سپرد و
عرش آشیانی غائبانه میرزا غازي را مشمول عواطف داشته
آن ولایت را بدو بازگذاشتند میرزا بر مسند آبای گرامی^(۲)
برآمده جمعیت بسیار فراهم آورد - خسرو خان چرکس (که
وکیل صد ساله آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود) بفکر
دیگر افتاد - عرش آشیانی سعید خان را با پدرش سعد الله
خان بانتزاع آن مملکت مامور فرمود - میرزا برهنمونی سعادت
دو بهکر آمده سعید خان را دید - و برفاقت او در سن
هفده سالگی شرف اندوز ملازمت گردید - تهته بحال ماند -
چون نوبت سریر آرائی هندوستان بچفت مکانی رسید نقش
طالع او خوب نشست - صوبه ملتان هم ضمیمه گشته
بخطاب فرزندی و منصب هفت هزاری بلند رتبه گردید - و
چون حمین خان شاملو حاکم هرات قلعه قندهار را محاصره
نمود میرزا با فوجی شایسته تعیین شد - پس ازان حکومت
قندهار بمیرزا تفویض یافت - درانجا بهمت و حسن سلوک
با مترددین عراق نامه بر آورد - و با شاه عباس طریقه
مراسلات مملوک نمود - گویند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در
سنه (۱۰۱۸) یکهزار و هزده میرزا سه چهار روز بیماری^(۳)

کشیده در بیعت و پنج سالگی فوت کرد - غازي تاريخ (۲)
 است - مردم تهمت آن را بر لطف الله بهائي خان (که
 مصاحب و وکیل میرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان
 چرگس میرزا بے عنایتی داشت) بستند - میرزا غازي بیگ
 بسیار مستعد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خود هم
 شعر می گفت - وقایع تخلص می نمود - گویند در قندهار
 شاعری بود باین تخلص - میرزا بیگ هزار رویه و خلعت
 و اسب از این تخلص خرید کرد به مناسبت تخلص پدر
 (که حلیمي بود) - میرزا در نغمه پردازی و طنز نوازی
 بے نظیر بود - همه ساز را خوب می نواخت - ملا
 مرشد گفته *
 * قطعه *

* گر نغمه سازت بسکون می آید *

* رمزی ست بگویمت که چون می آید *

* از بسکه بگرد زخمهات می گردد *

* پیچیده ز طنز برون می آید *

گویند در قندهار مجالس میرزا مجمع صاحب کمالان بود -
 مثل ملا مرشد یزدجودی و طالب آملی و میر نعمت الله
 واصلی و ملا اسد قصه خوان - گویند چون فغفور می گیلانی
 از ایران عازم هند گشت و به قندهار رسید میرزا بالتفا

تمام نگاه داشت - اعزّه دیگر خصوص مالا مرشد و اسدی
 دخلها در شعرش می کردند - رنجیده بے رخصت روانه لاهور
 شد - میرزا متاسف گشته رقعۀ نوشت - و از مالا مرشد
 و اسدی نیز معذرت نویسانید - شاید که معادرت نمایند -
 (۲)

فغفور در جواب اعزّه نوشت *

* آن جیفه که در جنگ در کورگس باشد *

* حیف اسمت که لوٹ دامن کس باشد *

* خورا طلب شاخ زیادت طلبی سم *

* با یک سر خر در گوش خر بس باشد *

میرزا بدستور پدر شیفتگی تمام بشراب داشت - روز و شب
 درین کار می گذرانید - و اعتیاد بازار بکارت کرده بود که
 هر شبی یکم را از هر جا بهم رسانیده می آوردند - باز روی
 او نمی دید - ازین بود که مدتها در شهر تهته هر زنی
 بدکار خود را بمیرزا منسوب می نمود *

* میوان صدر جهان پهبانی *

پهبانی دیه سم از توابع لکهنؤ - میوان مرد فاضل
 خوش طبع بود - در عهد عرش آشپانی بوساطت شیخ
 عبد النبی صدر افتای ممالک محروسه بدر قرار گرفت - و
 چون عبدالله خان اوزبک والی توران به بادشاه بر نوشت که

که اجل موانع در ارسال رسل بعضی انحرافات دینی بود که
بر السنه شائع گردیده - عرش آشپانی در سال سی و یکم
میران را با اتفاق حکیم همام به یلچپی گری روانه توران دیار
فرمود - و در نامه (که بار رقم پذیر گشت) درین مقدمه
باین دو بیت اکتفا رفت *

* قِيلَ إِنَّ الْإِلَهَ ذُو وَدٍّ *

* قِيلَ إِنَّ الرَّسُولَ قَدْ كُنَّا *

* مَا نَجَا اللَّهُ وَالرَّسُولُ مَعَا *

* مِنْ لِسَانِ الرُّوحِ فَكَيْفَ إِنَّا *

میران در سال سی و چهارم از توران معادرت نموده در
خطه کابل به ملازمت استسعاد یافت - و در سال سی و پنجم
در جشن آبان ماه به پیشگاه خلافت مجلس باده پیمائی بود -
میر صدر جهان مفتی و میر عبدالحمی میر عدل هردو نیز
ساعره در کشیدند - پادشاه این بیت بر خواند * بیت *

* در دور پادشاه خطابخش جرم پوش *

* حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش *

تا سال چهارم بمنصب هفصدی رسیده بخدمت مدارت کل
اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقی کرده بپایه امارت
و منصب دو هزاره متصاعد گشت - هنگامی (که جنم مکانی
در ایام شاهزادگی نزد شیخ عبد النبی صدر چهل حدیث

می خواند سید بطور خلیفه می بود - شاهزاده بسیار دوست
میداشت - روزی رسید وعده فرمود که اگر نوبت سلطنت بما
میرسد قرض ده شها ادا میکنم - یا هر منصبی که میخواهید
می دهم - پس از جلوس میران را مختار کردند - ار
ادای قرض بر خود گرفته منصب چهار هزاری درخواست -
جنت مکانی بمنصب مذکور بر نواخته با بحالی صدارت بر
قرب و اعتبارش افزود - و قنوج بجاگیرش تنخواه گردید -
سید محسن نافع الخاق بود - در صدارت زمان جنت مکانی
چندان مدد معاش بمردم داد که آصف خان جعفر پادشاه
عرض نمود که آنچه عرش آشیانی در مدت پنجاه سال
بخشیده اند میروان در پنج سال داده - صد و بیست سال عمر
داشت - اصلا در عقل و حواس فتورے راه نیافت - گویند
مشت استخوانی مانده بود در خانه پیوسته بر بستر ضعف
افتاده - همین که بحضور پادشاه می آمد بذیوری حب جاء
دیرتر می استاد - و بے استعانت غیر برای زینہ آمد و رفت
می کرد *

* نیستت گاه نماز از ضعف قدرت بر قیام *

* لیک پیش پادشاه استاده تا شب بے عصا *

در سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست و دیمت حیات سپرد -

گویند سید طبع موزون هم داشت - در مبادی حال لب باشعار

(مآثر الامراء) [۳۵] (باب العید)

می گشود - پس ازان (که قامت قابلیت از بخلعت افتاد
مخلع گردید) پداس شریعت غزا خود را ازان باز داشت -
پسر کلانش میر بدر عالم منزوی بود - و پسر دوم سید
نظام مرتضی خان (که بمساعد امارت ارتقا نموده) ذکرش اندکده
صحت قرقیم یافته *

* میرزا چین قلیج *

خلف ارشد میرزا قلیج محمد خان اکبری ست - از ارباب
فضل و کمال بود - نزد ملا مصطفی جونپوری تلمذ نموده
کتب درسیه را گذرانید - و باکثر صفات حمیده متحلی
گردید - و در جود و سخا دست ببلند داشت - و خالی
از شجاعت و پردلی نبود - و بتدایر ملکی بسیار می رسید
و مدتهای مدید در فوجداری جونپور و بذارس گذرانید -
و گویند در مجلس آرائی سلیقه داشت - محفلش قسمه
باسباب عیش و طرب آراسته و پیراسته می گردید که
مشاهد آن زاهد صد ساله را بحسرت می انداخت - چون
پدرش در عهد جهانگیری ودیعت حیات سپرد برادر خرد
او میرزا لاهوری (که نزد پدر محبوب ترین اولاد و با
هزاران ناز و نعمت پرورش یافته کنار پدر بوده - اما

(۴) نسخه [ب] امارت و فضل و کمال - (۳) نسخه [ج] تحریر -

(۵) نسخه [ج] نزد ملا مصطفی تلمذ نمود *

طینتش خمیر مایهٔ یک جهان فتئت و آشوب و نافش بمفصده
و شیطنت بریده بودند) بمیرزای مذکور پیوست - چندی
نگذشته بود از خلل دماغه (که داشت) دست تصرف بملک
پادشاهی دراز ساخت - و در حوالی جونپور سر خود سری
افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغی و طغیان کرد - تا
آنکه بشومی او میرزا چین قلیچ دران هنگامه کشته شد - و
اموالش بضبط سرکار پادشاهی درآمد - گویند یک سال سالم
نویسندها عرض اجناس را می نوشتند *

در سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دوم هجری هنگامه
(که در دار الخیر اجمیر ریات جهانگیری نزل داشت)
ملا مصطفی را (که از مشاهیر علمای جونپور بود) بسبب
استادی میرزا طالب حضور کرده می خواستند آن بیچاره را
بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمّد تهته (که بسمت آخوندی
آصف جاه^(۳) شهرت داشت - و با تبهر علوم و از مقربان
آن خان ذی شان بود) با ملا بمباحثه علمی درآمد - و
تا یک هفته لاینقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون
بمباحث علمش و رسیدن خود شفیع گشته ازان بلیه نجات
بخشید - ملا عازم مکه معظمه گردید - و بوطن اصلی معارفت
نموده بجوار رحمت پیوست - میرزا لاهوری آیت بود از

جلال بل آفته بود مالامال از وبال و نکال - هيچ حيثيتي
 نداشت - پارچه گوشتي کريه منظر بد خصال - و عيش و نشاط
 او منحصر بآواز تازيانه بود - تمام روز بایستمي صدای تازيانه
 بگوش او برسد - یک لحظه از سياست خلق خدا نمي آسود -
 خدمتگاران را زنده در زمين دفن ميکرد که خبر منکر و نکير
 بيارزد - و بعد ازان (که قبر را وا مي کرد) آن مظلوم را مرده
 مي يافت - در کوچه و بازار بر درش نگران سواره ميرفت -
 و فريادش بسبب عمده گي پدر هيچ جا نمي رسيد - در آن
 وقتي (که پدرش صوبه دار لاهور بود) گاهيکه مي شنيد بخانه
 هندوئي عروسي ست خود آنجا رفته عروس را جبراً برداشته
 مي آورد - هرگاه ورثه او پيش پدرش فرياد ميرفتند با آن
 همه علم و تقوی (که خود را مجتهد وقت مي دانست)
 آنقدر مغلوب محبت پسر بود که جواب ميداد که گویا
 شما با ما نسبت قرابت درست مي کرده باشيد - و چون
 ميرزا چين قايم بشامت آن تبه کار گرفتار گشت ميرزا
 لاهوري را گرفته بحضور آوردند - مدتي محبوس بود - آخر
 رهايي يافته يرميه مقرر شد - به پای درس اکبرآباد بگذار
 چون خانه ساخته کبوتر بهيار بهم رسانيد - وجه معيشتش
 بهوال بود - بتلخي زندگاني مي نمود - و مکافات اعمال زشت

خود می کشید - تا در گذشت - از پسر و قرابتیان قلیچ
 محمد خان مثل میرزا چین قلیچ و قلیچ الله و بالجوفلیچ^(۲)
 و بیرم قلیچ و جان قلیچ - بیشتر در خور حال مناصب
 داشتند - در گذشتند *

* میرزا فریدون خان برلاس *

پسر میرزا محمد قلی خان برلاس است - بعد فوت پدر
 مشمول عواطف عرش آشیانی گردیده بمنصب مناسب سرفرازی
 یافت - سال سی و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحیم
 بهم تهنه دستوری پذیرفته مصدر ترددات شایان گشته - چون
 ملک تهنه گشایش یافت سال سی و هشتم بایمای سرگروه
 همراه جانی بیگ روانه بازگه سلطنت شده شرف ملازمت
 اندوخت - تا سال چهارم بمنصب پانصدی رسیده - پس
 (ازان که تخت سلطنت بجایوس جهانگیری زیب و زینت
 پذیرفت) سال دوم نامبرده در صوبه آله آباد جاگیر یافته
 بمنصب هزاری ذات و سوار مفتخر گردید - سال سیوم از
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و یک هزار و شصت
 سوار و پستتر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم
 بتعییناتی سلطان خرم بهم رافا امر سنگه شتافته - و پستتر^(۲)
 برحمت حق واصل گشت - پادشاه حق شناس مهر علی

پسر او را به منصب هزارى ذات و سوار کامياب گردانيد *

* محشم خان شيخ قاسم فتحپورى *

برادر اسلام خان شيخ علاء الدين - سال سيوم جلوس
جنت مكاني بمنصب هزارى پانصد سوار فائز شده - سال
پنجم باضافه دويست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد
فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبه
بنگاله مامور گرديد - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب
چار هزارى چهار هزار سوار سر افتخار برافراخت - چون از لوازم
سرداري بل از مراسم سازداري بهره نداشت مردم آنجا از
رنجيدنه خاطر بودند - فوجى با كمال بى تدبيرى بتسخير ملك
آشام تعين نمود - همين كه سه چهار منزل ازان ملك طى
گرديد آشاميان شبخون زدند - و چشم زخمى عظيم بفوج مذكور
رسيد - چون اين معني بعرض پادشاه در آمد او را از
تعلقه مذكور تغير كرده از نظر افكند - او در همان ايام سفر
ملك بقا گرزيد *

* ميرزا على بيگ اكبر شاهي *

مولود و منشاى او بدخشان است - بمكارم خصال و محاسن
صفات آراستگي داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش
در ضمير عرش آشياني تمام عيار نمود - بخطاب اكبر شاهي
سرافراز فرمود - در معارك و مغازي پر دلي و مردانگ با

سوی و سرداری بکار می برد - در یساق دکن کمکی شاهزاده سلطان مراد گردید - چون شاهزاده از احمدنکر بمصالح و آشتی برگشت صادق خان باقتضای مصلحت سال چهل و یکم در مہر و بنگاه ساخت - آردر خان و عین خان با دیگر دکنیان بشورش آرائی برخاستند - صادق خان گزین فوجی بہرکردگی میرزا تعین نمود - او ناگہانی بر اردوی آنها ریخته بر شکست - و فراوان غنیمت و فیلان و زنان اکہارہ بدست آورد - ازین چہرہ دستی خداوند خان و غیرہ امرای نظام شاہیہ با دہ ہزار سوار بسیج پیگار در سر گرفتند - صادق محمد خان بہاولی میرزا علی بیگ ہشت کردہی پتہری (۲) بر ساحل گنگ در آویخت - میرزا آن روز کارنامہ مردانگی بجا آوردہ خداوند خان را (کہ با پنج ہزار سوار بدر آویختہ بود) ہم شکست - و در سال چہل و سیوم قلعہ راہوتہ از مضافات دولت آباد را بمحاصرہ یک ماہہ برگرفت - و در ہمین سال بکوشش او قصبہ پتن (کہ پاستان شہرہ است بر ساحل گودادری) گشودہ گشت - و در آخر این سال قلعہ لوہگدہ دولت آباد نیز بسعی میرزا مفتوح گردید - و این ہر در قلعہ از کم آبی مسمار شدہ تا امروز بر همان نہج است - میرزا در ہنگام سہ سالہی شیخ ابو الفضل ہم

(۲) در [بعضی نسخہ] پاتہری - (۳) در نسخہ [ج] لفظ [را] نیست •

آريزهای نمايان نموده کارهای شايسته سرکرد - و در گشايش
 قلعه احمد نگر گزين ياور ملازمان شاهزاده دانيال بون - در
 (۲) سال چهل و ششم عرش آشياني در جلدوي حسن خدمات
 ميرزا را بمرحمت عام و نقاره بلند آذانه ساخت - پس ازان
 مدتی کومکي خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد
 جنت مکاني بمنصب چهارهزاري سرافرازي يافته بحکومت
 کشمير مامور شد - و بعد ازان بتيولداري موبه اوده شتافت -
 و هنگامی (که دارالخير اجمير مهبط الويه جهانگيري گرديد)
 بحضور (سيده) دوزي بزيارت روضه معينيه رفته بود - قبر شهباز
 خان کنهورا (که درون محوطه است) ديده در بغل گرفت
 و گفت دوست قديمي ما بود - و جان داد - همانجا مدفون
 گشت - و اين واقعه سال يازدهم جلوس بيست و دوم
 ربيع الاول سنه (۱۰۲۵) هزار و بيست و پنج هجري بمنصب
 ظهور (سيد) - اگرچه نوکر کم نگاه مي داشت اما همه
 عمده و پيش علوفه بودند - و بسيار فضلاء و ملحا دوست
 بود - چون اعتياد بکوکنار داشت کارخانه شيرويني در سرکار او
 بسيار بترک بود - و اقسام مربي و اشربه و انواع شيرويني در
 مجلس او مي آوردند - طبع موزون داشت - شعر ميگفت *

* میر جمال الدین الجبر *

انجویه از اعیان سادات شیراز اند - نسبت ایشان بقاسم
 (۲) الراسي بن حسن بن ابراهيم طباطبای حسینی می‌رسد - میر
 شاه محمود و میر شاه ابوتراب از اکابر متاخرین این
 طبقه بوساطت میر شمس الدین اسد الله شوستری صدر ایران
 در زمان شاه طهماسب صفوی اولین به شیخ الاسلامی فارس
 و دومین به افضی القضائی آنجا اختصاص یافتند - میر
 جمال الدین از بنی اعمام ایشان است - بولایت دکن دارد
 شد - حکام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتی
 هم در میان آوردند - و پس ازان بملازمت عرش آشیانی
 رسیده سال سی ام بمنصب ششصدی امتیاز یافت - و تا
 سال چهارم پیاپی هزاری برآمد - گویند تا آخر زمان اکبری
 به هزاری منصب رسیده بود - چون در آخر سال پنجم
 قلعه اسیر مفتوح گردید عادل شاه بیجاپوری خواهش
 نمود که دختر خود را بعقد شاهزاده دانیال در آرد -
 عرش آشیانی میرزا را با سازخواستگاری روانه آن دیار ساخت -
 میر در سنه (۱۰۱۳) یکهزار و سیزده برکنار گنگ نزدیک
 پتن جشن طوی آراسته عرس را بشاهزاده سپرد - و خود
 (۳) واکره رسید - پیشکش (که تا این زمان بدین خوبی از دکن

نیامده بود) از نظر پادشاهی گذرانید - چون با شاهزاده سلطان
 سلیم خصوصیت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزار
 و مرحمت نقاره و علم پایه برتر افراخت . هنگامی (که
 سلطان خسرو از اکهاره بغی ورزید) میر باصلاح دستوری
 یافت که آنچه از ملک بمیرزا محمد حکیم متعلق بود سلطان
 متصرف شود - او از کم خردی و تیره بختی راضی نشد - چون
 دستگیر گشته با رفقا بحضور رسید حسن بیگ بدخشی (که
 مدار علیه مهمات او شده بود) بحضور جنم مکانی زبان
 دراز ساخته گفت که نه من تغها رفیق بودم همه امرا که
 ایستاده اند درین کار شریک اند - دیورز میر جمال الدین
 انجو (که بمصالحات آمده) ^(۲) قول منصب پنج هزار از ما
 گرفته - میر رنگ رو باخته دست پاچه گشت - خان اعظم
 بیباکانه عرض کرد که عجب حضرت (که گوش بر سخن این
 فضل دارند) او میداند که مرا می کشند - جمعی دیگر را
 هم بجانب خود می کشد - شریک غایت درین امر منم -
 بهر عقوبتی (که سزاوار باشم) باید رسانید - پادشاه ازین
 حرفها اعراض کرده بمیر دلاسا فرمود - پس ازان بحکومت
 صوبه بهار نامزد گردید - و در سال یازدهم بخطاب عضد الدوله
 باذن نامی یافت - میر خنجر مرصع (که خود در بیجاپور

سرکاری نموده بالای دسته یاقوت زر در کمال مفا با اندام
 نصف بیضه مرغ نشانند - و بیاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای
 کهنه خوش آب و رنگ بطرح نظر فریب زینت افزوده بود (از نظر گذرانید - پنجاه هزار روپیه قیمت آن مشخص
 شد - مدتی در پرگنه بهراپچ محال قبول خود گذرانید -
 از آنجا بحضور آمده باجل طبیعی در گذشت - میر بکمالات
 ظاهری آراستگی داشت - نسخه فرهنگ جهانگیری (که درین
 فن بسیار معتبر و نزد همه سند است) از دست - الحق در
 تحقیق الفاظ و تعین اعراب مساعی شگرف بکار برده - پسر
 کلانش میر امین الدین با پدر تعین دکن بود - بصبیه
 خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لخته ترقی کرد - و در
 عین جوانی در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان
 پسر دومش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

* میرزا راجه بهادر سنگه *

پسر راجه مانسنگه است - در عهد اکبری بمنصب هزاری
 همدۀ سال اول جاوس جهانگیری هزار و پانصدی گردید -
 سال سیوم بمنصب دو هزار و دو هزار سوار لوائی ترقی
 برافراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگه بعرض رسید
 اگرچه جانشینی از موافق ضابطه راجپوتیه به مها سنگه ولد

جگمت سنگهه (که پسر کلان راجه مزبور 'بود) میرسید - اما
پادشاه بنابر توجه (که بحال بهادر سنگهه داشت) او را
بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزارى و سه هزار سوار برنواخته کلان ترى آن قوم بار
تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن مرخص گردید - سال
یازدهم بعنایت طره کله گوشه دستار کج نهاد - و سال
دوازدهم باضافه هزارى ذات سرافراز شده تحيزات مهم دکن
گردیده - سال شانزدهم جهانگیری مطابق سنه (۱۰۳۰)
هزار و سی و هجری گرفتار چنگ اجل گردید - با آنکه جگمت
سنگهه برادر کلان و مها سنگهه برادرزاده هر دو در افراط شراب
نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته چنان
شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان وجیه و سنجیده و
نیک ذات بود *

* میر فضل الله بخاری *

از سادات بخارا ست - پس از ورود هندوستان باسعاد بخت
بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکانی
مرتقى بلند پایه امارت گردید - و در نوئینان جهانگیری
صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهی
اختصاص گرفت - و شوق بعلم صناعت بهم رسانید - و
هوای کیمیاگری در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهرسے شغید و جویای این امر شگرف دید کرد از گردیده
 وزهای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمری بدستش
 افتاده بود - بقدر حاجت نقره می ساخت - و در خانه خود
 سکه می زد - و بطلب سپاه و خرج بیوات صرف میکرد
 از کد و جدے که داشت درین کار نزدیک بود که عمل
 شاهی هم نصیب او شود اما اجل نگذاشت - رخت
 هستی بربست - معہذا در ضمن این دست کاریها بعضی
 اعمال غریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعی
 راست می نمود که یکدانه برنجی ازان ده حصه اشتها و
 باه می افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میران داماد
 تربیت خان بخشی ست - دران هنگام که شاهزاده محمد
 اردنگ زیب بهادر مرتبه اول بنظم صوبجات دکن مامور شد
 مشار الیه حسب الحکم اعلیٰ حضرت به بخشیکری سرکار
 شاهزاده می پرداخت - و دران ایام که پادشاهزاده بهم بلخ
 زخصت یافت موسی الیه بنابر وجه از ملازمت شاهی باز
 ماند - پستتر بقوچداري و قیولداري هرنگانون و چوپره مضاف
 صوبہ خاندیس تعین گشته مدتها گذرانید - ششصدی ششصد
 هزار منصب داشت *

چون شاهزاده مسطور در صوبه داري بار دم سال سي ام

پو سر عبد الله قطب شاه والی حیدرآباد فوج گران

(مآثر الامراء) [۳۶۳] (باب الميم)

کشیده قلعه گانگذه را (که پای تخت سلاطین تلنگ اسم)
محاصره نمود میر مذکور نیز در ملجار جنوبی متعین بود -
پس ازان (که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور درپیه و
ازدواج صبیغه والی مزبور به سلطان محمد نخستین خلف
شاهزاده درمیان آمد) اهل ملجار از پیش بردن نقب و
ستیز و آریز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملجار خود
بخاطر جمع برآمده می گشت ناگاه از قلعه زنبورک بدو
رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت
شاهی بود درینولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد
از سربار آرائی اولادش از صغیر و کبیر همه در خور حال
مشمول عنایت پادشاهی گشتند - از اخلاص جلال الدین خان
به بخشیکری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه دار بیور
در پیشگاه خلافت اعتبار بهم رسانیده در عرصه پیش آمد
خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگی ته کرد -
دیگر میر یحیی ست که با دختر سر بلند خان میر
بخشی منسوب گشته - پسر میر یحیی میر عیسی خان است که
مدتی بقاعه دارئی چاندور و سنگمیز (۲) گذرانید - پس از فروش
نواست او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله
(که از بطن صبیغه تربیت خان بودند) میر نور الله شهید

نور خان مشهور به باگهه مار است که همیشه بفروجداری تهاذیر و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه دارها می پرداخت - و با منصبه قایل صاحب اسباب و اقبال و جمعیت و حشم بود - لیکن از بے باکی و بے اعتدالی اکثر بکمی منصب معاتب می شد - و با وصف این باعتبار خانه زادی آنچه از احوال ملکی می نوشت منظور می شد - ^(۲) چنانچه هنگامی (که شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اداس گذشته بخاندیس آمد) خان جهان بهادر (که بقصد دستگیر ساختن او ایلغار نموده بود) نزدیک رسیده فروکش کرد - تا او خود را بکوهستان بکلانه کشید - هیچ کس را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بهادر شاه نوشته خان جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر حقیقی او میر رحمت الله بود که با دخترزاده خان دران لنگ منسوب گشته - و پسرش میر نعمت الله با صبیله خان غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا گردید - دیگر پسر و پسرزادها بسیار داشت - ^(۳) پوگنده بیو سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای ممتد مقرر بود - بود و باش همه آنها درانجا بود - از

(۲) نسخه [ج] ایال - (۳) نسخه [ج] دیگر پسرزادها - (۴) نسخه

مبادی عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شد -
 آنها نیز ببلاد و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احياناً کسی
 مانده بود بطور احاد الذاس بسر می برد *

* معظم خان شیخ با یزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوری ست - والده اش مرضعه
 جنت مکانی بود - اواخر عهد عرش آشیانی بمنصب دو هزاریه
 فائز شده - پس ازان (که مهذب خلافت بجلاس جنت مکانی
 زیبایش گرفت) باضافه هزاریه و خطاب معظم خان سر بلذ
 گردید - و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاریه
 دو هزار سوار رایت بلند پایگی بر افراشت - پستور بصوبه داریه
 دهلی بر فراز امارت پای نهاد - مکرم خان پسر اوسمت
 و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیّه
 و عطای علم کام دل بر گرفته - مدتها در صوبه داریه خسو
 در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته
 گردن بلیغ نمود - و بریجهت زمیندار آنجا را پیش ناظم
 آوردن - و چون دران ایام خسرو پای در زاویه عدم در کشید
 و کار آن صوبه به محکشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان
 مفوض شد تا یک سال بفوجداری کوچ هاجو می پرداخت -
 آخر ببد مزاجی قاسم خان رنجیده خاطر شده روانه حضور
 گشت - و سال بیست و یکم جهانگیری صوبه داریه بنگاله

و تغیر خانه زاد خان باو تفویض پذیرفت - و فرمانی
بنام او صدور یافت - او کشتی سوار با استقبال بر آمد - درین
اثناء بملاحان گفت که سفینه را زمانه در کنار باز دارند -
تا نماز عصر گزارد - درین ضمن باد بهم رسید - و کشتی
از شورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر
فدا گردید *

* محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان *

از عذوقان شباب در سالک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلک
یافت - و بهصاعد دولت و اعتبار برآمد - و از یادری بخت
بخشی سرکار شاهی شده از عمدهای دولت آن عالی جاه
گردید - چون مهم کانگه بعدد وکلای شاهزاده تفویض یافت
او را با اتفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون
هر دو بمقصد پیوستند راجه (که از بدفهادی و شوره پشتمی
همواره اراده فاسد مرکوز خاطر داشت - و در صورت
بودن محمد تقی چهره مطلوب در آئینه خیالش صورت
نمی بست) از گریز فکری با وی خصومت آغاز نموده
بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده
و آشکار عرض داشت که صحبت من با شاه قلی خان
کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشی نمیشود - بجای
او سردار دیگر تعیین شود تا عهده این کار بآسانی گشوده

آید - ناگزیر محمد تقی طلب حضور گشت - و پستو
بغوجدارى مالوه و حراست حصار ماندو (که در قبول شاهزاده
بود) سرافرازي یافت - و در هنگامه (که شاهزاده از راه
تلنگ (۲) بارديسه در آمد) احمد بيگ خان فائب صوبه دارى (۳)
آنجا در خور سر پنچگى ملازمان شاهي توانائي در خود
فديده پيش عم خود ابراهيم خان فتح جنگ باکبرنگر شتافت -
شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلي خان مقرر فرموده او را
همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادث [که جذاب شاهي
را پيش آمد - و از بنگاله بدکن برگشته سوان ديولگانون (۴) که
بالای کتل روهن کهره است) معسکر گردید] بتريغيب و تحريك
ملک عنبر حبشي (که از جانب او ياقوت خان حبشي
در حوالی برهانپور اقامت ورزیده بتاخت و تاراج اطراف
مي پرداخت) شاهزاده نيز عبدالله خان را با شاه قلي
خان روانه نمود که چون آن بلده از فوج عمده پادشاهي
خالي ست يکتمل که بتگ تگ پا بدست افتد *

چون راه رتن هادا حارس آنجا باستحکام برج و باره
شهر پرداخته در لوازم کار آگهي دقيقه مهمل نمي گذاشت
اينها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان (که لعل

(۲) نسخه [ب] تلنگانه - (۳) نسخه [ج] نائب صوبه دار - (۴) نسخه

[ج] ديولگانون *

(باب المیم) [۳۶۸] (مآثر الامراء)

باغ برهانپور مخیم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند که از دو جانب یورش نمایند - از آنجا که هجوم مخالف جانب عبد الله خان بیشتر بود و یکم جوانان طرفین در معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلبي خان فرصت دیده دیوار حصار شکست - و گرم و گیوا بشهر در آمد - و بر چدونره کوتوالی نشسته منادی گرداند که در در شاهجهان غازی سم *

چون پسر راد رتن در مقابل او بجنگ پیوسته هزیمت یافت راد رتن جمع کثیر را بتقابل عبد الله خان گذاشته خود عطف عیان نموده در چوک گرم کارزار گردید - شاه قلبي خان (که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند) با معدری پای همت افشوده بمدافعه پرداخت - و چون بیشتر همراهان او جان نثار گشتند (و امید کمک منقطع بود) ناگزیر خود را بقاعه ارک انداخته متحصن گردید - گویند عبد الله خان نفاق صریح می ورزید - و الا اگر کمک می نمود کار پیش برده بود - و همین خود داری او باعث کپی دگی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله خان گشت - بالجمله کار بکوسی نشسته و اژونه گردید - معامله فزونی شد - راد رتن از سر نو باستواری مورچال و بند و بهت اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلبي خان را

بعهد و پيمان پيش خود آورده مقيد ساخت - و بعد ازان
رفقايش را در برهانپور مقيد نگاهداشته او را روانه حضور
نمود - وقتيکه مهابت خان از جنگ تونس ببرهانپور رسيد^(۲)
برخه يکه جوانان را بقتل آورد - و بعضه را مقطوع اليه
ساخت - چون از نيرونكي فلک شعبده باز در سنه (۱۰۳۵)
هزار و سي و پنج برکنار آب بهت زمانه بکام خان مذکور
گريد در ايام استيلاي خود روزي (که خواجه عبد الخالق
خواني را بقتل آورد) آن جوان جلالت منشا را نيز ته^(۳)
تيغ بيدريغ کشيد *

* ملا محمد تهمته *

پدرش ملا محمد يوسف بدريشي و فقر مي گذرانيد -
خالي از کمال معنوي و حق آگهي نبود - خلف ارشدش
ملا محمد در مباحث جواني در موطن مالوف خویش علوم
دينيه را بدلائل عقلي و نقلي خاطر نشين خود ساخته
بتحصيل معقولات توجه مصروف گردانيد - در کمتر فرصتي
ماهر هر فن گرديده بجامعيت علم اشتها افراشت - در علم
جفر و تکثير و اعداد نيز دستگاهي بکمال داشت - با وصف
فضائل رسمي به پيرايه ثقات و ديداري و زيور صلاح و
پرهيزگاري متحلي بود - پس ازان (که ابواب افاضه و

(۲) نسخه [ج] پولس - (۳) نسخه [ج] خان *

افاده بر روی طلبه باز نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب درآمد - از آنجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلمذ یمین الدوله آصف جاهي (که شاگرد رشید ملا ست) اتفاق افتاد - و باستنادی آن نویین بلند مرتبت شهره آفاق گشته بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسله را در زمان جنت مکانی قرب و امتیاز ما فوق حامل شده و ترقیهای سترگ پیش آمده خویشان و مختسبان این دردمان به معارج کامرانی برآمدند - و غلامان و نوکران این خانواده خطاب خانی و ترخانی یافتند - آصف جاهي (چنانچه اکتساب فضائل موری را از یمین انفاس آن بزرگ می دانست شگرفی اقبال و مساعدت در زگار را نیز بمیدان دعای ملا انگاشته) بر احترام و اکرام بیش از پیش افزوده - و بوساده خدمت صدارت کل ممالک محروسه هندوستان کوکب مراد درآمد - و اختر بخت طلوع کرد - سعادت رو آورد - و دولت باستقبال شتافت - همگی املاک و باغات و تمامی منزل و محالات (غونی و ترخانی را) که سلاطین تهته بودند (از روی تملق به بیع یا هبه از سرکار پادشاهی مالک و متصرف گردید - بلکه صاحب تمام تهته گشته مغاصب شرعی از قضا و افتا و احتساب بپردازان ملا تفویض یافت - و آنها بذات

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکردن حکم راني ميگردند -
و هرچه مي خواستند بعمل مي آوردند *

چنانچه هنگامه (که بشاه بيگ خان صوبه دارمي گفته
مقرر شد برخصصت آصف جاهي شرافت - ايشان سفارش
برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها
شناخته بود) که به پشت گرمي ملا رفته بحاکم نمي گذارند)
گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الا
پوست خواهيم کند (۲) و همين معني سبب برهم زدگي
مهمات او گشته از منصب و جاگير افتاد - در هنگامه
استيلای مهلبت خان اگر ملا ميخواست بدر رود هيچ کس
راه برو نگرفته بود - ليکن چون مدت زندگيش بر آمد
بنابر آشنائي موري و معنوي بقاضي و مير عدل توسل
جسته برفاقت ايشان نزد مهلبت خان شرافت - هر چند از
فضائل و خصائل و درج و صلاح او شرح دادند اثری بر او
مترب نگشت *

چون پيش ازان ملا عبد الصمد نواسه شيخ چاند
منعم و ميرزا عبد الخالق برادرزاده خواجه شمس الدين
محمد خوافي را بعلم مصاحبت و خصوصيت آصف خان
ازهم گذرانیده بود گفت اين هر سه محرک سلسله فساد

(باب المیم) [۳۷۲] (مآثر الامرا)

بودند - ملا را بر اچوٹان سپرده و روزے چند محبوس داشته (با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخلی نداشت) بے جرم و خیانت^(۲) ته تیغ ستم شهید یافت - اگرچه عمده سبب قتلش استادى آصف خان بود -^(۳) اتفاقاً وقتیکه زنجیر در پایش می کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتی سست شده از پای او برآمد - این را حمل بر سحر و افسون نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشته و لبهای او متحرک بود ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد می کند - از غایب و سواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین مرد عزیز الوجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند آصف جاہی را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزن و اندرہ طاری شد که اکثر شبها از روی دل پرورد یاد می کرد - و آمحمد و آخالقا و آممدا *

* محمد خان نیازی *

از امرای زمان اکبری ست - و بقدم بندگی این درگاه والا در زمره افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب طبقات نوشته که بپایه دو هزارى رسیده بود - لیکن شیخ علامی تا سال چهلّم الهی زیاده از پانصدی نهموده - اما در

(۲) نسخه [ب] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [بعضی نسخه]

عهد جنّت مکانی بمنصب عمده فائز گشت . - و بمزید شان
و شوکت ناموری اندوخت . - گویند از پیشگاه جهانگیری بسه
کس تکلیف خطاب شد . - قبول نکردند . - میرزا (ستم صفوی
و خواجه ابوالحسن تربتی و محمد خان نیازی . - او گفت
زیاده بر نام من که محمد است کدام اسم است که
برگزینم . - در مبادی حال بهمراهی شهباز خان کنبو در
بفکاه کارهای مردانه نمود . - خصوص در جنگ برهم پور نام^(۲)
بشجاعت و راد مردی بر آورد . - گویند شهباز خان بهاس
همان مرافقت و حسن تردد او یک لک روبیه ساله از
جانب خود تواضع می کرد . - و در مهم تهیه کومک
خانخانان بود *

(۳)

چون در سال (۱۰۰۰) هزار هجری میرزا جانی بیگ
حاکم سنده از قاعه (که دران محصور بود) بیرون شده سیوهستان
ریه شتاب آورد تا بکشتیهای لشکر فیروزی دست در باز -
خانخانان جمع را (که محمد خان نیازی از آنها بود) بدان
سو روانه کرده خود نیز از پی رهگرا شد . - چون فرستادگان
بکشتیها پیوستند جرقه را اندیشه آنکه لکهی استوار کرده
انتظار کمک رود . - به تحریک راد مردان آویزش قرار یافت . -
بمرداری محمد خان نیازی از لکهی گذشته با مخالف

(باب المیم) [۳۶۴] (متأثر الامرا)

جنگ در پیوست - غنیم جرانغار و برانغار ^(۲) عساکر پادشاهی را ^(۳)
با هراول از جا برداشته از چیره دستی نخوت فروش بود -
محمد خان با فوج قول رسیده بمسخت آریزه بر شکست با آنکه ^(۴)
غنیم از پنج هزار افزون و سپاه پادشاهی از هزار و دریست
زیاده نبود - میرزا جانی در عین گریز چند بار برگشته
در آویخت - سودے نکرد - گویند ازان روز خانخانان را
بر سری و سرداری او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد ^(۵)
جنت مکانی در جنگ که رکی (که از کارزارهای مشهور دکن
است) خانخانان عزان اختیار شاه نواز خان پسر خود را
بدست او و یعقوب خان بدخشی (که هر دو از کهنه سپاهیان
روزگار بودند) داد - دران روز محمد خان طرفه حسن تدبیرے
بکار برد - نالہ آبی (که دران میدان واقع شده) در میان
داده رعکذره های آن را مسدود ساخت - و سر نالہ خود
پای ثبات افشوده نگذاشت که شاه نواز خان تیز جلوبی
نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجام ^(۶) که داشت
هرگاه می خواست از طرفے سر بر آرد - ریش تیر و تفنگ
دود از نهان آنها بر می آرد - ناگزیر ملک عنبر بسیاری را

(۲) نسخه [ج] برانغا و جرانغار - (۳) نسخه [ب] عسکر - (۴) نسخه

[۱ - ب] غول - (۵) نسخه [ج] از کارزارهای دکن مشهور است - (۶)

نسخه [ج] سرانجام .

بمشتن داده رو بهزيمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا
مقرر خود هيچ جا بند نخواست شد *

و چون شاهزاده شاه جهان بيساق دکن انتهاض فرمود
محمد خان نيازي در قطره و پويه خود را دريغ نداشته
مساعي جميله بکار برد - ^(۲) الحق محمد خان امير متدين
پي بر کرده بسيارسه مزاج گرفته بود - گويند در تقسيم اوقات
شبانروزي ^(۳) (که قرار داده بود) در هشتاد و پنج سال عمر
خود تخلف ننمود - مگر گاهي بذات سواري و ايلغار دران
فتور راه مي يافت - و از پاس شب مانده تا اشراق بادراد
مي گذرانيد - و تا دو پاس روز بمطالعۀ کتب تفسير و
سير اشتغال داشته از انسباب افغانان آگهي تمام داشت -
پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و
معاملات متوجه ميشد - و از شب با سپاه و علما و فقرا
صحبت بود - دو پاس وسط در محل بسر مي برد - در
طعام هم تکلف مي کرد - و چو کي محض برآي طعام
قرار داده بود - اکثراً سپاه از قوم خودش بوده - اگر يک
ازانها مي مرد در ماهه او سالم به پسرش مقرر مي کرد - و
اگر لارلد بود نصف در ماهه بورثه مي رسيد - صلاح و
و تقوى و ديداري در کمال مرتبه مي ورزيد - دمه بے وضو

نمی ماند - مردم خوارق ازرق نقل کزند - در سنه (۱۰۳۷)
 هزار و سی و هفت ازین جهان گذران انتقال نمود - بمرد
 (۲)
 اولیا محمد خان تاریخ است *

چون در دکن بسیار گزانیید و برگزیده آشتی برار (که
 آنطرف دریای ورده است) در جاگیرش بود - آن قصبه را
 وطن قرار داده بتعمیر و آبادی همت گذاشته معموره عظیم
 بروی کار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان
 خلف رشید مقبره و مسجد و باغی طرح انداخته - زیارت گاه
 خلایق بود - درین ایام آن قصبه و برگزیده بلکه همه آن
 ناحیه و الکه ویران و خراب افتاده - از صد خانه یک خانه
 چراغی دارد و از ده ده یک ده خواجه - ازین سلسله هم
 کسی نماند که رشده داشته باشد *

* مظفر خان میر عبد الرزاق معموری *

از سادات صحیح النسب معمور آباد است که موضعه ست
 از نجف اشرف - قباگان او بهند آمدند - میر بدانش
 و قابلیت از یکتایان روزگار بود - در عهد عرش آشیانی
 جوانی عرصه روزگار گشته به بخشیدگری سپاه بنگاله تعیین
 گشت - چون راجه مانسنگه کچهواکه (که ناظم آنجا بود)
 (۳)

(۲) یعنی سنه هزار و سی و هفت - و در بعضی نسخه [محمد خان اولیا
 بمرد] واقع شده - (۳) نسخه [ج] ناظم آنجا *

بهمراهی شاهزاده سلطان سليم بمهم رانا سيهوديہ دستوري
يافت و کار آن ولايت را از ناشناسي به نياير خرد سال
خود را گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن
مملکت پسر قتلوی لوهاني را (که از سران آن ديار بوده)
دستاویز شورش گردانیده سرفساد برداشتند - ^(۲) چند بار مردم
راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - مير دران میانه
دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سري
به آله آباد شتافته فروکش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته
بمالش شورش افزایان رد آورد - نزدیک شیرپور آریزشه بسزا ^(۳)
رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه مير مذکور طوق
درگردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش
بر فیل داشتند - و یکم را برگماشته بودند که بهنگام شکست
ازهم گذرانند - ناگاه دران زد و خورد آن شخص بآسیم بغدوق
درگذشت - و مير از جاني گزند رهايي یافت - پس ازان
بحضور رسیده بخسرواني قوازش چهره اعتبار بر افروخت *

چون سابق مير از تعیناتی شاهزاده مذکور بے رخصت
برخاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهي گشته
به بخشیرمی بنگاله سرفرازي یافته بود جذاب شاهي از جانب
مير سرگراني و ذخیره خاطر داشت - پس از سرور آرائي

(۲) نسخه [ج] بر افراشتند - (۳) نسخه [ج] آریزش *

از کمال بنده نوازی بصفحه جرائمش بر نواخته ببحالی منصب
 سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامور
 گردانیده بهمراهی خواجه جهان سرگرم مهمات بخشیدگرمی ددم
 فرساخت - (دین کار میر نامی بزیگی و بزرگی بر آورد *

و چون بعد فوت میرزا غازی بیگ ترخان صوبه قندهار
 قبضط پادشاهی در آمده میرزا رستم صفوی به ایالت آنجا
 معین گشت مظفر خان بجهت تشخیص جمع دامی آن صوبه
 مرخص گردید - و از روی کار شناسی و معامله دانی از قرار
 هست و بون جمع معین نموده بجایگزین میرزا و متعینه او
 تذخوه داده معارفت کرد - و در اواخر عهد جهانگیری
 بصاحب صوبگی مالوه بلذ پایه گردید - و پس از ارتحال
 جناب مکائی اعلی حضرت بمظنه بد اخلاصی و نا دولت خواهی
 خانجهان لودی ناظم دکن از جلیبر براه احمد آباد متوجه
 دار الخلافه گردید - بر زبانها افتاد که صاحب قون ثانی از
 کجرات بر سر ماندو (که خزانه و بیشتر محل خانجهان
 در آنجا بودند) می آید - خان جهان فرزندان خویش را با
 هکندر دوتانی در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بندهای

(۲) نسخه [ج] در آمد و میرزا الخ - (۳) نسخه [ب] جمع بندی -
 (۴) نسخه [ب] معامله فهمی - (۵) نسخه [ج] فرموده - (۶) نسخه
 [ج] بود - (۷) در [بعضی نسخه] دومان و [در دیگر] دوتانی •

پادشاهی بماند و آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد *
و چون سریر فرمانروایی هندوستان بجلوس اعلیٰ حضرت
زیمنت پذیرفت حکومت مالوه از تغیر مظفر خان بخانزمان
ولد مهابت خان تفویض یافت - و اصلاً پرتو التفات خسروانی
بحالش نداشت - او در دار الخلافه منزلی داخل لشکر و غایب
گردید - بعد مدتی باجل موعود رخت هستی برپشت *

* مقرب خان شیخ حسن معروف به حسو *

(۲)

پسر شیخ بهنیا ولد شیخ حسن پانی پتی - مشهور است
که در ملازمت عرش آشیانی بخدمت طبابت خاصه جراحه
(که دران فن بے نظیر روزگار بود) قیام می نمود - معالجه
خیل از غرایب اختراعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب
خان نیز درین صنعت عدیل و سهیم نداشت - با پدر در
دست کارها شریک و با معالجات دست یار بود - در سال
چهل و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار در تماشای آویزه
آهوان آهوه بجانب پادشاه دویده شاخ بند گردانید - خراش
به بیضه رسید - و آماس نمود - هفت روز بخلاجا نرفت -
سخت شورش در مامکت افتاد - اگرچه چاره بحکیم مصری
و حکیم علی باز گردید اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاده
آن این پدر و پسر طرفه نیک اندیشیها بجا آوردند - شیخ

حسّو از مغرورین در خدمت جنت مکانی تربیت یافته شگرف
 پرستارها بتقدیم (سانید) - چنانچه جهانگیر پادشاه می گفت
 که مثل حسّو خدمتگارت کم پادشاهی داشته باشد - و در ایام
 شاهزادگی هرچند شاهزاده مبالغه می کرد چیزی از سرکار
 شاهی نمیگرفت - پس (از آن که بمنصب شاهزاده افزوده شد)
 اول کسی را (که بمنصب امتیاز بخشید) او بود - و نظر
 برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خانی و منصب
 پنج هزاری بلند مرتبه گردید - در آن عهد از بے پردا مزاجی
 پادشاه در کار سازی و معامله پردازی مرد هر کار و کار هر
 مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهر شناسی
 وقوف تمام داشت صوبه عمده گجرات که [مثل سورت و
 کنبدایت (که هر یک معدن نفائس و منبع رغائب است)
 بذا در دار] بار دادند - نتوانست از عهده کارگذاری ملک و
 سرداری سپاه برآمد - تغیر گشته آن ولایت در قبول شاهزاده
 شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار
 و بیست و هفت به صاحب صوبگی ولایت بهار اختصاص
 یافت - و در سال شانزدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پرویز قرار
 گرفت - و او بحضور (سیده بنظم صوبه آگره افتخار اندوخت -

و پس ازان به بخشگيرى دوم و مزيد قرب و مصاحبت لوى
 برتري مي افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهاني بذاير
 پيروي او را از خدمت معاف داشته قصيدۀ كيرانه (كه وطن
 اوست - و پيوسته در تيولش بود) مرحمت فرمودند كه
 بفراغ بال روزگار بسر برد - گويند زمانه با رى طرفه موافقت
 كرد - هرگز سيلی روزگار نخورد - بعد ازان (كه مزي
 شد) با هزار سهيلي (كه كارخانه دار هم آنها بودند) در
 كمال خرمي و بے غمي مي گذرانيد - گويند دولتتمذه با همه
 اشتها و كثرت باه بكمال شگفتگي و بے فكري دران وقت
 ديگر نبود - چون توليت روضۀ شاه شرف پاني پتي بدو
 تعلق داشت درانجا گورخانه خود ترتيب داده در عمر نو
 سالگي در وطن خویش بموطن اصلي شتافت *

كيرانه پركنه ايست از مضافات سهارنپور صوبۀ دهلي كه
 به خوش آب و هوايي و شايستهگي زمين شهرت تمام دارد -
 درانجا عمارت عاليه طرح انداخت - و باغ يكصد و چهل
 بيگه را ديوار پخته كشيد - و حوض بذرّاع دو صد و
 بيست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سير و سرد
 سير هر دو نشاند - گويند نهال پسته آنجا سبز شد - و
 انبۀ خوب هرجا شنيد از گجرات و دكن تخم آن آورده
 كاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبي انبۀ

کیوانه انبئه هیچ جا نمی رسد - رزق الله پسرش در عهد
اعلیٰ حضرت بمنصب هشتصدی رسید - در جراحی و طبابت
مهارتی رافی داشت - در زمان عالمگیری بخطاب خانی و
افزونی منصب امتیاز یافت - و در سال دهم درگذشت -
مسیحای کیرانوی سعد الله نام پسر خوانده مقرب خان است
که در شاعری شهرتی گرفته - و قصه سیتا زن راجه رامچند
مشهور را منظوم ساخته - این سه بیت از انجاست * مثنوی *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مسمت *

* زدستش آب هم میرفت از دست *

* قدم چون بعد غسل از آب برزد *

* نهال آتشین از آب سر زد *

* قوی شد قول اهل هند گویا *

* که ماه آمد برون بے شک ز دیار *

* مرتضیٰ خان میر حسام الدین انجو *

پسر میر جمال الدین عضد الدوله است - برادرش میر

امین الدین بخویشی میرزا عبد الرحیم خان خانخانان رشادتی

بههم رسانید - و در جوانی درگذشت - میر حسام الدین همیشه^(۲)

احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان فتح جنگ بعقد^(۳)

(۲) نسخه [ب] همشیر زاده - (۳) در [بعضی نسخه] فتح جنگ برادر

ازدواج آورد - و بدان وسیله جلیله ارج پیمای عزت و
اعتلا گردید - و بسیار در فرمانبرداری و استرضای آن عقیقه
می کوشید - هرگاه در نوزد و اعیان بیگم بدولت سرای
پادشاهی می رفت میر قدرت نداشت که بے اجازت بمحل
در آید - در عهد جهانگیری بصیانت و حراست حصار
استوار آسیر (که در متانت و ارتفاع و آنچه شایسته
قلعه بود بے همتا و از نامور قلاع ممالک محروسه است)
می پرداخت *

و چون شاهزاده ولی عهد شاه جهان به سبک عنای
تعاقب گران عساکر پادشاهی اقامت ماند در از مقتضیات وقت^(۲)
بیرون دیده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نردا عبور
فرمود و جمعه را بمحافظت گذر و حبس سفاین برگماشته
نزدیک قلعه مذکور رسید شریفا نام ملازم خود را با منشور
مشمول بر ترهیب و تخویف بزام میر فرستاد - و میر
اعتماد خانه زادی و نام آدری پدر و استحسن عقیدت و
جانفشانی در کار خداوند مجازی را بنظر نیارده با آنکه
سامان توپ و تفنگ و ذخیره و آذوقه آنقدر بود (که در
قلاع دیگر عشر عشر آن نباشد) و معویت گذر بمرتبه (که
زاله سر راه بر رستم تواند گرفت) بمجرد وصول منشور شاهي

(باب المیم) [۳۸۴] (مآثر الامراء)

برهنمونئی عروجی (که در طالع او مودع دست مشیت بود)
بے مضایقه قلعه را بشریفا سپرده خود با زن و فرزند فروز
آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبحیل و تکویم
او افزوده بعواطف گوناگون بر نواخت - پس از سریر آرائی
و فرمانروائی اعلیٰ حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزار
سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و در همین سال
بخطاب مرتضیٰ خان و عطای پنجاه هزار روپیه نقد بر نواخته
بجای شیرخواجه (۲) که در اثنای راه گتھے رهگرایی ملک بقا
گشت) بصوبه دارئی آن ولایت سرفراز گردید *

(۳)

چون فاک حسد پیشه دیرین دشمن کامیابی ارباب مقاصد
است هنوز جا گرم نکرده بود که در آخر سال دوم سنه
(۱۰۳۹) یک هزار و سی و نه هجری بار سفر دائمی بر بخت -
از پسرانش میو مصام الدوله رشادت بهم رسانید - و در سال
بیست و یکم بدیوانی شاهزاده شجاع فائز گردید - و در سال
بیست و هشتم بنیابت شاهزاده بحراست صوبه اودیسه و
منصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر برافراخت - و آخر
همین سال در گذشت *

* مصطفیٰ بیگ ترکمان خان *

از امرای عهد جنت مکانی ست - تا آخر آن عهد بپایه

دو هزارمی هزار و چهار صد سوار مرتقی گشته - پس از
 سرپر آرائی فردوس آشیانی سال اول از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزارمی دو هزار سوار و عطای خلعت و خنجر مرمع
 و علم و اسب با زین نقره لوای مباحات افراشت - و سال
 دوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پستتر تعینات یساق دکن
 گردیده سال ششم (که مهابت خان بمحاصره قلعه دوام آباد
 قیام داشت) او به تھانه دارمی ظفرنگر معین بود - چون
 مردم بسیار از نایبان منصب داران متعینه این مهم با گوان
 غله درانجا فراهم شده بغیر گشت و واگشت افواج دکن
 نمی توانستند مالحق بلشکر خانخانان شد نامبرده این کیفیت
 بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجی تعیین نمود که
 غله و مردم را آمده بردند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳)
 هزار و چهل و سه هجری برحمت حق پیوست - حسن خان
 پسر او بمنصب هشت صدی سپید سوار سرافرازی داشت -
 و علی قای برادر او بمنصب نهصدی چهار صد و پنجاه سوار
 ارتقا پذیرفته سال پانزدهم جلوس اعلی حضرت در فزا را گذاشت *
 (۲)

*** مهابت خان خاخانان سپه سالار ***

زمانه بیگ نام پسر غیور بیگ کابلی ست - اینها از
 سادات محیم الذمب رضویه اند - چنانچه خان زمان پسرش

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفه خویش تا حضرت امام موسی الرضا علیه التکته و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در یکم از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یکم جوانان میرزا محمد حکیم انسلاک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت عوش آشیانی کامیاب گردید - و در جنگ چتور مصدر توده نمایان شد - زمانه بیگ در خرد سالی در سرکار شاهزاده سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در کمتر فرصتی بمنصب مناسب رسیده بخشی شاگرد پیشه شد *

(۲) چون راجه ارجینیه در آله آباد بعهد و پیمان معظم خان فتحپوری با جمعی کثیر (که شهر و صحرا در گرفته بودند) ملازمت شاهزاده نمود (و هرگاه می آمد خاص و عام از مردم او پر می شد) این امر بومزاج شاهی شاق آمد - شب در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست - زمانه بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش باتمام می رسانم - و حسب اشاره با یک خدمتگار روانه شد - پس از نیم شب بخانه راجه (که مست و بے خود در رادتی خوابیده بود) رسیده خدمتگار را بر در ایستاده کرد - و مردم راجه را بدر نمود که شاهزاده پیغام مخفی گفته اند -

خود برادر تي درآمده سر او برید - و بشال پیچیده برآمد - و
 بمردم گفت که کسی نبرد که باز جواب می آید - سر را پیش
 شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را
 یغمائی سازند - مردم او آگهی یافته منتشر و بذات النعش
 گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گردید - زمانه بیگ
 بخطاب مهابت خان امتیاز یافت - و در سر آغاز جلوس
 جهانگیری بمصوب سه هزاره سر برافراخته بهم رانا تعیین
 گشت - و هنوز آن مهم تمشیت نپذیرفته بود و از تهانه بذمی^(۲)
 بیرون کوه را پرداخته می خواست درون کوه در آید که طلب
 حضور گردید - پس ازان بهمراهی شاهزاده شاه جهان بهم
 دکن نامزد شد - و در سال درازدم از تغیر شاه بیگ خان
 خان دوران بصوبه داری کابل بلند مرتبه گشت - لیکن از
 تسلط و پیش آمد سلسله اعتماد الدوله (که عداوت و
 خصومت دای بآنها داشت) خواست از کابل بعراق شتابد
 چنانچه شاه عباس صفوی باعزاز رقم طلب قلمی نمود - اما
 خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبیر مردم همراهی را متفرق
 ساخت - ناچار فسخ عزیمت کرد *

چون در سال هفدهم بغضای نور جهان بیگم میان
 جغت مکانی و پادشاهزاده ولی عهد شاه جهان غبار کدورت

بر خاست و بنزاع و جدال انجامید مدار مهمات برهم زنی
 دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند -
 هر چند ابتدا بتوهمش (که از جانب بیگم داشت) تن
 در داد - اما پس از طمانینت خاطر بحضور رسید - چون
 عبدالله خان از هراتی عساکر پادشاهی بفوج شاهی پیوست
 جنت مکانی از بدگمانی آصف خان را (که سر فوج بود)
 با خواجه ابوالحسن پیش خود طلبید - سخت شورش در
 لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهده آثار غلبه شاهی بوساطت
 عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار دولت خوئی نهوده -
 بنوشته که اگر بعفو تقصیر مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته
 بجا می آرم - بالفعل صلاح نیست که افواج خود را طلب داشته
 بساط مذاکره در پیچند - و خود بماندو تشریف برند که
 اسناد بحالی قبول قدیم بمهر اقدس می فرستم - شاهزاده
 (که همواره جویان رضامندی پدر بزرگوار بود) بتقریب و
 تحریک خانخانان معاودت فرمود - و پس ازان (که سلطان
 پرویز از آله آباد برکاب رسید) مهابت خان باتفاق دیگر
 واقعه طلبان بآتش افروزی در آمده پادشاه را بران داشت که
 قاجار نهضت نموده سلطان پرویز را باتالیقی مهابت خان
 بر سر شاهزاده تعیین باید فرمود - شاهزاده از ماندو بیرهانپور
 (۲)

و از اینجا براه تلنگانه عازم بنگاله گردید . مهابت خان بهمراهی سلطان پرویز بپرهانپور آمده بتأمین مهابت دکن همت گذاشت . درین اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن وادرناخته متوجه الہ آباد شوند - کہ اگر صیددار بنگاله سد راه شاهزادہ نتواند شد شما بمقابلہ پرداختید *

مهابت خان در کمتر فرصتی بپذیری تدبیر سلاطین دکن را بحلقہ اختیار بندگی و دولت خواهی پادشاهی در آردن - اگرچہ ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد کہ پسر خود را در نوکران پادشاهی منظم ساخته در دیوگانوں ملاقات می نمایم -^(۲) مهابت این صوبہ بعهده من وا گذراند - لیکن چون عادل خان بیجاپوری (کہ همواره با او عناد و جدال داشت) ملا محمد لاری وکیل السلطنتہ خود را با پنچہزار سوار گسیل کرد کہ ہمیشہ کومکمی ملک پادشاهی بودہ در کارها جہدے فراوان بکار بود مهابت خان جانب ملک عنبر فروگذارشته ملا محمد لاری را با او رتن ہادا مخاطب بسر بلند رای در پرهانپور فکاه داشته خود با شاهزادہ پرویز در عین برشکال گل و لای مالوہ طے کردہ بصوبہ الہ آباد رسید - و در مقام تونس چند روز تقابل فتنین اتفاق افتاد - شاهزادہ شاہجہان بنابر قلت جمعیت خود جنگ صف صلاح نمی دید - اما بمبالغہ و ابرام

راجه بهیم (که از رفقای شاهي بود) واقع شد آنچه شد - و چون کار بآخر رسید عبد الله خان زخمی بسماجت تمام جلو شاهي گرفته از معرکه برآورد *

اتفاقاً در دکن ملک عذیر بسبب یکجهتی عادل شاهیه با عساکر پادشاهي متوهم گشته از قصه کهرکي با نظام الملک برآمد - و بقندهار عیال و اسباب گذاشته سرے بسرحد ولایت قطب الملک کشید - و مقرری هر سال بعنوان خرچ سپاه ازو برگرفت - و بیخبر بر بلده بیدر ریخته تاراج نموده بر سر بیجاور رفت - عادل شاه متحصن گشته مسرعان بطلب ملا محمد لاری فرستاد - و بمهابت خان نوشت که درین وقت مردم پادشاهي نیز کومک نمایند - مهابت خان (که متوجه آله آباد بود) به سر بلند رای بر نکاشت که لشکر خان را با جادو رای و اوداجی رام با جمیع امرای بالاگهات تعیین نماید - ملک عذیر ازین قضیه آگهی یافته هرچند ضعیف نالی کرد که من هم غلام پادشاهي ام تقصیرے سر نزده که شما بر من کمر بسته اید - مرا با مدعی من وا گذارید - کسم نشنید - ناچار بکارزار پیوست - از قضا ملا محمد کشته شد - و جادو رای و اوداجی رام دست بکار نبوده بدر زدند - بیست و پنج نفر از سران عادل شاهیه و از لشکر پادشاهي سوای خاجر خان قلعه دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بپير (که با تڻه چند ازان ورطه برآمده
 بمکانهای خود (سیدند) چهل و دو منصبدار با لشکر خان و
 میروزا منوچهر گرفتار گشته مدت‌ها در دولت آباد بحبس
 گذرانیدند *

(۲)

عنبر فتح کرد تاریخ این واقعه است - گویند ملک
 عنبر (که ربطی بسخن نداشت) این تاریخ شنیده گفت چه
 لطف دارد - طفل هم میداند که عنبر فتح کرد - مکرر او و
 عادل شاه هر دو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدکن بجانب
 شاهي ارسال داشتند - شاهزده از بنگاله عطف عنان نموده با
 فوج ملک عنبر و یاقوت خان حبشی برهانپور را محاصره کرد -
 از سَنُوح این هرج و مرج دکن بر طبق حکم مهابت خان
 با سلطان پوریز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بسارنگپور
 مالوه رسید فدائی خان فرمان آورد که خان جهان از گجرات
 بجای مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه داری
 بنگاله قیام نماید - سلطان پوریز باین وصل و فصل راضی
 نمی شد - حکم دیگر رسید که اگر رفتن بنگاله مرغوب
 مهابت خان نیست بحضور آید - و خانه زاد خان را (که
 قاً حال به نیابت پدر بنظم کابل می پرداخت) طلبیده
 به بنگاله رخصت کردند که بمهمات آنجا را رسد - و آصف

خان بعدارتے کہ داشت عرب دست غیب را با هزار سوار
 اعدی تعیین کرد که او را زود بحضور بیازند - لا علاج مهابت
 خان از برهانپور روانه گشت - سلطان تا سرای بهاری
 بمشایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضی منصب داران را
 همراه بگیرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود
 که او معائب است کسی رفاقت نکند - مهابت خان گفت
 متصدیان حضور در کنکاش غلط کرده اند - سلطان (خواهند شنید
 که) آخر ازین طالب ندامت خواهند کشید - چون به رنتنبه
 رسید شروع به نگه داشت نمود - و رانا نیز یک هزار سوار خوب
 همراهش داد - گروند درین جا عرب دست غیب رسید -
 مهابت خان بدو گفت بکارے که آمده مرا آگهی ست - من
 میروم - تو حرف مغل بخواهی زد - با شش هزار سوار (که
 چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان
 بود) روانه شد *

در هنگامی (که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند)
 آمدنش بعرض رسید - پیغام شد که تا ادای مطالبه پادشاهی
 و جواب جاگیرداران بنگاله (که از آنها متصرف گشته)
 نذماید ملازمت میسر نیست - و شنید که آصف خان برای
 قید او فکرے برانگیخته که گذار بہت روزے (که منزل

شود) اردو و همه فوج از دريا بگذرد و پادشاه با مردم چوكي همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آيد پادشاه دستش گرفته بگشتي نشانده همراه بيارند - و پل را بشكنند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد كجهت خان داروغه فيل خانه بخانه اش رفته حكم رسانيد فيلاني (كه درين مدت بدست آوردند) داخل سركار كنيد - مهابت خان چند فيل فامي نگاه داشته باقي حواله كرد - كجهت خان گفت كه خان جيو (۳) براي کدام روز مي گذاريد كشتي حيات شما تباهي شده - اگر پسران زنده بمانده محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده گفت كه آن وقت شما اعانت نخواهيد كرد - اين فيلان را من خواهم گذرانيد - الحال زود برويد كه اين (چپوئان) گرانند مبادا از حرف فضول شما از جا در آيند - بالجملة مهابت خان را از اين قسم حرفها دلنشين شد كه از شر اعدا جان بر نيست - دل بمرگ نهاده بسپاه پيشگي داده عهد و پيمان موكد ساخت *

چون كزار آب بهمت مخيم عساكر پادشاهي شد آصف خان بقرارداد خود با تمام لشكر حتى خدمتگاران حضور هم

(۲) نسخه [ب] آوردند - (۳) نسخه [ب] خانچر - (۴) نسخه [ج]

گفت شما اعانت نخواهيد كرد .

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بے پروائی
 منزل نمود - مهابت خان (که منتظر لطیفه غیبی بود)
 چنین فرصتی را مغتنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر
 پل فوستان - و خون گرم و گیرا بخانه شهریار و داور بخش
 سواره درآمده آنها را همراه گرفت - و دروازه کلال باز شکسته
 بدولت خانه پادشاهی سرزده رسید - و بر دروازه مردم خود
 نشانده ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از
 عداوت آصف خان رهایی ممکن نیست مرتکب چنین جسارت
 گشتم - شایسته هر سیاستی که باشم بدست خود باید کرد -
 گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب
 خان بروس قدیم با مهابت خان گفت که کوزه‌ی یعنی
 مبروص این چه بے ادبی است - او گفت که هرگاه زن و
 دختر فلانی را قسمت می کردند نتوانستی حرف زد - کله
 چوبه (که در دست داشت) بو پیشانی وی زد که
 قشقه دارے زخم شده خون روان گشت - ^(۲) درین وقت پادشاه
 از غلبه خشم دو مرتبه دست بقبضه شمشیر کردند - میر منصور
 بدخشی بتیرگی گفت که وقت حوصله آزمائی است - پس
 ازان مهابت خان عرض کرد که آشوبه برخاسته سواری
 بشکار صلاح است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

کجاست خان ماده فیل سوار می خاصه (که خود بجای مهارت و
 پسرش در خواصی بود) پیش آردن - مهابت خان گفت
 خان جیو همان روز است که پسران من محتاج بنان جوار
 شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را علف تبغ
 بیدریغ ساختند - و از عرض راه پادشاه را بخانه خود فرود
 آورده با فرزندان بلاگردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و
 چون از نور جهان غفلت ورزیده بود پادشاه را باز سوار ساخته
 بخانه سلطان شهریار آردن - درین فرصت بیگم بدر زده بود -
 ندامت و افسوس از بے خبری خود می کرد - بیگم دران^(۲)
 حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار
 نمود - و بترتیب افواج بارادۀ کارزار پرداخت - چون بل را
 آتش زده بودند روز درم بے شگرف پژوهش از معبر و گذر
 رهی گشته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرفی داشت
 و مخالف فیلان پیش رو داشته حمله آور گشت تزک فوج
 برهم خورد - اکثر را پای ثبات از جا رفت - و هر کدام
 بطرف افداده بآسیمه سری جان بدر برد - بیگم برکشته
 بخیمه خود فرود آمد - و اصف خان بقلعه اتک (که در
 تپولش بود) ستافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته
 مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را بتن برداشتند -^(۳)

مهابت خان خود با تگ رفته بعهد و سوگند آصف خان را
 با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میرو میران بدست آورد -
 و مهمات ملکی و مالی پیش خود گرفته صاحب معامله را
 نیز بے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده بهیچ
 کس یارای حرف و عرض نگذاشت *

. چون خطه کابل مهبط رایات پادشاهی گردید باشاره جنت
 مکانی جمعی از اعدیان را با راجپوتیه بر سر چراگاه گفته گوئی
 واقع شد - قضا را دران میان یکے کشته گشت - آنها بهیئت
 مجموعی بر دائره راجپوتان رفته جنگی سخت در پیوست - و
 ازان فرقه ضلالت پزوه بسیاری با عمدهای آن طائفه بقتل
 رسید - و هرکه از راجپوتیه به چراگاههای اطراف و جوانب
 شتافتند بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و
 برخی دستگیر گشته بفروخت رفتند -- اگرچه مهابت خان
 بکومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداری
 (۲) ورزید - بر گشته به پناه پادشاهی خزید - هر چند جنت مکانی
 باطفاى آن نائره کوتوال را تعیین فرمود - و بداس خاطرش
 چندی از اعدیان را بری گرانید - لیکن آن همه رعب و
 قساست او نماند - و او نیز توهم بخود راه داده ایام بسر
 می برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالی رهناس

هوشیار خان خواجه سرای نور جهان بیگم در هزار سوار بفرموده
بیگم از لاهور همراه آدره ملازمت نمود - تقریب مجلای فوج
در میان آدره حکم شد که از نوکران قدیم و جدید مسلم و
جیبیه پوش شوند *

چون کزار دریای بهت (که سر آغاز استیلای او بود)
منزل شد بهابیت خان پیغام شد که فردا مجلای فوج بیگم قرار
یافته - شما پیش شتابید که مبادا در فلقچیان گفتگوئی واقع شوند
و بنزاع و پرخاش انجامد - او از غلبه و اهمه یک منزل پیش
رفته فرود آمد - قضا را درین هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط
مهابت خان نزدیک بودن خود اصلاح انگاشته از ناسک باجمیر رسید
و چون فراهم آمدن مردم (که مظنون خاطر شاهی بود) اتفاق
نیفتاد عازم تته گردید - لهذا بآن مغلوب بیم و هراس حکم
رفت که بتعاقب شاهزاده شاهجهان (که از دکن بمالوه و از آنجا
باجمیر شده) از راه جیسلمیر عزیمت تته نموده گام سرعت
بر دارد - مهابت خان آصف خان را بعهده و قسم را گذاشته
درانکه مقصود شد - (۲) اتفاقاً شاهزاده بعد هژده روز (که ظاهر
بلده تته مخیم سرزادقات بود) بموصل خط نور جهان
بیگم [که از صیت موکب شاهی یحتمل که مهابت خان
ناعاقبت بسبب از شورش مزاحی آسیبی باخلاف گرامی قدر (که

در خدمت جد ماجد بودند) (ساند] معاشرت بدکن اصولی
می نماید - و خبر فوت سلطان نیز رسید - و شیوع بیماری
علاوه گشت - هژدهم صفر سنه (۱۰۳۶) هزار و سی و شش
رکضت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات در مد
و شصت کوه مسافت پیموده ناسک را مطرح انوار نزل
ساخت - ناچار مهابت خان در یوکرن چهل کوهی این
طرف جیسلمیر چهارونی کرد - و پس از آوارگی او (چون
از حضور قوچه نیز بر سرش تعیین شده بود اما نتوانست
بار مقابل شد) عقب تر توقف گزید - مهابت خان دل از
همه برداشته به رانا پناه برد - او باخلاص پیش نیامد -
ناگزیر با دو هزار سوار راجپوت (که دست از رفاقتش
بر نمی داشتند) بملک بهیلان (که مابین گجرات و مملکت
رانا ست) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخی
بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [که دران ایام بر طبق التماس
نظام شاه از ناسک بجنیر بنا گذاشته ملک عنبر (که
بکوارعی آب و هوا و عمارات امتیاز داشت) رفته طرح اقامت
انداخته بود] نمود - و حسب الطلب شاهي بیست و یکم صفر
سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت از راه راج پیله و بکلانه
بمسعود آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

در همین ایام واقعه ناگزیر جنت مکنی بمیان آمد -
اعلی حضرت باران سلطنت از راه گجرات باجمیر رسیدند -
گویند چون بزیارت روضه مقدسه معینه رفتند مهابت خان
حمائل مصحف بر تعوین قبر شریف گذاشت - و عرض کرد که
مراد فدایی همین بود که حضرت پادشاه شوند - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
بمراد رسیدم - اگر بموجب قول تقصیرات مرا عفو کنند قسم
بمصحف خورده خواجه بزرگ را در میان دهند یا همین
وقت رخصت کعبه فرمایند - و الا فردا آصف جاهلی می رسد -
فتوای خون من خواهد بود - صاحب قران نانی تشفی^(۲)
خاطر خواه از فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان
سپه سالار و بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار و انعام
چهار لک روپیه نقد و صاحب صوبگی اجمیر ارتقا بخشیدند -
و در همین سال جلوس مهابت خان بصوبه داری دکن
چهاره عزت برافروخت - و پسرش خان زمان (که بذارگی
صوبه دار مالوه شده بود به نیابت او مقرر گشت - و در
سال دوم (که رایات پادشاهی به تعاقب خان جهان لودی
عزیمت دکن نمود) مهابت خان بصاحب صوبگی دارالملک
دهلی نامزد گردید - و در سال پنجم از تغیر اعظم خان
مجددا بصوبه داری دکن دستوری یافت *

گویند در آن سی چهل سال (که صوبه داران بدکن می آمدند
تا بر آمدن بالاگهات بے جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ^(۲)
آمده بر می گشتند - هیچ کس بفکر آن نمی افتاد - اول
تدبیرے (که مهابت خان درین صوبه داری کرد) آن بود
که بنجارهای هندوستان را بفیل و اسب و خلعت مستمال
ساخته آن قدر گزیده کرد که یک سر بنجاره با گره و گجرات
بود و سر دیگر به بالاگهات - و مشخص نمود که رویه را
ده سیر گران باشد یا ارزان بگیرند *

چون ساهو بهونسله بعادل شاهیه پیوسته باندزاع قلعه
دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عذیر کمر سعی
بر بست فتح خان امرای نظام شاهیه را با خود در
مقام کین توزی دیده به مهابت خان نوشت که در قلعه
آنرقه نموده - اگر به سرعت برسند قلعه سپرده در سلک
بندهای پادشاهی منسلک می گردم - مهابت خان بر جداج
استعجال خان زمان را با فوج بمنقلا روانه کرده خود نیز
بیست و نهم جمادی الآخرة سال ششم از بوهانپور راهی
شد - خان زمان از کتل کهرکی فرود آمده با ساهو و
زندوله خان معرکه نمود آراست - و پس از زن و خوردن
بسیار تا شش کره تعاتب آنها نموده علف تیغ گردانید -

بيجاپوريان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افكندند - او هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان (كه به ظفر نگر اقامت داشت) ناچار سلخ شعبان از كهركي گذشته بخان زمان پيوسته بمحاصره قاعه همت گماشت - و غره رمضان تقسيم ملجاء نموده توب و ضرب رن (۲) را بعهده لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر كرد كه از سر كوب حصار (كه كوهي ست رفيع و كاغذي داره بران آباد) بجانب قلعه سردهند - همواره به نيروى شهامت و پودايى خان زمان و به بهادري و جدكاريى خان دوران بر كهبي و رسد با ساهو و زندوله خان و بهلول خان بيجاپوري نبردهاى مردانه و چپقلشهاى گردانه رو مي داد - ظفر و فيروزي هر مرتبه نصيب بهادران پادشاهي ميگريد *

پس از فتح عنبركوت چون گشايش مهاكوت را وجه همت ساختند قلعه نشينان از فقدان غله و عدم قوت (كه اكثر بگوشت حيوانات مرده سد (مق مي كردند) بستوه آمده از مشاهد غلبه هر روزه فوج پادشاهي خيريت خان عم زندوله خان و برخي عادل شاهيه (كه در قلعه بودند) *مان طلبیده شب پنهاني بكمند فرود آمدند - و خانخانان را ديده راه بيجاپور گرفتند *

(۲) نسخه [ب] ضرب رن - (۳) نسخه [۱ - ج] بهوست *

و چون نقب بپای مهاکوت رسید فتح خان زه و زان خود را بکالاکوت فرستاد - و مراری پندت (که رائق و فائق سلطنت بیجاپور بود) با همه عادل شاهیه و نظام شاهیه در ایلوره آمده زندوله و ساهو را برابر خانزمان (که در کاغذی واره بود) گذاشته خود با یاقوت خان حبشی بر سر خان خانان (۲) رسید - جنگ عظیم و نبود قوی رو داد - مخالف عزان تماسک از دست داده بادیه نورد فوار گردید - در ائذاعه گریز یاقوت خان حبشی کشته شد - و درین وقت غریب زن و خورده به میان آمد - گویند در دکن چنین جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین فتح و نصرت معارفت نموده نزدیک نقب شیر حاجی مهاکوت رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهی یافته پیغام فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان بایمان موکد کرده ام که بے صواب دید آنها حرف صلح بمیان نیارم امروز موقوف کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستی فرورغی دارم پسر خود را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهور منشان جان سپار بقاعه در آمده اندرون ملجاریها ساختند - فتح خان از دید شگرف کاری بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

(مآثر الامراء) [۴۰۳] (باب الميم)

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت و التماس صفح جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک هفته به برآوردن بنه و بار خود نمود - سپه سالار در یک و پنجاه هزار ردپه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار فرستاد - و فتح خان کلید قلعه ارسال داشته نوزدهم

ذی الحجه سال (۱۰۴۲) یکهزار و چهل دو در محاصره سه ماه و چند روز چنین قلعه رصینه فلک شکوه * بیت *

* حصارے کہ مڈاش ندیدست کس *

* بود قلعه دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ (۲) است -

مهابت خان خان دران را با مرتضی خان سید نظام پسر میروان صدر جهان پهانوی در قلعه گذاشته خون فتح خان را با نظام الماک (که خرد سال بود) همراه گرفته روانه برهانپور شد - و چون بظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند گذاشته فتح خان را با نظام الماک مقید ساخته اشیا و اسباب او را در سرکار پادشاهی ضبط نمود - گویند فتح خان از بے خردی به بیجاپوریه پیغام کون که فوج با مهابت خان کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - یا بنابر نخوت او که نقاره کوچ می شد و مهابت خان سواره می ایستاد

فتح خان هنوز در خواب است - یا بذابر مصلحت ملکی
 بهر صورت بے وجه پسندیده مهابت خان نقض عهد کرد *

چون به برهانپور رسید اعلیٰ حضرت پنج لک روپیہ نقه
 در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او
 از متصدیان پادشاهی استفزاز نمود که برین مهم چه قدر
 زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیہ - مهابت خان
 بیست و پنج لک روپیہ داخل خزانه کرده گفت سه سال
 است که من پیشکش پادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را
 پیشکش کردم - و از جذاب خلافت استدعای قدم یکم
 شاهزاده نمود که بذیروی فوج تازه تسخیر بیجاپور نماید -

اعلیٰ حضرت پادشاهزاده محمد شجاع دومی خلاف سلطنت را
 رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعه پورنده را (که از
 قلاع حصینه رصینه دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف
 عادلشاهیه درآمده بود) نصب العین همک ساخته خانزمان را
 پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملجارها
 پرداخته هر روز آویز و ستیز می شد - چون مهابت خان با
 شاهزاده بسه کرهی رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو
 با جمعی از نظام الملکیه نمودار شده گاهی بر کھی و گاهی
 بر مورچال جنگ می انداختند - (در کھی) که نوبت
 خانخانان بود (راجپوتیه بمحور نمود مخالف تیز جملوی

کرده پيش رفتند . هر چند مهابت خان طلبيد که پستر آئيد
 از جهالت پا افشوده بسيار کشته شدند - مهابت خان در جای
 خود ثبات ورزیده تلاش و تودم مي کرد - گویند چنين صف جنگ
 در صد سال در دکن نشده - نزديک بود که کارخانخانان با تمام
 وسد که خان دوران از بنگاه رسیده غايم را پراکنده ساخت *
 چون ميان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشي بود
 خان دوران مکرر در مجالس ميگفت من او را از کشته شدن
 رهايي بخشيدم - و مهابت خان آنرا شایده بر خود
 مي پيچيد - اتفاقاً روزی خان دوران با سيد شجاعت خان و
 سيد خان جهان بارهه بکهي رفته چون کاه پر کرده روانه شدند
 غنيم در کوه را گرفته شروع ببيان کاري کرد - ازان آتش بکاه
 در گرفت - فيلان و شتر و گاو بسيار سوخته آتش تمام
 محکرا را فرو گرفت - جای بدر شدن نماند - گویند شمار
 سوختهها سي هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نيم سوخته
 از حساب بيرون - امرا بر پشت باند ايستاده حيران نيرونگی
 فلک بودند - بعد اطفای آتش غنيم از طرف هجوم آورده
 عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسيد - آنها منتشور
 گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشيد - گویند اين
 هنگامه باشاره مهابت خان شده - با وصف آنکه سیدی مرجان
 قلعه دار و پس از غالب نامي (که بجایش از قبل عادل

شاه آمده) هر دو بزخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در
 آئینه خیال منطبق نمی شد - و جهد و کوشش اثر نمیداد -
 معینا بوشکال بر سر رسید - امرا برغم مهابت خان اتفاق
 کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند
 ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون بار بردار در لشکر نمانده بود گاوان بنجاره را مردم
 بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته
 بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آورده بودیم
 بار بردار نیست که بردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند
 دو لک روپیه - همان وقت از خزانه خود داد و گفت
 هرکه خواهد بردارد باقی را آتش زند - اعلیٰ حضرت ازین
 معارفت بخان خازان عتاب نوشت شاهزاده را طلب حضور
 کردند - مهابت خان بپرهانپور رسیده چون از راجپوتان (که
 روز جنگ کپی خود را بیجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده
 می گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پندت دیوان
 خود را به اکبر آباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ
 و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان
 نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافی باشد *

در همین ایام مرض بهکندر (که ناسور خاصه سمت - و
 دیرین رفیق او بود) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور
 دق بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید . املا پرهیز
 نمی کرد - می گفت که من از علم تنجیم دریافتم که درین
 مرض جان بر نیستم و بآن احوال دیوان میگرد - و بعزیمت
 تسخیر پریزده از شهر بوهانپور برآمده بر موهن ناله دیره
 کرد تا بر صفحہ ایام باقی ماند که درین وقت هم در کار
 پادشاهی مسامله نمود - و همگی چهار هزار اشرقی بدرین
 و بدرین تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت -
 و بخانم اہلیہ خود (که بعد از مادر خان زمان بعقد
 آرد) گفت که سنگریزہ ہندوستان ہم دشمن من
 است - مال یک روپیہ ہم پنهان نکنند - و طومار را مافوق
 عرضداشت روانہ حضور کرد - و سرداران راجپوتیہ را طالبیدہ
 گفت کہ باعانت شما فامی بر آردم - آنچه بود طومار
 کردہ بحضور فرستادم - جای مواخذہ نماند - بعد مردن من
 بمقتصدیان پادشاهی ضبط اموال نکنند - و عملہ فعلہ را زیر
 محاسبہ نیارند - و ثابت مرا بدہلی بردہ زیر قدمگاہ شاہ
 مردان دفن نمایند - و تمامی اموال را از ناطق و صامت
 بسرکار والا رسانند - در سنہ (۱۰۴۴) یکہزار و چہل و چہار
 بساط زندگانی در نوردید - زمانہ آرام گرفت و سپہ سالار رفتہ
 ہردر تاریخ فوت اوست *

(اجدوتيه حسب الوصيت او از برهانپور تا دهلي بدستور
 زندگي آداب مجرا و سلام بجا مي آوردند - اعلیٰ حضرت سواي
 غيلان همه را پيشروان بخشيدند - گویند نقد کم داشت -
 کوزر (دوبيه ساله مداخل بود - همه را خرج مي کرد - صاحب
 همت بود - روزی گفت که خان جهان لودي بخشش
 نداشت - يکمی گفت در سرکار او فروغ نبود - گفت اين
 چه حرف است - مرد آن سمت که بهر وجه زر پيدا
 کند و صرف نمايد - ليکن پوشاک خاصه او همگي به پنج
 (دوبيه نمي کشيد - طعام هم کم داشته - چون بفيل
 شوقش بسيار بود برونج کمون و خربزه ولايتي بخورد آنها
 مي داد - و اصلا بتکلف آشنا نبود - نویت در سواري
 نمي نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کونا مي شد - از علم
 بهره نداشت - در جوتک و نجوم مهارتي بود - اما احوال
 و انساب پيشينيان از هر قوم و طايفه سر زبان داشته - شيفته
 صحبت ايراني بود - مي گفت خلاصه آفرينش اند *

گویند در بدايت حال مذهبي نداشت - آخرها مذهب اماميه
 اختيار کرده - نامه های ائمه معصومين عليهم السلام بر جواهر
 تمينه کنده در گاو خور مي بست - و بروزه و نماز مقيد
 نبود - سفاکي و سبيعت او مشهور عالم است - در کارهای

پادشاهی دفت و جزای می بسیار می کرد - و بکارهای خود
بیخبر محتض بود - و بهایوی چرب داشت - هرکس را که
نواخت اگر هزار تقصیر می کرد در عزت و قرب او نقصان
نمی آرد - گاهی شعر هم می گفت - اما اظهارش مکرر
می دانست - از دست *

* فنگ دلم بود که بهشت آرزو کند *

* دوزخ نصیب من بود و آرزو مباد *

از پسرانش احوال خان زمان امانی و لهراسپ مهابت خان
جداگانه سمت تحریر یافته - اما میرزا دلیر همت (که
ظالم طبیعت و کاهل خدمت بود) و میرزا گرشاسپ (که
داماد آله دردی خان شد) و میرزا بهروز و میرزا افراسیاب
هیچ کدام ترقی نکردند بدیار خاموشان مغزل گزیدند *

* مختار خان سبزواری *

سید محمد نام از سادات بقی مختار است که از خیار
قرابت رسول مختار اند - سلسله نسب این سادات عالی درجات
به ابوالمختار النقیب امیرالحاج منتهی می شود - نقابت
مشهد منور مرتضویه علیه السلام و امارت حج اسلام مدتی
به اکابر این خاندان علیه مغرض بود - امیر شمس الدین علی
قانی نقیب الغیبی ممالک عراق و خراسان [که به واسطه
بامهر شمس الدین علی ماضی (که آخر نقبای زمان شاه

(۲) عباس بود) میرسد [در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلد سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل از بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث (که از اکابر متاخرین این سلسلہ است) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایمت سبزوار را خریدہ ہلکی خود ساخت - ہنگامے (کہ عبد اللہ خان از رنگ والی توران بر ہرات و توابع آن استیلا یافت) رؤسا و اھالی خراسان سر بہ ربقہ اطاعت از در آوردند - مگر امیر شمس الدین (کہ در سبزوار فروکش نمودہ) بہ ایلی نگرائید - عبد اللہ خان اسمائت نامہ باین بیعت رقم فرمود (۳)

* بیعت *

* درخت دوستی بزشان کہ کام دل بہار آرد *

* نہال دشمنی بر کن کہ زنج بے شمار آرد *

میر املا حساب ازو بر نداشتہ بے محابا در جواب نوشت -

* بیعت *

* چو مہمان خراباتی بعزت باش با زندان *

* کہ درد سر کشی جانان گر این مستی خمار آرد *

و این جرأت و خود داری باعث افزایش الطاف شاہ طہامب

مغربي دارای ایران گردید - میرزا بخطاب سلطانی برنواخته صاحب طبّل و علم گردانیده تمام آن ولایت را مع شیء ازنده باقطاعش تفویض فرمود - و سید فاضل میر محمد قاسم نسابه نیز از مشاهیر متاخرین این طبقه است - و همچنین میر شرف الدین ازین سلسله است که در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا [چون آستانه بلخ (که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است) ظاهر شد] بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزار ببلخ شتافته به نقیب القباثی آن دیار نامزد گشت - و پس ازان (که پادشاه مذکور در گذشت و حوادث و فتن سرکشید) او ازانجا برآمده بهند بار غربت ^(۳) گشود - اولادش درین ملک اقامت ورزیدند *

بالجملة سید محمد مذکور در سلطنت جنّت مکانی بخطاب مختار خان و منصب در هزاری هزار و دریمت سوار پایه افتخار برتر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبه دهلی می پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلیٰ حضرت به تیولداری سرکار مونگیر مضاف صوبه پتنه (که پیوسته بسرحد بنگاله است) تعیین گشت - و مدتها دران آله بسر برد - و در سال دهم عبد الله خان فیروز جنگ ناظم صوبه بهار با سایر کمکیان آنجا بقصد استیصال پرتاب اچینیّه ^(۳)

(که از زمینداران مفسد پیشه آن ولایت بود) راهی گردید -
و مختار خان را بهر ادلی فوج برگزید - چون قلعه بهوجپور
هاکم نشین آن سر زمین (که آن بومی شورش گرا در انجا
متحصن بود) بعد محاصره شش ماه مفتوح شد بر تائب
هوایی خود را مستحکم ساخته آریز و هتیز گرم کرد - تا
در ضمن آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان
(که مقدمه لشکر بود) محاذی دروازه ملجار خود نموده
لوازم سعی بهادرانه بکار برد - و زیاده بر یک شبانه روز نکشید
که او مغلوب رعب گشته زینهار جویان برآمد - و پس از
انجام این مهم کمابیش یک ماه نگذشته بود که در همین
سال آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری انخانه
(که متعهد ضبط قیولش بود) هنگام تقییم محاسبه شمشیر
کین آخته پرو انداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهرے بآن
زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حضار آن نابکار را از هم
گذرانیدند - و خان مزبور نیز بهمان زخم جهان را پذیرد
نمود - گویند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از
عامل یادداشت بستد - و باز محال طلبی می کرد - هر چند
او ضعیف نالیها نمود رحمة ناکرده تهدید بعضی و شکنجه
کرد - چون برخاست که درون رود صد راه گردید - و بیخبر
زخم منکر رسانید - در اجمیر در احاطه دیوار بیرون نزدیک

قبر خواجگي حاجي محمد مدفون گشت - احوال سه پهرشن
شمس الدين خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان
جدا جدا تحزير يافته *

* مير محمد امين مير جمله شهرستاني *

از اعيان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان -
برادر کلانش مير جلال الدين حسين ملائي تخلص (که فاضل
مستعد بود) منظور نظر شاه عباس ماضی مغوي گشته
بمنصب مدارت (که از اعظم مناصب ايران است) امتياز
يافت - چون او در گذشت برادر زاده او ميرزا رضي پهر
ميرزا تقی بجای عم خود بدان رتبه گرامي فائز گرديد - و
از رفور قابليت و طالع مندي بمصاهرت شاهي بلند رتبگي
يافت - و برشد کارداني توليت اوقاف خاصه آن پادشاه
عالي جاه بر حضرات ائمه معصومين عليهم السلام و منصب
مهر داری توقيعات علاوه منصب مدارت گشت - و در سنه
(۱۰۲۶) هزار و بيست و شش بساط هستي در نورديدن -
مدارت ايران به پهرش صدر الدين محمد (که دخترزاده
شاه و طفل رضيع بود) مقرر شده نيابت بميرزا رفيع عم زاده
آن مرموم قرار گرفت - و بالآخرة او نیز مستقلاً بامر مدارت
مي پرداخت *

بالجمله میر محمد امین در سنه (۱۰۱۳) هزلار و سیزده
از عراق بدیار دکن وادن گشته در خدمت محمد قلی قطب
شاه والی تلنگ بوسیلہ مرتضی ممالک میر مؤمن استرآبادی
نوکر گردید - میر مؤمن خواهرزاده میر فخرالدین سماکی
بود - و در صلاح و تقوی درجہ عالی داشت - و در ایران
بتعلیم سلطان حیدر میرزا پسر شاه طہماسپ مغوی قیام
می نمود - و پس از وقوع قضیہ ناگزیر شاه و کشته شدن میرزا
حیدر و استیلای شاه اسمعیل ثانی قاب توقف نیارده بدکن
آمد - و بنابر اتحاد مذهب از سایر سلاطین آن مملکت
ملازم محمد قلی قطب شاه گشته منصب پیشوائی و رکالت
یافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - میر محمد
امین از مددکاری بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلی
(کہ از دوام ارتکاب مدام خود بمهمات ملکی و مالی
فہمی پرداخت) چنان جا کرد کہ او بخطاب میر جملگی
بر خواستہ ہمگی حل و عقد امور بکار آگهی میر را گذاشت - و
پس ازو (کہ پسر نداشت) نوبت حکومت بہ برادرزادہ اش
سلطان محمد قطب شاه رسید - او از رشادت و ہوشمندی خود
متوجہ مهمات ایالت گشت - نقش میر با او خوب ننشست - اما
سلطان محمد املا دست تصرف و طمع باسوال و اشیای میر
دراز نکرده بآئین نیک رخصت فرمود - میر از گلکنڈہ بہ بیجاپور

پیرست - با عادل شاه نیز صحبت او در نگرش - ناگزیر
دوا دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس
مفوی اهتسعاد یافت - و بهجب میر رفیع صدر (که برادرزاده
او می شد) مشمول عواطف شاهی گردید - و در خدمت
شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال
بعزت و آبرو روزگار بسر برد - اما ^(۳) میر می خواست که
در خدمت شاه صاحب منصب عالی باشد - و شاه را مطرح
نظر آنکه بالتفات زبانی هرگز نداشته نغایم (که درین
مدت فراهم آورده) برگزید - چون میر دریافت که حقیقت
کار چیست بالضرور بملازمان جنّت مکانی التجا آرد - جمعی
از قصور فهمیدگی احوال او چنانچه باید در نیافته بخدومت
جنّت مکانی یکی را به مدّ معروض داشتند - آن پادشاه
عالی جاه فرمانه بخط خاص خود بطلب میر در نوشت -
آر از امفهان فرار نموده در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷)
هزار و بیست و هفت هجری بملازمت مستعد گشت - و
بمنصب دو هزار و پانصدی در خدمت سوار و خدمت عرض مکرر
مرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر سامانی
هرکار والا سر برافراخت *

چون لوبی سلطنت به اعلی حضرت رسید مدّ بوسیله

دیوین بزدگی بمیر سامانی اختصاص داشت . و در سال هشتم از تغیر اسلام خان بیایه والای میر بخشیکری برآمده باضافه هزارى پانصد سوار بمنصب پنجهازارى در هزار سوار چهاره کامیابی برافروخت . و دهم (بیع الآخر سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری سال دهم جلوس بازار لقره و فالج دخت هستی بر بست . میر اگرچه در سیادت و شرافت نهب مرتبه بلند داشت اما از اخلاق موفیه و اطوار بهیه نصیبه نداشت . بهیار سبک مزاج و تذخو بود . و در مذهب امامیه سخت متعصب . روزه در حضور اعلی حضرت تقریب مذهب درمیان آمد . میر بتندی حرف زد . پادشاه فرمود که میر واقعی اصفهانی ست . چه مردم آنجا بدرستی و تندی اشتهار دارند . گویند در سال چهارم (که اعلی حضرت بخطه برهانپور اقامت داشت) بذابرمهاک باران گرانی و غلا بجائے انجامید که جانے بجانے میدادند . کس نمی خرید . و شریفه برغیفه می فروختند . نمی ارزید . متصدیان مهمات پادشاهی و عدها بحکم والا آتش پوختنها (که بلندگر زبان زد روزگار است) در هر بلده ترتیب دادند . در آن هنگام میر جمله نامه بسخارت بر آورد . شب و روز در برهانپور لغز طعام جاری داشت . و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات کرد . اگرچه آن وقت هم مردم ایران می گفتند که گرم

مير جبالي نيمه است اما اين طعن و سرزنش صريح ناشي از سوء باطن است - و الاّ اين امر بتكلف هم مورد تحسین و محمل جزاست *

اصفهان از معظم بلاد ايران است - * بيت *

* اصفهان نيمه جهان گفتند *

* نيمه وصف اصفهان گفتند *

بقول اصح از اقليم چهارم است اگرچه برخه بجهت طول و عرض از اتليم سيوم شمرده اند - از كهنة شهرهاي عواق است - در قدیم يهوديه مي خواندند - چه بني اسرائيل از بخت نصر گريخته گرد عالم مي گشتند - چون خاک اینجا را موافق خاک بيت المقدس يافتند شهرے طرح انداخته به يهوديه موهم ساختند - و برخه بنای آفرا به اصفهان بن سام نهيست دهند - جوقه از ابنيه اسكندر بر شمرند - ابن دريد گوید اصفهان لفظ مرکب است از اصف بمعنی شهر و هان بمعنی سواران - و در فرهنگ رشیدی گوید اسپاه و اسپه لشکر و سگ و همچنين سپاه و هپه - و ازین ماخوذ است اسپاهان چه آن شهر همیشه موضع اقامت سپاه ايران بود - و دران سگ نیز بهیاز بود - چنانچه مولف تاريخ اصفهان علي بن حمزه گفته - و الف و نون براي نسبت است - انتهي کلام الرشیدی - و اصفهان معرب اسپهان است - گویند ابتدا چهار ديه بود

کران و کوشک و جواراه و دشت - چون کیقباد آن را
 پايي تخت ساخت شهر عظيم شد - و آن دیهات هر یک
 موسوم بکوچه گردید - زنده رود (که به زاینده رود شهرت
 دارد - و گریزند ازان هزار نهر جدا شده) پایان آن شهر روان
 است - شاه عباس ماضي در ایام فرمانروائی خود دار السلطنه
 ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس
 گذاشته بآبادی و معموری آن بنده همت گماشت که مزید
 بران متصور نیست - و تا انقضای دولت مقویه مستقر خلافت
 بود - در فترت افغانان خرابی بدان معموره راه یافت - آب و
 هوای خوب دارن - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع
 اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بهیاری ازان مکان برخاسته
 اند - بیشتر مردم آنجا شافعی مذهب بودند - اما الحال همه
 شیعه لیکن اکثر درشت و تند خو می باشند - و گفته اند
 که اصفهانی خالی از بخل و خسست نباشد - از صاحب بن عبد
 آزرده اند که می گفت هرگاه باصفهان میرهم در خود خسست
 می یابم - در حق این شهر و اهل شهر جرعه چندانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکوسست الا آنکه *

* اصفهانی در نمی باید *

* محمدا دار خان *

پھر محمدا دار خان چرگس است - در دولت نظام شاهیہ
 بہوید قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسیار
 گذرانیدہ بود بہ دکنی شہرت گرفت - پس از فوتش نظام
 شاہ پھر او را بلقب پدر ملقب نمودہ نامہ بسرداری و
 سرفوجی بر آرد - و در سال ششم جلوس فردوس آشیانی
 ہنگامہ (کہ مہابت خان سپہ سالار قلعہ دولت آباد را
 محاصر داشت) او برہنمونہی بخت بیدار از قصبہ نیالی (کہ
 درینولا مشہور بہ نعمت آباد و مضاف سرکار کاندہ است)
 ہمیشہ سالار پیغام نمود کہ این مکان را بہرکہ اشارہ رد حوالہ
 کردہ خود را پیش شما می رسانم - ہر چند صدق مقالش پرتو
 ظہور میداد سپہ سالار بچہت اظہار ہواخواہی و دولت سگالی
 او بر ہمگان گزارش نمود (کہ چون بنہ و بار ساہو بہونسلہ و
 رندولہ خان بیجاپوری در بیضاپور است) اگر ترکازی نمودہ
 بدان دستبرد نہ نماید بہ ازین دستاریزے برای ظہور عنایات
 پادشاہی نخواہد بود - محمدا دار خان بیداری روزگار بے محابا
 بر سر قصبہ مذکور تاخت - از آنجا کہ حسن اتفاق باسانی
 باعث نشست نقش مرانے چند می گردن دان نزدیکی زن

و دختر ساهو (که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا
 آمده بودند) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسب و یک لک
 و پنجاه هزار هون با افرادان اسباب و اجناس بهونهله مذکور
 و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس زندهله خان
 بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته
 عیال ساهو را بر وفق نوشته سپه سالار بجعفر بیگ قلعه دار
 کالنه سپرده خود باولایی دولت پیوست - و در آغاز سال
 هفتم از دکن بدار الخلافه آکره شتافته سعادت آستانبوس
 اندوخت - و بمنصب چار هزاره ذات در هزار سوار و
 عطای بیستم هزار درپیه ند و دیگر عفایات خمسرانه سو
 برافراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبه بهار در اقطاع او
 مقرر گشت *

و چون مشارالیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت
 امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت
 برافراخت - و بخدمت فوجداری سرکار گورکھپور از تغیر
 مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پستر
 در کومکیان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهی
 می پرداخت - با آنکه از قوم چرکس بود از وطن گزینی در
 ولایت دکن وصلت و خویشی بهم مردم کرد - چنانچه

محبیه خود را پسر دلاور خان حبشی (که پدرش نیز از امرای نظام شاهیه بود) داد *

* مرشد قلی خان ترکمان معروف *

* بمروت خان *

در عهد جهانگیری از ایران دیار رسیده بمنصب هفصدی در مد سوار در سالک ملازمان پادشاهی انسلک یافت - و در سال سیوم فردوس آشیانی بمنصب هزاری سر برافراخته بخدمت آخته بیگی اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله دانی و کارطابی او پرتو ظهور داد (از آنجا که در خدمت میر تزکی مرتبه سنجی و پایه شناسی منظور می باشد - و خلیل الله خان میرتزک از فرط خشونت مزاج کار موافق مرضی پادشاهی نمی کرد) در سال ششم آن کار نیز بمروت خان ضمیمه خدمت سابق گشته بافروزی پانصدی منصب و خطاب عم خود مرشد قای خان (که لله شاه عباس ماضی بود) نوازش یافت - و هنگامی (که ریاست پادشاهی از آگره بهسیر دولت آباد ارتقا یافت * ع *

* پادشاه جهان این سفر مبارک باد *

از آن سال آگهی بخشد) از منزل روپ پاس فوجداری متھرا و مہابن و مالش شقاوت کیشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

مرتوم تفویض یافت . و چون افزونی جمعیت ناگزیر ضبط آن سرزمین بود باضافه پانصدی ذات هزار و سیصد سوار بمنصب در هزاری در هزار سوار و مرهمت علم عز افتخار اندوخت - و پس ازان (که نقش عملداری در دران بوم فتنه خیز درسمت نشست و سرکشان تلمرد پیشه دست خوش سرچنگهای زبردست او گشتند) مورد تفضل پادشاهی شده بافزایش پانصدی پانصد سوار و عطای نقاره مهابی گردید -

و در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری در اثنای ناخست بریلی از مواضع هفمدان (که همگی شورش گزینان آنجا در پناه دیوار بهشت آتش افروز هنگامه کین توزی بودند) بزخم تفنگ نقد زندگی در باخت - بهکمه در فوجداری متعرا بند و اسیری بسیار نموده کنیزان جمیله پری چهره (که هر یک در حسن و ناز از دیگرے گرو سبقیت می برد) بسیار فراهم آورد - گزیند در کوردن نگر (که محاذی متعرا آن طرف آب جرن است - و آنرا مولد و منشأ کشن میدانند) در شب هشتم از ماه سانون (که باعتبار میلادگان آنرا جنم اشتمی خوانند) غریب مجمع از زن و مرد هندو واقع می شود - ^(۲) آنجا خان مذکور برورش آنها قشقه کشیده و دهوتی پوشیده دران هجروم عام نظارگی حسن بوده گشت

و را گشت مي نمود - زني ديد (كه بجمال شك ماه بود)
 مثل گرگي (كه در رمه در آيد) او را برداشته روان شد -
 چون مردمش كشتي در كنار آب مهيا داشته بودند بران
 نشسته راه اكبر آباد گرفت - هنوز املا اظهار نكردند كه دختر
 كه بود - احوال مرشد قلبي خان شاملو^(۲) لكه استاجلو خاليه
 از غرائب نيهست - مجملے بر زبان قام مي گذرد *

مشارايه حاكم خوانف و باخرز بود - چون علي قلبي خان
 شاملو حاكم هرات و اميرالامراء خراسان متكفل للملكي عباس
 ميرزا (كه از زمان جد خود شاه طهماسب صفوي ايالت خراسان
 داشت) گرديد - و سلطان محمد خدا باده والد شاهزاده
 مذکور بفرمانروائي ايران ديار رسیده بسبب عدم بصارت او
 كار قزلباش به بے ضبطي كشيد - و ملك محل حوادث و فتن
 گشت - باقتضای عقل مصلحت انديش امراء خراسان را با
 خود متفق ساخته در سنه (۹۸۹) فهد و هشتاد و نه عباس
 ميرزا را سربر آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد
 قلبي خان از همه پيشتر درين باب كمر موافقت بسته
 عهد و پيمان يکجهتي استوار نمود - اما مرتضى قلبي خان درناك
 حاكم مشهد مقدس (كه خود را همسر علي قلبي خان و
 بيگلريگي نصف خراسان مي گرفت) يكتائي نورزیده در

(باب الميم) [۴۲۴] (مآثر الامراء)

کار شکنی افتاد - سلطان محمد خدا بنده با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علي قلی خان قاب قبال در خود ندیده در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلی خان در تربت تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلی و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزاده و علي قلیخان مسلم داشته معاودت نمود - و بهاس خاطر خان مذکور مرتضی قلی خان را از مشهد مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلی خان و طائفه استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان (که بزرگ زاد آنها بود) نامزد کرد - و هنوز از استقامت دران ملک نیافته بود که مرشد قلی خان زیارت روضه مطهره حضرت امام الجن و الانس تقریب کرده بشهر درآمد - و ابواب مکر و حیله گشوده بچرب زبانی و چاپلوسی اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان (که بتغایق مردم او جمع آمدند) بسلیمان خان پیغام داد که شما را قشون و لشکر آراسته (که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون توانند آمد) نیمهت بعهده من وا گذاشته خود بجانب خوانب و باخروز رفته بفرامت بگذرانید - او کام ناکام رضا جو گشته روانه شد - و از اثنای راه احوال و ائقال انداخته بعراق بدرزد - و مرشد قلی خان بر مشهد مقدس مسئولی گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملائمت مطيع و منقاد خود ساخت - و بمرتبۀ در تاليف دلها کوشيد که حکمش در انجاي خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزايد گرديد - پستّر بعلي قليخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهيم خان را نزد او فرستاد (که ترغيب ملک گيري کرده خان را با جناب شاهي بجانب مشهد مقدس بيارد) تا مراسم فدريت و عقيدت بتقدیم رساند *

چون بها مهمات دنيا ازان قبيل است که در آغاز بمصادقت و دوستي فرا گيرند و در انجام بمخالفت و دشمني برخيزند ويش سفيدان شاملو اقتدارش مکرره پنداشته بسعايت درآمده غيما بين آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند - و رفته رفته کار بجائۀ رسيد که علي قلي خان شاه را برداشته فوج بمشهد کشيد - مرشد قلي خان سرچنگ نداشت و ميخواست مهم هرگونه باصلاح گرايد - در سوسفيد ترشيز برابر هم فرود آمدند - علي قلي خان بهيچ وجه سر بمصالحه نميپذيريد عذاب هزم و هوشيارى از دست داده خود مباشر حرب گرديد - و بر جماعت تلخته پراکنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت - مرشد قلي خان با معدودۀ در جائۀ ايستاده بود - نظرش بر لوى شاهي افتاد - ممنون طالع

(۲) در نسخۀ [۱] حرف [واو] نيست .

خود گشته همک بران مقصور ساخته آن شهویار بلند اقبال را
بدست آورد - و بهمان مردم کمی^(۲) بر اعادی حمله برده
شکست فاحش داد - پس ازان (که علی قلی خان از
تعاقب آن گروه باز آمد) از لشکر قول و علامت چتر شاهي
اثری ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامی راه
هرات پیش گرفت - مرشد قلی خان با سعادت ابدی توأمان
گشته ازین عطیة غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردن
سائید - و بعلي قلی خان نامه محبت آمیز بطریق معهود
چاکرانه نوشته گله مندیهای دوستانه نمود - و این سانحه را
باقضای سرنوشت آسمانی حواله نمود *

بالجمله مرشد قلی خان اسباب سلطنت شاه عباس را
ترتیب داده خون من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للمکی
تکیه زد - و چون عزم عراق را غبار آشوب و بد نسبی
در گرفته بود بدار السطانة قزوین (که مقر خلافت شاهان صفویه
بود) خالی شنیده مرشد قلی خان شاهزاده را برداشته
بهرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوین در آمد - افسقالان
طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدوم رو آوردند - و
چون این خبر باردوری سلطان محمد خدا بنده رسیدن از
متجندة و ادا سطر الناس نا اعیان و روشناس دربار (که همه خانة^(۳)

کوچ در قزین داشتند) بے رخصت شروع در رفتن کردند *
 چون قضا (سیده) بود امرای عمده (که رائق و فائق
 سلطنت بودند) نیز عنان مصلحت از دست داده قرار گرفتن
 قزین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلی خان گرفته خاطر
 خود جمع ساختند - و چون بآن بلده در آمدند سلطان محمد
 خدا بنده (که از ارضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان
 فاپدیدار دلگیر گشته گوشه عافیت و فراغت میطلبید) بملاقات
 فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مهرت و شادمانی کرده خود را
 از پادشاهی خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهی بیاراست -
 (دز) دیگر مرشد قلی خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را
 بر تخت فرماندهی برآورد - و امرا را بمواخذة خون سلطان
 همزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را (که رکن رکن
 سلطنت بودند) به تیغ کشیده تقصیر سایر امرا و ارباب مناصب
 بعفو مقرون ساخت - (از آنجا که اکثریه چنین جاری شده) که
 هرکه از شجاعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعتلای لوای
 دولت پادشاهی و ارتقای علم سلطنت صاحب اقباله سعی و
 جانفشانی بکار برده عرق ریز کردن نمایان گردن هرگز بربستر
 کامرانی نیاسوده از ساقی دوران غیر از جرعه تلخ کامی
 نذوشت - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفت و عداوت کشد

و حقوق بعقوق سر بر می آرد - و آخر الامر سر در سر آن
 می بازند (شاید وجهش آنست که سلاطین ذوی اقتدار
 دور اندیش از مشاهده آثار عزم بلند و افتخار در امور عظیمه
 ابقای او را منافعی مصلحت خود تصور نموده بتضییع او
 می کوشند) اگرچه ظاهر آنست (که بیشتر امزجه مجبول
 خدمت فروشی و کار آرائی ست) بقدر صدور نخوت رعونه راه
 می یابد و آنرا غیرت سلطنت بر نمی تابد [چون پایه قدر
 و منزلت مرشد قلی خان بایوان کیوان رسید و رتق و فتق امور
 کای و جزئی سلطنت بدر باز گردید آتش حقد و حسد در
 کانون سینه همسران و همچو شمانش اشتعال یافت - چون شاه (که
 فشو و نما در طائفه شاملو یافته بود و لایمی مرشد قلی خان
 و درمیانه استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درین وقت
 سلوک که می کرد نیز نا دلخواه بود) در سال دوم جلوس
 خود سنه (۹۹۷) نهصد و نون و هفت هجری هنگامی
 (که جانب خراسان برآمده بود) بجمعی اشاره نمود که ناگاه
 بکشک خانه او در آمده در خواب کارش تمام ساختند *

* مخلص خان *

برادر کلان آله وردی خان مشهور است - در مبادی حال
 ملازم سلطان پردیز بود - از رشادت و کاردانی بدایه دیوانی

شاهزاده برآمده بحکومت و حراست صوبه پٹنه (که در تیول سلطان مقرر بود) می پرداخت - در سال نوزدهم جهانگیری (چون شاهزاده دلی عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابوالهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوجی بوسم منقلا بسرداری راجه بهیم پسر رانا امر سانگه بر سر پٹنه فرستاد) مخاص خان را پای همت از جا رفته با آن (که آله یار خان پسر افتخار خان^(۲) و شیر خان افغان کمکی بودند) توفیق یاری نکرد که حصار پٹنه را استحکام داده (دزے چند تا سیدن عساکر پادشاهی بگذرانند - بجانب آله آباد شتافت - و پس ازان در ملازمان جنّت مکانی انتظام یافته بقرب و اعتبار فائز گردید - در هنگامه شهر یار بهمراهی خواجه ابوالحسن در هراری یمین الدوله بود - پس از جلوس اعلیٰ حضرت بمنصب در هزاره ذات و سوار و عنایت علم سر برافراخته بفرجدارئی نرور^(۳) دستوری یافت - و بعد ازان باضافه منصب و عطای نقاره کامیابی اندرخته بخدمت فرجدارئی سرکار گورکھپور مفتخر و مهابی گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاره و صوبه دارئی تلنگانه (که دران وقت عبارت از ناندیر و غیره محالات صوبه محمدآباد بود) سربلند گردیده بدان صوب مرخص گشت - و در سال دهم سفر آخرت برگزید - گویند سوارئی جمیله^(۴)

(۲) نسخه [ب] الله یار خان - (۳) نسخه [ج] نرور - (۴) نسخه [ج] شد •

سیار جمع کرده بود - و در مرض موت پانصد اسامی آزاد کرد *

پسرش میرزا لشکری (که علامه روزگار بود - و در
 بی صرفه گوئی و هرزه خائی مشهور) به پشت گرمی التفات
 مهابت خان در درگاه پادشاهی دولت (۲) (۲) شناسی اندوخت -
 گویند اول باعث کارشکنی خانجهان لودی آن بود الفضول
 گشت - شبی در غسل خانه بر سر اهتمام با حسین خان و
 عظمت خان پسران خان مذکور خارج آهنگی نمود - آنها برادر
 تشدد زدند - او گفت مردانگی شما فردا ظاهر خواهد شد
 که بدرت را زنجیر در پا کرده یک کردور درپیه می گیرند -
 چون شب چوکی خان جهان بود پسران به تیش خانه آمده
 بپدر این حرف رسانیدند - چون ایام دولتش بانتهما رسیده بود
 اینحرف پیچ بی اصل علامه واهمه‌ای او گردیده خانه نشین
 شد - اسلام خان بحکم پادشاهی آمده استفسار وجه انزوا
 نمود - دران وقت حرف میرزا لشکری گل کرد - اعلیٰ حضرت
 او را مقید و مسلسل بقلعه گوالیار فرستاد - و بعد رسیدن
 کار خان جهان بجائے که رسید از زندان رهائی یافته در
 دیار غربت می زیست - تا باجل طبیعی در گذشت - و پسر
 دیگرش زوالی است که تا سال بیستم اعلیٰ حضرت بمذنب
 هفصد می صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

* معتمد خان محمد شریف *

از مردم غیر مشاهیر ایران است - چون بهندوستان دارد
 شد بدستگیری بخش بیدار بدولت (روشناسی جنت مکانی
 فائز گشت - و در سال سیوم بخطاب معتمد خان سرافرازی
 یافت - در حق او ظرفای مغایه آن وقت این بیت گفتند

* بیت *

* بدور شاه جهانگیر خانی ارزان شد *

* شریفه بانوی ما رفت و معتمد خان شد *

مدتی بخشیگری احدیان داشت - در سال نهم سلیمان بیگ
 فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده شاهجهان (که بمهم رانا
 مامور بود) فوت کرد - و معتمد خان به بخشیگری عساکر
 شاهی تعیین گشت - و در سال یازدهم (چون شاهزاده بتذسیق
 مملکت دکن دستوری یافت) معتمد خان باز بخشیگری
 فوج امتیاز گرفت - و در هنگامه (که جنت مکانی مرتبه
 اول بگلگشت کشمیر خرامش فرمود - و مرکز خاطر محض
 سیر بهار آن دیار بود) از انجا (که درین موسم کتل پیر پنجال
 از برف مالا مال می باشد - و عبور لشکر از آن راه دشوار بلکه
 محال) ^(۲) برای پکهلی و دمطور نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانه

نشن گنگا جشن سال پانزدہم مطابق سنہ (۱۰۲۹) ہزار و

بیسست و سہم ہجری آراستگی یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر ہمہ جا راہ بر کنار بہت
 است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلہا بغایت
 تنگ و دشوار واقع شدہ (کہ مرور بصعوبت میسر می آید)
 لہذا میرا ہتمامی آن بعمدہ معتمد خان تفویض یافت کہ
 بغیر از معدودے در رکاب پادشاہی کسی را از امرای عظام
 و غیرہ نگذارد - خان مذکور در پای کتل بلباس فرود
 آمد - و حسب اتفاق (چون سواری جنٹ مکانی متصل
 خیمہ او رسید) بر ف و باران بمرتبہ هجوم کرد کہ مزاج
 پادشاہی بتشویش گرائیدہ با اہل ہرم در خیمہ او فرود آمد -
 و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب با سودگی بہر
 بردند - پادشاہ لباسی (کہ در ہر داشت) بمعتمد خان مرحمت
 فرمود - و از اصل و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی پانصد
 سوار سرش را باوج بریں رسانید - غریب تر آنکہ با وصف
 جریدگی (کہ لازمہ سفر کشمیر است) آن قدر خیمہای
 متعدد و فرش و جامہ خواب و مصالح ہادرچی خانہ و اسباب
 و آلات ضروری (کہ آنچہ سرکار اہل دولت را درخور باشد)
 ہمراہ داشت کہ حاجت بعاریت طلبی نشد - و چندان شیلان
 کشید کہ بہمہ مردم اندرون و بیرون کفاف نمود *

سبحان الله آن وقت چه خیر و برکت بوده که در
 قلیل منصبی‌های چنین هنگام این همه اسباب و سامان بود که
 بیگاه و بیدخبر از عهده مهمانداری پادشاه هندوستان برآمد -
 در همین مراجعت کشمیر از تغیر می‌رجله بخدومت عرض
 مکرر چهره کامیابی افروخت - و چون بدولتخواهی شاهزاده
 شاه جهان مشهور بود بعد از جالس باضافه منصب و به‌زود
 قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغیر اسلام
 خان به بخش‌گیری دوم سر برافراخت - و در سال دهم از
 انتقال میر جمله بتغویض خدمت والای میر بخش‌گیری و
 از اصل و اضافه بمنصب چارهازاری در هزار سوار بلند مرتبه
 گردید - و در همین سال باعانت سیو رام کور برادرزاده راجه
 بیتل داس باثفاق راجه مذکور بولایت ده‌دیره تعین گشت -
 معتمد خان اندرمن زمیندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در
 سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجری از
 سپنجی‌سرا در گذشت - اگرچه در تاریخ دانی شهرت داشت
 اما از اقبال‌نامه جهانگیری (که بعبارت سلیس و مربوط
 نوشته کلک اخبار طراز اوست) معلوم میشود که سلیقه تاریخ
 نویسی نداشت - چه بارصف عهده عهد نویسی اصلا بجزئیات
 ضروری نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و استغاط

بهيار بقيد تحرير كشيده - دوستكام پسرش تا سال سيام پيايه
هشتصد و دو صد سوار رسیده بدفعات بدخشيكري گجرات و
كابل و بنگاله تعيين يافته - سال هفتم جلوس عالمگيري در بنگاله
فوت نموده - محمد اشرف برادر معتمد خان در تيولداري لکهنؤ
عمارات عاليه در آنجا بنا کرده - و سرا و پورۃ اشرف آباد اساس
نهاده - و باغۃ نيز طرح انداخته كه سيرگاه عالم بود - تاريخ آنرا
بر دروازه بخط كتبه كنده - بوستان دوستان - دران باغ
منزوي بود تا بسرا بستان بقا شتافت *

* ميرزا رستم صفري *

برادر خرد ميرزا مظفر حسين قندهاري ست - در احوال
او گذشته كه سلطان محمد خدا بنده داراي ايران قندهار را
به مظفر حسين ميرزا و زمين دادر را به رستم ميرزا با دو
برادر خردش ابو سعيد ميرزا و سنجر ميرزا تفويض فرمود -
چون اين لكه نسبت بقندهار بهيार محقر بود وفا بمعاش
ميرزا و برادران نميكون - خواست كه سيستان را از دست ملك
محمود (كه از نژاد واليان قديم آنجا بود - و بعد فوت شاه
اسماعيل ثاني بران ولايت استيلا يافت) بر آورده به لكه
خود افزايد - مظفر حسين ميرزا بر سر ملك محمود فوج

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازدواج خود آورده آن
 ناحیه را بدر مهلم داشت - این معنی موجب کلفت هر دو
 برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله بر
 قندهار لشکر کشیده طرفه نبشت *

چون اکثر بلاد خراسان لکدکوب حوادث اربک گشت و
 سر و سردارے مشخص نداشت میرزا از زمین دادر به فراه
 شتافته متصرف شد - و بکرات با اربک عرصه پیگار آراسته
 لوای مردانگی و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای
 تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود
 بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داری ملاقات کرده بمراهم
 خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستی باغواهی کوته خردان
 مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعی
 فراهم آورده بهیچ آریزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را
 از هم گذرانید - چون تاب مقابله نداشت راه زمین دادر سپرد -
 او بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بجنگ پیوست - شکست بر
 میرزا افتاد - پس ازان در نظرها رفته نماند - بزرگ برادر
 (که منتظر فرصت بود) دست چیرگی برگشاده زمین دادر
 نیز برگرفت - رستم میرزا بتیزی آمده قلات بستد - روزی
 بشکار رفته بود - طایفه بیات خواستند آن را متصرف شوند -
 راند میرزا بقلعه داری پرداخت - و بتفنگ یکی از حرام نمکان

(که بجانب آن ضعیفه سرداد) در گذشت - اگرچه میرزا بسیار را بتیغ انتقام گذرانید اما (چون ارضاع زمانه حسب دلخواه ندید - و آوازه آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن آن دیار بجمعیتی دیگر می افزود) بشریف خان اتکه حاکم غزنین دوستی داستان برخوانده آهنگ بندگی پادشاهی وانمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال یافت - سال سی و هشتم اکبری سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میرزا بکنار آب چناب رسید - سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فراش خانه مصحوب قرا بیگ ترکمان از سرار پادشاهی فرستادند - و متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال یافت - چون نزدیک رسید شریف خان و آصف خان و شاه بیگ خان و برخه امرا باستقبال دستوری یافتند - بچهار گروهی لاهور روز جشن دهرا خانخانان و زین خان کوکه پذیره گشته با سنجر میرزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهیم و با چهار صد ترکمان دولت ملازمت دریافت - چون تالیف برادر کلانش منظور بود بمنصب والای پنجزاری و انعام یک کرد تکه مرادی و اقطاع ملتان و بهیاری برگزانت بلوچستان (که افزون از قندهار است) برنواختند - و پس از چندی بعنایت علم و نقاره اعتبار برافزودند - میرزا

ابو سعید (که در قندهار مانده بود) نیز رسیده بنوکری
پادشاهی امتیاز یافت *

چون مردم میرزا در ملتان داک و ستد را از اعتدال
بر گذرانیدند سال چهارم سرکار چیتور باقطاع میرزا مقرر شده بدان
سودستوری یافت - اما بنابر وجهی از سرهزد بر گردانیدند -
چون راجه باسو و برخی بوم نشینان شمالی کوهسار سر از
فرمان پذیری بر تافتند سال چهارم و یکم پتهان و آن نواحی
در تپول میرزا تذخوه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف
خان را بیداری همراه دادند - میان میرزا و خان مزبور ناسازی
افتاد - راجه باسو مو را استوار کرده نخوت فرورشی پیش
گرفت - پادشاه جگم سنگه پور راجه مانسگه را نامزد فرموده
میرزا را بحضور خواند - سال چهارم و سیوم رایسین و آن حوالی
بعاجیر میرزا قرار یافته بدان جانب شتافت *

چون گشایش احمدنکر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزی
بستوه آمد و بد گوهران سر بفساد برداشتند شاهزاده سلطان
دانیال التماس کمک نمود - پادشاه از برهانپور فوج تازه
بسرکودگی میرزا و یک لک اشرفی روانه کرد - آزان باز
میرزا کمکی دکن بود - دختر خان خانان برای پسر خود
میرزا مراد خواستگاری نموده بهمن یارمی آن همه سالار
مدعی در قصبه تمرنی (که الحال به ظفرنکر زبان زد است)

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیری سنه (۱۰۲۱) هزار
 و بیست و یک از انتقال میرزا غازي ترخان به حکومت قندهار
 و عذایمت دولک در پیله برسم مدد خرج سرافرازي یافت -
 جنت مکانی نصایح ارجحند در مراعات قانون عدالت و نصفت
 فرموده در درانه ساختن ارغونیه (که از چند سال آن دیار^(۲)
 بآنها متعلق است) با خسرو خان چرگس وکیل چهار پشته
 آن سلسله (که مبادا غدری اندیشد) تاکید رفت - و میر
 عبد الرزاق معموری بهمراهی نامزد شد که جمع آن مکروهه را
 از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او تنخواه
 دهد - میرزا با ارغونیه بدساکتیا نموده بخلاف چشم داشت با
 متوطنان آنجا نیز طریق پیش گرفت (که منافعی آئین مروت
 و مردمی بود) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست
 عالمی بداد خواهی همراه آمد - لهذا میرزا حواله انی رای
 سگنه دکن شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چنده^(۳)
 جنت مکانی نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت -
 و دختر میرزا را بسطان پرویز پیوند بیوگانی دادند - پس
 ازان بمنصب شش هزاری امتیاز یافته به صاحب صوبگی
 آله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتند و بهار

(۲) نسخه [ج] که از صد سال - (۳) نسخه [ب] دکن *

بتصرف در آردن عبد الله خان بطریق مقله گرم و گیرا رسیده
در قصبه جهوسی مقابل الہ آباد آنطرف آب گنگ معسکر
آراست - میرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذکور
نواره مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته
در شهر در آمد - هر چند درمی خان میر آتش شاهی تعهد
می نمود که در اندک فرصت قلعه مفتوح می شود عبد الله
خان اضطراب بیجا نموده باز به جهوسی برگشت - (۲)
چند نگذشته بود که آرازه آمد آمد پادشاهی بلند شد -
میرزا ازان محنت برآمده راحت و آسایش از سر گرفت -
و در سال بیست و یکم بصوبه دارجی بهار تعیین گردید - و در
سال اول جلوس شاهجهانی از حکومت بهار معزول گشته بحضور
رسید - چون عارضه فقرس مومن علاقه کبر سن شده از حرکت
بازداشت از تکالیف نوکری معاف فرموده به سالیانه یک
لک و بیست هزار روپیه موظف ساختند - تا بغراغ بال در
دار الخلافه آگره بگذرانند - و در سال ششم جشن کتخدائی
شاهزاده محمد شجاع با صبیغه میرزا انعقاد یافت * ع *

* مهمل بلقیس بسر منزل جمشید آمد *

(۳) تاریخ است - و در عمر هفتاد و دو سالگی سال پانزدهم
(۵)

(۲) در نسخه [ج] لفظ [بیجا] نیست - (۳) نسخه [ب] یک لک و هشت
هزار روپیه - (۴) یعنی سنه هزار و چهل و دو - (۵) نسخه [ج] هشتاد و دو *

۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک جهان را بدرد نمود -
 یزدن چون میرزا در گذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط
 سوال نمایند - حلیله جلیله میرزا کنیزان را لباس مردانه
 پوشانده تفنگها در دست آماده جنگ شد که با ما مثل سایر
 را نتوان ره سپرد - آنها بنا بر احتیاط دست کشیده بحضور
 رشتند - اعلی حضرت محظوظ شده سوای فیلان همه را
 عاف فرموده *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت برادر
 تان بهیار آرمیده و ضابطه دان - روزی در شکارگاه باشد دور
 ای سال درباری بدرختی نشست - همراهان میرزا برگرفتند -
 برخه راجپوت بآریزه برخاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن
 شوبگاه رفت - ناگهان شمشیر بدست رسید - از کار آگهی
 آن بے راهه رو را بسته فزون رای سال فرستاد - عرش آشیانی
 بر مردمی و بدباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت -
 فدائی تخلص میکرد - ازوست *

* برچید دلم بساط ایمانی را *

* کج باختام نرد خدا دانی را *

* بروی بتی قبله خود ساخته ام *

* بر طاق نهاده ام مسلمانی را *

و هزل میرزا برتبه بود - هنگامی که برادر کلانش مظفر حسین

میرزا (که باهم نفاق و عداوت بوده) از قندهار می آمد
این رباعی گفت *

* آن کور که در راه حسد پامال است *

* دجال نگویمش خر دجال است *

* گریزد ز ایران خدای می آید *

* ای باد سموم وقت استقبال است *

این قطعه مشهور از دست

* قطعه *

* مرا زین پیشتر بود ای عزیزان *

* ذکر چون جرّ بازه تیـز چنگه *

* بهر صید که می افکنم او را *

* نمی دادم مجـال و درنگـه *

* کنون پریده است آن باز و مانده *

* بدستم تسمه و جفت زنگه *

احوال پسران میرزا (که هریک صاحب نام و نشان بود) بجای
خود مثبت است - برادرانش ابوسعید میرزا و سنجر میرزا هر دو
در سنه (۱۰۰۵) هزار و پنچ باجل طبیعی در گذشتند *

* موسوی خان صدر *

گویند از سادات مشهد مقدس است - و با سید یوسف خان

رضوی قرابت قریبه داشت - در عهد جهانگیری به روشناسی

بادشاهی کامیاب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبدار خانه
 سر بلند گردید - و رفته رفته به پایۀ مدارت کل و منصب
 در هزاری پانصد سوار مرقی شد - پس از فوت جهانگیری^(۲)
 چون با یمین الدوله یگزان بود سال اول جلوس فردوس آشیانی
 (که سعادت بار اندوخت) به بحالی مدارت کل و از اصل
 و اضافه بمنصب سه هزاری هفت صد و پنجاه سوار درجۀ
 اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزاری هفتصد و پنجاه
 سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسید
 که او (چنانکه باید) عهده برای تعلقه ماموره نیست - لهذا
 بای عول در میان آمد - سال هفدهم هژدهم صفر سنه (۱۰۵۴)
 هزار و پنجاه و چهار هجری بمعموره بقا شتافت - در پسر
 او بعفایت درخور سرفرازی یافتند - گویند چندان کسب علم
 نکرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس و
 تقریر خوب بهم رسانیده بود *

* مبارز خان روهله *

در عهد جهانگیری به بلند پایۀ امارت ارتقا یافته بمنصب
 سه هزاری سه هزار سوار ارج پیمای اعتبار گردید - از عهد
 آن پادشاه تا صوبه داری لشکر خان مبادی سلطنت اعلی
 حضرت بتعیفائی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک
 هجده سالار نذر محمد خان والی بلخ (که با خانه زان خان

خان زمان در حوالی غزنین اتفاق افتاد (خان مزبور هراول
خوج فیروزی بود - دران معرکه کارنامه جلافت و جان سپاری
بظهور رسانید - پستقر در کمپیان دکن انتظام گرفت - و در
تسخیر دولت آباد بمردانگی و بهادری کارنامهها بر ساخت -
خصوص روزی [که خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته
داخل موضع کهرگی (که پنج کروهی دولت آباد و الحال
موسوم به اورنگ آباد است) می شد] عادل شاهیه و نظام
شاهیه یکدل گشته خود را غافل بقول زدند - سردار نبرد کار
پای ثبات افشوده آویزش سترگ نمود - اعدای کاره نه ساخته
رو بوتافتند - و بقصد تلافی بچنداول در آویختند - از جانب
بهادر جی پسر جادو رای چون ابر صاعقه ریز تاخته قلمپ
مخالف را پراگنده گردانید - و از جانب مبارز خان (که او
نیز در چنداوی بود) خود را رسانیده از مقرض بران تیغ
خودم و بقراضه پیکان دو سر جامه زخم رسانی بر تن
اکثر بل سر تا سر آن گرده کم فرصت زیاده سر برید - و
خون آن خاکساران باد پیما را (که دسمت قضا گرد نهگوست
و ادبار بر سرپای آنها ریخته بود) با خاک عرصه مصاف
بر آمیخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان (چون صوبه دارمی
دکن در سال هشتم دو حصه شده بالاگهات بخان زمان و

(۲) پایان گهاث بخان دوران تقویض یافت (که یکایان عمده نیز تفریق شدند - و سایر متعینه برضامندی یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعیین دولت آباد گشته بافروزی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال (۳) یازدهم به منصب چارهازاری ذات و سوار فرق افتخار برافراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهی داشت و باب آن ملک و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکی گردانیدند - سال هژدهم سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری در فوجداری و تیولداری دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده رخت هستی بر بست - به بزرگی و دینداری شهرت عظیم داشت - اوقاتش بروزه و نماز و مطالعه تفسیر و فقه می گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمه طیب و در زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شناخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثانی اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و رسائی فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بسر برد *

• مهيس داس راتهور •

پهر داپت که برادر راجه سورج سنگهه بود - موسی الیه
ابتدا در نوکری مهابت خان خانخاندان نامی برادر مردی
بر آورد - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بهلازمت
فردوس آشیانی پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار
نامیه اعتبار افزود - و بهمراهی شاهزاده ادرنگ زیب (که
به پشت گری افواج متعینه جهت استیصال چهار سنگهه
یونیدله تعیین شده بود) شتافت - و سال نهم با خان دران
بجانب ناندیر تعیین گردید - سال یازدهم از اصل و
اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافه
چهار صد سوار و عطای علم مباحات اندوخته همراه شاهزاده
دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و دو سوار و عطای پرکنه جالوز
بطریق وطن بجایگز رایت کامرانی افراشت - سال نوزدهم
باضافه پانصدی ذلت افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد
بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و پستتر از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و دو سوار و عزایت نقاره بلند آرازه
گشت •

و چون (پس از رسیدن شاهزاده بلخ و اداره شدن
نظر محمد خان والی آنجا) بهادر خان و اصالت خان با جمعی

بتعاقب او مامور شدند او بوفور کار طبایبی بے اجازت شاهزاده^(۲)
همراهی آنها گزید - و سال بیستم حسب الطلب بحضور
آمد - در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه
و شش هجری رخت هستی بر بست - مرد کار دیده
بیکار ورزیده بود - پادشاه اعتماد بسیار بر او داشت - و در
دولت خانه پادشاهی پس تخت پهلوی سندلی (که برای
شمشیر و ترکش بفاصله در گز می بود) می ایستاد - و
وقت سواری بفاصله دو برابر آن می آمد - پسر کلانش رتن
(که در جالور بود - و بچهار صدی دویست سوار سرفراز)
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوس^(۳) کام
دل برگرفته پیش شاهزاده محمد اوزنگ زیم بهادر به بلخ
دستوری یافت - و چون شاهزاده صوبه مذکور را به نذر محمد
خان والی آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه
به زد و خورد با المانان مصدر ترددات گشت - و سال
بیست و دوم با شاهزاده مذکور بجانب قندهار شتافت - و در
جنگ با قزلباش همراه رستم خان تعین گردید - و سال بیست
و پنجم بعطای علم رایم افتخار افرشته همراه شاهزاده
مذکور بار دوم بمهم مزبور و یار سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(مآثر الامراء) (۳۴۷) (باب الميم)

تعين شد . و سال بيستم و هشتم با علامي سعد الله
خان بانهدام چنور راهي گشته . سال سي ام نزد شاهزاده
محمد اورنگ زيپ بهادر بجانب دکن عالم عزيزت بر افراشت .
و در جنگ عادل خانیه مراسم جانفشاني بتقديم رسانيده
در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب در هزارى دو هزار
سوار مرقعي گشت . پس ازان همواه مهاراجه جسونت سنگه
در جنگم (که متصل ادجين رو داد) قرار گرفته وقت
زد و خورد داد دليروي و دلاري داده ته تيغ مبارزان فوج
(۲)
عالمگيري در آمده *

* مير سيد جلال صدر *

خلف الصدق مير سيد محمد بخاري رضوي ست که
به پنج واسطه بشاه عالم (که در مقام رسول آباد ظاهر بلده
احمد آباد آسوده است) مي رسد . او بيستم جمادي الآخرة
سنه (۸۱۷) هشتصد و هفده متولد شد . و در هشت صد
و هشتاد (۸۸۰) رحلت نمود . ازادت از پدر خود قطب عالم
يافته . از نبيرق سيد جلال مخدوم جهانيان است . بخابر
مخالفت حاکم ارچهه بفرموده پدر و مرشد خود شاه محمود
در زمان سلطان محمود (که بدر واسطه پور سلطان مظفر
دالعي گجرات است) بدان ديار آمده در قصبه تبوه سه گروهی

احمد آباد طرح اقامت (یخت) - و در سنه (۸۵۷) هشتصد و پنجاه و هفت در گذشت - میر سید محمد به سجاده نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگی متصف بود - و در فقر و توکل ثانی نداشت - ترجمه قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده - هنگام (که جنم مکانی از گجرات بسیر دریای شور لوی عزیمت بسمت کنبایت ^(۲) برافراخت) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلیٰ حضرت نیز دو مرتبه بادرک لقای آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نویت اول در ایام شاهزادگی در خطه احمد آباد و دوم رفته که از جنیر متوج قرارگاه خلافت شد - آن بزرگوار در تاریخ ^(۳) ولادت خود بدیر مصرع مشهور

* من و دست و دامن آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبای ایشان امامیه است در سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهان رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازه سمت غوبی (ره) شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی سیرت آراسته داشت - و در علم ظاهری و فزون دانش رسمی ماهر بوا طبعش موزون و بهیار مناسب بشعر - (ضائی تخلص می)

این رباعی مشهور ازوست *

* رباعی *

* در نخوت و کبر لا علاج چه کنم *

* با آنکه اسیر اختیار اجم چه کنم *

* میرم بغیر از و ناز دلبر نکشم *

* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

هید پانزدهم جمادی الاخره سنه (۱۰۰۳) هزار و سه
هجری ولادت یافت - دارت رسول تاریخ است - پس از جلوس
فرمانروائی اعلی حضرت بموجب ارشاد پدر گرامی قدر بادای
تہذیب سلطنت بدار الخلافه اگوه رسیده بانواع نوازش و اکرام
اعزاز تمام یافته - مقضی المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبه
دوم باز بحضور رسید - چون در ازمنه ماضیه نیز ازین سلسله
چندے در سلک اعظم امرای سلاطین کجرات انتظام داشتند

اعلی حضرت هفتم شعبان سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو
هجری سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورد
بمنصب چهار هزاره و خدمت مدارت هذوستان از تغیر
موسوی خان بلند مرتبه فرمود - و سید باوصاف اخلاق مرضیه
و انتساب چنین دردمان علیه عالیہ بعرض رسانید که از
معاہله و بے خبری موسوی خان صدر سابق وجه مدد معاش
و اکثر مردم (که املا استحقاق نداشتند) مقرر شده - و

(۲) یعنی سنه هزار و سه * هجری *

(باب المیم) [۴۵۰] (مآثر الامرا)

بیشتر به باسناد جعلی ارضی بسیار متصرف اند - حکم بممالک محروسه رفت که تا تحقیق و تنظیم اسناد مدد معاش عموماً ضبط نمایند - هرچند در عالم نوکری این قسم دفته‌ها را (که منبجی از ذمه برات خود و ادای حقوق آقا سمک) عرفاً و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلائق سخت بدنامی بصید عاید شد *

اتفاقاً در همان ایام بدامان بیگم صاحبه آتش در گرفت - و اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف ماند - میر باضافهای متواتر بمنصب شش هزاری هزار سوار سوارافراز گردید - اگر اجلس می گذاشت ترقی عظیم می کرد - سال بیستم و یکم در لاهور غره جمادی الاولی سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری در جوانی بساط هستی در پیچید *

گویند ملا محمد صوفی مازندرائی مشهور در جوانی از ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق خاطر بهم رسانیده تعلیم او می نمود - شعر ملا خالی از لطف نیست - این بیت از ساقی نامه اوست * * بیت *

* نمی ماند این باده املا باب *

* تو گوئي که حل کرده اند آفتاب *

ملا بیاضی ترتیب داده (موسوم به بتخانه) شصت هزار بیت
از دوازهین شعرا برچیده - سیف خان صوبه دار گجرات
اعتقادی با ملا داشت - حسب الطلب جنک مکانی لا علاج
ملا را روانه نمود - در راه فوت کرد - و دران حالت این
رباعی گفت *

* رباعی *

(۲)
* ای شاه نه تخت و نه نگین می ماند *

* از بهر تو یک در گز زمین می ماند *

* مندرق خود و کاسه دریشان را *

* خالی کن و پر کن که همین می ماند *

پادشاه شنیده رفته نمود *

(۴)
بالجمله از میر سید جلال در پسر ماند - اول مهمی

بصید جعفر که در صورت و سیرت مشابهت تمام پیدا داشته -

چون بمیر خدمت مدارت تفویض یافت از بسجاده نشین

رضه شاه عالم اختصاص گرفت - درم سید علی مخاطب

به رضوی خان که بصدارت هندوستان رسید - احوالش جدا

تقریم یافته - میر سید جلال صبیح خون را بشیخ فرید پسر

سید بهو بخاری مخاطب بدیندار خان نسبت کرد *

* محمد زمان طهرانی *

از منصب داران عهد جغت مکانی ست - و مدتها بتعیذاتی
صوبه بنگاله گذرانیده - فوجدار و قیولدار سلامت بود - پس
ازان (که دیهیم سلطنت بجلوس فردوس آشیانی رفق یافت)
ار سال اول به بحالی منصب دو هزاره سوار (که
از سابق داشت) نامیه مباحثات برافروخت - سال چهارم
باضافه دو بیست سوار و سال پنجم نیز باضافه مذکور
کامرانی اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جبهه ارادت بر
آستانه عقیدت گذاشت - بعد چندی همراه اسلام خان (که
از تغیر اعظم خان به صوبه داره بنگاله مفتخر گردیده بود)
رخصت آن صوب یافت - و در هنگامه مردم آشام (که بامداد
بلدیو برادر پریچمت زمیندار کوچ هاجو پرداخته مصدر انواع
سرشخی گردیده بودند) همراه میر زین الدین علی برادر
اسلام خان (که مخاطب به سیادت خان گشته) ترددات
نمایان و خدمات شایان بتقدیم رسانیده (سوخ و فدویت را
بر روی روز افکند - بنابران سال یازدهم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاره هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد -
سال پانزدهم باضافه دو بیست سوار قابیذانش مصاری ذات
گردید - و چون درین سال اردیسه بهادشاهزاده محمد شجاع

(۲) در [بعضی نسخه] کوچ هاجو - (۳) نسخه [ب] گردیدند *

ضمیمه صوبه دارى بنگاله تقرر یافت از بر طبق حکم بضبط و ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم از آنجا معزول شده بپارگه سلطنت رسید - سال بیستم نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که برای بند و بست بلخ و غیره شتافته بود) دستوری یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکشان نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معارفت نمود از حسب الطلمب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید - پس از این احوال از معلوم نگردیده *

* مادهو سنگه هادا *

پسر دوم راد رتن است - سال اول جلوس فردوس آشیانی ببحالی هزارى شش صد سوار منصب سابق تارک عزت برافراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودی و سال سیوم پس از وصول موکب پادشاهی بدکن در فوج (که سرگروه آن شایسته خان بود) و پستور باتفاق سید مظفر خان بمالش خان جهان لودی (که از دکن برآمده چانب مالوه راهی گردیده بود) تعیین شد - چون اینها بجهتجوی آن سراسیمه دادی فرار گام فراخ بر زده خود را بوی رسانیدند از ناچار شده از اسم فردن آمد - در انذای زن و خود مادهو سنگه (که هر اول سید مظفر خان بود) برجهت بر زن - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى هزار سوار

و غذایت علم سرمایۀ ناموزی اندوخت - و چون در همین سال داد رتی پدرش در گذشت پادشاه او را باضافۀ پانصدی پانصد سوار و غذایت پرگنۀ کورگه بیلاته در جاگیر مباحات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهی گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعینات خان دران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن (که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت آباد در داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تنبیه او پیش نهاد خاطر ساخته روانه شد) او را به محافظت بلدۀ برهانپور گذاشت - پستتر سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش چهار سنگه بذیلۀ مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا (۲) روزه (که نیکنام عم بهادر خان زهله زن و خورد نموده زخمی در میدان افتاد) مادهو سنگه از یمین نیکنام جلو انداخته برخیزان گره طغیان سرشک را بخایرۀ قتال کالای هستی (۳) مسوخت - و یقیه را از پیش رو برداشت - پسدر باتفاق سید محمد پسر کلان خان دران بران گره و خیم العاقبت (که در جوهر ساختن عیال خود بودند) دریده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضور مشارالیه از اصلی و اضافه بمنصب سه هزار و ششصد

(مآثر الامرا) [۳۵۵] (باب المیم)

سوار چهارهه مغارفت برافروخت - سال سوم (چون بلده
بوهانپور بودند) ایات فیروز (رزق گرفت و جهت تنبیه ساهو
بهونساہ و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بهورداری سه کس
مقرر شد) او بهمراهی خان دوران بهادر دستوری یافت - بعد از
معاودت از آنجا سال دوم چون بملازمت پیوست از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاره دو هزار سوار نوازش یافت - سال یازدهم
در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهی گردید - سال
سیزدهم بهمراهی سلطان مراد بخش (که بجانب کابل معین
شده بود) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال
چهاردهم (که نعمت باز اندرخت) از اصل و اضافه بمنصب سه
هزاره دو هزار و پانصد سوار مورد مراحم شد - سال شانزدهم
باضافه پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بکومک
امیرالامرا صوبه دار کابل (که بتسخیر بدخشان مامور بود)
رخصت پذیرفت - پستو در رکاب سلطان مراد بخش ببلخ
شذافته (چون سلطان مزبور تعلقه مذکور را گذاشت - و
سلطان محمد از رنگ زیب بجای او نامزد گردید) مشارالیه
بتقدیم خدمات پرداخته چندے بحفاظت قلعه بلخ مامور
بود - چون شاهزاده مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبه
مسطور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته معاودت
نمود (پس از وصول بکابل) مادیو سنگهه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چندی مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکنده سنگه هادا پسر از ست که احوالش جداگانه تعطیل پذیرفته *

* میرزا والی *

(۲)
پسر خواجه حسن نقشبندی ست نسباً - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار می گذرانید - چون میرزا سلیمان والی بدخشان دست تغلب و استیلا شاه ابوالمعالی را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والی کابل (که هنوز بمن تمیز نرسیده بود) کوتاه ساخته او را بپاداش کردارش رسانید و صبیغه خود را بازواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را بدخشان تذخواه نمود و در لباس دوستی اسباب دشمنی ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد (پس ازان میرزا سلیمان به بدخشان معارفت نمود) جمعی (که عمده آنها خواجه حسن و باقی قاقشال بودند) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

سلیمان ازین آگهی یافته باز متوجه کابل شد - میرزا قلعه را
 بباقی قاقشال سپرده خود بجانب پشاور بدرزن - و از آب سنده
 گذشته بدرگاه عرش آشیانی ملتجی گردید - امرای انکه خیل
 با تیولداران صوبه پنجاب حسب الامر پادشاهی همراهی میرزا گزیده
 بار دیگر بر مسند حکومت بر نشاندند - و باشاره عرش آشیانی
 میر محمد خان انکه بسربراهی مهم کابل اشتغال ورزید -
 میرزا محمد حکیم همشیره خود نجیب النساء بیگم را (که سابقاً^(۲)
 والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی آورده بود)
 بے استصواب عرش آشیانی و بے استفسار از میر محمد خان
 بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه (چون بچندین نسبتی
 عالی افتخار یافت) مهمات در خانه میرزا را از پیش خود^(۳)
 سوانجام نمودن گرفت - و اموری (که باو مناسب نبود)
 میساخت - و از میر محمد خان اصلاً حسابی بر نمیداشت - خان
 مذکور از حدت طبع تاب نیارده از افجا بلاهور آمد - خواجه
 من حیث الاستقلال باسر و کالت پرداخته بجزرسی و سخت گیری
 دکان خود آرائی برگشاد - ظرفای آنوقت میگفتند که * بیت *

* گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود *

* ما را نه جوال و نه رسن خواهد بود *

چون یقین میرزا سلیمان شد که از امرای پادشاهی هیچ

(۲) نسخه [ب] فخر النساء بیگم - (۳) در نسخه [ب] لفظ [را] نیست .

کس در کابل نیست در سال یازدهم الهی سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم هجری بقصد تدارک مافات لشکر بزرگ کابل کشید - میوزا شهر را بمعصوم کوکه خود سپرده خود باتفاق خواجه بغور بند شتافت - میوزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت ولی نعمت بیگم زوجه خود را به قرا باغ (که درازده گروهی کابل است) فرستاده در پرده غدر طرح صالح انداخت - میوزا از نیرونگ بیگم فریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش ازان (که میوزا سلیمان باشاره بیگم از حوالی کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استان) میوزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میوزا را نزد پیر محمد خان بدلیخ برده استدعای کمک نماید - باقی قافشال نکذاشت - بدخواست اعانت عرش آشیانی (هکرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعه خود جدا شده بدلیخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت *

* بیت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *

* ای حسن زین بتو چه خواهم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاهر نمی شود - چه خواجه بعد ازین سانکه مدتهای مدید باسر وکالت می پرداخت - چنانچه در اکبر نامه و طبقات اکبری مندرج است *

چون میرزا بترغیب و تکلیف باغیۀ بنگالہ بارادہ شورش
 بلاهور رسید از ارادہ نہضت عرش آشیانی راہ کابل برگرفت^(۲)
 و عرش آشیانی بقصد تعاقب در سنہ (۹۹۰) نہضت و نود
 ہجری سال بیست و ششم از دریای نیلاب عبور فرمود - و
 جواب عنر خواہی میرزا نگارش یافت کہ اگر گفتار فروغ
 راستی دارد (و از خجالت ملازمت نمیتواند قرار داد) یکے از
 فرزندان را مصحوب ہمشیہ خود روانہ سازد - و اگر خاطر^(۳)
 باین ہم نگراید خواجہ حسن را با برخہ اعیان آن سرزمین
 فرستادہ رسوم پیمان و سرگذشت بجا آورد - میرزا ہر چند
 خواست کہ ہمشیہ بدرگاہ رفتہ پوزش نماید خواجہ پذیرای
 آن نشد - و زن خود را گرفتہ بجانب بدخشان عزیمت گزید -
 و شاید در همین ایام فوت کرد - خواجہ را از بطن آن^(۴)
 عقیقہ خاندان سلطنت دو پسر بود - یکے میرزا بدیع الزمان
 کہ رشادت و کار طلبیہا داشت - چون نا رو شناسے خود را
 ہمایون پور میرزا سلیمان را نمودہ در کوشسار بدخشان^(۵) ہر
 سوزی بر افراشت بدیع الزمان در سال چہل و ششم آہی^(۶)
 با برخہ از حصار شادمان رفتہ در آریخت - و چہرہ دسمت

(۲) نسخہ [ج] رسیدہ - (۳) در نسخہ [ج] لفظ [را] نیست -

(۴) نسخہ [ج] درین ایام - (۵) نسخہ [ب] کوشستان - (۶) نسخہ

[ب] سرداری °

آمد - و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - مشار الیه منبر و
ز و سیم بنام عرش آشیانی بر آراسته عرضداشت نمود - و از
 پیشگاه خلافت بانواع عطایا کام دل اندوخت - دیگرے میرزا
 والی سم که وارد هندوستان گشته مورد مراحم خسروانی
 گردید - عرش آشیانی بلاقی بیگم دختر شاهزاده دانیال را
 بحباله نکاح او در آورد - در عهد جنت مکانی بمنصب هزار
 و پانصدی هفت صد و پنجاه سوار سر عزت برافراخت - و
 در جشن جلوس اعلیٰ حضرت باضافه پانصدی در صد و پنجاه
 سوار بمنصب در هزاری هزار سوار مباحات اندوخت - آخرها
 بفوجدارئی سرکار ماند می پرداخت - در سال بیست و دوم
 سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری در گذشت - برگشته
 انهل مضاف اوجین بطریق وطن در جاگیر داشت - بقدر
 قربت ترقی نکرد - خالی از خست طبع نبود - پسرش میرزا
 ابوالمعالی میرزا خان جدا مذکور است *

* مکرمات خان *

ملا مرشد شیروازی سم - در مبادی حال مدتها با مهابت
 خان سپه سالار بمصر برد - پستر در سلک بندگان جنت مکانی
 منسلک گشت - و در سر آغاز جلوس اعلیٰ حضرت بخطاب

مکرمات خان و خدمت دیوانی بیوثات هرکار والا و منصب

هزاری دو صد سوار اختصاص پذیرفت - در سال چهارم

بدیوانی و بخشگیری و واقعه نویسی و بیوثاتی دار الخلافه

اکبر آباد ماسور گردید - و در سال هشتم^(۳) سرزمین بندبيله

مطرح الویه پادشاهی گشت و از باستخلاص قلعه جهانسی

(که از قلاع استوار چهار بر گشته (رزگار بوده) و بتفحص

دفائن آن مقهور تعیین گردید - نگهبانان قلعه از دست بردهای

افواج قاهره (که برآی العین مشاهده نموده بودند) همت

بای داده زینهای گشتند - و چنین حصارے را (که باسباب

و آلات قلعه داری استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه

در میان جنگل انبوه و اشجار خار دار واقع شده) بے ارتکاب

پرخاش و تلاش تسلیم نمودند - مکرمات خان ازین فتح

بیست و هشت لک روپیه از دفینه های نواحی جهانسی و

دنبه بجست و جو بدست آورده بملازمت والا (سیده از نظر

گذرانید - اعلیٰ حضرت بعد سیر و گلگشت آن دیار (که

بگذرت آب و وفور آبشار رشک کشمیر همیشه بهار است) در

اواخر همین سال از آب نربده عبور فرمود - و مکرمات

(۲) نسخه [ب] مکرمات خان بخدمت الخ - (۳) نسخه [ب] سال هشتم

(که سرزمین بوندبيله مطرح الویه پادشاهی گشت) او باستخلاص الخ -

(۴) نسخه [ج] دینه و در [بعضی نسخه] دپه •

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیدجاپور (که از نا عاقبت اندیشی در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیة السیف نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود) (خصمت یافت - خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و ترویب او را رهگرای اطاعت ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پیشکش و فیله (که فرد کامل نوع خود بود موسوم بگجراج) معارفت نموده تارک اعتبار برافراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانصامانی چهره کامیابی افروخت - و در آغاز سال پانزدهم سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجری بمصب سه هزارى ذات و سوار و عنایت نقاره بلند آرازة گشته به صاحب صوبگی دهلي دستوري یافت - و سال هجدهم ضمیمه آن از تغیر اعظم خان بفوجداری و قبول داری متھرا و مھابن شادکام شده باضافه هزارى سوار بمسپ چهار هزارى چهار هزار سوار بلند مرتبه گشت *

کیفیت بلده شاهجهان آباد

آزانجا که هم عالیہ مصروف آن است که ذکر جمیل بر مفتح روزگار مرتسم گردد - سیما مزجہ سلاطین ذوی الاقتدار (۲) (که همواره می خواهند که عرصه جهان را بآثار نایدار بپاریزند) داعیه اساس شهرے دل نشین بر کنار دریای جون

(ثر الامرا) [۴۳] (باب الميم)

(۲)

ناظر اعلیٰ حضرت چهره نمود - کار آگاهان عمارت بعد

ش بسیار قطعه زمینی (که در ظاهر دارالملک دهلی

نورگده و آتماز آن معموره واقع بود) برگزیدند . بیست

و پنجم ذی الحجه سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) هزار و

چهل و هشت هجری مطابق طرحی (که در پیشگاه خلافت

مقرر گشته) بسوکاری غیرت خان برادرزاده عبدالله خان
(۳)

فیروز جنگ (که نظم صوبه دهلی بدو مفوض بود) (نگ

ویخته بحفر بنیان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذکور

اساس آن بغای منیع الشان نهادند - و در ممالک محروسه

هرجا صنعت گری از سنگ تراش ساده کار و پوچین گو و

معمار و نجار بود بحکم پادشاهی آمده با عمله بسیار مشغول

کار گشتند - و هنوز تاسیس برخی از بنا و تهیای نکتی مصالح

شده بود که غیرت خان بصوبه داری تته نوازش یافت -

و حراست صوبه دهلی و اهتمام بر افراختن عمارات رفیع

به اله وردی خان مفوض شد - او دو سال و چند روز

بدین امر پرداخته از جانب دریا اساس قلعه ده گز افراخته

گشمت - پس از ضبط صوبه مذکور با اهتمام تاسیس عمارت
(۴)

و سرانجام لوازم آن بمکرمات خان (که بوالا خدمت میرسامانی

(۲) نسخه [ب] بعد از - (۳) نسخه [ب] عزت خان - (۴) نسخه

[ج] عمارت

(باب المیم) [۴۴] (مآثر الامرا)

قیام می نمود) مقرر گردید - از جد و جهد بلیغ بظهور
رسانید - تا آنکه در سال بیستم این حصار گردون بنا با
سایر ابنیه فردوس آئین [که در هر گوشه آن خورنقه و
سدیرے سمت و در هر زائیه آن گلشنه و غدیرے - و بے تکلف
و اغراق نگارخانه چین است - اما آن نقش پیشین و این
نگار پسین *
* بیت *

* در آن قدر برده صنعت بکار *

* که خود نیز محو است صنعت نگار *

از غیب دانیهای امیر خسرو سمت که آنچه سابق در مدح
دهای گفته بود درینولا بر روی کار آمد *
* بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *

* همین است و همین است و همین است [*

بصرف شصت یک روپیه در عرض نه سال و سه ماه و چند
(۲)
روز صورت حسن انجام گرفت *

قلعه رفیعہ (که مئمن بغدادی ست) درازش هزار گز پادشاهی
و پنهان شش صد ذراع - جدراناش از احجار لعل فام فتح بود
برافراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکریز بیست و پنج
ذراع - و زمین شش لک گز است مضاعف زمین قلعه
مستقر الخلافه اکبر آباد - و دورش سه هزار و سیصد ذراع است

(۲) نسخه [ب] در صورت حسن انجام گرفت *

مشمول بر بیست و یک برج - هفت مدور - چهارده مئمن -
 چهار دروازه و دو دریچه - و خندق به پهنائی بیست گز و
 هفت ده گز از آب نهر ملامال - از دو جانب بدریای جون
 می ریزد - سوای ضلع شرقی (که دریای مذکور بدیوار حصار
 پیوسته است) - به بیست و یک لک روپیه مرتب گشته -
 و نشیمنهای خاص از شاه محل با سقف سیمین و امتیاز
 محل با آرامگاه معروف بدرج طلا و دولت خانه خاص و عام
 و باغ حیات بخش به بیست و هشت لک روپیه - و منازل
 دیگر صاحب و دیگر پرورگیان حریم عفت بهفت لک روپیه -
 و دیگر عمارات از بازار و چوکیهای درون قلعه گردون عظمت
 (که بهشت کارخانجات پادشاهی ساخته شده) بچهار لک
روپیه صورت اتمام گرفت *

سلطان فیروز خلجی در ایام سلطنت خود نهری از دریای
 جون از فوایحی پرگنه خضر آباد جدا نموده به سی کره
 پادشاهی آورده بحدود پرگنه سفیدون (که شکارگاه او بود و
 آب کشت کم داشت) رسانید - آن نهر بعد از انتقال
 سلطان بتوالی ایام و توانر اعوام خراب گشت - و از جریان
 باز نماند - و در عهد عرش آشیانی شهاب الدین احمد خان
 صوبه دار دهلی برای افزونی زراعت و آبادی محال تیول
 خود نهر مذکور را مرمت نموده جاری ساخت و به شهاب

نهر موسوم گردانید - چون (زرگار از سپهری شد بترمیم
 تعمیر آن نهرداختند - و بدستور پیش از جریان باز ماند
 درینولا) که توجه اعلیٰ حضرت به بذای این قلعه مصور
 گشت) امر شد که نهر مذکور را از خضرآباد تا سفیدرن
 (که مبدأ و منتهای آنست) مرمت کنند - و از سفیدرن
 تا قلعه (که مسافت آن نیز سی کوره پادشاهی است) نهر
 تازه حفر نمایند - بعد تیاری به نهر بهشت مسمی شد - و
 قشیمنها بحوضهای لبریز و فوارهای بلند درواز نضارتی دیگر
 بهم رسانید - بیست و چهارم ربیع الاول سنه (۱۰۵۸) هزار
 و پنجاه و هشت هجری سال بیست و یکم (که برای
 نزول پادشاهی مختار اهل تنجیم بود) به تہیاء اسباب جشن
 و تعبیه مواد عشرت فرمان رفت - و تمامی منازل خاصه را
 بگونگون نفائس فرش (که در کشمیر و لاهور از پشم شال
 برای هر نشیمنه بغاست و لطافت بر روی کار آورده بودند)
 برآراستند - و بر در حجرها و ایوانها پردهای طلادوزی و
 ده یک دوزی و کلابتون دوزی و مخمل زربفت کار هنرمندان
 بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشیمنه ادرنگ مرصع
 و طلائی میذا کار و منبت و ساده نصب نمودند - و در هر
 مسند و الا گسترده کارتکیهها با غلافهای لائی متلائی گذاشته
 مسند پوشهای زرکش بران کشیدند - و سه جانب ایوان منبع الشان

دولت خانه خاص ، عام بمحجر نقره و پیش جوهر زکده بمحجر طلا
 برآراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبه بزنجیر طلا آویخته
 نمودار چرخ برین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاهی
 ساخته دور آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی
 آن مربع سرور فلک نظیر (که فردغ مایه خورشید عالم افروز
 است) گذاشتند - و پیش تخت شامیان زنگار مسلسل مروارید
 با اساطین مربع برافراختند - و بر در جانب تخت گاه دو
 مربع چتر مسلسل مروارید و بر دوامین تخت مئمن مذبت
 نصب کردند - و عقب تختگاه صندلیهای مربع و طلا نهاده
 قورخانه (که محتوی سم بر شمشیرهای جواهر نگار با
 پرده های مربع و ترکشها با یواق مربع و نیزهای مربع
 که در ترویج آن سرمایه بکر و کان بکار رفته) بترتیب نگاه
 داشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان
 و ایوانهای اطراف چهار گانه دولت خانه خاص و عام را
 سایبان های زر دوزی و پرده های زر نگار فرنگی و چینی و
 مخمل زر بفت طلا باف و نقره باف گجراتی و مسلسلهای
 کلابتون و بادله آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه
 مخمل زر بفت و بر روی ایوانهای اطراف شامیانهای مخمل

(۲) نسخه [ج] و هر دو جانب اله - (۳) در نسخه [ج] لفظ [مربع]

نیست - (۴) نسخه [ج] با مسلسلهای

زربفت بصوغه های شمیم برافراختند - و در زیر بارگاه
 فروشهای رنگین گسترده بر دور آن محجر نقره نصب
 نمودند - و بارگاه مذکور (که در رفعت و وسعت باسماں
 برابری دارد) بحکم عالی در احمد آباد در کارخانه سرکار والا
 بافتند - بمبلغ قریب یک لک روپیہ در مدت مدید انجام
 پذیرفت - طول آن هفتاد ذرعہ پادشاهی و عرض چهل و پنج
 و چهار ستون نقره (که دور هر کدام دو گز و ربع است -
 و ارتفاع بیست و دو) برپا می شود - و سه هزار و دویست
 گز زمین را احاطه می نماید - و ده هزار کس در زیر آن
 میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت
 جرّ ثقیل در مدت یک ماه برافرازند - و آن بر الصفة خاصه
 و عام مشهور به دلبال است •

بالجملة چنین بارگاه (که با فلک همسری نماید)
 گاه افراخته نشده - و چنین مکان (که نمونه فردوس
 برین باشد) باین زیب و زیفت آراسته نگشته - (۳) از روز
 وصول فیض موصول پادشاهی بدین منازل جنّت مشاکل ده روز
 جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاص فاخره سرافراز
 می گشتند - و گروهی بفرزنی منصب و نوازش خطاب و
 جمعی بمرحمت نقد و اسب و فیل کام دل بر گرفته - میر

يحيى كاشي تاريخ^(۲) اخذتم اين بغای عالي چنين^(۳) يافته

* مصرع *

* شد شاهجهانآباد از شاه جهان آباد *

و هزار رديده صلح برگرفت *

مكرمت خان را بجايگزى اتمام اين عمارات هزارى^(۴) ذات و
سوار بر منصبش افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهازى
ذات و سوار و سه هزار سوار دوا سيده سه اسبه سرافراز
ساختمند - و در سال بيست و سيوم مطابق سنه (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجرى در شاهجهان آباد مكرمت خان رخت
زندگاني بربست - مشاراليه بتمول و زرداري شهرت تمام
داشت - مشهور است كه (روزى فردوس آشياني^(۵) فومود كه
بعد ملاحظه نقشه بغداد و اصفهان بازارهاى مثنى و مصقف
آنجا) كه طرح برگزيده طبيعت بود (ترتيب نگرفت - و
بدان نمط) كه پسند خاطر بود (اين شهر صورت فيافت -
و درين باب تعرض گونه به مكرمت خان كردند - ازان روز
مكرمت خان گفته كه اين شهر اگر بغام ما مسمى كند
آنچه خرج شده داخل خزانه مي نمايم - پهرى داشت
محمد لطيف نام - در سال بيست و دوم بتقديم خدمت

(۲) يعنى سنه هزار و پنجاه و هشت هجرى - (۳) نسخه [۱] بافت -

(۴) نسخه [ج] مارت - (۵) نسخه [ب] فرموده *

فوجداری میان دو آب مامور گردید - و روح الله برادر زاده او منصب مناسب داشت *

چون خامه تیز خرام بتقریب سخن بگزارش چگونگی قلعه شاهجهان آباد پرداخته در عرصه بدان این شهر و دهلی قدیم نیز جوانی میکرد - و چون قلعه مبارک شاهجهان آباد صورت تاسیس پذیرفت جانب راست و چپ آن بر کنار دریا سایر شاهزادهای عالی شان و امرای عظمت نشان بعمارات وسیع و بدیع و نشیمنهای دل نشین چندان پرداختند [که از ابنیه عالیه (که بیست لک روپیه صرف آن شده باشد) و آنچه از آحاد ناس تا اکابر و اعلی در خور مراتب احوال و تفاوت کثرت و قلت اموال موافق خواهش و سلیقه خود طرح ریخته اند (و از چیز احصا بیرون است) معموره عظیمه و سواد اعظمه سم] که سیاحان جهانگرد بلده باین پایه فسحت و وسعت و بدین مایه جمعیت و جامعیت در هیچ اقلیمه نشان ندهند *

* تَعَالَى اللَّهُ اِکْر مَصْر است و گر شام *

* بود یک گوشه این محشر عام *

مدینه السلام بغداد (که پانصد و چند سال دار الخلافه

خلفای عباسیه بود) دوره از طرفین دجله در فرسخ است که

(مآثر الامراء) (۴۷۱) (باب الميم)

شش کرد و ریب باشد - و محیط این شهر عظمت بهر پنج
فرسخ پانزد کرده (سمی ست - و چون حصار شهر نو) که
از سنگ و گل کشیده بودند) بوفور باران جا بجا ریخت
در سال بیست و ششم سورت از سنگ و صاوج در کمال
متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال می ام بطول
شش هزار و سیصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بیست
و هفت برج و یازده دروازه (که دو کلان بعرض چهار و
ارتفاع با شرفات نه ذراع است) بصرف چهار لک (ریبه
موردت انجام گرفت *

چنانچه رسته سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول
یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و
شصت حجره و ایوانهای نهایت مطبوع و دلپسند (که بحکم
معالی سکان بلده آنرا ساخته اند) - از آغاز بازار (که متصل
امطبل پادشاهی سمت - و آن بغامله دو صد و پنجاه ذراع
از دیوار قلعه اساس یافته) تا چوک هشتاد در هشتاد -
دوتوالی چبوتره چهار صد و هشتاد گز است - از انجا تا چوک
دیگر صد در صد بطرز مثنی بغدادی - بازارے ست بهمین
قدر طول و عرض - جانب شمالی این چوک سرای در سقفه
رفیع اساس بیگم صاحب (که یک درش جانب بازار و دیگر
بطرف باغ) موسوم به صاحب آباد (که حقیقه سه باغ است)

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع - و یکم ازان مکرمت خان
 پیشکش نموده و اعلیٰ حضرت بآن ملکه دوران مرحمت فرموده -
 و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی است بکمال نواخت و
 صفا که بفرمان آن ملکه زمان صورت اتمام یافته - و ازان
 سرای و چوک تا سرای و چوک فتحپوری محل پانصد و
 شصت گز - و رسته بازار جانب اکبر آباد بطول هزار و
 پنجاه و عرض سی ذراع در نهایت پاکیزگی و خوبی در دیده
 بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان آراسته - در آغاز
 بازار مکانی دروازه قلعه بجانب جنوب مسجد عالی بنیان
 اکبرآبادی محل و مسجد جامع این شهر (که موسوم بمسجد
 جهان نما است) در کمال صافیت و متانت و نهایت
 فراخی ^(۲) ساخت بر کوهچق جانب غربی قلعه بمفاصله هزار گز
 واقع است - دهم شوال سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری
 اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک درپیه
 باهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان زمین افزای خطه
 خاک گردید *

* ع *

* قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان *

(۳) تاریخ اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر (که
 قریب صد سال گذشته) نویذنان عظام و عمدهای والا مقام

(۲) نسخه [ب] فراخی ساخت - (۳) یعنی سنه هزار و شصت و هفت •

طرح امکنه دل فریب و طراحی حدائق طراوت افزا بجائ
 رسانیده اند (که ادهم تیزگام خیال در مسلک بیان آن
 بلنگی می گراید) خانه پدای چوبین چگونه آن راه تواند
 پیمود - خصوص مساجد که در چوک سعد الله خان و چوک
 معروف به چاندنی چوک (که معمار همت عالیّه ظفر خان
 مخاطب به روشن الدوله احداث نموده) - کاسه گنبدهای
 هریک را با منارها از جانب بالا بصفایح مس مطلا در کمال
 درخشانی گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعان
 چشم فلک را خیره می سازد - و ازین جهت (که از مدتی
 ممتد رایات ظل الهی سایه گستر این مصر جامع است) بکثرت
 ابنیه و هجوم قطان هر جانب بیرون حصارش معموره ایست
 هر چهار ربع او مسکون - و از بسیازی اجتماع و فرط آمدن
 مردم هفت اقلیم هر کوچه و بزرگش کسور است بامتعه اقلیم
 سبعة مشحون - هر خانه مالا مال هرچه در خور مدن و ناگزیر
 امصار است - و در هر درکانش بوفور نفایس و نوادر هر
 دیار مد کاروان بار - ازین است که در فترت زاد شاهي
 طرفه چشم زخمه باین شهر رسیده - و در طرفه العین بصورت
 اصلي باز گردید - بل همه چیزش از اول بهتر و روزافزون
 است - و تصویر نقش و نگارش از قدرت قلم بیرون
 صنایع پردازی و نزاکت کاریها را روز بازار است - و طرب انگیزی

(باب المیم) [۴۷۴] (مآثر الامرا)

و بزم طرازی را با دله سرکار - چون پای خامه تیز رفتار در
مساحت ساحات خصوصیات این جای حیرت افزا لنگ است
بلین بیت از فردغی کشمیری (که در تعریف این شهر گفته)
اکتفا می نماید *

* جهان را گربه از خود یاد باشد *

* همین شاه جهان آباد باشد *

اما دهلی قدیم (که از مهین و دیون شهرهای هند است)
نخستین اندریت نام داشت - طول صد و چهارده درجه و سی
و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده
دقیقه - اگرچه برخی از اقلیم دوم انگارند اما از سیوم اقلیم
است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعه
پتهورا بهر میبودند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعه دیگر اساس
نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معز الدین کیکبدان بر ساحل
دریای جون شهر دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوگره
گویند - امیر خسرو در قران السعدین این شهر را می ستاید *

* بیت *

* دی دهلی و دی بتان ساده *

* بگ بسته و چیره کمج نهاده *

الحال مقبره جنت آشیانی درین شهر است - سلطان

علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سری گویند - پس ازان

تغلق شاه تغلق آباد بر ساخت - پستو پهرش سلطان محمد
شهر نو و منازل دلگشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز
بغلام خود شهر بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده
نزدیک ساخت - و سه گروهی فیروز آباد کوشک دیگر برافراشت
جهان نما نام *

چون نوبت به خدمت آشیانی رسید قلعه اندریم را تعمیر
نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائی را
ویران کرده جدا شهر برآراست - آثار این شهرها نمایان
و پیداست - طول این صوبه از بلول تا لدهانه (که بر ساحل
دریای ستلج است) صد و شصت کوه - و عرض از هرکار (یواری
تا کوه کمارون صد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد صد
و سی - شرقی آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیرآباد
صوبه اوده - شمالی کوهستان - جنوبی آگره و اجمیر - غربی
لدهانه و سرچشمه گنگ - و (چون درین صوبه دیگر رودها
فراراد) لخته شمالی کوه این صوبه را کمارون نامند - کان
طلا و نقره و سرب و مس و زر نیخ و تنگار درو - و آهنی
مشکین و گار قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر
شکاری جانور و خیل و اسب کوه بس انبوه - هشت سرکار
و دریمست و سی و دو پرگنه بجمع شصت کرد و شانزده
لک و پانزده هزار و پانصد و پنجاه دام در عهد عرش آشیانی

بدو میگردانید - چون اعلیٰ حضرت باحداث شاهجهانآباد موسوم
(۲)

بدار الخلافه گردانید محالات دیگر افزوده دوازده سرکار دو صد

و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرد و

بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سی و هفت دام

قرار گرفت *

این سواد اعظم (که بهترین بلاد هندوستان است)

فصل دارد - زمستان از غره آبان تا بهمن - آذر و

دی ایام شدت سرماست - و دو دیگر اولین و پسین اگرچه

سود است لیکن نه بهیاز - و این فصل موسم خوبیهای

هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم

تابستان از غره اسفندار تا آخر خرداد - اسفندار آغاز بهار
(۳) (۴)

هندوستان است - در کمال اعتدال - و فروردی نیز معتدل

است - درین دو ماه سواری و قطره می توان کرد -

اردی بهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت تردد نتوان نمود -

و خرداد زمان استیلائی گرماست - سیوم برسات - از نیز

اگر بارش شود هوا بهتر است - و آلا بهان خرداد گرم -

امرداد عین باران است - و هنگام غایت لطافت هواست -

گاه باشد که (دوزخ) پانزده مرتبه ببارد - و ابرهای رنگین

(۲) نسخه [ج] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخه [ج] لفظ

[آخر] نیست - (۴) نسخه [ج] آغاز بهار و در کمال اعتدال است *

پدید آید - و این ایام نیز ایام خوبیهای هندوستان است -
 و در شهر رور اگرچه باران می بارد اما نه به مرتبه ماه گذشته -
 مهر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بخیر
 و ربیع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پاس گرم
 می گردد - و شبها مائل بسردی - این فصل سه هوا دارد -
 و اگر بارش است برسات - و گر نه هوای تابستان - لیکن
 در تابستان گرفتگی در هوا نمی باشد - و در برسات
 درز (که باران نشود و فحیم نوزد) هوا گرفته می شود -
 این فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما
 هوا متفاوت است *

* میرزا حسن صغوی *

پسر سیوم میرزا رستم قندهاریست - در عهد جناب مکانی
 بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار سرافرازی داشت -
 پس از جلوس اعلی حضرت همراه پدر عالی قدر خویش از
 صوبه بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و
 در سال دوم به تعیناتی صوبه بنگاله رخصت یافت - مدت
 با پسر خود میرزا صف شکن در کومکیان آن ولایت انضاک
 داشت - گاهی بر طبق طایب به پیشگاه سلطنت رسیده روی
 عقیدت بتقبیل سده جهانبانی می فروخت - و باز بدستوری
 معارفت کام دل می اندوخت - و به افزایش منصب پایه

اعتبار بلند تر می افراخت - در سال نوزدهم بمنصب سه هزار در هزار امتیاز یافته بجاگیرداری فتح پور بیانه مورن اعطاف گردید - و در سال بیستم فوجداری جونپور از تغیر شاه نواز خان صفوی برادر خردش نامزد ار گشت - و مصحوب صف شکن پسرش نقاره مرحمت شد - و از ار اصل و اضافه بمنصب در هزار در هزار سوار تارک افتخار افراخته نزد پدر دستوری یافت - و در سال بیست و یکم میرزا با پسر خود از جونپور آمده شرف استلام خلافت در یافت - و باز پدر و پسر کوهکی بنگاله شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بیست و دوم رحمة الله عليه شاهزاده محمد شجاع بتهانه داری کوچ متعلق م صوبه مذکور مغنخر گشت - و باضافه هزار سوار مباحثات اندرخت - و در سال بیست و سیوم آخر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری (ه نور) عقبی گردید - مشار الیه خطاب خانی قبول نمود - میرزا صف شکن بعد فوت پدر بخدومت تهانه داری و فوجداری حصر ولایت بنگاله چند بسر برد - پس ازان بگوشه انزوا بوظائف دعا گوئی پادشاه زمان اشتغال ورزید - و در سنه (۱۰۶۳) هزار و هفتاد و سیوم هجری سال پنجم عالمگیری روزگار حیاتش بسر آمد - دختر مدد مددوار بنده همشده نماش ، خان عدد الکاف ، (که مداد

(مآثر الامراء) [۴۷۹] (باب الميم)

علائقی خلیل الله خان است) در خانه او بود - خلف او
سیف الدین صفوی باعتبار دامادی خلیل الله خان مطرح
انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب کامیاب
خان ناموزی گرفت - و بذابر جهت از منصب برطرف
شده بود - در سال چهاردهم ببدعالتی منصب کامران گردید - و
خطاب خانگی بنام خود یافت *

* مرتضی خان سید نظام *

پسر دوم میران صدر جهان پناه بیست - از بطن درهم زنی
بوده (که میران کمال شیفته گی بدو داشت) - ازین جهت
این پسر را نهایت دوست داشته در صدد تربیت او شد -
و در حین حیات خون بروشناسی پادشاهی و منصب
عمده کامیاب گردانید - پس از فوت میران جنت مکانی
او را بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرافراز قزمود -
و در نخستین سال جلوس اعلی حضرت باضافه پانصدی
بمنصب سه هزار و سوار و عطای نقاره بلند آوازه
گشت - و پس از فوت مرتضی خان میرحسام الدین آنچو سید
مذکور بخطاب مرتضی خان ناموزی اندوخت - هنگامی (که
نظم مؤنه دکن بمهابت خان خانخانان تفویض یافت) خان
مشار الیه نیز کومکي گشته رخصت دکن یافت - و پس ازان
(که حصون تسعة در امت آباد بنیروی شهابت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و هجده
 هجری گشایش یافت) سپه سالار خواست یکی از سران فوج
 را با برخی از بندهای اخلاص شعار بکراست قلعه گذاشته
 خود به برهانپور شتابد - ازان جهت (که مدتی در محاصره
 قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و صبح و شام از کارزار
 بیجاپوریه و نظام شاهیه دمی نیاسوده - و آذوقه ذخیره نیز
 نمانده) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر برتافت - و
 مشهور است که (چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت
 بود) مهابت خان با او درین امر مبالغه نمود - سید
 بامتناع چنین اصرار ورزید که مهابت خان خط آزادی از
 نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمایت راست
 پذیرای آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملی بکار برده
 سید مرتضی خان را با جماعه دیگر بهمراهی خان مذکور در
 قلعه گذاشته طبل رحیل فرد گرفت - در همان چند روز
 فرمان بزم خان دوران رسید که (چون او بیش از همه
 تعب و معویت کشیده) قلعه را بمرتضی خان سپرده خود
 بمالوه (که صوبه داری آن بار متعلق بود) رفته چنده
 بیاساید - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زری (که
 از خزانه عامره با خود داشت) برای ناگزیر قلعه بمشار الیه

(۲)

داده (رانه سمک مطلب شد - و پس ازان به تئوالدارى دلمو
سرافرازي يافته بمالش متمدندان آن ناحیه از بیس و غیر
آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلموسک جمعیت
کثیر و انبوهی فراوان فراهم آورده در جستن و بستن طایفه
بیس کوتاهی ننمود - مکرر بجنگ و پیگار غالب آمده نقش
مولک او درست نشست - مدتها در فوجداری بیسواره و
لکھنو بضبط و ربط تمام گذرانید - آخر الامر از غلبه پیری
و ضعف قوی طاقت قطره و پویه نماند - و بمقام خدمت
نمی توانست پرداخت - در سال بیست و چهارم از بارگاه
خلافت او را از منصب باز داشته بیست لک دام بطریق
سالیانه از برگذنه پهبانی وطنش (که یک کرور دام جمع
دارد) مرحمت شد - چون پسرانش در گذشته بودند هر
کدام از عبدالمقتدر و عبدالله فبیرهائی او را باضافه منصب
و دیگر نباید او را فراخور حال بمنصب برنواخته هشتاد
لک دام تقیمه این برگذنه را در تیرل آنها مقرر کرد - پس
ازین سید مذکور مدتها در زمره وظیفه خواران گذرانیده
باجل موعود بساط حیات در نورید - عبدالمقتدر در عهد
اعلی حضرت بمنصب هزائی شش صد سوار و فوجداری
خیرآباد رسیده *

* معتقد خان میرزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیری در جنگ عثمان خان لوهانی دان جانفشانی و جان ستانی داده بکار آمد - میرزا نیز دران جنگ مصدر تلاشها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیراندازی شهره آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنمونج بخت سعادت پرتو خود را بفتراک دولت شاهزاده دلی عهد شاهجهان بر بست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهی گردیده بقرب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گویند بشفرف نسبت رضاعت شاهی نیز افتخار داشت *

چون شاهزاده نخستین بار باصلاح مهمات دکن توجه برگماشت و افضل خان و بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهی بودند) بهوش افزائی و فرمان پذیرئی عادل شاه بیجاپوری تعیین گشتند مشارالیه با جادو داس دیوان بیوژات بکیدرآباد دستوری یافت که قطب شاه والئی آنجا را از خواب غفلت برآردند بشاهراه اطاعت رهنمون شوند - از (چون بصورت سریعه به مقصد فائز گشت) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان برادری دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر تمینه و فیلان نامی تنومند و اسبان قبیاق بر گرفته معارفت نمود - و به بساط موسی انجمن حضور و استکسان

تقدیم خدمت اسباب مزید رفعت جاه آماده گردانید - و در
ایام ناکامی شاهزاده (۱) که از بے مهری رزگار غیر از قطع
فیانی سود سفر بنظر نمی آمد) او از اخلاص دانی و
صفای مافی (که سرآمد شمائل ضیه است) پرستاری و
هوا داری خدارند مجازی را سرمایه بهبود دانسته بهیچ وجه
از رکاب شاهی جدائی نگزید - تا آنکه زمانه نیرنگ ساز
بفاصله یک بست و گشاد مژه چمن دیگر طرح ریخت - و
بهار دولت شاهی گل کرد - در سنه (۱۰۳۷) هزار
و سی و هفت هجری جنت مکانی در گذشت - و الویه
شاهی از جنیر دکن باهتزاز آمده هفدهم ربیع الآخر بر تالاب
کانگریه (که در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد گجرات است)
پرتو نزول افکند - و نظم آن دیار باقتضای وقت به شیر
خان تونور تفویض یافت - و از آنجا که هنوز وصول بدار
الخلافه واقع نشده و سلطنت استقراری نگرفته معتقد خان را
بمنصب چار هزاری دو هزار سوار برنواخته با جمعی دیگر
در احمدآباد گذاشتند - و در سال دوم بفرجدارئی اجمیر
سر بر افراخت - پس ازان به صوبه داری مالوه متعین
گشت - و در سال پنجم حکومت آن ولایت نامزد نصرت
خان خاندوران گردید - و او بفرجدارئی اطراف دار الخلافه
مأمور شد - و در همین سال مکرر نالش باقر خان نجم ثانی

ناظم اردبیه بعرض اعلیٰ حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده می نماید - معتقد خان باضافه سواران منصب نوازش یافته به بصاحب موبکی اردبیه بلغد پایه گردید *

از غرائب روداد آنکه گویند باقر خان کارهائی چند کرده مبلغها بدست آورده که افشای هر یک موجب رسوائی (۲) بود - خواست که آنرا خس پوش کند - زمینداران آن ناحیه را از دیسمکه و دیسمانده و مقدم فراهم آورده بهرکه گمان شرارت داشت مقید ساخت - و از آنها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکی از آن آشوب جان گزا بدر چسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - درینوقت تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان (که بخشیکری آن صوبه یافته همراه بود) روزی (که از آذربایجان در کشتی نشسته می رفتند) میرزا احمد تقریبی از طومار مذکوره بر آورده ازان زمیندار مستفسر گردید - و بپهانه دیدن طومار را از دستش گرفته بتیز دستی چنان شمشیر بمویش برتافت که سر از تن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهی شما این

حرکت بعمل آمده که آخر کار این قسم طومار بنام شما هم درست می کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چندی معاتب پادشاهی ماند *

معتقد خان مدتی دران دیار بدان دهی و مطیع نوازی و سرکش براندازی بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم به حکومت آن دیار تعیین گردید - و در سال بیست و دوم طالب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونیپور در همان ایام در گذشت بخدوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب امرور رجوع نموده - چون او را پیروی دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذی القعدة سال (۱۰۶۱) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلیٰ حضرت رسید که او بضبط نواحی جونیپور نمی تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مراد کام صفوی تجویز شد - اتفاقاً او هم در همان تاریخ در جونیپور بساط حیات در نورید *

* میرزا عیسیٰ ترخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جانی بیگ حاکم سنده است - چون پیمانۀ حیات میرزا جانی لبریز گردید میرزا عیسیٰ بهوس حکومت دست و پائی بحرکت آورد - خسرو خان چرگس (که وکیل مستقل آن سلسله بود) میرزا

غازی را جا نشین پدر ساخت - و خواست که میرزا عیسی را
 بادب گاه زندان بر نشاند - او بقلارزی بخت و رهنمویی
 اقبال ازان دیار بدر زده بدرگاه جهانگیری استظلال عافیت
 نمود - جنت مکانی بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت
 ساخته تعذبات دکن فرمود - و چون میرزا غازی در حکومت
 قندهار در گذشت خسرو خان عبد العالی نامی را ازان سلسله
 بر مسند ترخانیه متمکن ساخته دست مایه حکم رانی
 اندیشید - جنت مکانی بتوهم آن (که میداد عبد العالی
 به دستان سرائی خسرو خان ریشه استقلال دران سرزمین فرو
 برد) فرمان بنام میرزا عیسی خان قلمی فرمود - و چون او
 جبهه سامی آستان خلافت گردید بعرض برخه حساد [که میرزا
 از دیرباز در آرزوی ملک موردی فعل در آتش است - اگر
 دریغوا مستقل شده بحاکم کج و مکران و هرمز (که قریب
 واقع شده اند) اعانت جسته با شاه عباس صفوی توسل نماید
 مدتها باید که تدارک آن بوقوع آید] پادشاه بد گمان شده
 میرزا رستم قندهاری را بحکومت آن دیار مامور فرمود - و
 سعی او رگ و ریشه ترخانیه ازان ولایت برکنده گشت -
 و میرزا عیسی بجایگزینی دهن پور گجرات سر برنواخته
 تعیین آن صوبه گردید - دران هنگام (که اعلی حضرت از
 حوائی تنهه بذاکاهی براه زن و ولایت بهاره مضاف گجرات

معادرت بدکن فرمود (میرزا بیادری طالع از نقد و جنس و اسب و شتر بطریق پیشکش در جناب شاهي ارسال داشته ذخیره سود و بهبود روزگار خود انداخت *

پس از ارتحال جنت مکاني در اثنای توجه زیارت فردوس آشیانی از دکن بدار الخلافه آگره هنگام جهان گشائی بمعادت زمین بوس رسیده باضافه دو هزارى هزار و سیصد سوار بمنصب چار هزارى ذات و دو هزار و پانصد سوار و ایالت ملک قندهار کامروای ملک خود گردید . لیکن بعد جلوس بر سریر فرمان روائی حسب اقتضای وقت ضبط و ربط آن دیار به شیر خواجه مخاطب بخواجه باقی خان تفویض یافت . و میرزا بے نیل مقصود از عرض راه معادرت نموده بتیولدارى متاهرا و آن نواحی مورد نوازش گشت . و در سال پنجم در سواران منصب افزوده بجایگى دارى ایلچى پسر رخصت یافت . و در سال هشتم باضافه هزارى هزار سوار بمنصب والای پنجهزارى چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه برنواخته بفوجداری سرکار سورتقه میبای گردید . در سال پانزدهم بصاحب صوبگی گجرات از تغیر اعظم خان اختصاص پذیرفت . و ضبط سورتقه پسر کلانش عنایت الله (که بمنصب دو هزارى هزار سوار سرازى داشت) مقرر گشت . و بعد از عزل صوبه دارى مجدداً بایالت جوناگده (که حاکم نشین ولایت

سوزنده است) سر برافراخت - و در سال بیست و پنجم هراسم آن دیار بمحمد صالح پسر درویش مغوض گشت - و فرمان طلب میرزا بحضور مادر گردید - در محرم سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم بقصبة سانبهر رسیده بود که پیمانه حیاتش برآمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز بود اما قوی از درجه طبیعی سقوط نیافته - باه هم جوانانه داشت - و بسیار عیش دوست و شیفته مہمکرات و دل داده راگ و رنگ بود - و در نغمه خوانی و ساز نوازی خالی از کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عذایم الله خلف کلانش که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و پیشتر در حیات پدر زندگی مستعار سپردند - بعد فوت میرزا محمد صالح (که ارشد ارلادش بود - و احوالش جدا بقلم آمده) بمنصب دو هزار و پانصد سوار و فتح الله بمنصب پانصدی و عاقل بمنصب درخور سرافرازی یافتند *

* محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیچ خان از منصب داران داخلی همراهی شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطه معمول بپادشاه زادهای وای عهد تعلق می کرد [چنانچه در عهد فردوس مکانی به جنت آشیانی و در وقت جنت آشیانی بعرض آشیانی و همین قسم بجنت مکانی و فردوس آشیانی

(مآثر الامراء) [۴۸۹] (باب الميم)

تذخوای شده بود [لهذا در عصر سلطنت فردوس آشیانی
پادشاهزاده کلان قرار یافته او بفوجدار (م) آنجا مامور گردید -
از آنجا که گشاد هر کار در گزر وقت است و کار کزان قضا
بادنی وسیله جامه را بکامی می ریزند دران ایام [که جراحات
بیکم صاحب (که بنابر وصول شعله شمع بدامان و رسیدن
بدن اضلاع سوخته بود و پس از معالجه بسیار اطمینان یافت)
هرچند التیام پذیرفته اما گاه گاه عود میکرد] او در پیشگاه
سلطنت ظاهر نمود که همامون نام فقیرے بی نوا در سرکار مذکور
میباشد - مرهم او برای این قسم جراحات مفید و مشهور است -
پستتر بر طبق حکم او را آوردن - و مرهم او نفع تمام بخشید -
پادشاه آن فقیر را به مبلغ همسنگش و خلعت و اسب و فیل
و دیه در وطن بطریق التماس بر نواخت - و مشارالیه (که
واسطه این امر بود) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب
خانی ناموری اندوخت - سال بیست و ششم (چون صوبه ملتان
در عوض صوبه گجرات به پادشاهزاده مذکور تفویض یافت)
او بعنایت خلعت و خراسان آنجا اختصاص گرفت - چون
صوبه گتته هم ضمیمه صوبجات سابق به پادشاهزاده مذکور
مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سی ام
مطابق سده (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری پیمانه
زدگی او برآمود *

* مغل خان *

پھر زین خان کوکہ است - در عهد جنٹ مکانی بمنصب
 وزارت پانصد سوار (۲) رسیدہ بود - در سر آغاز جلوس اعلیٰ
 حضرت بقلعہ داری دارالملک کابل سر بر افراختہ مرخص
 گردید - و چون سال نهم ساحت دولت آباد مضرب خیم
 پادشاهی گردید و عہد اکبر قاہرہ بہ سرکردگی سران نامور
 بظہب و غارت ملک عادل شاہیہ و تسخیر تدمر قلاع نظام
 شاہیہ تعین گردید مغل خان بافروزی منصب پانصدی
 پانصد سوار کام دل اندوختہ بہمراہی خان دوران نصرت
 جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بذیروی شہامت
 و پردلی سردار با وقار قلعہ اردگیر (کہ از قلاع حصینہ رمینہ
 بالاگہات دکن است و درین وقت مضاف موبہ محمد آباد
 بدر) ہشتم جمادی الاولی سنہ (۱۰۴۶) ہزار و چہل
 و شش ہجری در محاصرہ ۳۵ ماہ و کسرے بتصرف
 پادشاهی درآمد - خان مذکور پانصدی ذات پانصد سوار
 دیگر اضافہ یافتہ بصیانمت و حفاظت آن حصن استوار
 معین گردید - و مشار الیہ مدتی در اینجا گذرانیدہ نامہ بمروت
 و مردسی بر آردن *

(۲) نسخہ [ج] در آغاز جلوس - (۳) نسخہ [ج] عادل شاہ - (۴) در

نسخہ [ج] حرف [واو] نیست *

(۲) اقام سطور را در سنه پانزده جاوس خاقان زمان گذرے
 بتماشای قلعه مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار
 عمارت (که اندرون قلعه واقع شده) بر سنگ تاریخ فتح
 قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند -
 اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور
 شتافته در سال هودهم بمنصب در هزار و پانصدی در هزار
 سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان
 دوران صاحب صوبه دکن (خصت انصراف یافت خان مذکور
 نیز بعطای نقاره بلند آدازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوری
 یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تته
 سرفراز گشته از راه گجرات روانه آن سمت گردید - صاحب
 همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در
 تفقد و دلجوئی کوتاهی نمیکرد - و جویای نام فیک بود *

چون خان مذکور از تن آسانی و فراغت دوستی توفیق آن
 نیافت (که خود را در مهم قذدهار بخدمت شاهزاده بلند اقبال
 محمد دارا شکوه رساند) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو
 هزار سوار و جاگیر برطرف شد - چندی بدین مذوال
 گذرانید و پریشانیها کشید - آخر در سال سی ام حسب الالتماس

(۲) یعنی شاه عالم پادشاه مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار و یکصد هشتاد

و هشت هجری - (۳) نسخ [۱] برساند *

دارا شکوه بسالیانۀ پانزده هزار روپیه موظف گردید - تاریخ
فوتش بنظر نیامد - گویند شکار دوست بود - و باغمه و سرود
شیفتگی داشت - سازنده و نوازنده بسیار فراهم آورده بود *

* میوشمس *

از سادات حسینی ست - گویند مدتی تارک دنیا بود -
و سیاحت میکرد - پس ازان ملتزم ركب شاه جهان شده -
بعد ارتحال جنت مکانی (چون موکب شاهجهانی در نواح
سورت درود نمود) از بقلعه دارمی آفجا سرفرازی یافت - و
سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو
هزار سوار چهره ناموری برافروخت - و سال دهم باضافه
پانصد سوار و فوجداری و تیولداری پرگنه پزوده مضاف
گجرات لوی بلند پایگی برافراشت - سال هژدهم بعنایت
نقاره بلند آرازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و فوجداری و تیولداری
بیر قامت قابلیت آراست - سال بیست و پنجم بفوجداری
و تیولداری بآن متعلق گجرات فخل امیدش بارور گردید -
سال بیست و هشتم باز به تمانه داری و جاگیرداری پزوده
از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سی و یکم نوزدهم
رمضان مطابق سنۀ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری
لهاس هستم ، را به کند *

* مرشد قلی خان خراسانی *

از ترکان سپاهی پدیده بود - بکار دانی و معامله فهمی امتیاز داشت - ابتدا نوکر علی مردان خان زیک حاکم قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصین را تسلیم اولیای پادشاهی نموده بزدگی درگاه والا برگزید چند کس از نوکران عمده او در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند - از انجمله مرشد قلی خان^(۲) از یاری طالع بدولت روشناس فایز گشته منظور نظر التفات خسروانه گردید - در سال نوزدهم جلوس فردرس آشیانی به فوجداری دامن کوه کانگه از تغیر خدجور خان فرق افتخار برافراخت - و چون صاحب صوبگی و سرداری بلخ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد اردنگ زیب شد او به بخشیدگری فوج متعینه ایشان تعین یافت - و در سال بیست و دوم از تغیر جان نثار خان آخته بیگی شد - و در سال بیست و چهارم به بخشیدگری لاهور اختصاص گرفت - و چون شاهزاده مذکور در سال بیست و ششم بتفویض نظام صوبه دکن لوای توجه برافراخت او از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت دیوانی بالاگهات دکن کامیابی اندوخته بهمراهی شاهزاده دستوری یافت - و در تقدیم آن خدمت مساعی جمیله بکار برده جوهر رشادت و کار دانی

(۲) در نسخه [ج] لفظ [خان] نیست *

خود را بر روی (وز آورد - و حسب الالتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافزایش پانصدی و خطاب خانی چهره اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافزونگی پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانی پایان گهات از تغیر ملتفت خان بانضمام کار سابق بدر مقرر شد *

و پس ازان [که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب محمد اورنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلای دارا شکوه را (که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسری در نیارده طبل خود کامی و خود آرائی می نواخت - و از امور سلطنت جزنامه به اعلی حضرت نماند) کوتاه سازد] پرتو اهتمام بصوب این مطلب افکند - و در کمتر فرصتی لشکر نمایان و توپخانه شایان ترتیب داد - از ملازمان بادشاهی (که دران صوبه بودند) هرکرا بخت اقبالمنده مساعدت نمود سر ارادت بر خط بندگی و همراهی گذاشت - مرشد قلی خان (که آثار ارادت و جانفشانی از سیمای احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص مژدان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولتی خواهی بتقدیم می (سانید) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان (که در مرافقت شاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگ آباد روانه برهانپور

گشمت (بخدمت دیوانی جلیل القدر سرکار شاهي مدارج
عزت پیمود - و از اصل و اضافه بمذنب سه هزاري سرافرازي
یافت - و چون رایات پادشاهی دهم (جیب سنه ۱۰۶۸) هزار
و شصت و هشت هجری بگذر اکبرپور از آب نبرده پایاب
عبور نموده و بیست و دوم همین ماه اتفاق صف آرائی
(که نخستین معارک آن شاه فیروزمند است) با مهاراجه
جسونک (که از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزاده گردیده
پای اقامت در نواحی اجین افشوده بود) افتاد (اچپوتان
مشهور مثل مکند سنگه هاده و رتن راتهور و دیال داس
جهاله و ارچن کور) که از رؤسای آن قوم جلالت کیش
بودند (دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست
بتوپ خانه شاهزاده [که اهدام آن دران روز بعد از شجاعت
و بهادری مرشد قای خان (که از سرداران اسخ العقیده
و صاحب سیف و قلم بود) قرار یافته] بجنگ و ستیز
پرداختند خان مذکور باتفاق ذوالفقار خان (که مقدمه الجیش
هراول بود) با آنکه فوج درخور کثرت و هجوم مخالفان
نداشت پای ثابت و قرار در عرصه کارزار استوار داشته از
جانرفت - و بعد از گیر و دار بسیار و سعی و تلاش بے شمار
(که منتهای مرتبه سپاه گری و جانفشانی بود) مردانه نقد
جان نثار نمود - و بادای حق اخلاص سرخروئی اندوخت *

مشار اليه باوصف جوشش بهادري و نشئه سپاه گري
 فهميد متصدیانه داشت - و دیانت و خدا ترسي پیرایه^(۲)
 هالش بود - در دیوانی دکن باصتمالت و رفاهیت رعایا
 کوشیده در توفیر و تکثیر آبادی ملک همت گماشت - و
 از کار شناسي و جزرسي تقسیم اراضي نموده (بع هر جنس
 بر گرفت - و دستورالعمل قرار داد - گویند از رسته احتیاط
 (که مبادا حیف و میل بجانب رود) بسا اوقات خود طناب
 جویب بدست گرفته زمین را پیمایش می کرد - از حسن
 نیت اوست که عمر جاوید یافت - یعنی نامش بسبب
 این دستورالعمل تا انقضای اعوام و شهرور بسیار بر مفعله^(۳)
 روزگار خواهد ماند *

باید دانست که در ممالک فسیحه الممالک سیر حامل
 زرخیز دکن تشخیص جمع مال بر سر ایگه و مصاحمت
 اراضي بحریب و تفریق زمینها و تقسیم اجناس حبوب و
 بقول درمیان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بیک قلبه و
 جفت گار می توانست و هر جنسه که می خواست بر سر
 قلبه قابله باختلاف بلاد و برگذات بحاکم می داد - باز پرس
 کمیت و کیفیت نمی شد - و پس ازان [این ولایت
 روزگار ممتد بفوج کشیهای متوالیه سلاطین هندوستان

(۲) مفعله [ج] خدا پرستی - (۳) در نسخه [ج] لفظ [بسیار] نیست *

(مآثر الامور) [۴۹۷] (باب المیم)

پی سپر گردید - و رعایا از نام مغل و معاملات نو ترسان
و لرزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط
چندین ساله سربرای گردید - و دیرانی بمرتبه انجامید
(که اعلیٰ حضرت با آنکه در سال چهارم سی و چهل کرد
دام از اصل صوبه خاندیس تخفیف دادند) بحالت اصلی
نگرانی تا آنکه ^(۲) نوبت بمشرد قلی خان رسید [خان مذکور
از کار طلبی و دقت پژوهی به اعی صواب اندیش خود دستور
العمل راجه تودرمل را (که از زمان عرش آشیانی احداث
یافته در هندوستان مروج گردیده) بتازگی دران مرزبوم
بر روی کار آمدن - اولا در فراهم آوردن رعایای متفرق کوشش
تمام بکار بود - و جایجا امضای فهمیده و عمال متدین تعیین
نمود که اراضی اکثر برگذات را به پیمایش در آوردند (که
آنها رقبه خواهند) - و تغریق شایان زراعت و کوه و ناله
(که بکار قلابه رانی نمی آمد) نمود - و هر دیه (که
مقدم نداشت و وارثان او از مدمات حوادث مفقود الاثر
بودند) مقدمی آنجا بهره از احوالش جوهر استعداد آبادی
و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار
ساخت - و برای خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی
از سوار داد (که آنها تقاری گویند) و با عمال گفت که

(۲) نسخه [ج] اینکه - (۳) در نسخه [ج] لفظ [را] نیست .

آنرا بر سر فصل بوصول در آزند - و معاملات با کشاورز سه
قسم نمود - اولاً تشخیص سر بسته ^(۲) (که معمول زمان قدیم نیز
بود) - دوم تقسیم غله (که آنرا تبائی نامند) و آن نیز
سه گونه است - اول هر چه از آب باران تا هنگام در بر مراد
رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه مراد رسد
اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و در حصه از
رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسفغول
مختلف است نظر بر خرج آب کشی و ایام تیاری آن - از
نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقی بر عیبت - سیوم
آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزراعت سر دهند
و آنرا پات خوانند بخلاف چاهی بکم و زیاده مختلف
قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسه از حبوب و
بقول و فراکه و بذر نظر بر نرخ و چندی و چگونگی حصول
آن از هنگام زراعت تا حصاد فی بیکه چیزه معین نمود ^(۳)
که بعد جریب آنرا باز یافت نمایند - و این عمل در سه چهار
صوبه دکن (که آنوقت همین قدر ازین دیار بحوضه تصرف
پادشاهی در آمده بود) به دهانه مرشد قلی خان شهرت دارد *
پسرش علی بیگ در سال چهارم جلوس خلد مکان
بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علی بیگ در سال

سی و دوم بوقایع نگاری کچهری دیوان اعلیٰ سرفراز گردید .
 وقت مرحمت خانی و خطاب بر زبان پادشاه گذشت پسر سید
 که بر نام خانی می خواهد یا خطاب پدر - مشار الیه
 بلحاظ بعضی وجوه مرشد قلی خانی^(۲) اختیار کرد - خلد مکان
 فرمود که من و مادر قربان علی (کرم الله وجهه) باین نادان
 بگوئید که علی گذاشته قلی میشود - فضل علی خان بهتر
 است - و پس ازان بدیوانی شاهزاده محمد معزالدین (که
 از زندان نادیم رستگاری یافته بود) اختصاص گرفت - و
 در سال چهل و دوم بخدمت دیوانی صوبه ملتان امتیاز
 یافت - زبانی یکی از رفقای خان مذکور (که خالی از
 اعتماد نبود) مسموم افتاد که چون از دکن بجانب ملتان
 رخصت یافت بچه کامیابی و شغف^(۳) راه مقصود پیمودن
 گرفت و چه شیشه‌های مراد که دست امید بر طاق دل او
 و همراهانش نچید - چون بلاهور پیوست برفع کوفت سفر
 وقفه چند روزه طرح نمود - هر صبح سیر باغی و هر شام^(۴)
 مجلس تازه می آراست - ناگهان از فلاخن خانه فلک سنگ
 حادثه بشیشه خانه آرزویش افتاد - فرمان پادشاهی بزام حاکم
 آن بلده اصدار یافت که فضل علی خان را طوق و زنجیر
 کرده روانه حضور سازد - و او کار بند حکم گردید - و چون

(۲) نسخه [ب] خان - (۳) نسخه [۱] شفقت (۴) نسخه [ج] روزه

این سانکه از اخبار نویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلی بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجه بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعیین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند برآورده اسباب و اشیای او (که در لاهور بضبط درآمده) باو مسترد نمایند *

* ملتفت خان *

مهمین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهپست - از علوم متداوله بهرگ رافی داشت - و از حمایده شیم بخشه وافر - در عهد جنمت مکانی به روشناسی و ناموری چهره تفوق می افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهانی بنظم دکن مامور شد او باضافه چهار صدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان (که همراه پدر بمالاش خان جهان لودی به بالاگهات دکن رخصت یافت) بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار هر برافراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالش بمرا یافت اطراف لشکر از دور سیاه می نمودند - و گاه جنگی بگریز می کردند - ازین جهت دلادران جمارت منس حساب از آنها بر نمی گرفتند - اتفاقاً روزی (که بر چنداولی ملتفت خان با جمعی از راجپوتیه^(۲)

با فام و نشان فامزد بود) از سهل انگاری قریب بدو کرده
 از قول دور افتادند - مخالف (که در کمین فرصت بود) بیکبار
 با ده هزار سوار رسیده - بجنگ پرداختند - برخی خانه زادان
 و شناس از مغل و راجپوت داد مردانگی داده راه جانفشانی
 سپردند - ملتفت خان با رادودا چندراوت ثبات قدم
 نیارست و رزید - از معرکه پهلوی تهی ساخت - و در سال
 دهم بخدومت عرض مکرر امتیاز یافت - و در سال سیزدهم
 بدیوانی صوبه بنگاله دستوری یافت - و در سال نوزدهم
 بخششگری لشکر (که بسرداری شاهزاده مراد بخشش بهم
 بلغ و بدخشان تعیین یافته) اختصاص گرفت - و در سال
 بیست و دوم (چون شاهزاده محمد اورنگ زیب با عساکر
 نصرت پیرا بهم قندهار تعیین شد) بخششگری آن فوج بخان
 مذکور مقوض گردید - و در همین سال پدرش رخت زندگی
 بریست - او در رکاب بود - باضافه پانصد سوار سواراوی
 یافت - و در سال بیست و سیوم پانصدی دیگر بر منصبش
 افزوده تعیین دکن گشت - در آن هنگام صاحب صوبگی دکن
 بشایسته خان متعلق بود - بنابر دیرین ربطها و رفور کردانی
 و معامله فهمی بنیابت برهانپور مامور شد - و مشار الیه
 در بندوبست آن صوبه کوشیده آثار ثمر از ساخت آن زمین
 برداشت - و بجهن سلوک همه را از خود راضی و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت و
جهانبانی دیوانی پایان گهات دکن (که عبارت از صوبه
خاندیمس و نصف صوبه برار باشد) بدر تعلق گرفت -
و در سال بیست و نهم حسب التماس شاهزاده محمد
اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافروزی پانصدی ذات و پانصد
سوار و خدمت قلعه داری احمدنگر از تغیر شاه بیگ خان
سر بلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاصش از شمامه التفات شاهزاده
مذکور معطر بود و در وقت رکضت عالمگیری بانتزاع سلطنت
نطاق همت بمیان مرافقت بر بخت پس ازان (که یکران
عزیمت شاهی از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید)
خان مذکور بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و بعد از
مبارزه جسونت در ظاهر بلده اجین عشره اخیر رجب
از انتقال مرشد قلی خان (که دران معرکه مردانه وار
نقد جان نثار نمود) بخدمت دیوانی سرکار و خطاب
اعظم خانی و عنایت طوغ مطرح انوار عاطفت گشت - و از
اصل و اضافه بمذنب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار
پایه اعتبار برافراخت - از انجا [که فلک ستمگار و روزگار
نا سازگار (که شادی او غم آمود و شربت او زهر آلود
است) هر چه برافرازد بیندازد و بهر که پردازد نهدازد] آن

حضرت نصیب چمنستان کامیابی هنوز از بادۀ وزارت لیه
 تر ناکرده که پیمانۀ حیاتش لبریز گشت - یعنی یک و
 نیم ماه سالم نگذشته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از
 فتح از غلبۀ حدت هوا و شدت گرما و سنگینی چلقد و
 جوشن جان بجان آفرین سپرد - او بفهم درست و ادراک عالی
 مشهور و شگفته پیشانی و متواضع بود - و حسن معاشرتی
 داشت که هرکه بار میرسید دل بستۀ صحبتش می گردید -
 و طبع موزون هم داشت - این شعر از دست * فرد *

* بخواب دیده ام آن طرغ پریشان را *

* تمام عمر ذکر خواب من پریشان است *

دختر اسد الله خان معموری در خانه اش بود - احوال
 هوشدار خان پسر او (که از امرای عالمگیری ست) جدا
 بتکریر آمده *

* معمور خان میر ابو الفضل معموری *

سید مصحیح النسب و مردی کریم الحسب بود - و بپدیوایه
 فراست و کیاست آراستگی داشت - در عهد فردوس آشیانی
 به منصب پانصدی در صد سوار سرمایۀ عزت اندوخته از
 دیرباز در کومیان صوبۀ دکن قیام می ورزید - بممدگاری طالع
 قوی و دستیاری سلیقۀ درست هر صوبه دارے (که دران
 (۲) نسخۀ [ج] نازۀ ناکرده - (۳) در نسخۀ [ب] حرف [گاف] نیست .

(باب المیم) [۵۰۴] (مؤثر الامر)

ولایت (رسید) میرزا بقرب و مصاحبت خویش بر نواخته
بلعزاز و احترام تلقی نمود - در اهلیت و مردمی سرآمد
روزگار و در کاروائی و آشنا پردی یکتای وقت بود - چون
نظم آن دیار به پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تفویض
یافت مومی الیه از کارشناسی و دوده دزدی دیرین خدمت
و خیرخواهی خود را دل نشین شاهی ساخته همواره مورد
التفات بود - هنگامی (که شاهزاده باراد انتزاع سلطنت
بجانب مستقر الخلافه رایت عزیمت برافراخته بکوچ متواتر
کنار دریای نریده معسکر اقبال گردید) او دران روز از اصل
و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازی یافت - و
در محاربه جسونت بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در
فوج هراولی انتظام داشت - پس از ابتسام بهار نصرت
و فیروزی بخطاب معمر خان و منصب هزار و پانصدی
پانصد سوار چهره امتیاز افروخت - و پس از جنگ دارا شکوه
(چون سواد بنغ اغرابان دهلی مشهور بشاله مار مضرب
خیام عالمگیری گردید) ازان جهت [که اخترشناسان بجهت
جلوس مسعود بر سریر فرمانروائی (روز جمعه غره ذی القعدة
سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری برگزیده
بودند و وقت گنجایش آن نداشت که بهسرانجام لوازم این
امر بنوعی (که معمول این دولت است) پردازند] لهذا

(مآثر الامراء) (۵۰۵) (باب الميم)

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت برآمد *

اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [که درین معارک هیجا و مهالک و غا در تلاش و تردد و تدبیر و کارفرمائی شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهابت نشان از امرای شاهجهانی (که در مرافقت شاهي چنان بار گران بر گردن گرفته بچنین امری سترگ اقدام نماید) دیگرى نبود با وصف تفویض منصب هفت هزارى هفت هزار سوار و انعام دو لک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار (که بابرام گرفته بود) از سبک سري و کم حوصلگی دست از زیاده طلبی بر نمي داشت - و عنایات پادشاهی را در جنب حسن خدمت خود وقع نمي گذاشت] خانه نشین گردید -

معمور خان (که بحسب قدم بزدگی و رفور قابلیت مصدر اعطاف پادشاهی بود - و باخان مذکور نیز دم یکجہتی و مصادقت مي زد) بر طبق امر والا به تبلیغ برخی احکام و پیامهای زبانی پیش خان مذکور شدت یافت - و هرچند بنصائح تلخ محبانه پرداخت در نگرفت - از آنجا که بر پندار و رعونت فطری او نخوت و غرور خود کامی سرباری شده بود درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بی مروت و سخنیهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمور خان (که پاس نمک و حفظ تورق سلطنت زیاده بر مراعات دوستی داشت)

(باب الميم) [۵۰۶] (مآثر الامراء)

مراراً ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح
حال او و خویش بر خاسته ^(۲) بر راه افتاد . نجابت خان
بملاحظه آن (که مبادا کچه گل کند) از قفایش شمشیر
راند که سرش نماند - و لاش او را سر درازا انداخت -
هرچند مردم هفت چوکی و غیوه بر سر او تعیین شدند او هم
مستعد جنگ نشست - بغیر عزل منصب و سلب خطاب
پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بیچاره حسرت دردت
روز افزون بخاک بود - و امیدها ناشکفته پرمود *

پسرش میر عبدالله (که مرد صاحب نام و نشان بود -
و وضع متین داشت - و در خوش نویسی علم استادی
می افراشت) چند گاه بخشی فوج خان فیروز جنگ بود -
پسر او از بے دوزگاری پدر درویشی زد - و صبیغه او [که اهلینه
جعفر علی خان خراسانیست که (ابتدا بدامادی حاتم بیگ
کفایت خان شهرت گرفته در عهد خلد مکانی دیوانی بیجاپور
و حیدرآباد و بدر و بخشیکری فوج خان فیروز جنگ ^(۳)
سرانجام داده - آخرها حالش بهریشانی انجامید) در
مبادی عهد خسرو زمان در گذشت] تا الآن بباغ گورخانه
پدر و جد خود واقع بلده اوزنگ آباد اوقات بسر است -
و دیگر اولاد میر ابوالفضل معمور خان معلوم نشد -

(۲) نسخه [ب] بر راه افتاد - (۳) در نسخه [ب] لفظ [بدر] نیست *

مگر همشیره آن مرحوم ارلادش بسیار است - که یکی از
نبایرش فخرالدین علی خان معموری است (که یک عالم
همت و یک جهان عزم بوده) - اما حیف که صد یکم ازان
یادری طالع نداشت - و آلا کارهای عظیمه ازو متمشی
می شد - پدرش میر ابوالفتح از نوکری پادشاهی استعفا
جسته در بلده کتک حاکم نشین صوبه اودیسه بتجارت و
سوداگری جهاز در ساخت *

خان مذکور در عهد عالمگیری به بخشیکری و راقعه
نویسی سکنهگیر دکن مامور شد - و در عهد خلد منزل
بقعه داری قلعه بندر مبارک سورت سرافرازی یافت - و در
مبادی جلوس فرخ سیر معزول گشته به منصوب دخل نداده
هستند جنگ گردید - و بعتاب سلطانی معاتب شده چنده
در احمدآباد گجرات گذرانید - هنگامی (که حسین علی خان
امیرالامرا بدکن می آمد بسابقه معرفت^(۲)) که پدرش با
سید عبد الله خان باره داشت^(۳)) با آن عالی منزلت
پیوسته بفوجداری بیجاگده گزار نربدا اختصاص گرفت - و
بنابر وجوه شتی طرفه از رفاه و جمعیت نبسته خسارت بر
خسارت افزود - و بهال قباة از دکن بدار الخلافه و ازانجا

(۲) نسخه [ج] که با سید عبد الله الخ - (۳) نسخه [ب] بآن

ببنگاه شتافت - هرچند بسعی و تلاش قریع باب نمود در
نگشود - از راه اودیمه به حیدرآباد سر کشید - مبارز خان
هاکم آنجا بمسابق آشنائی نیکوداشتها بجا آورد *

چون از پیشگاه خلافت نظم مویجات دکن بدر تفویض
یافت از صوبه دارئی برار را نامزد خان مذکور گردانید -
پس از آن (که مبارز خان عمل نیافته سر در سر این کار
کرد) خان مشار الیه تفرقه زده خود را بجانب بذور سورت
انداخت - و از سر نو دستگاه بر چید - و از بد اختوی
دستخوش تاراج غنیمت گشت - (از آنجا نزد ^(۲) راجه ساهو بردند -
هرچند بازاری راجه پرداخت و سعیها کرد) که برهم زن
صلح دکن کردن) سودمند نیفتاد - در آن وقت [که آصف جاه
فتح جنگ پرگنات متعلقه چانده را از دست تصرف ایلمه
(که گروهی ست از تلنگه) انتزاع نمود] بملازمت فتح جنگ
فایز گردید - نظر بر کار طلبیهای او تجویز خدمتی در میان
بود - اجل امان نداد - در همان نواحی مدفون گردید -
با راقم این سطور قرابت قریبه سببی داشت - افراطی در
مزاج آن مرحوم مودع دست تقدیر شده بود که در هیچ
مزاج ندیده شد * ^(۳)

* مکند سنگه هادا *

پسر مادهو سنگه است - پس از فوت پدر سال بیست و یکم فردرس آشیانی بحضور آمده بمنصب درهزاری هزار و پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهره کامیابی برافروخت - و پستتر باضافه پانصد سوار مرتقی شد - سال بیست و دوم در زکاب سلطان محمد ادرنگزب بکومک قلعه قندهار (که در محاصره قزلباش بود) دستوری یافت - و پس از معارفت سال بیست و پنجم باضافه پانصدی ذات و غذایت علم و نقاره کوس شادمانی برنواخت - و در همین سال همراه سلطان محمد ادرنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال بیست و ششم بتعیذاتی سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده (و بآن صوب کرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافت بمنصب سه هزارمی دو هزار سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعه چتور نامزد شد - و سال سی و یکم همراه مهاراجه جسونت سنگه (که (۲) جهمت سد بودن بر روی سلطان محمد ادرنگ زیب بصوبه مالوه تعیین شده بود) شرف دستوزی پذیرفت - و روز جنگ باثفاق موهن سنگه هادا برادر خود از توپخانه مقابل و فوج (۳) هراول گذشته (و بروی شاهزاده آمده دست جرأت بالا کرد -

(۲) نسخه [۱] سلطان ادرنگ زیب = (۳) نسخه [ب] مومن سنگه *

(باب المیم) [۵۱۰] (مآثر الامرا)

و در کشش و کوشش غفلت نورزیده ماحی کارنامه (ستم
گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت - هر دو برادر مطابق^(۲)
سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری راه عدم پیش
گرفتند - جگت سنگهه پسر مکند سنگهه در عهد عالمگیری
بمنصب دو هزار و سرداری وطن فائز شده مدتها تعینات
دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزبانای وطن
بغام کشور سنگهه (که احوال او در ترجمه رام سنگهه هادا
اندراج یافته) مقرر گشت *

* معتمد خان محمد صالح خرافی *

ابدا بمشرفی توپ خانۀ پادشاهی و منصب در خور سرفراز
بود - فردرس آشیانی (سائی او در کارها و حسن سرانجام
ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بانضمام کوتوالی لشکر
و اضافۀ منصب میاهی گردانید - و سال بیست و پنجم
به کوتوالی لاهور کامیاب گردید - پستر همراه سلطان محمد
اورنگ زیب بهادر به یساق تفدهار شتافت - و سال بیست
و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهم مسطور کمر عزیمت
بست - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود
سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیوانی بیوتات از
تغیر رای مکند (که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

نمی‌توانست پرداخت) و افزونی منصب و عطای خلعت و قلمدان
طلا چهره عزت بر افروخت - و اواخر همین سال از اصل و
اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب معتمد خان
عزامتیار یافته از دیوانی بیوتات معزول شده بدیوانی
سلطان دارا شکوه از تغیر شیخ عبدالکریم (که بسبب ضعف
قوی عهده برا نمی‌توانست شد) لوای اعتبار برافراخت -
سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
دو صد سوار رتبه اش ببلندی گرائید - سال سی ام از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و صد سوار نامیه بخت را
نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بر روی
کار آردن و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن باراد
عیادت پدر گرامی قدر روانه حضور شد - و متصل سموگر^(۲)
میان او و سلطان دارا شکوه محاربه رو داد) در اندازی
زد و خورد نامبرده (که از جانب دارا شکوه بخطاب
وزیر خانی نام آرد شده بود) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار
و شصت و هشت هجری مقتول گردید *

* مبارک خان نیازی *

پسرزاده محمد خان نیازی ست - پدرش مظفر خان
ترقی ناکرده رخت هستی ته کرد - مشارالیه در حدائق

سن در سلک بندهای جهانگیری انسلک یافت - چون سال
سیوم شاهجهانی خطه برهانپور مطرح الویه صاحب قران
ثانی گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات هفت
صد سوار بر نواخته^(۲) بهمراهی راورتن بصوب تلنگانه رخصت
یافت - و چون سیه سالاری آن ولایت به نصیری خان
خاندوران باز گردید ازانجا (که شجاعت و پهلوی اثری این
خاندان است - و تلاش و جانفشانی کار دست چپ این
سلسله) مشارالیه از کار طلبیها بمرافقت خان مذکور در تسخیر
قلعه قندهار تردد نمایان نموده باضافه پانصدی سیصد سوار
سر عزت برافراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متواتر
بمنصب در هزاری دوهزار سوار نامی بامارت و بزرگی برآورد
و (چون بهمراهی خاندوران بانفتاح قلعه اودگیر و ازسه مکرر^(۳)
مصدر کارهای شگرف گشته جدکاری و دولتخواهی او بروی
روز افتاد) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شهامت
نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد
در صوبه برار گذرانید - و در آبادی قصبه آشتی (که
جدش بطریق وطن قرار داده بود - و عمش احمد خان نیازی
همم بتعمیر آن گماشته) باقصی الغایه کوشید - چنانچه

(۲) نسخه [ب] بر نواخته شد - و بهمراهی - (۳) نسخه [ج -]

(مآثر الامور) [۵۱۳] (باب المیم)

تا حال بزم او شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی
اسلام خان مشهیدی بتقریب برخی امور (دز) سر دیوان حرفه
تند در میان آمد - از فرط غضب و غیرت فطری نتوانست
متحمل شد - (رأه) حضور گردید - و پس از تقبیل سده
خلافت مشمول اعطاف خسروانی گشته در کومکیان دارالملک
کابل انتظام یافت - و در سال بیست و هفتم بتهانه داری و
قیوداری هر در بنگش (که در انعام سلطان سلیمان شکوه
مقرر بود) سرافراز گردید - چون بند و بست آن سرزمین
(که ماری فساد پیشگان فتنه انگیز است) چنانچه باید
صورت نسبت در سال بیست و نهم معزول شده به تعینانی
آن صوبه بسر می برد - و در سال دوم عالمگیری از تغیر
حسین بیگ خان بار دیگر بغوجداری بنگش مامور گشت -
(۳)
ناریخ فوئش بنظر نیامد - فقیر دوست بود - و خدمت
بدرویشان میکرد - بعد از از این سلسله کسی ترقی نکرد -
الحال در آشتی هم غیر از رسوم و اطلاق نامه و نشانه
نمازده *

* میرزا ابوسعید *

نبیره اعتماد الدوله برادرزاده نور جهان بیگم است - در

(۲) نسخه [ب] الطاف - (۳) نسخه [ج] بنگش که در انعام سلطان

سلیمان شکوه بود *

رعنائی و میوزائی شهر آفاق بود - تکلف و تصنع طوفه در
 • لابس و مآکل بکار بردے - و لطافت و نظافت تمام در
 بساط و فرش نگاهداشته - و زیب و زیفتے و توزک و توتیے
 در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیاداری نوع
 رعایت نموده که درین باب هیچ کس از همسران بل برتران
 بار نمی رسید - و نازک مزاجی و عالی دماغی او بجائے
 رسیده که گاه هنوز در چیره بستن بودے که خبر برخاست
 دربار می رسید و گاه در عین چیره بستن دماغش رفا
 نمی کرد سوازی موقوف می نمود - بدوات جد بزرگوار خود
 بمعراج عزت و اعتبار ارج گرا گشته با عمدها سر بزرگی و
 برتری می افراخت - و نخوت و بان بروت بمرتبه داشت که
 فلک و ملک را بنظر در نمی آورد *^(۲)

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت
 بیشتر بر فیوض و برات او دستخط می کرد - و پس از
 ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگی و خرد سالی با عم
 خود آصف جاهی برهم زده سر رشته اخلاص با مهابت خان
 محکم نمود - و صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته^(۳)
 پایه افزای بزرگی و اجلال گردیده و بمرافقت شاهزاده بدکن
 شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

جهانگیري بحکومت تتهه فرق عزت برافراخت - و چون
 نوبت فرمان دراني به اعلى حضرت رسید بسبب ناخوشی
 یمین الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به هی
 هزار روپیه سالیانه موظف گردید - و مدتهای ممتد در گوشه
 فراغت به آسوده دلی و فراغ بالی بسر آورد - و در سال
 بیست و سیوم حسب الالتماس بیگم صاحب از پیشگاه خلافت
 و جهاننای بیفوجداری اجمیر و منصب دوهزاری ذات و هشت
 صد سوار برنواخته شده رخصت تعلقه یافت - چون بمرض
 داء الثعلب ابتلا بهم رسانید نمی توانست بکارها پرداخت -
 در سال بیست و ششم به تقرر چهل هزار روپیه سالیانه بار
 دیگر در اکبرآباد منزوی گشته بقیه ایام حیات را بصورت و
 بی غمی گذرانید - و در اوائل عهد عالمگیری رخت بزاونیه
 احد کشید - موزون طبع بود و بانتخاب دواوین فصحا شغف
 تمام داشت - اشعار بسیار منتخب نموده هفینده ترتیب داده
 خلاصه کونین نام گذاشته - پهرش حمید الدین خان برافانت
 شاهزاده محمد اوزنگ زیب چهره سعادت مندی افروخت - و بعد
 جنگ راجه جهونت (که نخستین فتح سریر آرائی ست)
 بخطاب خانه زاد خان سر افتخار برافراخت - و بعد از ان
 خانی بنام خود یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال

کرم الله ^(۲) بفوجداری مؤتمی یقن (که بیست کرده می اورنگ آباد
برکنار گنگ است) تعیین گردید - و در سال بیست و نهم
بقعه داری قندهار دکن اختصاص گرفت *

* مصطفی خان خوافی *

میر احمد نام داشت - پدرش میرزا عرب ^(۳) (که از
سادات محیم النسب خواف است) بهند آمد - و بهلازم
جنت مکانی استسعاد یافت - و در کمتر مدتی بوقائع نگاری
حضور اختصاص گرفت - پستر بیاری طالع پایه افزای مرتبه
امارت گشته ایام زندگی را بعزت و اعتبار بانجام رسانید -
پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات
پدر بدست نوکر خود بوقت تازیانه زدش کشته گشت -
در همین در عهد اعلی حضرت چندے ببخشیکری لکھنؤ تعیین
یافت - و در سال بیست و یکم هنگام (که شاهزاده
مراد بخش بنظم مهمات صوبه کشمیر رخصت یافت) بدیوانی
سوار شاهي مباہی شد - پستر تعیین دکن گردید - و بمنصب
هفتصدی دو مد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم
بحراست قلعه ظفر نگر مضاف بالاگھاٹ برار (که بیست و
هشت کرده می اورنگ آباد واقع است) اختصاص گرفت *

و چون برآستی و درستی و کاردانی و معاملہ فہمی اتساف

داشت در جناب شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر ناظم
 دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاری و فرط عقیدت بمزید
 اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جاموس آن شاه ظفر نصیب
 باضافه منصب سر عزت برافراخت - و چون ولایت بالاگهات
 کرناٹک (که معظم خان میرجمله در هنگام انتصاب بهسلطان
 عبدالله قطب شاه والی حیدرآباد تسخیر کرده بود و پس
 از التجا بدرگاه فردوس آشیانی بر سبیل پیشکش گذرانیده
 و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا
 شد) و برخی قلاع آن مثل کنچی^(۲) کوتهه (که از حصون
 معظمه آن دیار است) با توپ خانه بهیار و سایر اشیا
 در تصرف کسان او بود و ازین جهت (که قطب شاه را
 خار خار طمع در تصرف آن ولایت می شد) مهمات آنجا
 اختلال داشت در سال درم نیز مشارالیه را بنظم امور
 آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسب
 و فیل و اضافه هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و
 منصب سه هزار و دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و
 پس ازان نظر بران (که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است)
 از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعیین گردید - و مصحوب
 او نامه (که دانشمند خان انشا کرده بود) با موازی یک

(۲) نسخه [ج] کنچی کوتهه •

لک و پنججاه هزار روپيه از نوادر مرصع آلات و نفائس اقمشه
بعبد العزيز خان والی بخارا و موازی یک لک روپيه ارمغاني
ببرادرش سبحان قلي خان والی بلخ (که هر کدام مبانى
مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد
می داشت) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر
فرسیده - همشیره زاده و متبنايش میر بدیع الزمان نام داشت -
پسرش میر احمد مصطفی خان ثاني سم که چندی بدیوانی
خانه نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش
میر محمد علي سید مکرم خان بهادر است - باکتهاب علمی
پرداخته از هر باب بهره گرفته - پیش ازین بدیوانی سرکار
عالي جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامور گردیده - با
مکرر اوراق بسیار محبت دارد •

* میرک شیخ هوری *

برادرزاده قاضی اسلام مشهور است - بعد جهانگیری در
ریحان تمییز و عفتوان شعور از خراسان به هندوستان آمده در
لاهور نزد ملا عبد السلام (که از فضایی معتبر آن شهر بود
و در فقهت رتبه عالی و قریب پنججاه سال بر مسند
افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیه بر بیضاری نوشته -
و به افتای عمکر پادشاهی چندی قیام ورزیده - و در
نخستین سال جلوس صاحب قران ثاني ازین جهان فانی

بعالم جارداني شتافته) تلمذ نمود - و اكثر كتب متدارله
گذرانيد - و پس از اكتساب كمال در سلک ملازمان اعلى حضرت
انتظام يافت - و باسعاد بخت و يادري طالع بتعليم
پادشاهزاده دارا شكوه و ديگر پادشاهزاده ها فرق افتخار
برافراخت - و بتدريج كسوت احوالش بطراز التفات خسرواني^(۲)
مطرز گشته بمنصب معتبر چهره مباهات افروخت - و در
سال هفدهم خدمت عرض مكرر بمشارايه تفويض يافت -
و در سال بيست و هشتم بديواني بيگم صاحب و افزوني پانصدي^(۳)
ذات پنجاه سوار بمنصب در هزارى دو صد سوار بلند پايجي
يافت - پستتر پانصدي ديگر اضافه يافت *

و چون محمد ادرنگ زيب بهادر به هم عناني ظفر و اقبال
عرمه پنهاني هندوستان را بوزير يكران فرمانروائي در آرد
پيش از پيش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس
دوم بافروزي پانصدي بمنصب سه هزارى سربلند فرمود - و
در آخر سال دوم بخدمت مدارت كل از تغير سيد
هدايت الله قادري اختصاص گرفت - چون كبر سن در يافته
بود در سال چهارم ازان كار معزول گشت - و در همان
ايام مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هشتاد و يك هجري

و ديعت حيات سپرد *

(۲)

* مالوجي و پرموجي *

(۳)

برادران کھیلوجي بهونسله (که از عمدهای نظام شاهیه
بود - در نخستین جلوس اعلیٰ حضرت برهمنونی بخت بیدار
داخل بندهای پادشاهی گشته بخانزمان پسر مهابت خان
خانخانان (که بنیابت پدر بحکومت همگی ممالک دکن از
برار و خاندیس می پرداخت) پیوست - از پیشگاه خلافت
بمنصب پنج هزاره ذات و پنج هزار سوار سواران گشته فرمان
استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسب با
زین مطلا و قیل بنابر سر بلندی ارسال گردید - و در سلک
تعیقاتیان دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات پادشاهی سرگرم
بود - در مبادی تسخیر قلعه دولت آباد بهمراهی خانزمان
تدریجات نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولت خواهی
خود دل نشین همگان ساخت *

چون بمساعی جمیله بهادران اخلاص منش اسباب افتتاح
آن حصن حصین (که پای تخت نظام شاهیه بود) هر روز
آماده تر می گردید کھیلوجي باندیشه آن (که پس از تسخیر
قلعه دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت)
مانند یاقوت خان حبشی راه فرار سپرد - و در سلک
(۵)

(۲) در [بعضی نسخه] مانوجي - (۳) نسخه (ج) کیلوجي - (۴) نسخه

[ب] تعیناتیات - (۵) نسخه [ج] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهيه انسلاک یافته بکرات با فوج پادشاهي
 در آريخت - جز خسارت و زيان کاري طرفه نبست - گویند
 زرجه او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت
 خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهيلوجي پيغام کرد که مال
 تصدق ناموس است - اگر یک لک هون ميدهي او را بعزت
 رخصت مي کنم - او ناچار زر نقد رسانيد - مهابت خان
 زنش را بانواع ترک روانه ساخت - و پس ازان (که عادل
 شاه احکام مطاعه پادشاهي را بسمع رضا امضا نمود - و عهد
 موافقت و دولتخواهي با اوليای دولت بر بست) کهيلوجي را
 از پيش خود راند - و او مدتی بخود سري ترکنازيها نموده
 بنهب و غارت ملک پادشاهي ميگذاشت - شاهزاده محمد
 اورنگزیب بهادر در سال سيزدهم در نخستين ايام صاحبصوبي
 دکن او را بدست آورده بسزای کورارش رسانيد *

(۲)

مالوجي و پرسوجي برادران خرد او هر یک در نظام شاهيه
 بشجاعيت و بهادري نام و نشانی داشتند - در هنگامه (که آن
 تیره انجام از نوکری پادشاهي حرمان جسته با عادل شاهيه
 پیوست) بدلايت عقل و رهنمائي طالع همراهی او نگزیدند -
 و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشاني بر بستند -
 مهابت خان بانواع رعایت بر نواخته سرگرم پرستاري گردانيد -

(۲) در [بعضی نسخه] مانوجي *

ولین بمنصب پنج هزاره ذات و سوار و درمین بمنصب سه هزاره در هزار سوار سرفرازی داشتند - و به یمن بزدگی پادشاهی صاحب علم و نقاره شده رفاهیت و جمعیت تمام اندوختند - و همواره بهوشیاری و زمانه سازی در امور ملازم پیشگی کوشیده جمیع صوبه داران دکن را با خود راضی و سرعزایت داشتند - مالوجی چون خالی از اهلیت و صورت نبود و بقدری پاس آشنائی نگاه میداشت (که شیراز را تمام دکنها بوده) همه باری یکتائی داشتند *

در سال یازدهم (چون شاهزاده محمد اردنگ زیب فتح ولایت بکلانه پیش نهاد عزیمت ساخت) او را با سه هزار مردم پادشاهی باتفاق محمد طاهر وزیر خان (که از نوکران معتمد آن عالی قدر بود) بآن صوب تعیین نمود - مالوجی بآئین شایسته از کار مرجوعه را پرداخته بکامیابی معادرت کرد - پس ازان بمراقبت صوبه داران دکن هرجا باقتضای وقت ضرورت افتاد چست و چالاک خدمت پسندیدة بجا آورد - و در ایام حکومت مراد بخش (چون شاه نواز خان صفوی لشکر بر سر دیوگده بود) او پیشقدم امرای دکنیه بود - و در سال بیستم و نهم شاهزاده محمد اردنگزیب میرزا خان ناظم برار را با هادیداد صوبه دار تلنگانه بتحصیل پیشکش دیوگده (که زمیندار آنجا بطایف الحیل

مي گزراينيد) تعيين كرد - و مالوجي را با جميع امراي
دكن همراه داد - او پس از انصراف آن مهم خود را در
سال سي ام بركاب شاهزاده (كه تردد فرماي محاصره گلكنده
بود) رسانيده مصدر ترددات گشت - و در همان ايام بغاير
برخه وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منكرنف شد - با آن
(كه در اين ايام شاهزاده از پيشگاه خلافت بتاذيب عادل شاه
بيجاپوري مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطريق كمك تعيين
شده) اين هر دو برادر حبيب الحكم از دكن بشاهجهان آباد
رفته جبهه ساي آستان شدند - و در همين سال بتيولداري
ايرج بهاندير و برخه پرگنات آن نواهي دستوري يافتند - و
هنگامه (كه مهاراجه جسونت با مردم جراز بمالوه تعيين
گشت) آنها نيز كمكي گشته در جنگ اچين بمحافظت بنگاه
راجه (كه نزديك بجنگ گاه بود) قيام داشتند - در عين گرمي
نبرد مراد بخش (كه در برانغار موكمب عالمگيري بود) بر بنگاه
ريخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجي و پرسوجي تاب
مقاومت نيارده (رخ از جنگ و ستيز تافته آهنگ گريز كردند
و يكسر تا اكبر آباد عذان باز پس نكشيدند - پستتر در جنگ
دارا شكو با سپهر شكوه پسرش در ميسره متعين گشت - و
بعد فتح بادراك ملازمت عالمگيري فايز شده بمقتضاي
حال مشمول مراحم عام گرديدند

اما (چون از سابق و لاحق خلد مکان را ذخیره خاطر بود)
در سال سیوم هردو را از منصب برطرف نموده فطر بر قدم
نوکری و دیرین پرستاری آنها (که تمام عمر در بندگی درگاه
آسمان جاه صرف کردند) از این بسالیان سی هزار رزیه و
درمین بسالیان بیست هزار رزیه مرطف گردیدند - مالوجی
در سال پنجم سنه (۱۰۷۲۰) هزار و هفتاد و دو در گذشت -
هر دو در اورنگ آباد پوره احداث کرده اند که هنوز بنام آنها
شهرت دارد - مالوجی پوره بیرون شهر است و پوره پرسوجی
داخل حصار شده - گویند پرسوجی در وضع معاش تقلید
مغلیه میکرد - زمینداری جلکانون مضاف برار را به هشتاد
هزار رزیه خریده بود *

* ملا علاءالملک قونی مخاطب بفاضل خان *^(۲)

در فنون حکمت طبیعی و ریاضی از یکتایان روزگار بود -
سیمای در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهره این فن
می بود - و با کثرت فضل و کمال سایر اوضاعش دستور العمل
دانشوران حال - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران
بهندوستان رسیده با نواب آصفجاهی (که مستجمع دانشهای
گوناگون بود) پیوست - و بعنوان مصاحبت بسر می برد -
پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

بندهای پادشاهی شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار
سرافرازی یافت *

چون نهر لاهور یکم از همراهان عالی مردان خان (که در
حفر قنوات مهارت داشت) از نزدیکی منبع دریای راوی
(که چهل و هشت و نیم کوره جریبی ست) باهتمام خان
مذکور بصرف یک لک روپیہ آورده بود - اما چنانچه باید
آب بمساتین و حدائق حوالی آن شهر نمی رسید لک روپیہ
دیگر باریاب کار حواله شد - آنها نیز از کار ناشناسی پنجاه
هزار روپیہ بمهرمت بکار برده کارے بظهور نیارزدند - ملا علاءالمک
(که بآب ترازو هم مثل سایر فنون ریاضی شناسا بود) پنج
کوره ازان نهر بحال داشته می کرده دیگر حفر نمود - و
آب دافر بے فتور نصارت افزای دار السلطنت لاهور گردید -
و در سال شانزدهم بخدمت دیوانی ^(۲) تن قامت مفاخرت
برآراست - و در نوزدهم نخست بدادرغگی عرض مکرر اختصاص
یافت - پس ازان بخدمت عمده خانسامانی ^(۳) سربرافراخت -
و باضافهای متواتر کامیابی اندوخت - و چون پیش از تسخیر
باخ و بدخشان فتح آن ولایت از قواعد نجومی استخراج
نموده بعرض اعلیٰ حضرت رسانیده بود بعد گشایش آن دیار

(۲) نسخه [ج] بخدمت دیوانی قامت مفاخرت الخ - (۳) نسخه [ج]

برنواخته باضافهای الخ .

از اصل و اضافه بمنصب دوهزارى چهار صد سوار مباحي
گشت - و در سال بيستم و سيوم بخطاب فاضل خان تحصيل
ناموري نمود - و در سال بيستم و هشتم بمنصب سه هزارى
(۲)
بايه اعتبار برتر افرخت *

چون هفتم شهر رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
و هشت هجري سال سي و دوم جلوس دارا شکوه از معرکه
عالمگيري عزان تاب گرديد و شهزاده فتح نصيب از جنگ گاه
به در کوچ باغ نور منزل را (که در ظاهر اکبر آباد واقع
شده) (۳) مضرب خيام ظفر احتشام ساخت اعلى حضرت فاضل
خان را بهزيد اعتبار و رفور اعتماد بسمت محرميت و حفظ
اسرار ساطنت از اقران امتياز داشت - و دران وقت مقرب
حضرت خاقان بود - بگزاش لخته پيغام زباني بخلد مکان
رخصت فرموده فرمانه نيز قلمي گرديد - خلاصه مضمونش
آنکه بمقتضای مشيت ازلي آنچه در پرده تقدیر مستور
بود بر روى روز افتاد - اغماض نظر از مجارى قضاے
متحتم نشاء خود شناسي و خدا داني ست - چون از امراض
شدیده شفا حاصل شد و حقیقه زندگي در باره عطا گشت
لواعج اشتیاق ارج گراست - زود بملاقات تسلي بخش شوند -
فاضل خان (که از پاک طينتي و نیک انديشي خير خواه

طرفین بود) بعد ابلاغ احکام و فرمان نوعی سخنان دلپذیر ملائم وقت مذکور نمود که شاهزاده مستعد و مستقبل سعادت ملازمت پدر والا قدر گردیده عرض داشتی متضمن فراوان ارادت و آرزوی قدمبوس و رسیدن خود بحضور ارسال نمود - لیکن بعد ترخیص فاضل خان بعضی اعیان امرا به ممانعت پافشارده در فسخ اراده مبالغه ورزیدند - چون بار دیگر خان مذکور پیغامهای بشاشت آمیز از جانب اعلیٰ حضرت آوردن محبت را برنگ دیگر مشاهده نمود - و هرچند توجیهات موجه گذرانید رأیحه امید بمشام توقع او نرسید - و انجام کام ناکام کشید بجائی که کشید - و چون خلد مکان را بردانائی و دولت خواهی فاضل خان اعتماد کلی بود بعلاقه مزاج شناسی و زبان دانی در حیات اعلیٰ حضرت هم بتقدیم پرستاری حضور و سربراهی مهمات بیوئات خاصه تعیین فرمود - و در سال دوم پس از جلوس ثانی بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار والا پایگی یافته اهتمام نگارش امثله جلیله و مناشیر عالیشان (که بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد) مفوض گردید - و پستتر بادایه لخته پیغام در خدمت اعلیٰ حضرت فرستاد - و در سال چهارم به پیشگاه خلافت رسیده برخه از جواهر و مرمع آلات مرسله فرارس آشیانی از نظر گذرانید -

در سال پنجم بمذنب والای پنجهزاری مرتقی مدارج جاه
و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی (که کشمیر مطرح
الویه پادشاهی بود) رگه‌ناقه متصدی مهمات دیوانی (هگرای
فنا گشت *

خان مذکور با رصف جامعیت علوم معقول و منقول
بمناجیده روشی و معامله فهمی و زانیت رای متصف بود -
و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - ^(۲) یازدهم
ذی‌قعدة سال (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری بتفویض
این رتبه والا و منزلت عظمی سر مباهات باوج کامرانی
رسانید - از آنجا (که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه
دشمن دیرین و روزگار دل آزار همیشه بر سر کین است) آن
خان کمالات آئین را (که خلعت وزارت بر قامت قابلیتش ^(۳)
زیبیده و شایان بود) پس از تسلیم خدمات کوفت معده
بهمرسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و (چون اشهب عمرش
از منزل ستین بچند مرحله برگزیده بحدود سهین مشرف
گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض
نمانده) معالجه و مدارا سودمند نشد - بیست و هفتم همین
ماه (که روز هفدهم وزارت بود) داعی حق را لبیک اجابت

(مآثر الامرا) [۵۲۹] (باب الميم)

(۲)

گفت - نعلش او بموجب وصيتش بلاهور نقل يافته در باغ

(۳)

(که جهت مدفون خور ساخته بود) مدفون گشت - گویند

روزى چند پيش از فوز رتبه وزارت مي گفت که من

بوزارت مي (سم) ليکن عمر وفا نمي کند - چنانچه بعد

(۴)

ديواني اين بيت مکرر بر زبانش گذشت * فرد *

* اميد بسته بر آمد و چه فائده زانک *

* اميد نيست که عمر گذشته باز آيد *

گویند احکامه (که فاضل خان از روى تنجيم به اعلى

حضرت و خلد مکان نوشته داد اکثر مطابق واقع بر آمد -

گویند ازین صدمه (که آخر سنه چهل در خواص پور پداى

عالمگیر پادشاه (سید) نیز آگاهی داده بود - و در ملائي

هم وقع بکس نمي گذاشت - و هر یک را بهر پنچگی و

قابليت خود بنظر نمي آورد - گویند روزى اعلى حضرت

بسیر نهر موسم به بهشت (که بتازگی حفر گشته

بشاهجهان آباد رسیده بود) سوار شد - سعدالله خان نیز همراه

بود - در مذکورات مکرر نهر بفتح وسط (چنانچه زبان زد

عام است) مي گفت - فاضل خان بعدوان ايران گفت

(۵)

نهر بگویند بهگون وسط - سعدالله خان در جواب آید خواند -

(۲) نسخه [ج] وصيت او - (۳) نسخه [ج] شد - (۴) نسخه [ج]

مکرر اين بيت - (۵) نسخه [ب] بگویند *

(باب المیم) [۵۳۰] (مآثر الامراء)

إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ - فاضل خان از بی انصافی بمکابره زده گفت استشهدان شعر عرب می باشد - پادشاه فرمود که مگر فصاحت قرآن کمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اولاد نداشت پس از فوتش پوهان الدین برادرزاده او (که در همان ایام از ایران زمین نزد عم خود رسیده بود) بمنصب مناسب سرافرازی یافت - احوالش عنقریب مذکور خواهد شد *

* میر محمد سعید میرجهله مخاطب بمعظم *

* خان خاننجان سپه سالار *

از سادات اردستان صفاهان است - چون بولایت گلگنده وارد گردید بنظر تربیت و عطوفت سلطان عبدالله قطب شاه والی آن دیار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها رتق و فتق مهمات و قبض و بسط امور آن مملکت^(۲) در قبضه اختیار او بود - تا آنکه بغیروی شہامت و کاردانی ولایتی از مضامات کرناتک (که یکصد و پنجاه کوره طول - و از بیست تا سی عرض - و چهل لک (وییه حامل داشته) مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار آهنین اساس مثل کنچی کوته و سدهوت^(۳) (که عبارت از بالاگهات کرناتک و فرخنده بغیان باشد - و درینولا حاکم نشین آن کوره است -

(۲) نخته [چ] آن ملک - (۳) نخته [ج] کنچی کوته و سدهوت *

و هیچ یک از اسلاف قطب الملک را میسر نشده بود)
از کونا تکیان اندزاع نموده بتصرف آردن - و از سابق و لاحق
ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائى رسید که پنج هزار
سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران
و امثال می افراشت - ازین رهگذر جمعی (که با وی مخالف
بودند) از روی عناد و بدالدیشی در پرتو دولت خواهی
سرفه‌ای دور از کار ذهن نشین قطب شاه ساخته از جانب
میر جمله متوهم و منحرف گردند - و از انداز و حرکات
پسرش میر محمد امین [که در حضور بود - و بنشد
در بالای جوانی و دولت سرشار رعوتی در سر داشت - و
ازین فتوح شکرت (که نصیب پدر او گردید) به بد مستی
نخوت افتاده با از حد خود فراتر گذاشت - چنانچه روزی
سپه محنت بدربار آمده بر مسند پادشاهی بخواب رفت -
و استفراغ نموده سرباری سوء مزاج گردید [آثار بی التفاتی
پیدائی گرفت - میر جمله (که در پاداش چنین فتح
عظیم توقعها داشت) از مشاهده نتایج خلاف متمنی
دل برداشته رفاقت شده در سال بیست و نهم بشاهزاده
محمد ادرنگ زیب (که به صاحب صوبگی انتظام بخش دکن
بود) توسل جمسته التماس طلب خود نمود - فردرس
آشیانی بر طبق استدعای شاهزاده منشور عنایت متضمن

مرحمت منصب پندجهزاري ذات و سوار و دو هزارى هزار
 سوار بمير محمد امين پسرش و فرمان در باب عدم مخالفت
 و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مصحوب قاضي
 محمد عارف کشميري روانه فرمود - قطب شاه بمجرد
 اصغای اين خبر محمد امين را با منتسبان او قيد نموده
 آنچه از ناطق و صامت داشت بضبط در آورد - و با صرف
 درد فرمان هم بر کرده خود اصرار ورزید - شاهزاده
 محمد اورنگ زیب اولاً منشور بادشاهي متضمن آن (که
 سلطان محمد ميخواهد از راه اردبيله بخدمت عم خود
 شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - بايد که از ولايت
 خود بآئين نیک بگذرانيد) فرستاده - آن ساده لوح غافل از
 نيرنگی (دزگار بتهدیه ضيافت پرداخت - شاهزاده حسب الحکم
 (۳)

هشتم (بيع الاول سنه ۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري
 سلطان محمد نخستين خلف خود را بطريق منقلا بحيدر آباد
 راهي ساخته خود نيز سيوم ربيع الآخر برآمد - درين هنگام
 قطب الماک از گران خواب غفلت بيدار شده محمد امين را
 با والده او روانه ساخت - او دوازده کوزهی حيدر آباد ملازمت
 (۴)
 سلطان محمد در يافت - چون اموالش از خام طمعي مسترد

نموده بود بذابران سلطان عازم آن بلده گشت . قطب الملك بشنیدن اين خبر پنجم (بيع الآخر باضطرار تمام با نقد و جواهر و طلا و نقره بقلعه گلکنده) که سه گروهی شهر است) در آمد *

چون کذاز قلاب حسين ساگر مخيم عساکر سلطاني گرديد افواج قطب شاهي نمودار گشته خيرگي نمودند . سلطان محمد دليرانه تاخته تا ديوار شهر بزد تعاقب هزيمت خوردگان نمود . و روز ديگر حيدر آباد بتصرف آورد . اگرچه عمارت آنجا را از سوختن و سکنه آنجا را از غارت و تاراج بقدره ممانعت شد . اما بسياري با کارخانجات قطب شاه دستخوش تاراج گشت . و کتاب نفيسه و چيني آلات و اجناس بسيار بدينو ضبط در آمد . و افزونگی اشيا بمرتبه بود که (با وجود غارت و تفرقه چند روز) وقت کوچ هنوز خانها مالا مال بود . هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته مگر جواهر و فيل پيشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقياد کون ليکن در تهيا اسباب رزم و استحکام قلعه و سرانجام مصالح قلعه داري کوشيده در باب طالب کمک مکرر بعادل شاه نوشت . چون شاهزاده در عرض هجده روز یک گروهی قلعه رسیده معسکر آراست و در قلعه (که سه گروهی جریبي است) تعيين هلجاء نمود (با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم پادشاهی چهره مردانگی بگذاشتند نصرت برافروختند *

چون قطب شاه جدکاری شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهارى شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن باید حصول مرام والدۀ خود را فرستاد - و آن عقیقه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعین کرد روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیۀ قطب الملک بسطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانۀ سلطان محمد آوردند - درآزم جمادی الآخره سنۀ سی برکنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجارت نشستن کله گوشۀ افتخار بقلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گوانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عنان معارفت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنہانی با میر جمله پیمان هواخواهی و یک جهتی موکد ساخته از منزل اندر در او را با پسرش بدرگاه پادشاهی مرخص ساخت - در همین

منزل از پیشگاه خلافت فرمانی متضمن خطاب معظم خان و نوازش عام و نقاره بمیر جمله پدرايه صدر يافت - بیست و پنجم ماه مبارک رمضان در دار الخلافه شاهجهان آباد خان مذکور بتقدیل عتبه سلطنت چهره کامیابی برافروخت - و بمنصب شش هزاره شش هزار سوار و خدمت والای دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه نقد و دیگر مرام سلطانی مباحی گردید - معظم خان الماس کلان بوزن نه قانگ (که در مد و شازده سرخ باشد) بقیمت در لک و شازده هزار روپیه با شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر ثمینه از نظر گذرانید (که بهای مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت) - و چون نشو و نما یافته دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات (که موصل بمطارب تواند شد) همت مقصور داشته قابو می جست که اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور در گذشت - و امرای او (که اکثر غلام اند) عالی نام مجهول النسب را (که بغرزندی برداشته بود) جا نشین او ساخته اند - معظم خان سر کلاوه مدعا را کرده تسخیر آن ولایت در کمال تیهر و نموده متعهد آن مهم سترگ گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذاشته با امرای عمده (مثل مهابتخان و رار ستورسال

و نجابت خان) در اردنگ آباد شاهزاده محمد اردنگ زیب پیوست - شاهزاده بصواب دید آن امیر معظم در اسرع ایام قلعه بدر را (که از حصون رصینه دکن است) بهیژ تسخیر کشید - و غره ذی قعدة سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری قلعه کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد جاهای آن ناحیت را تهانه نشین گردانید - و پس ازان [که رایت عزیمت بافتتاح گلبرگه (که از مشاهیر بلاد ولایت بیجاپور است) مرتفع ساخت] عادل شاه باستیصال خود اذیشناک گشته (بتقبیل پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت کوکن و قلعه پرینده^(۲) با لواحق آن بقلمرو پادشاهی) منهج عقیدت و انقیاد پیمود - مژور حضور بنام شاهزاده شرف نغان یافت که خود بارنگ آباد برگردد - و معظم خان در قلاع متعلقه کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هنوز تعیین اقساط پیشکش و ضبط مالک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود که عارضه مزاج اعلیٰ حضرت و در آمد مهمات سلطنت بقبضه اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخه نوشته اند که هنوز محاصره گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهی در میان بود که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجماله دارا شکوه از روی عناد و کار شکنی سایر کمکیان این مهم را

(۲) نسخه [ب] پرند - (۳) در نسخه [ب] لفظ [سلطنت] نیست •

طلب حضور نمود - مهابت خان و راور سترسال بے رخصت
(۲)
شاهزاده برخاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت
زده بلطایف الحیل در چنین هنگامه (که وهن تمام بعساکر
راه یافته بود) خون را بسلامت در آغاز سنه (۱۰۶۸)
هزار و شصت و هشت اواخر سال سی و یکم باردنگ آباد
رسانید - در همین ایام بعلمت برخی دراعی معظم خان از
وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیمای
حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمده صاحب تدبیر و رای و خداوند
خزاین و سپاه مخالف قانون عقل دوراندیش بود شاهزاده
بار پیغام فرستاد که اگر آن جمله الملک درینوقت رخصت
شده برود قرین مصالح ملکی خواهد بود - او ازین امر بهلو
تهی نموده معروض داشت - که در نشأه بندگی جز انقیاد
(۳)
حکم چاره نیست - بار دیگر سلطان معظم را بجهت مین
آن شاهباز فضای ثروت و مکنت فرستاده که (چون آن
خیر اندیش را هواخواه خود میدانیم) لخته مقدمات ضروریه
الاعلام است آنرا شنیده اگر بروند گنجایش دارد - خان
مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم دا برداشته

(۲) نسخه [ج] مصلحت - (۳) نسخه [ج] مخالف قانون دوراندیشی -

(۴) نسخه [ج] کرده *

بر گردید - همین که بخلوتگاه شاهي رسيد محبوس و مقيد
شد - و برخه برانند که (چون رفتن حضور دلخواه او هم
نبود و بے جهت توقف مناسب نميديد) آنچه (و دان
بصلاح خودش بود - و از پخته کاري چنان را نمود که بر
اعلیٰ حضرت محمول بر بيداد و بے اعتدالی شاهزاده گشت -
(۲)
فرمان رسيد - که از باز پرس (و جزا انديشيده از قيد آن
سيد بيچاره) که سراسر در پاس نمک مصروف است)
دست باز دارد - شاهزاده پيش از صدور حکم عرضه داشت -
(۳)
که از اطوار او رايحه (و گرداني استشمام مي شد - او را مقيد
گردانيد - و الا بے شايبه گمان گريخته باز بد کنيان مي پيوست *
(چون امتداد کسل اعليٰ حضرت و استيلای دارا شکوه
بچار دانگ هندوستان پيچيده هر سرے هودائي و هر لرے
بازاري گشت) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را
سرمایه سرانجام ضروریات نموده و نوکوانش را در ملازمان
انسلاک داده او را در قلعه دولت آباد نگاهداشت - و خود
بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان (که شاهزاده
بدستباری اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروایی گشت) معظم
خان (۴) را باسترداد نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته

(۲) نسخه [ب] روز رست و خیز - (۳) نسخه [ب - ج] عرض داشت

(۴) نسخه [ب] بباز داد .

بصوبه دارمی خاندیس مبهایی و مفتخر فرمود - و در همین سال (که از دار الخلافه دهلي باطفاى نايرگ شورش شاهزاده محمد شجاع شرق (ريه نهضت نمود) معظم خان طلب حضور گشته بطريق ايلغار در روز پيش از جنگ در قصبه كوه بآستان بوس خلافت استسعاد يافته حسن اخلاص را فروغ ديگر داد - و روز جنگ فيل مرکوب او در جنب فيل سوارى خامه قرار يافت - و پس از برافراختن رايه نصرت و فيروزي معظم خان بمنصب هفت هزارى هفت هزار سوار و انعام ده لك روپيه مورد نوازش گشته بهمهراهى شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع (که از نبردگاه قرار بر قرار داده) (خصمت يافت - درين مهم تدابير صايده و پردليهاى شايسته) (که شايان سرداران والا شکوه باشد) از معظم خان بر لوحه روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبه مونگير را بآلات حرب استحکام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبير نوعى رعب افزا گشت [که شجاع آن مکان را گذاشته باکبرنگر (که آنرا محل عافيت خود مي پنداشت) رخت سکونت انداخت] معظم خان راه راست آنرا گذاشته طريق بيشه و کوه پيش گرفت - تا از عقب سرش در آمده

(۲) نسخه [۱] شاهزاده محمد - (۳) نسخه [ج] يافته - (۴) نسخه

[ب] مي دانست - (۵) در نسخه [ب] لفظ [آنرا] نيست *

راه فرار او بر بندد - شجاع از امغانه این خبر اکبرنگر را
 (که مقرر حکومت او بود) گذاشته با اهل و عیال از دریای
 گنگی گذشت - و در سرزمین باقرپور مجموع نواریه بنگاله
 (که مدار جنگ آن ولایت است) بتصرف خود آورده
 مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را
 در اکبرنگر در بروری مخالف نگاه داشته خود باراد^(۲) عبور
 بمعبر دیگر شتافت - مدتی دست بردهای مردانه و چپقلشهای
 دلبرانه بظهور می پیوست *

چون موسم برشکال بر سر رسید قطره و تودد موقوف
 گشته هر کدام بجای خود آرامید - سلطان شجاع بغریب کاری
 در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتزویج صبیله خود تطبیع
 نمود - او (که از معظم خان بغمازی بعضی مفتنان نقاض
 خاطر بهم رسانیده بود) باغواي شجاع از جا رفته با
 دوسه مخصوص (اکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان
 سنه (۹۶۹) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت -
 ازین سائحه کمال فتور و اختلال بعساكر پادشاهی راه یافت -
 گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با وقار نمی بود
 مشکل میشد - معظم خان از موضع سوای (که در اینجا اقامت
 گزیده مشغول دفع اعادی بود) از وقوع این حادثه عذر

(مآثر الامراء) [۵۴] (باب الميم)

ثبات از کف نداده باردو رسيد - و بدستباري همت والا
بانواع نيكو تدبيرها بجبر و تدارك پرداخت - چون آنها
تمام آن سرزمين گرفته و نوازه بدست مخالف بود غلاي
عظيم در معسكر افتاد - و سرباري ديگر تشويشها گشت -
شجاع بار ديگر اكبرنگر را بدست آورد - پس از انقضاي
برشكال شجاع بهراولي سلطان محمد عازم محاربه گرديد -
معظم خان بهراولي فتح جنگ خان رهيله و ميمنه اسلام خان
بدخشي و ميسره فدائي خان كوكه در كنار بهاگيرتي با فوج
(كه سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش
بلذ اختر) در آويخته - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نيوان
جدال زبانه ميرو - شب دست از محاربه كشيده هر دو لشكر
بمقام خود برگشت - معظم خان بدآرد خان قرشي
مويه دار بهار (كه بكمك مي آمد) برنوشت كه از راه
تائده شتافته متصرف شود كه زه و زان و بنه و بار شجاع
آنجاست - يقينيست كه باستماع اين خبر پاي از لغزش
خواهد پذيرفت - و خود بانتظار داير خان (كه از حضور
دانه شده بود) چند روز صف آرائي موقوف نمود - (۲)
اذا نوعي (كه معظم خان انديشيده بود) شجاع بشنيدن خبر
داود خان در كمال اضطراب طبل رحيل فرودكوفته از كنار آب

بهاگیری (و بهمت سولی آورد - که از دریای گنگ گذشته خود را بقانده رساند - معظم خان (که در انتها از این فرصت بود) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده (روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامه جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداری میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه قانده گرفت - معظم خان اسلام خان را باده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعی باستیصال شجاع بر بست - درین هنگام (چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از نامیه حال شجاع برأی العین مشاهده نمود) ششم جمادی الآخره از قانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتی نشسته از گذر قانده بگذر دوکازی رسید - (۲) معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خیمه و دیگر مایحتاج (آنچه عجاله مقدور بود) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائی خان درانه حضور ساخت *

و (چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهی و مردم اعادی آویزشها رو داد و هر مرتبه فیروزی و چیره دستی نصیب اولیای دولت بود) معظم خان مدت یک ماه

در محمود آباد اقامت گزیده تمامی همت بتدبیر عبور از
 مهاندی و استیصال مخالف (که بمیانجی آب و استظهار
 توپخانه و نواره قدم ثبات افشوده اظهار آثار تجلد میکرد)
 برگماشت - و آرامش و آسایش را خیرباد گفته کوشش
 فراوان بتقدیم رسانید - تا این مهم بعجلت تمام انجام یافته^(۲)
 بموسم برشکال آینده نکشد - اتفاقاً گذر پایابی در حدود
 بکله گهاٹ بهمرسید - آن نوئین قوی همت بهیئت مجموعی
 سوار شده بکنار ناله رسید - با وصف مدافعه مخالف از آب
 گذشته بر سرچال آنها ریخت - بسیاری روی همت برتافته
 بتانده شتافتند - ناگزیر شجاع دل از بودن مملکت دیر ساله
 بنگاله برگرفته از چوکی میروادپور برخاسته بتانده آمد - و
 ازانجا با معدود کشتی سواره روانه جهانگیرنگر گشت - معظم
 خان بتانده رسیده بضبط و گرد آوری اموالش (که از دست
 تاراجیان خود سر باقی مانده بود) پرداخته در استرژان آنچه
 ادبش بغارت برده بودند ساعی شد - و ازانجا بقصد تعاقب
 بر جناح مسارعت روانه پیش گشت - شجاع در جهانگیرنگر
 انتظار کمک راجه رخنگ (که بططنه قرب وصول موکب
 پادشاهی مورد هراس گشته) ششم رمضان آغاز سال میوم
 عالمگیری با سه پسر و چند عده از جهانگیرنگر

(باب المیم) [۵۴۴] (مآثر الامرا)

برآمده بقایید ادبار روانه رخنگ (که ارنال معموره‌های عالم
و مسکن کفر و ضلالت شیم است) گردید - و سوای سید عالم
با ده کس از سادات باره و سید تلی اوزبک با دوازده
تن مغلان و معدودے دیگر (که همگی بچهل کس نمیکشیدند)
هیچ کس نماند - معظم خان در جلوی این مسامی جمیاه
(که در مدت شانزده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنین کار
سترگ را انجام شایسته بخشید) بخطاب والای خان خانان
سپه سالار بلند نامی یافت *

چون بسبب بیماری اعلیٰ حضرت در جمیع سوحد‌های
ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود پیم نرائن زمیندار
کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت کهرزه گهاٹ
جسارت ورزید - چی دهج سنگه راجه آشام (که بفروزی
جمعیت و وسعت ولایت و بسیاری ساز و سرانجام تفوق
دارن) نیز جمع را از راه دریا و خشکی بر ولایت کامروپ
(که عبارت از هاجر و کواهمی و توابع آنست - و از قدیم الایام
داخل ملک بادشاهی بود) فرستاده بدست آورد - چون شجاع
بکال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها
قدم جرأت پیش نهاده تا حوالی برگنه کری بازی (که

(۲) در نسخه [ب] لفظ [کس] نیست - (۳) در بعضی [نسخه]

کهرزا گهاٹ - (۴) نسخه [ج] چی دهج سنگه *

بنج منزاعی جهانگیرنگر است) متصرف شدند - معظم خان
(که بتعاقب شجاع بهمانگیرنگر رسید) در مدد جبر اختلال
احوال آن حدود گردید - راجه آشام مغلوب رعب و هراس
گشته باعثدار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت -
خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال
چهارم جاوس سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجری

بآهنگ مالش پیم نراین از خضر پور روانه شد *
(۲)
چون بموضع بری پتهه (که سرحد ملک پادشاهی ست)
رسید باقتضای رای کار آگاه راه غیر متعارف را (که از
انبوهی جنگل و نیمستان پیم نراین بدور لشکر ازان بعید
دانسته چنانچه باید بمحافظت پذیرداخته بود) اختیار نمود -
و هر روز جنگل در هم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران
بیشه راهی گشوده پدای همت مردانه مسافت می پیمودند -
تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز ایات فیروزی
گشت - گویند این شهر بطرح و قریفه آباد شده - کوچها همه
(۳)
خیابان دارن - و درختهای ناگیسر و کچنار (که خوش برگ
و موزون گل است) نشانیده اند - معظم خان جمعی را
بتعاقب پیم نراین [که خود را بدامن کوه بهرنزت (که

(۲) نسخه [ج] بوی تپهه - و نسخه [ب] بری تپهه - (ح) نسخه
(ب - ج] و کوچها *

پانزده كرده شمالی كوچ بهار است) كشیده بود [تعیین نمود -
 او به دهرم راج مرزبان آن كوهستان توسل جمته بدالای
 كوه برآمد - چه آن كوهست ست سرد سیر (كه پیاده را بصد
 دشواری معود بران متصور است) - این ولایتی سمت مابین
 شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج كرده جریبی
 طول و پنجاه عرض - بلطافمت آب و هوا و وفور ریاحین و
 اثمار از بلاد شرق رویه امتیاز دارد - و همگی بهیتر بند و
 باهر بند (كه عبارت از درون و بیرون باشد) هشتاد و نه
 پرگنه است بجمع ده لك رویه - و چون سکنه آنجا بیشتر
 قوم كوچ اند ازین جهت بكوچ بهار شهرت گرفته - و بت
 معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهذا این لفظ
 جزو نام حکام افتاده - نزد كفره هند زمیگذار آنجا (كه از
 نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است) اعتبار عظیم دارد -
 سكه بر زر میزنند - نراینی میگویند *

چون خاندانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت آشام
 بود اسفندیار خان ولد آله یار خان مرحوم را بفوجداری
 كوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از
 راه گهوڑه گهات روانه شد - چون بكنار دریای برهماپتر رسید

(۲) نسخۀ [ج] قوم كرج - (۳) نسخۀ [ج] سكه بزر میزنند -
 نراینی گویند •

(مآثر الامراء) [۵۴۷] (باب الامم)

دو کوره از رنگا رنگی گذشته (باوصف کمال معویت راه)
گام همت در مراحل عظیم نهاد - و در تصفیة آن مسالک
معيب امروز کما ينبغي لوازم جهد بکار بود - فیلان کوه دیگر
بصدمه دندان جنگل درهم شکسته پایمال می ساختند - و
تیرداران و پیادهای لشکر بقدر وسع تیز دستیها می نمودند -
چون همه جا راه بکنار دریا بود در هر قدم دلدل یعنی
گل (که دران آدم و اسب و فیل فرو رود) پیش می آمد
آنرا بشاخهای اشجار و دسته های نی و پشته های کاه
می انباشتند و راه می ساختند - باین عنوان روزی دو و نیم
کوره راه بیشتر طی نمیشد - چون بچوکی کهنه رسیدن (که
کوه سمت بر ساحل آن دریا و محاذی آن کوه دیگر است
پنج (آن نام - و بر هر دو دو قلعه در کمال استحکام اساس
یافته) آنرا بتصرف در آردن - و جمعی (که بجنگ نوازه
پیوسته بودند) هزیمت یافته لخته غریق و جوق دستگیر
شدند - تا آنکه به دو گروهی کواهی (که سرحد قدیم
پادشاهی بود) معسکر فیردزی گشت - دران موضع حصار در
نهایت رصانت واقع شده - و بهمت کردهای آن قلعه کجایی
متصل بجنگل موسوم بکجایی بن است که فیل بسیار دران

(۲) نسخه [ج] رنگا پایی - (۳) در نسخه [ج] لفظ [لوازم] نیست -

(۴) نسخه [۱ - ب] بدر کوره *

(باب المیم) [۵۴۸] (مآثر الامیر)

پیدا میشوند - و ذکر آن در اسماء هنو^(۱) آمده - و بتخانه
گور یکها^(۲) و لونا چناری^(۳) و اسمعیل چوکی (که از صنمکدهای
بزرگ مشهور و در افسونهای هندی بعظمت مذکور بر فراز
کوهی) که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ
ساخته اند) همه را بدست آورده - زیاده بر لک آشامی
(که درانجا فراهم آمده بود) از بیمناکی و هراس زدگی راه
قرار پیمودند - و پس ازان (که تا کوهتی که ازانجا کرگانون^(۴)
دارالملک اشام یکماهه راه است) از تصرف کفار ضلالت شعار
مستخلص گردید - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولایت
و پرداخته عازم پیش شد .

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبنخون است
تمام لشکر شبها بمراسم تیقظ و بیدازی قیام و زبده سلاح از بر
نمی افکندند - و زین از پشت مراکب باز نمی گرفتند - که
آنکه از دریای برهما پتو عبور نموده قلعه سیمله را (که از
مشاهیر قلاع آن سرزمین و بمسافت پنجاه کوه از کرگانون
است) بدستیاری اقبال بجنگ و پیگار برکشود - قریب
سه لک آشامی جنگ جو درانجا مجتمع بود - بمباری
علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ
فواره در پیوستند - زمانه ممتد (که گاهی اثنه ق نیفتاده^(۵))

(۲) نسخه [ج] نونا چناری - (۳) نسخه [ج] کره گانون - (۴)
نسخه (ب) نیفتاده بود .

بغک نواده رو داد - و اکثری ازان ادبار یافتگان هدف تغییر شدند - قسماً چمدنه (که ثانی قلعهٔ سیمانه بود) بے کارزار مفتوح گردید - از سنوج این قضایا شکست تمام باحوال مخدولان آشام راه یافت - راجه بجانب کوهستان کامروپ که از کرگانوں چهار روزه راه است - و عبور بر فراز آن کمال دشواری است (آدره گشت - ششم شعبان آخر سال چهارم خطهٔ کرگانوں از پرتو ماهجهٔ اسلام نور آگین گشت - و خطبه و سکه پادشاهی رونق پذیرفت *

و چون بشکرف کاری تدبیر و بودایی آن سردار سده سالار پهن کشور در دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین الکه های وسیع [که مفتاح همت سلاطین هندوستان طلسم شکل آن مهیم نگشوده - و هرگاه در سوابق ایام لشکر دراز برز و بوم رسیده بدست آن مخاذیل اسیر و قتل شده چنانچه سلطان محمد شاه تغلق فرمانروای اکثر هوان اعظم هندوستان نویتم یک لک سوار با سامان درخوز بگشایش اندیاز فرستاده مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب لمانمی فرد بوده) اثری (از آنها ظاهر نشد] بتسخیر اولیای نهره در آمد از پیشگاه سلطنت خانخافان بانعام محال یک نور دام و عطای قومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت ملابین شمال و مشرق بنگاله طولانی واقع شده - طویش تقریباً

در صد کرده جریبی سمت - و عرضش از کوهستان شمالی تا
 جبال جنوبی تخمیداً هشت روزه راه - از کوهستانی تا کرکانون
 هفتاد و پنج کرده جریبی و از اینجا تا ولایت ختن (که مسکن
 پیران ویسه بود و درین زمان مشتهر به اده^(۲) و دارالملک
 راجه^(۱) پیکوسمت) که خود را از نسل پیران ویسه میدانند)
 پانزده منزل مسافت است - از انجمله پنج منزل آن طرف
 کوهستان کابروپ جنگل دشوار گذار است - در سمت شمالی
 دشت خطا سمت (که ازو به مهاچین گذارش رود) - و عامه
 ماچین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین
 آب (که اعظم آنها آب دهنک است) بدر پیوسته از میان
 این ولایت میگذرد - و آنچه ازین مرز و بوم بساحل شمالی
 این دریا است اتر کرل گویند - و آنچه^(۳) در طرف ساحل
 جنوبی سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت
 بزرگ شرنی اهار طلا حامل میشوند - و این یکی از محصولات^(۴)
 است - گویند دوازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و
 بالمقطع در ساله یک توله طلا برآید دهند - و اهل اشام
 ملت مشخص ندارند - بفتوای خواهش نفس هرچه مرغوب
 طبع شان افتد بدان می گرایند - و سکنة قدیم آن ولایت

(۲) نسخه [ب] اده - (۳) در نسخه [ب] حرف [راو] نیست -

(۴) نسخه [ج] و آن •

در قوم اند - آشامی و کلدانی - ثانی بر نخستین در
 جمیع امور مزیت دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه
 و عمدهای آن ولایت را روزگار سپری شود خاصان او از
 مرد و زن گشاده پیشانی با برخه حوایم زندگانی در دخمه
 فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از
 هر دروازه تا خانه راجه سه کوره مسافت است - و در
 حقیقت آن شهر محوطه ایست مشتمل بر قری و مزارع -
 هر کس در پیش خانه باغ و مزرعه خود دارد - و رود دنجو
 نام از میان شهر می گذرد - بازارے مختصر دارد که غیر از
 پان فروش دیگر اصناف محترفه در آن نمی نشیند - چه
 خرید و فروخت در آن دیار متعارف نیست - سکائ آنجا یک
 ساله اقوات ذخیره می کنند - و غیر از کرباس بر سر و لنگه
 در کمر دیگر پوشش رسم نیست - و بر آمدن ازان مملکت
 معروف نیست - اگرچه بیگانه هم وارد شود - لهذا آگاهی
 کماهی از حال آن گروه حاصل نمی شود - مردم هندوستان
 اهل اندیاز را ساحر نامند - و راجه آنجا مقلب به سرکی
 راجه است - گویند یکی از اجداد او فرمانروای ملای املی
 بود - چون بدین دیار مربوط نمود دلشین او افتاد - دیگر
 بآسمان نرفت •

بالجماع چون خانخانان آثار موسم برشکال (که دران)
 تاهیه از سایر ممالک هندوستان بیشتر شروع می شود (۱)
 مشاهده نمود با اکثر جنون موضع متهاپور را (که بمسافت
 سه و نیم کوه از کرگانون در دامن کوه بوده) باران انقضای
 موسم باران مضروب خیار ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق
 و تعیین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را برگزشتن
 برسات انداخت - و چون موسم باران در (سید تمام رزی
 زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بد نهاد (که جا بجا
 مخفی بوده در انتهاز فرصت بسر می بردند) دلیری آغاز
 کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون مجاهدان اسلام را
 مجال قطره و ترکتاز نبود بر هر تهاه شب خونها زده غیر
 از کرگانون و متهاپور جات دیگر در تصرف عساکر منصور
 نماند - و بسبب رذالت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع
 شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث وبا پرداخت -
 خاتم النبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و
 بعامت انسداد طرق و فقدان آذوقه حالتی بر زندگانی فوج
 پادشاهی گذشت که بدتر از مردن بود - چون در اواخر
 ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحی
 تاخته از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

خزیده بمصالحه و زینهار در آمد - خان سپه سالار باتقاضای
مصالحات ملتفت بدان نشده بسمت تامل و پنهان نمود -
در خلال این احوال مرض ذات الصدر بر سپه سالار طاری
شده ارکان همت امرا و لشکریان تزلزل پذیرفت - که مبادا
وزگار سردار بسر آید - و کار لشکر از بے سویی بفساد گراید -
یا پیش از انصراف این مهم موسم بارش در رسد و همان
معویتها رخ نماید - بلکه برخه در صدد آن شدند که (اگر
باستیصال راجه خان خانان اراده گذرانیدن موسم برشکال
داشته باشد) مسلک خودسری سپرده به بفکاله باید شتافت -
چون سردار ازین معنی آگاهی یافت این الم (رنجانی سربرائی
کوفت جهنمی گشت - اگرچه یک منزل پیش رفت) تا غنیم
خیره نگردد) اما هم مصالحات و هم معارفت بخود مصمم
ساخت - چنانچه بوساطت دلیر خان (که راجه بدر توسل
جسته بود) چنین قرار گرفت که راجه صبیح خود را (یا دختر^(۳)
راجه پیام) که با او قرابتی دارد) با بیست هزار توله طلا
و یک لک و هشت هزار توله نقره و بیست زنجیر فیل برسم
پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خانخانان و پنج زنجیر
فیل بجهت دلیر خان بفرستد - و در عرض یک سال^(۴)

(۲) نسخه [۱ - ب] تامل و پنهان نمود - (۳) نسخه [ب] با دختر - (۴)

نسخه [ج] برای دلیر خان •

سه لک توله نقره و نود زنجیر فیل در شرکار داخل هازد -
و هر ساله بیست زنجیر فیل پیشکش می فرستاده باشد - و
تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمدهای او بوسم یرغمال
در بنگاله باشند - و ولایت درنگ (که یکطرفش بکوهائی
پیوسته) از اترکول و ولایت بیل تلی^(۲) از دکن کول ضمیمه
ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرار داد بعمل
آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهه
کوهستان قامروپ^(۳) کوچ نموده رایت معارفت بصوب بنگاله
بر افراخت - و در عرض راه به بند و بست ولایتی (که
بتازگی داخل ممالک محروسه شده بود) پرداخت - چون از
استعمال بعضی ادویه حاره ضیق النفس و خفقان عارض شده
باستصقا کشید ناگزیر از کجایی کوچ کرده قصبه کوهائی را
معسکر ساخت - و رشید خانرا بفوجدارعی کامروپ نامزد نموده
و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش پیم نراین زمیندار ولایت
کوچ بهار (که باز بران دیار مسئولی شده بود) تعیین کرده
خود بجانب خضرپور روانه شد - درم شهر رمضان آغاز سال^(۴)
ششم سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری در در گروهی
خضرپور ازین مرحله فنا بسر منزل بقا پیوست *

(۲) نسخه [ج] سل تلی - (۳) نسخه [ا - ب] نامروت - (۴)

در نسخه [ج] لفظ (شهر) نیست .

میر جملہ امیرے عظیم الشان و نووینے شاہزادہ نشان
 ہوں - در سرداران و امرای قریب العہد خود بوضع متین
 و فرط وقار و راسے دور بین و دانش رسا و پردلی و
 شجاعت فطری و کار طلبی های بجا یکتا^(۲) و بے نظیر ہوں -
 در کشور گشائی و مہم سربراہی هیچ کس بار نمی رسد -
 چون در ہندوستان کمتر گذرانید آثار او دران مملکت چندان
 ظاہر نیست - در قصبات تلنگانہ یادگار بسیار گذاشتہ کہ
 تا الآن احمای نام او میکند - چنانچہ در شہر حیدر آباد
 تالاب و باغ و حویلی شہرتے باسم او دارد *^(۳)

* میرزا نور صفری *

خلف میرزا حیدر (کہ درمیں پسر میرزا مظفر حسین
 قندھاری ست) - چون نقش اعتبار میرزا مظفر در بارگاہ
 اکبری درست نہ نشست پسرانش ہم چندان با بعرضہ
 پیش آمد نگذاشتند - میرزا حیدر در عہد جہانگیری بمنصب
 پانصدی صد و پنجاہ سوار (سیدہ ہوں - چون سرور فرمانروائی
 ہندوستان بہ وجود زیبندہ نمود صاحب قران ثانی زیچہ و
 زینت دیگر پذیرفت بمراعات دیرین دودمانش او را بمنصب
 ہزاری در صد سوار کامیاب عاطفت فرمود - سال چہارم ازین
 سپنجی سرا در گذشت - پسرش میرزا نور بدستکاری طالع

ارجمند مشمول الطاف خسرواني گشته در سال هجدهم بمنصب
 دو هزارى دو هزار سوار سر بلندي يافت - و در سال نوزدهم
 باضافه پانصدي و خدمت قوش بيگي مباحات اندوخت -
 و در همين سال پانصدي ديگر يافته پدايه سه هزارى مرتقي
 گشت - از آنجا كه عذابت بهانه جو ست سال بيست و دوم
 در جشن وزن شمي او را بمنصب چار هزارى سه هزار سوار
 بلند رتبه گردانيدند - و در اولين يساق قندهار به همراهى
 شاهزاده محمد اوزنگ زيب بهادر سردارى فوج دست چپ
 بدو مفوض بود - و در تقسيم ملجار محافظت عقب كوه
 چلورنيه بار و برادرش ميرزا سلطان تفويض يافته مصدر
 خدمات گرديد - و در سال بيست و سيوم از تغير اعتقاد
 خان بهرايج مضاف موبه اوده بتيول يافته به بند و بست
 آن مرخص گرديد - و پستر بغوجدارى ماند و سر برافراخت *
 چون از متداد بيماري و ازمان مرض از كار مانده بود
 (چنانچه بحفظ تيول خود هم نمي توانست پرداخت) در
 سال بيست و ششم از نوكري معاف داشته هي هزار (ريشه
 ساليانه مقرر گشت - و حكم شد همچنان (كه ميرزا مراد
 التفات خان پسر ميرزا رستم قندهاري عم پدرش در پنده
 بگوشه انزوا مي گذراند) او نيز آنجا بسر برد - مشار اليه

بعد از چندے از پتہ بمستقر الخلافۃ اکبر آباد آمدہ بوسم
 گوشہ نشینی بہ فراغت و آسودگی شیہ بروز می رسانید - در
 سال ہفتم عالمگیری سنہ (۱۰۷۴) ہزار و ہفتاد و چہار
 ہجری باجل طبیعی در گذشت - میرزا مصروف باد دست
 بود - ہرچہ آمدہ برافشاندہ - اما اکثر بحال محتاجان
 پرداختہ - این بیت در نگین خود بطریق جمع کذہ بود *

* بیت *

* نوذر مسکین اگر زر داشتہ *

* بینوائی در جہان نگذاشتہ *

* میرزا ابوالمعالی *

پسر میرزا والی مشہور است (کہ بلاقی بیگم صبیحہ شہزادہ
 دانیال در خانہ داشت) - مشار الیہ بعد فوت پدر از اصل
 و اضافہ بمنصب ہزاری چہار صد سوار سرافراز گردید - و در
 سال بیست و ششم جاوس اعلیٰ حضرت بمنصب در ہزاری
 ہزار و پانصد سوار و جاگیرداري و فوجداری سیوستان تارک
 عزت برافراخت - پستتر پانصد سوار دیگر اضافہ یافتہ در سال
 بی و یکم از انتقال سزادر خان مشہدی بفوجداری ترمہ
 مضاف صوبہ بہار کامیاب اعتبار گردید - پس ازان [کہ
 بوالعجبیدہای (وزگار سلطنت اعلیٰ حضرت از انتظام افکندہ
 بدستان سرائی نفاق ابدائی خلافت انواع تخال بہمہمات ملکی

راه یافت و کار بغزاع و جدال کشید و دارا شکوه (که رتی و فتق
 فرمانروائی بدست افتدار خود داشت) از مقابل عالمگیری
 هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه
 برزود مرکب عالمگیری زینت پذیرفت [بقضای عقل
 مصلحت سنخ از عظام امور اول کارے (که پیش نهاد
 عالمگیری گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند) این بود
 که قصبه مونگیر با صوبه بهار و پتنه (که همیشه شاهزاده
 شجاع آرزوی آن داشت) از حضرت عالی بمبالغه تمام برای
 او گرفته ضمیمه ملک وسیع بنگاله گردانید - و باین تدبیر از
 جانب او را پرداخت - لهذا سایر جاگیرداران و فوجداران آن
 صوبه کام نا کام بوی گویدند - میرزا ابوالعالی نیز ضرورت
 بموافقت تن داد - شجاع (که سابق از عناد دارا شکوه در
 نواحی بنارس شکست پذیرفته فتورے بحالش راه یافته بود)
 از هزیمت دارا شکوه و تفویض ولایت بهار منت پذیر گشته
 شکرگزاری را مرتبه بلندتر نهاد - اما دران هنگام (که الویه
 عالمگیری بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و اتمام
 آن مهم بقیاس و تخمین بدر و دراز افتاد) شجاع از
 آرزوی زیاده طلبی انتهاز فرصت نموده راییت عزیمت بصوب
 الہ آباد افراشت - ازین آگهی خلد مکان دست از دنبال
 دارا شکوه باز داشته منان معاودت بقصد محاربه شجاع

منعطف ساخت . پيش ازان (كه تقارب و تلاقی فریقین دست دهد) مير ابوالمعالي برهبري سعادت از لشکر او دست ارادت به درگاه عالمگیری آورده دولت زمین بوس در یافت - و بعزایت فیل و انواع عطایا و خطاب میرزا خانی و انعام سي هزار روپیه و باضافه هزارى پانصد سوار به منصب سه هزارى در هزار سوار مشمول مراحم گوناگون گردید - و پس از فرار شجاع و تعیین شاهزاده سلطان محمد بتکامشی او خان مذکور نیز ضمیمه کومکيان شاهزاده گردید - و پستر بفوجدارى دربهنگه صوبه بهار مي پرداخت - در سال ششم حسب الحکم با آله وردی خان فوجدار گورکھپور پیوسته بمالش زمیندار مورثک رو آورد - و دران حدود سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و چهار هجری باجل طبیعی روزگار حیانتش سپري شد - پسرش عبدالواحد خان در سال بیست و دوم بخطاب خانی سرفرازي یافت - و در محاصره حیدرآباد نیکو خدمتیها بتلاشهای نمایان بجا آورد - برگشته انهل مالوه (که از زمان میرزا والي باین سلسله تنخواه است) بجاکیر مشار الیه و پس از ولادتش تا حال مقرر بود - هنگامی (که مرهته صوبه مالوه را یکسر بتصرف آورد) آنها را بیدخل نمود - نوبره او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر است (که در عمل نظام الملک آصف جاه بدکن رسید)

(باب المیم) [۵۶۰] (مآثر الامرا)

چون نوبت ریاست به ملائیت جنگ رسید بخطاب جن خون
و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امین الدوله بهادر سیف
جنگ و دیوانی سرکار عالی جاه خلف نظام الدوله آصف جاه
توقی کرده مطابق سنه (۱۱۸۹) یک هزار یکصد و هشتاد
و نه هجری با بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائی
(۲)
به مثل بود *

محمد صالح ترخان *

پسر درم میرزا عیسی ترخان است - در سال بیست و
چهارم شاهجهانی پدرش از فوجداری سورتیه طلب حضور
گردید - و نظم سرکار مذکور بالاصالة بمشارایه تفویض یافت -
(۳)
و چون در همین سال دالد بزگوار او در گذشت او باضافه
پانصدی بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار چهره امتیاز
بر افروخت - و در سال سی ام بخدمت فوجداری و تبولداری
سیوستان از تغیر میرزا ابوالعالی و افزودنی پانصد سوار
بمنصب دو هزاری دو هزار سوار تارک افتخار بر افروخت *

انفاً دران هنگام دارا شکوه از تعاقب افواج عالمگیری
هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تنه خود را بسمت
سیوستان کشید - و صف شکن خان داروغه توپخانه عالمگیری
(که بتعاقب او مامور بود) نیز پاشنه کوب در رسید - درین

(۲) نسخه [ب] به بدل بود - (۳) نسخه [ج] بالاضافه *

اٹھا نوشتہ محمد صالح بخان مذکور رسید - کہ دارا شکو
 بہ پنج کرہی قلعہ رسیدہ - باید کہ شما خود را زرد رسانید
 و کشتیهای خزانہ او را سد راہ شوید - خان مزبور (۲)
 معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاد کہ از کشتیهای
 دارا شکوہ گذشتہ بر کفارہ دریا مورچال سازد - و خود شباشب
 کوچ نمودہ از محاذی لشکر دارا شکوہ دور کردہ گذشتہ مقرر
 کشتیهای غنیم نشست - و خواست کہ از آب گذشتہ بدو
 اعادی پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمدہ ما
 رسیدن کشتیهای خان مذکور بود بہ محمد صالح پیغام نمو
 کہ ازان طرف کشتی بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت
 بتقدیم رساند - چون کوکہ زادہ دارا شکوہ در خانہ محمد صالح
 در اصلا توفیق خدمت نیافت - بلکہ هوا داری او بخطا
 انیدہ بخان مزبور پیغام داد کہ ازین کنار عمق آب
 است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خا
 ت انکاشتہ بالضرور از آب عبور نمود - و فردای آن
 گرد و غبار آن روی آب ظاهر شد کہ دارا شکوہ کو
 رد - و مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازین جہا
 کہ چنین قابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت
 مورد عتاب خسروانی گردیدہ از منصب و خطاب برطرف

(۲) نسخہ [ج] مذکور - (۳) در نسخہ [ب] حرف [و] نیست .

شد - و باز در سال دوم عالمگیری بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار بحال گشت - و بهمراهی بهادر خان بجهت مالش
بهادر بچکوتی (۲) (که در حوالی بیسواره سر فساد برداشته بود)
تعیین گشت - و پس ازان تعیین یساق دکن گردیده بهمراهی
میرزا راجه بی سنگه در تمخیر قلاع سیوای بهونسله و تاخت
و تاراج ولایت او کمر خدمتکاری محکم بست - قاریخ فوش
بنظر نیامده - پسرش میرزا بهروز پانصدی شاهجهانی بود *

* ملا احمد نایته *

قوم نوایت نوآمد اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ
نوآمد بکثرت استعمال نوایت شده - و صاحب قاموس نوشته
النَوَائِي المَلَاهُون فِي الْبَحْرِ - الْوَلَدُ نَوَائِي - و ظاهر است
که نوایت موافق قاعده تصریف جمع نایت یا نایته است .
و نوائی غیر نوایت باشد - پس عوام الناس که نوایت
ملاهیون گویند و سند از قاموس گیرند در غلط افتاده اند
گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عذاب باستیصال
اشراف و اعیان همت گماشته بهیاری از صلحا و علما را بتی
بیداد گذرانید - ناگزیر مردم از ممر خوفش جلاست وطن
اختیار نموده هر جا مامن یافتند خزیدند - جمعی از بغی قریش

(۲) نسخه [ج] بچکوتی - (۳) نسخه [ج] سر فساد برداشته بود -

(۴) نسخه [ج] نوشته که النوائی الخ .

در سنه (۱۵۲) یکصد و پنجاه و دوم هجری از مدینه طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحر هند متعلق ولایت دکن (که موسوم به کوکن است) فرود آمده قوطن گزیدند - و بمرور ایام و دهور اعوام کثرت تشعب و تفرق راه یافته اماکن و مواضع آن ناحیه را فرد گرفتند - و برای شناسائی هر فرقه را باندک ملابست با چیزه نسبت بآن چیز ملقب ساختند - غریب لقبها درین گروه شایع است *

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش بود - بیادری طالع مورد التفات علی عادل شاه والی بیجاپور گشته در کمتر زمانه بجهوهر عقل و رای صواب اندیش رکن رکن دولت و مدار مهم سلطنت او گردید - و پس از چندی بظاہر جهت از وفات عادل شاه دل برداشته شد - یا آز و پندار چشم او را از حق بینی پوشیده خود را برتر از نوکری بیجاپوریه انکاشته سودای ملازمت عالمگیری در دیک هوس می پخت - و انتهاز فرصت می جست - تا آنکه در سال هشتم میرزا راجه جے سنگه بعد از کفایت مهم سیوا با لشکر گران بتاخت ولایت بیجاپور تعیین یافت - عادل شاه بملاحظه سوابق جرایم و تقصیرات خویش از گران خواب غفلت

بیدار شده ملا را (که به سمت فهمیدگی و کار دانی از سایر
امرای بیجاپور امتیاز داشت) بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم
اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد - ملا
(که در بوقت حصول دیوبند آرزوی او مرگ به سمت) چندین
تقریب را مغنم شاخته در پای قلعه پورندهر سنه (۱۰۷۶)
هزار و هفتاد و شش هجری براجه پیوست - و باظهار مکنون
خاطر خویش پرداخت - و چون این معنی به پادشاه ظاهر
شد فرمان طلب بلام مشارالیه صدرور یافته بعاطفت خسروانه
غایبانه او را بمنصب شش هزارگی شش هزار سوار سرمایه
افتخار بخشید - گویند بهیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد
رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد
بخدمت عمده سرافرازی خواهد یافت *

بالجماعه راجه بموجب حکم دو لک روپیه بار و پنجاه
هزار روپیه پسرش از سرکار والا داده روانه درگاه سلطانی
گردانید - موسی الیه بروفق قسمت و اقتضای تقدیر (که
هیچکس را ازان چاره و گزیر نیست) در راه کوفتگاک گشته
(چون باحمدنگر رسید) از جام اجل شربت فاکمی چشید -
و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت
از دولت نو نیز کامیاب نگردید - پسرش محمد اسد بر طبق
منشور پادشاهی بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت - و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصد می
هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت برافراخت - و ملا
یحیی برادر خرد ملا احمد (که پیش از التجا و رجوع
برادر کلان بقلاوزی بخت سعید در سال ششم از بیجاپور
روی نیاز بدرگاه عالمگیری آورده بمنصب دو هزار
سوار سرافرازی یافته) تعیین دکن گردید - و بهمراهی میرزا
راجه در قاخت و قاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگی
می پیمود - پس ازان ب خطاب مخلص خانی اختصاص یافته
در اورنگ آباد می گذرانید - پسرش زین الدین علی خان و
خویش ار عبد القادر معتبر خان هر یک بمنصب مناسب رسید *
چون فوجداری کوکن بمعبر خان تعلق گرفت مشارالیه^(۲)
از روی حزم و هوشیاری چنان به بند و بست آن آله که
موطن و مسکن فرقه ضالّه مرهقه است (پرداخت که نقش
عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت -
غریب اعتباری بهم رسانیده بود که ساخته و پرداخته او همه
منظور می شد - و باعتبار کارهای دست بسته او (که
پادشاه ازان ناحیه فتنه خیز خاطر جمع داشت) مکرر فرمود
که مثل معتبر خان نوکر باید - بعد فروش (که پسر
نداشت - مگر ابو محمد خان نام پسر یکی از خویشان

خود را بفروزی گرفته بود (تعلقه او به زین الدین علی خان
(۲) خسر پوره اش تفریض یافت و مدتی گذرانید - و باز در عهد
خلد مکان مرتبه ثانی تعلقه مذکور یافت - و در مبادی
سلطنت فرخ سیر حیدر قلی خان خرامانی بدیوانی دکن
سمتاز گشته به اورنگ آباد رسید - از آنجا (که اقتدار و تسلط
او از دیوانیان هزار و یک افزون بود) با خان مذکور بر
سر زر خالصه (که متصرف شده بود) پیچید و خفت ها
رسانید - و در اوایل صوبه داری حسین علی خان امیر الامرا
به اوقات نزد سعادت الله خان نایب شرافت - او بنا بر
هم قومی و رعایت خاندان قدیم و رئیس زادگی و ردش را
باعزاز تلقی نمود - خان مذکور باعانت آن بزرگ منش بقیه
سمر را به آسودگی بسر برد - پسرش نیز خطاب پدر یافته در
کرناتک است - حویلی ملا یحیی از مشاهیر امکنه قدیمه
اورنگ آباد بود - چون پیوسته بجهان حکام نشین است آصفجه
در ابتیاع آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامه
برضامندی ورثه درست کرده فرستاد *

* مختص خان قاضی نظاما کرهردوی *

ابتدا به ملازمت فردوس آشیانی پیوسته بموکرمی پادشاهی

(۲) نسخه [ب] او مدتی گذرانید - (۳) نسخه [ج] هزار یک بود بلکه

افزون - (۴) نسخه [ج] سعد الله خان نایب *

افتخار یافته سال بیستم به بخشیدگی بلخ تعیین شد . سال
 بیست و یکم به بخشیدگی و وقایع نویسی صوبه کابل چهره
 امتیاز بر افروخت . و سال بیست و چهارم داروگی توپخانه
 صوبه مذکور انضمام پذیرفته باضافه منصب سر بلند گردید .
 سال بیست و پنجم دیوان صوبه دار الخلافه شد . سال بیست
 و ششم در رکاب محمد دارا شکوه به یساق قندهار دستوری
 پذیرفت . سال بیست و هفتم به بخشیدگی شاگرد پدشه
 کام دل برگرفت . سال بیست هشتم^(۲) به همراهی سعدالله خان
 بتخریب قلعه چتور گام جلالت پیش گذاشت . پستور باتفاق
 خلیل الله خان بخشی راعه نویس فوج همراهی خان مزبور
 قرار یافته بر سر مرزبان سری نگر رفت . سال سی ام بامیدی
 داغ قامت قابلیت آراست^(۳) . و پستور تعیین دکن گشته سال
 سی و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور
 نمود . تا سال سی ام فردوس آشیانی بمنصب هشت صدی
 دو صد سوار رسیده . پس ازان (که سلطان محمد اورنگزیب
 بهادر از دکن روانه مستقر الخلافه شد) او دامن جانفشانی
 بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد
 سوار و خطاب مخلص خان لوای ارتقا بر افراخت . و
 در جنگ مهاراجه جسونت سنگه و مصاف اول دارا شکوه

(۲)
در رکاب بادشاهی بوده - بعد معاودت از ملتان به اکبر آباد
رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبه مذکور را همراه
شاهزاده محمد سلطان بقدرغن برآورده باز بحضور رسید -
و چون در نبرد دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبه
اکبر آباد را همراه گرفت نظام صوبه مزبور به نامبرده مغرض
شد - سال دوم بر طبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان
شریک کردن گردید - سال سیم حراست اکبر نگر بار تفریض
یافت - سال هفتم بروفق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده
احراز ملازمت نمود - و سال نهم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزارگی سیصد سوار برنواخته همراه سلطان محمد معظم
ابتدا بدارالسلطنت لاهور و پس از معاودت بالکۀ دکن
تعیین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

* میرزا راجه جے سنگھه کچھراشه *

پسر راجه مها سنگھه است - چون پدرش فوت شد
از حسب الطلب بملازمت جنت مکانی رسیده سال دوازدهم
جلوس در سن دوازده سالگی بمنصب هزارگی ذات و پانصد
سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان
همراه سلطان پرویز بتعیینائی مهم دکن نامزد شد - و
باضافه های متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

آن پادشاه (چون خانجهان لودي ملخص صوبه دکن علم مخالفت برافراشته بصوبه مالوه رفت) او (که بنچاري با وی طریق موافقت می پیمود) بعد شنیدن خبر رسیدن مرکب ظفرکوکب فردوس آشدانی باجمیر جدا شده بوطن گاه خویش شتافت - و از آنجا سال اول جلوس بحضور رسیده باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزارى ذات و سه هزار سوار و عطای علم و نقاره بلند آرازه گشت - و باثفاق قاسم خان جوینی بتنبیه متمدان مهابن (که برگنه ایست از سرکار آگره) دستوري یافته تنبیه شایسته نموده برگردید - و (چون در همین سال نذر محمد خان دلی بلخ سلسله جنبان فساد گردیده بصوبه کابل درآمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخاندان بمالش او مقرر شد) نامبرده نیز با خان مزبور تعین گشت - و سال دوم باثفاق خواجه ابوالحسن قرطبي بتعاقب خانجهان لودي مامور گردید - و سال سیوم با شایسته خان بتنبیه خانجهان لودي و تخريب ملک نظام الملک دکني قرار یافته باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار مرثقي گشت - و چون سید خانجهان بارعه را بذابریماری بحضور طاب داشتند هرادلی فوج اعظم خان بوسه تعلق گرفت - و در جنگ بهاتوري و تاخت پیتهه و قصبه پرینده

(باب المیم) [۵۷۰] (مآثر الامر)

مصدر ترددات شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله
 (که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده) تعیین شده
 در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول
 آستان بوس نموده - و پستور رخصت دطن یافته - سال ششم
 بعقبه خلافت خود را رسانیده در روز جنگ فیلان (چون
 فیله بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود) راجه اسب بر
 تاخت - و از جانب راست برچه انداخت - و اواخر
 همین سال همراه سلطان شجاع بهم دکن رخصت یافته -
سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پریندا مامور
 گردید - و در انضای محاصره قلعه مذکور و در آردن کهی
 وقت مراجعت (که با غنیم زن و خورد متواتر رو داد)
 راجه مزبور قدم همت دریغ نداشته بر مجال خود را رسانیده
 خدمات پسندیده بجا آورد - و چون سال هشتم صوبه داری
 بالاکهات (که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر وغیره
 باشد) بخانزمان مفوض شد او بتعیذاتی خان مذکور مقرر
 گردید - و در همین سال باضافه هزاره ذات بمنصب
 پنج هزاره چهار هزار سوار کام دل برگرفت - پستور در پیشگاه
 سلطانی آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه
 خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوری پذیرفت - سال
 دهم جبیه عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه
از دره عاطفت بمرحمت خلعت خامه برنواخته از را
نوطنش ابنیر^(۲) مرخص فرمود که چندی بر آساید - و سال
یازدهم باز جبهه سالی آستان خلافت گشته همراه سلطان
شجاع (که پس از سپردن عالی مردان خان قلعه قندهار را
بارلیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفی بکابل رخصت
شده بود) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور
آمده بعزایت مالایه مرورید و فیل از حلقه خامه و خطاب
میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن
چهره شادکامی برافروخت - سال چهاردهم باستلام سده سنیه
فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصوب کابل تعین گشت -
در سال پانزدهم بهمراهی سعید خان جهت تسخیر حصار مو
[که متعلق بر راجه جگت سنگه بن راجه باسو^(۳) و نامبرده
بغی ورزیده) بود] راهی شد - و پس از وصول بنواحی
قلعه مذکور (چون محاصره بامتدان انجامید - و حکم یورش
صادر شد) راجه مذکور پیش از دیگران بعقله در آمد -
و در جلدومی این تردد بمنصب پنجه زایی پنج هزار سوار
و هزار سوار در اسبه سه اسبه درجه پیمای اعتلا گشت -

(۲) نسخه [ج] ابنیر - (۳) نسخه [ب] راجه باسو بود - و نامبرده

و محافظت قلعه مذکور بعهده او تفویض یافت - پس ازان (که مفتح جرایم راجه جنگ سنگهه بوقوع آمد) راجه مزبور بحضور رسیده در هجرتن سال بخلعت خامه و جمدهر مریع با پهل کتاره و اسب از طویاء خامه با یراق طلا و فیل از حلقه خامه سر بلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار نامزد شد - و سال شانزدهم شرف آستان بوس حامل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم (چون صوبه دارمی دکن به خان دوران مفوض گردیده بود - و خان مزبور جهت مشارکت طالب حضور گشت) حکم قضا توام بنام راجه مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دوران رخصت شده در لاهور بمطایع حیات در نوردید خلعت استقلال بر راجه مذکور ارسال یافت - و سال بیستم حسب الطاب از دکن بحضور آمده به تلثیم سده خلافت سر بر افراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب بهساق بلخ مامور گشت - و چون صوبه مذکور حسب الحکم سپردن نذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار بنام راجه مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابين او دو اسبه سه اسبه مقرر شده از اصل و
 اضافه بمنصب پنجهزاري پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسبه
 سه اسبه فاصيه عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زيب
 بهم قندهار تعيين گرديده - و بهر داري برانگار لوا
 مباحات برافراخت - و چون تسخير قندهار صورت نيست
 و شاهزاده طاب حضور گرديد مشار اليه نيز سال بيست
 و سيوم عازم بارگاه سلطنت گرديده دولت بار يافت - و
 اواخر همين سال برخست وطن نوازش پذيرفته به تنبيه
 فساد پيشگان کامان پهازي (که ما بين مستقر الخلافه اکبر آباد
 و دار الخلافه شاهجهان آباد واقع است) مامور شد - و چون
 بعرض رسيد (که راجه بعد (سیدن وطن قريب چهار هزار
 سوار و شش هزار پياده تفنگچي و تيرانداز فراهم آورده
 بمحال مذکور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بهياري از
 فتنه پزوهان را قذيل و اسير ساخته مواشي بسيار بدست
 آورد) يك هزار سوار ديگر از تابين او دو اسبه سه اسبه
 ساخته منصب او از اصل و اضافه پنج هزارمي پنج هزار سوار
 چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شده برگشته حال كليانه
 (که جمع آن هفتاد لک دام است) در طاب اين اضافه
 عنايت شد - و سال بيست و پنجم حسب الطلب بحضور
 آمده با شاهزاده اورنگ زيب بهم قندهار تعيين گرديده

سرداری فوج هزارل بنام او قرار گرفت - و بعطای خلعت
خاصه و اسب از طویله خاصه با زمین طلا و نیکل از حلقه خاصه
مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوی ماند سال بیست و ششم هنگام
(که فردوس آشیانی در کابل بود) بهر آنکه اندرز ملازمت گشته
در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه (که صاحب صوبه
کابل گردیده بود) متعین شد - و پستر بهمراهی بادشاهزاده
دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده (چون مقدمه فتح
قندهار صورت نگرفت) راجه مزبور بحضور [مده سال بیست
و هفتم] رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با
جملة الملکي سعدالله خان برای منهدم ساختن قلعه چتر
نامزد شد - و سال سی و یکم [چون اخبار بے راه روی
سلطان شجاع (که بنابر سنوح بیماری اعلی حضرت اکثر
محالات خالصه را متصرف شده بود) بعرض رسید] او
بائالیقهی سلیمان شکوه و اضافه هزار سوار دو اسبه
سه اسبه سر بلند گشته با جمعی کثیر بمقابله سلطان شجاع
دستوری یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس
بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار
هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه سر بلندی
اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانه حضور شد -

دزين ضمن (كه رايات عالمگيري از دكن بحركت آمده بعد شكست يافتن مهاراجه جسونت سنگهه و دارا شكوه باكبر آباد رسيد - و از انجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود) مومي اليه بنابر شيرفكري از همراهي سليمان شكوه جدا گشته بملازمت بادشاهي پيوست - و بعنايت محال يك كرور دام در انعام اختصاص پذيرفت - سال اول جلوس خلد مكان با جمع به پشت گرمي خايل الله خان (كه بتعاقب دارا شكوه مامور بود) رخصت يافت *

چون دارا شكوه راه ملتان پيش گرفت مشار اليه در لاهور حسب الحكم متوقف شده دولت بار اندوخت - از انجا (كه مدعي بوطن نرفته بود - و تعب يساق ها پي در پي كشيده) اجازت موطن حامل كرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد - و در جنگ دارا شكوه (كه متصل اجمير (ر داد) مصدر تردد شده پس از هزيمت او با جمع بتعاقب مامور گرديد - و سال چهارم بانعام محال بجمع^(۲) يك كرور دام سواي انعام سابق چهره امتياز افروخت - و سال هفتم به تنبيه سيوا بهونسله [كه باعتماد حصون حصينه مثل پوزندهر گدهه وغيره متعلقه موبه اوزنگ آباد (كه از عهد سلاطين نظام شاهيه در تصوف داشت) علم خود سوي افراخته بره زني و قطاع الطريقي

می پرداخت - و بمترددین دریا مضرت می رسانید [معین
شد - و پس از وصول بذاحیه مذکور بمحاصره قلعه پورندهر
پرداخته ملک متعلقه سیوا را پی سپر سم عساکر پادشاهی
گردانیده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که سراسیمه
گشته بملاقات راجه آمد - و بیست و سه قلعه بسرکار گذاشت -
چون این معنی بمسامع سلطانی رسید دو هزار سوار از
قایدانش دو اسبه سه اسبه قرار یافته از اصل و اضافه
بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه
درجه اعتلا پیمود - و سال هشتم بتخریب ملک عادل خان
(که در ارسال پیشکش مقرری تمهل می ورزید) مجاز شد -
و بر طبق حکم کمر همک چست بسته بهیئت مجموعی تا
قریب بیجاپور رفت - و در عرصه مسافت در قتل و اسر و
غارت و تالان دقیقه فرو گذاشت نکرده اکثر اماکن متعلقه
عادل خان را بتصرف در آورد - چون کم یابی غله و چاره
دران نواح رو داد بافتضای مصلحت باراد این (که سبک بار
گشته بعزیمت گوشمالی دکنیان پردازد) ازان نواح برگردیده
داخل ملک پادشاهی شد - و درین رفت و آمد متواتر با
افواج دکن (که بطور تزاری جنگ می نمودند) زد و خورد
می شد - راجه بذات خود سعی و تلاش مردانه و حزم
و احتیاط سردارانه بتقدیم رسانید - پس ازان (که موسم

(مائرا لاما) [۵۷۷] (باب المیم)

برشکال قریب شد) و منشور پادشاهی متضمن این (که
چهارونی در بلده ادرنگ آباد نماید) صدور یافت راجه بباد
مذکور رسید - و پستور برورد فرمان طلب عازم حضور گردید -
سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری
بعد وصول به برهانپور رخت زندگی بر بست - بحسن تدبیر
و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهی گری را با هردادی
فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشه وقت آشنا -
ازینجا است که از ابتدای دولت تا انتهای زندگی بآب و
بسر بوده - و همواره ترقیات روز به یافته - پسرانش راجه
رام سنگه و کپورت سنگه - احوال هردو علیحدده ثبت
شده - بیرون احاطه ادرنگ آباد غرب ریه پور بغام او
آباد است •

* محمد قلی خان نور مهلم *

نیوجی بهونسله است (که قرابت قریبه با سیوای
مشهور داشت - و سرآمد اعیان دولت او بود) - چون
بحسن سعی میرزا راجه جی سنگه در سال هشتم عالمگیری
سیوا بشاهراه اطاعت و بندگی پادشاهی را آردن و پسرش
سنبها جی (که طفل هشت ساله بود) در سالک بذهای
درگاه منتظم گشت بقرار آن (که او همراه راجه باشد - و

(۲) نسخه [ب] آشنا بود - (۳) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست *

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز دران حدود اگر مهمی اتفاق افتد کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگی بجا آورد) دران هنگام نیتوجی (که معتبر و سر لشکرش بود) برطبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاری سر افتخار بادج سماک رسانید - و (چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخذت ولایت بیجاپور مامور گردید) در مبادی آن یساق نیتوجی بسرکردگی فوج سیوا فیکو خدمت بها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعه منگل بیره و دیگر گذهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر تردد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهاه نشین بادشاهی گردانید *

و (چون قصد محاصره بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادوات قلعه گشائی همراه نداشت) از پنج کرهئی بیجاپور عذمان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور (که بملک پادشاهی درآمده غبار شورش انگیزخته بودند) انعطاف داد - و سیوا را بطرف قاعه پرناله (که از اعظم قلاع عادل شاه بود) گسیل نمود - تا مخالفان مذذب خاطر گشته برخه بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعه مذکور را مسخر سازد - سیوا بپای قلعه مذکور رفته با سپاه خویش

(۲) نسخه [ب] منگل و بیره - (۳) نسخه [ج] برانگیزخته بودند .

بران يورش برد - محصوران (چون خبردار بودند) آماده
 مدافعت و پيگار گشتند - سيوا جمع را از مردم خود ضايع
 ساخته ناکام از آنجا بقلعه^(۲) کهيلنه (که بمسافت بيست کوره
 واقع و در تصرف او بود) رفته قرار گرفت - درين وقت
 ميان او و نيتوجي سر لشکرش بکدورت و ملالت کشيد -
 مشاور اليه جدائي گزيده به بيجاپوريه پيوست - و باثاق سران
 آن ديار در مملکت پادشاهي دقيقه از شورش انگيزي و فساد
 غور نگذاشت - ميرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهي
 باستمال و تاليف قلب او بتازگي پرداخته بجاده قويم
 بقدگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بيدارعي بخت از
 کردار ناصواب خویش برگشته از خيل مخالف جدا شد
 و براجه پيوست - و چون راجه عذر معارفت به اورنگ آباد
 تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت *

اتفاقاً درين وقت سيواي مکيدت انتها (که بصر خویش
 بحضور شتافته بود) از اکبر آباد (که مرکز رايات پادشاهي
 بود) از فتنه سرشتي راه فرار پيمود - لهذا براجه فرمان
 شد که نيتو را بحسن تدبير دستگير ساخته روانه دار الخلافه^(۳)
 نمايد - که مبادا عرق شقارتش بجنبش آيد و بدان گريز پا
 گرايد - راجه جمع را تعين نمود که او را با پسرش از فتح آباد

آوردۀ در حوالی ببر حوالۀ دلیر خان (که حسب الطلب روانۀ حضور بود) نمود - خان مذکور از دریای نریده بموجب یرلیغ بجانب چاندۀ متعین گردید - و از بدرگاه والا رسیده به فدائی خان میر آتش سپردند - که حوقق از اهل توپخانه بحر است او گذاشته از حال باخبر باشد - پس از درزۀ چند بدلائل هدایم تمناي قبول اسلام از خاطرش سر برزد - چون برساطین خان مومنی الیه داعیۀ مرضیۀ او بعرض بادشاه حق پزوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند - آن بختمند نیک سرافجام (که عمره بضاللت و بت پرستی بسر برده بود) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاریۀ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلمانی و شعار اسلام مطمح انظار مرام خورشیدی گشته بمنصب سه هزارئ دو هزار سوار و خطاب محمد قلی خان و دیگر عطایای بهیه کامیاب اعزاز گردید - و پشتر در سالک کومکیان دارالماک کابل انتظام یافته بعطای فیل تارک مباحات افراخت - و بموافقت او کوندا جی عمش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزارئ هشت صد سوار سرمایۀ جمعیت اندوخت *

* میرزا سلطان صفری *

برادر خرد میرزا نوذر^(۲) قندهاری است - نسبت دامادی
 باسلام خان مشهدی داشت - چون در عهد اعلیٰ حضرت خان
 مذکور بنظم صوبجات دکن مامور گردید او را بمنصب هزارچی
 چهار صد سوار برنواخته بهمراهی خان مشارالیه مرخص
 کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافه
 منصب کام دل اندوخت - و در سال بیستم و چهارم از
 تغیر میرزا مراد کام پسر عم خویش قور بیگی گردید - و
 مدتها بدین خدمت پرداخت - چون در سال سی ام شاهزاده
 محمد اوزنگ زیب بهادر بمالش عادل شاه و تخریب ملک او
 مامور شد و عساکر قاهره بهمراهی معظم خان میر جمله از
 حضور برسم کومک تعیین گردید میرزا سلطان نیز از اصل و
 اضافه بمنصب سه هزارچی هزار و پانصد سوار سر برافراخته
 دستوری یافت - و پس ازان (که فوج کومکی باشا^(۳))
 دارا شکوه معارفت نمود) میرزا که بالتفات سرشار شاهزاده
 سرخوش نشه اخلاص گشته بود) از خدمت شاهی جدائی
 نگزیده در اوزنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ایام
 باقتضای دواعی تدبیر نهضت هندوستان تصمیم یافت شاهزاده
 محمد معظم را بصوبه داری دکن معین فرمودند - و میرزا را

(۲) نسخه [ج] میرزا نوروز - (۳) نسخه [ب] دستوری همراهی یافت •

باضافهٔ هزارى پانصد سوار بمنصب چهار هزارى در هزار سوار
 بلند پایه گردانیده از بهامري (خصمت اورنگ آباد کردند -
 که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهره عقیدت را بگلگونۀ
 نیکو پرستاري بداراید - پس ازان (که اعلام دولت عالمگیری از
 افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کذده گشته
 که و مه هندوستان در ظل ظلیل آن برآسود) مشارالیه
 از دکن بحضور شتافته ناصیه سالی بزدگی گردید - و در
 سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمرائی پادشاهزاده
 محمد معظم (که بآرازه آمد آمد شاه عباس ثانی بداعیۀ
 سپه کشی جانب هند بر جناح سرعت و استعجال (خصمت
 کابل یافته) تعیین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت
 لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگی شاه فرمانروای ایران
 بعارضۀ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشارالیه
 در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سده سلطنت
 تارک مباهات برافراخت - و درین ایام پادشاهزاده مذکور
 بنظم موبهٔ دکن [که حقیقۀ بآن والا مقدار متعلق بود - و
 از آنکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور
 آمد - و باقتضای مصلحت براجہ جے سنگه (که بهالشر
 عادل شاهیه قیام داشت) تفویض شده بود] دستوری یافت
 که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نیز خلعت یافته بجاگیر مرخص شد - که بند و بست آن
 نموده از آنجا بخدمت پادشاهزاده بدکن شتابد - مومنی الیه
 مدتی در آن دیار ماند - سال فوتش بنظر نیامده - اما اغاب
 در دکن پیمانه زندگیش لبریز گردید - چرا که مقبره اش
 بیرون ادرنگ آباد پیوسته به جی سنگه پوره سر راه قاعه
 دولت آباد واقع است - پسرش میرزا صدرالدین محمد خان
 بخشی ست که احوال او بزبان قلم گذشته *

* میرزا مکرم خان صفوی *

مراد کام نام پسر میرزا مراد التغات خان است (که
 مهین فرزند میرزا (ستم قندهاری ست) - به بیوگانی صبیح
 عبد الرحیم خانخانان کامیاب مراد گشته در عهد جنت مکانی^(۲)
 بخطاب التغات خان و منصب دو هزارگی هشت صد سوار
 مورد عذایت شد - و در زمان اعلیٰ حضرت هم مدتی در
 بندگی پادشاهی گذرانید - چون در عرصه تلاش پا پیش
 نگذاشت در سال شانزدهم از ملازم پیشگی اعراض نموده بسالیانه
 چهل هزار روبیه موظف گردید - مدتها در بلده پتنه گوشه
 عافیت گزیده کامرانی امن و امان بود - و ابواب آسودگی
 و فراغت بر روی روزگار خود می گشود - مراد کام بحسن
 رشادت و بهین آئین خدمت گزینی قیام داشت - منظور

التغات خه‌ورانه گشته سر آغاز سال بیست و یکم شاهجهانی
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و خدمت قور بیگی امتیاز
 یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافه
 منصب برنواخته بفوجداری لکهنو و بیسواره از تغیر سید
 مرتضی خان بلند پایگی بخشیدند - و در سال بیست و پنجم
 بفوجداری جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و غذایت
 نقاره بلند آرازه گردید - و پس ازان بآستان بوس خلافت
 رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته
 رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده
 میگردانید - و مجدداً در سال سی و یکم بفوجداری جونپور
 مهابی گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم (انی
 صاحب قران ثانی از لوحه روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ
 سلطنت عالمگیری ریخت شاهزاده شجاع (که از آبله ناک
 خارستان جفا و عذاب دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر
 عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجتهی میزد
 و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیری عذاب تاب فرار گشت)
 از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازیں
 طرف نیز صوبه بهار را ضمیمه بنگاله بوس ارزانی داشتند -
 و از اعلای حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منعت پذیر گشته از اکبرنگر بپتغه آمد - و در انتها از فرصت
 نشست - چون خاند مکان بتعاقب دارا شکوه تاخته تا ملتان
 شتافت آن قابوچوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند -
 و فوجے بهر کردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگی بر
 سر جونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداری در خود
 ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آریزش از قلعه برآمده
 باتفاق آنها در در منزلی آله آباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته
 ضمیمه لشکر او گردید - شجاع در کهچوے (وز صف آرائی
 او را بکار فرمائی و سرداری فوج جرانغار برگماشت - در
 عین رزم و پیگار بمشاهدہ مولف و سطوت عالمگیری و معایذہ
 و هن و فتورے (که از احوال شجاع پیدا بود) از گسسته
 بموکب عالمگیری پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق
 بفوجداری جونپور دستوری یافت - و در سال سیوم بفوجداری
 اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزار
 بلذد رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللہی
 بخطاب میرزا مکرم خان چهره ناموزی افروخت - و رایت
 افتخار بارج بلذد نامی افراخت - و پس ازان بظاہر جهتہ
 روزے چند گوشه انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتازگی
 مشمول الطاف خسروانه گردیده بے پراق آمده ملازمت نمود -
 بادشاه قدر شناس بعطای شمشیر کمر اداکش محکم بست -

و در همين سال سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري
بعارضه تب شديد از عرمه دنيا ناپديد گرديد - طبع موزون
داشت - شعر را خوب مي گفت - از دست - * شعر *

* شکست شیشه دلهاي بلبلان چندان *

* که پا برهنه مي جلوه در چمن نکند *

صبیه او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده
معزالدین نخستین خلف شاه عالم بهادر در آوردند - و پس
از فوت آن عقیقه شاهزاده معزی الیه را با سید النسا بیگم
دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و
هشتم عقه بهشتند *

* میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان
است - یادگار بوده از دودمان بیروانیه - چه غیر از این
سلسله عایه (که ادبیای نام نیاگان والا شان خود نماید) در
عرمه ناموزی نمانده - بمردی و مردانگی و دلیری و دلوری
(که لازمه خاندان است) اتصاف داشت - و با رسائی طبع
ادراک بلند و تدبیر درست و کنگش بجا در قابلیت و
و اهلیمت یگانه بود - بهسبب زخمها (که در جنگ بار رسیده)
اعتیاد بمغیروا و مسکرات کرده - چندان ترقی نهمود - از
دیر باز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهاتوری

احمد نگر سال نوزدهم جهانگیری (که لشکر خان با امرای بسیار
 بقید ملک عنبر افتاده)^(۲) میرزا منوچهر (که در عنفوان
 شباب و (یعنی جوانی بود) نیز زخمهای مؤلم برداشته تن
 یاسیری در دامن - مدتی در دولت آباد زندانی بود - چون
 دران معرکه مرد آزما مصدر ترددات نمایان شده پس از
 استخلاص جنم مکانی ب خطاب میرزا خان و منصب سه هزار
 ذات دو هزار سوار و علم و نقاره برنواخت - و بعد سریر آرائی
 اعلی حضرت بشمول عنایت خسروانه کام دل اندوخت - و
 در سال ششم یفوجداری سرکار بهرامچ چهره عزت افروخت -
 چون سال هشتم نجابت خان بذایر سوء تدبیرش در مهم
 سری نگر مورد عتاب پادشاهی گردید او را از تغییر مشارالیه
 بفوجداری دامن کوه کانگه و تختخواه جاکپوش مورد نوازش
 گردانیدند - و در آخر سال نهم از شوریدگی دماغ افزوا
 گزیده مدتی بدستداری جفون پی ساخته از فراز و نشیب
 روزگار راست - و پس از افاقه و هوشیاری یک چندی
 بنظم صوبه اوده پایت عزت برافراخت - و پستریه تیولداری
 و فوجداری ماند و قیام داشت -^(۳) و در سال بیست و پنجم
 از انتقال احمد خان نیازی بقلعه داری احمد نگر دستوری
 یافت - و در سال بیست و هشتم بحکومت ایلچپور سرافراز

گردید - و چون ^(۲) کوکبا زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کیرت سنگه بهرزبانى آنجا رسیده درمى بخزانة داخل نساخت شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر صاحب صوبه دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهی میرزا خان را باتفاق هادی داد خان ناظم تلنگانه و جمعی از امرای دکنی بر سر زمیندار مذکور تعیین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومی در اندیش رهائی خود در پذیرائی احکام بادشاهی دیده از در عجز و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان هم و پرداخته مرزبان مزبور را با بیست و پنجیر فیل (که سواى آن در تصرف نداشت) بخدمت شاهزاده آردن - و سال سی ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکو خدمتیها گشته ملجبار شمالی قلعه در عهده او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته باطاعت بهادری پشت در روگردان می ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه (چون شاهزاده عنان معارفت بصوب اوزنگ ابدان منعطف ساخت) او برخاست ایلیچپور کابای یافت - و با

این نیکو خدمتی و حسن اخلاص در معارک (که آن شاهزاده فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - به همین جهت (و شاید سببی دیگر هم باشد) از مبادی سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتی بزاریه عزلت و خمول بسر برد - آخر بپیمان رسائی ارادت (که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوری داشت) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود (در سال دهم مورد انظار عنایت شده بمنصب سه هزار و سه سوار سر بلند گردید - و ^(۲) به نیولاداری و فوجداری ایوج شرف دستوری پذیرفت - و همانجا در سال شانزدهم سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجری بساط هستی در نوردید - باغی در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهای الویه عالمگیری از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهی نموده بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی فایز گردید - ^(۲) و در جمیع معارک ملتزم رکاب بوده مصدر تردد شد - در سال دوم از تغییر داراب خان بقلعه داربی احمد نگر سر برافراخت *

* مهابت خان میوزا لهراسب *

رشید ترین پسران مهابت خان خانخانان سده سالار بعد از خانزمان بهادر اوست - در سر آغاز جاپوس شاهجهانی بمنصب دوهزاری ذات هزار سوار سر امتیاز بر افراخته در تسخیر دولت آباد همراه پدر مصدر کارهای نمایان و ترددات شایسته گردید - و پس از فوت پدر از پیشگاه سلطنت باقتضای خانه زان پروری بتدریج ایام به اضافه های منصب برنواخته بخدمت میرتزکی اختصاص گرفت - و پستر چنده بقوجدارای بهرایج مضاف مریه اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحیه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به قیولدارای بیانه رخصت یافت - و مکرر بیساق قندهار در رکاب شاهزادهای عالی مقدار تعیین گشت - و در سال بیست و چهارم از امل و اضافه بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار سربلند ساخته از تغیر خلیل الله خان میر بخشی گردانیدند - و در سال بیست و پنجم باضافه هزارى ذات و دو هزار سوار بمنصب والای پنج هزارى پنج هزار سوار از لهراسب خانی بخطاب مهابت خانی چهره بلند نامی افروخته از انتقال سعید خان بنظم مریه کابل دستوری یافت - و در سال سی ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر نظام دکن یرلیغ رفت - که بجانب بیجاپور (که علی نام

مجهول النسب را عادل شاهيه بفرمانروائي آنديار برداشته اند (شافقه نهجی (که مذاصب داند) مهم بانجام رساند - و بزم مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدر يافت - که از اقطاع خود روانه دکن گردن - خان مذکور بعد از انفتاح قلعه بدر بامر شاهزاده والا قدر با فوج جرار بذاخت و تاراج نواحی کلیان و گلبرکه رخصت یافته مکرر با سران بیجاپور دست بردهای مردانه بکار برد - و بضرب دست آن گروه ادبار پزده را آذاره و پراکنده ساخت - و در ایام محاصره قلعه کلیان روزه مهابت خان به پنهنه^(۲) شاهجهان پور (که پنجه گروهی آن مکان است) بجهت کهي فته بود که مخالف دفعه بهینت جمعوي نمایان گشته عرصه نبرد بر آراست - رستم خان بیجاپوري با اخلاص خان چندارل در آویخت - و خان محمد خان (که از عمده سران مقاهر بود) با راز سترسال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامه سرستانی و سر فشانی گرمي پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بر راجه رای سنگهه سیسودیه رخته چنان عرصه کارزار تنگ ساختند که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی از اسبان فرود آمده دست و بازو بکوشش و کشش بر گشودن - مهابت خان چون شیر ژیان خون را بر قلب ناسره آن نیره بختان

(۲) نسخه [ب] پهنه - و نسخه [ج] پهنه •

زده افضل خان مشهور را (که بصری لشکر بیجاپور نخوت
می فروخت) از میدان برداشته رهگرایی دشت هزیمت
نمود .

بعد از گشایش آن قلعه استوار (هنوز کارها حسب خواهش
انجام نگرفته بود) که انحراف مزاج و عارضه طبیعت
اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه
(که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست
خود آورده) فرمانی بنام مهابت خان ارسال نمود - که مقید
برخصمت و اجازت شاهزاده اردنگ زیب نشده با سایر مغلیه
بسرعت هرچه تمامتر روانه حضور شود - ناچار بامثال حکم
پادشاهی (که از متحتمات عالم بندگی ست) کار بند گشته -
به آن (که اظهار این معنی بشاهزاده نماید) کوچ بکوچ
روانه درگاه معلی گردید - و در آخر سال سی و یکم
سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مجدداً
بصوبه داری کابل دستوری یافت - و در سال پنجم جلوس
عالمگیری از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز
ملازمت پادشاهی گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگه
بندظم صوبه گجرات رخصت یافت - منصبش از امل و
اضافه شش هزار و پنج هزار سوار سه هزار سوار در اسبه
سه اسبه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال
سیزدهم تغیر شده در اکبر آباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شور انگیزی سیوای بیداد گر بجائ
رسید (که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان
شهریان پرداخت) مهابت خان بمالشی آن مقهور با فوج
جرار مرخص دکن گشت - و در تنبیه مرهتته مساعی جمیله
بتقدیم رسانید - و پستور شورش افغانه در کوهستان کابل و
بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در دره خیبر اتفاق
افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان
فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم
ببذن و بسمت کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملی
و کارشناسی (چون از پیشاور ره نوردن پیش گردید) مزاحم
احدے نشده اغماض صریح از پادشش آن فله باغیه نمود -
و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معنی
در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضی نیفتاده در سال هفدهم
ظاهر حسن ابدال مطرح الوبه جهانی گردید - و افواج
قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعیین یافت - مهابت خان
بملازمت رسیده بتادیب بیر سنگهه (۲) نپیره راجه بهویت داس کور
(۳)

(۲) نسخه [ب] سر سنگهه - (۳) نسخه [ج] راجه بهویت داس کور -
و نسخه [ا] بیتول داس .

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید
 سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجری مبادی سال هجدهم
 به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بیبایي یادگار
 پدر بود - به عالمگیر پادشاه (که مرد غیور و غضوب بود)
 گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بذبر پاس
 شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعی بیشتر مقدمات عمده
 بقاضی عبد الوهاب گجراتی قاضی القضاة حضور (که سخت جا
 در مزاج پادشاهی داشت) جرع میفرمود - و استقلال و اعتبارش
 بجائے رسیده که امرای با نام و نشان از سر حساب بوده
 بر آبروی خود می ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار
 از اندازه گذشت و تجویز (خصت بهمیان آمد پادشاه بعنوان
 تمهید سردیوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده
 در بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقی بمقتضای
 حمایت اسلام واجب است - خان مزبور بے مصابا گفت
 که احتیاج تعیین فوج نیست - اعلام قاضی کفایت می کند -
 بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که بار
 بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمی آرد -
 پسرش میرزا طهماسب (که بدختر سعید خان ظفر جنگ
 منسوب بود) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

بمنصب مناسب سرافرازي يافته بتدريج بخطاب خاني
فايز گشتند - بهرام خان در محامره گلگنده بضرب گواه
قالب تهري نمود - ديگرى ازين سلسله رشده بهم فرسانيده *

* مبارز خان ميركل *

از سادات بدخشان است - در سال بيست و سيوم
شاهجهاني با چندي از برادران و اقرباي خویش از موطن
اصلي برآمده باميد بندگانى آستان پادشاهي رخت سعادت
به هندوستان کشيد - و به بختوري درگت بار اندرخته
بمنصب پانصدى در صد سوار و انعام سه هزار روپيه سرعزت
برافراخت - و در سال بيست و ششم به تهايه دارى
تومان پنجشير (که از قومانات صوبه کابل است) نوازش
يافت - و چون خالي از کار طايبي نبود بضافه هاى متواتر
چهار افتخار افروخت - و در سال بيست و نهم بمنصب
هزار و پانصدى هزار سوار و تيولدارى تومان ايسا و بحرا
مضاف صوبه مذکور امتياز گرفت - و در سال سي ام عزيز
بيگ بدخشي را (که در کومکيان کابل امتياز داشت)
مفسدان موضع بلغين از توابع محمود عراقي (که در تيولش
بود) بمکر و خديعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شکوهي

(۲) نسخه [ب] ايسا بهار - و در [بعضى نسخه] ايسا و بخرا - (۲) نسخه

[ج] از توابع پيشه محمود عراقي *

ناظم آنجا (که در پیداور اقامت داشت) حسب الحکم
 پادشاهی به میو کل نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعینه
 آنجا و الوسات افغانه از غلزي و صای به تنبیه آنها پردازد -
 (۲)
 او بچستی و چالاکی افواج گران ترتیب داده برة نوردی
 در آمد - از غایت جد کاری و فرط جلاوت از عقبه دشوار گذار
 جلو اسب بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخدولان
 رسانیده آتش افروز نبرد گشت - بسیاری علف تیغ بے دریغ
 گردیدند - از انجمله چهارده کس از مشاهیر بلوکان بحر
 (که بکمک آمده بودند) کشته شدند - ناچار فتنه پڑهان
 باغبین به سنگرهای خود در آمدند - مشارالیه تعاقب نموده
 از کثرت برف و افزونی سنگ لاج پیاپی شد - و دامن
 برزده بقللوزمی همت خود را به پناه جای مخدول رسانیده
 (گرچه آنها در پناه سنگر فراوان سعی و تلاش نمودند)
 اما او و همراهانش به نیروی شجاعت کوفتدان غارت نموده
 هنگام معارفت خانهای آنها سوخته مظفر و منصور بمقر
 خود رسیدند - مشارالیه در جایزه این حسن تردد بفرزنی
 یانصدي و عطای علم و خطاب مبارز خان میبای گردید - و
 در عهد عالمگیری نیز مدتها در صوبه کابل بسر برد - و در
 سال نهم بصاحب صوبگی کشمیر اختصاص گرفت - و در

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم صوبه ملتان شناخت -
و پس ازان بفوجداری متعزرا مامور گردید - و در سال
نوزدهم مغزول گشت - مال کرش بنظر نیامده *

* مرتضی خان صید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - در سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر
بتعلقه مردم چوکی خاص سرافرازی داشت - در ایام
که پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر
از دکن روانه هندوستان شد) او بخطاب مرتضی خانی
چهار عزت برافروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه
بسر کردگی التمش قرار یافته مصدر ترددات نمایان گردید -
و در مصاف اول داراشکوه کالبد دلادری را بگلگونه زخم
آراست - و در محاربه شجاع در جنگ دوم داراشکوه نیز
نقش نیکوخدمتی را بر روی روزگار نشاند - سال هفتم از
اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار سر بلندی
اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار و
هشتاد و هشت هجری رخت سفر بعالم اخوت برد - بادشاه
بختاور خان خواجه سرا را پیرش احوالش فرستاده بود -
در جواب گفتم آرزو داشتم در کارهای نعمت جان در بازم -
میسر نشد - دیگران زر و جواهر می گذرانند - من چند جان
به جای خود می گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزارى تا چار بیستى نوکر
 پادشاهى شدند - و پادها در کارخانجات انصلاک یافتند -
 سید شجاع بود و سپاه را پیش قرار و بتوزک مى داشت -
 پسرش سید حامد خان است که در سال چهارم جالس
 بخطاب خانى نامور شده - و سال پانزدهم همراه (بعد انداز
 خان بمالش گرده ست بامى تعیین شده مصدر گردید -
 و سال شانزدهم پسر زمیندار کامیون را (که از بی سپر شد
 تعلقه او بسپر و گشت لشکر پادشاهى باستصواب سید مرتضى
 خان عفو زلالتش صورت گرفته بود) ببارگاه سلطنت آورد -
 سال بیستم از تغیر سید احمد خان به صوبه دارى اجمیر رایت
 اعتبار برافراشت - سال بیست و یکم بحضور رسیده از انتقال
 بدر بدادنگی خاص چوکی معزز گشت - و سال بیست و
 سیوم به تنبیه خیره سران سوجت و جینارپ و سال بیست و
 چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب میرتبه شتافته مراسم
 حسن خدمت بتقدیم رسانید - پستور بخطاب مجاهد خان
 بلند آرازه گشته سال سی و پنجم بفوجداری میواب و از
 اصل و اضافه بمنصب سه هزارى هزار و پانصد سوار کامیابی
 پذیرفت - سال فوتش معلوم نشده *

● مهاراجه جسرونت سنگهه راتهور ●

پور راجه گج سنگهه اسمت - سال یازدهم جلوس فردرس
 آشیانی همراه پدر به پیشگاه سلطنت آمده درانت بار
 اندوخت - چون پدرش به نیستی سرا در شد [ازانجا
 که برخلاف رسم سایر راجپوتیه (که دلی عهد مخصوص
 پسر کلان را داند) این فریق هرکه با مادر او الفت
 بیشتر باشد او را برای آن از ارلاد میگزید] لهذا پادشاه
 او را با آن (که امر سنگهه در سال کلان تر از بود) جانشین
 پدرش ساخته بعتای خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار
 هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی برطبق رسمیت پدر
 او و علم و نقاره و اسب با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه
 بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه
 بعتای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره و اسب
 از طویلۀ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقه خاصه سرفرازی
 یافته بصوب قندهار تعیین گردید - سال هجدهم (که ریات
 بادشاهی از اکبر آباد جانب لاهور بحرکت در آمد) حکم
 شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان
 کوکه (که نظم صوبۀ دار الخلافه بدو مقرر شده) بحرست
 آنجا پردازد - و پس ازان روانۀ بارگاه سلطنت شود - سال
 بیست و یکم از امل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه مپاهات اندوخت - و آخر همان سال تتمه سواران او نیز دو اسبه سه اسبه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بکرمک قندهار (که افواج قزلباش محاصره نموده بودند) روانه گشت - اما بر طبق حکم پادشاهی در کابل ماند - و (چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورود بمعموره کابل گسترده) او محاکمه سواران خود (که دو هزار نفر بود) بنظر در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاره پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه لوای امتیاز افراخت - و سال بیست و نهم به تقور منصب از اصل و اضافه شش هزاره شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه و خطاب مهاراجه فرق افتخار بآسمان سود - سال بیست و نهم بذابر آن (که طوع او با دختر سرپدیو سیسودییه مقور شده بود) دستوری یافت که به متها رفتن بعد فراغ از رسوم آن بوطن جوده پور رود - و اوایل سال سی و دوم (چون حرکات فاشایسته مران بخش و شهرت روانگی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن باراده عیادت اعلیٰ حضرت بر زبانها افتاد) دارا شکوه چاره کار خود دران اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هر دو برادر تعیین نماید - بذبران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزارى هفت هزار سوار پنج هزار سوار در اسبه سه اسبه
 و موبه دارى مالوه از تغير خانجهان بهادر شايسته خان و
 مرحمت صد اسمب از انجمله يکے بساز طلا و فيل با ساز نقره
 و ماده فيل و يک الک روپيه نقد باند رتبه ساخته از بارگاه
 خسرواني رخصت دهانيد - او با همراهان به ارجين (سيده)
 بعد از قرب وصول موکب عالمگيري هرچند بادشاهزاده اظهار
 ملايمت کرد اما او بدر تبختر زده مقدمه جدال و قتال را
 يکرو کرد - پس از رد دادن زن و خوردن و بقتل (سيدين)
 راجپوتيه ها و فرار گزیدن ديگران دست و پا گم کرده جان
 بدر بردن غنيمت انکاشت - سال اول جلوس خلد مکان در
 ايامه (که موکب بادشاهي کنار آب ستلج بتعاقب دارا شکوه
 (سيده بود) بعد صفح جرايم او (که بشفاعت نوئينان حضور
 صورت گرفته بود) شرف استان بوس حاصل نمود - بادشاه
 نظر بصلاح وقت دستوري داد - که تا انجام مهم تعاقب در
 دار الخلافه شاهجهان [بان باشد - و در جنگ شجاع بسردارى
 برانگار نامزد شد *

چون خور کرده ناز بردارى اعلى حضرت بود و درين محبت
 اثره ازان نمي ديد خارخار ناخوشي بخاطرش مي خلين -

(۳) نسخه [ب] بقتل رسيدن بسياره از راجپوتيه (۳) در نسخه [ج] لفظ
 [او] نيست •

قا آنکه از کوته خردی و تنگ حوصلگی با مخالف هم زبان
 شده پرده از روی کار برداشت - و شب منزل خود را خالی
 گذاشته با فوج خود راه دطن پیش گرفت - و درین
 آشوب برخه از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار
 پادشاهی و امرا و سپاهی بغارت رفت - و مدمه عظمی بر
 مردم گذاشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت
 عزیزم بصوب اجمیر افراشت - دران ایام (چون از طرف
 پادشاه امیدش گسسته بود) بذابر آمد آمد دارا شکوه از
 جانب گجرات در دطن خود جوده پور باجتماع جمعیت فرادان
 پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجی گری
 میرزا راجه جے سنگه (که بحسن تدبیر زبانزد دزگار بود)
 امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلوی تھی کرد -
 و از انجا (که بذابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور
 نداشت) غایبانه به بحالی منصب سابق و خطاب مهاراجه
 و صوبه داری احمد آباد سرشته اطمینان بدست آورد - و
 سال چهارم بر طبق حکم پادشاهی با همگی جمعیت بکوهک
 امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از
 صوبه داری گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [چندے
 با شایسته خان و مدتی با پادشاهزاده محمد معظم (که بعزل
 خان مذکور بنظم آن نواحی مقرر شده بود) گذرانید - و

در تخریب ملک سیوا بقدر مقدر مساعی بظهور رسانیده -
 و اواخر سال هفتم طالب حضور شده ببارگاه دولت رسید -
 و سال نهم چون میان بادشاه و شاه عباس ثانی والی ایران
 آئین وفاق بنفاق مبدل شده بادشاهزاده محمد معظم (که
 پیش از نهضت موکب بادشاهی بذاور حزم گزینی با فوج
 بسیار بصوب کابل نامزد شد) او هم بهمراهی بادشاهزاده
 اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والی ایران
 (که بادشاهزاده بر طبق فرمان خسروانی از لاهور برگشت)
 او نیز همراه بادشاهزاده مذکور معارفت نمود - سال دهم
 در رکاب بادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن
 گردانید - و سال چهاردهم بعتای قهانه دارمی جهورد از
 مضافات کابل رخس طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم
 مطابق سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نه هجری (ختم هستی
 بر بصمت - راجه بکثرت اسباب و فرادانی جمعیت عمده راجهای
 هندوستان بود - اما) چون بغاز و نعمت پرورش یافته و از
 کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده (سلیقه دنیا داری
 نداشت - بیرون محوطه ادرنگ آباد شرق دریه پرده و تالاب
 بغام او مشهور است - و عمارات سنگ بسط (که بر تالاب
 ساخته) اثری از آن باقی است - گذر پرتهی سنگه پسر کلان
 او در همین حیاطش در گذشته - بعد فوتش از دو زن آبستنی

(باب المہم) [۶۰۴] (مآثر الامراء)

او در فرزند متولد شده - یکے زود پیدر ملحق گردیده - و درمین محمدی راج است کہ بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهی تربیت پذیرفته ، و پسر دیگر (کہ گویند ہم قومان او بعد کشش و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند) اجیت سنگھ است - کہ احوالش درین کار نامہ جداگنہ اندراج یافته *

* میو سید محمد چشتی قنوجی *

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشنی فقر داشت - آبای او از مدے در قنوج [کہ در زمان ماضیہ پای تخت راجہای ذوی اقتدار ہندوستان و معمورہ عظیم ایشان بود - (گویند سی ہزار دوکان پان فروش داشتہ) - و الحال مضاف اکبر آباد و بروزخ است میان آن و موہے آلہ آباد و موہے اردہہ] سکونت اختیار نموده - میو در آغاز حال در مولد و منشی خویش در زاویہ فقر در کمال توکل و تسایم اوقات بسر بردہ بافادہ فیض سالان صوری و معنوی می پرداخت - در اواخر عہد فردوس آشیانی بتکلیف و خواہش تمام آن پادشاہ قدر شناس از موطن منیف بحضور معلی تشریف فرمودہ - اعلی حضرت (کہ ہمت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود) مقدم سید را (کہ جمعیت فضایل ظاہر و باطن داشت)

باکرام تلقی نموده بتقریب خویش اختصاص بخشید - روزی
چند نگذشته بود که سپهر بے مهر عافیت سوز نقشه دیگر
زد که قرعہ عزلت و بے اختیاری آن شاه آفاق گیر افتاد -
بحکم عالمگیری ابواب آمد و شد مردم در خدمتش قاطبہ
مسدود گشت - مگر میر که به باریابی و درام مجالست
مأذون گردید - از ابتدای سال سی و دوم قادم رحلت آن
شاه عاقبت محمود همه وقت حاضر مجلس بوده به بیان
معانی و احادیث مستفید می نمود - پس ازان حضوت
خالد مکان از مستقر الخلافه اکبر آباد بکمال توقیر و احترام
طالب حضور فرموده به شرف تقرب و مجالست خویش
بلند پایگی بخشید - و در هفته سه روز با سید معزی الیه
مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالی خصوص کتাব
افادت آیات احياء العلوم و فتاوی عالمگیر شاهی (که بحسن
اهتمام آن پادشاه بتأزگی تالیف یافته بود) و دیگر نسخ
سلوک بمیان می آمد - و آن بزرگوار همواره بدرس طلبه
اشتغال ورزیده در انجام مرام طبقات انام مساعی جمیلہ بذل
می نمود - در سفر اجمیر ملتزم رکاب بادشاهی نبود -
در سال بیست و چهارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافه
بمحضر رسیده ملاقات خسروانی در یافت - بعد ارتحال سید

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلیٰ حضرت و من غافل
از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب الله آله آبادی
بوده (که عالم است بعلم ظاهر و باطن) - اگرچه اراده
بخواجهگان جنت داشت اما در مسائل بهیاری تابع شیخ اکبر
شیخ محی الدین عربی ست - شرحی موسوم به اخص خواص
بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عذا
به زنده و الحاد منسوب داشته هنگامه ها آراستند - رساله
قصیده شیخ اشتیاق تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر
پادشاه در آمد [اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود] اما دو
کس از هویدان وی در شاهجهان آباد زبانزد بودند - یکی میر
(که صاحب عزت و احترام بود) - و دیگر شیخ محمدی
(که در اباس درویشی و زهد می گذرانید) - پادشاه غوامض
آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از
مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدی پیغام شد
که اگر اقوال مریدی شیخ محب الله داری مقدمات این
رساله را با احکام شریع تطابق دهی - و الا از مریدی
او استغفار نموده رساله در آتش افداز - او جواب داد که
مرا از مریدی انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن
از مقام (که شیخ گفتگو کرده) هنوز مرا بدان مقام عروج

حامل نشده . هرگاه بدان مرتبه راصل شوم حسب درخواست
 حل مشکلات نوشته خواهد شد . - و اگر اراده سوختن آن
 ساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهی زیاده از خانه
 فقرای متوکل است . حکم شود که بهوزند - بالجمله میر اصلا
 رغبت بمنصب و امارت نذمود . و از ذي ارباب عمام بر نیامد .
 اما در وطن صاحب ضیاع و عقار و املاک و مواضع گردید .
 خصوص هر دو پسران ایشان سید امجد خان و سید عبد الکريم
 شریف خان (که به استاد زادگی پادشاه ناموري یافته) بمنصب
 و جاگیر و خدمات لایقه مخصوص گشتند - نخستین در سال
 سیزدهم از انتقال قاضي محمد حسین جونپوري خدمت احتساب
 اردو یافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش
 نیز بنام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافه شاهجهان آباد
 قیام داشته لواء اقتدار و اعتبار مي افراشت . پس
 ازان به بخشیکري و واقعه نویسی آنجا منصوب شده - گویند
 برای نماز جمعه جایزه منصب داران مي گرفت . و در عهد
 خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و
 منصب عمده ممتاز شد . و در عهد جهاندار شاه تغیر گردید .
دیانت واقعی داشت - در مبایدي سلطنت محمد فرخ سیر
 نیز بتجویر قطب الملک صدر الصدور شده بذایر نزاع میر
 و وزیر موقوف ماند . و شاید در وقتی بدیوانی اجمیر و

فوجداری سانبهر نیز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سیر
 برخی خالصه باجاره گرفته در مواخذة و محاسبه خسارت عظیم
 کشید - در همین سید عبد الکريم (که او نیز کتب متداوله
 در مدرسه گذرانیده بود) دران هنگام (که بلده برهانپور
 مطرح رایات عالمگیری گشت) بخدمت امانت تحصیل جزیه
 بلده مذکور تعیین شده دران کار ضبط و دیانت مافوق و سختی
 و تقید زیاده بکار برده - سال گذشته (که از تمام بلده از
 وجرة جزئیة بیست و شش هزار روپیه بوصول در آمده بود)
 او در عرض سه ماه از نصف بلده یک لک و بیست هزار
 روپیه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرین
 گردید - و امینی جزیه چهار صنف دکن بدو تفویض یافت -
 پس ازان بخطاب سید شریف خانی نامی گردید - و چون
 در ایام محاصره حیدرآباد از وفور بارش و طغیانای دریای
 مانجرا رسیدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را روز بازار
 بهم رسید و کار بجائے انجامید (که زنده از خوردن میته
 اجتنای نداشت - و هر سو که نظر کار میکرد از لاش مردها
 کوهچه ها نمودار بود) قرعۀ تجویز کرد و گوی گنج بجای
 سردار خان [که مرزا یار علی بیگ نظر بران (که درین
 چار موجه نوازل (که سرانجام آن بر نیک نامی افزایش)

متعذر می نمود) از قبول آن پهاو درزید [بظام خان
مذکور (که دیانت و سخت گیری او بر روی (وز آمده بود)
افتاد - و ازان (که در چنین ایام سعی درین موام غیر
از نفرین و دشنام انام انجام ندارد) عالمی (که از دست
تشدن او بیغان بود) و متصدیان حضور (که دایه بری داشتند)
خوش دلی اندوختند - و چون باران رو بکمی آورده بود
فی الجمله ارزانی بدید آمد - خان مذکور رخصت یافت
که در هر چهار صوبه سایر و دایر بوده مال جزیه را موافق
احکام شرعیه بقید ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدین خان و میر عبدالرحیم
شریف خان (که برادر اعیانی بودند) با برادران علایی
فصیم الدین خان و غیره در افتاده معانت گشتند - پس از
چند شقه دستخطی بعنایت الله خان رسید - که آنها
خوگر منصب و جاگیر شده وضع فقر و فقیرزادگی از دست
دادند - وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال
باید کرد - ازانجمله سید عبدالرحیم بامانت جزیه صوبه
براز سرفرازی یافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص
گرفت - و در زمان فرمانروائی جهان دار شاه بنیابت
صوبه دارى اکبر آباد علم بزرگی برافراشت - و در سلطنت
خسر زمان فوجداری جوانپور را بنیابت عظیم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرف نسبت - در خسارت آن املاک موردی وطن به باد داده خمران زده بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسی نگاهداشته چندے بنیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری محالات خجسته بنیان مورد عذابت فرموده - در هنگام وصول شهنشاہ معظم نادر شاہ برای برخے استفسار باحضار متصدیان آن نوین عالی جاه حکم فرمود - خان مذکور بحضور او (که از هیبتش بهرام فلک بر خود می لرزید - و زهره شیرین بر می شکفت) دل بای نداده مردانه جواب و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن به بخشیدگری سرکار آن عالی شان اعزاز اندوخت - و بمنصب سه هزارچی دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در آخر صفر سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه بنیابت مره داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است - مرد آشفقال جهان دیده و متواضع و صاحب سلوک است - اما گویند کرم ندارند - و از مد وعده اش یکمی نمی پاید -

• مصرع •

• خوش آن کس که دراز است از زبان دستش •

رَحْمَتُ اللَّهِ - عالمگیر پادشاہ طرفه آدم شناسی داشت -
بعنایت الله خان نوشته (چنانچه در رساله کلمات طیبات

(مائرا لامرا) [۶۱۱] (باب المیم)

مذرج است) عبدالرحیم پسر شریف خان سیدزاده و طالب علم امین شده قریب ده هزار روپیه را مروراید بجوهري فروخته - ازو بپرسد و بگیرد - و باینها کار فرماید - که گذرم نمای جو فرورش اند و زر اندود - افتهی - هرگاه در حدائث سن نمود زیاده بر بودش دزین مرتبه باشد - العدل پختگی مشق اطوار بقدر سال خوردگی پیدا است *

* ملتفت خان میر ابراهیم حسین *

پسر دوم امالت خان میر بخشي سمت - در آخر سال بیست و ششم شاهجهانی بخدمت بخشیکری احدیان سرافرازی یافت - و پس ازان بدادوغگی پیشکش میدهی گشت - هرچند دران عهد منصبش از هفت صدي نیفزده اما باعتبار خانه زادى (که نزد سلاطین قدرشناس فوق اعتبارات است) از امثال و اقران درجه برتری می پیمود - پس از جالوس عالمگیری (چون برادر کلانش میر سلطان حسین افتخار خان ارج گرای مرتبه امارت گردید) او نیز از پیشگاه خلافت بشمول (أنت و التغات بافزدغی منصب و خطاب ملتفت خان چهره امتیاز افروخت - و بخدمت میر بخشیکری احدیان منصوب گشت - و در سال ششم از تغیر برادر خود افتخار

(باب المیم) [۱۱۲] (مآثر الامرا)

خان (که زیب آزای مسند ^(۲) خاندان سامانی گردید) آخته بیگی شد - و در همین سال از انتقال آله یار خان بداروغگی گرزبوندان و ملازمان جاو (که جز بمعتمدان تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و میر تزی نیز ضمیمه آن گردید - و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای آنک اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمد و یسارل شدید متعین گردید که او را بلاهور ^(۳) رساند - و باز همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجویش درآمد - و بحراست قلعه دار الخلافه از تغیر معتمد خان سوافرازی یافت و در سال پانزدهم باز دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پستو بفوجداری لنگرکوت مضاف پیشاور تعین گردید - و در سال هیزدهم از انتقال صف شکن خان محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان بذابره جهته از منصب برطرف گشت - و در سال بیست و دوم به بحالی هزاره سوار و بفوجداری غازیپور زمانیه مشمول عنایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی اکبر آباد اسباب نشاط دوآند - و در سال بیست و چهارم روزه بدیهه تاخته بون زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری سنه (۱۰۶۲) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریب

اتفاق افتاده برادرش نیز در همین سال در جوانپور در گذشت *

* محمد امین خان میر محمد امین *

پسر معظم خان میر جمله اردستانی ست - چون دست
تعرض قطب شاه والی تلنگ بسعی پادشاهزاده محمد
اورنگ زیب از احوال پدرش کوتاه گردید او را از قید
رهائی بخشیده در خدمت سلطان محمد (که برسم مقللا
بدان ولایت در آمده بود) ارسال نمود - مشارالیه درازده
کروهی حیدر آباد ملازمت سلطان دریافته دل از خوف و خشية
وا پرانخت - در سال سی ام شاهجهانی بمرافقت پدر احرام
ملازمت ظل الهی بست - چون بخطه برهانپور رسید بجهت
افزونی بارش و عارضه طبیعت چندی از همراهی باز ماند -
و پس ازان بسده خلافت رسیده بعذایت خلعت و خطاب
خانی چهره کامیابی افزونخت - و در همین سال معظم خان
رخصت یافت که در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب
بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهی پرداخته آن مهم را بر نهج
پسندیده بانجام رساند - و محمد امین خان بافرونی هزاری
ذات بمنصب سه هزار سوار هرفراز گردیده حکم شد
تا رسیدن پدر نیابة بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال
سی و یکم معظم خان بسبب وقوع بعضی امور خلاف مرضی

والا از دیوانی اعلیٰ معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمی او دل نشین اعلیٰ حضرت شده بود باضافهٔ پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت مبر بخشیکبری از تغیر دانشمند خان (که خود استعفا نموده بود) برنواختند *

و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را (که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانهٔ دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمی نمود) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد از آنکه^(۲) این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات و هشت انگیز^(۳) خاطر نشین اعلیٰ حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتند گرفت - و او را بخانهٔ خود طاییده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهیی خان مرقوم بر خاطر بادشاهی لایح گردید - از قید دارا شکوه برآوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیری [چون عمارت شکارگاه سموکر (که بر کنار آب چون است) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب ضیا

پذيرفت [محمد امين خان بقديم عقيدت و فرط ارادت
بر ساير بندهای پادشاهی سبقت جستۀ باستان دوس
عالمگيري رسيد - و مورد انظار مرحمت شاهي گشته بمنصب
چهار هزارى سه هزار سوار سر باندی یافت - و در همين
ماه به بحالی خدمت مير بخشگيري والا پايگي اندوخت -
و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگهه طبل خلاف
و نفاق برملا نواخته از موکب عالمگيري روگردان شد
و بگام فرار راه وطن پيش گرفته عزم پيوستن به دارا شکوه
داشت (بعد فراغ از جنگ شجاع و معارفت ازان سمت)
محمد امين خان با فوج جوار بگوشمالی آن سر خيل کفار
تعيين گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه
(که از احمد آباد عازم اجمير بود) از نواحی پوهکر
برگشته بموکب پادشاهی پيوست - و در سال دوم بمنصب
پنج هزارى چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم
باضافه هزار سوار امتياز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم مير جمله در بنگاله
در گذشت شاهزاده محمد معظم به سر منزل او عز قدوم
بخشيد - و به تعزيت و تسليم خاطر او پرداخت - و او را
همراه خود بملازمت پادشاهی آورد - عاطفت خسروانه او را

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواری بر آورد - و در سال دهم
 گروه یوسف زئی در موضع اره‌ند (که دهان کوهستان آنها ست)
 دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد برانگیخته بودند
 محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین
 گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرد فساد آئین
 بآرورهای نمایان شمشیر خان نربن تنبیه و تادیب بلیغ یافته
 مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشارالیه نیز در ولایت
 آنها در آمده از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و
 موطن آن شورش افزایان (چندانکه ممکن بود) بفعل آورد -
 و بر طبق منشور پادشاهی معاودت کرده بصوبه داری لاهور
 از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان
 متضمن تفویض نظم صوبه کابل از تغیر مهابت خان شرف
 امداد یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان
 گذران را پدرود نمود - و برخه کارها اسد خان بوسم نیابت
 سرانجام می داد - رای پادشاهی انتضای آن نمود که
 شایستگی این امر خطیر و نیابت این امر عظیم الشان جز
 عمده نوینان دیگر ندارد - او را طلب حضور فرمود - در
 سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبه خلافت از آسمان
 در گذرانید - و بفراوان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

(مآثر الامراء) [۶۱۷] (باب الميم)

باليد - و با آن (که در اصابت فکر و رزانت رای شهره
(۲)
آفاق بود) اما ناستوده شيمه دعونت هم فطري داشت -
قبول وزارت را مشروط بشرايط چند (که سراسر خلاف مزاج
بادشاهي بود) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه مبادرت کرد *
چون بحسب سرنوشت روز بد او را در پيش بود
به بند و بست صوبه کابل (خصت انصراف يافت - و بانواع
مواهب سلطانيه و عطای فيل عالم گمان با ساز نقره مباحثات
اندوخت - از انجا [که بقم های غرور غير از زرد رنگه بر
رو نمي آرد - و باد برودت نخوت جز خاک مذلت بر فرق
روزگار نمي پيزد - رک کردن علمه (که مي افرازد) دشمن شغفي
و ناکامي ست - و پندار غلط طرفه (که مي بزد) خوارى
و بد انجامى [خان خويشتن آراى خود بين با کثرت اسباب
جاه و ثروت و رفور مواد شوکت و سطوت خواست که از
پيشاور بدار الملک کابل شتافته در استيصال افاغنه شورش انگيز
(چنانچه بايد و شايد) پرداخته خار بن فساد آن فئه طاغيه را
ازان سرزمين بر اندازد - در سال يانزدهم سيوم محرم
سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سيوم هجري (پيش ازان
که از کتل خيبر عبور کزد) باوجود رسيدن اخبار (که
افغانان بآوازه اراده مذکور راه مىدود نموده چون مور و ملخ

(۲) نسخه [چ] روزگار

(۲) جوشیده اند) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده حسابی
 برنداشت - و برداشتن آن اشرار کارے نیندیشیده (روانه
 پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیری و نفاق بد اندیشان
) چنانچه در عهد عرش آشیاپی بر زین خان کوکه و حکیم
 ابوالفتح و راجه بیربل گذشته بود (بظهور رسید - افغانان از
 اطراف و جوانب هجوم آورده به تیر و سنگ کار پردازی
 نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسب و آدم بر یک
 دیگر افتاده - ^(۳) درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار
 افتاده نقد هستی در باختند - محمد امین خان از فرط غیرت
 خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه
 بر آوردند - خبری از ناموس ناکرفته بحال تباہ بسبک عفانی
 تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان (شیدش
 دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر
 دست خوش تاراج گشت - و اکثری از قبایل مردم باسیری
 در آمد - مدینه خورد سال محمد امین خان را مبالغ های
 خطیر گرفته با برخی از پادشاهان او گذاشتند
 گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه
 عرض نمود - که آنچه بمرورش تقدیر گذشت گذشت -

(۲) نسخه [ب] حسابی از آنها برداشت - (۳) نسخه [ب] افتاد -

(۴) نسخه [ج] وزیر افتاده الخ .

الحال باز اگر اين مهم بعده من باز گذارند متکفل تدارک
و تلافی ميشوم - پادشاه درين باب استشارة نمود - امير
خان گفت بخوک قير خورده مي ماند کام نا کام خود را
بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبتش (که شش هزارى پنج
هزار سوار بود) بکمی هزارى ذات متنبه ساخته بصوبه دارى
احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور
نارسیده روانه محال خدمت شود - مدتی در ايلت
آن مملکت گذرانید - و در سال بيست و سوم (که
دارالخیر اجمير مطرح رايات پادشاهي بود) حسب الطلب
بعز بساط بوس جبهه تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه
رانا بود - از چیتور گواندار عواطف خسروانه گشته برخاست
انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم
هشتم جمادی الآخرة سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم
هجري در احمد آباد بدارالبقا شتافت - هفتاد و یک
و یک لک و سي و پنج هزار اشرفي و ابراهيمي و هفتاد و
شش زنجير فيل با ديگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا
در آمد - پسر نداشت - سيد محمد نام همشیره زاده او بود -
و خویش او سيد سلطان کرلائي (که از سادات کرام آن
مکان معلى سمت) ابتدا بحيدر آباد وارد شده - والى آنجا
عبد الله قطب شاه بدامادی خود برگزید - اتفاقاً در دره

(باب المیم) [۶۲۰] (مآثر الامراء)

(که عقد واقع خواهد شد) میر احمد عرب را (که داماد کلان و رائق و فائق مهمات حکومت و واسطه این کار بود) با او بر سر حرفه پرخاش رو میدهد - و بجائے می انجامد که آن سید بیچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد - هر چند خان مذکور تکبر و خود ارائی بافراط داشت اما در دیانت و راستی از یکتایان روزگار بود - و بخیر سگالی و نیک سنجی می کوشید - و حافظه تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار کم بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب می نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنوز بخاوتسرایش راه باز نمی یافتند - اگر یکی از راجه های عمده (که ممانعت او نمی توانست صورت گرفت) بدیدنش می رفت خانه را بآب می کشید و فروش و لباس را تغیر می داد *^(۲)

• مختار خان میر شمس الدین •

بزرگ خلف مختار خان سبزواری سن - در سال بیست و یکم اعلیٰ حضرت بخدمت بخشیکرمی کل دکن و منصب وزارت چهار صد سوار از سابق و لاحق سوافراز گشته^(۳) دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سوم بحراست

(۲) در نسخه [ج] لفظ [را] نیست - (۳) نسخه [ب] سوافرازی یافته -

قلعه اسير (که سرآمد قلاع مویه خاندیس بل در جمیع
 ممالک دکن بهصفاست و صانعت ممتاز است) مامور گردید -
 و در سال بیست و هشتم بداروغگی توپخانه دکن اختصاص
 گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اوزنگ زیب
 فاضل آن دیار سرگرم پرستاری بوده سلمه بندی و
 خانه زادی را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه
 حسب مرضی آن عالی تبار پرداخته خود را مورد فرادان
 الطاف گردانید - و در ^(۲) یشاق گولکنده همراه بود - پس از
 تشدید مباحثی مصالحت با سلطان عبدالله قطب شاه والی
 آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خاف شاهزاده با مبیعه
 قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین
 با محمد طاهر وزیر ^(۳) خان درون قلعه رفته آن عقیقه
 پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً ^(۴) پس ازان باضافه
 یک صد سوار بر منصب اختصاص پذیرفته - در سال سی ام
 از تغیر حسام الدین خان بقلعه دارئی ادگیر و افزونی پانصدی
 سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار امتیاز
 یافت - و در سال سی و یکم (چون غالب خان عادلشاهی
 تفویض قلعه پریغدا (که از حصون صیفه دکن است)

(۲) نسخه [۱] در یشاق - (۳) نسخه [ب] محمد طاهر وزیر خان -
 (۴) نسخه [ج] و در سال سی ام از تغیر الخ *

(باب المیم) [۴۲۲] (مآثر الامرا)

نمود [حسب الحکم پادشاهی مختار خان بقلعه داری آن
حصار استوار تعیین گشت - و چون آن شاهزاده فتح نصیب
در سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری از خطه
برهانپور بجانب مستقر الخلافه اکبر آباد لوی ملک ستانی
برافراخت خان مذکور (که کمر همت بنطاق مرافقت چست
بسته بود) باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار
هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت
گشت - و پس از جنگ سموکر و هزیمت دارا شکوه
بفوجداری ناندیور دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبه آن ولایت
همت باستیصال سیوا برگماشته از ادرنگ آباد عازم ملک
او گردید آن خان کار دان را به حراست آن بلده مقرر
فرمود - و یستر بقلعه داری و فوجداری ظفر آباد بدر
می پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان
بصوبه داری خاندیس پایه اعتبار برافراخت - و پس ازان
بایالت صوبه مالوا افتخار اندوخت - و در سال بیست دوم
هنگامی (که مرتبه اول سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهی
گردید) مختار خان بهلازمت فایز شد و چون سال بیست و
پنجم الویه جهان پیمای پادشاهی از اجمیر به سمت برهانپور
انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقه خود روی سعادت

(مآثر الامرا) [۶۲۳] (باب الميم)

بآستان بوس خلافت برافروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانبانی
از غایت الطاف خسروانی مرحمت خنجر دسته یشم (که
جز بعمدهای قدیم الخدمت معمول نبود) در اعزازش افزود -
و در همین سال محمد امین خان صوبه دار کجرات رخت
هستی بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید -
و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنه (۱۰۹۵)
یک هزار و نود و پنج هجری سر آغاز سال بیست و هشتم
رهگرای باز پسین سفر گشت - خان مذکور گل سرسبد قبیله
بنی مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله
ستوده اسنه و افواه اند - اما مختار خان درینها مستثنی
و بخوبی همه چیز مدح و مشهور بود *

* مغل خان عرب شیخ *

پسر طاهر خان بلخی ست - در حضور پدر برشادت
خویش دولت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان انداخته
جولانی عرصه پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم
بخطاب مغل خانی سر افرازی یافت - و پستور بداروغگی
عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و چهارم بختوری افروخته از تغیر
ملکتمت خان داروغه گرز برادران گشت - و در همین سال
میر ترکی و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

(باب المیم) [۶۲۴] (مآثر الامراء)

قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال نوزدهم بغابر جهت
(۲) بسلب منصب و جاگیر معاقب گردید - و پستتر با کمی
منصب بحال گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر
روح الله خان آخته بیگی شد - و پس ازان بدکن تعیین
گشت - و هنگامی (که موکب بادشاهی از اردبیلور رانا
معاددت نموده سایه نزل بساحت اجمیر افکند) مشارالیه
به استان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت میرتزکی
اول پوشید - و پستتر به تخبیه خیره سران سانبهر و دندوانه
مرخص گشت - و چون در سال بیست و ششم درجن سنگه
هادا بمحارره بوندی پرداخته متصرف شد از باستیصال آن
بدمال کمر امتثال بر بست - و چون خان مذکور حوالی بوندی
پیوست درجن سنگه قلعه بند گردید - آن خان شہامت شعار
برق ریز یورش گشت - تگرگ تیر و تفنگ تا سه پهر
ریزش داشت - آخر کار آن تبه اطوار سیاهی شب را برد
کردار خود نموده نیل عار فرار بر رخسار درزگار کشید -
(۳) و انزده سنگه نبیره راو بهار سنگه هادا (که نیز از حضور
رخصت یافته بود) حسب الحکم با جمعیت خویش داخل
آن شده - مشارالیه عذاب معاددت درقا ساخته بعد تقبیل
سد خلافت بیافتن خلعت تحسین درجه افتخار پیمود -

(۲) نسخه [ج] بسلب منصب معاقب گردید - (۳) نسخه [ب] انزده •

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان باقصی پایۀ عزت صوبه داری مآلوه معود نمود - و بموهبت فیل ذوالفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر همین سال سنۀ (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجری از قنکناے دنیا برآمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته سرگرم خدمات پادشاهی بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها در دار الخلافه به بیکاری گذرانید - سالی چند پیش از تحریر ودیعت حیات سپرد - خالی از غیرت و شرافت نفس نبود - همشیره سیده بیگم زوجۀ محترمه آصف جاه فتح جنگ در خانه داشت - هنگامی (که نواب معزی الیه از دکن بحضور رفته در کمال اقتدار زیب ارای امارت گشتند) اصلاً بایشان رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

* محمد علی خان خانداسمان *

پسر تقرب خان حکیم داؤد است - ولایت زا بوده - چون پدرش (که در علم طب مذاقت تمام داشت) در خدمت اعلیٰ حضرت بحسن تعالج و تدایي مشمول الطاف خسروانی گردیده آخرها به والامرتبۀ امارت برآمد و نیز بمنصب هزاری چهرۀ امتیاز افروخت - و بعد از جلوس عالمگیری دران هنگام (که موکب منصورۀ پادشاهی از

پنجاب بدار الخلافه معارفت نمود (مشارالیه بخطاب خانیه نوازش یافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقیه کوفت اعلیٰ حضرت نزد آن پادشاه متروک السلطنت نگه داشته بودند بنابر وجه طبع خلافت پناهی از منصرف گشته مورد عتاب خسروانه گردید - او نیز به تبعیت پدر از منصب معزول شده از نظر التفات خاقانی افتاد - چون سال پنجم والدش از اجل طبیعی رخت هستی بر بسمت عواطف پادشاهانه خان مذکور را به عطای خلعت از لباس کدورت بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم از انتقال حکیم صالح خان به داروغگی در کرآقخانده اعتبار انداخته باوزونی منصب دو هزار و سوار سرفراز شد - و پستو داروغگی چینی خانه نیز ضمیمه گردید *

و چون دیانت و کفایت و کاردانی و معامله فهمی او در پیشگاه سلطنت و جهانبنانی لعمریه ظهور برداد پیش از سفر اجمیر از تغیر روح الله خان بوالا خدمت خانسانانی فرق افتخار برافراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع و فرط صلاح و تقویٰ دعام تمام در مزاج حضرت خلد مکان

(۲) نسخۀ [ب] خسروانی - (۳) نسخۀ [ج] کرکیراق خانه - و نسخۀ

[ب] کرکیراق خانه - و در [بعضی نسخۀ] کرکیراقخانه .

پیدا کرده بمراقبت قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید
بل محسود امرای عمده گشت - در ایام محاصره گواکنده
(که هنوز بدستخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود)

هژدهم رجب سنه (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجری طایر
رحش از مغاک خاک بخورده افلاک پرواز نمود - در فراست
و دانائی و بزرگی و ستارگ منشی شهره روزگار بود - و با کمال
دیانت و جدی وافر در گرد آوری مال پادشاهی می کوشید -
بکرم آشنا بود - هر که بار می رسید کامیاب می گردید -
در اتقا و پرهیزکاری موانع بود - اوقات خود را مصروف نماز
و روزه داشته - و پیوسته همت بر مشغله اراد و احزاب
گماشته - نعمت خان حاجی در هزارهای خود زاهد
خشک و عابد مرانی کزایه بار دارد - بحتمل چون او
داروغی های متعلقه خان سامانی داشت درویش احتیاط
صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالی کرده باشد -
خان مذکور دستار کلان مثل قضاة بر سر می بست
نعمت خان هم اشاره بدان کرده - * بیمن

* در سر داری بزرگی بسیار *

* ما هیچ ندیدیم بجز دستار *

• مهابت خان حیدرآبادی •

مشهور به محمد ابراهیم قمار باز - ولایت زا بود - در

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستیارمی طالع
بلند ارج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر
(که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود) (تق و فلق امور
ملکی و مالی باقتدار آن در برادر بهمن شوم ملوم مادنا و
ایکنا) که خمیر مایه مفاسد و فتن و مورت وبال و زوال آن
دردهان کهن گشتند) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم
خود و دکنیها را بر کشیده بمغل و غریبزادها فرو می شکستند
اما خان مذکور بزمانه سازی و مزاج شناسی مراتب ابله گری
و چاپلوسی می پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئی
و فرمان برداری او می کوشیدند - لهذا مرتقی مدارج عالیه
گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمایه
رایت بلند نامی افراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و پندت روشن روان *

* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامی (که) رایات عالمگیری ظلال افکن مرز ربوه دکن گردید
نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همیت خسروانی گشته
شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بگشایش آن تعیین
یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور گشا
یاقتضای مراتب دید از اورنگ آباد باحمدنگر و از انجا شولاپور
معسکر گردانید - ناکه فوشته ابو الحسن بنام حاجب او (که
(۲)

(مآثر الامراء) [۶۲۹] (باب الميم)

در فوج فيروزى بود (بجنس^(۲) از نظر پادشاهى گذشت -
بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگداشت مي نمودیم^(۳) -
حالا (که ایشان سکندر را يتيم و ناتوان دانسته بيجاپور را
محاصره نموده کار بر ر تنگ آوردند) واجب آمد که سواى
جمعيت مرفور بيجاپور راجه سنها از طرفى با قشون از
شمار افزون جهت کمک آن بيکس کمر سعي بربندد - و
ما بسردارى خليل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد پیکار تعيين نمائیم - و ببينيم که ایشان کدام کدام
طرف مقابل و مقاومت خواهند کرد - ازین ممر غضب سلطاني
نوران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - که ما تعريک
چيني^(۴) فرزند ميمون باز چنگ نواز^(۵) را موقوف داشته بودیم
حالا (که ماده خروس خود ببانگ آمد) جای توقف نماند -
باوجود تعويق و تعقيد مهمات بيجاپور پادشاهزاده شاه عالم
بهادر با خانجهان کوکلتاش در آخر سال بيست و هشتم
بمالش ابوالحسن مامور گرديد - خليل الله خان باتفاق شيخ
منهاج (که در نوکرى بيجاپورى خضر خان پني^(۶) را بغدر
کشته به ابوالحسن پيوسته سر نامورى مي افراشت) با رستم

(۲) نسخه [ب] بجنسه - (۳) نسخه [ج] مي نوهم - (۴) نسخه

[ب] پلنگ نواز - و نسخه [۱] نلگ نواز - (۵) نسخه [ج] موقوف بر

وقت داشته بودیم - (۶) نسخه [ج] پني .

راو عمزادہ مادنا استقبال شاہزادہ نمودہ موارا عرصۂ نبرد
 آراستند - و بسہام جان ستان و مصاص خون آشام داد شجاعت
 و شہامت دادند - با وصف آن (کہ درزے بر خانجہان
 نوعی هجوم آوردند کہ نزدیک بود کہ پای ثباتش از جا
 رود - فیل مسکت زنجیر گسستہ راجہ رام سنگھ بدان رسید -
 کہ سرزادہ بفوج مخالف در آمد - اکثر اسبان سران نامی را
 بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سرنگون انداخت -
 و در ارکان استقامت آفا تزلزل افتادہ رو بہزیمت نہادند -
 و دیگر بارہ تا سہ روز با شاہزادہ جنگ قائم داشتہ اکثر
 امرای پادشاہی زخم برداشتند - آخر کار شکست بر لشکر
 نامک افتادہ راہ فرار پیمود - شاہزادہ بتعاقب نپرداختہ
 توقف نمود - این وقفہ بیجا باوجود تردد نمایان در پیشگاہ
 خلافت درجہ استعسان نیافتہ فرمان عذاب آمیز رسید -
 و شاہزادہ بمحمد ابراہیم سرلشکر پیغام داد (کہ بسبب
 اغماض (کہ با شما بعمل آمد) در معرض عذاب آمدہ ایم -
 اگر برگنہ کوهیرو سرم (کہ سرحد صوبہ بدر است) را گذارید
 دستاویزے ہوائے استشفاع ابوالحسن ما را بہم می رسد -
 مشار الیہ (گوش شنوا داشت) بقبول امعا نمود - و رستم
 راو و دیگر جہالت منشان گفتند کہ این برگنات بر سر نوک

نیزه بسته ایم - و جنگ را آماده ایم - باز کارزار و صف آرایی
 مکرر بمیان آمد - روزی شوخی و استیلا بجائے رسانیدند که
 راجی بغداد این دیوان پادشاهزاده را فیل سواره پیش انداخته
 بردند - سید عبد الله خان بارهه با وجود رسیدن زخم بان بر
 لب خود را بار رسانیده از سمت مخالف روانه شدند - و در آن
 روز زن غیرت خان بخشی پادشاهزاده در حوضه فیل بضرب
 بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه میزد - روز
 دیگر دکنیها بغرور یگانگی پیغام کردند که از روی انصاف^(۲)
 باید که فوجهای طرفین بر جا باشد - و سرداران با یکدیگر
 تلاش نمایند - شاهزاده جواب داد که هر چند درین امر
 صرفه نا تمام است که نیزه بازی و شمشیر بازی را استعمال
 کرده اید - اما ما قبول کردیم بشرطیکه شما زنجیر بپای فیل
 اندازید - تا در انجام کار رو بفرار (که نزد ما عار و شما آثرا
 از هدرها پندارید) نیارید - آنها گفتند ما زنجیر بپا جنگ
 نمی کنیم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگیریز نمی نمائیم -
 آخر الامر نغانے (که از قدیم الایام میان غریب و غریب زاده
 و دکنیها می باشد) پدید آمد - فوج ابو الحسن بادیه
 آوارگی پیموده رو به حیدرآباد گذاشت - پادشاهزاده درین
 مرتبه ره نورن تعاقب گردید - دکنیها خلیل الله خان را

به نارسائی متهم ساخته هزیمت را سبب او را نمودند - مآثرنا
 (که قاطبه با مغل دوست نبود) خاطر نشان ابو الحسن
 ساخت که او اراده نوکری پادشاهی دارد - بزندان باید نشاند -
 ناچار خان مذکور در حوالی حیدرآباد سال بیست و نهم
 بملازم پادشاهزاده پیوست - و حسب التجویز شاهی بمنصب
 شش هزار شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سرافتخار
 بسپهر دوار رسانید - و در همین سال در شولابور بآستانپوس
 خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپیه و دیگر
 عطایا اختصاص گرفت - و در سال سی ام بعد فتح
 بیجاپور از انتقال حسن عالی خان بهادر عالمگیر شاهی
 بصاحب صوبگی برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح
 حیدرآباد سال سی و یکم باضافه هزار سوار عارج
 معارج بلند نامی گردید - و در همین ایام بنظم صوبه پنجاب
 جبهه دولت برافروخت - و بمکان خدمت رسیده در سال سی
 و دوم جان باجل سپرد - کلمه مهابت خان مشعر تاریخ
 فوت اوست - بعد از اختیار نوکری پادشاهی پسرزاده او
 محمد منصور تازه از ایران رسیده بزمانیه سائی آستان خلافت
 سرمایه کامیابی اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدی هزار
 سوار و خطاب مکرمت خان امتیاز یافت *

(۲) نسخه [ج] پادشاه (۳) نسخه [ب] بر افراخت - (۴) یعنی سده

* موسوی خان میوزا معز *

صبیه زاده سید السادات میر محمد زمان مشهیدی است که سر آمد علمای آن مکان فیض نشان بود - مشار الیه در ربیعان شباب از والد بزرگوار خود میوزا فخرا (که از سادات موسوی قم است) برهم زده به دار السلطنة اصفهان (که مجمع اهل فضل و کمال بود) در آمد - و در خدمت علامی آقا حسین خوانساری استفاده علوم نموده بدستگیری طبع رسا و ذهن عالی در علوم عقلیه یگانه روزگار گردید - و در سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و در هجری به هندوستان بار غربت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف عالمگیری گردیده بمناسب مناسبت سر عزت بر افراخت - و با صبیه شاه نواز خان صفوی خاله شاهزاده محمد اعظم شاه شرف ازدواج یافت - گویند در مقامات حسن ابدال (۴) روزی میوزا را با شیخ عبد العزیز عزت مباحثه علمی و مذاکره حکمی در میان آمد - و بطول انجامید - شیخ گفت که این را شما از که سند دارید - گفت از شیخ بهادر الدین محمد - گفت من بر شیخ بیست و در جا حرف کرده ام -

(۲) در نسخه [ب] حرف [واد] نیست - (۳) نسخه [ج] بمناسب مناسب - (۴) نسخه [ب] غریب مباحثه علمی الخ .

میر گفت مخدوم آن حروف تهجی خواهد بود - آخر کار بجائے کشید که شیخ بهم برآمده گفت شیعه های شما میت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهرهای کنجی از من پرسیده بودند - یا امروز شما پرسیدید - ^(۳) بالجمله در ابتدای حال بدیوانی صوبه پتنه و بهار سرافراز گشته صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردیده برهم زدگیها در میان آمد - خان مزبور بر علو خاندان و بذرت امیر الامرا شایسته خان می نژد و در دیگرو نگاه کم از کم میدید - و میر سبب سلف بودن با پادشاه از علاقه فضل و کمال خویش انکاشته بر خود می بالید - و از غیرو فروتنی نمی کشید - شکوه یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرزا معز طاب حضور شد - و در سال سی و دوم بخطاب موسوی خان و دیوانی تن از تغیر معتمد خان سرمایه افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت پژوهی از منصبداران نوملازم مهملکا گرفت - که بعد طیارچی یان داشت تا یافتن جاگیر طاب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگیر یافته تغیر شود تا تنخواه محال دیگر ایام میانه محسوب محاسبه است - و چون این بدنامی بتمام او شهرت گرفت

در تلافی آن قرار یافت - تا تذخوای جاگیر نوملازم را
 تعینات جائی نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان
 سابقه گویند در محاسبه جاگیر داری اکثر طلب سرکار نیز
 ذمه منصب داران بر می آمد - لهذا برای رجوع سزاولای
 تعین می شدند - و آنها مبلغ داده لیت و لعل بکار
 می بردند - در یساق دکن از قلمت پایبانی و کم حاصلی ملک
 و بسیاری ارباب طلب (خصوص نو نوکران دکنی) کار
 بجائی رسید که بارصف مچالکای معموله موسوی خان مبلغه^(۲)
 از طلب منصب دار در سرکار بر می آمد - لهذا هر چند^(۳)
 منصبداران بمحاسبه رجوع می نمودند مستوفیان ناشنیده
 انگاشته تن نمیدادند - درین ایام همگی این ضوابط نسبیاً منسباً
 گشته - الحاصل در حال سی و سیوم موسوی خان از تغیر
 حاجی شفیع خان بدیوانی دکن کامیابی اندوخت - و در
 سال سی و چهارم سنه (۱۱۰۱) یکمزار و یک صد و یکم
 هجری برحمت حق پیوست - کجا شد موسوی خان
 تاریخ فوت و افضل اولاد زمانه تاریخ ولادت اوست - در^(۴)
 خوش خیالی و نازک تلاشی بے انباز و به انشا پردازی و
 دقت آفرینی ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

(۲) نسخه [ج] مچالکهای - (۳) نسخه [ج] ابتدا هر چند الخ - (۴)

می کرد - آخر موسوی دل نشین او افتاد - از دست * شعر *

* سد راه معصیت ها شد پریشانی مرا *

* داشت عریانی نگه ز الوده دامانی مرا *

• محمد بدیم سلطان •

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم
 جاس صاحب قران ثانی همراه پدر به هندوستان آمده -
 سال بیستم به پیشگاه سلطنت (سیده حبیب ارادت را نور آگین
 ساخت و بغایت خلعت و جیغۀ مروع و اسب با زین مطلا
 بلغد پایگی اندوخت - سال بیست و هفتم بتقرر دوازده هزار
 روپیه سالیانه لبریز نشاط گشت - و پستری از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدی لوای هر بلندی برافراخت - سال
 بیست و هشتم باضافه پانصدی اختصاص گرفت - سال
 سی ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی سید سوار
 کام دل بر گرفت - و پس ازان (که رتق و فتق سلطنت
 بخلد مکان تعلق پذیرفت) همراه پدر و عم خود در فزای
 اکبر آباد دولت ملازمت دریافت - و در جنگ شجاع و
 دومی پیگار داراشکوه ملتزم رکاب پادشاهی بود - و همراه
 سر بلند خان میر بخشی و عدد انداز خان میر آتش بکارها
 تعیین شده - پستری بوجه معائب شده از منصب بر طرف
 گردید - سال سی و ششم مشمول غزایت گشته بمنصب

سه هزاروی هفت صد سوار رنگ پریده بر دیس آمد - مال
 حالش بکجا انجامید معلوم نیست *

✽ مصطفی خان کاشی ✽

که شیعه ایست از الوس افغانه - پدرش آن قدر بے بضاعت
 بود که چون فوت نمود اسباب تکفین و تدفین او بصعوبت
 صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگی از مادر
 رخصت شده بتلاش درزگار بر آمده - رفته رفته بنوکری
 محمد اعظم شاه کام دل اندوخته ساز صحبت او کوک گشت -
 و از مقربان راضی و همدمان محرم (از شاهزاده گردید - چون
 در سرکار پادشاهزاده بغیر افزونی خرج سپاه همیشه نالش
 بود خان مذکور بحقیقت را رسیده قرار داد - که زیاده
 از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بسبب سفارش و رجوع
 مردم عمده یا ضرورت مهمی نگهداشته شود تا منجمله
 جمعیت مقرری عوض از فوئی و فراری بهم نرسد تذخوره
 او جاری نگردد - و بحسن جز رسی او کار سرکار پادشاهزاده
 نسق گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پیشه بر خاست -
 و فوج هم ده دوازده هزار سوار مدام موجود می بود -
 آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانید که هیچ کار
 بے مشورت او تمشیم نمی توان یافت - و هرچه از شاهزاده
 خلاف مزاج خلد مکان بظهور می رسید پادشاه از پخته کاری

خان مذکور می دانست - و چون افغانه محل اعتماد نبودند صاحب اختیاری او در سرکار شاهزاده علاوه بد مظنگی گردید - لهذا درین باب مراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بقریبی مغضوب و بی منصب ساخت و گرز بردارے شدید تعیین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانید - و به مقصدی آنجا حکم رفت که بر جهاز نشانده روانه بیت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت کعبه معظمه (زَادَهَا اللهُ تَشْرِیْقاً) معارفت نموده بسورت رسید - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما (چون از فتوای آن بوی مفع جرایم بمشام خرد نمی رسید) خان مذکور سال سی و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده نظر بهراج پادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - پادشاه این مصرع بر خواند -

* ع *

* بهر صورت که آئی می شناسم *

گویند هرچند محمد اعظم شاه خوارست (که باستشفاع او پرداخته همراه خود بگیرد) صورت نه بخت - خان مذکور (که بحایه فضل و کمال آراسته بود) نسخه موسوم به امارات اکلم برای تمهیل استخراج آیات قرآنی تألیف نموده - شاهزاده از نظر پادشاه گذرانید که تصنیف مصطفی خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نگویید

تالیف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگرے بدین فکر نیفتاده - لهذا تصنیف میتوان گفت - پادشاه بیدماغ شده بداروغه کتابخانه ارشاد نمود - رساله (که درین ماده سابق کسے نوشته) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقیه عمر در خانه نشینی بصر آورد - خانه عالی (که در محله سلطان گنج بلده اردنگ آباد ساخته) بنام او معروف است - بآنکه خلد مکان نهیت باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بذایر اختلاف مزاج طرفین طرفه معامله درمیان بود - گویند سال سی و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصی سلطان محمد معظم اراده باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - پادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را (که متصل بنکپور بود) برای رفتن به واکندیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهی در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف می رسید - پادشاهزاده بعد وصول بغز یکی لشکر پادشاهی معروض داشت - که اگرچه ارزنی حصول نعمت ملازمت زیاده بوان است (که بعرض رساند) لیکن چون بر مهم ماموره باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهی پس از رسیدن به لشکر در بر آمدن تکاهل درزند - هرچه ارشاد شوند بدان عمل نمایند -

در جواب مادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزندی بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست جریده بارادۀ شکار بر می آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار باتفاق هر دو بسر بیایید - که همان وقت رخصت خواهند شد - و حکم شد که خیمۀ مختصری در زمین پستی بمفاصلۀ از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفی به بخشیان و داروغۀ جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص چوکی ارشاد صدور یافت - که مردم بسیار کم انتخابی مسلم همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم باره و میرتوزکان برای منع ازدحام و بند و بست هر چهار طرف دولتخانه مأمور گردیدند که کسی بی حکم نتواند در شد - و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بظام شاهزاده رفت که جای دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیایید - پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیلہ حکم رسانید - میدیکه بر سر تیر آردۀ ایم خواهد خورد - و میدان جلوخانه هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارند - چون شاهزاده با دو بسر والا جاه و عالی تبار در جلوخانه رسید بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت شاهزاده رنگ رو باخته خون را در دام بلا دید - مختار خان حکم رسانید که هر سه یراق را نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقديم آداب پادشاه از (وي شفقت در بغل گرفته بندرق
بدست شاهزاده داده حکم آيز انداختن بر صيد نمود - پستتر
به تسبيح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار
احوال کرد - بظاہر شهرت آن (که شاهزاده زير جامه زره
پوشیده) پیالۀ ارگجه طلب داشته بعد را کردن بند جامه
بدست خود مالید - و شمشیر خامه (که پیش پادشاه بود)
از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست های لرزان
گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذرانند - شمشیر مذکور از
(وی عنایت مرحمت شد - و چند کلمۀ وعظ و نصیحت
مشمتمل بر اشارۀ آن (که شما را گرفته خلاص نمودیم) بر زبان
آورده مرخص ساخت *

* مخلص خان *

پسر صف شکن خان نبیرۀ قوام الدین خان صدر ایران
برادر خلیفہ سلطان مشہور - ولایت زاہون - در ایام محاصرہ
قلعہ گلکنڈہ داروغگی توپخانہ پادشاهی را بنیابت پدر
سرانجام می داد - بعد از انفتاح آن حصار استوار باضافہ دو
صد سوار بمنصب هزاری سیصد سوار و اصالتہ ہدان خدمت
مقرر گردید - و در سال سی و سیوم بدخدمت عرض مکرر
مرمایہ مہاہات اندوخت - پس ازان قور بیگی شد - و
بمنصب در هزاری ہفت صد سوار تحصیل کامیابی نمود -

و در سال سی و ششم بافروزی پانصدی و از تغیر بهره مذکور
خان بخدمت بخشیمری دوم چهره امتیاز برافروخت - و
بستر پانصدی دیگر یافته بمنزلت سه هزاری عروج نمود -
و در آخر سال چهل و چهارم الیه ظفر پرچم عالمگیری
از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان
قصبه مرتضی آباد ^(۲) مروج مضاف بیجاپور بمسافت سی و شش
کروه مضرب خیام پاشاهی گردید - خان مذکور (که بامراض
شدیده مبتلا شده بود) چهارم شهر مذکور سنه (۱۱۱۲)

یک هزار و یکصد و دوازده هجری برحمت حق بدوست -
و در روضه زبدة العرفاء سید شمس الدین (که یکم از مشایخ
آن دیار است) واقع قصبه مذکور مدفون گردید - نجابت
ذاتی با کمالات کسبی جمع داشت - مجموعه بود از مداسن
اخلاق - ابواب فیض بر روی آشنا و بیگانه مفتوح داشته - و
در اجرایی کار خلاق بسیار کوشیده - و در مثل گذراندن
منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله
خان ازل جوی و حریص بود - با آن (که شوم طمعها
نداشته - بلکه استعذا و آزادی جایی و فطری طبعش بود)
طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او بر زبان

(۲) نسخه [ج] مرتضی آباد مروج - و در [بعضی نسخه] مرتضی آباد
عرف مروج *

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جران داریم - و نهایت
 الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط
 خاص [که در حق پسرش بعدایت الله خان نوشته اند که
 بشاهزاده بیدار بخت (که دران رفت باقامت اورنگ آباد
 مامور بود) بنویسد - و آن در رساله کلمات طیبات داخل
 است] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم
 است و جوهره دارد و علم نکو و صرف را خوب آموخته
 پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان
 و گرگان افتاده - دایه شیرده او والدۀ حقیقی ملتفت خان
 است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هر دو
 کمال عداوت بود - و قایما (که با پسر بود) دیوان حیدرآباد
 شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه
 شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت
 خان میوزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر
 قایمائی تفرشی همه مخلص خانمی اند - که بعد از فوت آن
 مغرور بخانمی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور
 همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنه (۱۱۰۸) یک
 هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم
 محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب
 شمس الدین خان مخاطب گشته - ساله چند پیش از تحریر

در دار الخلافه شاه جهان آباد رخت هستي بر بست -
 بالجملة مخلص خان با فضيلت و ملائتي طبع موزون داشت
 و اشعار رنگين مي گفت - از دست - * شعر *

* خمار ما و در توبه و دل ساقی *

* بیک تبسم ميذا شکست و بست و گشاد *

و غريب تر آنکه با مغليت و فضيلت مذاق تصوف داشت -
 خالي از درد نبود *

* مرتضی خان سيد مبارک خان *

از سادات بخاري است - در عهد خلد مکان نشو و نما
 پذيرفته چند سال به حفاظت قلعه رام کيسر و فصله بکراست
 آسير و ايامي بفروجداري سلطان پور نذر بار پرداخت - پس
 ازان از تغيير سيد محامد خان دولت آباد بدر مفاوض شد -
 و سال بيستم و نهم مخاطب بمرتضی خان گزيده بمنصب
 سه هزارى رسیده - گویند با خانجهان بهادر ربط بسيار داشت -
 چون تقرر خطاب خاني بغام پسرانش سيد محمود و سيد
 جهانگیر بخاطر پادشاه رسيد خانجهان عرض کرد که سيد
 محمود مي گوید در خاندان ما کسی محمود خان و فيروز
 خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجویز بکنید - گفت
 سيد محمود را مبارک خان و سيد جهانگیر را مجتبی خان -
 پادشاه فرمود مبارک خان خطاب بدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضى خان برای کدام بنده ملتوي ست - به ازين
 کسی نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضى خان سال چهل
 و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یک صد و دوازده هجري
 انتقال نمود - قلعه دار بهشت باسقاط های وقفی لفظ
 قلعه تاريخ است - پس از فوت او پسر کلانش سيد
 محمود مبارک خان بحفاظت مهاکوت قلعه مذکور مقرر شده
 در وقت فروردین آرامگاه بمنصب سه هزارى کامياب گشت -
 بعد از پسرش سيد مراد علي مبارک خان (که دو هزار
 و پانصدي منصب داشت) و از انتقال پسر او سيد شير
 علي مبارک خان بتعلقه مذکور سرگرم بودند - و پسر درميش
 سيد جهانگیر مجتبی خان بخبرداري عنبرکوت تعيين شد -
 و پس ازان سيد علي رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد
 فروردین آرامگاه بمنصب سه هزارى و خطاب جد و تقرر تعلقه
 مذکور شادماني اندوخت - و بعد فوت او سيد علي ابر
 مخاطب به مجتبی خان بجای پدر و جد قرار یافت -
 پس ازان قلعه مزبور بتصرف ملايت جنگ در آمد - تا
 آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسين
 علي خان امير الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش
 سر فرود نمی آوردند - چون صوبه داران مذکور طريق کاوش
 پيموده تيرل قلعه بضبط در آوردند فروردین آرامگاه در لک

رویه سال نقدی از حضور بزام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود -
 یک بار اصفجاه بوجه از قلعه دار آنجا سرگرانی بهمرسانیده
 فوج بمحاصره آن تعیین نمود - چون این خبر بحضور رسید
 فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما
 دارد شما انرا هم نمی خوراید - اصف جاه بپاس حکم پادشاه
 صالح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

* محتشم خان میر ابراهیم *

میران پسر شیخ میر خوافی سمت که سر آمد مقربان ایام
 شاهزاده عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت
 هم رکن (کین فرمان داری و سرخیل نویذان پادشاهی میشد -
 در مبادی جلوس مصدر امر عظیم گردیده حقه بر نه
 خانواد سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانس را (که
 در حداث سن بودند) منظور نظر تربیت ساخته بمذاسب
 مذاسب مورد مراحم فرمود - و هر چند آنها از بی طالعی
 موافق مزاج پادشاهی بر نیامدند (و الا بمذتهای مراتب
 امارت می رسیدند) مع هذا ازان طرف حقوق آن مرحوم
 مرعی بود - هیچگاه التفات از پیروان احوال شان بر نگرفته
 شد - میر ابراهیم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش
 یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه های منصب
 کام دل می اندوخت - پستور بظاہر جهت بسفر حجاز مجاز

(متأثر الامراء) [۶۴۷] (باب المیم)

گشت - و در سال هجدهم بعد سعادت اندوژی حج
بجبهه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدی
سر بلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهره کامیابی افروخته
از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت (که بیست کروهی
پیشاور است) و عطای علم معزز شد - و بعد مراجعت از
حسن ابدال بفوجداری سارنگپور (خصت یافت - و در سال بیستم
بفوجداری میوات رخس عزیزمت زاند - و چون شاهزاده محمد
اکبر سربغی و طغیان برافراشت و از امرای کومکي برخه
بطوع و جوقه باکراه یکتائی کزیدند خان مذکور با معدود
از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگی انکراف نورزیده
زبانرا هم بفرمانبرداری شاهزاده آشنا نساخت - چندی محبوس
زندان سخن ناشنوی بود - از آوازی شاهزاده بزمین بوس
عتبه سلطنت ناصیه آرا گشته مورد تحسین گردید - و پس
ازان به صوبه داری اکبرآباد لوی مباحثات افراخت - و در
سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب موبگی
آله آباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف
شده مدتها بگوشه انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم
بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت - و پس از چندی
هزار سوار دیگر بابت کمی یافت و بکراست خجسته بنیاد هم
مأمور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقلعه داری نادرک شتافت . و پستتر باز بے منصب شده
 بحضور رمید - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهی
 مصروف گشایش واکندیره^(۲) گردید بعد زد و خورد طرفین
 پیریا نایک دژ نشین از در احتیال در آمده توطیة صلح
 انگیزخت - به عبد الغنی کشمیری دست فروش اردو (که بمکر
 و حیله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود) آن
 زنهار جو بعضی ملتزمات خود نوشته بار داد - او بواسطت
 هدایمت کیش و اتعہ خوان بعرض رسانیده درجہ پذیرائی
 یافت - پس ازان محکشم خان را (که بے منصب نشسته
 و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیری بود) بتجویز
 نایک ببکالای منصب و تفویض قاعہ داری سرافراز فرموده
 رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس
 در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نقارہ فتح بلند آرازه
 گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید - تا آنکہ کشمیری از
 زبان مادرش پیام آورد کہ پیریا بدر دیوانگی زده بدر رفت -
 سوم سنگه برادرش (که برای مصالحه بحضور آمده بود)
 رخصت یافت کہ قلعه خالی نماید - این هم بعمل آمد - و
 می دانست کہ بسقیفه سازی و شعبده بازی او کوچ
 پادشاهی خواهد شد - چون متمنای خیالای او صورت

نیمست بار دیگر نایره جدال مشتعل ساخت - و بیچاره
محتشم خان را محبوس گردانید - (رزے) که بسعی
بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد (آن بد نهاد خان
مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانهها زده گریخت -
اگر ساعتی مردم پادشاهی دیوتر می رسیدند خان مذکور
سوخته آتش بیداد آن مقهور می گردید - گویند خان مذکور
از فلوات چیزی خورده بود - در عین زمستان عرق از
بدنش می چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسیاری
نصوان شهرت تمام داشت - و غیر از شهوت رانی و خواب
و خور دیگر شغلی نداشت - و بسبب برطرفی متواتر و
بے چاکری احوالش پیریشانی کشید - هنگام مراجعت از
کهنه (که انواع معوبت و تعب ها باحوال عمدها راه
یافت - و هر ناله از غایت شدت باران دریای عمانی بود -
در هر قدم جسری قائم می شد - نامی از مرکوب و بارکش
نمانده - چهارده کره راه در یک ماه و هفده روز سپری
شد) (۲)
خان مذکور (که بے نسا نمی توانست) خود پیاده
با اکثر زنان عصا در دست دامن کوهی گرفته افتاد و خیزان
ندم چند می پیمود - آردان بسیار داشت - از بهرانش

هیچ کدام ترقی نکرد^(۲) - مگر میر محمد خان (که خطاب پدر یافته دستگاه بهم رسانید) - احوالش جدا رقم پذیرفته *

* مطلب خان میرزا مطلب *

نواسه مختار خان سبزواری سمت - مادرش گارنگ بانو بیگم مشهور در حباله عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خرد خان مزبور بود^(۳) - خان مذکور بیادری طالع و ذریعه سفارش والده خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصه پیش آمد (رزگار گردیده بتدریج به بخشگیری اهدیان ادج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان (که به تهاغه انندی رخصت یافته بود) به تمشیت امور بخشگیری درم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میرتوکی امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خانی ناموری اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت - و (چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار را نموده بود) اکثر بهزاری افواج ماموره بمالش اشقیاء و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزه سرانجام آن بافروزی منصب کامیابی می اندوخت - و پس ازان (که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشگیری

بخان نصرت جنگ تفويض يافت (از انجا) كه خان
مذكور بيشتر بگشت ملكي و تعاقب تيره بختان مرهته ساير
و دايير مي بود (در حضور مهمات بخشيگري را بنديابست از
مطلب خان من حيث الاستقلال بعد فتح واكن كيره متمشي
مي ساخت - بدان جهت بسرداري و مرجعيت سرے افراشت -
و باضافه سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گرديد -
و در آخر زمان عالمگيري يکے از امرای دربار و
متصدیان صاحب مدار (كه چند كسے بيش نبودند) از
بوده - و به تذيبه و تعريب غنيم لئيم حوالے اردو نيز مامور
مي شد - پس از ارتحال خلد مكان ازبن جهان گذران
بدستور ساير اعيان حضور ملتزم ركاب شاهزاده محمد اعظم
شاه گرديد - و بشمول رافت شاهي گل روزبهی از شاخسار
روزگار چيد - و بخطاب مرتضى خان اختصاص يافت -
مرد بے هيثيت دل ناچسپ بود - نعمت خان ميرزا
محمد هاجي (كه هيچ يکے از زبانش نرسته) دران وقت
اين بيت گفت -

* راستي را مي-گذارم در كنجي خواهم شدن *

* مرتضى گراين بود من خارجي خواهم شدن *

بهمراهی شاهزاده مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاري
برداشت - خانخاندان منعم خان اردو از زمگاه عقب فلبان

خود نشانده آوردن - بهمان زخمهای مؤلم در گذشت - مرد
 گنومند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - (چون
 ظهور سریر پدر بصحت نسب رهنما ست) اولاد والا نژاد
 آن مرحوم نیز از شمه آن شیمه خالی نیستند - در پسر
 داشت - در عهد خلد منزل اولین (که داماد جانشین
 خان بهادر دل بود) خطاب پدر یافته - و دومین (که خویش
 تربیت خان میر آتش بود) به ابو طالب خان مخاطب
 گردید - و در عهد فرخ میر کلان فوجدار کهری گجرات^(۲)
 بود - چون تغییر شد بنابر قرابت تازه (که همشیره زاده
 او صبیغه کامیاب خان مرحوم بازواج امیر الامرا حسین
 علی خان در آمده) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در
 ارزنگ آباد رحل اقامت انداخت - و برادر خود بفوجداری^(۳)
 کورده و تهاجره مضاف دونه گجرات سر افرازی یافت - و
 صاحب نقش و جمعیت بود - پستور امیر الامرا بفوجداری^(۴)
 بکلانہ منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم
 علی خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان
 امارت همه باخت - در همان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد
 بعزم ملاقات فتح جنگ دارد شده بود - صبیغه مطلب خان را

(۲) در [بعضی نسخه] کهری - (۳) در [بعضی نسخه] کورده - (۴) نسخه

[ج] بفوجداری کورده و بکلانہ منصوب گردانید .

برای خواجه اسد خان پسر خود خواستگاري نمود - گویند بنابر
سقم احوال زړه هم برای سرانجام شادي قرار یافته بود -
مطلب خان زیاده طلبی می کرد - و از ابا می نمود -
خان مذکور تند شده بوسایط (که درین پیغام بودند)
گفت - که آخر انصاف کنید دختر بزی مختار است - یکم
از آنها (که شوخی در مزاج داشت) جواب داد که ایشان
هم فاعل مختار اند بجهت خویشی مذکور - ابو طالب خان
(که آفت رسیده بود) همراه خان مذکور بحیدر آباد شتافته
بقلمه داری شاه پور مضاف کولپاک و انواع مراعات آسودگی
یافت - در جنگ نواب آصف جاه (که با مبارز خان
اتفاق افتاده) زخمی شد - در خجسته بنیاد هر دو برادر
بوقت موعود خویش حیات مستعار سپردند .

* میرزا صفري خان علي نقی *

نسبت بخاندان سلاطین صفویه دارن - سال چهل و هفتم
جلوس خلد سکان دارن هندوستان گردیده احرار سعادت
ملازمت نمود - و بمنصب سه هزارى هزار سوار و خطاب
میرزا صفوي خان نامور شده به بخشیکری سیوم چهره عزت
برافروخت - سال چهل و نهم (که وصلت از با صبیة
معظم خان قرار یافت) خلعت با سرپیچ و دوازده هزار
روپیه نقد مرحمت گردید - پس از ارتحال آن پادشاه در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت -
و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - (چون اکثر
مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند) او نیز
مقتول شد *

* منور خان شیخ میوان *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است . سال بیست و
نهم ^(۲) خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسی پیوسته -
سال سی ام (چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله تردد
نمایان بتقدیم رسانید) او باضافه منصب و خطاب منور
خان اختصاص گرفت - و سال سی و نهم از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزار و پانصد سوار چهره بلند پایکی
برافروخت - و سال پنجاهم به تعیذاتی محمد اعظم شاه
(که جانب مالوه مرخص گردید) قرار گرفت - پس از
ارتحال خلد مکان بهمراهی شاهزاده مذکور برگزیده روانه
هندوستان شد - و در جنگی (که فیما بین شاهزاده مذکور
و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بست) نامبرده با برادر
کلان خود خان عالم در هراولی بود - بمقابله عظیم الشان
فیل رانده (چون به برادر او زخم تیر رسید) جهان در
چشم از تاریک گردید - درین ضمن بگولاه از زنبورک کار او

تمام شد - پسرش منور خان قطبی ست (که مرتضی پور
 مریه برار در قبول داشت) - ابتدای عمل نظام الماک
 امفجاء در دکن فوجی زیاده بر مقدور فراهم آورده بود - آن
 امیر بے نظیر بحسن تدبیر دست او ازین داعیه کوتاه ساخت -
 تا آنکه باجل طبیعی در گذشت - پسرانش اختصاص خان
 (که آخرها بخطاب خان زمان فایز گشته) و اعزاز خان
 و دیگران هم بودند - هر یک بقدر قسمت از محال ارثی
 جاگیر یافت - چندی پیش ازین همه از سر رشته
 حیات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او (که
 فقیر محمد نام دارد) باقی ست - بنوکری این و آن (زکار
 پسر می برد *

* مختار خان قمرالدین *

پسر شمس الدین مختار خان است - در سال بیست
 و یکم عالمگیری بخطاب خانی سرافرازی یافت - پستور
 بخدمت قراول بیگی ممتاز گردید - و (چون پدرش بنظم
 مریه احمد آباد گجرات لوی کامرانی افراخت) او به تعیناتی
 پدر مامور گردید - و پس از ارتحال پدر جبهه سعادت
 باستان بوس خلافت نور آگین ساخته بخطاب مختار خان
 چهره ناموزی بر افروخت - و بدادرنگی امطل اسب شاد کامی
 (اند - و در سال بیست و نهم ترکش و کمان یافته به تھانه)

هوانگي (که از معالات بیجاپور است) مرخص گردید -
و از آنجا تعیین محامره بیجاپور گشت - و (چون سال
سي ام بعد از فتح بیجاپور الویه ظفر طراز پادشاهی سایه
معاودت بظاهر شولاپور افکند) پانزدهم محرم سنه (۱۰۹۸)
هزار و نود و هشت هجری جشن ازدواج شاهزاده محمد
بیدار بخت نخستین خلف شاه عالی جاه محمد اعظم
شاه با دختر نیک اختر خان مذکور حسن انعقاد یافت -
و آن عفت سرشت به پوتی بیگم مخاطب گردید - و در
سال سي و سیوم خان مشار الیه بخدمت میر آتشی خلعت
امتیاز پوشید - و پس ازان به تعریک و سرزنش خیره سوان
کنک گیری و راه باغ تعیین شد - و در سال سي
و هفتم باز بمیر آتشی اختر طالع برافروخت - و در
سال سي و هشتم از تغیر فدائی خان کوکه بصوبه داری
اکبر آباد درجه پیمای اعتبار گشت - و در آخر سال چهل
و یکم از حکومت آگه معزول گشته به بند و بسط صوبه مالوه
پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب موبکی
اکبر آباد سرمایه افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب
سه هزارى رسیده بوقوع تقصیر بکمی پانصدی معائب
شده باز به بحالی کمی پایه افزای امتیاز گشت - و در

(مائرا ۱۰ را) [۶۵۷] (باب المیم)

سال چهل و نهم در جایزه فتح سنه‌ی تعلقه راجا
رام جات مفسد (که دوم رجب سال مذکور سنه (۱۱۱۷)
هزار و یک صد و هفده مرتبه ثانی متزع شده) باضافه
پانصدی بپایه سه هزار و پانصدی بر آمد *

(هرگاه کار کذان قضا و قدر در پی توطیه دولت بخندارے
عرق ریزان سعی باشد) تمهیدات خانه بر انداز بد اندیش
چه طرفه تواند بست - بل آنچه او کار شکنی اندیشد
به تقریب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بیانش
آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت
بوجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه رفته نمی نهان - (چون
محمد عظیم دومین پسر شاه عالم بصوبه بنگاله و بهار رفته
استقلال فرور برده صاحب خزانه و جمعیت شد) در فکر بیجا
ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [چون محمد
اعظم شاه از احمد آباد به احمد نگر (که معسکر پادشاهی
بود) شتافت] چندان کلمات وقعی از جانب محمد عظیم
بپادشاه رسانید که فرمان طلب و گرز بردار تعیین شد - و
ندانست که آمدن محمد عظیم بلای عظیم بجان او خواهد
بود - چنانچه محمد عظیم نزدیک به شاهزاد پور (۲) رسیده بود
که بر واقعه ناگزیر خلد مکان اطلاع یافته به فراهم آوردن سپاه

(۲) در [بعضی نسخه] شاهزاده پور *

و استمالمت فوجداران اطراف و تمن داران آن نواح پرداخته
 با بیست هزار سوار برجناح استعجال خود را به اکبر آباد
 رسانید - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش
 بضبط در آورد - و این سرعت و مول بمستقر الخلافه (که وسط
 مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی
 معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته) اولین
 پایه سریر آرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف
 از یکم بصد افزود - * مصرع *

* عدو شون سبب خیر چون خدا خواهد *

(۲)

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پهنه میدود
 باین عجلت کی می رسد - غریب تر آنکه اعظم شاه
 بعد از واقعه پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت
 (که از مالوه بکجرات شتافته بود) بنویسد - که با افواج
 مالوه و کجرات به یلغار متوجه اگره شده بانفاق مختار خان
 (که خسر او می شد) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد
 جنگ و پیگار همت بر گمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار
 نورسید کجرات (که خود را اعظم شاهي می گرفت)
 انتظار می کشید - که اگر بمراقبت بیدار بخت حکم رسد
 فرجه آراسته گرد آورده روانه شود - (چون والا جاه درمید

پسر اعظم شاه بر اراده پدر آگهي يافت (بعد از هميشه)
 (که مبادا برادر کلان صاحب جمعيت و دست گاه شود)
 به بار يابان و مشيوان پدر در ساخته بعرض رسانيد که
 پيش فرستادن شاهزاده مقتضای حزم و احتياط نيست
 که دولت دنيا غرور افزا و مرد با ست - اگر بر خزائن
 آگره دست تصرف يافته باعانت در صوبه دار چنينه لواي
 خود سوي بر افزاين تباهي عظيم دار - چه دشمن خانه
 بدتر از بيگانه مي باشد - محمد اعظم شاه [که نصيب
 سلطنت نداشت - و ادبار و تيره بخشي ظاهر حالش را
 فرو گرفته بود (هرچه را بود و بهبود خود مي انديشيد
 آيستن مد تباهي بود) فوراً بشاهزاده نوشت که تا هيدي
 اين جانب بمالوه (که سر راه دکن است) اقامت نمايند *

القصه (چون سرير فرماندهي هندوستان از شکوه اقبال
 بهادر شاهي آسمان پايه گرديد) از انجا (که عموم رانين
 و مكرمت آن شاه كرم گستر چون آفتاب يكسان پرتو افكن
 سنگ و گهر بود - و درام مرحمت و فيض بخشش او چون
 سحاب يكدفعه سحاب ساز خشك و تر) مختار خان باضافه
 نمايان و منصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهي
 مرهندي يافته به بحالي صوبه دارين اكبر آباد با خدمت
 والای خانه ساماني بلند رتبه گرديد - و باستردان اموالش از

(باب المیم) [۶۶۰] (مآثر الامور)

(۲)

مامت و مناطق (که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده)
کامیاب نوازش گشت - گویند پیش ازان (که حکم استرداد
جنس او شود) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار
حاضر شده - شاه عالم با آن همه حرمات بلند و گذشت
رسا چین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق
بطرف مختار خان است - از سلطنت ما او را چه دلخوشی
خواهد بود - خانخانان بمشار الیه گفت - که این لباس برروز
جشن چه مناسبت داشت - خان مذکور ظاهر کرد که از
بے استعدادیهاست - خانخانان از جانب خود میانه را
از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضی چیزها متهم
بود - نعمت خان هاجی درین شعر اشاره بدان نموده -

* شعر *

* هیچ کس در خانگه مختار خان بیگار نیست *

* هر کرا دیدیم آنجا فاعل مختار بود *

* وَاللّٰهُ اَعْلَمُ *

* میرزا یار علی بیگ *

مردت بود راست و درست - به پاره گیری مطلقاً
مزاجش آشنائی نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت
خلد مکان گردیده سرمایه اعتبار اندوخت - در آغاز پیشدست

روح الله خان بخشني يود - و بدقت و سخت گيري زبانزد -
 پستر بداروغگی ذاک و داروغگی کچهري سرافراز شده در اجرای
 کار خاق الله مي کوشيد - سال سي ام بپايه چهار صدي چهل
 سوار و سال سي و یکم باضافه پانزده سوار رسیده - هر چند
 پادشاه مي خواست که منصبش بيفزايد قبول نکرد - در عرض
 خيال گستاخ بود - گویند ساده روئ را برای منصب استاده
 کرد - پادشاه فرمود که خود سال است - عرض نمود که تا یافتن
 جاگو نیم تر خواهد بود - و نیم قر بزبان اهل هند عبارت
 است از کسی که مدارج سن انحطاط پیموده باشد - و نیز
 نقل کنند که (دزے الرش یار عنایت شد - و وقت بارپایی
 از خاطرش رفت - پادشاه بتقریب استفسار مژه بپادشاه داد -
 متنبه شده چهار تسایم عنایت الرش و چهار تسایم دیگر
 (که این سجد سهو است) بتقدیم رسانید - و نیز بیان
 کنند که (دزے بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه
 شرعی عرض کرد که تورانی است - شهادت او چه اعتبار
 دارد - و حفظ این نکرد که پادشاه هم تورانی است -- در
 محامره گواکند فحط و غلا بسیار شد - پادشاه نظر بدیانت
 او خواست که بداروغگی رسد مامور سازد - او بخوف
 بدنامی ابا نمود - (چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود)

بعض رسانید که پاجنّه را چه یارا که از حکم دلی نعمت سر
به پیچود - (چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گرانی نمود)
فرمود که یار علی بیگ را گردنی زده از دیوانخانه برآردند -
بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده
به مکّه معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل از
بیت الله معارفت نموده بملازمت پیوست - همان سال
مطابق سنه (۱۱۲۱) هزار و یک صد و بیست و یک
هجری در گذشت *

• مهر احمد خان •

داماد خواجه عبد الرحیم خان بدوئات است - مرد (است
درست سپاهی وضع بود - در زمان عالمگیری به بخشگیری
و واقعه نویسی فوج شاه عالی جاه محمد اعظم شاه (که
دران ایام بنظم صوبه گجرات می پرداخت) سرافراز یافته
[با آنکه بدرشتی و سخت گیری (که لازم راستی و درستی
است) شهرت داشت] درین کار پادشاهزاده را (که اکثر از
ارباب تحریر سرگران و برآشفته می بود) با خود راضی
و سر التفات نگه داشت - و پس ازان بدیوانی فوج محمد
بیدار بخت به پایه عزت برآمد - و در سال چهل و هشتم
از دیوانی به نیابت شاهزاده بصوبه داری خاندیس امتیاز
ابدرخت - دران هنگام [که شاه عالم از جنگ کام بخش

واپرداخته لوای مراجعی برافراخت (چون ساعت بلده
 برهانپور مضرب خیام ظفر ارتسام گردید) میخواستند چند گاه
 بصیر و شکار رمنه کراره (که بهر جائی اسمی دلگشا و
 نخبه‌پر گاه ست مسرت افزا) عشرت اندرزند . و آن
 دیه، ست سه کروهی برهانپور و رودخانه دارد بصفا
 آب بے همتا . در ازمنه سابقه بران رود برابر کراره بند
 بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز (که از ان آبشار
 می‌ریزد) . بفرمان صاحب قران ثانی (که در ایام
 پادشاهزادگی به تنسیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه
 شده) پیش بند سابق بند دیگر بمفاصله هشتاد گز بر بسته
 میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بروی کار
 آمده . آبشار دیگر از روی این بند می افتد - و دو سوی
 آن در دست عمارت برافراخته اند - و باغچه متصل
 آن ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد مکه
 بمصامع جلال رسید بے اجمال و امهال اوایل شعبان سال
 سیوم سنه (۱۱۲۱) هزار و یکصد و بیست و یکم هجری
 کوچ فرموده خان مذکور را بحراست آن بلده مطرح انظار
 عاطفت نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسی بانی نام زن
 یکی از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آورده بعد از

(باب المیم) [۶۶۴] (مآثر الامرا)

نهم و غارت قصبه (۲) رادیر (که هفت گروهی برهانپور است) قلعه دار را (که تاب مقاومت و مقابله در میدان نداشته محصور شده بود) گرد گرفت - چون حصانک حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازی شهادت نپسندید - و از مقابله زن حریفه خود را بدزدید -

* مصرع *

* چه مردی بود کز زنی کم بود *

به اختیار عنان تماسک از دست داده به آن (که برگرد آردن لشکر و یراق کرد فر معید شود) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و یسارلان و نقبا بطلب منصب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم (که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند) باسدارئی آبرو را بر خود داری ترجیح داده باکراه و اجبار (که اکثری از آنها پیاده و گردون سوار بودند) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر (که از هفت صد سوار متجاوز نبود) میمنه و میسره آراسته روان شد - در اثنای راه تلاقی فریقین (نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هرچند فبایر و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیاری را برمی سهام و ضرب مصصام بر خاک انداختند -

اما اشقیا بطعن رماح مستطیل اکثر مجاهدان را جریح و قتل گردانیده کار بجائے رسانیدند که بساق سردار دو زخم تغذگ رسید - درین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار جامود (که سرکردگی فوج طرح داشت) کوهک بجای نموده شعله غلبه کفار را بآب شمشیر فرو نشاند - تا فضا و فضای قلعه راویر دایره فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تیر و تغذگ درمیان بود - (چون اشقیا دریافته که بذای ثبات مبارزان تزلزل پذیر نیست) خست ادبار بسوی شهر کشیدند - اگرچه قاضی باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تگ تگ پا بکار برد - لیکن حوالی آنرا بجای تاراج پاک رفتند - و بآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور بعزم شبخون شبگیر نمود - و از پای قلعه راویر حرکت کرد - هر چند برخی آزمود کاران بآئین خیرخواهی گفتند (که شب روی مصلحت نیست) گوش نکرد - چون بنزدیکی شهر رسید ضلالت پیشگان آگهی یافته سد راه گشتند - و نیران پیگار برافروختند - رزم جوانان طرفین داد مردانگی و دلادری دادند - میر احمد خان با بیستوسه از اولاد و اقربا و دو ثابت لشکر در معرکه جام شهادت چشید - و ظفرمند خان در سبک پائی از باد گرو برده دران حالت (که

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر (سانید)^(۲) - تغمه لخته مجروح و بوخه ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقی مانده - یکی میر سید محمد (که بعنوان دریشی می گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود) - و درمین میر محامد (که بخطاب پدر مخاطب گشته) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

* محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروی ست (که احوالش جداگانه نوکریز خامه و قایع نگار شده - موسی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمیز بمذنب درخور و خطاب خانی امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبه کابل سرفرازی داشت - و پستری دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم^(۳) ازان کارها عزل پذیرفته از تغیر سید میوک خان بتقریض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقه مذکور تغیر گشت - پستری سالے چند بخراسان لاهور می پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم (چون ملازمت پادشاه نمودند) برعایت نام پادشاهزاده تغیر نام فرموده به

محمد اکرم و محمد امیر موسوم ساختند . اولین خطاب خانگی یافته در هندوستان اوقات زندگی را به پایان رسانید . و دومین بخواب پدر مخاطب گشته بعد هنگامه نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد . و چندی بدیوانی صوبجات آنجا و پستر بتعلقه میر آتشی سرمایه اعتبار برگرفت . و در عمل صلابت جنگ به تفویض بخشیکری دکن خاعت امتیاز پوشید . پس ازان خطاب حشمت جنگ بهادر مرتقی^(۲) گشته بحراست برهانپور نامزد شد . و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمه خطابش گشت . ساله چند پیش از حالت تحریر باختر سرا شتافت . بمنصب شش هزارمی شش هزار سوار رسیده بود . اخلاف ازو باقی مانده اند *

* منعم خان خانان بهادر شاهی *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است . منصب جزو کوتوالی اکبر آباد داشت . بکشمیر نیز بعلاقه کار پادشاهی رفته . پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهی بجوهر رشادت و کاردانی با روح الله خان میر بخشی متوسل گشت . بخشی الملک منصب برای او گرفته مهر خود حواله نمود . پس ازان بطالع یاری

و بخت یاری ترقی نموده بدولت در شناسی خلد مکان
(۲)

رسید و بخدمت متفرقه مامور میگردد - سال سی و چهارم
بخدمت امانت هفت چوکی از تغیر میر عبد الکریم ملتفت

خان امتیاز یافت - و در سال و چهل و ششم بداروغی
فیلخانه اختصاص گرفت - (چون در مهم کهیلا بکمک

محمد امین خان بهادر رسید - و تهرانی سرزن) بکمی
منصب و عزل تعلقه معائب گشت - پس ازان بدیوانی

مهمین پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغیر اسلام خان
مامور شد - و دیوانی کابل نیز ضمیمه گردید - و بحسن

اخلاص و نیکوخدمتی مشمول عواطف پادشاهزاده گشت -
(۳)

و در سال چهل و نهم صوبه داری پنجاب بوکلای شاهی
نامزد شد - بتجویز شاهزاده نیابت بخان مشارالیه

با فوجداری جمیع امالاً تفویض یافت - و بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار مرتقی گشت - و با رای صایبه

و نیروی مردانگی متمدان و سرتابان آن صوبه را مطیع
و ایل ساخته بمعادت و انصاف بکارها پرداخت - (چون

مرد مدبر کهنه رزگار و دولتخواهی شاهزاده بخود تصمیم
داده بود) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار

در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده می کوشید - از نیرونگی

تقدير بيست و پنجم ذي الحجة سنة (۱۰۱۸) هزار و هيچده
 خبر ارتحال خلد مكان بمنعم خان رسيد - تا وصول پادشاهزاده
 از پيشاور (كه تشلاق كابل است) بعزمه دلگشای دار السلطنة
 لاهور (كه دوم صفر اتفاق افتاد) منعم خان قريب پنج
 هزار سوار و توپخانه سنگين فراهم آورده با ساز و سامان
 سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دريافت - و
 تا رسيدن سرهند بمنصب چهار هزارى در هزار سوار و خطاب
 خانزمان و عنايت طوغ و نقاره ناموزي اندوخت - و تا وصول
 نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعي و نيكو خدمتى در
 پنجاه هزار سوار موجودي سواى نگاهداشت شاهزاده (۲)
 مسامحي همين عدد بود (در ظل رايت پادشاهي مجتمع
 گشت - بمكرمت منصب پنجهزارى پنج هزار سوار و افزايش
 خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گرديد - و در جنگ محمد
 اعظم شاه در تردد و جانفشاني شريك غالب بود - اجمالش
 آنكه (چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زينت النساء بيگم
 همشيره اعيانى خود و جملة الملوك اسد خان در گواليار
 گذاشته عزيمت پيش نمود) خلد منزل (كه كمال حلم
 و خدا ترسي داشت) از سفك دماء مسلمين احتراز لازم
 شناخته ببرادر نوشت - كه بمراعات وصيت پدر (كه پيشتر

(باب المیم) [۶۷۰] (مآثر الامرا)

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزانی داشته و هندوستان بما)
اگر بافتضای مروت تلنگانه را ضمیمه بیدجاپور به کام بخش
(که برادر خود بجای فرزند می باشد) را گذراند (ما
از مقسوم و مورث خود بحصه شما می افزائیم) بهترین
شقوق است - و اگر این صلح ملاح شما نباشد چه لازم
که بغرض نفسانی بر سر ملک فانی جنگ کنیم و عالم
بتلاف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بمیدان
در آئیم - * ع *

* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد *

و درین مروت صرفه با شما سمت که در مقابل شمشیر خود
دیگرے را بنظر نمی آرید *

و بعضی ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع
فداشت لیکن آخرها خلد مکان فرمانی باز نوشته که بر
لغافه اش بخط خاص مرقوم بود اَلْسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا دَالِیَ الْهِنْدِ -
بهمین متمسک شد - بهر تقدیر (چون این پیغام بمحمد اعظم
شاه رسید) نوشت که این قسمت منظور نیست - تقسیم
دیگر (که بعید از تعادل و تکافو بود) * بیت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *

* از بام خانه تا بثریا از آن تو *

درمیان آرد - و پس ازان برآشفته بایلچلی گفت این پیر

خرف مگر گاستان شیخ سعدی هم نخوانده که در پادشاه
در اقلیم نگذخند *
* بیت *

* چو فردا بر آید بلند آفتاب *

(۲)

* من و گرز و میدان افراسیاب *

(۳)

هزدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کرهیی اکبر آباد تلاقی
فویقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوجی جرار باتفاق شاهزادهای
دیگر از چپ و راست وقت رسید که محمد عظیم الشان را
بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزار عظیم و
آریش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلوله بادلیج در
بهاوی راست زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه
مسلم ماند اما یکه راست از جانب پشت گوشت و پوست
گرفته برآمد - املا از جنگ بهاو تهی نکرده چندان پای ثبات
افشرد که محمد اعظم با دو پسر بیدار بخت و والا جاه
رهگرای فدا شدند - های محمد اعظم تاریخ است - خانزمان
با اهل و عیال و مال و مثال اعظم شاه دران عرمه هرج و
مرج گرد آردی نموده قریب نصف شب بحضور رسید -
و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه
بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

(۲) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست - (۳) نسخه [ج] حاجو -

(۴) یعنی نه هزاره

هزاری هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر
 افتخار افراخت - و یک کردر روپیه نقد و یک کردر را
 جنس (که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیر بالین
 عطیة عظمی کامیاب نگشته) از پیشگاه خلافت و جهانبانی
 مرحمت شد - و دهم (بیع الاخر ظل سبحانی در باغ
 دهر آرای بعیادت او (که از آن زخم ذی فراش بود) سایه
 گسترده بانواع نوازش و دلدهی (که این فتح بذیروی شمشیر
 و امابت رانی آن صاحب سیف و قلم رو نمود) فرق
 مباحثش را فرقدان سا فرمودند - و از جمله پیشکش او (که
 بده لک روپیه می رسید) بقدر یک لک روپیه پذیرائی یافت -
 و هشتم جمادی الاولی تسلیمات وزارت و صوبه دارئی اکبر آباد
 بتقدیم رسانید - و سال سیوم بذواختن نوبت در حضور چهارم
 تفوق و بوتری افرخت - و در سال چهارم (که خلد منزل
 بقصد استیصال کردی بد مال در شاه دهورا رسیده اقامت
 نمود) خانخانان بسرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان
 بر سر او تعیین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب
 موسوم به لوه لوه رفته محصور گردید - افواج پادشاهی
 دست از تعاقب بر نداشته بمحاصره آن قلعه پرداختند -
 پیروان و گریندگان آن وخیم العافیه (که جان فشانی را

(مائرا لامرا) [۶۷۳] (باب المیم)

باعتماد تذاضع حیات ابدی تصور می کردند (بکمال رغبت و شوق برآمده بر مورچالها می ریختند - و جمعی را کشته بقتل می رسیدند - پس از مدتی (که آنزوقه مفقود شد) یکی از کهتریها کلابا نام تنباکو فروش خود را فدیه آن مغوی ضلالت کیش ساخته با لباس فاخره بجایش نشست - و کرد با جوقه بر مورچال پادشاهی یورش نموده بملک برقی راجه (که متصل بود) بدر رفت - و بعد فتح آن مکان مردم پادشاهی کلابا را با شان و شوکت دیده کرد خیال کردند - و مقید ساخته نزد خانخانان آوردند - خانخانان بعجلت تمام این مژده بعرض رسانیده مورد تحسین و آفرین گردید - حکم نوبت و تیاری دیوان عام شد - و فرمودند قفس آهنی سیخ دار زود درسمت نمایند - پس ازان (که به پرس و جو پزده از ری کار برداشتند) ظاهر شد که باز پزیده و بوم بدام افتاده است - خانخانان انفعال کشید - و بهمراهان سرزنش کرده گفت همه پیاده شده بکوه راجه برقی در آیند - یا کون را دستگیر نمایند یا راجه را کشیده بیاورند - و بر راجه قلم نوشت که بهیود خود در دستگیر ساختن آن محتمال شناسد - گویند هرکارهای ذوالفقار خان باشا خان مزبور (که با خانخانان

(۲) نسخه [ب] گرو و نسخه [ج] گرد - (۳) نسخه [ج] راجه برنی •

عداوت هم چشمی داشت) از کوهستان تا اردوی معلی
 شهرت دادند که کرد دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان
 باعتبار همجنسی زبانی آنها فرا گرفته متواتر این خبر
 رسانیدند - و او پیداشاه عرض کرد - ذوالفقار خان گفت
 اغلب که این همه امام نداشته باشد - پس ازان (که
 معلوم شد راهی بود) اگرچه راجه را آورده در همان قفس
 آهنی بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را
 خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و ماده
 دماغی گشته بجانب گوش ریخت - و در همان ایام
 ودیعت حیات سپرد *

خانخانان بسیار متواضع و صاحب سلوک بود - املا
 نخوت و غرور نداشت - در مراعات آشنائی قدیم و پاس
 مراتب قدرشناسی می کوشید - حتی که بلحاظ دیرین ربط
 با کم منصبان به تعظیم پیش می آمد - هرچند در جود
 و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها
 فیضش عام بود - وزارت را به ستوده نامی و نیک نفسی
 بے دراعی طمع و غرض سرانجام داد - وقت کچه‌ری
 سزاواران تعیین میکرد که کاغذ ارباب حاجت بے دستخط بررز
 دیگر نماند - برفع بلیه خوراک دراب از ذمه منصبداران طرفه
 تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلد مکان همین که

بنصیب دار خوراک دواب لازم می شد (هرچند که از قلات پایداری^(۲) جاگیر قلیله ویران کم حاصل بعد مدتها یافته که بنصف و ثلث خرج دواب وفا ننماید تا بصرف حوائج ارچه (سد) داروغه فیلخانه و آخته بیگی و دیگر متصدیان به تشدد از دکیلش بازخواست زر خوراک می کردند - و هیچ جا فریاد نمی رسید - ناچار وکلا استغفای وکالت می دادند - خانخانان مقرر نمود که در حین تذخراه دامها بقدر خرج دواب از قزل جاگیر منها کرده تدمه بنویسد - چنانچه تا حال همین ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نیکوان رفتند و سزتها بماند *

کمالات کسبی هم (که ازان بقابلیت و استعداد تعبیر کنند) داشت - شعر می گفت - میلانی به تصوف بهم رسانیده - رساله نوشته موسوم به الهامات منعمی - مطالب عمده ندارد - نکات چند با شعر برجسته حسب حال آورده - حرف گیران سخن ساز بعضی بالحداد و برخی بتهمت ادعای معراج نسبت می دهند - حال آنکه ازین نسبتها عاری ست - در الهامی (که سیر خود به بهشت و از انجا پایان عرش بیان نموده) بلفظ رؤیا مقید ساخته -

(۲) نسخه [ج] پائین - (۳) نسخه [ب] تا به پایان عرش *

پسر کلانش نعیم خان پس از آن (که تخت همایون بخت
سلطنت هندوستان بجایوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت)
از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و
خطاب مهابت خان و برادران مکرم خان خان زمان بهادر
و تفویض خدمت بخشیکری سیوم چهارم امتیاز برافروخت -
و چون نوبت جهان داری بجهان دار شاه رسید به کینه
دیرینه ذوالفقار خان نامبرده مغضوب غصب پادشاه گردیده
مطوق و مسائل شد - پست در عهد محمد فرخ سیر
همین علی خان امیر الامرا پداس دیرین روابط و آشنائی بفریاد
او رسید - و همراه خود بدکن بود - آخرها دست توسل
به عمان الملک مبارز خان داده در جنگی (که سنه
(۱۱۳۶) هزار و یک صد و سی و شش هجری با
نظام الملک آصف جاه صورت گرفت) حاضر بود - و در همین
خانه زاد خان که در اذیل عصر بهادر شاه به منصب
چهار هزار و سه هزار سوار کسوت افتخار در بر گرفت *

* میرزا محمد هاشم *

پدر واسطه نبدیر خلیفه سلطان مشهور و به واسطه
نواسه شاه عباس ماضی ست - در سال چهارم بهادر شاهي
بار غربت خویش به بندر صورت برگشاد - خلد منزل محیط

کرم بود - بعد آگهی از راه قدر شناسی و غریب نوازی
به تذخواه مبالغ سه هزار درپیه و تعیین مهماندار اعزازش
افزود - و بنام خان فیروز جذک ناظم گجرات حکم رفت -
که هرگاه مشارالیه به احمد آباد برسد بدستور محمد امین
خان صوبه دار سابق گجرات [که در عهد خلد مکن
ما یحتاج قوام الدین خان برادر خلیفه سلطان (که از
ایران رسیده بود) حسب الحکم سرانجام نمود] ضروریات
ادرا هم ساخته و پرداخته روانه حضور نماید - خان
فیروز جنگ طفل مغیر خود را باستقبال فرستاده خود هم
چند قدم پیش آمده در خورد - و پانزده هزار درپیه نقد و
فیل و اسب تواضع نمود - و پس ازان (که میرزا قریب
باردوی پادشاهی رسیده) کوکه خان نامی (که مادرش
مصاحبه پادشاه بود) بمهمانداری معین شد - روز ملازمت
بانواع عطایای خسروافی مبالغات اندوخت - (چون از شدت
گرما عرق ضعفی بر چهره اش ظاهر گشت) حکم شد که
در خسخانه برده آب یخ پرورده بخوراند *
(۲)

دران ایام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت
درمیان بود - و محمد عظیم الشان درمیان خلف خلافت
(که در مهمات سلطنت دخل تمام داشت) بر سر آن شد

که وزارت بنام ذو الفقار خان قرار یابد - و میر بخشیمیری و صوبه دار می دکن بهر دو پسران خانخانان مرحوم مقرر گردد - و ذو الفقار خان می گفت که تا پدرم زنده است وزارت حق اوست - و می خواست باین تقریب هر سه کار در دستش باشد - این رد و بدل مدتی کشید - مکرر در خلوت بر زبان پادشاه گذشت - که ازین منازشه تنگ آمده ام - میخوام که وزارت را نامزد شاهزاده ایران نموده یکی از دیوانیان تن و خالصه را بامتقلال نیابت او فرمایم - و از نایب کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد از آن چیزها پادشاه از جانب شاهزاده ها رسانیده بودند - خصوص رعونت و تبختر بیجا - مشارالیه (که سر تواضع به پادشاهزاده ها فرون نمی آرد) جمیع امرا را ملول و کبیده خاطر ساخت - تا آنکه مهماندار باشا میرزا شاه نواز خان صفوی (که همچشمی بیشتر داشت - و بقدر آن حسد در کانون سینه اش شعله کشیده بود) پادشاه عرضی نرساند - که با پادشاهزاده ها در سواری و دربار بنده آداب چگونه بجا آرد - و با امرا چگونه در خوردن - و هرگاه پیش از بر آمدن حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - پادشاه بر پیشنهادی عرضی دستخط کرد - که با پادشاهزاده ها در سواری از اسم پادشاه شده آداب بجا آرد - و در دربار بدستور آمده

محرا نماید و تا سه هزار (که سبقت سلام نمایند) دست
بسر شود - چون بر سر دفعه ثالث رسید طرف میرزا شاهنواز
خان شده پرسید که چه دستخط باید کرد - او عرض کرد
که تا آمدن حضرت در پیش خانه خان زان خان بنشیند -
چنانچه روز دوم میرزا پیش از برآمدن بدربار رسیده بود
که سزاولی بگفته شاهنواز خان رسیده بموجب حکم در
پیشخانه خان مذکور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار
میرزا بمراعات رسمیات و اظهار تپاک پیش نیامد - اگرچه
روز دوم میرزا شاهنواز خان بخانه او رفته عذرخواهیها نمود
اما این عرضی و این قسم آمدن باعث سبکیها شده نقل
مجالس و محافل گردید - و آخر کار بمنصب پنج هزاری
سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان (که خودش درخواست
نموده بود) هر افزایی یافت - مزاج زمانه ساز نداشت -
هرچند اعیان دربار بیرونی و کج خلقی بکارش کردند لیکن
اصلا ازین ترش رویها صفرا شکنجی نخوتش بعمل نماید -
و هنوز جاگیر تنخواه نشده بود که خلد منزل بوحمت حق
پیوست - و بعد ازان که باحوالش نپرداخت - مدتی
در دارالخلافه بود - باجل موعود در گذشت *

خوانی خان صاحب تاریخ منتخب اللباب (که با محرز
این اوراق محبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فیروز جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را مهمان دار شاهزاده مقرر کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانی خود را بار فرموده (نقل می کرد که عرش المعرفت میرزا نسب بود - غیر از استخوان فروشی نیاگان و نسب پرستی هیچ چیز را مشق نکرده بود - و این همه بر نسب می بالید که گویا مناسبتی به زمینیان ندارد - و غافل ازین که گفته اند

* بیت *

* به نسب فخر ز نقص گهر و کم خردی ست *

* چون نگین چند توان زیست بنام دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافه دهلی رسید همراهمان (که بامید ترقیها مرافقت گزیده بودند) بصحابت برای ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله سوزنی دیگر مقابل مصد خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع دی خورد - بعد از ملاقات هرچند آصف الدوله جوششها کرد هیچ را نشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان آصف الدوله برآمد - که (همینکه بملازمت پادشاهی شرف اندوز می شوید)^(۲) اول روز منصب هفت هزار (که منتهای دولت هندوستان است) تجویز خواهد شد - یک مرتبه تذد شده جواب گفت - آیدجا هر پاجی هفت هزاری ست - برای

(۲) نسخه [ج] می شنود *

(باب المیم) [۶۸۳] (مائرا الامرا)

من چه فخر دارد - سَبَّحَانَ اللّٰه پس ازین (۲) که مقدمات
ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام (سید) بسیاری
ازین سلسله رخت سلامت بمامن هندوستان کشیدند - چون
سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داری نسقے ندارد
بعان پیشین عزت و اعتبار (که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند)
نماید - هر کدام بذاحیه شتافته بمحض انتساب بخاندان علیّه
وزگاری بدست آوردند - غریب تر آنکه برخی بتزویج دختر
خویش خود را بآن دودمان بسته خلیفه سلطانی وانمودند -
چنانچه یکی از حکام بنگاله با یکی ازینها وصلت نمود - و بعد
ازان ظاهر شد که مدعی کذب است - و همچنین در دیار
دکن هم آمدند - و بقام این خاندان پاره عزت یافتند - پس
ازان (که میرزایان واقعی این سلسله رسیدند) معلوم همگنان
شد - که آنها اصلا نسبت به باین خاندان ندارند •

• محمد مراد خان •

پسر مرشد تلی خان محمد حسین است - جدّه مادر وی از
باسم ماه بانو - که تربیت کرده نجیبه بیگم خالّه خلد مکان
بود - آخرها در محل پادشاهی اعتبار بسیار بهم رسانیده -
ازین در خان وزیر و میر ملنگ همشیره زاده او (که
میر بخشی کام بخش شده) بخطاب احسن خان مخاطب

(۲) نسخه [ج] پس ازان - (۳) در نسخه [۱ - ج] لفظ [یک از] نیست •

گردیده در محل پرورش یافته به نشو و نما رسیدند - پدرش
 مرشد قلی خان خطاب داشت - برادرش میرزا محمد نام
 ابتدا مشرف غسلخانه بود - سال بیست و هفتم (که برای
 وصول تتمه پیشکش ذمه ابوالحسن تعیین گشت) ارشاد
 شد که چون ترا از خانه فادان مرضی شناس خود می دانیم
 باید که (چون دیگران بطمع مال فریفته شده) به خوشامد
 او نپردازی - بلکه در حرف بے محابا پیش آئی - و
 درشتی نمائی که او هم با تو درشتی کند - و ما را حجتی
 برای استیصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضی
 پادشاه در کلمه و کلام بے باکی کرده و ملزم ساختی - و
 ابوالحسن مسامحه نموده - گویند روزی از زبان ابوالحسن
 برآمد که ما هم پادشاه این الکه محقر گفته می شویم -
 میرزا محمد بر آشفته گفت که شما را اطلاق لفظ پادشاه
 بر خود نمی رسد - و همین امور باعث ازدیاد گرانگی خاطر
 عالمگیر پادشاه می شود - ابوالحسن گفت که میرزا محمد
 این اعتراض شما غلط است - تا که ما پادشاه گفته نشویم
 حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت -
 بالجمله خان مذکور در بدو حال بخطاب سعادت خان
 استسعاد پذیرفته به واقعه نگاری کل دکن سرفرازی داشته -
 سال بیست و هفتم (که پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم رام دره تعیین فرمود) واقعه نگاری فوج شاهزاده
 ضمیمه آن ساخت - و پستتر (که شاهزادگان مذکور بر سر
 ابوالحسن روانه شد) دیوانی فوج خانجهان بهادر بر تعلقات
 سابق او افزود - و در یکی از جنگهای آنجا نامبرده
 چهارم عقیدت را بگلگونه زخم آراست - و پس ازان (که
 شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زن و خورد مکرر مهم
 او بصلح انجامید) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده
 نامبرده را برای وصول تخته درانجا گذاشت - از آنجا (که این
 صلح پادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح
 بیجاپور لوی عزیمت بجانب گولکنده برافراشت) بخان
 مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش
 مذکور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهم نه خوانچه
 جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده
 قرار داد که آنچه نقد هم سرانجام می شود با جواهر
 مذکور مقیم سرکار خود همراه داده روانه حضور سازد - اتفاقاً
 متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگی میوه برای پادشاه
 ارسال داشت - سعادت خان هم چند کهار و دالی از جانب
 خود بحضور راهی گردانید - درین ضمن (که آمدن پادشاه
 بدان سمت به یقین پیوست) ابوالحسن از خان مذکور
 تقاضای جواهر خود نمود - و فوجی بر خانه او تعیین کرد -

(مآثر الامراء) [۶۸۵] (باب الميم)

و در روز پرخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست
نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما ست - اما
(چون از روی منشور پادشاهی توجه موکب ظفر کوکب باین
طرف معلوم شد) رستگاری خود دران دیده خوانچه های
جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است -
ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن
حاجب دست آریزه برای استیصال شما نخواهد بود -
ابوالحسن دست از برداشت *

بعد فتح گولکنده بذاور آن (که او از نیک سرشتی
نمی خواست که بانئ آتش افروزی شود) دوسه مقدمه را
بحضور نذوشت - و از خارج بعرض رسید - بدیای عتاب
در آمده - و بکمی دوسه در صد سوار و سلم خطاب
تذبه افروخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های
جواهر مذکور (که قریب ده لک روپیه مالیت بود)
بکارخانه داران بهیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک
سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدر شناسی
فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیرند -
و رسید آن بدهند - در همان ایام کمی منصب بحال نموده
خواست بخطاب پدرش بر نوازند - او خانی بنام خود
در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آرازه گشت - تا

آخر عهد خلد مکان بهسبب عدم رجوع بمتصدیان بخشیکری
بمنصب هفت مدعی چهار صد سوار (سیده - و بمحض
مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقایع نگاری و سوانح نگاری
بلده و برگذات صوبه احمد آباد از تغیر چندین کس بانضمام
فوجدار (۲) و تهاضره مضاف صوبه مزبور لوی اعتبار
برافراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه
رسید [هرچند از ایام شاهزادگی تا وقت مهم حیدرآباد
(که مومی الیه از حضور خلد مکان بواقع نگاری فوج شاهی
مامور بود) حقوق نیکوخدمتی در جناب پادشاه ثابت
داشت] اما (چون دران وقت بخطاب سعادت خانی ممتاز
بود) اعتماد خان نامی بوسیله ذوالفقار خان (که او هم از
قبایل خطاب غافل شده) بعرض رسانید [که محمد مراد خان
با بخشی کام بخش قرابت دارد - و بتعلقات صوبه احمدآباد
(که ملک سپاه خیز است) مامور] بنابراین از خدمات
معزول و طلب حضور گردید *

[هرچند خانخانان برین ماجرا اطلاع یافته بے گناهی او
(که فی الحقیقه ساخته بداندیشان بود) خاطر نشین
پادشاه گردانیده حکم بحالقی تعلقات فرستاد] اما او بنابر
اثبات براءت ذمه خود کارها را بمتصدیان باز گذاشته سال

(۲) در [بعضی نسخه] کورره - (۳) نسخه [ج] به وقایع نگاری .

درم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و در عرض مکرر دو هزارمی هزار و پانصد سوار و تفویض خدمت داغ تصدیقه حضور سر افتخار برافراخت -

سال سیوم هنگامی (که پادشاه بعد انقراغ مهم کام بخش از حیدر آباد بجانب هندوستان لوائی مراجعت برافراشت)

او از اصل و اضافه بمنصب سه هزارمی دو هزار سوار و عطای نقاره و تقرر صوبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما [چون بنابو بی سرانجامی (با آنکه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ اعانت نمود) نتوانست بتعلقه شتافت] لهذا به نیابت صوبه داری اورنگ آباد (که امالیه به بهادر مذکور تعلق داشت) چهارم عزت بر افروخته بدان صوبه مرخص گردید - و در همان سال از انجا تغیر شد - سال چهارم مطابق سنه (۱۱۲۲) هزار و یک صد و بیست و در هجری برحمت حق بیوست - در جرأت و کار طلبی یگانه بوده - در آخرها (چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود) بنظامان اکثر صوبجات فرمان رفت که عمله زادهای بیکار را بامید نوکری روانه حضور سازند - محمد مراد خان (که دران وقت فوجداری کوره و تهاسره داشت) بعد اطلاع عرضی نمود - که (هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تذبیه کفار

باشند). بندگان را سایه دیوار گزیدند و بآرام نشستن گوارا نیست - هر قدر حکم شود از عمله زادگان این افواج همراه گرفته غلام بدربخت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب تحسین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعه صدر نوشت - و تشنیه نامه بنام شجاع خان محمد بیگ صوبه دار احمد آباد (که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته) مدور یافت - و حواله عرضداشت محمد مراد خان مندرج گردید - شجاع خان بعد ورود آن بمکنه شهر تهدید نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند - خان مذکور بعد معاینه این حال ناچار شده بشخصه (که سابق بخشعی خانه شجاع خان بود - و از چندے بنابر ناخوشی دسمن از روزگار او کشیده) در ساخته برعهه سرملی آردهای خود معرفت او مردم را فراهم آرد - و روانه حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت در محاصره قلعه پرناله صاحب ملجاری گردید *

روزے یکی از پسران او از مورچه بر سبیل تفرج برآمده عقب گامیوها (که در صحرا می چریدند) تیر و کمان بدسمن طی مسافتی نمود - چون گامیشان از قلعه بود براه معهود بالای کوه برآمد - او ازین معنی پدر را آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کمره کوه مورچه قایم نمود - و بحضور عوفی کرده برای کرمک

معروض داشت - پادشاه (روح الله خان و تربیت خان را
 برای کومک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهران
 بعمل آورده بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کومکی^(۲)
 شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی^(۳) نمائید که جا قابل
 قیام نیست - بغلطی اینجا رسیده شد - چون عرضی او
 بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - بمورچه
 خود بیاید - اما پیداشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکارها
 معلوم گردید - (رز دوم) که خان مذکور خلاف معمول
 تنها بمحرا رفت) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما
 نیامدند - او در جواب عرض کرد که بنابر انگلی همان
 حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجه صاحب سلیقه بود - گویزد در ایام
 حجابت حیدر آباد (روز در مجلس ابوالحسن) که
 فضایی آنجا فراهم بودند) تقریب خوبیهای عالمگیر پادشاه
 بمیان آمد - سخن باینجا کشید که (چون میان پادشاه
 و والی ایران بذایر خفت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه
 بغزاع کشید) حکم شد - که اسبان مرسله والی مذکور را
 ذبح نموده بفقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی
 این امر را جز بالتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایسته

(۲) نسخه [ب] کومک - (۳) نسخه [۱ - ب] نمایند *

بفضلا و ملحا تقسیم می شد - خان مذکور گفت که درین امر والی ایران بهیچ وجه دخالت ندارد - اصل آنست که آخته بیگی اسبان مزبور را وقت (که پادشاه بتلاوت مشغول بود) آورده بعرض رسانید - پادشاه خواست که تنه معتاد را بر فردا موقوف داشته بملاحظه اسبان متوجه شود - درین ضمن آیه قرآنی متضمن احوال سلیمان علی نبینا و علیه السلام (که در ملاحظه اسبان پیشکش نماز سفت و بوزایتی فرض قضا شد - و آن حضرت در کفاره آن اسبان را متذبح ساخت) بتلاوت در آمد - بغایران آبدیده گردیده بجهت تنبیه نفس نصبت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت فرستادن اسبان بدر خانه های امرای ایران چه وجه داشت - گفت که این بغلط زبانزد گشته - در اصل (که شاهجهان آباد تازه آباد شده) هیچ محله نبود که خالی از حوایلی یکم از امرای ایران باشد - و آن محله بنام آن امیر شهرت داشت - و (چون یکجا ذبح نمودن بغایر ازدحام فقرا متعذر نمود) حکم شد که در هر محله یک دو اسب ذبح نموده بتقسیم آرند - این خبر بغوشده وقایع نگار بمسماح خسروانی رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [چون در ایام (که ابراهیم خان زیگ صوبه دار گجرات شده بدانجا رسید) شاهزاده بهدار بخت غلاب حضور

گودید (محمد مراد خان) که فوجداری گودره و تهاوره داشت (از شاهزاده وقت شب خلعت عنایت و رخصت تعلقه یافت) همین که بخانه آمد حسب الطلب ابراعیم خان پیش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته خبر ارتحال خلد مکان (که بار رسیده بود) ظاهر ساخت و گفت که همین وقت پیش شاهزاده رفته اطلاع باید داد - خان مزبور نیم شب بدربار شاهزاده رسید - (چون زبانی خواجه سرا معلوم کرد که شاهزاده در خواب است) گفت که امر ضروری است - بشاهزاده خبر نماید - خواجه سرا وقت گرداندن پهلو عرض کرد که محمد مراد خان حاضر است - شاهزاده پرسید که لباس عنایتی در بر دارد یا تبدیل آن کرده - خواجه سرا گفت که لباس سفید پوشیده - شاهزاده او را طلب داشته بعد دریافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود - خان مزبور بعد ادای مراسم تعزیت بآداب تهنیت سلطنت پرداخت - شاهزاده گفت که فلانی مردم قدر حضرت عالمگیر نمی داشتند - چه شد که زمانه بکام ما گودید - حالا خواهید دید که با کدام دیوانه سرور کار می افتد - محمد مراد خان اخلاف و مایا بسیار داشت - پسر کلانش جواد علی خان خط نسخ و ثلث خوب می نوشت - در پیرانه سری بضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آباد کنج عزلت گزید -

و صبیۀ کلانش به میر حسن خلف امانت خان میر حسین
منسوب بود - اولاد اخلاف دیگر هم در گجرات و ادرنگ آباد
باقی است *

• میرزا شاهنواز خان صفوی •

صدر الدین محمد نام پسر میرزا سلطان صفوی سمک -
پادگار سلسلۀ صفویه بود - بدستداری بخت بلند پایۀ امارت
خویش را از پدر و پدر کلان خود در گذرانید - اما خاتم
دود خویش گشت - بعد ازو تا حال ازین خاندان کسی رایت
بلند نامی نیفراخت - بالجماعه مشار الیه بعد فوت پدر
صاحب نام و نشان بود - به یساقهای دور و نزدیک تعیین
می گشت - در سال بیست و ششم جلوس خاد مکان بخطاب
خانی و فوجداری رام گیر صدر نشین عزت گشت - ^(۲) پس ازین
بفوجداری ایرج بهاندیر مضاف صوبۀ آگره و پستر بفوجداری
پونار متعلقه صوبۀ برار تعیین گردید - و در سال چهل و چهارم
از تغیر معتقد خان بخدمت صوبه داری خاندیس و اضافه
بانصدي بمنصب دو هزاره اعتبار اندوخت - و پس ازان
بمنصب بخشیدگری سیوم تحصیل ناموری نمود - و بافزایش
لفظ میرزا بخطاب صدر الدین محمد خان صفوی بزرگی افزا
شد - هنگامی که موکب پادشاهی از سواد بهادر گدۀ (که

چندست معسكر والا بود (بعزم تسخير قاعه كذدانه ركضت نمود) [احوال و انتقال در بهادر گاه گذاشتند - و بخشي الملك ميرزا صدر الدين محمد خان (كه بعنايت سلطاني پدايه دو هزار و پانصدى هشت صد سوار رسیده بود) باضافه پانصدى دو صد سوار بمنصب سه هزارى هزار سوار وفيل كامياب دامت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت يافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثاني غايبانه بخدمت بخشيگرى دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور گردید - و بعد فتح واكن كيره بافزونى پانصدى ديگر مرتبه افزا شد *

پس از واقعه ناگزير خلد مكان بهماهى محمد اعظم شاه شرافت - و در جنگ بهادر شاه [چون اعظم شاه كشته گشت اكثر امرای خلد مكاني و والا شاهي با بهادر شاه موافقت بلكه مسابقت نمودند - و معدودى از ميان بدر رفتند - مگر خان مذکور (كه زخمى بر داشته در معركه مانده) چون شرف ياب ملازمت بهادر شاهي گردید [به بحالى خدمت سابق و منصب پنج هزارى و خطاب حسام الدوله

(۲) نسخه [ج] احوال و انتقال و بنه و بار الخ - (۳) در [مآثر عالمگيري]

دو هزار و پانصدى هشتصد سوار بود - پانصدى دوم و پنجاه سوار اضافه

میرزا شاهنواز خان مغربی رایت بلند نامی افراخت - و در
 کمال اعزاز و احترام می گذرانید - و (چون در سواد
 لامور شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخداد برین منزل
 گزید - و اخلاف اربعه سلطنت باندزاع خلافت کمر کین توزی
 وصف ارائی با یک دیگر چست بستند) هر یک از امرای^(۲)
 پادشاهی با هر که از پادشاهزاده (بط و اخلاص داشت رفاقت
 او اختیار نمود - خان مذکور بعظیم الشان متوسل بود -
 پیش از جنگ دو سه (که ایام بحران و آشوب بود)
 موصی الیه از نزد شاهزاده مذکور برگشته از نزدیکی دایره
 جهان شاه می گذشت - مردم او بغلط ناگهانی بر سرش
 ریخته پاره پاره کردند - و بقوله روز جنگ (چون کار
 عظیم الشان بانصرام رسید) خواست به شاهزاده جهانشاه
 پیوندند - دران حیص و بیص مردم بگمان او را زیر شپه تیر
 گرفتند - هر چند فریاد زد که من اراده جنگ ندارم کسی
 نشنید - بر فیلش برآمده حربه ها زدند - مرد بی سون و گزند
 بود - و بسیار ضعیف بنیه - کم خورزی و کم طعامی او مشهور
 است - گویند برای او در یک دراج قدری کباب و قدرت
 پلاؤ و قدری قلیه طیار می کردند - در سیر خوردن بقدر
 ماشه ها افزوده چون بچند توله رسید ثقات آورد *

* مکرم خان مير اسحاق *

در مدين خلف شيخ مير است - حسن عقيدت و
 کار طلبیهای آن مبارز بسالت نشان انهمه دل نشين عالمگیر
 پادشاه بود که بیک نیکو خدمتی (که در مبادی جلوس
 از جان عزیز خود را بکار دلی نعمت ايثار نمود) حقے عظیم
 بر ذمه خود بر شمرده اخلافتش را مشمول انواع التفات^(۲)
 و تربيت گردانید - مشهور است که اينها را پادشاه صاحبزاده
 مي گفت - ازین بود که اين التفات مغروران با آفا هم ناز
 خانه زادي مي فروختند - و بمزاج زمانه پی نبوده از بی نیازی
 سر بکسے فرود نمی آوردند - و غير از گوشه نشینی و
 انزوا بکسے نساختند - بالجملة مير اسحاق بمذنب عمده
 و خطاب مکرم خان سرافرازي یافت - و بداروغگی بفردهای
 جوار عزت اندوخت - و در سال هیجدهم (که گل زمین
 حسن ابدال معسکر پادشاهی بود) خان مذکور^(۳) با برادر
 خودش شمشير خان محمد یعقوب و فوجے شایسته به تنبيه^(۴)
 افغانه مامور گردید - خان مزبور از سمت کذل خالوش^(۵)

(۲) نسخه [ج] بر ذمه خود شمرده - (۳) در [مآثر عالمگیری] - مکرم
 خان با برادر خود شمشير خان محمد یعقوب با فوجے شایسته مامور گردید -
 که از سمت کذل خالوش به تنبيه افغانه پرداخت - (۴) نسخه [ج] خرد -
 و در [بعضی نسخه] خرد - (۵) نسخه [ب] خالوش - و در [بعضی
 نسخه] جانوش *

در آمده مکرر با غنیم نبرد [را گشت - و اکثر آنها را اسیر
 و موطن آنها را بے سپر ساخت - روزے شورش انگیزان اول
 خود را نمودار کردند - از ازانها شماره بر نداشته بیمحابا
 خود را بر غنیم زد - و فیروزمغد گردید - درین اثنا
 دو فوج سنگین (که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند)
 حمله آور شدند - و فراوان کوشش و کشش از طرفین
 بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر
 پای ثبات افشوده با جمعی کثیر راه فنا پیمودند - و
 پیشترے از بے آبی و راه نیابی ببابان مرگ گشتند - مکرر
 خان با برخه به رهنمونی واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت
 خان تھانه دار باجور رسانید - مومی الیه قدوم او را گرامی
 داشته بانواع موافقت و دلداري پیش آمد - و حسب الحکم
 (۳) (۴)

(۲) در [مآثر عالمگیری] روزے شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار
 کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے محابا خود را بر غنیم میزدند - نخست
 فیروزمغد میگردد - سپس دو فوج نامعزود (که دو طرف کوه کوه پنهان بودند)
 برو حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور می رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله
 داماد شیخ میر بجنیش رگ غیور پای ثبات محکم می کنند - و مردانه شربت
 و اسپین می نوشند - و جمع کثیر با هردو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از
 بے آبی و هیچ طرف راه نیابی ببابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد -
 مصیبتی سخت بر خرد و بزرگ میگذرد - مکرر خان با زندگی نصیبان دیگر
 برهنهائی واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تھانه دار باجور می رساند •
 (۳) نسخه [ب] دانسته - (۴) نسخه [ج] مرافقت •

روانۀ حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم خان بداد و غمی گرز برداران هر اعتبار بر افراخت - و در سال بیست و سیوم بوقت معادلت از اردیپور رانا بصوب اجمیر مشار الیه به تنبیه مفسدان طرف بدهنور متعلقه چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر بنابر جهت مورد عتاب گشته چندے از دولت کورنش مهجور ماند - و بتازگی در سال بیست و ششم بادراک ملازمت نامیۀ سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت - و در سال سی ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب موگی ملتان کمر عزیمت بر بهت - و بعد ازان باز بنظم موگی لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته استعفای نوکری نموده در دار الخلافه منزوی و موظف گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات کهتانون (که در فزدیکیهای قلعه پرناله است) بحضور رسیدہ روزے چند مشمول مراسم خسروانی بود - (چون مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب تکلیف بمیان نیامد) عذر مراجعت بگوشۀ انرا تافت - و ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفرامت و آسودگی می گذرانید - و از اندوخته ها حویلی و دکاکین خرید - خرچہ هم

داشت - و خالی از کمال نبود - خود را صوفي مي گرفت -
و همه ارست مي گفت - و درین امر مبالغه مي نمود -
فرواب آصف جاه (که در عهد بهادرشاه روزی چند در
دارالخلافه گوشه نشین بود) خود مي فرمود - دران آدان
بخدمت مکرم خان رفته استفاده میکردم - در زمان محمد
نور سیر بسیر عدم قدم برداشت - لاولد بود - عبید الله
خان نامي متبذای او مشهور است - سید حشمت الله
خان (که درین ایام از جانب آصف جاه بروکالت دربار
پادشاهی متعین است) پسر ارست *

[چون اکثر بطالت به مهوسي و کیمیا دوستي مي کشد -
و بسیار دیده شد که این شغل سراپا امید در رفع بیکاري
اثری دارد] مکرم خان هم ازین سودا خالی نبود - در اواخر
(۲)
عهد خاندان طرّفه واقعاً داد - که از سوانح بعرض
پادشاه هم رسید - و خواص خان در تاریخ خویش آورده -
که من از شخصه (که از جانب محمد یار خان ناظم
دهلي جهت تحقیق این خبر نزد مکرم خان رفتم و
زبانهای خودش امضا نموده) شنیدم - چون خالی از اعتماد
نبود ثبت مي افتد - پس ازان (که خان مذکور بتلاش
کیمیا شهرت گرفت - و کارخانه دستکاري گرم گردید) فقیر

مرتاض مشايخانه سر و شکل آمد - و برآستي و بے نيازي
 خود را را نمود - و نهايت باهتياط ظاهر کرد - که من مرید
 قدوة الواصلين زبدة العارفين حضرت غوث الثقلين ام - و بعلم
 صناعمت مبشر شده ام - و مأذونم بتعليم شما - و بفريب کاري
 (چندان افسانه و افسون دميد - و بمزوري مکرر قدرے طلا را
 با دستکاري دو چند بنظر در آورد) که مکرم خان بوی
 گرديد - و هر چند درين مدت تکليف و تواضع ميکرد اصلا
 اعتنا ندي نمود - و از جميع نعمات مستترز بوده بمقدار که
 از چيزهائے سهل بسند داشت - و هرگاه ذکر تعليم بميان
 مي آمد بروز رخصت مي انداخت - تا آنکه روزه گفت
 ديگے بسيار کلاں آوردند و تا دهندش یک ته اشرفي
 و یک ته پل سياہ بالاي هم چيدند - و بگل حکمت گرفته
 آتش بر افروخت - چون ثلثي از شب گذشت آذازے مهيم
 ازان ديگ بلند شد - آن غدار دست افسوس بر هم زده
 گفت خيله نقصان بعمل راه يافت - بريختن خون کودک
 سياہ چرده جبر و اصلاح آن ميشود - مکرم خان گفت چگونه
 مجوز سفاک خون ناحق توان شد - از سر بايد گرفت -

(۲) نسخه [۱] من مرید حضرت غوث الثقلين ام - (۳) نسخه [ب]

پيشرو شده ام - (۴) نسخه [۱] منعمات - (۵) نسخه [ب] پول سياہ -

(۶) نسخه [ج] بايد گذشت *

فقیر بهم برآمده گفت از شما می شود ^(۲) - چند اشرافی را گرفت و بیرون رفت - و بعد در ساعت طفلی گرفته آورد - و بدست خود بر حلق او کارده رانده قطره چند از خونس بر آتش ریخت - صدا فرود نشست - و آن مذبح را بر خس و خاشاک بر تافت - زمانه نگذشت که مردم کوتوال با مشعل و غوغا رسیده بوقها بآواز در آوردند - که فقیر دزد طفل بیچاره را همین ساعت برداشته درین کوچه آمده و ازین خانه در نگذشته - آنرا گرفته بدهید که مادر و پدر آن ^(۳) مظلوم بے طاقتی می نمایند - مکرم خان مضطر گردیده از ترس بدنامی هر چند بزر خطیر تطمیع می نماید دست از شور و غوغا و تقاضا بر نمی دارند - و آن محنتال نیرنگ ساز ابرام دارد که چرا زر میدهند - مرا حواله نمایند - چه خواهند کرد - و بعد اللَّتِي وَاللَّتِي اِنْ شَعْبَدَه باز خود برآمده گفت - اینک حاضرم - پیداهای دست و پایش بسته سیلی زنان بردند - مکرم خان در زیر درخت ^(۴) (چکام) نشسته گاهی انگشت حیرت بدهن دارد و گاهی دست ندامت بدن دان میگرد

همین که سپیده صبح دمید کهی را پی استفسار احوال فقیر فرستاد - املا از آن هنگامه نشان فیافت - از اهل محله جویان

(۲) همچنین در هر سه نسخه - (۳) نسخه [۱ - ب] بدهند - (۴)

همچنین در هر سه نسخه .

و پارساں شدند - هيچ کس چيزے نگفت - ازان مذبح خبر گرفتند - نيافتند - حيرت بر حيرت مي افزود - بهتر آتش ديگ سرد نموده چون کافتند بجای اشرفي سنگريزه يافتند - هرکه از خان مذکور مي پرسيد ميگفت بهای تماشاؤه بود که از ديدم *

(۲) * مير ويس غلزي *

غلزي قومے سمک از افغنه - اينها در نواح زميداور سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسين صفوي (که گرگين خان والی گرجستان پیکار بيگي قندهار بود)^(۳) گرجيه بهمراهی او دسمک تسلط بر افغنه دراز کردند - مير ويس (که رئيس قوم خود بوده) ببارگاه شاهي بذابر تظلم و فرياد شتافت - چون مزاج شاه قسمه حلیم و سليم افتاده بود که شپ و روز جز صحبت علما کارے نداشته - از سياسم (که لازمه رياست است) دسمک بردار گريده خوني را بدمعي نمي سپرد - و ديمت قصاص از سرکار خود مي دان - لهذا سستی عمل باذهاب هيبت از قلوب راه يافته هيچ کس مطاوعت احکام شاهي نمیکرد تا بدان ديگران که پردازد - لهذا مير ويس بمشاهده اين احوال راه مکة معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفًا) پيش گرفت - و پس از معاودت از انجا بوطن رسیده در

صدد قابو بوده در سنه (۱۱۲۰) هزار و یک صد و بیست
هجری هنگامی (که گرگین خان بقصد تنبیه کاکری در مقام
ده سنج بیرون قندهار بود) برو ریخته اسیر گردانیده کارش
باتمام رسانید - و در قندهار مستقل شده عرضداشت با
کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت - و اظهار رسوخ
نمود - پادشاه مزبور [که خواهش موافقت پادشاه ایران
داشت - و برای رفع کدورتی (که ما بین خلد مکان و شاه
عباس ثانی بظاہر نارسائی تربیت خان ایلمچی هندوستان
بمیان آمد)^(۲) توطیه ها می انگیزخت] صلاح وقت دانسته او را
بمنصب پنج هزاری و خطاب پادشاه نواز خان برنواخته
سند قلمه داری قندهار فرستاد - و بدست تاجار بشاه
سلطان حسین پیغام داد - که افغان نمک بحرام سلوک
نالایق بآن درگاه بعمل آورده - می باید آنچه لازمه کیفر او
باشد زود بدان پردازند - و از کمک اینجا خاطر جمع
دارند - شاه سلطان کیخسرو خان برادرزاده گرگین خان را
با فوجی جانب قندهار تعیین ساخت - او آمده بمحاصره
پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت - بعد ازان محمد زمان
خان شاملو قورچی باشی بدین کار دستوری یافت - اتفاقاً
تا وصول بدانجا در عرض راه کاسه عمرش لبریز گردید *

میروريس هشت سال رائق و فائق مهمات آنجا بوده گوشه
فنا گزید - و پس از برادرش عبد العزيز بر سرور حکم رانی
نشست - و بعد یک سال محمود پور میروريس با چند
کس از حواشی او ساخته او را بقتل رسانیده رایست حکومت
بر افراسخت - و [چون در هرات هنگامه ابدالی (که
شیعه ایست از اقوام افغان) بلند شد] عبد الله خان
ابدالی با پسر خود اسد الله (که بهمین مذهب چنده در
هرات عباس قای خان شاملو حاکم آنجا مقید داشت) از
محبس گریخته باجماع جمعیت پرداخته اول قلعه اسفرار را
بتصرف آوردند - و در سنه (۱۱۲۹) هزار و یک صد و
بیست و نه هجری باده هرات را گرفتند - و اسد الله بر
قلعه فراه (که بتصرف غازیان بود) بغفلت تاخته متصرف
شد - بعد از چنده محمود غلزی بقصد استرداد فراه شتافته
ما بین فراه و زمیادور با اسد الله بجنگ پیوسته نامبرده را
بقتل رسانید * ۱۱۳۴ * ع *

* اسد را سگ شاه ایران درید *

(۳) تاریخ این واقعه است - از آن (که قلعه مزبور استحکام
داشت) بقتل اسد الله اکتفا نموده بقندهار معارفت
نمود - و آنرا از جلالیل خدمات شمرده بشاه سلطان حسین

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمعت هرات میروسم - ارکان سلطنت قدلیس او را قرین صدق انکاشته محمود را به صوفی مافی ضمیر ملقب و به حسن قلی خان مخاطب گردانیدند - و قندهار بار مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانه تذبیه ابدالی هرات بهیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته نه ماه بضبط آنجا پرداخت - پستور باستماع هنگامه بیچن^(۲) سلطان لکزی ساکن فراه (که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالی دیده باتفاق چند کس افغانه درونی را کشته خود هم بر دسمت افغانان بیرونی مقتول گردید) بقندهار معاودت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفرز نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تفویض قلعه برانجام کار امفهان موقوف داشتند - محمود غلزی اقبال این معنی نموده عازم امفهان شد - به چهار فرسخی امفهان رسیده با فوج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف اردو - پس ازان متصل امفهان رفته مطابق سنه (۱۱۳۴) هزار و یک صد و سی و چهار هجری شروع در محاصره نمود -

و کار بر مردم آنجا قسمه تنگ ساخت که ثبوت به اکل
میته رسید - ارکان دولت شاهي بدان شهر مصمم گردیده
یازدهم محرم سنه (۱۱۳۵) هزار و یک صد و سی و پنج
هجري شاه را پیش او برده تاج خسروي را بر سر افغان
مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات
تعین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه
بنام خویش کرد - و بهیارے از امرای روشناس و تمام اولاد
واحفاد مغویه را از هم گذرانند - و شیراز را بتصرف آورده
قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن اوای فرمان فرمائی
برافراخت - پس ازان عارضه جزون و فالج برز طاري شده
از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنه (۱۱۳۷) یک هزار
و یک صد و سی و هفت هجري اشرف ابن عمش از گوشه
خفا برآمده کار محمود باتمام رسانیده نویت سلطنت بنام
خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بنادر و قم و
قزوين و طهران تا پول کربي (که سرحد عراق و خراسان
است) بقبضه اقتدار در آرد - و سال سیوم سلطنت او
ایلچي از جانب سلطان روم پیغامهاي درشت متضمن گزاره
گزیدن از فرمانروائي رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر
شاه سلطان همین را (که در اصفهان مي بود) از تن جدا
ساخته نزد ایلچي فرستاد - لهذا افواج روم بمقابله او

آمده جنگ رو داد - و آخر در میان شکست یافته بمصالحت پرداختند - پشتر با نادر شاه سه بار بمقابلہ پرداخت - و هر بار هزیمت یافت - آخر جانب شیراز رفت - و جا نیافته متصل قندهار (که بغیر کشتن محمود روی رفتن آنجا نداشت) رسیده عزم بلوچستان نمود - حسین برادر محمود غازي باستماع این معنی ابراهیم نام غلام خود را با فوج بر سر او فرستاد - ابراهیم بار (رسید - و اشرف بضرب تفنگ ابراهیم سنه (۱۱۴۲) هزار و یک صد و چهل و در هجری به نیستی سرا رو کرد - حسین مزبور چندی در قندهار بود - آخر قلعه مذکور بتصرف نادر شاه در آمد *

* محمد یار خان *

بهر میرزا یار اعتقاد خان است - آن پدری را چنین پسر می شاید - بل در استغنا و بی نیازی از هم گذرانید - هیچ مناسبته باهل روزگار نداشت - هر چند بدنیا پشت پا میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آویخته - و هر قدر دست رد بر سینۀ دولت می کشید دست زنان رو بر آستانۀ او مالیده - (اگرچه پدرش ایام زندگی را آزادانه صرف عیش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانید) اما این در عین صحو و هوشیاری و پاس قاعده دانی و حفظ ضوابط بیش از آسودگی و فراغت اندوخت - کمتر تعب ملازم پیشگی

کشید - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگیری (که هنوز
 پدرش زنده بود) بمنصب چهار صدی نو سوارافراز شده
 بصبیله میرزا فرخ فال عم خود [که پسر کوچک یمین الدوله
 آصف جاه است که (از بس فریبی و تذومندی مزدی بوده)
 در روز اعیان و جشن باریاب سلطنت گشته بعطیه و انعام پادشاهی
 ادخار جمعیت می نمود] کد خدا شد - در سال بیست و یکم
 بداروغگی زرگرخانه سرکار والا امتیاز یافت - و پستور داروغگی
 قورخانه نیز ضمیمه گردید - و رفته رفته به میرتوزکی عزت
 اندوخته بخدمت عرض مکرر نیز اختصاص گرفت - و پس
 ازان بداروغگی غسلخانه اعتبار افزود - اما از خویشان داری
 و تن آسانی یک ماه و دو ماه بدربار نمی رفت - تا آنکه
 پیش منصب ذوالفقار خان نصرت جنگ (که بسرفروبی
 نام برآورده همواره در جلدوی مالش اشقیا و تسخیر قلاع
 دکن اضافه ها یافته - با وصف آنکه در هم به تکرار اضافه ها
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار (سیده)
 در عالم هم چشمی و هم سری نتوانست گوارا کرد - از جا
 در آمده استعفاي نوکری نمود - و بران اصرار ورزید
 بپادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مهتمال
 نماید - شاهزاده هر چند گرم التفاتیها بکار برد اصلا فریفته

(باب المیم) [۷۰۸] (مآثر الامراء)

و غره نگشت - و گفته فرستاد که نوکری من (دین مرتبه نیست که به میانجی گویی شما اصلاح پذیرد - شاهزاده بر آشفته در حضور گلۀ بسیار کرد - پادشاه فرمود که می خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون این خبر بار رسید عروسی نمود که همه مردم را بر طرف کرده ام بیجاپور نزدیک است اگر مکانی از مکانهای قلعه مرحمت شود رفته محفوظ بنشینم - بموجب حکم از کلکله بآنجا رفته نشست - و پادشاه هم متعاقب به بیجاپور آمد (چون ظاهر شد که هیچ گونه دل نهاد نوکری نیست) برخصمت دار الخلافه مجاز گردید *

اتفاقاً در همان ایام پادشاهزاده محمد معظم بجانب اکبرآباد مرخص شده بهم قاولتی ایشان روانه شد - هرگز در راه شاهزاده و ندید - حتی که از پیش خیمه او گذشت - بر نیامد - بشاهجهان آباد رفته بر در پوسته آزادی و استغنا مشق استقامت می نمود - چند ماهی به بیکاری بر نیامد که بختیاری و اقبال یاری کرد - در سال چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری از پیشگاه سلطنت و جهانبدایی بار سال فرمان صوبه داری دار الخلافه از انتقال عادل خان خوافی دامن مقصود بدست افتاد - و چهره مطلوب بنظر آمد - باضافه پانصدی پانصد سوار بر مدارج منصب

سه هزارمی دو هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و ششم از امل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری مراد آباد (که جز به نوئیضان والامرتبت تقویض نیابد) بانضمام صوبه داری مغوض گشت - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان (چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه رسید) منعم خان را (که دران وقت خطاب خان زمانی یافته بود) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [اگرچه محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر مبارکباد سلطنت همراه خان زمان فرستاد - و بایصال سی لک روپیه نقد و هشتاد لک روپیه را نقره آلات (که بجهت سرانجام لایبی گرفتند) تن در داد] اما خود باظهار بیماری خفقان در قلعه فرزکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه (با وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور شد) کار نظامت و نگاهبانی قلعه بخان مشارالیه مقرر بود - (چون فوت سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از لاهور عازم دار الخلافه گشت) او تا اغرابان باستقبال شنافته همان روز در نیمدت آصف الدوله را هم دید - و بحویلی

خویش آمده نشست - ذوالفقار خان (که دران وقت
 وزیر اعظم هندوستان بود) مکرر بدیدنش رفت - و فطر
 بر ریه او (که هیچکس در حضورش بسلاح نمی رفت)
 جمدهر از کمر او کرده رفتی - روزی (که پادشاه محمد فرخ سیر
 بهم غذائی فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد) در نفس
 شهر سرسوازی ملازمت در یانته از بیرون قلعه بخانه خویش
 برگشت - هرچند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام
 موبه داری گاه بیگاه مقدمات جز بار رجوع می شد - و
 دران هنگام (که محمد فرخ سیر از تسلط سادات باره
 بجان آمده در صدد پیش آمد امرای عالمگیری شد)
 خانسامانی را از انتقال تقرب خان شیرازی بابوام و سماجت
 بدر تکلیف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول
 نمود - کاه کَیْفَ مَا اَتَّقَ پیش پادشاه می رفت - و هرگاه
 بکچهری خانسامانی رفتی فرود نیامده پالکی سواره دستخط
 میکردی - و برای پالکی ستونها نصب کرده بودند - دیانت دار
 و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سیر هرچند کاره
 نداشت اما جاگیرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد
 خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم در سه مرتبه بطلب
 باریاب پادشاهی شده - بوقت موعود داعی حق را لبیک
 اجابت گفت - غیر از حسن یار خان (که در جوانی

در گذشت (پسرے نداشت - صاحب خزانه و املاک بود -
و حوایي و دكاكين بسیار در دهاي داشت - مردم در وجه
كرايه آن مبالغه ها دارند *

* مير جمله خانخانان *

(۲)
عبد الله نام مرد ملائی بود دوران را - کسی بزبانی خود
او نقل میکرد - در ایامی (که در وطن خود بتحصیل علم
اشتغال داشت) روزی بر سبیل تفنن با جمعی بسیر باغچه
بیرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئین قزاقی
در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - او از دیوار باغ
فرود آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت
بتصدیع کلی طی مسافت میکرد - در عهد خلد مکان (که
بدین ملک رسید) ابتدا تعلقه قضای جهانگیر نگر عرف
دهاکه مضاف صوبه بنگاله یافت - پستر قاضی بلد عظیم آباد
پتقه گردید - و در ایامی (که محمد فرخ سیر به پتقه
رسیده بر تخت نشست) او ساز موافقت با مزاج پادشاه
کوک ساخته همراهی رکاب گزید - و پس ازان (که
با جهاندار شاه جنگ نموده فیروززی نصیب شد) او
بمنصب هفت هزارمی هفت هزار سوار و خطاب میر جمله
خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سربلندی اندوخت *

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی داک داشت
اما بمحروریت فوق الفوق اختصاص گرفته دستخط پادشاهی
باختیار او قرار یافت - از آنجا (که مغل عجز طبع یک
دفعه باین دولت عظمی رسیده بود) از تسلط سادات باره
(که پیش حسن خدمت خود گفته هیچک را بخاطر
نمی آردند) بدر حسد زده از جانب آنها یک را ده ساخته
به پادشاه میروسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و
هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاست و غمازی
بر آمد - و این معنی باعث کشیدگی خاطر سید عبدالله
خان و حسین علی خان گشته از آمد و رفت دربار پای
کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر (چون نظم
دکن بامیر الامرا حسین علی خان تعلق گرفت) او برفتن
دکن راضی نمی شد - تا آنکه میر جمله بصوبه داری پتله
سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده (چون فوج
بسیار و بیش قوار نگاه داشت) از عهده طلب بر آمدن
متعذر گشت - بغاوان سراسیمه شده مخفی در پالکی
پرده دار نشسته روانه حضور گردید - در آن وقت (که در حضور
برهمنی صحبت سادات در داده هر روز به بد مظنکی
می گذشت) پادشاه او را در ندان - ناچار پیش سید عبدالله
خان رفته بعجز گرائید - او حمل بر تزییر نمود - و مردم

نگاهداشتند از از عقب رسیدن هنگام تقاضای طلب خود کردند - ناچار خانۀ محمد امین خان بهادر رفته پناه جست پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائی کرده تعینات موبد پنجاب ساخت - و طالب مردم او از سرکار پادشاهی دهانید - پس از دستگیر شدن آن پادشاه او پیش سادات باره آمده بخدومت مدارت کل چهره عزت بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد فردوس آرامگاه درگذشت - در صوبه داری پتنه از مغلان همراهی او ظلم کلبی بر رعایا و سکنه آنجا گذشت - و خود هم طریقه رحم و مروت و عاقبت اندیشی نداشت - با اینهمه در امرای کار هرکه با او رجوع می نمود مبادرت میکرد *

* مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ *

میر ابراعیم نام پسر امیر خان کابلی ست - سال چهل و هشتم جاوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاره چهار صد سوار علم کامیابی برافراشت - و در وقت محمد فرخ سهر بفوجداری و قلعداری ماند و مضاف موبد مالوه مقرر گردیده به تغذیه و تأدیب متدروان آن زمین پرداخته نام بمردانگی بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور [که حسین علی خان

(۲) یعنی شهید مرحوم محمد فرخ میر بادشاه - (۳) نسخه [ج] بار -

(۴) نسخه [۱] پسر امیر خان کابل است *

ز دکن روانه دار الخلافه شد (با آنکه او سر راه بود) بنابر
 رفوز غیرت یا نظر برین که پادشاه را از خان مذکور
 خوش نمی دانست [بعد از تمارض ملاقات نکرد - حسین علی
 خان بعد (سیدین) بحضور او را معزول ساخت - و برای
 دهانیدن عمل بمنصوب بنظام الملک آصف جاه (که دران
 ایام ناظم مالوه بود) نوشت - آصف جاه او را معقول کرده
 از قلعه طلب داشت - و چون روی رفتن بحضور نداشت
 بقلعه داری سورنج و غیره محالات متعلقه صوبه مالوه معین
 گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود
 نامبرده هم همراهی گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک
 ساخت - در جنگ سید دلار علی خان سوارچی دست چپ
 بنام او بود - ترددات نمایان نموده خود را بوابر هراول
 رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم درانجا کشته شدند - و
 در نزد عالم علی خان نیز مساعی جهیده بکار برده دقیقه از

(۲) در تاریخ مظفری [چون حسین علی خان بقصد دستگیر کردن محمد
 فرخ میر از دکن روانه حضور شد - و از آب زردا عبور شده متصل قلعه
 ماند و واقع صوبه مالوه (که مرحمت خان خلف امیر خان کلان بقلعه داری
 و فوجداري آن ضلع مامور بود) رسید - مرحمت خان بنابر توهم ناسازي
 مزاج حسین علی خان خود را پیش او نترانست رسانید - ازانجا که بغض
 و مدارت این حرکت در دل حسین علی خان متمکن بود و قتیکه زمانه جام
 موافقت بکام هر دو برادر پیمود جاگیر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳)
 یعنی خراج قلی خان .

زد و خورد فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه
 بمنصب پنجهازاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر
 غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگان تفویض
 جست - و با رادلان خاندیس بتغییه پیش آمده ترددات نمایان
 نمود - اما چون فریاد ظلم کارپردازانش به آصف جاه رسید
 عوض نظم خاندیس فوجداری بکلان با بحالی جاگیر چهارده لک
 روپیه بلام او قرار یافت - او دلنجان نشده باستماع استقلال
 فردوس آرامگاه و برهم خوردن مقدمه سادات بارهه بحضور
 شتافته چند بوجداری میرواب و بستر به صوبه داری پتانه
 حرمایه مباحات اندرخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش
 بقاء الله خان (که داماد میرزا محسن برادر ابوالمنصور
 خان صفدر جنگ بود) مدتها بذیابست خان مزبور حراست
 اله آباد سرانجام می داد - و در هنگامه احمد خان بنگش
 سرشته تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افغانه
 نگاهداشت *

* مرحوم مجرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطه راقم سطور است - (چون والد
 بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به روضه رضوان
 نقل فرمود) پادشاه حق شناس قدردان خلد مکان هریک از
 اخلاف ذی ارماف و منتحسان سعادت توامان آن ستوده خصال

(باب المیم) [۷۱۶] (مآثر الامرا)

خیرمآل را در خور حال به افزونی مقام و عطای خدمات
کامیاب امانی و آمال نمود - آن نونهای چمن سیادت در
ریحان شباب باضافه منصب سرافراز شده نخست به بیونائی
موبه بیجاپور و پستور بفرجدارئی جالندپور موبه خجسته بنیاد
بانضمام پرگنات دیگر سرمایۀ عزت اندوخت - و دران ایام
(۲)
(که سواد برم پوری اقامت جای معمر پادشاهی بود)
بدیوانی دار السلطنت لاهور (خدمت یافت - خانه زاد شناسی
و خانه زاد پوری را دران وقت طرفه رز بازار بود - گویند
(چون دران روزها خان مشار الیه به باده گساری و مهیا کھی
اعتیاد داشت) یکم از نبایر وزیر خان شاه جهانی (که
سوانح نگار دار السلطنت بود) در افراد سوانح کشف حال
نمود - داروغه داک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس
از مطالعه به ارشد خان یزنه او (که دیوان خالصه بود)
مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان
امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده
نیز خانه زاد است - بعد قائل (با آن همه تشرع و
احتسابی که داشت) بمحض همین ظن بحال پدرش و حقوق
نیکو خدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

(۲) در [بعضی نسخه] برم پوری - و در [مآثر عالمگیری] برم پوری

و برهن پوری مسمی به اسلام پوری *

بنویسد که هر دو خانه زان اند - نباید که خانه زان در حق
خانه زان چیزهای مستقیم و ناپسند بحضور نویسد *

و [چون شاهزاده محمد معزالدین نخستین پور پادشاهزاده
محمد معظم بهادر شاه (که رهگرایی صوبه ملتان بود) دارد
شهر گردید] خان مزبور بادرک ملازمت شاهي شرف اندرز شده
بفرادان عواطف و مهربانی و وفور اکرام و قدردانی اختصاص
گرفت - بدو سه روز در خور ساز محبت بمرتبه کرم گشت
و نقش توافق چنان درست نشد که شاهزاده بالحاج و
اقتراح خواهان مرافقت او شد - مکرر استدعای این معنی
بحضور عرضه داشت - از پیشگاه خلافت و جهانپای دیوانی
صوبه ملتان و تهم و مایضاف الیهما از بهکر و سیوستان و
غیر آن ضمیمه دیوانی فرج بنام آن راستی مذش تفریض
یافت - چون به ملتان شتافت از آنجا (که مزاج طرفین بدوام
تجرم و ادمان شرب آشنا بود) جنسیت علمت ضم گردید -
و اتحاد مشرب خصوصیت افزود - بمجالست بزم خاص و
محریمیت تام امتیاز اندوخت - و با این همه بدستور دیگر
عدهای آن دولت (که محیی و ذهاب مستورات خویش را
در محل شاهي ناگزیر امارت خود می دانستند) با آن (که
یک شبانه روز شاه در باغ حویلی آن بزرگ هم با پرستاران
خاص بطریق سیر قدوم فرمود) با دمف ایما مجوز آن امر

غیر مستحسن نگردید - و در مهم بلوچ (که از کارهای دست بسته شاهزاده بود - و حضرت خلد مکان بدان نازش می نمود) پس ازان (که افواج آن بومی مستاصل گردید - و شیوازه جمعیت آن قوم از هم پاشید) شاهزاده خواست که فوجی با یکی از مقربان بر سر مأمور و مسکن آنها تعیین کند - اکثری سر باز زدند - آن مداخلت کیش بامر دای نعمت خویش بلا اجمال پا برکاب استعجال گشت - آن طایفه نیک اعتقاد بمحض ادب سیادت با وجود قدرت و توانایی چهره ناشده اسباب و امتعه بجای خود گذاشته راه فرار سپردند - چون از نوشته شاهزاده بعرض سلطانی رسید به افزایش منصب و خطاب خانی ناموری اندوخت - و پس ازان [که عالمگیر پادشاه بسفر ناگزیر عالم بقا شتافت - و شاهزاده بهمراهی پدر عالی قدر] که از بلده پیدار بجنگ برادر خود محمد اعظم شاه (که هر یک بمقتضای وقت سکه و خطبه بنام خویش آراسته بود) رایت عزیمت افراشت [در مالدان خان مشارالیه را به نیابت صوبه داری گذاشت - و پس از عزل (چون بلاهور رسید) ازان (که خلد منزل بدکن مترجه شده بود) بنابر در دست ها نتوانست سفر گزید - دو سه سال کما بیش دران بلده به بیکاری گذرانید - و بی مداخل مزاج زیاد (که لازم

دولتمندیها سمت (کشید - و آزانجا [که دیانت و امانت
 بهمت بهیض به هراقت بی شایبه لیت و لیس داشت^(۲)
 و بیشتر ماحصل تیواش بصرف ارباب نشاط و طرب (که
 هر صفتی از اماناف آن مشاهره یاب بود) در می آمد [
 درین ایام زرے [که از وجوه جاگیر و نقدی پسران (که
 هم منصب پادشاهی و منصب شاهی داشتند) فراهم آمده]
 بمصارف در آمد - و (چون در مقام سادهورا مضاف^(۳)
 مریهند بملازمت پادشاهی و شاهی استسعاد نمود) به تیول آباد
 موبه پنجاب و بخشیکری درم شاهزاده (که به جهاندار
 شاه ملقب شده بود) مواد افتخار اندوخت - و بعد
 ازان (که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید)
 اگرچه به منصب چهار هزاره پایه افزای اعزاز گردید -
 اما از استغذای فطری و بی پروا مزاجی و عدم مساس
 به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای ناشناس
 و کینه ورزی کوکلتاش خان (که همیشه در پرده دوستی
 کارشکنی ها میکرد) فتح البابه از رفاه و مکنت رو ننمود -
 بلکه از رهگذر نا قدر دانی و افسرده دلی بقطع سلسله
 آمد و رفت دربار و انقطاع مجری و سلام انجامید - و زرے

(۲) نسخه [۱] لب و لیس - (۳) نسخه [۲] شاه دهورا و در [بهیض

نسخه [شاه دره] *

(باب المیم) [۷۲۰] (مآثر الاموا)

در دار الخلافه کَیْفَ مَا اَنْفَقَ سر سوازی درچار پادشاه شد -
و سوابق الطاف بر سر پرشش های تفقد آموذ آرد - و
از بے کاری و پریشان حالی تاسف و تلهف نمود - و
تعمیر و مرزنش (که بایست) بکار کوکلتاش خان رفت -
تجویز صاحب موبگی کجرات و لاهور بمیان آمد - آزان (که
ارتشا و کار سازی را رز بازار و میو و رزور را با داد و ستد
سرور کار بود - و مزاج آن متدین واقعی ازین چیزها
پُر بیگانه) چگونہ در گیرد - آخر کار ناچار بقلعه داری ارک
لاهور بھند افتاد - چند ماه نگذشت کہ کلمہ دیگر شگفت -
و سرور آرائی فرخ سیر رعب افزای دور و نزدیک گشت -
نزدیک بود کہ بعلت دیرین رقابت جهاندار شاه دست زد
عذاب پادشاهی شود - پیش آگهی و اشراف قطب الملک
(کہ چندے در ملتان تعیین بود - و بر حقیقت حال وقوف
داشت) بفریاد رسید - بعرض رسانید کہ مشار الیه (چون
از اخذ و جر و حیف و میل اجتناب می درزید) ، راستمزاج
شاهزاده کارها را به اختیار کوکلتاش خان را گذاشته خود
بنامہ خورسند بود - لهذا آن بلیه از سر را شد - در آخر
عهد آن پادشاه (چون اعتقاد خان فرخ شاهی بفرب و
منازعت سلطانی ادج پیمای اعتبار گشت) بقدم آشنائی
و سابقه تعارف (کہ او هم جهاندار شاهی بود) دیوانی

(مآثر الامراء) [۷۲۱] (باب الميم)

صوبه کشمير (که تن آسانان عیش گزین را گوشه ایست
روح افزا و فضائے سمّت دلگشا) بنام آن عشرت گرا نامزد
نمود - و [چون هنگامه محتوی خان (که در احوال میر
احمد خان ثانی^(۲) نایب ناظم آن صوبه بتفصیل رقم زده خواه
شده) آشوب آماجی آن خطه گردید] اگرچه ذرق حالش
دراں چار موچه بے تمیزی (که سفاین احوال اکثر متصدیان
پادشاهی در گرداب خواری و ذلت افتاد) بگذار سلامت
ماند کار پردازان حضور در ذیل اهل خدمات آنجا بپایه عزل
در آوردند - پس ازان بدھلی آمده سالے چند به بیکاری و
بے جمعیتی گذرانیده در سنه (۱۱۳۵) و هزار یکصد و سی
و پنج (که سن شریف او از عشره ششم فراز تر شده) روح
پرفروختش بفردوس برون خرامید *

پسر کلانش غفران مآب میر حسن علی والد ماجد
محرر اوراق در آغاز بهار جوانی (که از نوزده سالگی
بر نگذشته - و هنوز نهال آرزویش بشگوفه مراد نشگفته)
در بلده لاهور سنه (۱۱۱۱) هزار و یک صد و یازده هجری
گل زندگیش به آفت خزان اجل برگ ریز گردید - بعد
از پانزده روز بیست و هشتم رمضان این نقش موعوم
بر صفحه هستی نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برخه

(۲) - ترجمه اش عنقریب می آید •

(باب المیم) [۷۲۲] (مآثر الامرا)

ذی ارحام این اضعف عباد در لاهور اند اما بتقریب
در خورد سایر تبار و عشایر در حین حیات جد امجد سال
(که امیر الامرا حسین علی خان بدکن نهضت فرمود)
وارد خجسته بنیاد شده باقتضای آب خورد پائانه غربت
گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت
نماند - دست از یار و دیار فشانند - و ناگزیر پابند تاهل
گشته رو به ملازم پیشگی آردن - در سنه (۱۱۴۵) هزار و
یک صد و چهل و پنج هجری از جناب نواب آصف جاه
بدیوانی صوبه نوار سرافرازی یافت - آن نسخه برهم خورده
را نوخط شیرازی رونق گردانید - و آن گز بزمردی از هم
ریخته را به آبیاری سعی از سر نو برنگ و بو آردن - حسن
تمشی و نیکوکار گذاری بر روی روز افتاده بر زبان حق
ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانی نمک دارد *

[چون دران هنگام (که دالایار گردون وقار عالم مدار
عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دام اقباله
باقتضای وقت بسمت و کشاد دکن پیش گرفت) حسن
اتفاق نگارنده اخبار را هم باورنگ آباد کشید] بتلثم بساط
فیض مناط آن جوان بخمت جوان همت ابواب کامرانی بر
رخ عقیدت خویش گشود - (هرگاه سابقه رأفت از دی
بدستگیری یکم از پانچستگان گوشه خمول گراید - و روشن گر

تقدیر آئینه روشناسی یکی از پشت بدیوار ماندگان گمنامی را
 بر زداید (هر آئینه مودات ظهورش شکرخانه جلوه شهود
 آراند - چنانچه بے سلسله جنبانی احدی آن والا قدر
 بے هنری مرا بهر بر گرفته مشام بزدگی ام را از شمامه
 الطاف خاص معبر گردانید - و بدرجه قرب و اعتبار بلا شریک
 و سهیم بر آرد - بمصاحبت و محرمیت فوق الفوق اختصاص
 بخشید *

(چون حصول هر امری در حلول وقت بود) بعد از
 چندی بدیوانی دکن و نیابت دیوانی و خانه سامانی
 سرکار آصفجاه متعلقه آن مملکت ممتاز فرمود - بسپاس داری
 آن نطق هوا خواهی و خیر سگالی بر میان کار دانی و
 کار شناسی بسته کار بند کارهای ماموره گردید - و باحیای رسوم
 نیالان خویش ارتشا و پاره ستانی (که اهل روزگار حق السعی
 گویان حلال تر از شیر مادر دانند) از قلمرو خاطر یک قلم
 قلم انداز کرده حرام و ناز را تر ساخت - ظاهر است که
 فرا گرفتن این ملکه رضیه بخوف و خشیت الهی بس نادر
 و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضای خاطر آقا و
 مزید التفات او (که مستجلب جاه و افزایش قدر است)
 منظور و متصور نیست - آن هم درین دور فاسد وجود عذقا
 گرفته است - از مدیکه اگر باین صفت متحلی ست در

(باب المیم) [۷۲۴] (مآثر الامرا)

ایضاً زمان بنادانی و سفاقت منسوب است - الحمد لله
که اینجا غرض اخیر مفقود - چه این متبوع والا اقبال ما
(۲)
(که باقیام شریف وی سرمایه سعادت می اندوزیم) در
علو همت آفتاب است منیر (که بر تو تربیتش عام) و
از فرط عطا سحابی است بے نظیر (که فیض انعامش تام) -
مگر عقل تامل کیش محض بحکم حیا کاری (که ازان چشم
دوچار نشود و سر بالا (۳) فتواند شد) اجتناب واجب شمرده -
(۴)
اختیار افتاد *
* بیت *

* سر بیالا فتواند ز خجالت کردن *
* همچو قلاب کسی را که گرفتن هذر است *
و پس ازان (که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گواهی
نژاد نیک اندیش بمصلحت سنجی خرد گوشه انزوا گوید)
[چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان ارتسام یافته] این رهین
امتدان بجاذبه محبت دست از این و آن برداشته چون
سایه با شخص هم قدمی نمود - و بجرعه می شیراز کام
و دهان رقت را بخلالت می اندود *
* بیت *
* جائی که تخت و افسر جم میروند بباد *
* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

روزے چند در کفج عزلت فراغت مهیا و عافیت مستوفی
داشتیم - و می گفتیم * بیت *

* ما گوشه را نه بهر قناعت گرفته ایم *

* تن پروری بگوشه خاطر رسیده است *

ناگاه فلک رشک گین بحال خویش نگذاشت - و
پا بدامن کشیدگان را سر بکوه و صحرای داده از روضه عبهر
برن - اکثری را درین نقل و تحویل بازوی همت بسستی
گرائید - و پای عزیمت بسنگ آمد - نغمه چند بر دیوار زدیم که
بے راهه روحی گردون ناهنجار برآه پیگار سراسر خسار انداخت -
(۲)

و دران روز هم بدستور هر روز با سوداگر مرادف فیل
(۳)
بود - (چون معامله فزونئی شد و زبان کاری بهزیمت متمثل
گردید) سران و سرخیلان بمحوطه (که قریب ناردگاه
بود) در آمدند - جز فیل آن عالی نژاد (که آنهم بسر
رهگذران چار دیوار رسیده) دیگر دران عرصه نماند - ازین
تماشائی کارگاه تقدیر استفسار برفت که چه باید کرد - گفتیم
غیر ازین [که درین پناه جا (که بے پناهی بهتر از انست)
خود را نشانه گوله و بان هر چهار سمت باید ساخت - و
رایگان جان در باخت] سودے متخیل نیست - [آن قری دل
تیز فکر ازین حرف خون را بمیدان کشید - و دین که

فیل نشینان مقابل او را تنها دیده جاویدز اند - از
راد مودی یکه و تنها فیل خود را بهمان سمت تیز راند -
آنها بمشاهده این حالت لب بآفرین و تحسین گشوده دست
از آویز و ستیز باز داشتند - و حلقه وار در میان گرفته بدان
هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدم چند
باقی بود که برخه ناموس پرستان شمشیرها آخته ازان محوطه
بر آمده برق آسا خود را رسانیدند - چون وقت از دست رفته
(۲) هر چند آن دلار پُر دل و محرر اوراق بدرشتی ممانعت‌ها
نمود (جز ایشاش طرف ثانی هیچ نیفزود - ناچار بمقتضای
حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به پیر باران برگشاده
همانجا باز داشتند - از نیرونگی تقدیر در جنگ سالم مانده
در صام زخمه برداشتیم - ناگاه دران شورش بی تمیزی ارباشه
چند تیغها علم کرده بمن رو آوردند - و حمله میکردند - باآواز
عمده (۳) که چرا خویشتن را بکشتن میدهی (متنبه گشته
خود را از فیل بر تافت - چون حفظ آلهی رتایه بود بجانب
حلقه فیلان (که دم و خرطوم باهم پیوسته بود) افتادم - معاً
عمده دیگر بهواداری آن سامی مرتبت را نیز بر فیل خود
گرفته از آشوبگاه بر آورد - و شعله بلند شده فرو نشست -

دران آدارگی و محرومی آشنائی دوچار شده بخانه متهور
خان مرحوم (که احوالش نگاشته خامه شد) رهنمونی کرد -
هرچند از وقوع این حرکت غیر مرضی بعقوبت ها شایان تر
بودیم لیکن حلم آصف جاهی (که آیه ایست از آیات
الهی) در عتاب گاه پاداش بسلب منصب و جاگیر اکتفا
(۲)
فرموده بر ما چند کس بضبط خانه نیز افزودند *

اگرچه در عالم وهم و خیال مهالک بسیار بود اما
لله الشکر ممنون گوشه عزلت که نا شنیدنی ها بگوش
نخورد و نا دیدنی ها بنظر در نیاید * بیت *

* ای گوشه عزلت ز تو آب رخم افزود *

* نشناسم اگر قدر ترا در بدر افتم *

همین عزلت است که باعث تالیف این نسخه شده -

(۳)

و اشاره در دیباجه بدان رفته - تا لطیفه غیبی در نماید -

و فضل لاریبی رخ گشاید - و شعله دلخواه بدست افتد -

بدین مشغله دلکش در رفع بیکاری میکوشم - پیداست که

نلمپتره نویسی و لاطایل گوئی بیش نیست - چون طبیعت را

از آفت تعطیل میانست نموده و از هجوم افکار ردیه باطله

باز داشته مقید رقت افناده چه توان کرد که بطالت

عطالت بامداد کشید - شش سال قریب باختتام رسید *

* بیت *

* خمیازه سنج قهمت عیش رمیده ایم *

* می این قدر نبود که زنج خمار ماند *
(۲)

اگرچه چندی بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل

پزشکن به امن آباد جمعیت آرمیده * * بیت *

* هرکه در کار است گردن میزند بر یکدگر *

* وقت آن آمد که بیکاری بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج مصری [که انشراح او بجنبش

باز بسته اند (که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر) -

آب بآن لطافت از دیرایستادگی کثافت پذیرد - دل تا

کی بسته نیاید [سر اظهار نداریم * * بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *

* از ما خطی بهر خموشی گرفته اند *

چون دنیا را به امید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ماهم سحره داشته باشد *

نعم عصر میان دو یسر واقع شده - و سیاهی لیل را

سپید ماه صبح در پی است * * بیت *
(۲)

* نقاب چهره اميد باشد گرد نوميدي *

* غبار ديده يعقوب آخر توتيا گردد *

خداوند حوصله مباشرت اسباب نيست - و بے اسباب
 هيچ کار را فتح باب ني - اندک کار اين بيچاره را از
 دايره اسباب بيرون نه - و اگر بے سبب نکني سبب را
 بر ما اسان کن - و ما را بما مگذار - و آنچه تو مستحق اني
 پيش آر - الهي هرچه از ما بگو رسيد اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ - و هرچه
 از تو بما رسيد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ - اَللّٰهُمَّ کَمَا اَنْعَمْتَ فَزِدْ - وَ کَمَا
 زِدْتَ فَاَدِمْ - وَ کَمَا اَدَمْتَ فَبَارِكْ - بِحَقِّ الْحَقِّ وَ اَهْلِهِ وَ صَلِّ
 عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ *

• مبارز خان عماد الملک •

خواجه محمد نام در آوان صبا و طغلي بهمهراهي والد
 ماحده از مواف و موطن خویش باخ رهگرای همدوستان
 گردیده (چون بکجرات پنجاب منزل گزید) او را بخدمت
 شاه دوائ مشهور (که درویش صاحب تصرف بوده - و
 سکنة پنجاب را عموماً بدر اعتقاد است) بردند - آن
 بزرگوار مژده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته بارچه
 از ملبوس درويشانه خود بار بخشيد - و پس ازان (که
 يا حسن شد و تمميز گذاشت) جواني عرصه تلاش روزگار

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علی (که
 با کم منصبی جای بسیار در مزاج پادشاهی داشت)
 پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حواله از میکرد -
 و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به شیرازة بندعی التغات میرزا
 نسخه احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهی
 سرفرازی یافته چندی به پیشدستی بخشگیری سیوم مامور
 شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامه و شهرت
 اندوخت - در همان هنگام صبیحة عذایت الله خان (که از
 اکابر کشمیر است) بعقد ازدواج خویش در آرد - چارچمن
 حالش طوالت دیگر گرفت - و جویدار دولتش شادابی
 تازه یافت - بافروزی منصب چهره اعزاز افروخته بتفویض
 بخشگیری سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار
 بوافراخت - در ایام محاصره قلعه پرناله با فوج شاهزاده
 میر مورچال بوده - پس ازان بفوجداری سنگمیز (۳) که محال
 خالصه مقرری خجسته بنیاد بوده) نامزد شد - در ارای
 حسن تردد و گردانی بخطاب امانت خان تحصیل ناموری
 نمود - و در سال چهل و هفتم فوجداری بیضاور (که
 بیعت و چهار گروهی اوزنگ آباد است) ضمیمه شده بعطای
 فیل کامیابی افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیکری ر

فوجداری بندر مبارک سورت ممتاز گشته عذان عزیمت
بجانب مقصود منعطف ساخت *

(چون خان فیروز جنگ ناظم صوبه گجرات بسفر
دارالقرار بنه بریست) خان وزیر برسم یلغار خود را
به احمد آباد رسانیده بضبط خزانه و کارخانجات از پرداخته
حفاظت و حراست آن الکة وسیع وجه همت گردانید - از
پیشگاه خلافت و جهانبنایی بافزایش منصب و صاحب صوبگی
گجرات پایه افزای امارت گردیده کله گوشه مباحثات بر ارج
افتخار رسانید - (چون نوبت فرمانروائی بجهان دار شاه
رسید) آن صوبه بد سربلند خان قرار یافته بوسیله کولکلتاش
خان خانجهان نظام ولایت مالوه بعهده خان مذکور مفوض
شد - پس از وصول بارجین (که حاکم نشین آن صوبه
است) با رتن سنگه چندرات زمیندار (ام پوره) که در عهد
عالمگیری بر سر رطن مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته -
درین ولا بذابور وهن و سستی سلطنت خیال سومی و سرداری
بدماغ بے مغز خود راه داده و اندوخته فراهم آورده بتصرف
محالات پادشاهی دست تجبر افراشته بود [اگرچه مشهور
این است که ذوالفقار خان بذابور نفاقه (که با کولکلتاش
خان داشت) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

(باب المیم) [۷۳۲] (مآثر الامراء)

مذکور شد - تا بدنامی این بد نقشی بحال مریدی او عاید
گردد [نخست پیام های صلاح آمیز بر گزارد - ضعیف الاسلام (۲)
شدید العذاب از قوط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده
در مخالفت استبداد نمود - و دایر خان روهیله را (که
از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود) با فوج بسیار بر
قصبه سارنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تھانه دار آن جا را
برداشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان
شاهمت نشان از حمیت رسا و غیرت بجای زیاده برین تاب
ستم شریکی آن جهالت کیش نیارده با جمعی (که همگی بسه
هزار سوار نمیرسید) بعزیمت رزم و پیگار بگام سرعت ره سپر
کرده در حوالی آن قصبه (که بیست و سه کروهی
ارچین است) یسال بر آراسته آماده جدال گشت - آن
ادبار پزده با بیست هزار سوار [که اکثر افغانان نامی بودند
مثل دوست محمد روهیله (که هذوز رگ و ریشتم زمیذاری
دران مرزبوم ندرانیده) با سه چهار هزار سوار نوکری میکرد]
میدان جلالت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان
مذکور را بسه فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس
از انداختن بان و تغذگ (که آتش افروز رزم و جنگ
است) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

(۲) نسخه [ج] آن ضعیف الاسلام الخ - (۳) نسخه [ب] می رسید .

بالا گرفت - درین اثنا نسیم از مہبّ عزایت ایزدی وزید -
و شاهد ظفر جلوہ نمود - بعد از فتح شخصہ (اجہ را
در معرکہ افتادہ دید - سرش بریدہ آرد - ظاهر شد
(کہ هنوز زہ خورد گرمی داشت) کہ در سلک توپ خانہ
گولہ رھگلہ بدو رسیدہ از پا درآمد - خان اقبال نشان
گرانبار غنایم گشتہ بہم غذائی نصرت خواست کہ بزم و غارت
رام پورہ وطن آن شقی توجہ گمارد - زنش بضعیف نالی
درآمدہ از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار
شاہ بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شہامت خان
مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائی محمد فروخ سیر بار دیگر صوبہ داری
کجرات نامزد ار شد - دو ہفتہ از حکمرانی او منقضی
نگشتہ بود کہ ایالت آنجا بہ داؤد خان پنی^(۲) اختصاص
گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبہ داری
حیدر آباد درجہ امتیاز پیمودہ (خش عزیمت بجانب مقصود
راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانی وسیع
بہ مفسد گزائی و مطیع نوازی گذرانید - سرکشان گردن تاب را
از پا در آرد و ریاعی مالگذار را باستمال و دلاسا بذواخت -
از قطرہ و پویہ دمہ نمی آسود - و پیوستہ ازین سر تا آن سر

(۲) نسخہ [ب] داؤد خان پنی - و در [بعضی نسخہ] پنی .

(باب المیم) [۷۳۴] (مآثر الامرا)

ولایت سایر و دایر می بود - اگرچه زیاده بر سه هزار سوار
نگاه نمی داشت اما فوجهای گران مرتبه را باویز و ستیز
نمایان آواره دشت فرار می ساخت - یکم از اشقیای (هرگاه
بسرحد او قدم گذاشت) سرچنگ مستوفی خورد - و هر مرتبه
(که اراده دست انداز آن دیار نمود) ضرب دست او
دیده بتک پا جان بدر بود *

دران هنگام (که امیرالامرا حسین علی خان ناظم دکن
شده آمد) خان مزبور بآهانج ملاقات به خجسته بنیاد رسید -
امیرالامرا پس ازان (که شخصیت او دریافت) باندازه
قدر و منزلتش ساوک پهنندیده نموده مقضی المرام بتعالقه
مرخص گردید - و (چون آصف جاه کمر دولت خواهی خسرو
زمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته از مالوه
بدکن انتهای نمود) از انجا (که خان مشارالیه بمواسلات
زبان مرافقت داده بود) از حیدرآباد روانه شد - بعد ازان (که
آصف جاه از جنگ مخالفان را پرداخته بارانگ آباد اقامت
داشت) (رسیده بملاقات چهره مزید اخلاص افروخت - و ا
طرفین تجدید موافق یکجبهتی باتفاق بمیان آمده بتجور
منصب هفت هزارمی هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک
لوائی شادکامی افروخت - قضا را درین اثنا سادات (که

(مآثر الامراء) [۷۳۵] (باب المیم)

(۲)
بیم کین تروزی آنها شیء نمی غنودند (بروز خون نشسته راه
ناکامی سپردند - و خلشها بالکلیه مرتفع گشت - خان مزبور
تمهید شادی پسرها برانگیخت - و جشن طوی و سور
برآراست - در آن ایام آصف جاه رفتن حضور بخود تصمیم
فرمود - با آن (که موایدید آن خان دور بین نیک اندیش
نبود - و ممانعت ها نمود) اتفاقاً بقتل فردا پور رسیده
برخی رجوع اقامت دکن (جهان پیدا کرده برگشت - و در
تصویب رای خان مبارزت فشان نامه نوشت - و این بیت
معنون ساخت *

* آنچه در آئینده جوان بیند *

* پیر درخشت کهنه آن بیند *

(۳)
پس ازان بمشورت و کنگش یک دیگر آصف جاه فتح
جنگ بجانب ادنی رو آورد - از سران و افغانان جنوبی
(که از دیرباز خلیع العذار گذرانیده زرها اندوختند) پیشکش
معتد به درخواست - آن خان مزاج شناس (زگار نخست
بتعاقد خود شتافته ازانجا) (که بایست بجمعیت و ملائمت
رسیده رعب افزا می شد) با معدودے آمده ملحق گردید -
چون مرفه خویش ندید [که سرداران آن طرف دستمال

(۲) نسخه [ب] نمی غنود - (۳) نسخه [ج] پس ازان (که

بمشورت) از سران الخ *

تحتکم شده هرچه گویند بتن بردارند (چه خود از همان
آبخور آب می خورد) باهم یکتائی ورزید - آنچه مظم^(۲)
نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - (اگرچه
بمقتضای وقت بظاهر ناخوشی بروز نکرد - و کرد شکافته
نشد) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر
حکام جنوبی مطلقاً دل از بازپرس برداشته محال سیکاکول^(۳)
(که خالصه بود - و دست بر داشته گاه ازان داخل خزانه
میکرد) با دیگر محالات آن صوبه بطریق تملک متصرف
گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای
وزارت گردید هنگام پذیرائی بمناصب او و پسران و همراهانش
کمی و نقصان بعمل آورده باز خواست زر خالصه نیز بویکاش
نموده کارش زبانی کرد - و ذخیره خاطر بیرون انداخت -
و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بطل سبحانی عرض کرد
که برای این کار به از مبارز خان دیگرے نیست - در برده
دوستی میخواست کارش بسازد - و پس ازان (که عوض
دکن مالوه و کچرات ضمیمه وزارت بآصف جاه مقرر شد)
ازین (که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان
باشد - فیما بین حقوق اخلاص در غایت متحقق است)^(۴)

(۲) نسخه [ب] ورزیده - (۳) نسخه [ج] سیکاکول - و در نسخه [ب]

سیکاکول - (۴) نسخه [ج] که نیمه بین *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار اليه را هم بتكرار
 نوشتم و خواند برين پله آورد - اما درين ضمن عنايت الله
 خان خورش (كه در حضور خان سامان و نايب وزارت
 بود) باشاره خاقان زمان او را باغ سبز نموده تظميع
 زياد كرد - و درغن قاز مالیده اميد واريها داد - خان مزبور
 با وصف بي بر كردگي و كهنه تجربگي از جا در آمده به
 آن (كه استصواب نواب فتح جنگ درمیان باشد)
 از روی فدريت و نمك خوارگي انقياد اوامر پادشاهي را
 بخود مصمم گردانيد - در محامره گدهی بهولچري (كه نزديك
 مچهلي بندر است - و آيا راو زميندار مفسد پيشه آنجا
 متحصن گشته در جنگ و پيگاردان دليري و دلاري ميداد)
 شش هفت ماهه گذرانیده بود كه فرمان صوبه دارى دكن
 رسيد - خان مزبور چنده ديگر صرف اوقات بران قلعه
 نموده بمصالحه آنها گرفته علم معاودت بحيدرآباد افراخت *
 چون افغانان جنوبى درين امر نيز سلسه جنبان بودند
 بهادر خان پني فوجدار كنول و ابو الفتح پسر عبد النبي
 خان فوجدار كويه و عبد المجيد خان نبيره دلير خان و
 متبناى او علي خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

(۲) نسخه [چ] بهولچري و در [بعض نسخه] بهولچري - و در [بعض

جا] بهولچري هم آمده - (۳) نسخه [چ] كويه .

(باب المیم) [۷۳۸] (مآثر الامرا)

کرنائیک غالب خان پسر امیر ابوطالب بدخشی با فوج
شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل ناندیر عبور
آب گنگ کوتمین نموده در سواد اوندیه (که برگنه ایست
از سرکار باسم بالا کهات برار) خواست موسم باران بگذرانند -
درین ایام نواب فتح جنگ آصف جاه (که بنابر ناسازی
مردم حضور بتقریب شکار بر آمده بود) باستماع انتشار
مهرته در مالوه از منزل سوزن^(۲) گذار گنگ بهاگیرتی روانه
آن صوب گردید - پس از اخراج اشقیا از قریب اوجین
برگشته به برگنه سوزن (که متصل سورنج است) رسیده بود
که خط محمد عنایت خان بهادر از خجسته بذیان در (سید -^(۳)
[ده باغواهی مردم در انداز حضور و تحریک افغانان جنوئی
مبارز خان صوبه داری دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این
طرف است - و از فحواهی مشورت این ها چندان مستفاد
می شود که بعد از دخل صوبه داری با عساکر دکن متوجه
مالوه شود - و جمعی از حضور هم تعیین گردند] با خدام
تکالیف ما لایطاق در میان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر
و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط رکیل
مبارز خان بدست افتاده (آنچه زبانی عنایت الله خان

(۲) نسخه [ب] سوزن - و در [بعضی نسخه] سوزن - (۳) نسخه (ج)

(مآثر الامراء) (۷۳۹) (باب المیم)

نوشته (مقوم مضمون مرقوم محمد عنایت خان بوده لا محاله
موهوم مجزوم آمد . عطف عذان بجانب دکن نمود - و
بیای استعجال (سپر گشته در شهر ذی قعدة سال ششم
محمد شاهي داخل خجسته بنیاد گشت - و بر سبیل
اتمام حجت نخست مواعظ و تحذیر از سفک دماء مسلمین
بر نوشت - خان شہامت منشر (هر چند که کار کيف ما اتفق
بدین مرتبه رسیده بود) دل بای دادن و بر گشتن شایان
سری و سرداری خود (که از مبارز پیشگان روزگار بود)
ندیده (خصوص در عالم نوکری این خام خیالیها که در خور
نام و زینده شانش باشد) سر از مواعظ غرض آلود بپچید -
و مستعد (زم و پیگار گردید - آصف جاه نیز باتفاق باجی
راو و غیره مرهقه با شش هزار سوار استقبال نموده) چون
به پرگنه چار تهافه رسید (خان قضا گوشت اجل رسیده با فرط
جلادت و کثرت تجربه بگفته جمعی غلط بین باراد ظفر نگر
(که آلتغای بهادر خان اسمت و آبادی افغانان) باندیشه
آن که (بایاغار و شیکیر بدان قصبه رسیده دمی آسایش
نگرفت - و یکسر به اورنگ آباد شتافت) از در حال
خالی نیست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر
می کند توپخانه (که نازش او به پشت گرمی آنست)
نمی رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

بدیر خواهد رسید - تا آن وقت قبایل و خزانه سردار و
 زه و زاد مردم فوج با شهر (که پای تخت است) بدست
 آورده آماده نبرد می شویم - از آب پورنا (که فرود آمده
 بمقابل ده دوازده کوهی رسیده بود) برگشته باز غبره نمود -
 بدانست که انحراف از حریف رو بود در هندوستان دمه
 نقد فوار بر خویش بستان و شهر غلبه بخصم (را داشتن است -
 فی الواقعه محرز این سطور همراه آصف جاه بود - همان روز
 رعب و مهابتش از دلها پاک رفت - و احتمال فتح او
 (که یقینی اکثری بود) مرجوح گشت - بل بیم زندگی
 و گریختن خاطر نشین که و مه گردید - نذر مبارک باد از
 نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاریخ ها فکر کردند -
 شخصه تاریخ غریب بهندی یافته منظوم نموده * ع *

۱۱۳۶

* در کیا مبارز خان *

ماده آن تاریخ است - بالجمله هنگام عبور برخی پیش قدمان
 یزک و کار طلبان قرادلی طرف فتح جنگ در رسیده دستبرد
 سترگ نمودند - داروغه توپخانه او با جمعی از پا در آمد - آنها
 بدان بپند نهموده بالخته از مرهقه به برکی گری و قزاقی
 در آمده حریف را از یلغار بر داشته قطع در قدم راه بدشواری
 (۳)

(مآثر الامراء) [۷۴۱] (باب المیم)

انجامید - ناگزیر بقصبة شکر کهرله بهیر و بنگاه بر تافته
خون با مردم جنگی بودن ایستاد - اما این انفکاک و افتراق
بدو شبانه روز کشید - بعلمت بے چیزی (که همه باسب
و قمچی ماندند) طرفه معویت بر مردم گذشت - که
بدتر از مردن بود - بیست و دوم محرم سنه (۱۱۳۷)

یک هزار و یک صد و سی و هفت هجری ثلثه از روز
جمعه مانده با کمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ
(که دو فوج مرتب ساخته یک بصرداری خویش و دیگر
بسرچی عضد الدوله عوض خان بهادر دو کردهی قصبه
مذکور صف آرا بود) روان شده بدست راست عوض خان
(که طرف یمین آصف جاه بود) سبک عزان گردید - ناگاه
نال (که در سیاه لایش آدم و جانور تا سینه فرو میرفت)
پیش آمد - ناچار سر رشته یسل گسیخت - و ده بوهم
خورد - طرفه چپقلاش بهم رسید - اگر اسب چراغ پا
می شد از تنگی جا همان قسم راه میرفت - و اگر سوار
می افتاد بزمین نا رسیده میان دو کفل و دو سر اسب

(۲) نسخه [ب] سکر کهریه و در [بعضی نسخه] سکر کهرله - اما در
[تاریخ مظفری مرقوم است که] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافرت
نور دیده جانب دکن عزان بر گردانید - و بر جناح استعمال خود را بدانجا
رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمده بیست و سیوم محرم سنه ۱۱۳۷
در شکر کهریه جنگ معب اتفاق افتاد *

بند گشته بالا بالا ره می پیمود - آخر مردم جرانغار
 براه افتادند - با این همه توپخانه رعد نهیب برق افکن
 خصم را بر دست راست گذاشته چون شیر غران در آمده
 با میمنه و التمش عوض خان به زد و خورد کوتاه یوق
 پیوست - درین اثنا سرداران مغصور با جزائره‌های جان کاه و
 تفنگ‌های زندگی ربا به پشت گرمی رسیده آتش در
 خرمن هستی آن جسارت کیشان زدند - خان مبارز با در
 پسر هدف قیر قضا گشته ^(۲) بسیاری از سرداران [مثل بهادر
 خان پنی صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار
 جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان میانه و
 حمیدنی خان پسر عالی مردان خان حیدر آبادی و امین خان
 دکانی و جگدیو رار جادون (که هر دو ازین طرف رفته
 ملحق شده) و محمد فایق خان کشمیری (که دیوان
 سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالان روزگار بود) با سه هزار
 و پانصد کس [گریبان بچنگ اجل دادند *

بر شناسای کار ظاهر است که آن خان فاکم از نامساعدت
 روزگار مساهله و مسامحه در امری که نباید بکار برد -
 (۳)

و الا بوصول فرمان اگر دست از گدھی پهلچری بر داشته

(۲) در [تاریخ مظفری] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر از دست
 نظام‌الهاک بقتل رسید - (۳) در نسخه [۱] بولحر بغير نقطه مرقوم است :

متوجه مي شد کار تا اینجا نمي رسيد - بعد ازین هم معلوم نمي شد که بدین طول خواهد کشيد - و آلا ساز و سرانجام و فوج بسیار مي توانست جمع کرد - حتی که در ایام جنگ هم سواران مرهقه پیغام رفاقت نمودند - خصوص کاهنو بهونسله با پنج هزار سوار بقلیلے راضي بوده - اصلا قبول نکرد - که اینها همه سرچنگ خورده و مالش یافته من اند - آينده هم سر حساب نگهداشتنی ست - منت پذیر نمي شوم - اگر بے زر آمده رفیق شوند مضایقه ندارند *

بالجملة در نواحی آن قصبه (که محترائیسست دلفزا) مدفون گشت - سرآمد امرای حال بوده - بلکه به امیران زمانه هیچ مناسبتی نداشت - بوی سرداران سلف میدارد - شجاعتش با فراست ترین - و ریاستش با سیاست هم نشین - در استقلال و متانت کوهی بوده (که از تند باد انقلاب روزگار جنبش در ارکان ثباتش راه نیافته - و در راست اندیشی و حسن تدبیر قدر اندازے بود) که هرگز تیر فکرش از نشانه مقصود چپ و راست نیفتاد - دور باش ممل و اختلاط مغل نداشت - (هرچند خالی از یار باشی و صحبت دوستی نبود) نوکر پروری و رفیق نوازی بسیار داشت - عیش پرستی و تن آسانی نمي کرد -

سپاهی وضع بود - کار طلبی ها داشت - معامله فهم بود -
 بجز (سی همه جا میرسید - شلتاق و شتلم در میان نمی آردن -
 حیف رایگان رفت - به مفت های دولت نرسید - از صبیغه
 عنایت الله خان پنج پسر و یک دختر داشته - دو پسر
 خرد اسعد خان و مسعود خان (که یکی با دختر مطلب خان^(۳)
 بن مطلب خان بنی مختار و دیگری با صبیغه خان زمان
 مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهي کتخدا گردید) در عین
 شباب همراهی پدر برگزیدند - و از همه کلان تر خواجه
 احمد خان است که پدر همیشه بغیابت خود در شهر
 میگذاشت - اگرچه کارها همه مفوض به (ای جلال الدین
 محمود خان بود که بقدّم رفاقت و راستی مزاج چنان
 در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداخته او
 نمی توانست انگشت اعتراض نهاده - بعد از کشته شدن پدر
 با احشام قلعه محمد نگر عرف گولکنده ساخته صندل خان
 خواجه سرا را (که قلعه داری می نمود) بیدخل کرده
 با مال و متاع و اتباع و اشباع بقاعه شتافته با استحکام برج
 و باره پرداخت - و تا یک سال نگهداشت - هر چند

(۲) در احوال مطلب خان [اسد خان] بغیر مین موله وقوع یافته - اما
 اغلب که [اسعد خان] صحیح باشد - (۳) چنانکه در ترجمه مطلب خان در
 جزو سیزم صفحه ۶۵۳ گذشته *

او را مناسبته باین کارها نیست (مرد بیچاره است - همیشه
 درزانه می خوابد - و شبها بیدار) به رای و تدبیر دیگر
 هواخواهان بعمل آمده باشد - پس ازان [که دلاور خان
 (که خسر او بود و خاله حقیقی هم بار مذهب (مصلح
 شده] بمنصب شش هزاره و خطاب شهامت خان و تذخواه
 جاگیر در همان صوبه و معافی تکالیف نوکری و عدم تقاضای
 اموال پدر قلعه تسلیم نموده - بعد از چندس عوض جاگیر
 حیدرآباد در اوته پور و قوال^(۲) یافته - الحال از مدتی
 در خجسته بنیاد گوشه نشین است - کاره بکس ندارد -
 جاگیره در خاندیس یافته - دیگره خواجه محمود خان
 است که در جنگ زخمهای مؤلم برداشته صحت یافته -
 و آصف جاه بمنصب پنج هزاره و خطاب مبارز خان مشمول
 نوازش فرمود - دین دلا خطاب امانت خانی^(۳) یافته آمیزه
 خاندیس در جاگیر دارد - خلف ارشد است - در زمان
 پدر قلعه داری ها داشت - مرد شجاع معامله فهم و شایان
 کارهای عمده - با درویشان اخلاص مند - بهمه چیز مربوط
 و بهمه ارماف آراسته - در همراهی آصف جاه معزز است -
 دیگره عبدالمعبد خان (که در هین هیات پدر بحضور

(۲) همچنین در دو نسخه و در [سپهر] عوض جاگیر حیدرآباد رانته نور
 و قوال یافته - (۳) نسخه [ج] انبیر *

شکافته) - خهرود زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده
و خطاب مبارز خان و داروغگی گوز برداران سرفراز فرمود -
الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیره
غایت الله خان منصوب شده - در حکومت خسر فوجدار
سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه دارچی بیجاپور
تعیین نموده - دران جا از دست ادا چوهان سردار
مروته شکست فاحش خورده - آخرها در قلعه دارچی پریندا
در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های بمزه
داشت - دیگر هم اولاد داشته - یکی ازان حامد الله خان
است که نواب آصف جاه بضابطه هند (که عداوت خون را
بوصلت نعیاً منعیاً می کنند) همشیره خود را بعقد او
داده - با این نسبت هم رفاه ندارند *

* معز الدوله حیدر قلی خان *

اسفرائینی ست - محمد رضا نام داشت . ابتدا در
سرکار سلطان عظیم الشان توسل جسته بمنصب نام او مشهور
گردید - پس ازان (که زمام سلطنت هندوستان بدست
محمد فرخ سیر در آمد) سال اول جلوس بواسطت میر
جمله ب خطاب حیدر قلی خان و خدمت دیوانی دکن مع
دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر
اردوگیها سر بلندی اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

(مآثر الامرا) [۷۴۷] (باب الميم)

(چون در مزاج شورش و سختي بهيار داشت) با نظام الملك آصف جاه ناظم آنجا صحبت از درسي نه نشست - لهذا بحضور شتافته بدیوانی صوبه احمد آباد و متصدیگری بنادر سورت و نیابت نظامت گجرات (که اماله دران ایام بنام خاندوران بود) عزت اندوخته بدان صوب راهی گشت - و به تحقیق مهمات آنجا پرداخته اضافه نمایان در محصول بنادر و محال خالصه (که سپرد او شده بود) آورد - و در جنگ با مغدر خان ثاني (که با جمعیت بهيار بمقابله آمده بود و از جمعیت کم داشت) بجرأت پیش آمده برو غالب گردید - اما بنابر درستی مزاج او رعایای آنجا ناراض بودند - و جاگیرداران آن صوبه شکایت کلی داشتند - و این معنی باعث کینیدگی خاطر قطب الملك شده بود - از آنجا تغیر شده در عهد سلطان رفیع الدرجات عزیمت حضور نمود - و بمقتضای وقت پس از وصول باکبر آباد با سید عزت خان بارهه چون شیر و شکر جوشیده باستصواب او راجه رتن چند را بکمند اتحاد در آورد - بشفاعت حمین علی خان با قطب الملك نرد صفا باخته شریک مشورت هر دو برادر شد *

و (چون در عهد سلطنت سلطان رفیع الدوله حمین علی خان بدفع نساد نیکو سیر بن سلطان محمد اکبر بن خلد مکان

(باب المیم) [۷۳۸] (مآثر الامراء)

بصوب اکبر آباد اراده نمود) او بخطاب بهادري آبرو یافته
بطريق هزارل بیشتر به راه پیمائي در آمد - و در محاصره
قلعه اکبر آباد مصدر تردد شد - و سال اول جلوس
فردوس آرامگاه به تنبيه گردهر بهادر (که بعد فوت راجه
جهيله رام ناگر هم خود در صوبه آله آباد سر نافرمانی
داشت) با فوج شایسته دستوري یافت - و (چون باستصواب
راجه (تن چند این مقدمه بصلح گرانید) از انجا برگشته
پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقه ميرآشي
از انتقال سيد خانجهان باره لوی افتخار بر افراخت -
و پس از کشته شدن حسين علي خان (که سيد عزت
خان باره و ديگر رفقای خان مزبور رو بجانب دولت خانه
يادشاهي آوردند) نام برده با جمعیه سوار و پياده
موجود کمر خدمت بسته آثار دليري و دلادري بظهور آورد -
و در جلدري آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزارى
شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شاد کامي نواخت -

(۲) نسخه [ب] جهيله رام - (۳) در [تاريخ مظفري] در همان اثنا شعله
شهرت کشيد که گردهر پسر دبا بهادر برادرزاده جهيله رام که مقدمه الجیش
و قوت بازوي او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاه پرداخته قلعه آله آباد را
بنیاري برج و باره استواري نمود - (۴) در [تاريخ مظفري] حيدرقلي خان
بمنصب هفت هزاري شش هزار سوار یک اسبه و خطاب حيدرقلي خان بهادر
ناصر جنگ امتياز یافت *

در جنگی (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم پسر سلطان رفیع الشان متصل آن روز داد) بهر ادلی مامور شده در سرداس توپخانه بزرگ افغانی بعهده آن سعی بلیغ نمود - و بهتر بشمشیر با حریف پیوسته طریق جرأت پیمود - و قطب الملک بهادر را (که زخم بدست آمد) بر فیل برداشته نزد پادشاه آورد - و باین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزارگی هفت هزار سوار و خطاب معزالدوله علم بلندرتبگی برافراشت - و سال (۱۱۳۳) هزار و یک صد و سی و سه هجری صوبه داری کجرات از تغیر اجیم سنگه و متصدی گرمی بندر سورت از تغیر قمرالدین خان بهادر ضمیمه میر آتشی بار تقرر یافت - و در سال دیگر (که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور آمده بخلافت وزارت از انتقال محمد امین خان بهادر اعتماد الدوله مخلع شد) او (که بزبان آدری و دلیری موصوف

(۲) در [تاریخ مظفری] و حیدر قلی خان میر آتش در لشکر محمد شاهي تردیدیکه بکار برده و بزرگ پاشی بیدریغ و بوعدهای لطف آمیز نوازش پادشاهی بتالیف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاریکه از عمل توپخانهها در روز جنگ گرفته شاید در مهند هیچ مهر آتشی از زمان سلف این جهاد بظهور نرسیده -

(۳) در [تاریخ مظفری] چون کارش از مدد بخت و باوری اخذ در گذشته بود دو زخم بیک زخم تیر و پیشانی و دیگر زخم شمشیر بر دستش رسیده بود - و بتقدیر الهی زنده ازان معرکه اسیر گردید *

بود) در کارهای ملکی و مالی دخیل میکرد - این معنی بر مزاج
وزیر گواره نشد - و پادشاه به خاطر داشت او حیدر قلی خان را
مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شده به احمد آباد
(۲)
رفت - و در آنجا زر معاملات خالصه و تیول جاگیرداران را
متصرف گشت - لهذا جاگیر او (که در نواح دار الخلافه
بود) بضبطی در آمد - او باستماع این خبر بمتصدیان حضور
نوشت - که چون اقطاع من ضبط شده از من نوکری و
اطاعت نمی آید - لهذا صوبه داری آنجا بنام نظام الملک
(۳)
آمف جاه بهادر تقور پذیرفته بهادر مزبور روانه آن صوبه
شد - او باستماع این معنی با آن (که فوج بسیار
فراهم آورده بود) خود را بجنون انداخته روانه پیشگاه سلطنت
گردید - و پس از وصول بدو منزلی شاهجهان آباد بتسخیر
صوبه اجمیر (که بتصرف اجمیت سنگهه رفته بود) تعیین
(۴)

(۲) نسخه [۱] لفظ [را] نیست - (۳) در [تاریخ مظفری] چون درین
ایام معزالدوله حیدر قلی خان ناظم گجرات قدم چرات در وادی بغی گذاشت
رای جهان آرای صوبه داری گجرات و مالوه ضمیمه وزارت و ایالت دکن نموده
مهم حیدر قلی خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او پاشنه کوب تا جواهره
قریب گجرات خود را رسانید - و حیدر قلی خان چون ناب مقاومت در خود
تدید بدر جنون زده بحضور پادشاه رسید - بعد چندی از تغیر خاتر زمان
بخدمت میر آتشی سر بلند شد - (۴) نسخه [ج] اجمیت سنگهه راتهوره

(مآثر الامراء) [۷۵۱] ؟ (باب الميم)

شد - و بعد ازان (که گده پتلي ^(۲) هم مفتوح گشت) بحضور

آمده مطابق سنه (۱۱۳۷) هزار و يك صد و سي و هفت

هجري شيعه با زن خون در خس خانه مي خوابيد ناگاه آتش

در گرفت - و چمن زندگيش را سوخت - ^(۳) در کارها طبع رسائي

داشت - و جلالت را بكار داني فراهم کرده بود - اما

مزاجش خالي از سختگيري و زياده سوي نبود - گويند طعام

گرم ميخورد - حتي که بر دستار خوان ظرف پخت طعام را

بر سر مجمر پراز آتش داشته حاضر مي ساختند *

* مؤتمن الملک جعفر خان *

در اصل برهمن پسر بود - حاجي شفيع اصفهاني خريد

کرده مسمي به محمد هادي ساخت - و مثل اطفال پرورش

و تربيت نمود - و همراه او بايران رفت - و پس از فوت

او بدکن بر گرديده بقليله نوکر حاجي عبدالله خراساني

ديوان صوبه برار شد - و پستتر نوکر پادشاهي گشته در

عهد خالد مکن بمنصبه در خور و خطاب کار طلب خان سرفراز

(۲) نسخه [ج] گده پتلي - و در [بعض نسخه] گده پتلي - (۳) در

[تاريخ مظفري] سال هشتم از جلوس فردوس آرامگاه معزالدوله حيدر

قلي خان ناصر جنگ در ايام گرما بخس خانه استراحت داشت - ناگاه

آن خانه را آتش در گرفت و او فرصت بر آمدن نيافته همانجا بر رحمت ايزدي

پيوست *

شده بتعلقات صوبه دکن می پرداخت - و چندی دیوانی
 حیدرآباد داشت - پسر بدیوانی صوبه بنگاله از تغیر ضیاء الله
 خان و خطاب مرشد قالی خان سر عزت بر افراخت - در
 ایام (که محمد فرخ سیر جانب اکبر آباد بقصد جنگ
 با عم خود جهاندار شاه عزیمت نمود) حیدر بیگ نامی را
 با جمعی بصوبه بنگاله فرستاد که خزانه بیارد - از بجنگ
 پیش آمده شکست داد - پس ازان (که سلطنت به محمد
 فرخ سیر رسید) رشید خان برادر افراسیاب خان مرزا
 جمیری بصوبه داری آنجا تعیین یافته کار بقتال و جدال
 رسانیده مقتول شد - نامبرده معرفت جنگ سببه ساهو (که
 از معتبران مالداران آن صوبه بود) زوها صرف نموده بتعلقه
 صوبه داری آنجا و منصب هفت هزارگی هفت هزار سوار
 و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد
 جنگ ناموری اندوخت - و سالها در آنجا بسر بوده در سنه
 (۱۱۳۸) هزار و یک صد و سی و هشت هجری (ه سیر
 مال آخرت گشت - مرشد آباد آباد کرده اوجت - گویند
 درون عملداری کمال آگهی داشت - کورس پر از نجاست
 ساخته نام آن بیکنقه نهاده بود - زمینداران را در آنجا
 تید می نمود - و بیکنقه (بفتح بای موحده و سکون یای
 تحتانی و ضم کاف عربی و سکون نون و قای فوقانی مثقله

هندي با های مخفی موقوف (بزبان اهل هند عبارت از بهشت است که باعتقاد خود مخصوص برگزیدگان دانند *

پس از شجاع الدین محمد خان بهادر داماد او [که ^(۲) میرزا دکئی عرف داشت - و از مردم برهانپور بود - نام پدرش نورالدین از قوم افشار (که یکی از اجداد او علی یار سلطان نام در ایام شاه طهماسب حاکم فراه مضاف خراسان بود) و خود او چندے بتعلقه دارین ایلکندل مضاف صوبه فرخنده بنیاد اشتغال داشت - و در ایام صوبه دارین جعفر خان در بنگاله بحکومت ادریسه می پرداخت [یاغار نموده داخل مرشد آباد گردید - و از حضور فردوس آرامگاه بمنصب عمده و خطاب مؤتمن الماک شجاع الدوله بهادر اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملک تقرر پذیرفت - و کون مزبور را برهم زده همه زمینداران را گذاشت - و سیصد سال بحکومت آنجا گذرانیده در سال (۱۱۵۲) هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری واصل عالم عقبی گشت - ^(۳) رونق از بنگاله رفت تاریخ فوت درست *

(۴) در [تاریخ مظفری] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان المخاطب به مرشد قلی خان صوبه دار بنگاله در گذشت - و شجاع الدوله داماد او بفرمان نظامت بنگاله و خلعت مکلف با مالای مروارید و خنجر مرصع و شمشیر با ساز میزاکار و قیل و اسب از حضور والا مورد مراجع گشت - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری *

(باب المیم) [۷۵۴] (سائر الامرا)

پس از پدرش علاء الدوله سرفراز خان بهادر حیدر جنگ
(که مرزا اسد الدین نام داشت) ایالت آنجا یافت - و

پس از انقضای ده ماه در سنه (۱۱۵۳) هزار و یک صد
و پنجاه و سه هجری بدست علی وردی خان (که از
پیش آوندهای پدرش بود) کشته گردید - مرشد قلی
خان بهادر رستم جنگ یزید سرفراز خان است - نامش مرزا
لطف الله - پدرش حاجی شکرالله تبریزی از دیار ایوان
به هندوستان آمده در سورت توطان گزید - مرزا لطف الله
دران جا متولد گردید - و پس از وصول بسن رشد کسب
علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر
قابلیت او دریافته صبیغه خود را با او عقد نمود - ابتدا
بخطاب لطف علی خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد
قلی خان مخاطب شد - دران ایام حاکم اودیسه بود -
(چون علی وردی خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت
شد) او هم فوج فراهم آورده بمقابلت پرداخت - و شکست
یافته دکن رویه شتافت - و در سنه (۱۱۵۴) هزار و یک
صد و پنجاه و چهار هجری باز اجتماع نموده بارتیسه آمد -

(۲) در [تاریخ مظفری] چون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و
اودیسه سیودهم ذی الحجه در سنه ۱۱۵۱ هجری در مین هنگام ورود نادر
شاه در گذشت فرمان نظامت هر سه صوبه با دیگر عذابات از پیشگاه جهانبانی
برای سرفراز خان خلف او روانه گردید -

و سعید محمد خان پسر حاجی محمد را (که برادر زاده
 علمی وردی خان می شد - و نائب اردبیل بود) دستگیر
 ساخت - علمی وردی خان با هر دو عزیزمت اردبیل کرده حاکم
 آنجا را عزیزمت داد - ازان بعد بدکن آمد - نظام الماک
 آصف جاه بهادر مشمول عوطف ساخته بتقرر جاگیر و قرب
 مصاحبت خود خرسند گردانید - سال (۱۱۶۴) هزار و یک
 صد و شصت و چهار هجری در گذشت - شعر می گفت -
 و محمور تخلص می کرد - این بیت ازوست *

* میگذار از ضعیفان کار سنگین بر نمی آید *

(۲)
 * که کوه می شود صورت پذیر از خامه موئی *

(۳)
 حایله اش مشهور به مهمان بیگم صبیحه شجاع الدوله مدتی
 زنده بود - در حیدر آباد بعدوای خرید کرده شوهر پسر
 می برد - پسرش یحیی خان چند ساله قلمه داری کهنپوره
 مضاف فرخنده بنیان داشت - ساله چند قبل از حالت
 تحریر ازینجا آواره شده *

* مهاراجه اجیت سنگه راتهور *

پسر مهاراجه جسونت سنگه است - چون پدرش در
 تهاغه داری جهورد در گذشت از در شکم مادر بود - پس

(۲) نسخه [۱] خانه مورے - (۳) نسخه [ج] مهین بیگم - (۴) نسخه

[ب] کهنپوره - و در [بعضی نسخه] کهنپوره *

و (چون پادشاه متوجه دکن بعزیمت مقابله کام بخش گردید) او از اثنای راه باتفاق راجه جی سنگهه کهچهراده اسباب ضروری برداشته و خیمه ها در لشکر گذاشته راه وطن گرفت . و بعد معادلت از دکن پادشاه را فکر تنبیه این قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان (که در پنجاب عالم گیر شده بود) مانع آن شد - نظر بمصاحت وقت از کرده و ناکرده او چشم پوشیده بوساطت خانخانان قرار یافت که او باتفاق راجه جی سنگهه سرسواری ملازمت نموده رخصت وطن یابد - و سرانجام درست کرده خود را بحضور رساند - ازانجا (که فلک فتنه زا هردم توطیه دیگر بر می انگیزد) خلد منزل را بعد رسیدن لاهور قضیه ناگزیر پیش آمد - و پستو میان پادشاهزاده مخالفت زد دان - تا آنکه نوبت سلطنت به محمد فرخ میر رسید - سال دوم جلوس حسین علی خان امیر الامرا با فوج بر سرش تعیین گردید - نامبرده مغلوب رعب گشته به امیر الامرا رجوع آورد - و بقبرل پیشکش جرایم او بصفحه مقرون گردید - صبیحه خود را موافق معمول جهت عقد با پادشاه روانه حضور ساخت - و به صوبه دارمی کجرات سر بلند گشت - پس ازان دست توسل بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سیر حسب الطلب از احمد آباد بحضور آمده بخطاب مهاراجه فرق عزت بر افراخت .

در عهدوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شریک
 مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طشت بدنامی
 او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس آرامگاه از نظامت
 گجرات عزل پذیرفت - و از سرنیک فالی دست آویز سزد
 بلده دار الخیر اجمیر را بتصرف در آوردن - پس ازان (که امرا
 با فوجی بر سر او تعیین شدند) راه وطن خود پیش گرفت -
 و در گدّه پتای مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهی رفته
 بهکافر آن پرداخت - آخر بصاح مفتوح گردید - و فرار
 یافت که ابھی سنگه پسر کلاش از جانب پدر در حضور
 باشد - ابھی سنگه پس از رسیدن بهحضور بتطبیع ارکان [نجا]
 دست از حقوق پدری برداشته به بخت سنگه برادر خود
 خون نوشت - و او بتقریب در حالت خواب اجیت سنگه
 را (دانه بلس اقرار ساخت - لهذا ابھی سنگه مخاطب
 (۳)

(۲) در تاریخ مظفری [سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله ارانمند
 خان را بصوابدید او با بیست و دو امرا بر مهم مهاراجه اجیت سنگه رخصت
 نمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بطلب و عطف او را مطیع و متقاد ساخته
 قلعه هلی که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیای دولت در آورده راجه ابھی
 سنگه پسر دانش را مع پیشکش لایحه همراه امرای مذکور بحضور آورد *

(۳) در [تاریخ مظفری] بعضی میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگه
 سرشورش و بغی بود شده بود پادشاه و وزیر الممالک اعظام الدوله قهر الدین
 خان بخت سنگه پسر او را بوعده حکومت جوده پور و غیره تمامی ملک
 پدر او فرستاد و در پیش پدر تحریص دادند - و او بامید ریاست پدر را بدشت *

به مهاراجگی شده در سنه (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهار
هجری از تغیر سربلند خان به صوبه داری گجرات رایت
عزت برافراخت - و بوطن رفته یک سال به بذر و بست
انجا گذرانید - و در سال یازدهم محمد شاهي داخل گجرات
شده بمرهته جوتیه صوبه می داد - چون غلبه آنها روزافزون
دید سال یازدهم برخاسته بوطن خود آمد - و تمام
صوبه بتصرف مرهته رفت *

مهاراجه اجیت سنگه دو پسر داشت - اولین
ایمی سنگه که احوالش گذشت - و دومین بجیت سنگه
که بعد فوت پدر بوطن قابض گردید - و پس از
پسرش بجی سنگه در حالت تحریر متصرف است -
و به رعایا پروری و ریاستاری زیرستان و سر شکنی
زیرستان زبانزد - تتمه احوال سلطان محمد اکبر بدین
اسلوب است که بعد فرار از نزدیکی اجیر (چون هیچ
جانب مقر نیافت) پیش سنیها بهونسله شتافت - سنیها
بسلوک پیش آمده چندے نگاهداشت - (چون خلد مکان
بدکن نهضت فرموده غلغلۀ کافر کشی در چار سو افکند)
او مرعوب گشته جهاز سواره روان شد - چون جهاز
بمسقط رسید حاکم آنجا نگاه داشته بخان مکان نوشت -
درین ضمن (که خبر آمدن او بمسقط مسموع شاه سلیمان

مقبولی گردید - و سابق سلطان محمد اکبر از اراده خود اطلاع داده بود) شاه بتعلقه دار مسقط (که رجوع شاه ایران دارد) بتقدید نوشته طلب داشت - و لازمه احترام بجا آورده همیشه ضیافت و سیر بود - آخر سلطان درخواست کمک نمود - شاه گفت که هنوز پدر شما زنده است - بعد ازین (که نویست بپدران رسد) آنچه لازمه امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان تنگدل شده گفت که مزاج من با هوای اینجا نمی سازد - رخصت دهند که قریب قندهار در ولایت گرم سیر متوقف باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و برای اخراجات لابدی بهمان نواح تنخواه معین کرد - سلطان پس از رسیدن آن نواح سال (۱۱۱۵) هزار و یک صد و پانزده هجری بگلشن بقا خرامید *

* میر احمد خان ثاقبی *

خلف میر احمد خان شهید است که در صوبه داری برهان پور با کفار مرهته جنگ مردانه نموده جان در باخت - نخستین معاهد خان خطاب داشت - پس ازان بنام پدر نامی گردیده چند فرجدارتی چکله امناباد صوبه پنجاب بعهدہ اش بود - قضا را درانجا حلیه او (که محبت و دلبستگی مفرط بدر داشت) در در نقاب ممات کشید -

رأس المال مبرر هوش خود را بدست تاراچگران جزع و
 فرع داد - و این نامور دلخراش چون داغ لاله دامن گیر
 دل غم ربوده ار شد - همت بر ترمیم و تاسیس مقبره آن
 عقیقه گماشته باغی طرح انداخت و پستر بخیابت عنایت الله
 خان کشمیری به ایالت خطه کشمیر کامردائی یافت -
 نقشش درست نه نشست - آخر کار بخفت و (سوائی
 انعامید - تبیین این اجمال آنکه محتوی خان ملا
 عبد النبی (که از علمای عصر و در زمره ارباب منصب
 منسلک بود) همواره میخواست در پرده حمیت اسلام اغراض
 نفسانی خود را پیش برد - از تعصب و لجاج گاه گاه
 با هندو آن دیار کاره بصورت احتساب می نمود *

(چون انقلاب درزگار و بی نهقی سلطنت انبعاث و ایراث
 خود سری و خیره روی شور پستان می نماید) آن شوخ چشم
 در سال درم محمد شاهی اجلاف و احامره شهر را بروایات
 مرجوح فقهیه از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته
 با نایب موبه و قاضی سماجت و ابرام نمود - که احکام
 شرعیه (که به ذمی متعلق است) مثل ممانعت از رکوب

(۲) چنانکه در احوال محمد کاظم خان در صفحه ۷۲۱ از جزو سیدم اشاره
 بهین پرده - (۳) نسخه [ج] ملای قشری - (۴) نسخه [ب]
 اجامره - (۵) نسخه [ج] مرجوحه .

اسمها و ارتباط یراق و غیر ذلک بدان کاربند باید شد - و آن
 شرمه خاله را از اعلان رسوم مشوم باز باید داشت - آنها
 جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و سایر بلاد هند شایع و
 مروج است بعمل می آید - احداث امر غیر معمول بدون
 حکم خلیفه وقت چگونه پیشرفت میشود - آن شوریده سر از
 باززدن حکام هر خویشتن بپسندید - و بیرون برآمده بپایمردن
 یکتائی گزینان هر جا هندوئی می دید مراتب استخفاف
 و استحقار می نمود - اتفاقاً درین ایام (دو سه مجلس رای
 نامی (که در جرگه معتبران بلده منتظم بود) با براهمه
 بسیر باغی رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت - که آن سبکور
 بسر وقت رسیده آذوقه گیر و دار بلند ساخت - و بے تحاشا
 بزدن و بعین بوداخت - مجلس رای بپای استعجال راه
 فرار سر کرده خود را بخانه میر احمد خان انداخت - و آنرا
 بزعم خود مأمون پنداشت - آن بیدادگر بر گشته بمحله
 هندوان آتش در زده دود از دمار آنها برآورد - و بدان
 بسند ننموده خانه خان مذکور را گرد گرفت - و هرکرا
 یافت بشکنجه بیعزتی در کشید - خان مشارالیه دران روز
 بطایف الحیل شرادر از خود بی سر ساخت - (۳)
 جمعیت فراهم آورده باتفاق بخشی پادشاهی و منصبداران

(مآثر الامراء) [۷۶۳] (باب الميم)

بتلافي و تدارك مافات بورسرش شذافت - آن جهارت كيش
بهمان مردم مقابل پيوسته آتش قتال برمي سهام و ضرب
ممصام برافروخت - و باغوايش مسلمين شهر نيز بر جوشيدند -
جماعه از عقب پاي را (كه خان مذكور ازان گذشته بود)
سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تير و تفنگ
مي افداختند - و سنگ و خشت مي زدند - و نهوان و
مبيان هرچه مي يافتند از بام و در مي برتافتند - (۲) دران
هنگامه قيامت انگيز سيد ولي همشيره زاده مير احمد خان
با جمعه نقد جان در باخت - خان مذكور ازان چارموجه
هلاک (كه نه ياراي پيش رفتن داشت و نه راه بازگشتن
مي يافت) بعجز گرائيده بخت و خوارى بسيار جان
بدر بدن مغنم دانست - پس ازان فساد سرشت بقيه
خانهاى هنوز را بيد غارت و تاراج داده مجلس راى را
با جمعه ازان مامن بر آورده مثله ساخت - و هنگام ختان
برخه را نوبت بقطع عضو مخصوص رسيد - و روز ديگر
مكتوي خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمين مير احمد
خان را از حكومت برانداخته خود را حاكم مسلمانان
قرار داده مخاطب به ديندار خان گرديد - و تا پنج ماه
(كه حاكم ديگر از حضور نرسيد) (۳) بفصل قضاي و اجراى

(۲) نسخه [ب] برمي تافتند - (۳) نسخه [ا] رسيد *

احکام استقلال می درزید - و در مسجد نشسته در تمشیت
 امور ملکی و مالی می کوشید - (چون مؤمن خان نجم ثانی
 بنیابت عنایت الله خان برفع این آشوب و تجدید بند و بست
 مامور گردید) اواخر شوال به کروهی کشمیر رسیده فرود
 آمد - محتوی خان (که شرمندگ کردار نکوهیده خود
 بود) با جمع از فضلا و اعیان شهر با اتفاق خواجه عبد الله
 نام منصبدار (که از مشاهیر آنجا بود) باستقبال نایب
 صوبه رفته با عزاز در شهر آردن - خواجه مذکور از راه اتحاد
 یا از روی شراکت (که خمیرمایه سرشت آن مرز بوم
 است) مشورت داد - که نخست بخانه میر شاه پور خان^(۲)
 بخشی رفته استعذار گذشته نمایند - و بستر پذیره شوند -
 زمان پاداش افعالش رسیده گوش بر آواز پیام اجل بوده
 فوراً شتافت - صاحب خانه (که از منصبداران کهر و غیره و
 برخی مردم محله جدی ملی را در گوشه و کنار خانه آماده^(۳)
 کرده بود) پس از ساعت خود به بهانه شغل برخاست -
 آنها ناکاه بر سر آن مرگ گرفته ریخته اول در یسر خرد سال
 وی را (که همواره پیش پیش او موارد خوانده میرفتند)^(۴)
 علف تیغ بیدریغ ساخته او را بانواع تعذیب آزار دادند

(۲) نسخه [ب] میر شایور خان - (۳) نسخه [ج] جدی ملی - (۴)

نسخه [ب] مولود خوانان *

عدم ساختند - روز دیگر پیروان او بدعوای خون مقتدای
خود کمر پرخاش بسته بر سر محله جدی ملی ها (که
بمذهب تشیع شهرت دارند) و محله حسن آباد رفتند - تا
در روز بین الفریقین زد و خورد گرمی داشت - چون ازین
طرف بلوای عام بود آخر الامر چیره گشته دو سه هزار کس
ازین دو محله با بسیاری از مغولیه مسافر ته تیغ کشیدند -
و انواع بے ناموسی بر سر زنان آورده تا دو سه روز مبلغهای
خطیر از نقد و جنس بغارت بردند - پستو بخانه
بخشی و قاضی شتافته (نخستین به پیغوله در شد که
پی نبردند - و دومین بدر زد) خشته از خانه آنها بجا
نگذاشتند - چون مؤمن خان داخل شهر شد به کجدار
و سریز پیش آمده میر احمد خان را بدرقه همراه داده
درانه نمود - خان مذکور بدار الخلافه آمد - و بعد از آن
از جانب قمر الدین خان بهادر اعتماد الدوله فوجداری
مراد آباد گرفت - و درانجا خسارتی بهیاب کشید - از تاریخ
فروزش آگهی نشده *

• معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ •

برادر مایندری خان فیروز جنگ اسمت - در حیات پدر
بدرامت در شاهی خلد مکان کامیاب گشته بمنصب در خود

سر (شتہ روزگار بدست آوردن - سال بیست و نهم جلوس
بعذایت خطاب خانی و عطای ماده فیل امتیاز پذیرفته
مأمور شد کہ خزانه بلشکر محمد اعظم شاه (کہ بہ کامرہ
بیجاپور تعیین بود) رساند - تا آخر عہد آن پادشاہ بمذنب
در ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان ہمراہی اعظم شاہ بہندوستان
رفتہ در جنگ بہادر شاہ سردار طرح دست چپ بود -
پس ازان (کہ اعظم شاہ بقتل رسید) بہلازمت خلد منزل
بدوستہ سال سیوم جلوس بصوبہ داری بیجاپور افتخار
اندوخت - و پستہ ازان جا عزل پذیرفته بحضور آمد -
اوایل سلطنت فردوس آرامگاہ (کہ نظام الماک از مالوہ
بدکن رسیدہ با کسان سادات بمقابلہ پیش آمد) نامبروہ
(کہ ہمراہ سید عبد اللہ خان قطب الماک روانہ شاہجہان آباد
گرویدہ بود) جاکیرش تغیر و خود خانہ نشین شد - (۲)
ضمن (کہ حسین علی خان امیر الامرا کشتہ شد)
(۳) قطب الماک شاہزادہ را از محبوسان سلیم گذہ طاب داشتہ

(۲) در [تاریخ مظفری] در جنگی کہ افواج پادشاہی را با غیوت خان
ممشیرہ زادہ حسین علی خان رو دادہ حسین علیخان بصرہ گولہ تھنگ قالب
نہی کرد و طائر روحش از قفس تن مذوجہ پرواز گودید - (۳) در [تاریخ
مظفری] و پنجم الدین علی خان صوبہ دار شاہجہان آباد نوشہ فرسناد
کہ یکم از پادشاہزادہای والاتبار را از مساکن سلیم گذہ بر آورده ہر تخت
سلطنت جاس باید داد *

در فکر تالیف مردم افتاده او را به بحالی جاگیر خوشدل ساخته و مبلغ نقد رسانیده همراه گرفت - و چون قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امین خان بهادر او را بر فیل خود گرفته بملازمت پادشاهی رسانید - و پس ازان (که نظم صوبه گجرات از تغیر معز الدوله حیدر قلی خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت) او را به نیابت آنجا مامور نمود - و بخطاب معز الدوله ملائمت جنگ مخاطب ساخته تجویز بحضور نوشت *

و (چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یک صد و سی و شش هجری صوبه داروغ گجرات از تغیر آصف جاه به سر بلند خان مفوض گشت) شجاعت خان و رستم علی خان پسران محمد کظم نام جماعه دار (که سابق نوکر شجاعت خان محمد بیگ بود - و پسرانش از روی کار طلبی بمنصب پادشاهی و خطاب خانی بسعی حیدر قلی خان فایز شده بنیابت سر بلند خان در گجرات و سورت دخیل

(۲) در [تاریخ مظفری] بعد ازان رستم علی خان برادر شجاعت خان (که دران وقت حاکم بندر سورت بود) خبر قتل برادر شنیده اسباب محاربه با حامد خان سامان نمود - پیدلجی گایکوار با هشت هزار سوار با وی ملحق گشت و حامد خان نیز با کنهها مرهقه (که صاحب هشت هزار سوار بود) از احمد آباد کرچید - بر کنار دریای مهنی تلاقی فریقین دست داد - حامد خان بعد جنگ شدید غالب آمد - و رستم علیخان از دست وی بقتل رسید

شدند) هر در جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسیدند - تا آنکه سر بلند خان خود (سید و بخشی حامد خان گشته شد (۲) و او دخیل تعلقه گردید - بآبران حامد خان حسب الطلب نظام الملک آصف جاه بدکن (سیده بتقریض صوبه داری ناندیر لوای بلندرتبگی برافراخت - و بعد چندی مطابق سنه (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجری در ایامه (که لشکر آصف جاه متصل کرناٹک بود) در منزل گلبرگه سفر آخرت گزید - و در روضه شاه بنده نواز (قدس سره) بیرون گداز مدنون گشت - خوش خلق و غیور و سپاهی و صاحب همت بود - در عذوان گفتگو وضع بے باکانه داشت - پسرانش (که شهرت گرفته اند) خیر الله خان و حفیظ الله خان و مرحمت خان هر یک بآبران قرب قرابت با آصف جاه بمنصب و جاگیر در خور با نقدی بطور مدد خرج سرفروازی

(۲) در [تاریخ مظفری] مبارز الملک سر بلند خان بعد استماع هنگامه حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربه او با مرهه از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصایح هوش افزا بقلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بهم خود ظاهرا در باب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا اهلای بود این معنی فائده نمود - آخر امان بیگ بخشی خود را با فوج مرهه بحرب مبارز الملک متعین گردانید - و او جنگ مطهر در میان آورده بقتل رسید - (۳) نسخه [ج] سپاهی وضع - (۴) نسخه [ب] حفظ الله خان *

(مؤثر الامور) [۷۶۹] (باب الميم)

داشت - و اکثر اينها به بد رضعي مشهور - و برعايت
 سردار مزبور تکليف نوکري معاف شده به خانه نشيني
 بسر مي بردند - از هر يک اعقاب باقي - و پدار جاگير
 روز را بشب مي (سانند) - پسران مرحمت خان (که خودش
 بسادگي زبان زد بود) صورت تربيت پذيرفته اولين
 بخطاب فتح باب جنگ و دومين ظفر ياب جنگ - و
 بجاگير از برگزیده مالکنده (۴) سرفرازي دارند - و با مقرر
 اوراق شناسا *

• محمد غياث خان بهادر •

نامش غياث بيگ است - پدرش غني بيگ در سرکار
 خان فيروز جنگ نوکر بود - فامبرده دست توسل بدامن خير
 ميان نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزيد -
 ابتدا بداروغی توپخانه مي پرداخت - بهتر در تعلقه دارمی
 مراد آباد به نيابت فوجداري مامور شد - چون سير فکر و
 درست منصوبه بود - و دلاري با کار داني فراهم داشت (
 مشير و معتمد گرديد - امور عظيمه بے مصلحت او متممي
 نمي شد -) چون بهادر مزبور از صوبه مالوه عزان عزيمت

(۲) نخط [ج] باقي اند - (۳) در نخط [ج] حرف [از] نيست -

(۴) در نخط [ب] مالکنده بغير نقطه حرف اول مرقوم است *

(۲) بجانب دکن گردانند) او در معارك (که با سيد دلاور علي خان (رو دان) شريك غالب در زن و خورد مانده در هر تربت لوائ غلبه افراشت - يك چشم او از سابق نور بيدائي نداشت و چشم دوم در جنگ اخير بياثر رسيدن زخم تير عاقل گشت - بهادر مذکور قدامت و قدريت او منظور داشته بعد فتح بختاب بهادري و منصب پنجهازري پنجم هزار سوار و خدمت فوجداري بگلانه صوبه خاندیس نوازش فرمود - و پستو بتعلقه متصدیگری محالات صوبه خجسته بنیان بر نواخت - مدتی درانجا نشست - سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری جهان گذران را گذاشت - در مکن مدرسه متصل محل پوزه واقع خجسته بنیان (که بنا نهاده از ست) مدفون گردید - به آشنا پروری و فیض رسانی اتصاف داشت - پسرش رحیم الله خان بهادر به قدردانی نوین مزبور بمنصب شایسته و تیولداری برگشته سیونا مضاف بهار سرفروزی یافته چندی بفوجداری سرکار بگلانه صوبه خاندیس و یکچند به ضلع داری محالات نواح خجسته بنیان مامور

(۲) در [تاریخ مظفری] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علي خان با فوج شایسته به چهارده گروهی برهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت حرب افراخت - و محمد عباس خان بمقابله پدش آمده جنگ معب روی داد - دلاور علي خان از پیا در آمده و بیماری از سرداران باره و راجهوتیه زخمی گشته دستگیر گردیده .

(مآثر الامراء) [۷۷۱] (باب الميم)

گردید - در عمل ملائمت جنگ بهادر بمنصب عمده و خطاب منظور الدوله متهور جنگ اختصاص گرفت - ساله چند پیش ازین دار فانی را پدرود نمود - از پدر ارث شجاعت یافته بود - چند پسر ازو باقی سمع - ارشد آنها فضل الله خان اسمت که درین ولا بخطاب پدر و تیولداری محال مرقوم امتیاز دارد *

محمد خان بنگش *

ابتدا بصیغه جماعتداری روزگار داشت - سادات باره پیش آورده بغوگری پادشاهی و دولت رو شناسی رسانیدند - سال سیوم جاوس فردوس آرامگاه در جنگه (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم رو داد) خان مزبور در همراهی قطب الملک بود - با جمعیت خود آمده برکاب پادشاهی پیوست - و مصدر تردد گردید - و بمنصب عمده و خطاب قائم جنگ لوای اعتبار بر افراخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه هجری بصوبه دارنی مالوه از انتقال راجه گردهر بهادر سرمایه عزت اندوخت - و دران آوان فوجی بر سر ستروال بغدادیه برد - و تا یک سال با او بمقابله پرداخته محالات پادشاهی (که در تصرف او بود) مستخلص ساخت (۳)

(۲) نسخه [ب] گردهر - (۳) نسخه [ج] محالات پادشاهی را الخ *

سترسال در مدد قابو بوده پس ازان (که خان مزبور جمعیت افزود برطرف کرده با مرهته اتفاق نموده دفعه دریده نامبرده را در گذهی محصور نمود) بعد چهار ماه محاصره (چون در هوا اثر ربا ظاهر شد) فوج مرهته برخاسته رفت - سترسال هنوز سعی در محاصره داشت که پسرش قائم خان با جمعیت رسید - لهذا سترسال بصلح پرداخت - و از مستخلص گردیده پیش پادشاه آمد - و در جنگ نادر شاه در چندیاری بود - و بوقت موعود پیرویه زندگی را بر کند - بعد فوآش پسر کلان او قائم خان بفوجداری محال فرخ آباد وغیره مضاف صوبه اکبر آباد بحر می برد - پس ازان (که مقدر جنگ وزیر شد) بتحریک او بر سعد الله خان پسر علی محمد خان رهله شتافته در بدارن محصور ساخت - و هر چند او زار فالی کرد مفید نشد - فاجار او برآمده جنگ نمود - قائم خان مع برادران کشته گردید - مقدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قائم خان بضبط در آردن - مادر قائم خان معجز پوش آمده مقدمه بر شصت لک روپیه انفصال یافت - مقدر جنگ همه برگذاتش ضبط نموده فرخ آباد را با درازده موضع (که از عهد فرخ سیر در انعام آلتغای مادر قائم خان بود) گذاشت - و نول (ای نامی) را برای تحصیل

(مآثر الامراء) [۷۷۳] (باب الميم)

نگاه داشته خود متعاقب پادشاه بدهلي رسيد - احمد خان
برادر قايم خان بجمع افغانه پرداخته با نول راى جنگ نموده
او را كشت - و مغدر جنگ (كه بارادى كمك نول راى
از دهلي روانه شده بود) به سنوح اين واقعه مابين قصبه
سالي و قصبه سهار (سيده سنه (۱۱۶۳) هزار و
يك صد و شصت و سه هجري با احمد خان مقابله نمود -
و شمس فاحش يافته بر حوضه برنجي (كه سوار بود)
با آن (كه زخمي شد و فيلبان و سوار خواصي هر دو بكار
آمدند) اما نادانسته از چنگل افغانه رهائي يافته بدهلي
رفت - احمد خان پسر خود محمود خان را بضبط موبه
اورده فرستاده خود جانب اله آباد عطف عنان نمود - و در
تعميق اماكن و اسر اشخاص بهيج وجه كوتاهي ننمود -
سال (۱۱۶۴) هزار و يك صد و شصت و چهار هجري
باز مغدر جنگ باجتماع جمعيت پرداخته باتفاق ملهه راز هولكر
و جى آبا سندهه رخس عزيمت بتدارك برجهاند *

مرهته اول شادي خان فامي را (كه از جانب
احمد خان حاكم كول جليسر بود) ره سپر دادى فزار
ساخت - [چون بوصول اين خبر احمد خان (كه اله آباد را
در محاصره داشت) راه فرخ آباد گرفت] مرهته متعاقب
رسيده در انجا او را محصور ساخت - او قابو ديده از انجا

برآمده بجهتین پور (که مستحکم تر بود) خود را رسانید .
 (رزے) که سعد الله خان پسر علي محمد خان بکملک
 از رسیده جنگ بر روی کار آمد) او منہزم گردیده
 در دامن کوه مداریه پناہ گرفت . و ملک او همه بتاراج
 رفت . آخر از راه عجز درآمده خاطر خواه مفدر جنگ
 صلح صورت بہت . مدیے در تعلق خود رائق مہمات بود .
 (۲) شہرت نیکوئی او زبانزد . چہ اکثر مردم خاندان عمدہ
 از ذکور و اثاث (کہ بعد خرابی دار الخلافہ پیش او
 می رفتند) خدمت آنها بیش از بیش می کرد . و
 بے تکلیف نوکری بخانہ ہریک مہوار می رسانید . و بخلاق
 و تواضع بیش می آمد . ازین جہت عمرے بہ نیکنامی
 گذرانید . و طریقہ احسان بے عوض را برسم بادگار برصفتہ
 روزگار گذاشت . از باقی ماندہای خاندان او آگہی
 دست ندادہ *

* مؤتمن الدولہ اسحاق خان *

(۳) پدرش از شوستر وارد ہندوستان گردیدہ در شاہجہان [باب

(۲) نسخہ [ج] و شہرت - (۳) در [تاریخ مظہوی] اسحاق خان
 مؤتمن الدولہ (۴۰) پدرش از شوستر بہند آمدہ و شاہجہان آہان مدخل
 گردید (مرزا غلام علي نام داشت و یکہ از دانشوران وقت و علامہ عصر بود .
 در اواسط عہد فردوس آرامگاہ کمال تقرب سلطانی بہرسانید . لطیفہ گو و
 حاضر جواب بے بود .

اقامت گزید - و در زمان محمد شاه پادشاه بنوکرمی پادشاهی
معزز گشته بخطاب غلام علی خان سرافرازی یافت - و بتعلقه
بکازلی می پرداخت - نامبرده در هند متولد گردیده پس
از سن تمیز به حصول قابلیت صاحب استعداد گشت - و در
عهد فردوس آرامگاه بتعلقه خانسامانی و اکمال تقرب عروج
نمود - سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۱۵۲) هزار و
یک صد و پنجاه و دو هجری (خمت زندگی بر بست -
شعر می گفت - از دست

(۲)

* ز بزمه در دل تنگم خیال آن گل بود *

* نفیر خواب من امشب صغیر بلبل بود *

(۳)

سه پسر گذاشت - نخستین میرزا محمد (که او نیز

مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانیده محسود

اقوان بود) اول بخطاب اسحق خان و آخر بخطاب نجم

الدوله امتیاز پذیرفت - و بخشیه چهارم شد - فردوس آرامگاه

(۲) مقطعش این است - عجب مدار اگر بوی جان دهد اسحق - سواد

شعر نو از دودمان کاکل بود - (۳) در [تاریخ مظفری] و او سه پسر و یک

دختر گذاشت - نخستین مرزا محمد خان نجم الدوله - دوم مرزا علی خان

افتخار الدوله - سیوم مرزا محمد علی خان سالار جنگ - پسر کلان بخدمات

ممه و منصب و جاگیر پدر سرمایه عزت اندوخت - و دیگر برادران بتقرب

سلطانی معزز و ممتاز بودند - بعد چندی فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه

خواهر ایشان را با شجاع الدوله خلف ابوالنصور خان مقدر جنگ

ازواج داد *

(باب المیم) [۷۷۶] (مآثر الامرا)

خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خلف مفدر جنگ ازدواج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه هم بخشیدگرمی او بحال ماند - و کردگرمی شاهجهان آباد (که از خدمت سیر حاصل است) ضمیمه شد - و [چون مفدر جنگ را با اوغانه بنگش و غیره (که در شرقی شمالی صوبه دهلی می باشند) نزاع پیش آمد - و مابین قصبه سالی و قصبه سهاور جنگ اتفاق افتاد - و مفدر جنگ شکست یافت] نجم الدوله (که همراهِ مفدر جنگ بود) داد شجاعت داده مطابق سنه (۱۱۶۳) هزار و یک صد و شصت و سه هجری خود را بمیدان عدم کشید - در پسر دیگر مؤتمن الدوله یکم میوزا علی افتخار الدوله درم میوزا محمد علی سالار جنگ در عهد عالمگیر ثانی از شاهجهان آباد عازم لشکر مفدر جنگ شدند - اتفاقا مفدر جنگ در همان ایام فوت کرد - و هر دو برادر در سال (۱۱۶۸) هزار و یک صد شصت و هشت هجری در بلده اوده نزد شجاع الدوله رسیدند - بستر سالار جنگ از پیشگاه شاه عالم بخلاعت تن بخشیدگرمی قامت مباحات آراست *

• متهر خان بهادر خورشکی •

رحمت خان نام رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - شگفته پیداشانی گشاده دمت توانا دل قوی همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنش پندیده ای نیک اندیش خیر خواه یک بهلو
 انصاف گزین راست کیش صفا آئین گیرا تدبیر سنجیده تقریر
 بهرفن و علم آشنا و به نشیب و فراز نبرد شناسا - چرخ زیر
 هزاران چرخ زند تا شخصی بدین جامعیت بعمره وجود خوامد
 و زمانه کهن چه شبها بروز رساند که چنان در شاهوار در
 صدف تکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذهن
 بلند و فکر رسا سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو
 همت و حسن ملکات و تهذیب اخلاق برتر از اقوان - سمع
 (۲)
 مدر و شرح قلب او بمرتبه که هرچه از صنایع و تدابیر
 بخاطرش گذشته محو و اثبات گرفته دفعه صورت پذیرفته -
 و فرضاً اگر اشخاص متعدد از امور متباینه در آن واحد
 استفسار نموده مغلوب هجوم اجوبه نشده بقدر فهم جواب
 شافی و مسکت گفته - جدش اسماعیل خان حسین زئی [آن
 شعبه ایست از علی زئی که خیل سمت از خویشگی]
 بخویشی و مصاهرت شمس الدین خان پسر کلان نظر بهادر
 (۳)
 خویشگی (که باعتبار منصب پادشاهی و قرب سلطانی
 عمده تر از درین قوم نگذشته) اختصاص داشت - و در
 سلک ملازمان پاشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر منسلک و

(۲) نسخه [ب] وسعت - (۳) در هر دو نسخه قلمی [نظر] بظا

مجموعه مرقوم است - اما در مآثر عالمگیری [نذر] بذال آمده *

به سمت التقات و امتیاز شاهی فایز بود - بعد از جنگ
 مهاراجه جسونمت بخطاب جانباز خان و عطای علم و اضافه
 پانصدی مد سوار بمنصب دو هزاری شش صد سوار سرفرازی
 یافت - و [چون با شیخ میو خوافی (که از اعظم مقربان
 شاهی بوده) ربط یکجبهتی داشت] در سایر معارک
 سلطانی (که با مدعیان خلافت واقع شده) بهمراهی از
 داد شجاعت و پُر دلی داده مورد عاطفت خسروانی گردید -
 و در مبادی سلطنت بفوجداری سلطان پور و نذربار دستوری
 یافته - پس ازان مکرر تعیین یساق کابل گشته - و دران
 صوبه بتقدیم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و
 آله داد خان نخستین مبلغ خطیر از شمس الدین خان
 (که غیر از اولاد دختری وارثی نداشت) بدست آورده
 در وطن برنشست - و ایام زندگی را با سودگی بحر آورد -
 درمیان بزر میراث توجه نگماشته صرف عذاب بذکر پیشگی
 نمود - مرد متین سنجیده وضع بود - از سیر فکریهایش
 امیر خان ناظم آنجا (که بفدویست پابرجای از ضرب المثل
 عالم است) حساب بر داشته - ابتدا به تھانه داری
 غویب خانه (۲) و پس ازان مدتی به تھانه داری مندر (۳)

(۲) در [مآثر عالمگیری] آله داد خان سلخ ربیع الاول (سال
 هجدهم) بتھانه داری غریب خانه سرفرازی یافت - و سال چهل و هفتم
 بخدمت فوجداری مندر از تغیر رحمان داد خان مقرر شد - (۳) در (مآثر
 عالمگیری [مندر - (ون) مندر] *

(مائتر الامرا) [۷۷۹] (باب المیم)

(۲)

او بهین و مرغزار تهانه های مشهور آنجا سمت (و لنگرکوت
هاکم نشین) که روزی چند به رحمان داد خان خویشگی
مقرر شده - سال چهل و هفتم باز بخان مذکور بحال
گشت (گذرانیده از اصل و اضافه بمضرب هزار و پانصدی
هزار سوار سر برافراخت - هنگامی که نظم صوبه کابل
به پادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت) از آنجا [که
خویشگیها قاطبه بتوسل اعظم شاه شهرت داشتند و از یزید
سلطان احمد (که اعظم شاهی مقرری بود) بوده]
شاهزاده بفکر بیجا ساختنش افتاد - خان مذکور ازین آگهی
معتبر بموکب شاهی فرستاد - از غرایب اتفاقات امة
الحبيب حرم محترم پادشاهزاده بوسیلهی برخاست *

تبیین این اجمال آنکه پیشین ایام خان مذکور
بخلد مکان عرض نموده بود که درین وقت (که حضرت بر
سر جهاد اند) بر همه خانه زادان واجب است که در رکاب
سعادت انتساب اهراز مثنویات نمایند - اما (چون اطاعت
بالای طاعت است) غلام بامور ماموره می پردازد - بمحض
اقتضای سنت سنیة ولینعمت درین جا هم بر سر قوم موسوم
بکافری (که در کهرسار سرحد کابل می باشد) به نیت غزا

(۲) در نسخه [۱] این لفظ مشکوک است - (۳) نسخه [۴] عرضی

نموده بود *

قاخمت و تاراج می برد - از آساری آنجا چند سراری
 ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجه استحضار یافته حکم
 شد - که (چون آنها دار الحربی واقعی اند - و با استخدام
 الیق و ادای) هر سال ازان جواری و سراری چند اسامی
 می فرستاده باشد - قضا را دیگر اتفاق غزا نیفتاد - ناچار
 امة الحبیب (۲) را (که کفریه بود از اسیران سابق - و در
 تقسیم افغانی جلال خان نام آمده) ازو گرفته ارسال نمود -
 پادشاه او را بدین پور خلافت مرحمت فرمود - پس ازان
 [که او مثل مهر پور (که نیز از مواهب پادشاهی بود)
 منظور نظر عاطفت شاهی گشته بپایه احترام و اعتبار برآمد
 و صاحب قوره و توزک شد) به همچشمی مهر پور مذکور (که
 بدعوی مقبولیت برادر خود نیاز بیگ قلیچ محمد خان
 بهمرسانیده بود) از هم خود را افغان دختر ظاهر کرد - (جوع
 و بازگشت خان مذکور را مغتنم شمرده خواهش نمود که
 تصحیح دعوی او نمایند - چنانچه همان جلال خان را بابت
 او راضی ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - و
 بیشتر از واسطه کارهای خان مذکور گشته خاطر شاهی را
 بالکلیه مطمئن گردانید - چون بهادر شاه بعد از ارتحال
 خلد مکان از پیشاور بجنک محمد اعظم شاه روانه شد

(اگرچه با جمعیت بسیار آمده ملازمت کرد) لیکن از پویشانی سپاه متفرق گشته اشتداد بیماری علاوه گردید - از مرافقت متقاعد شده در لاهور را ماند - از آنکه اصرار بفتح اعظم شاه داشت در همان ایام ودیعت حیات سپرد - از پسرانش رحمت خان بجمع وجوه آراسته و بیش از دیگر برادران مورد عنایت خاص شاهي بود - چون پدرش بعلمت بیماری در لاهور باز ماند رضا می داد که هیچکدام پسر همراه بهادر شاه نرود مگر مشار الیه که خواه ناخواه با خدا داد خان برادر علائی خویش تذهبا برآمده در دهلی برکاب شاهي پیوست - بیست هزار درپیه پیش از جنگ و همین قدر بعد ان بطریق مساعده یافته - پس از فتح باضافه منصب و خطاب متهور خان چهارم ناموری افرودخت - مکرر تجویز خدمات بمیان آمد - بعد جنگ کام بخش بوجداری لکهنو و بیمواره رخصت یافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد رحمت خلد منزل بی آن (که تغیر شود) راه دار الخلافه گرفت - چون بوسواس مواخذة روی آمدن حضور نداشت در عرض راه بشاهزاده اعزالدین (که باذالیقی خان دران خواجه همین بمقابله فرخ سیر برآمده بود) ملحق گشته رفاقت از برگزید - چون آن بیجگر شب هنگام از سرای کهجوه در مالید خان مومی الیه بجای خویش ماند - و

چون بد میدن سفید صبح قطب الملک در رسید باشنائی
دیرین گرم خوئی بکار برده در حوضه فیل با خویش قرین
گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علی خان
بود - در آن وقت (که سودار عنان اسب سبک ساخت)
هم پائی نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند -
فرز امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجدارئی سرا دستوری یافت - چون
افغانه جنوبی (که خالی از سرتابی نبودند) بزم آن
(که شاید بنابر هم قوی بوسیله او مقدمات گذشته و
حال روی براه آرد و کدر بصفا تبدیل یابد) ابتدا بهادر
خان پنی و عبد الذبی خان میانه ملاقات نموده همراهی
برگزیدند - و از خود کامیها و غرض مذیها زود بافتراق
کشید - خان مذکور روزی چند بتحصیل پیشکش های باله گران
جز همت گماشته [چون طرف نه بست و زمیندار
سرپرنگ پتن (۲) (که عمده تر از دیگر نیست) مقدمه
خویش به امیر الامرا رجوع کرده ناچار باعانت زمیندار
(۳) (که بهر یا بومی چادرک اختار ملک او متصرف شده بود)

(۲) نسخه [ج] سرپرنگ پتن - و در [بعضی نسخه] سرپرنگ پتن -
و سرپرنگ پتن - (۳) نسخه [ج] بهرما - و در [بعضی نسخه] بهرما
[بغیر نقطه حرف رابع] - (۴) نسخه [ج] چیتل درگ - و در [بعضی
نسخه] چیتل درگ و حلد درگ [بغیر نقطه و مشکوک است] .

متوجه گشت - آن متمرّد نخوت گرا با بیست هزار سوار و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخر کار هزیمت خورده بپای فرار بدر رفت - در همین اثنا خبر تغییر می او رسید - آنچه از مال ناطق و صامت بود در طلب سپاه داده به گرانباری قرض و هم قفالگی تقاضا داران رخت پریشانی بختجسته بنیاد کشید - عالم علیخان صوبه دار دکن قدوم او را باعزاز و اکرام تلقی نموده به تذخراه جاگیر ملتفت گردید *

درین اثنا آواز نهضت آصف جاه بر زبان افتاد - هرچند سنگرا ملهار (که زمام حل و عقد بدستش بود) راضی بجنگ نمی شد - اما آن جوان عجزول جری از تهور ذاتی و قرعیب سپاهی پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار نموده بهرادرلی آن تهور مرتبت استقبال نموده بجنگ در پیوست - از هیچ کس کاره متمشی نشد - رایگان جان در باختند - خان مشارالیه زخم برداشته بمیدان افتاد - برادرش تهور دل خان بکار آمد - نخست با وصف اشارت از جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان (که هنگامه آرائی سادات باختام گرائید - و سر رشته امید ازانها قطعاً منقطع شد) بآبیاری التفات آصف جاهی نضارت باحوالش روی آورده به بحالی منصب و جاگیر کامیابی یافت - بهتر

بمصلحت دید عوض خان بهادر از تغیر امین خان دکنی
 بصاحب صوبگی ناندیر دستوری گرفت - در کمال بے سامانی
 افتان و خیزان بتعلقه شتافت - معزول خیره سر مزاحم عمل
 برگزانت شده تن به ادای زر بازگردانید نمیدان - چون
 به نوشت و خواند عوض خان هم در برآه نیارد (ازان که
 خان مسطور از سابق ذخیره خاطر از داشت) بذاخن زنیها
 در آمده بمنسوب نوشت - که اگر او سپاهست شما هم
 سپاهی اید - چرا از حق خود می گذرید - و خواه و ناخواه
 برصرافت خانه جنگی آرد - معینا مشارالیه از نیک باطنی
 بآن کوتاه نظر (که می خواست از متصل ناندیر گذشته
 ببالمند شتابد) گفته فرستاد - من بمناقشه مجبورم - اگر
 از دور برگذرند بعد مسافت در گفت و شنید دست آویز
 عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بے خرد اعتنا بدان
 حرف نا کرده عمان ده سپری ازان طریق باز نگردانید - خان
 شجاعت نشان بیاض آبر مردن بخون تصمیم داده با معدودے
 (که زیاده بر پنجاه سوار نبود) بقصد سدره بر آمد
 از تائید غیبی در اثنای قطع مسافت کماندار و غیره
 بے طلب ملحق گشته لخته سپاهی لشکر بهم رسید - شاه
 فریقین فریب بیکدیگر فردن آمده شب بزنده داری گذرانیدند
 همین که سپیده صبح دمید نزدیک بود که آتش کارز

بالا گيرد - به آب زنی مصلح^(۲) چند فرو نشست - و قرار يافت
 که بناندير آمده از روی حساب زر باز گردانيد را جواب
 گويد - از تيره بختي با آن (که مردم خوب چيده داشت)
 تن بذلت در داد که مخالف او را گرد گرفته راهي شد -
 و سپاهش يسل بسته بفاصله^۱ ره مي نوردید - از بيوقتيهای
 خويش مدتی زنداني ماند - غريب تر آنکه بوقوع چنين کار
 دست بسته هيچ در عملداري نيفزود - و از بے سرانجامي
 و پريشاني او سر موته نگاهيد - معزول گشت - ازان باز
 به تقلد خدمت اقبال نمود - و خالي از استعجاب نبود
 که با آن همه عقل درست هيچ جا نقش عملداري او
 درست نه نشست - و ظاهر است که رياست بے سياست
 نمي باشد - درانجا کرهم و مهرباني را روز بازار و با مروت
 و احسان سرور کار بود - و انهماک طبيعت و صرف توجه در
 امور غريبه غير ضروري که از عادات باز مي داشت - علاوه آن
 در جنگ مبارز خان بسرداري در هزار سوار (که اکثر افغان
 پني بودند) در هر ادای عوض خان بهادر صف آرا بود - آنها
 بمخالف زبان داده وقت کار خود را دزدیدند و او
 ايستادند - او تنها فيل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا
 بکارزار در آمده خود را بدم شمشير بهادران داده بودند -

لختی در هم تهمت زده خویششن داری گردید - و در همان
 اثنا تفنگی بمرفق دست راست او رسیده زخمی کرد - مگر
 به شد و مکث نمود *

(اگرچه همیشه نزد سرداران حرف او مغطور و مقبول بود)
 اما در تسلط نواب نظام الدوله (اَدَامَ اللّٰهُ اَقْبَالَهُ) بیش از پیش
 ملتسمات او درجه پذیرائی یافته - و بعرضِ ^{للهی} او عالمه
 کامروا گشته - هنگامی (که آصف جاه از هندوستان معاودت
 نمود) به برهانپور شتافته ملاقی گشت - سخمت و سهمت و
 بلند و پست (آنچه نبایست) گفته طرفدارِ نظام الدوله را
 بر خوں رنگ بست نمود - هرچند از پی بر کردن گپهای
 سردار بظاهر چندان رنجش تراش نکرد اما باطن یکسر
 غبار آلود ^(۳) کدورت گشته مزه محبت و صفای محبت نماند -
 چون سال بیست و پنجم محمد شاهی به اندزاع کوناک
 وایت عزیمت بر افراختند او را در خجسته بنیاد گذاشتند -
 در عشره آخر صفر مرفق زخم رسیده آماسید - و در یک ماه
 بزحیر و سحج کشید - غره ربيع الثاني سنه (۱۱۵۶) یک
 هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بقریب سپیده سحر
 شام نومیدی گل کرد - و غره هیاتش بساخ ممات رسید -
غره همین ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجامید *
 (۲) نسخه [۱] مکرر به شد و نکث نمود - [۳] نسخه [ب] غبار آلود *

* مصرع *

* سبب حب علمی اجر دو صد عابد یافت *

(۲) ذابغ یافته اند - و از لفظ دو صد عدد مذکور گرفتند

نه حرف *

دروع تام بعلم صنعت داشت - بسیاری از رسائل
و کتب این فن فراهم آورده بود - و می گفت که هنوز
از علم را نپوداخته ام که کار بند عمل شوم - (اگرچه نیم
برخی از مطلوب و مقصود نگشوده بودند) اما از بس
فرو رفتگی درین فن علم دیگر (که گویا مستور بود بر
متقدمین و متأخرین) بر وی کشف کردند - اکثر آیات و
برخی سور قرآنی را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعت فرود
آورده قصه بیان میکرد که دلنشین مستمع میشد - و کذلک
از بسیاری احادیث و کلام اکابر و اشعار مشایخ و کبرای صوفیه
معانی مطلوبه استنباط می نمود - غریب تر آنکه آیات و
احادیث مشتمله مسائل مختلفه مذهب را بقاعده آن علم
مطابق گردانیده مدلل می کرد - و بعد برهان رسانیده -
حیف معلوماتش تدوین نیافت - آخرها محرر این اوراق
درین امر تحریر می کرد - افسوس که زود طایر روحش
بریاض جنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائی

راقم باین فن دست تاسف میزد - ابتدای تحریر این اوراق
پراکنده را نظر ثانی میکرد - نبذی از احوال خود مرقوم
نموده - بتغیر کلمه مثبت افتاد *

احقر العباد (چون در طفولیت به شکار شوق تمام داشت -
حتی در مکتب بعذوبت مکس را میدید می کرد) ازین
روی بهره از نوشت و خواند برداشت - چون سن تربی
ببلوغ رسید بتعلیم طیور^(۲) اشتغال می نمود - و از
استادان این فن هرچه در تربیت طیور و امراض و معالجات
آن می شنود (از آنکه خط و سواد نداشت) برای تحریر
بمردم رجوع میکرد - ناچار شوق بالادست بجانب مشق
مفردات تهجی کشید - و چندی همان حروف را بے املا
می نوشت - و جهت تفهیم خویش اعراب می نمود - چون
یک مرض را درای متعدد مختلف کیفیة بود متفقر شد
که شاید مرض هم انواع دارد - به باز نامه ها دست زد -
چون اکثر ادویه عربی و یونانی بود یک باختیارات بدیعی
حواله داد - از آنجا که معلوم شد که طایب علمیت مفید
و علم بؤدیه جزوے سمت ازان - لهذا کفایة منصوری سند
نمود - پس ازان کتب معتبره فراهم آورده از مباحث آن^(۳)
نصیبه رافی برداشت - و از قوت علمی تشریح طیور نموده

خواست کتابی در بزدره بنویسد - چه درین فن سه علم
 ضروری ست - تندرستی و قوت طیور و مواسم و اشتهای
 غالب - خصوص اخیر که آن دو در ضمن آن حاصل است -
 و چون اکثر معدنیات هم در معالجات طیور داخل بود
 نگاه به رسائل کیمیا افتاده چندان بتجربۀ سهل الوقوع
 (که اعزه بیان میکردند) گذشت - بخاطر رسید مقصود
 (که القای اشیاء سم بر اجساد ذائمه تا به ذهب و فضه
 بدل گردد) اگر بدین قسم صورت پذیرفت هیچ کس مفلس
 نماند - از سمایی خود را باز داشته بکتب این فن (جوع
 کرد - بدان مطابق یافت - بحیرت افزود که این کتب
 باسلاف صالح (که متعلی بعلم ظاهر و باطن بودند)
 منسوب است - آنها بے هیچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته
 و بال و نکال اخروی اندوخته باشند - بتامل وافی ظاهر شد که
 شاید بزبان (رمز و اصطلاحی که دارند نوشته اند - اما اگر آن
 رموز از کتب معلوم نشود این همه تحریر لغو بیهش
 نیست - و اتعاب در لغو ازین صاحب کمالان محل استعجاب
 و استغراب - لهذا از تجربه دست برداشته به تحصیل
 این علم همت برگماشت - تا در سنه (۱۱۳۲) یک هزار
 و یک صد و سی و دوم هجری اطلاع تفصیلی بر
 اصطلاح این جماعه حاصل شد - و دریافت هرکه در هر

علمه مهارت داشت (از هیئت و هنده و طب و نجوم
و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیر اندازی و کبوتر بازی)
مطالب غامضه آن علم را بطور خود بیان کرده - و کذاک
در علوم نقلی از تفسیر و حدیث و قصص و فقه و سلوک
و حقایق - بآبَران شوق به تصفح این علوم داعی شد -
و اخته مهاس بهم رسید - بعد از آنکه بعلم تصوف رسید
فیه مافیه معلوم نمود - علمه در یافت که میزان دین و
دنیا است - یعنی از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر
آن برای همه نزد ایشان مثله ست از علم صنعت که بآن
متحقق میشود شیون دین و دنیا و منسوخ می گردد امور
باطله بداهه - و ظاهر می شود بآن بطون قرآن - و منکشف
میگردد معانی احادیث مشکله - پس در بحر عمیق افتادم -
و کیمیا بلکه تمام عالم فراموش گردید - به بینم آخر کار
بکجا می رسد - انتهی کلامه *

(۲)

پس ازین نوشته دو ماه نگذشت که برحمت پیوست -
در ظهور کلمه الخیر بے اختیار بود - و سفارش عام
داشت - موقوف برط و تعارف نبود - بدرد هر دلی
می رسید - و مرهم هر خسته جگر می گردید - چندان
به پیغام آصف جاه (که عرض حوایج مردم بعد از متصدیان

است - شما چرا برای همه کس می گویید (خود را
 باز داشت - و باز بر سر کار خویش رفت - ^(۲) حرفهایش خالی
 از پذیرائی و دل نشیني نبود - و نیک تمهید می گفت -
 که سردار را (با آنکه صرفه در نشخیدن نبود) خوش
 می آید - ^(۳) منصب پنج هزاري داشت - اما سپاهیان
 می گذرانید - بلکه درویشانه - اصلا بمداخل و نمی رسید -
 رحیم داد یکسریه ^(۴) بسری (که در فوجداری بیسواره به بند
 افتاده و تربیت یافته) عامل بود - هرچه بخاطر نا انصافش
 می گذشت دست برداشته می داد - هر چند سعایت او
 میکردند تا شنیده می انگاشت - گاهی پهای مواخذة
 فیادرده فارغ خط مسجل بمهر خود و اولاد خویش حواله
 نمود - ^(۵) مذهب امامیه داشت - و مسائل مختلف فیه را
 خوب مدلل ساخته - اگرچه مقید بفروع نبود در تبجیل
 و اکرام سادات بسیار می کوشید - اعتقاد داشت که این طایفه
 علیه باید (بشرف انتساب خاندان نبوت) در اکثر احکام
 و حدود شرعی از سایر ناس مستثنی و مخصوص باشند -
 گفتم اگر تخصیص و ترجیح می بود کتمان از شارع صورت
 نمی داشت - نکته در جواب گفت که معتقدم ساخت -

(۲) نسخه [ج] و حرفهایش الخ - (۳) نسخه [۱] می آمد -

(۴) همچنین در هر سه نسخه *

یعنی هرگاه آن رحمة للعالمین بمقتضای شفقت و عاطفت خویش به احوال امت ارلان خود را بر آنها رجحان نداد و بمساوات حکم کرد اگر امت در جنب چنین احسان ذریة مقدسة او را بامتيازے (که دیگرے شریک نباشد) خاص گردانند از آئین هودت بیرون نخواهد بود - و بکیش محبت و بندگی بیگانه نخواهد نمود - نادانسته سیده (که پدرش حیدر علی خان از نبایر شاه میوزای حیدر آبادی مشهور و سادات مازندران است) بعقد نکاح آرده - بعد آگهی فسخ متعذر نمود - متاسف می بود - و مرة بعد اولی و کره بعد آخری از هم قوم و منول خواستگاری نموده بود - و از هر کدام اولادے داشت پسرة را امة الحبیب بعد واقعة خلد منزل بغرفندی گرفته پس از فوتش بدکن پیش والد بزرگوار آمد - با آنکه در دولت عظیم پدرش یافته خالی از داستگی و بے تکلفی نبوده - شش ماه از سائحه ناگزیر پدر نکذشت که اسیر هر پنجة اجل گردید - الیوم از پسرانش یکی در دطن است - و فخر الدین خان و دیگر برادران صاحب منصب و جاگیر اند - و برادر زاده و خویش آن مرحوم جانباز خان در هزار و پانصدی ست - راقم این سطور در مبادی حال بدستگیری

سعی آن مرحوم با بهت سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانه دور در بحورم یکسوئی بعتاب گاه آصف جاه رسانید - و انزوائی (که موجب تحریر این نسخه گردیده - و در رفع بیکاری یادری ها نموده) به هم نشینی و هم خانگی ضغناً و اقامه دو سال کما بیش با مغفور گذشت - پاس جزئیات در خورد و حفظ مراتب نشست و برخاست با وصف بے پروا مزاجی زیاده بر قدر طرفین دیده می شد - از بزرگداشت آنچه در خور بزرگیش بود دقیقه فرود نمی گذاشت - محسن و خیر بالذات بود - رَحِمَهُ اللهُ - الْحَمْدُ لِلّٰهِ که آغاز و انجامش برحمت الّٰهی شده اشعار بحسن خاتمه او دارد *

* محتشم خان بهادر *

(۲)

میر محمد جان پسر محتشم خان شیخ میر است - از سایر بوادران برشادت و وسعت دستگاه سبقت جسته - نه باعتبار بنوت خان مزبور بل بجهت آن که نواب علیه زینت النساء بیگم خواهر اعیانی محمد اعظم شاه (که پیوسته در خدمت پدر بزرگوار شرف پذیر حضور بود - و پس از جلوس بهادر شاه به بیگم صاحب مدعو شده) دختر میر مسعود نامی منصب دار را پرورش نموده بازدواج او

در آورد - و بهفارش بیگم در عهد عالمگیری بمذنب هفت
مدی رسید - ^(۲) مساس علمی درست داشت - نزد ملا جیون
امینیهی وال (که از فضایی مشهور روزگار و از دیرباز
بهمراهی خلد مکان و پس ازان با خلد منزل می بود)
تلمذ نموده خون را از تلامذۀ رشید ملا می گرفت - در
زمان بهادر شاه بخطاب پدر اختصاص یافت - از آنجا (که
مهمات سلطنت از نظام استمراری بر افتاده - و اعتبار
خانه زادی و اندازه فوکری در بانحطاط گذاشته امرا زادگان
و ابزاری عمده خاندان بدولت صاحب شوکتی از حوادث روزگار
استقلال عافیت جستند) خان موسی الیه هم بعد از
واقعۀ ناگزیر بیگم مرحومه برفاقت نواب آصف جاه فتح جنگ
اهتمعاد یافته بصوبۀ مالوۀ آمد - مد و پنجاه رپیۀ در ماهه
بطریق مدد خرج می یافت - (چون آن امیر عالی جاه
بافتضای مصلحت از دریای نریدا گذشته بدستیاری فیروزی
اعادی پُر صوات را با فوجهای گران علف تیغ جلادت
ساخته به همعنای اقبال بتصرف ولایت وسیعۀ دکن عالم
اشتهار افراخت) او را بمذنب سه هزار سوار
و خدمت بخشیکوی منصب داران کل دکن بر نواخت - و
هنگامی (که فتح جنگ برای تفویض وزارت به هندوستان

(مآثر الامراء) [۷۹۵] (باب الميم)

طلب حضور گردید) خان مزبور از همراهی احتراز ورزیده
از خدمت معزول گشت - پس از چندے از دار الخلافه
بتعمیقاتی دکن رخصت یافت - و بعد از جنگ مبارز خان
(که در کارزار از شاخسار مریدی گل زخم چیده بود)
بتفویض خدمت مذکوره (بقول خودش که این کار
مربوب و محبوب و معشوق من است) دامن کامیابی
بدست آورد - و قریب بیست سال بآئین شایسته بامر
مامور پرداخت - و بخطاب بهادری ناموری اندرخته پدایه
پنج هزاره مرتقی گشت *

مرد راست در سمت به زور و مکر ناآشنا - در یکرهائی
و یکرهائی یکتا بود - اخلاص و عقیدت^(۳) (که با سردار باید)
استوار داشت - و پاس مراتب دربار را فرو نمی گذاشت -
با وصف عمدگی مراسم نوکری نیکو بها آرد - و با قرب و
منزالت املا در امور ملکی در صورت استفسار هم دخل
فکرده - از آغاز تا انجام بیک وتیره گذرانید - هرگز پیش پا
نخورد - بظاهر کلف و عبوس می نمود - اما در انجام کار خلاق
خود را معاف نداشته - و بقدر میسر کوشیده - هر چند
باندازه منصب جمعیت فوج و سامان نداشت اما صاحب

(۲) در نسخه [ج] محبوب و محبوب من است - (۳) نسخه [ج]

(باب المیم) [۷۹۶] (مآثر الامرا)

(۲)
اسباب و افیال بود - در آخرها امارد پرستی را باعلان و
شیوع رسانیده - ازین هوس پروران ساده رو و نوخطان چار ابرو
فراهم آورده در تقطیع و تزیین آنها توجه می گماشت - و
همین را مصارف همت می پنداشت - در ایامی (که نواب
فتح جنگ محاصره قلعه قزچان پللی داشته) شانزدهم
جمادی الاولی سنه (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش
هجری بعالم بقا خرامید - پسرش حشمت الله خان از
انتقال پدر بخشیکبری و از اصل و اضافه منصب دو
هزار و پانصدی یافته - جوان هموار با ساوک است - و
به کار دولتی موفق *

* مقرب خان *

پسر امین خان بهادر است که احوالش جداگانه مذکور
گردیده - [چون پدرش از کوته اندیشی (با وصف رعایت های
نظام الملک آصف جاه) چشم از حقوق پوشیده برخاسته
بحیدر آباد نزد مبارز خان رفت] مقرب خان بفراهمی فوج
پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شریک
گشت - و در هنگامه آریز و ستیز اتفاقاً پدرش از جانب
مخالف بمقابلت او رسید - او برسم اهل دکن با جمعی از

(۲) نسخه [ب] اسباب - و نسخه [ج] اسباب و اقبال - (۳) نسخه
[ج] همواره با ساوک *

اسبان فرود آمد - شمشیر بازي غريب (ر) داد - ار بدست
خود نقش زندگي چاند حريف بآب تبخ فرو شست - و سر
يدر خود را که (مجروح افتاده بود) از تن جدا ساخت - و
پس از فتح بمنصب چهار هزاره درجه اعتلا پيمود - در
امور جاگيرداري و آبادان کاري سلیقه درست داشته *

گویند در دیهات بالکنده زمین خوب چیده بنام خود
مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سیري گویند -
کشتکار آنجا گماشتهای او می کردند - و دهقان گری آن زمین
تعلق بوی داشت - حتی که شیر فروشي و تخم فروشي
دیهات نسبت بوی می دهند - ازین وجوه انتفاع بسیار
بر می داشت - احاطه قلعه بالکنده ساخته اوسمت - بیشتر
فوج او از بار گیران بیشقار بود - ضابطه قدیم دکن خصوص
درین خانواده (که دو رویه و سه رویه یومیه بلکه بیشتر)
معمول و مستمر است - با آنکه خان مذکور عیش پرست و
عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خواننده و سازنده
نامی دکن نزد او فراهم آمده - و سامان و سرانجامه (۲)
در خور هفت هزاره ای صاحب جمعیت باشد) بر همین یک
پرکنده و دو سه صداله از سرکار ایلمکندل مهیا کرده بود -
از سه چهار سال ماده سرطانی در پشت پیدا شده بود -

مناجر بحراوات متعدده گردید - مکرر گوشت پاره بریدند - و
 فوزیه را تراشیدند - هر مرتبه التیام می یافت - باز عود می کرد -
 آخرها (که گرگ اجل در کمین بود) بیست و دوم (بیع الاول
 سنه ۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری اسیر
 سورپنجه خویش گردانید - ابتدا بفقدان باه و قطع رجولیت
 شهرت داشت - پس ازان کتخدا شده خواستگاری ها نمود -
 پسران آورد - هنوز صغیر بودند که در گذشت *

برادر اعیانی او نبی^(۲) منور خان (که بسبب ناسازی و
 عداوت فیما بین بقلبل جاگیر جدا می گذرانید) از واقعه
 ناگزیر برادر آگهی یافته باتفاق مادر (که نزد او می بود)
 شتافته قصبه را بمال و متاع متوفی متصرف گردید - و بزعم
 خود قائم مقام برادر شده سر سرداری بر افراخت - و چون
 میدانست که (با وجود پسران همه بر وی مسلم نخواهند
 گذاشت) از آمدن دربار سر باز زده از آزمندی سر
 خود سری زد - و اطمال و متعلقان برادر را نظربند کرده
 باستحکام برج و باره و ادخار ذخایر پرداخت - بظاهر حرمان
 ورثه و حقیقه کثرت خزانه (که زبانزد خاص و عام بود) داعی
 بدان گردید که آشفته بقصد اقتلاع آن زیاده سر و انتزاع آن
 مکان از دست او در عشره سیوم (بیع الاول سنه ۱۱۵۹)

هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجری سواد آن قصه
 مضرب خیام گردانید - و کار پردازان بتقدیم سیده و ترتیب
 مورچال دست بکار بودند - آن خیره سر زیاده بر دو هزار
 سوار و سه چهار هزار پیاده مستعد پیگار از غایت استکبار
 بیرون قصه ملجاء داشت - هر دفعه (که بعزم کارزار با فوج
 ظفر آثار درچار شد) مردم خرب معتبر خود را بکشتن
 داده خایم و خاسر رجعة القهقري نمود - اما ازان رو (که
 ذخیره بهمه چیز بروجه مستوفی بود - و از بس وسعت
 شهر پناه) محاصره سایر اطراف آن متعذر می نمود - بیم
 و هراس بخود راه نداده بامید آغاز برشکال که بر سر
 رسیده بود دل خوش می کرد که بسبب باران آنجا را
 اطراف آب می گیرد هنگام زد و خورد نیست - اغلب که
 ترک محاصره کرده راه خود گیرند - چون عزم والا همتان
 قضای مبوم است دگرگون نمی گردن (آصف جاه همانجا
 نصیم چهارونی فرمود - و لخته بازوی همت درونیان
 بمستی گرانید *

گویند در آردان محاصره بآن همه حزم و احتیاط (که
 قبول طبعیت سردار بود) روزی غریب مسامحه و
 سهله بکار رفت - هر فوج را بهر مکانی نگاهداشته سردار
 ہماری های محل و مردم قلیل (که همگی به هزار سوار

نمی (سید) سیرکزان بگود شهر پناه بر آمد - چون مکانی دروازه (که افواج سرکار از آنجا کمتر از مسافت دو کره و سه کره نبود) مردم بار گفتند که قابوی عجیب بدست آمد - جلوریز به کوته یراق می پیوندیم - و بر می داریم - در جواب گفت که مرا دعوی صوبه داری دکن نیست - برای این پرگنه یورش برپا کرده ام - بالکلمه ساخت جمادی الاول (که دو ماه از محاصره منقضي شده بود) اقبال آصفی خود بخود جلوهر گشت - و تفرقه درئی در قلعیان افتاد *

تفصیل این اجمال آنکه آن بیمروت خواست که بچه اطفال آن متوفی را از میان بردارد - دکنی هایی که با او یکتائی گزیده (چون اکثره فمکخوار و پرورش یافته متوفی بودند) بر اندیشه او آگاهی یافته بدنامی کور نمکی بر خود روا نداشته بهیئت مجموعی ازو برگشتند - و نگذاشتند که ساعت آرام گیود - جزایر و تغلک جانب او سر دادند - آن ادبار رسیده فاچار هوش و دل بالخته همان شب پا پیاده متعلقان خود را بر آورده بواجه رام چندر سین جادون پناه بود - روز دیگر پسران خان متوفی بمعرفت حرز الله خان بهادر صوبه دار ناندر ادراک سعادت ملازمت نموده بمنصب درخور سرفرازی یافته قصبه با چند مواضع بجاکیر آنها مقرر شد - (چون رحمت عام و حلم کامل فطری سردار

است) آن کشتنی هم بوسیلهٔ راجهٔ مذکور بصفحهٔ جرایم زندگمی در بارهٔ یافت - قریب دو لک روپیه بقیهٔ نه ده لک روپیه (که آن متغلب در ایام تسلط خویش بپاد داده) با در صد و چند اسم و چند زنجیر فیل سوای جنس ذخیره از غله و سرب و باروت (که نیز ضبط شد) عاید سرکار گردید - در حالت تحریر پسر کوچکش (که به خطاب پدر نامور شده بود) در وقت (که متصل قلعهٔ کاپان لشکر آصف شاه نظام الدوله توقف داشت) بگزند هوای وبا مطابق سنهٔ (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود هجری جان بحق تسلیم نمود - پسر کلان (که به ابراهیم منور خان زبانزد بود) جاگیر دیگر یافته با جمعیت بنوکری می پرداز - دریغولا بخطاب خانزمان خان مخاطب شده *

• مبارز الملک سربلند خان بهادر دلار جنگ •

نامش میر محمد رفیع است و وطنش تون - در عهد خلد مکان با پدر خود (که میرزا افضل نام داشت - و مقتدوی خان خطاب یافته) از ایران به هندوستان آمده - پدرش بدیوانی گوالیار مضاف اکبر آباد سر عزت برافراخت - او بعد فوت پدر نزد ^(۲) طغای خود بشارت خان نام (که فرجداوی مالکپور موبهٔ برار داشت) آمده به تنبیه مفسدان

(۲) در هر دو نسخه بطاء مهمله مرقوم است - اما بقاء فوقانی صحیح است *

دیجات آن برگزیده جوهر رشادت بر روی کار آورد - و باین
 تقریب بمنصب مناسب چهره عزت برافروخت - و پستور
 بلشکر پادشاهی رسیده هدیه بیگم صبیئه (روح الله خان
 بخشی را بعقد مذاکحت در آورد - (چون عایشه بیگم صبیئه
 دوم خان مزبور در خانه سلطان عظیم الشان بود) بذابران
 بملفت شاهزاده امتیاز اندوخته حسب درخواست شاهزاده
 مزبور در عهد خلد منزل بخطاب سر بلند خان نامور شده
 دخیل مهمات سرکار شاهزاده بود - پستور شاهزاده او را جهت
 بندوبست بصوبه بنگاله تعیین نمود - چون با محمد فرخ سیر
 پسر عظیم الشان (که از جانب پدر بنظم بنگاله معین بود)
 صحبت او برار نشد ازین جهت عظیم الشان او را بحضور
 طالب داشت - و از وسط راه بفوجداری کره صوبه آله آباد
 تعیین گردید - و پس از فوت خلد منزل (چون عظیم الشان
 نیز در جنگ با برادران کشته گشت و محمد فرخ سیر
 بعزیمت مبارزه با جهاندار شاه روانه شد) نامبرده بتصور
 ناموافق سابق با زر تحصیل تعلقه پیش جهاندار شاه
 شتافت - و دران ایام (که صوبه دارمی گجرات ضمیمه وکالت
 بزام آصف الدوله اسد خان مقرر شده) ذوالفقار خان او را
 نیابت به بندوبست آن صوبه مقرر ساخت - از آنجا (که زمانه
 بکام محمد فرخ سیر گردید) بواسطت سید عبد الله خان

قطب الملک عفو تقصیرات او بعمل آمده بصوبه داری آورده
 سر بلندی اندوخت - و پس از چندی معزول شده بحضور
 آمد - و از تغیر میرو جمله بصوبه داری عظیم آباد پتینه
 لوی امتیاز بر افراخت - و پس از وصول بدانجا عذر
 عزیمت به تنبیه دهره اجی زمیندار مفسد آن صوبه معطوف
 داشته بعد زد و خورد و کشش و کوشش او را ره سپردادی
 فرار ساخت - و در اثنای گریز زخمه بار رسیده آواره دشت
 عدم گردید *

چون در نگاهداشت سپاه اندازه نداشت و مردم
 قمن دار بیش قرار نوکر می کرد بعد عزل از آنجا بحضور
 آمده مدتی گرفتار تقاضای تذخواه سپاه بود - در آن ایام (که
 صحبت پادشاه و وزیر و بخشی برهم خورد) آنها نظر بوقت
 تالیف منظور داشته زرے مخفی بار فرستادند - که از دست
 سپاه رهائی یافت - پستر در عهد سلطان رفیع الدرجات
 بصوبه داری کابل مامور شده بدانجا شتافت - و در عهد
 فردوس آرامگاه از آنجا تغیر شده بحضور آمد و سال (۱۱۳۸)

هزار و یک صد و سی و هشت هجری بصوبه داری گجرات
 از تغیر ^{نظام الملک آصف جاه علم کامیابی} بر افراخت -
 و پادشاه ^{نظام الملک} خان گجراتی سند نیابت فرستاد -
 نظام خان عمومی آصف جاه (که به نیابت او در احمد آباد

بود) بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع درود
 اقامت نموده کنتها نامی مرهتّه را بکمک طلب داشته
 بر سر گجرات رفته با شجاعمت خان جنگ نموده او را
 کشت - (رستم علی خان برادر شجاعمت خان) که در سورت
 بود) استعداد جنگ نموده با اتفاق بیلاجی گایکوار عزیمت
 مقابله کرد - و کنار دریای مہی تلاقی رو داد - چون بیلاجی
 در باطن مرافقت با حامد خان داشت رستم علی خان
 هم کشته گردید - سر بلند خان باستماع این خبر در سنه

(۱۱۳۸) هزار و یک صد و سی و هشت هجری

مبلغی از خزانه پادشاهی بطریق مساعدہ گرفته خود راهی
 تعلقہ شد - و بخشی حامد خان بجنگ پیش آمده بقتل
 رسید و خان مزبور دخیل آنجا گشت - اما بذاہر نا رسائی
 مزاج و نا مال اندیشی آن قدر راه افراط و تفریط پیمود
 کہ مبالغ مذکور را با حاملات محالات خالصہ پادشاهی
 و قبول جاگیر داران (کہ دران موہبہ بود) بصرف اوردہ
 دیندار ملازمان گردید - و ضبط از از میان بر خاصمت -
 نوکرانش دست تظلم دراز نموده از سکنہ بلدہ هرکس را
 کہ مالدار می دانستند در خانہ خود نشانده از بر بچہر
 زر می گرفتند - و خود ہم در دسمت دراز کہ ذ کمی
 نکرد - و بہلاحظہ غایبہ مرهتہ چوتہ آنها دران موہبہ قرار

داد - لهذا سال يازدهم جلوس نظام صوبه مژبور از تغير
 او به ابهي سنگه عرف دهوگر سنگه پسر اجيت سنگه مقرر
 شد - و او عظيم دار الخلافه كرده مدتھا در حويلی خود
 نشست - و بذابر تقاضای قرض خواهان دروازه آن مكان را (كه
 كلان بود) بقدر سنگچين ساخته بود - گویند هرگاه پادشاه او را
 مي طلبيد بالكي از سرکار و چند سزادل همراه مي رسيد -
 كه در راه مانع قرض خواهان باشند - و بعد درون نادر شاه
 (چون بر سكه دار الخلافه توزيع زر قرار يافت پس از فوت
 برهان الماك سعادت خان) كه عمده بانی این چیزها او
 بود (تحصيل آن بر ذمه او مقرر گشت - و داد و فریاد
 او در كوچه و بازار بلند گردید -) چون شیوه بیدايي در
 مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگی مجبول
 داشت (هيچ جا كامياب مراد نگردید - سنه (۱۱۵۸) هزار
 و يك صد و پنجاه و هشت هجري به فهان خانۀ نيصتي
 در شد - پسرش خانه زاد خان بهادر (اگرچه بمنصب

(۲) در [تاريخ مظفري] همدرين آوان (يعنی سنه هزار و يكصد و پنجاه
 و چهارم) مبارز الملک سر بلند خان (كه اصلش از تون بود - و تون شهر يست
 در ايران) جهان فاني را وداع كرد - از امرای ذري الاقتدار سلطنت و برفاقت
 محمد عظيم الشان خاف محمد شاهي بود - و از مهد اورنگزيب پادشاه
 بر چارهاش امارت تمكّن داشت و برفاقت محمد عظيم الشان خلف خادم منزل
 مي بود .

شش هزاری (رسیده بود) اما با کم اسبابی در شاهجهان آباد
بسر بوده اریل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم
او میر گجراتی هیچ نشده نکرده - مهندی خانه پسر
خانه زاد خان برفاقت این و آن وقت می گذراند *

• مها راو چانرجی جسونت بنالکر •

پسر راو رنهایست که در عهد خلد مکان بمنصب عمده
و تعیناتی دکن سرفرازی داشت - و (چون با سران راجه
ساحو بهرنسله مگر) سرچنگها (سانیده بود) اینها بعد قرار
یافتن صلح با حسین علی خان شکایت او بمیان آوردند - او
به خاطر داشت آنها او را بغدر مقید ساخت - و در ایام
(که نظام الملک آه فجایه بهادر از مالوه راه دکن پیش گرفته
عبور نریدا نمود) حسب درخواست محمد انور خان (رهائی
یافته بکمک برهانپور تعین شد - او (که آبله در جگر
داشت) بواسطت محمد غیاث خان بهادر با نوین مزبور
در ساخته بملاقات پیوست - و در جنگ عالم علی خان و
مبارز خان عماد الملک مصدر حسن خدمت گردیده بمنصب
هفت هزاری هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت
او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثی در قبول
عام اعتبار بر افراشت - سلیقه جاگیرداری خوب داشت -
به آبادی اقطاع پرداخته فوج شایسته فراهم آورده در محاربات

(مآثر الامراء) [۸۰۷] (باب الميم)

رايت تهور مي افراخت - ازانجا كه سير منصوبه بود واسطه
جواب و سوال سران مرهتة دكن مي شد - در عمل ناصر جنگ
شهيد بخطاب جسونت ناموزي اندوخت - و در جنگ بهلچري
بهمراه سردار مذکور مصدر تودعات شايعته گرديد - اگرچه
در السنه قراءه بدنامي مقتول شدن او بزام نامبرده هم
افتاد سال (۱۱۷۶) هزار و يك صد و هفتاد و شش
هجري بدار عدم شتافت - پسر كلانش انند راو جيونت (كه
آثار شادت از چهاره او لايح بود) در حين حيات او
در گذشت - الحال پسر دوم او مها راو و راو زنها پسر
جيونت مزبور بطريق ارث بجاگير او كامياب گشته بنوكري
سرکار مي پردازند *

* مجد الدوله عبدالاحد خان *

نياكلانش در كشمير قوطن داشتند - پدرش عبد المجيد خان
از وطن آمده ابتدا با عذيت الله خان بصر مي بود - و پس
از فوت او رفيق اعتماد الدوله قمرالدين خان گرديد - و
بنوكري پادشاهي امتياز اندوخت - ازانجا كه متصدى پختكار
بود رفته رفته بعد واقعه نادر شاه در عهد فردوس آرامگاه
بديواني خالصه و تن و از امل و اضافه بمنصب شش
هزارى شش هزار سوار و عطاي علم و نقاره و بالكي
جهازردار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجه بلذرتبكي

(باب المیم) [۸۰۸] (مآثر الامرا)

تصاعد نمود - دو پسر داشت - یکم محمد پرست خان
که زود در گذشت - دوم عبد الاحد خان (که در مزاج پادشاه
وقت شاه عالم بهادر جا کرده) محیط مقدمات سرکار
پادشاهی گردیده جزئی و کلی امور سلطنت به راعی او
منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده

در سنه (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجری
یکم از شاهزاده‌ها را بطریق توره معین نموده همراه شاهزاده
جمعیت کرده جانب تعلقه سهند شتافت - و (چون کار
آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک
امر سنگهه زمیندار پتیاله اجتماع نمودند) باتفاق شاهزاده
برجعه القهقري پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم
شد - از آنجا (که مابین او و دو الفقار الدوله میرزا نجف
خان از سابق طریق عناد مسلوک بود) پادشاه او را بدست
دو الفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحویل مقید است - و
خانه و اسباب او بضبط پادشاهی در آمده - جاگیر او
بحال مانده *

* حرف النون *

* نیابت خان *

عرب نام پسر میر هاشم خان نیشابوری ست (که چون خانخانان منعم بیگ از حضور عرش آشیانی بتسخیر دیار شرقی رخصت یافت) او نیز در همراهیان خان مذکور شرف دستوری حامل نموده به سوانح نویسی آن حدود مامور گردید - و سال بیستم جاوس در چهار نئی جنت آباد کور (که بنابر زبونی آب و هوا جمعی کثیر از امرا بنهان خانه عدم شتافتند) او نیز بساط زندگی در ^(۲) نوردید - نامبرده (که به نیابت پدر در حضور بوده عرایض پدر می گذرانید) در سال نوزدهم بخطاب نیابت خانی امتیاز یافت - و پس از فتح مرغه بهار درانجا جاگیر یافته بهمراهی خانخانان (که بگشایش بنگاله معین گشته بود) نامزد شد - و بکارها پرداخت - پس از چندس به عملداری محال خالصه شریفه مقرر شده (چون اداره نویسان ^(۳) باقی بر آوردند) او جواب زر راجبی

(۲) چنانکه در اکبرنامه جلد سیوم صفحه ۱۶۰ بتفصیل مذکور است -

(۳) نسخه [ج] اوارجه نویسان *

(باب النون) [۸۱۰] (سائر الامور)

نکرده سوکشی بنیان نهاد - و قصیده کره را (که بجایگزین
اسمعیل قلی خان مقرر بود) محاصره نموده الیاس خان
لنگاه نوکر خان مزبور را در پیگار گشت - بذابوان اسمعیل
قاسم خان با جمعی از پیشگاه سلطنت تعیین گردید - سال
بیست و پنجم بار رسیده مضاف نمود - از جمعی را
بکشتن داده ره سپر بادیۀ فرار گشت - و پستور رفته
با معصوم خان فرنخودی (که خیال بے راهه روی در کاخ^(۳)
دماغش جا کرده بود) اتفاق جست - و در جنگی (که
با شهباز خان^(۴) و داد) شریک او شد - (چون معصوم خان
غالب گشته مغلوب شد - و به اوده شتافت - و شهباز
خان جمعیت فراهم آورده بر سر او رفت) نامبرده دانهان
جدائی گردید - و سال بیست و ششم باتفاق عرب بهادر

(۲) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۲۷] و از سوانح سزا یافتن
نیابت خان - این فرومایه نا فرجام پسر میر هاشم نیشاپوریست - عرب نام
دارد - از خردی باز در پرمسئران گیتی خداوند پرورش یافت - و بفراوان
اعتبار سر بلند گردید - چندی عمل پرداز خالصه نمود - آواره نویسان
خرده گیر باقی بر آورده بودند - آن زربنده سوکشی را از حق گزاری بهتر
اندیشید - دست فتنه دراز کرد و قصیده کره را محاصره نمود - (۳)
نسخه [ب] بے راه روی - (۴) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۳۱]
چون شهباز خان حوالی قصیده بهید رسید الخ *

(مآثر الامراء) [۸۱۱] (باب النون)

و غیره در حدود سنبل غبار فتنه انگیزخت - (۲) از آنجا (که
حکیم عین الملک قلعۀ بریلی را مستحکم ساخته با اجتماع
جاگیرداران آن نواحی پرداخت) از باستصواب برخی زمینداران
سر رشته بندگی بدست آورده بفوج پادشاهی پیوست -
و به مریم مکانی تمسک جهته زنهار نامه آن مهین بانو
دست آریز ستگاری ساخته سال بیست و هفتم بحضور آمد -
پادشاه نظر بمصاحبت وقت از جرایم از در گذشت - تاریخ
فوتش بملاحظه نیامده *

(۴) * نور قلیچ *

پسر التون قلیچ خان از قزاقیان قلیچ اکبری ست - در
عهد عرش آشیانی بمذنب پانصدی رسیده سال بیست

(۲) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۳۸] و از سوانح غبار آلود شدن
عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرخودی از میه بخدی
روی در امدار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیاری بد نهادان
شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگیختند - (۳) در [اکبر نامه
جلد ثالث صفحه ۳۸۳] و نیابت خان از او مژدگی بعین الملک پیوست -
و از غزودگی بخت راه جدائی سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون
کار بر نساخت بدرگاه حضرت مریم مکانی لایه گری نمود - و بدست
کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهار نامه آن مهین بانوی روزگار
در دست داشت بدان قدمی عقبه رسانیدند - و از آنجا (که فرموده آن
پرده نشین اقبال حسن پذیرائی گیرد) شانزدهم فروردین [سال بیست
و هفتم] این نابخشودنی در سایه بخشایش شاهنشاهی آسایش گرفت -
(۴) در [اکبر نامه] نورم قلیچ - [و ن] نور قلیچ *

(باب الفون) [۸۱۲] (مآثر الامرا)

و یکم جلوس هنگام (که پادشاه از اجمیر بصوب کونکنده
لعلقه رانا نهضت فرمود) نامبرده همراه قلیچ خان
طرف ایدر^(۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا
باوجود زخم بازو دست از کار باز نداشته تردد نمایان
بظهور آورد - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان
مراد بهم میرزا محمد حکیم دستوری پذیرفت - سال
سی ام قلیچ خان حاکم گجرات ارا بکرمک امین خان
غوری فرستاده - و سال سی و دوم همراه خانخانان بحضور
رسیده سعادت استانبوس دریافت *

* نقیب خان میر غیاث الدین علی *

از سادات سیفی قزوین است - و این سلسله در ایران
بتسلی مشهور - جدش میر یحیی حمصی سیفی از علوم
نقلی و عقلی بهره تمام داشت - و در فن سیور و تاریخ
یگانه روزگار و سرآمد دهر بود *

* ع *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال
(که ازو استفسار می نمودند) ببداهت احوال سلاطین و
مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با قید تاریخ تولد و

(۲) نسخه [ج] ایدر - و در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱] و قلیچ
خان و نورم قلیچ و غیره و بسیاری از صحاحدان عرصه نصرت را درین تاریخ
[یعنی سی و یکم مهر ماه الٰهی سال ۲۱ سنه ۹۸۴] بصوب ایدر فرستادند *

رحلت بیدان می کرد - و لب التوازیخ از مولفات او ست -
 ابتدا در خدمت شاه طهماسب مغوی معزز و معتبر بوده -
 شاه او را یحیی معصوم میگفت - تا آنکه ارباب عذاب
 مزاج شاهی را ازو منحرف ساختند - که میر یحیی و
 پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند
 و مقتدای سنیان قزوین اند - شاه از حدود آذربایجان (۲)
 قورچی تعین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده
 مقید نگاه دارد - در آن هنگام پسر دوم او میر علاء الدوله
 کامی تخلاص مولف تذکره نفایس المآثر در آذربایجان
 بود - مسرعه فرستاده ازین خبر پدیر آگهی داد - میر
 یحیی بذایر ضعف پیری نتوانست فرار گزید - همراه
 قورچی بصفاهان رفته بعد یک سال و نه ماه سنه (۹۹۳)
 نه صد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگی ودیعت
 حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر
 موحش به کیلانات فرار نمود - پس ازان حسب الطالب
 جنت آشیانی روانه هذ گشت - پیش از ورود او واقعه
 ناگزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر در سر آغاز جلوس (۳)

(۲) فسخه [ج] شاه ایران - (۳) در [اکبر نامه - جلد اول صفحه ۱۹]
 و از سوانح این ایام سعادت قرین آن است که نقاش اکابر عراق معدن مکارم
 اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نمود - و مشمول
 انعام اعزاز و اکرام شد *

اکبروي با اولاد و احفاد وارد هندوستان گردیده ادراک مجالس پادشاهي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و در سال دوم بمعلمی عرش آشیانی افتخار اندوخت - آن پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لکن اوقات برخه غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواند - میر بغزون و علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب امتیاز تمام داشت - و از وسعت مشرب و عدم تعصب (چنانچه در عراق بتسنن زبان زن روزگار بود) در هند بتشیع اشتها گرفت - همانا رفتار میر بصوب دارالامان صاحب کل بوده که غالبان هر طایفه او را مطعون دارند - گویند در تقوی و پرهیزگاری هم آیت بود نازل - و در انجام مدهیات ارباب حاجت همته وافی داشت - و به نیک نفسی و هشیار مغزی می زیست - چون انحراف مزاج پادشاهي از بیروم خان متحقق گشت (و او از آگره بر آمده متوجه الود شد) چنان آوازه انداختند که میخواهد براه غلط انداز سوسه به پنجاب کشد - عرش آشیانی از دهایی بر آمده میر را (که از

(۲) نسخه [ب] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [اکبرنامه جاد اول] میر بغزون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرافت صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دارالامان صلیح کل بود که غالبان هر طایفه او را مطعون میداشتند - (۳) نسخه [ب] غالباً *

(۴) نسخه [ج] ایلور *

سایر اهل قُرب بدانش و عقیدت ممتاز می دانست) پیش
 بیрам خان رخصت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا
 از پندار داهی باز آرد - میر در سنه (۹۸۱) (نه صد
(۲)
 و هشتاد و یک در قصبه سیکری در گذشت - فاسم
 ارسلان فخر آل یس تاریخ گفت - خلف رشید او میر
 غیاث الدین علی به خیرسگالی و نیک ذاتی و درام خدمت
 عرش اشیانی اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن
 پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب فقیب خانی
 یافته - تا سال چهارم اگرچه بهایه منصب هزاری بر آمد
 اما نسبت قوی بهم رسانید - عرش اشیانی سکینه بانو بیگم
 همشیره میرزا محمد حکیم را بشاه غازی خان پسر عم او
 منسوب فرمود - و قاضی عیسی عم او (که مدتی در ایران
 بامر قضا اشتغال داشت) بهند آمده در سلک منتسبان
 سده خلافت اندراج یافت - و در (۹۸۰) نه صد و هشتاد
 در گذشت - نقیب خان در سال سی و هشتم بعرض
 رسانید که فانی عیسی دخت خود نذر حضرت کرده -
 آن پُرده نشین عفت از دیر باز بدان آرزو بسر می برد -
 عرش اشیانی بخانه نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

(باب الذون) [۸۱۶] . (مآثر الامرا)

بر گرفت (۲) - و در سلطنت جنت مکانی باضافه منصب و افزونی اعتبار تبجیل و تکریم دیگر یافت - و در سال نهم سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هنگامی (که دارالخیر اجمیر مورد موکب جهانگیری بود) بجوار رحمت پیوست - و در روضه معینیه در محوطه سنگ مرمر با خانم حلیله^(۳) خود (که کدبانو و عاقله روزگار بود) مدفون گشت - نقیب خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال استحضار تمام داشت - و در تاریخ دانی بے همتا بود - گویند هفت جلد روضه الصفا سر زبان و در جفر نیز مهارت داشت - جنت مکانی در سوانح خود مرقوم فرموده که نقیب خان طرفه تخمین و قیاس داشته - و غریب دور بینی بکار می برد - یک قلب کبوتر (که در هوا بود) تا نظر میکرد میگفت چند است - چون می شمردند یکی تفاوت نمی نمود - نقیب خان عمر دراز یافته - گویند با اعتماد الدوله میر جمال الدین حسین انجو بسیار محشور بود - پسرش میر عبدالمطیف (که با اسم جد خود موسوم بود) نیز صاحب فضل و کمال

(۲) در [اکبر نامه جلد ثالث] درین ولا نصیب خان بهمایون عرض رسانید که قاضی عیسی عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیر باز آن پوره نشین پارسائی بدان آرزو بسر می برد - گیتی خداوند با آنکه درین هنگام کمتر بدین پردازد پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانه نصیب خان بآئین بزرگان آن پاک دامن را بر گرفتند - (۳) نسخه [ج] خانم حلیله جليلة .

(مآثر الامراء) [۷ | ۸] (باب الذون)

(۲)
بوده - همشیره میرزا یوسف خان رضوی در خانه داشته -
منصب عمده یافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانیده
در گذشت *

* نورالدین قلی *

در عهد جنّت مکانی بکوتوالی مستقر الخلافه سر فرازی
یافته - سال دوازدهم بمنصب وزارت سیصد سوار نامیده
امتیاز افروخته - بعد صدر گستاخی از مهابت خان و فرار
او در فوج (که بتعاقب او مامور شده)^(۳) باجمیر رسیده
متوقف بود - پس ازان (که جنّت مکانی بنعیم جاردانی
پیوست - و زیات فردوس آشیانی ببلد مهور رسید)
او بار یافته سال اول به بحالی منصب سابق (که دو وزارت
همّت مد سوار بود) سر عزت بر افراخته همراه خانجهان
لودی (که بمالش چهار سنگه بودند) نویت ازل تعبد
شده) دستوری یافت - و سال سیوم در ایام [که دکن
مضرب خیام پادشاهی بود - و سه فوج به سرکردگی سه
امیر برای تنبیه خانجهان لودی و تخویم تعلقه نظام الملک
دکنی (که او را پناه داده بود) مقرر شده] او بمهرابی
اعظم خان اختصاص پذیرفت - سال پنجم بیست و پنجم
شعبان سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجری در رقت

(۲) نسخه [ج] بود - (۳) نسخه [ب] مقرر شده بود *

(که از دربار برخاسته بخانه میرفت) کشتن سنگه پور
جهنونت را قهور بکینه آن (که در عصر جنت مکانی پدرش
را مردم نور الدین قای کشته بودند) زخمهای منکر زده
کارش تمام ساخته بدر رفت *

(۲)

* نظر بهادر خویشگی *

موطن و منشای از قصور (که قصبه ایمنی از درآبه باری
هجده گروهی از دار السلطنت لاهور مسکن خویشگیان (که
در میان افغانه بصلاح و بزرگی شهرت دارند) - مشار الیه
از اعیان نوکران شاهزاده پروریز بود - پس ازان در سلک
ملازمان جهانگیری انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدی
سر برافراخت - و در عهد اعلیٰ حضرت بافروزی اخلاص
و فرط عقیدت پایه اعتبار برتر افراخته در سال دوم
بفوجداری سرکار سنهیل تعیین گشت - و در محاصره
دولت آباد مردانگی و پُر دلی خود دلشین همگنان ساخت -
(روزی که عنبرکوت بدست اولیای دولت در آمد) از
زیرش تیر و تفنگ و بان (که حصار نشینان بر سر دیوار
شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند) جماعه
(که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند) مانجار را

(۲) چند جا [نذر] بذال معجمه نوشته - و در (مآثر عالمگیری) نیز

بذال منقطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمی گذاشتند - نصیری خان
 خان دوران پیش اهنگ گشته با نظر بهادر بقدم جمارت از
 جانب راست بقلعه درآمد - و بازار جان ستانی و سرفشانی^(۲)
 گرم گردانید - و به دست بردهای نمایان متحصنان را بخندق
 قلعه دوم (که به مهارت اشتها دارد) در آوردن -
 و در جایزه آن از پیشگاه خلافت درخور حال فوازش
 یافت - پس ازان بنابر جهت قریب در سال دست
 از ملازم پیشگی کشیده گوشه عزامت برگزید - (چون راستی
 و درستی مزاج و حاضر باشی و چهرت خدمتی از سکه زن
 عالم بود) در سال چهاردهم مشمول مرحام پادشاهانه گشته
 باز بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافراز
 گردید - و در سال پانزدهم در مهم چکنا و تسخیر قلعه^(۳)
 مؤثر تارا گدھے مصدر تلاشهای نمایان شده درجه استحسن
 پیمود - و در سال فوزدهم بمنصب سه هزار و دو هزار
 و پانصد سوار کام دل اندوخت - و بهمراهی شاهزاده
 مراد بخش بجانب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس ازان
 (که شاهزاده چنین مملکت موردی مفت بدست افتاده را
 وقعی نهاده از راحت طلبی معارفت را فوز عظیم پنداشت)
 با آن (که نظر بهادر خویشگی بتجویز مدار المهای

(۲) نسخه [ج] داد جان ستانی و سرفشانی داده - (۳) نسخه [ج] چکنا •

سعد الله خان بهمراهی فلیج خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود) از رطن دوستی با جمعی از راجه های عمده برخاسته به پیشاور آمد - (چون عبور از آب آگ ممنوع بود) متوقف گشته باز بهمراهی شاهزاده محمد ادرنگ زیب (دائۀ آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهرادی (ستم خان دکئی) که با سی هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد) خان مذکور پای ثبات افشوده دست جلالت بر گشان - و داد مریدی و مردانگی داده کارنامه ها بر ساخت - و مخالف باوصف هجوم کارے نتوانست کرد - عذان تاب گشته بدیگر افواج در آریخت - پس ازین فتح در جایزه حسن تردد باضافۀ هزاری ذات هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و سوار چهرۀ بلند نامی افروخت - و در سال بیست و دوم سنۀ

(۱۰۶۲) یک هزار و شصت و دو حجوي در لاهور بساط هستی در نوردید - شمس الدین پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار مفتخر گردیدند - پسرے دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافزای داشته - مومئی الیه به خدا توسی و دینداری

اتصاف داشت - با اسباب امارت مزاجش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست می کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک هفته طعام با سپاه می خورد - دیانتش بمرتبه بود که حاصل جاگیر بعد وضع خرج سپاه و مایحتاج خود آنچه می باید با کاغذ جمع خرچ بے ساخته و پرداخته از فطر اعلیٰ حضرت می گذرانید - و چیزه ازان نمی گرفت *

* نجابت خان میوزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والی بدخشان است - برشادت و ناموری سرآمد برادران خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکانی - [اگرچه بعلم کشتن میوزا بدیع الزمان برادر کلان (که آیه قهر و شر مصور بود) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید] اما پس ازان بنوازش پادشاهی اختصاص یافته بتقدیم خدمت گزینی و نیکو دوستاری عرصه ترقی و پیش آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهانی بخطاب نجابت خانی و منصب درهزاری افتخار اندوخت - و بفوجداری سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافه منصب و عنایت نقاره تحصیل بلندنامی نمود - و بفوجداری صوبه ملتان (که در جاگیر یمین الدوله بود) دستوری یافت - پس ازان فوجداری

دامن کوه کاکوه یافته آن کار را بشایستگی سرانجام داد - و بمنصب سه هزارچی در هزار سوار پایه برتر افراخت - و از فرط دولت خواهی و کار طلبی متعهد مردم سری نگر شد - که یا آن الک را بتسخیر می آرم - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنجا گرفته داخل سرکار میکنم - در هزار سوار کمکی از حضور تعیین گشت *

گویند [چون سهارن پور و میرتهه بدو متعلق گشت دران ایام راجه سری نگر (که عمده راجهای کوهستان است و مایه وسیع و کان طلا دارن) در گذشت] زنش باتفاق دوست بیگ مغل (که از وقت راجه دخیل کارها بود) استیلای تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمی آورد بیذیش می برید - لهذا به نک کتی رنی اشتهار داشت - برخه ادبش کوتاه اندیش به نجابت خان اغرا نمودند که هرگاه میرزا مغل کردچی سابق این ناحیه کیلا گڑھی را (که تعلق بدان راجه داشته) تهانه نشین پادشاهی گردانید - اگر تا حال می بود تمامی این ولایت را بحوضه تسخیر در می آورد - چه زن خواهد بود که در جنب شما عرصه تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربه کار را رگ حمیت بحرکت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصون حصینه مثل شیر گدھے (که زمیندار سری نگر در سرحد

(مآثر الامراء) [۸۲۳] (باب النون)
 خود بر آب چون اساس گذاشته (و قلعه کانی را (که
 سابق بزمیندار سرور تعلق داشت) بدست آورده حواله
 زمیندار نمود - و حصار نذور را بر گشود - و قریب هردار از
 آب گنگ گذشت - هر چند (که رایی آن ولایت پیداده بسیار
 فراهم آورده به انسداد دهنة دره ها و معبر کتلها پرداخت -
 و تغذای آب را بکج و سنگ سدهای استوار بست) خان
 قهور نشان بدای جسارت جبراً و قهراً در آمد نمود -
 (چون به سی کردهی سری نگر رسید) آن بومی از دست بود
 پی در پی هراسان گشته از راه گریزی در مقام اطاعت
 و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا
 تقبل نمود - و جهت سرانجام وعده دو هفته درمیان
 آوردن - و بلیت و اعل بعد یک و نیم ماه همگی یک
 لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور
 فتوحات متواتره آن دفع الوقت را چندان دفع نمیکذاشت -
 تا آنکه قامت آنقه بجائ کشید که مردم نامی را جان
 بلب رسیده نانی بلب نمی رسید - چون مردم کوهی
 راه ها مسدود ساخته بودند هر که به آوردن رسد می شتافت
 دستخوش تاراج و غارت آنها می شد - (چون کار بجان
 و کارد باستخوان رسید - و اشقیا هجوم آورده گرد گرفتند)

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز بر گشتن چاره ندید - ناگزیر کوچ نمود - بوخ غبرت پرستان چنین بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشتر بامید رستگاری پیاده شده منتشر گشتند - اثر از آنها پیدا نشد - نجابت خان پا پیاده از قتل جبال (که گذر طایر دشوار بود) افتاد و خیزان بعد از بیست روز (که بادراق اشجار سد جوع میکرد) از نواحی سنبهیل سر بر آورد - و در ازای این بے تدبیری چندی بعزل منصب و جاگیر تادیب یافت - پستتر به بحالی منصب اختصاص گرفت - و بعد ازان بصوبه داری ملتان از تغیر قلیچ خان سرافرازی اندوخت - و (چون در سال پانزدهم ^(۲) چکنا از مؤو و نورپور و تارا گذه و پتهان ^(۳) گشایش یافت) آن ولایت مفتوحه بدر مفوض گردید - و در سال بیست و سیوم پس از معاودت از یساق قندهار بدایه والای پنجهرزای بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده می شد *

در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده (که بهم بیجاپور مامور شده بود) انسلاک یافت - دران هنگام (که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهی آشوبی هر طرف برخاست - و بطلب شاهزاده ولی عهد محمد دارا شکوه

امرای که یکی دکن روانه حضور گشتند (۲) عمده تر جز
 از مردم پادشاهی کسی در رفاقت شاهزاده محمد
 اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیه انتزاع سلطنت با خود
 مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب
 هفت هزار و هفت هزار سوار بر نواخته غرق جمادی الاولی
 سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد
 سلطان بوسم منتقلا از اورنگباد راهی ساخت - پس از مبارزه
 با مهاراجه جسونت [که در هراتی سلطان محمد (که
 سردار میسره بود) کارنامه تهور و جلالت بظهور آرد]
 با تمام لشکر (روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار
 سوهایه بلندرتبگی اندرخت - اما از انجا) که نجابت خان
 سیکسر و جاف وضع بود (ازین رفاقت باد بیروت بخود
 بسته ناز سرگزانی به آقا می فروخت - و از بلند پردازی
 کافر ماجرائیها می نمود - چون مزاج سلاطین غیور می باشد
 [خصوص عالمگیر پادشاه (که با پدر و برادران چه کرد)
 نمی خواست که سر زنده در عالم و رنگ درستی بر چهره
 کسی باشد] تاب اندازه ای او نیارده بعد از جلوس برای
 صفرا شکنی او لیوهو از ترش وضعی بکار برد - هنگامی (که
 (۵)

(۲) نسخه [ج] عمده ترین - (۳) نسخه [ج] راهی شد - (۴) نسخه

[ج] و چون - (۵) نسخه [ج] لیوهو ترش وضعی *

بتقریب تعاقب دارا شکوه سوان دہلی مہبط رایت ظفر آسام
 گردید (نجابت خان بغاوت لختہ وجوہ) کہ ہمہ از
 فہنجاریہای خودش ناشی بود (خانہ نشین گشت - خلد مکان
 میر ابو الفضل معمری را) کہ از دیرین خدمتی مورد
 عنایت گشتہ خطاب معمر خانی یافتہ بود - و با خان مذکور
 نیز سلسلہ اتحاد مستحکم داشت (باملاح مزاج و گذارش
 برخہ پیغام مامور فرمود - میر ہر چند بہ آبیاری مواظ
 اخلاص خواست غبار آشوبے) کہ در عرصہ خاطرش ادب
 گرفتہ (فرو نشاند] از از بے باکیہا بلا تکاشی زبان بناسزا
 بجناب خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس
 حق نمک برخاستہ راہی شد - آن سودائی (کہ دماغش
 زنبور خانہ ہزار دیوانگی بود) بملاحظہ آن (کہ مبادا
 کچہ اش گل کند) نیمچہ (کہ بر مسند داشت) از قفای
 معمر خان چنان حوالہ کرد کہ آن سید مظلوم را در حصہ
 عدل ساخت (۳) - بصدر چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و
 جاگیر و سلب خطاب عمدہ (کہ بابرام گرفتہ بود) معائب
 گردید - پس از معارفت از ملتان (کہ باز دہلی مخیم
 سرادات گشت) بواسطت امیر خان برادر شیخ میر

(۲) نسخہ [ج] بانفہ - (۳) چنانکہ در جاد سیوم صفحہ ۵۰۶ در احوال

معمر خان میر ابو الفضل ذکر یافتہ *

بناریاب ملازمت شد - و در جشن سال سیوم (که تا آن وقت بی یراق بحضور می آمد) بعطای شمشیر نوازش یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزاره چهار هزار سوار و خطاب اول دیگر باره ^(۲) آب رفته بجو آمد - و در سال ششم جعفر خان صوبه دار مالوه بجهت تفویض وزارت طلب حضور گردید - و نجابت خان بایالت آن مملکت وسیع دستوری یافت - و در آنجا در سال هفتم ردیعت حیات سپرد - در جرأت و مردانگی و قهور و بُردلی یکتای روزگار بود - مردم چیده با خود داشت - شاهزاده محمد اوزنگزیب بهادر در وقت عزیمت هندوستان بارادۀ سلطنت مدار جنگ و داد وقت اکثر به رای او مفوض داشته *

چون صاحب جمعیت و سپاهی با نقش بود شاهزاده نیز باری سر حساب بوده از راه تالیف و تزییر سلوک بسیار بجا می آورد - گردید (چون بعد متاربه مهراجه جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید) دارا شکوه بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی حضرت فرمود که جواب دید حال آن است که من خود بر آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر همراهش نوکران سرکار اند - آنها درین صورت راه اطاعت

نخواهند پیمود - و مردم پادشاهی (که همراه شما اند در حضور من بیشتر قن ده کار خواهند شد - چون این خبر از نوشتنهای آگه بشاهزاده رسید آن خطوط را گرفته باضطراب بخانه نجابت خان تشریف آوردن - و خواست ازین مقدمه بار اطلاع دهد - نجابت خان عرض کرد - وقت خواب من است خود هم درین جا آسایش فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خون رفته بعد قیلواه و برکشیدن بنگ آب معتاد (چون نشه اش رسید و تر دماغ گشت) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگهی گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این اراده کرده ایم و با آقای خود برهم زدیم - الحال شما اختیار دارید - من یک مرتبه اگر هیجان باشد با جهانگیر خود را بصیف میزنم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات عزم او تحسین نمود - پسران رشید داشت - بعضی درین صحایف مذکور اند *

• نرازش خان میوزا عبد الکافی •

برادر علائی امالت خان و خلیل الله خان میر بخشی است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر خلیل الله یزدی بشرح و بسط شایان نگارش پذیرفته - و (۲)

قتمه (که ناگزیر مقام بود) در ضمن ترجمهٔ برادران مودی
 گردید - مجملهٔ مناسب اینجا بنوک خاصه می گذارن - (چون
 میر خلیل الله یزدی از سرگرانی فرمانروای ایران شاه عباس
 ماضی دل از موطن و مسکن برگرفته دارد هندوستان گردید)
 جنت مکانی قدوم او را گرامی داشته بانواع نوازش و عواطف
 در نواخت - بعد چندے پسرش میر میران از شاه گریخته
 افغان و خیزان خود را بسایهٔ عنایت جهانگیری رسانیده از
 تابش حوادث روزگار بر آسود - دران تفرقه و اضطراب
 پسران خرد سال خود امالت خان و خلیل الله خان را
 نتوانست همراه برداشت - در ایران ماندند - چنانچه
 جنت مکانی بر طبق التماس مشارالیه در باب فرستادن
 پسرانش مصحوب خان عالم (که بسفارت رفته بود) بشاه پیغام
 داد - و آن مردت کیش بے چین پیشانی آنها را با خان
 مذکور فرستاد - بالجمله (چون میر میران را سکونت
 هندوستان دلشعین افتاد از اینجا) که شرافت و نجابت این
 خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار این دردمان این
 من الامم) صالحه بیگم مهین صبیة یمین الدوله آصف خان
 خانخانان را بعقد ازدواج او در آورد - از بطن آن عقیقه
 میرزا عبد الکافی و همشیره اش شاهزاده بیگم (که بصف شکن
 پسر میرزا حسن صفوی منسوب گردید) با بعمرهٔ وجود

گذاشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثانی بنظر التفات
قریبیت یافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجه اعتبار
پیمود - و بتدریج بمنصب دو هزار و پانصدی فرق عزت
برافراخت - در سال سی ام از تغییر میرزا سلطان صفوی
فور بیگی گردید - در فرمانروائی عالمگیر پادشاه بفرجدارئی
ماندور (که از معظم صوبه مالوه است) رخصت یافت -
و در سال هشتم همانجا جهان گذران را پدرود نمود *

* نامدار خان *

پسر کلان جمده الملکی جعفر خان است - مادرش
فرزانه بیگم همشیره ممتاز الزمانی بود - سال نوزدهم جلوس
فردوس آشیانی در حین (که پادشاه عزیمت کابل فرمود -
و جعفر خان را بصوبه دارئی لاهور تعیین کرد) او بمنصب
پانصدی صد سوار کامیاب شد - و سال بیست و سیوم (که
خان مذکور بمظم صوبه دار الخلافه مامور گشت) او از اهل
و اضافه بمنصب هزارئی دویست سوار کارائی اندوخت -
سال بیست و چهارم (که صوبه دارئی بهار به پدرش تفویض
یافت) او باضافه پانصدی چهار صد سوار امتیاز پذیرفت -
سال بیست و هشتم از سابق و لاحق به پایله دو هزارئی هزار
سوار بر همگان تفوق جست - سال بیست و نهم بعطای
علم رایت بلند طالعی برافراخت - و سال سی ام بداد بنگی

دولت خانۀ خاص از تغییر حیات خان و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجۀ اعتلا
پیدمود - و پس ازان (که سلطان محمد اردنگ زیب بهادر
از دکن آمده متصل بموکر ادرآ با سلطان دارا شکوه محاربه
دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت -
و اکثری از مردم حضور بدلازمهت عالمگیری پیوستند)
از نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عنایت قامت ازادت
آراست *

پس از چندے بموکر مہاراجہ جسونت سنگھ بصوب دکن
شافتہ مصدر تودعات نمایان گردیدہ سال ہفتم حسب الطلب
بعقبہ خلافت رسید - سال نہم خزانہ را (کہ سابق از
مستقر الخلافہ بدار الخلافہ طلب شدہ بود - و در سال مذکور
فرستادن آن بدانجا مرکوز خاطر پادشاہی شد) مامور گردید -
ہمدین سال (کہ فیما بین پادشاہ و شاہ عباس ثانی واقع
ایران غبار دورنگی برخاست - و سلطان معظم با فوجی بطریق
مقتلا بسمت کابل تعیین گشت) از نیز بعنایت خلعت
و اسب از اصل و اضافه بمنصب چارہزاری سہ هزار سوا
کام اندوز شدہ بہمراہی شاہزادہ مذکور رخصت پذیرفت
سال دہم بہ تفویض فوجدارئی سرکار مراد آباد و عنایت
خلعت و اسب با ساز طلا شاہد مقصود را در کنار آورد

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانپوس در یافت -
 و [چون دران سال پدرش جعفر خان ^(۲)] که بمسرانجام امور
 وزارت می پرداخت (داعی حق را لبیک اجابت گفت) سلطان
 محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت برفتن
 خانۀ نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای
 هر دو کس خلعت خاصه و بوالدۀ آنها تورۀ درخور عزایت
 شد - و سلطان محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بحضور
 آوردن - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقۀ مروارید
 و انواع نوازش از سوگواری بر آمد - و سال چهاردهم بخدومت

(۲) در [مآثر عالمگیری] چون بیماری جمدة الملك جعفر خان باشداد و
 امتداد کشید پادشاه بنده پرور کرم گستر و مرتبه (اولاً جهت عیادت و ثانیاً
 جهت تعزیت) بخانۀ آن عمدۀ مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این
 ماه [یعنی ذی الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰] جمدة الملك جهان گذران
 را پذیرود نمود - بعد از رحلت چنین نزدیک ارادت آئین خاطر مقدس
 تسبیح و تحسین قرین گردید - حکم شد تا سه روز یک صد و بیست قاب طعام
 بتعزیت داران رسانند - پادشاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند
 که بخانۀ نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پرسیه بجای
 آرند و به نسلی و دلدهی عفت مرتبت فرزانه بیگم والدۀ موسی الیها
 پرداختند - و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالدۀ اینها تورۀ درخور حالتش
 فرستادند - و پادشاهزاده محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بحضور
 طاقت ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقۀ مروارید و انواع
 نوازش و خاطر داری بر اقرار اعتماد یافتند .

نظم صوبه اکبر آباد نامزد گشت - سال هفدهم بوجه
مورد عتاب شده به برطرفی منصب و تقرر چهل هزار
روپيه ساليانه در او بکده افزا جا گرفت - سال هيچدهم
مشمول عواطف گرديده به بحالي منصب چهار هزارى
در هزار سوار و تقرر صوبه دارى ارده از تغيير سادات خان
آب رفته بجو آرد - و پستمر از انجا تغير شده در حضور بود
تا آنکه در گذشت . مرحمت خان ديندار پسر اوست (که
سال بيست و پنجم عالمگيري همراه عظيم الشان بجانب اجمير
دستوري يافته) - سال بيست و هشتم به تهانه دارى
کده نمونه مضاف دکن سر بلند گرديد - سال بيست و نهم
برای رسانيدن خزانه به بيجاپور مامور شد *

* ناصر خان محمد امان *

پسر حسين بيگ خان است - نامبرده در عهد
عالمگيري تعييزات صوبه کابل گرديد - و در انجا ترقى کرده
بخطاب ناصر خان و در ارايل سلطنت بهادر شاه پادشاه
[که ابراهيم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برآى
بند و بهمت آنجا چنانچه بايد بگشته در سودهه (که در
انعام داشت) آمده فحشست] صوبه دارى آنجا بناصر خان

(۲) در [مآثر عالمگيري] کره نمونه - (۳) در [مآثر عالمگيري] در ماه
ذی القعدة به تهانه دارى مدخل مابين ظفر آباد و حيدر آباد رخصت شد -
و در ماه جمادى الاولى برسانيدن خزانه بيجاپور مامور شد *

(باب النون) [۸۳۴] (مآثر الامراء)

تقرر یافت - و ادایه سلطنت محمد فرخ سیر غالباً

سنه (۱۱۲۹) هزار و یک صد و بیست و نه هجری

در گذشت - پسرش نصیری خان بجای پدر صوبه دار شد -

و چون مادرش از قوم افغان بود بندر بیست صوبه و راه خوب

کرده سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک

بوزارت مامور شد) فرمان استقلال تعلقه و خطاب پدر بنام

او صادر شد - و در ایامی که نادر شاه بعزیمت هندوستان

وارد کابل گردید (او در پیشاور بود - چون فوج شاهی

سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری به پیشاور

رسید جنگی بمیان آمده نامبرده دستگیر شد - و چندی

نظر بند ماند - بعد رسیدن لاهور نادر شاه از جرایم او

در گذشته بدستور سابق صوبه دار کابل نمود و پس از مراجعت

از شاهجهان آباد نیز بحال داشت - مدتی درانجا گذرانیید -

در هنگامه شاه درانی حکومت کابل از وی رفت - نزد

شاه نواز خان میرزا بهلوری آمد - و پستتر بدهلی آمده

در سال (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجری

بائلاق اعتمد الدوله قمرالدین خان بجنگ شاه درانی

شتافت - پس ازان همراه معین الملک به پنجاب رفته چند

محال بطریق سپرد گرفت - چون فیما بین غبار ناخوشی

برخاست باز بدهلی آمد - و در ایام وزارت انتظام الدوله

پیش احمد خان بنگش در فرخ آباد رفت - و بدانچه
تواضع میکرد بسر برد داشت - تا آنکه ردیعت حیات سپرد *

* نصیرالدوله صلابت جنگ *

مشهور به عبد الرحیم خان برادر مایندرجی خان فیروز جنگ
است - در عهد خلد مکان بخطاب خان^ی سر بلند گردیده -
و در عهد خلد منزل بخطاب چین قلیج خان و تقویض
فوجداری جوانپور ناموزی اندوخته - پستتر برفاقت نظام
الماک آصف جاه بهادر می گذرانید - پس ازان (که بهادر
مزبور از مالوه بصوب دکن گام فراخ بر زد) او
همراهی گزیده در جنگ سید دلاور علی خان سردار
التمش بود - و در پیگار عالم علی خان در مینه جا
داشت - بعد حصول فیروزی و وصول ببلده خجسته بنیان
سنه (۱۱۳۲) هزار و یصدد و سی و دو هجری از اصل و
اضافه بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار و خطاب نصیرالدوله
صلابت جنگ چهره عزت بر افروخت - سال دیگر از
تغیر مرحمت خان به صوبه داری برهانپور مامور شده
دستوری یافت - (چون آصف جاه بهادر بحضور رفته
بعد یافتن خلعت وزارت به تنبیه حیدر قلی خان جانب
احمد آبان تعیین گردید) او حسب الطلب بهادر مزبور از
تعلقه خود شتافته ملحق شد - و پس از انفصال مقدمه

آنجا برخصیت تعلقه خوشدلی اندوخت - و در محاربه مبارز خان عماد الملک سرداری میسره بنام او قرار گرفت - و بعد در دادن فتح از امل و اضافه بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار ترقی نمود - و پس از فوت عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست خجسته بنیاد مامور گردید - و نظم برهانپور به حفیظ الدین خان تعلق گرفت - و چون نوبت دوم بهادر مزبور احرام رفتن حضور بست - و نامر جنگ شهید را به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشت (مطابق سنه ۱۱۴۸)

هزار و یک صد و چهل و هشت هجری صوبداری برهانپور بخان مزبور باز گشت - و بعد آمدن و رفتن نادر شاه (که از بادشاه رخصت شده پای مراجعت بسمت دکن برداشته نزدیک برهانپور رسید) او باستقبال برآمده بملاقات همدیگر انبساط اندوختند - و چون بهادر مزبور بسفر ترقنابلی روی توجه آورد بار دوم او را ضمیمه نظامت برهانپور حارس خجسته بنیاد ساخت - در همان سال مطابق سنه ۱۱۵۶)

هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری او رخت زندگانی بر بست - بسیار خلیق و متواضع بود و بهیر و تغذی مالوف - در برهانپور هم مکانی راست نموده - و بیرون خجسته بنیاد در خضری تالاب بنگله موسوم به تماشا منزل

ساخته است - قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند -
 یسره داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه برو
 بهیار تفقد میکرد - اما او مرد ساده بود - آخرها لباس
 دریشی در بر کرد - و عملاً مالک پدر خود واقع برهانپور
 مدتی فروخته خورد - معام نیست که سر بجای کشید *

* نظام الملک آصف جاه طاب ثراه *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران
 شاهجهان بادشاه است - و جد پدری او عابد خان که
 پدرش عالم شیخ از عظمای اکابر سمرقند و از اهفاد شیخ
 شهاب الدین سهروردی بود - عابد خان در عهد شاهجهان
 وارن هندوستان گردید - و بدولت روشناسی پادشاه و
 خدمت گزینی شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز گشت - و
 چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک
 ملتزم رکاب بود - و بعد از سریر آرائی بمنصب چهار هزار
 اختصاص یافت - و در سال چهارم جلوس بخدمت مدارت
 کل و بعد ازان بمنصب پنج هزار و خطاب قلیچ خان
 افتخار اندوخت - و بعد عزل مدارت شانزدهم جمادی الآخره
 سنه (۱۰۹۲) اثنین و تسعین و الف کرت ثانی قامت
 (۳) (۴) (۵)

(۲) نسخه [ب] بعد سریر آرائی - (۳) نسخه [ب - ج] قلیچ خان
 (۴) در [مآثر عالمگیری] صفحه ۱۸۵ - عابد خان غائبانه بخطاب قلیچ خان
 سرافراز شد - (۵) نسخه [ج] بخلعت مدارت قامت آراست *

بخلعت مدارت آراست - و در محاصره قلعه گاکندة

حيدر آباد بيست و چهارم (بيع الاول سنة (۱۰۹۸) ثمان

و تسعين و الف بزخم گولۀ توپ نقد جان نثار کرد * (۲)

مير شهاب الدين غازي الدين خان خلف عابد خان

بمراتب عليا صعود نمود - و ترجمۀ او در حرف الغين گذارش

يافت - نواب نظام الملك آصفجاء خلف نواب غازي الدين

خان - نام اصلي او مير قمر الدين اسمت - و سال ميلاد

او سنة (۱۰۸۲) اثنین و ثمانين و الف - در دهان شهاب

مطرح انتظار خلد مکان بود - بمصب چهار هزاره و خطاب

چين قليج خان سرفراز گرديد - و در تسخير قلعه واکنديه

(۲) در [مآثر المکيري صفحه ۲۸۹] سال سي ام سنة ۱۰۹۸ - اما

درين ستيز و آريز مودانه و جست و خيز مقهورانه [که قليج خان خود را

دران آتش بهار شرربار در حصار همسر چرخ دوار جلوريز رسانيده ميخواست

همان وقت بقلعه در آيد - و از عهده انزواج بر آيد (چون کارکنان فضا و قدر

خواسته بودند چنده ظهور اين شگرف کارنامه در عهده تعويق باشد)

گولۀ زنبورک بشالۀ خان شجاعت نشان در رسيد - گشایش در آهدين صورت

نگرفت - و خان بقدرت شجاعت بدائرۀ خویش باز آمده جمده الملك بعيادت

رفت - دران وقت جراحتان از شالۀ آن پيکر شجاعت استخوان ريزها

مي چيدند و او باسفتاعت نشسته بچين جبين با حصار مکالمت داشت

و بدست ديگر قوه مي خورد و مي گفت بخيه دوز خوب بدست آمده - (نهي)

چنانکه در جلد ثبات صفحه ۱۲۳ در حرف قف گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافهٔ هزاری بمنصب پنج‌هزاری
 عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزاده‌ها
 سرشتهٔ احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و
 چون شاه عالم سرور سلطنت آراست بخطاب خاندوران
 بهادر و صوبه داری اوده با فوجداری لکهنو (که دران
 وقت فوجدار آنجا از حضور علیده مقرر می شد) ممتاز
 گردید - علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ خطاب^(۳)
 او همین خاندوران بهادر یافت - نواب نظام الملک بکمتر
 فرصت بذابر گرمی بازار امرای جدید و کسان امرای
 قدیم از نوکری استعفا کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد آمد -
 و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت
 شاه عالم (چون نوبت سلطنت چند روزه به محمد معزالدین
 رسید) بعزایت اهل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون
 محمد فرخ سیر بر تخت خلافت برآمد بخطاب نظام الملک
 بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری مباحی ساخت -
 و بنظم دکن مامور فرمود - و (چون ایالت دکن بامیر الامرا
 سید حسین علی خان قرار گرفت - و نواب بدایهٔ سرور
 خلافت شتافت) حکومت مران آباد بوی تفویض یافت - و^(۴)

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (۳) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و

بیست و چهار (۴) نسخهٔ [ج] حکومت مران آباد تفویض یافت *

(چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معاونت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را بر تخت نشاند) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بوی نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهي مطابق سنه (۱۱۳۲) اتذین و ثلثین و مائه و الف متوجه دکن گردید - و غره رجبه عبور دریای نربدا نموده قلعه آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوری بصلح بدست آورد - امیرالامرا لشکر جوارے بسرداری سید دلار خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق (جمع القهقري بمقابله شدافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلاقی فریقین دست داد (۲) - سید دلار خان بقتل رسید - و نواب قرین بغتم و نصرت بدار السور برهانپور عود فرمود - و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که سید

(۲) در [تاریخ مظفری] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلار علی خان با فوج شایسته خود را به چهارده گروهی برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت افراخت - و از انطرف محمد غیاث خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانه آتش نشان فتح جنگ بطریق هراول روانه ساخت - و خود برفاقت عوض خان و رنبها مرهه و بعضی دیگر بهادران از برهانپور برآمده بغاصله قلیل (که بر وقت بمحمد غیاث خان قوائد رسید) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلار علی خان بعد جنگ معصب از پا درآمد - و بسیاری از سرداران و مرهه بخاک هلاک افتادند *

عالم علي خان برادرزاده امير الامرا نايب دکن بتدارک
کمر بهمت - و از خجسته بنياد ادرنگ آباد جلوريز جانب
برهانپور شدافت . و ششم شوال سال مسطور در نواحی بالاپور
از توابع صوبه برار جنگی معيب روداد - عالم علي خان از فرط
تهور پای جلادت افشوده خون خود را بے محابا ريخت -
و نواب مظفر و منصور داخل ادرنگاباد گرديد - (چون قلم
تقدیر بر زوال دوايت سادات بارهه رفتہ بود) اعتماد الدوله
محمد امين خان شخصه را مقرر کرد تا امير الامرا را
در عين سوارى پالکي بخنجر دغا کشت - و اين حادثه
ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد -
قطب الملک برادر امير الامرا بوصول اين خبر وحشت افزا
یکه از شاهزاده ها را از قلعه دار الخلافه بر آورده بمسلطنت

(۲) در [تاريخ مظفري] و نزديک قصبه بالاپور مکان مضاف قرار يافت - و
عالم علي خان پنجم ماه شوال سال دوم از جلوس والا بترتيب افواج پرداخته
بهراولي مقهور خان و همراهي غالب خان پسر رستم خان دکني و عمر خان
پني عم داود خان و بسياري ديگر از بهادران دکن و بارهه و دوهزار پياده
کرنائکي و فيلان مست جنگي و توپخانه شايسته مستعد محاربه گرديد
(۳) نسخه [ج] سیده عالم عليخان - (۴) آخرکار عالم عليخان در کمال
شجاعت با نوزده فيل سوار در مضمار نبرد گشته شدند و منکرواجي ملهار
مرهه زخم دار شده با چند مرهه ديگر دستگير شد - و فيلان و خيمه و
توپخانه و کل کارخانجات بضبط نظام الملک فتح جنگ در آمد - (۵) نسخه
[ب] حین - (۶) نسخه [ب] و غا .

برداشت - و فوجی فراهم آورده بمقابله شتافت - و بعد
مبارزه دستگیر گردید - و چون نواب نظام الملک بنظم ممالک
دکن اشتغال داشت وزارت بر محمد امین خان قرار گرفت -
محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است - که برادر نواب
عابد خان مذکور و قاضی بلده سمرقند بود - محمد امین خان
از عهد محمد فرخ سیر بخشیدگرمی درم بالاستقلال داشت -
و بطورے (که تحریر یافت) بنایه وزارت اعلیٰ مرتقی
گشت - اما بعد وزارت اجل فرصت نداد - و در ایام
معدود در گذشت - نواب نظام الملک خود را از دکن
به دار الخلافه رسانیده خلعت وزارت پوشید - و خواست
که قواعد خاند مکنانی (که متروک شده بود) بتازگی
رواج دهد - امرای خلیع العذار این را منحل مقاصد خود
پنداشته مزاج پادشاه را نوعی منصرف ساختند - در همان ایام
مطابق سنه (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائه و الف آثار بغی
از نامیه حال حیدر قلی خان ناظم گجرات هویدا گشت -
نواب بتادیب او مقرر گردید - و باین تقریب امرا نواب را
از حضور بر آوردند - چون نواب بمزمل جهابوه قریب
گجرات رسید حیدر قلی خان (که باراده جنگ مسافرت
پی کرده بود) تاب مقاومت در خود ندیده خود را

دیوانه قرار داد - (۲) نواب بدار الخلافه عطف عذر نمود -

و در جلدی این خدمت صوبه دارچی مالوه و کجرات ضمیمه حکومت دکن و وزارت مقرر گردید - اما از نفاق امرا غبار خاطرها افزونی گرفت - و در سنه (۱۱۳۶) ست

و ثلاثین و مائه و الف حکومت تمام ملک دکن از تغیر

نواب مبارز خان (که از سالها ناظم حیدر آباد بود) مفوض

گشت - و ملال پنهانی بدرجه اعلان رسید - نواب مخالفت

هوای دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مراد آباد

(که پیشتر بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از

پادشاه رخصت مرادآباد گرفت - و چند منزل طی کرده

جلو عزم جانب دکن صرف ساخت - و پاشنه کوب خود را

بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمد - در سوان

شکرکهره شصت کروه از اورنگآباد فریقین بهم رسیدند - (۳)

بیست و سیوم محرم سنه (۱۱۳۷) سبع و ثلاثین و مائه و

الف جنگ عظیم واقع شد - مبارز خان بقتل رسید - و

ممالک دکن مجموع بنواب معلّم گشت - بعد ازین پادشاه

باستمالت نواب کوشید - و همیشه باز سال فرامین عنایات و

بذل انعامات مخصوص می ساخت - و درین ایام بخطاب

(۲) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۷۵۰ در ترجمه معزالدوله حیدرقلی

خان مذکور شده - (۳) نسخه [ج] سکوکهره - و در [بعضی نسخه]

سکوکهره *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنه (۱۱۵۰) خمسين و
مائه و الف پادشاه بمبالغه تمام نواب را طلب حضور نمود -
نواب خلف الصديق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را
نایب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت - و شرف
ملازمت پادشاه در یافت - فضل علي خان تاريخي قدوم
چنين در سلک نظم کشيد * قطعه *

* صد شکر که ذات دين پذهي آمد *

* رونق ده ملک پادشاهي آمد *

* تاريخ رسيدنش بگوشم هائف *

۵۰
۱۱

* گفت آيت رحمت الهي آمد *

نواب هزار روپيه نقد و اسب با ساز نقره در وجه صله
عظيم نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلي پادشاه
نواب را برای تنبيه مرهته دکن رخصت فرمود - نواب
چون به اکبر آباد رسيد از بعض وجوه شارع متعارف جنوبي
گذشته سمت شرقي روانه گردید - و بر سر آثاره و
مکنپور مرور نموده زير کالبي دريای جهنم را عبور فرمود -
و از انجا در بجنوب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد
طی منازل بشهر بهوپال از توابع صوبه مالوه رسيد - و فوج
مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مسطور
جنگ های معيب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده
 بدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و
 گذشت آنچه گذشت نواب را نسبت سایر امرا فرزندان
 رعایت و مدارا می کرد - (چون امیر الامرا خان دوران در
 جنگ نادر شاهي جانفشانی نمود) پیش از استیلاء نادر شاه
 منصب امیر الامرائی ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت -
 و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنه (۱۱۵۳) ثلث
 و خمسين و مائة و الف نواب از پادشاه رخصت دکن
 گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد برهانپور
 افکند - مغویان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آوردند
 که سد راه باید شد - اکثر سرداران و افواج دکن نخست
 عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خواری نواب آصفجاه
 در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله ^(۲) رنگ فوج مشاهده
 کرده در روضه شاه برهان الدین غریب گوشهٔ عزلت گرفت -
 (چون ایات آصف جاه بعد تظلم و تنسیق ملک و
 نصب حکام جدید ارایل موسم برشکال قریب به اورنگا باد
 رسید) نواب نظام الدوله باندیشهٔ آن (که مبدا آویزشه
 رو دهد) از روضه بقلعهٔ ملهپور رفت - نواب آصف جاه
 موافق قاعدهٔ مستمره در موسم برشکال افواج را بارتان و

(باب الذون) [۸۴۶] (مآثر الامرا)

(۲)

چراگاه رخصت فرمود - و جزیده در اردنگ آباد نشست *

[چون شیطان لعین راهزن بنی آدم است - تا بحدی]

(که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه می برد) و بمعارضه

قَالَ اللَّهُ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ گستاخ می سازد [نواب

نظام الدوله بتحریر واقع طلبان ارادۀ اردنگ آباد مصمم

ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب

اردنگ آباد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم (که حاضر

بودند) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام

نمود - بیستم جمادی الاولی سنه (۱۱۵۴) اربع و خمسين

مائة و الف وقت شام جنگ قایم شد - از کثرت توپخانه

آصف جاهي و ظلمت شام و تنگی وقت فوج طرف ثانی

از هم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدودے

خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمی شده در

دست پدر دلاکهر افتاد - نواب آصفجاه در سنه (۱۱۵۶)

ست و خمسين و مائة و الف کمر عزم به تسخیر ملک

کرناتک بر بست - و بعد وصول آن دیار اذل قلعه ترچنابلی را

(که در دست مرهته بود) محاصره کرده مفتوح ساخت - و

بعد ازان ملک آرکات را از قوم نوایت (که از مدتی آن

الک را در تصرف داشتند) انتزاع نمود - و حکومت آنجا

(مآثر الامراء) [۸۴۷] (باب النون)

به انور الدين خان شهامت جنگ گویا موثی از جانب خود
مقرر فرموده در سنه (۱۱۵۷) سبع و خمسين و مائة
و الف به خجسته بنديان مراجعت کرد - و در سنه (۱۱۵۹)
تسع و خمسين و مائة و الف قلعه بالکنده از توابع
حيدر آباد (که در سمت بعض آموای دکن بود) بعد
محاصره در فرصت کمی مفتوح ساخت - و در سنه (۱۱۶۱)
احدی و ستين و مائة و الف خير آمد آمد احمد خان
ابدالي از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب
به اقتضای مصلحت ملکی از اورنگ آباد بسمت برهانپور
نهضت فرمود - در برهانپور خير رسید که احمد شاه ظفر
یافت - و احمد خان ابدالي شکست خورده راه کابل گرفت *
نواب آه فجاءه را درین ایام مرضه شدید عارض شد -
بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب
اورنگ آباد بر آورد - از استیلاي مرض در سواد شهر برهانپور
زیر خیمه وقفه کرد - و بیماری روز بروز قوت میگرفت - تا آنکه
چهارم جمادی الآخره وقت عصر سنه (۱۱۶۱) احدی و ستين
و مائة و الف رایمت بملک جاودانی بر افراخت - رفت
برداشتن نعش غریبه از خلق برخاست - که زمین و
زمان در لوزه در آمد - امراء عظام جنازه اش را دوش بدوش
به میدان رسانیدند - و نماز ادا کرده بر روضه شاه برهان الدين

(باب الذون) [۸۴۸] (مآثر الامراء)

غریب قدس سره روانه ساختند - و پایان مرقد شیخ مایل
قبله بخاک سپردند - متوجه بهشت ^(۲) قاریخ رحلت اوست -
که میر غلام علی آزاد یافته *

* نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید *

* رحمه الله تعالى *

امیر بود دین پرور عدالت گستر غیور صاحب عزم
صف آرای بزم و رزم - در اجرای احکام شریعت غرا جهد
دانی می نمود - و در فریاد (سیی عاجز فالان بی دست و پا
توجه تام می فرمود - در فصاحت تقریر و ادراک لطایف
سخن کوس یکتائی مینواخت - و بذکر سوانح سالفه سلاطین
اولوالعزم گوش مستمعان را لبریز درر غرر می ساخت -
پایه مشق سخن را به تتبع میرزا صایب بجائے رسانیده بود
که موشگافان دقائق معانی و رموز یابان لطائف سخن دانی
نمی توانستند راهی بفرق تحقیق و تقلید گشود - از مبادی
سن شعور بمقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای تسخیر
ممالک عظیمه در سر داشت - نواب آصف جاه در سده
(۱۱۵۰) خمسین و مائه و الف حسب الطاب محمد شاه
پادشاه بدار الخلافه دهلی شتافت - و رفق و فتق صوبجات
دکن بر سبیل نیابت به پسر والا کهر تفویض نمود - نواب

(۲) یعنی سده هزار و یکصد و شصت و یک *

(مائرا الامرا) [۸۴۹] (باب النون)

نظام الدوله در تنظيم و تنسيق امور مملكت و آمينيت
بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامه خلايق تدابير مايبه
و مساعي جميله بظهور آوردن - و به بذل انعامات و عطاى
مناصب و خطابات و جاگيرات و ضيع و شريف منتسبان
دولت عظمى را مورد نوازش ساخت - و غنيم مرهقه را
(كه در دكن تسلط بهم رسانيده صوبه مالوه را بتصرف
در آورده - و تا حوالى دهلي زيور زير ساخته)^(۲) گوشمال
واقعي داد - و عرصه دكن را از تركتاز حوادث محفوظ
و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافه دهلي
الويه توجه بدكن برافراخت مغويان نواب نظام الدوله را
بر سر مخالفت آوردند - و محاربه بوقوع آمد - نوعي
(كه در ترجمه نظام الملک گذارش يافت)^(۳) در سنه
(۱۱۵۵) خمس و خمسين و مائه و الف نواب آصفجاه
فرزند گرامي را از عتاب برآوردن - و در سنه (۱۱۵۸)
ثمان و خمسين و مائه و الف در حيدرآباد او را مورد
نوازش فرمود - و صوبه دارى اورنگاباد تفويض نموده رخصت
آن بلده ساخت - و در سنه (۱۱۵۹) تسع و خمسين
و مائه و الف نواب آصفجاه از حيدرآباد به دهادر رسيده

(۲) نسخه [ج] ماحقه بودند - (۳) كما تقدم ذكره آنفا في ترجمه نواب
نظام الملک - صفحه ۸۴۹ .

پسر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانید - و پدر و پسر بذایر مصلحت ملکی جانب واکتیره خرواش نمودند - از آنجا نواب آصفجاه پسر را بطرف میسور رخصت فرمود - که از راجه میسور پیشکش بدست آرد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب شهید بعد وصول سرب رنگ پتن (که دار الاماره راجه میسور است) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عقیق پسر و پسر جانب دار الحورور برهانپور خواמידند - نواب آصف جاه متوجه دار الحورور شد - نواب نظام الدوله برآسه مسند ایالت دکن را زیپ و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد (که مقر خلافت دکن است) متوجه گشت - و ایام برشکل را در آنجا بسر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان داری هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت (که بسبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر بفساد عظیم شده بود) شقه طلب (۳) بخط خاص نوشت - نواب باوصف موانع و مفاسد و وسواس بغی هدایت محیی الدین خان دخترزاده نواب آصف جاه (که از عهد آصف جاه به حکومت راجه پور (۴) و ادونی

(۲) نسخه [۱] راجه میسوریه - (۳) در نسخه [ب] اعظم طلب [نیست - (۴) نسخه [ج] راجه پور *

می برداخت) بمحض امتثال حکم ظل الهی و اصلاح کارهای پادشاهی با فوج گران و توپخانه فراوان عازم هندوستان شد - و تا دریای نرپدا جلوریز خود را رسانید - درین ضمن شقه دستخط خاص پادشاه ناسخ عزیمت حضور ورود نمود - و اخبار سرکشی و بی اعتدالی هدایت محی الدین خان نیز بر سبیل تواتر رسید - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده موسم برشکال درانجا گذرانید - درین فرصت حسین دوست خان عرف چندا از رؤسای نوایت آرکات به هدایت محی الدین خان پیوسته او را بگرفتن آرکات تحریص نمود - هدایت محی الدین خان در آرکات آورد - و درانجا جم غفیر از فرنگیان فراسیس ساکن بنذر پهلچری بوساطت چندا با فوج هدایت محی الدین خان ملحق شدند - و باتفاق بر سر انورالدین خان گویا موئی (که از وقت فواب آصف جاه ناظم آرکات بود - و در عمل ناصر جنگ به خطاب شہامت جنگ مخاطب گشته) رفتند - شازدهم شعبان سنه (۱۱۶۲) اثنین و ستین و مائے و الف محرکه قذال آراسته شد - بحسب تقدیر شہامت جنگ درجه شہادت یافت *

(۲) نسخه [ب] ناسخ عزیمت وارد نموده - (۳) نسخه [۱] درانجا -
 (۴) نسخه [ب] جم غفیر - (۵) نسخه [ج] انورالدین خان
 شہامت جنگ گویا موئی *

مخفی نماند که تا این وقت نصاری فراسیس و انگریز در بغداد بودند - و با از حد خود بیرون نمی گذاشتند -
 هدایت محیی الدین خان اینها را ^(۲) رفیق خود کرده جری ساخت - شهادت نواب نظام الدوله هم (که بدانش عنقریب می آید) باعانت فراسیس واقع شد - و بعد ازین نصاری سخت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأت های فراسیس دیده نصاری انگریز هم بحرکت آمدند - و ماک آرکات بعضی را فراسیس و بعضی را انگریز گرفت - و نیز انگریز با ناظم بنگاله پرخاش برانگیخت - و جنگیده بنگاله را ^(۳) بتصرف در آورد - و بندر سورت و کناییت را گرفت - پس بذات تسلط نصاری ابتدا طرح کرده هدایت محیی الدین خان است *

القصه نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت شهابت جنگ در مدد گرد آردی افواج و اجتماع سرداران فاضلی دکن و افزونی مصالح حرب گشته با هفتاد هزار سوار جوار و توپخانه بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه باغیان لوائی عزیمت افراخت - و تا بندر بهاچری (که بانصد کرده جریبی از خجسته بنیاد مضافت دارد) پاشنه کوب رسیده

(۲) نسخه [ب] آنها را رفیق خود کرده اعتضاد ساخت - (۳) نسخه [ج]

صف آرای میدان فبرد گردید - بیست و ششم (بیع الآخر سنه
(۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف تا سه پاس کامل
آتشخانه فرنگ سرگرم اشتعال بود - آخر کار بیست و
هفتم منه فرنگیان از رعب و مهابت محمدیان رو بهزیمت
آوردند - و هدایت محی الدین خان زنده بگیر آمد - نواب
بحکم - لَا تَقْرِبْ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ - هدایت محی الدین خان را
زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبةً از جان
و مال امان بخشید - دولت خواهان هر چند در پیشگاه نواب
بدلایل قاطعه ثابت کردند (که بقای هدایت محی الدین
خان موجب هیجان ماده فتنه است) او را از میان باید
برداشت - نواب توهم را کار فرموده هوگز بقتل راضی نشد -
و محفوظ نگاهداشته مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعیین
ساخت - تا انصافان قدر این نعمت غیر متروک نشناختند -
و بفحوائی کُلِّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ - احسان جان بخشی بر
طاق نسیان گذاشته پنهان کمر بدخواهی چست بستند -
و فرنگیان با وصف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش
و خیره سري گردیدند - و بضرورت قاع (یشه فساد آنها)
توقف دران سرزمین زاجب دانسته متوجه آرکات شد - و

(۲) نسخه [ب] دستگیر شد - (۳) نسخه [ب] ابقای - (۴) در نسخه
[ج] ایها - و در نسخه [ب] خود این لفظ نیست *

فوجی بمدافعه آن گروه باطل یزده تعیین نمود - از بیرنگی
 قضا و قدر چشم زخمی بفوج اسلام رسید - ر قلعه
 نصرت کذهه چنچي^(۲) (که پای تخت الکه کرناٹک است)
 بتصرف فراسیس رفت - ثواب از کمال غیرت و حمیت
 دین متین و مراعات رسم و آئین مالک داری [که تدارک
 هر امری باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمدنان
 گردد) بادمف شدت برشکال و مشاهده طوفان نوح
 و معویت عبور و مرور و انقطاع رسد غلد [حود بدولت
 متوجه تندیبه نفره فجیره کشت - و یازدهم شوال سنه (۱۱۶۳)
 ثلث و ستین و مائة و الف از آرکٹ کوچ فرمود - و
 هفدهم ماه مذکور باشاره درویش از جمیع منہیات توبه
 کرد - و تانفس واپسین برحالت توبه ماند *

ازانجا^(۳) (که فلک شعبده باز در هر جزو زمان نقشه تازه
 بردی کار می آرد) سرداران افغانه کرناٹک (که درین یساق
 ملازم رکاب بودند) باوصف شمول عنایات و انواع رعایات و
 حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگی ولی نعمت نداشته و
 از فقر و غضب متلقم حقیقی نیزدیشیده بطمع ملک و مال
 باطناً بافرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمعی از

(۲) نسخه [ج] چنچي - (۳) نسخه [ب] توبه کرده تانفس واپسین
 الخ - (۴) نسخه [ب] در هر چرخ زدن *

کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمهٔ ادبار خود ساختند - و جواسیس خود فرستاده فرنگیان را (که زیر قلعه چنچی اجتماع داشتند) بقصد شبحون طلبیدند - شب هفدهم محرم بحساب تخریم سنة (۱۱۹۴) اربع و ستین و مائة و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افغانه بتقویت نصاری نمی پرداختند آن جماعه (که شرذمهٔ قایل بودند) قدرت نداشتند که در بلشکر آرند - هر چند بعضی دولت خواهان پیش ازین بنواب رسانیدند که افغانه بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرد - که من با ایشان چه بد کرده ام - تا بعدی (که در وقت جنگ فیل را جانب افغانه راند) که باتفاق اینها فرنگیان را باید برداشت - همان که فیل نواب قریب فیل همت خان سردار افغانه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون صبح هنوز خوب ندیده بود نواب گمان کرد که مرا نشناخته اند - اندک خود را عماری بلندتر ساخت - در همان فرصت همت خان و شخصی (که در خواصی او نشسته بود) تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بسینهٔ نواب

(سید و کار آخر شد - افغانه^(۲) سر نواب را بریده بر نوک
 نیزه کردند - و سلوک [که امت در ماه محرم با امام
 الشهداء (رضی الله عنه^(۳)) کرده بودند] نوکران نواب با نواب
 کردند - إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - مردم لشکر آخر روز
 سر را با تن ملحق ساختند - و تابوت را زبانه خجسته بنیان
 نمودند - و یائین مرقد شاه برهان الدین غریب نزد نواب
 آصف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعه
 چنچی بفاصله بیست کوره از بهلچوی رافع شد - میر غلام
 علی آزان گوید *

* قطعه *

* نواب عدل گستر عالی جذاب رفت *

* فرمت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *

* در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *

(۴)

* تاریخ گفت نوحه گریه آفتاب رفت *

دران شب (که آبستن صبح قیامت بود) وقت دستار

بستن آئینه طلبد - و بدستار بستن مشغول شد - دران

حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که ای میر احمد

خدا حافظ تست - (نام اصلی او میر احمد است) - وقت

سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

(۲) نسخه [ج] افغانه ملاعنه نمک حرام سر نواب را الخ - (۳) نسخه

[ب] علیه الصلوة والسلام - (۴) بعد سده هزار و یک صد و شصت و چهار *

و درگاه نماز ادا کرد - و سبكه گردانان و ادعیه خوانان بر
فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر
تا پا آهن می پوشید - دران شب جز جامه یک تپی
هیچ نپوشید - و بهمین حالت بمرتبه عالیای شهادت فایز
گردید (۲) - نواب شهید ذکاء طبع و سرعت اندیشه بدرجه
کمال داشت - و در لحنه غزل طولانی آبدار بنظم
می آورد - این چند بیت از در خزانه حافظه موجود بود

* شعر *

* کدام گل بهمن گوشه نقاب شکست *

* که شبنم آئینه بروی آفتاب شکست *

* و له *

* ای دل ز زلف یار مدد می توان گرفت *

* سر رشته ها ز عمر ابد می توان گرفت (۴) *

* گر بیدخود بمیکوده فال سفر زند *

* از چشم مصمت یار بلد می توان گرفت *

* و له *

* ای شوخ هوائی مگن تیرنگه را *

* این نازک بیداد بکار جگر کن *

(۲) نسخه [ج] فایز شد - (۳) در نسخه [ج] لفظ [آبدار] نیست -

(۴) نسخه [ب - ج] سر رشته ز عمر ابد *

* و له *

* مرنج-ان خاطر جانان مزاج نازک دارم *

(۲)

* تو گز از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم *

* و له *

* از گل گوشه دستار بخود میلرزد *

* قد او تازه نهاله سمت که من میدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افغانه و نصاری هدایت
 محی الدین خان را بصردراری بر داشتند - و افغانه در جلدومی
 این حرکت قلاح و ملک بسیاری از هدایت محی الدین
 خان نوشته گرفتند - هدایت محی الدین خان با افغانه
 به بهاچوری رفت - و کپتان یعنی حاکم را ملاقات کرد -
 و جمعی از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حیدرآباد شد -
 و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افغانه در آمد - قضا و
 قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در
 دل هدایت محی الدین خان و افغانه غبار نفاق برانگیخت -
 روزی (که در سرزمین لکریٹ بلی مخیم شد) ناخوشی
 طرفین باعلان رسید - و عماید پیرخاش شد - از یک طرف
 هدایت محی الدین خان و نصاری و از طرف دیگر افغانه

(۲) نسخه [ب] معذرم - (۳) نسخه [ج] حاکم آنجا را - (۴) نسخه

[ب] لکریٹ بلی *

مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افغانه بقتل رسیدند - و کار هدایت محیی الدین خان نیز بزخم تیرے (که در حداثه چشم رسید) آخر شد - اعیان لشکر نواب صلابت جنگ بن نواب آصف جاه را سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افغانه را بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائه و الف واقع شد - خون نواب شهید طرفه کیرا افتاد - و کسانی (که با نواب شهید بدغا پیش آمدند) همه بهزرا رسیدند - و بعد شصت روز این همه فائلان در آن واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدی که خون ناحق پروانه شمع را *

* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه روزی (که این جنگ واقع شد) یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هردهم آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن وحوش و سباع روزانه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله در همین تاریخ هردهم بر روضه مقدسه رسید - و بعد شاه در جرار از لیدء الله مدفون گردید - سُبْحَانَ اللَّهِ نواب ازل

قاتلان خود را زیر زمین فرستاد و بعد ازان خود در کنار زمین آسود - فَاَعْتَبِرُوا يَا اُولَى الْاَبْصَارِ - ^(۲) و هر جا در اثنای راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانی ترتیب داده زیارت می کنند . و نیازها می گذرانند *

از جمله سرداران افغانه (که با نواب شهید طریق دغا پیمودند) عبدالمجید خان است - که جدش عبد الکرم میانه از عمده امرای سلاطین بیجاپور بود - و اولاد او تا حال بحکومت بنکاپور و غیره از توابع کرناٹک می پردازند - عبدالمجید خان پسر خود بهلول خان را به اثنایقی نصیب یادر خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطلًا پسر خود و دیگر سرداران افغانه را براه غدر دلالت میکرد - و منصوبه شطرنج دغا ^(۳) غایبانه می باخت - و همت خان (که نواب را بشهادت رسانید) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی سمت - خضر خان مدار کار عبد الکرم میانه مذکور بود - و داؤد خان پنی (که با امیرالامراء حسن عالی خان بیوفائی کرد - و جنگیده کشته شد) پسر خضر خان اسم *

چون صوبه دارمی دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تغریض یافت - و نیابت بداؤد خان پنی

(۲) نسخه [ب] اولی الالباب - (۳) نسخه [ب] شطرنج و غا می باخت *

مرحمت شد) داود خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت
 حیدرآباد مقرر کرد - و چون حیدر قلی خان در اوایل
 عصر محمد فروخ سیر دیوان دکن شد (ابراهیم خان را
 بفوجدارئی کرنول مامور ساخت - ازان وقت کرنول در دست
 ارلان ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و
 دیوان او امانت الله خان (که تخم این همه فساد
 کشته او بود) و بهلول خان و نصیب یاور خان و دیگر
 بدخواهان از طرفین بیاسا رسیدند - و چون لشکر بر سر
 کرنول آمد شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان
 همه باسیری در آمدند - و از شامت عمل (که ازان
 بے همت صادر شد) جان و مال و آبرو همه برباد
 رفت - حالت دنیا خود این شد - مال عقبی چه
 خواهد بود - (۲) رُ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ - و
 حسین دوست خان عرف چندا هم بتیغ انتقام مذبح شد -
 و سرش بذوک نیزه رسید *

تفسیر این مقال آنکه محمد علی خان پسر انورالدین
 خان گویاموئی بعد شهادت پدر قلعه ترچناپلی را قائم
 کرد - (چون طرف پرچم زیات نواب نظام الدوله عرصه
 آرکات را معطر ساخت) محمد علی خان آمده دولات

(۲) نسخه [ب] خواهد شد - (۳) نسخه [ب] مری نواب چندا صاحب ه

ملازمت در یافت . و بخطاب پدر مخاطب گشت . و بعد
 شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعه نرچنابلی برد . درین
 وقت ریاست آرکات به چندا (که در پهلچری نشسته بود)
 عاید شد . و همان جماعه نصاری فراسیس (که بر نواب
 نظام الدوله شبخون آورده بودند) همراه گرفته با فوج دیگر
 بر سر نرچنابلی رفت . انورالدین خان فوج خود و
 فرنگیان انگریز ساکن دیوانان پتن^(۲) را با خود متفق ساخته
 بمقابلہ بر آمد . چندے آتش حرب شعله خیز برد .
 آخر انورالدین خان غالب آمد . و چندا^(۳) زنده دستگیر
 شد . و غره شعبان سنه (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائه
 و الف چندا را مذبح ساختند . و سرش را بر نوک نیزه
 کرده تشہیر نمودند . و همچنین سرداران فراسیس با نوم
 خون هزار و یک مد فرنگی سفید پوست ولایت را سوای
 فرقه کاردی زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب
 نظام الدوله جماعه^(۴) (که شبخون آوردند) هیچ کس روی
 آسایش ندید . و مال کار بن حالت کشید *

اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَذِكْرٰی لِمَنْ كَهْ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَبِ السَّمْعِ
 وَ هُوَ شَهِيدٌ *

(۲) نسخه [ج] دیوانان پتن - (۳) نسخه [پ] نواب چندا صاحب

(۴) نسخه [ج] آورده بودند *

* نجیب الدوله شیخ علی خان بهادر *

از ارلان سید الطایفه شیخ جنید بغدادی سمت - پدرش
 شیخ علی خان کلان و عمش بهروز خان پسران شیخ محمد
 جنیدی (که صبیح او بدست شیخ منهاج بیجاپوری بود -
 و شیخ منهاج از امرای بیجاپور بود) - سال هفدهم
 عالمگیری [چون بهلول خان عبدالکریم خواص خان را (که
 وکیل مهمات سکندر عادل شاه بود) دستگیر کرده خود
 مختار گردید] از انجا (که از دغیان مطمئن نبود)
 شیخ را با جمعی بتقریب تذبیه سیوا بهرنسله برآورد -
 و عقب از خضر خان پنی را بظاهر بقام کومک و در
 باطن بکشتن شیخ تعیین نمود - روزی (که خضر خان
 شیخ را بدعوت طلبید) او بر مافی الضمیر او پی برده
 چھتی نموده خان مزبور را کشت - و خود را بقوچ خود
 رسانید - بهلول خان با جمعیت خود رفته با شیخ جنگ
 عظیم نمود - و شیخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم (که
 بهادر خان کوکه بموجب حکم پادشاه به تذبیه عبدالکریم از
 خجسته بزیاد روانه شد) شیخ مزبور آمده شریک فوج
 پادشاهی گردید - و پس از ملحق کولکناش مزبور شیخ را
 بجانب گلبرگه فرستاد - شیخ نوشت که اگر فوجی تعیین شود
 قاپوی تسخیر قاعه هست - خان مزبور وزیر بیگ پسر قلندر

خان قلعه دار بیدر را (که آخرها جان نثار خان شده) با
 جمعی فرستاد - شیخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر
 ساخته قلعه حواله وزیر بیگ نمود - و چون داؤد خان قلعه
 نلدرک را گذاشته در فوج پادشاهی آمد بخاطر داشت ار
 بهادر خان شیخ منهاج را نزد حاکم حیدر آباد روانه ساخت
 و پس از تسخیر حیدر آباد بنوکری پادشاهی اعتبار
 اندوخت - بوقت موعود در گذشت - و شیخ محمد جفیدی
 بنوکری والی بیجاپور می گذرانید - بعد فتح بیجاپور
 بنوکری پادشاهی می پرداخت - پس از فوت وی سرکردگی
 به بهروز خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شیخ
 علی خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه در
 ایامی (که نظام الملک آصف جاه بمکاشش بسیار الکة
 دکن را از دست سادات بارهه مستخلص ساخت) خرد و
 بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معنی اکراه
 می کرد - روز اول ملاقات (که بسلام گاه استاد) رفعة مفاج
 شد - و بهمان بیماری در گذشت *

پس از کار دولت به شیخ علی خان بهادر رسید -
 همواره بمرافقت نظام الملک آصف جاه می گذرانید - نویتم
 به صوبه داری ناندر امتیاز یافته - بمذصب عمده مرتقی
 گردیده بود - در عمل ملائمت جنگ بخطاب نجیب الدوله

مخاطب گشت - اما خوش نمي داشت که کسی باین نام او را یاد کند - عظیم الجثه بود - لیکن مشق سوارى اسب خوب داشت - مطابق سنه (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد و دهم هجری سفر آخرت گزید - پسر کلانش عبدالقادر نام پس ازو به قیوداری آشتی و غیره دیهات پورگنه پاتهری صوبه بوار (که بموجب فرامین سلطانی بطریق سیورغال در تصرف نیاکانش و تا حیاتش باو مقرر بود) شاد کام گردید - لیکن زود در گذشت - دیگر پسرانش هیچ کس نشده نکرده *

* نجیب الدوله نجیب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داری می گذرانید - در ایامه (که ما بین غازی الدین خان عماد الملک و ابوالمنصور خان نوبت به پرخاش رسید) او نوکری غازی الدین خان اختیار کرده به آمد و رفت دربار چهره قربیت بر افروخت - و بتجویز عماد الملک به منصب هفت هزاری و خطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ لوی ناموری بر افراشت - و بعد آمدن شاه درانی در سنه (۱۱۷۰) هزار و یک صد و هفتاد هجری در دار الخلافه با او ملاقات نموده بذایر رابطه قومیت از اهل حل و عقد

گردید - و بموافقت عماد گئی تصاعد نمود - و بجائی رسید
که با امیرالامراء و عماد الملک طرف گشت *^(۲)

و (چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رکھڑاٹھ راو
و ملہار راو هولکر را از دکن طلب داشته بانفاق محامد
دہلی نمود) نجیب الدولہ با هولکر کارسازی کرده با احمال
و اقبال بر آمدہ بتعلقہ خود آن طرف دریای جمنا

رفت - و درانجا دقا سیندھیہ در شکرناں سنہ (۱۱۷۳)

ہزار و یک صد و ہفتاد و سہ ہجری (را محصور ساختہ
بکالت معریت رسانیدہ بود کہ بملک شجاع الدولہ نجات

ازان رو داد - درین ضمن (کہ شاہ درانی آمدہ)

نجیب الدولہ در ہراولی شاہ بر سر سداسیو راو بہار
رفتہ شریک تردد گردید - پستر (چون سلطنت بذام شاہ

عالم بہادر قرار یافت - و شاہ درانی بملک خود مراجعت

نمود) او بہ امیرالامرائی معتل شد - و در سنہ (۱۱۷۹)

ہزار و یک صد و ہفتاد و نہ ہجری با جواہر سنگھ جات
پسر سورجمل^(۳)

(کہ بازادہ انتظام پدر بر سر شاہجہان آباد
آمدہ بود) مقابلہ بآئین شایستہ نمود - میرزا جوان بخت

پسر شاہ عالم پادشاہ را دست آویز حکومت ساختہ باستقلال

در دارالخلافہ می بود - و بہیارے از ملک میان دو آب

در اقطاع داشت - در سنه (۱۱۸۵) هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجری در گذشت *

پهرش ضابط خان بر تیول پدر قابض شد - تا آن (که شاه عالم پادشاه از صوبه آله آباد بجانب شاهجهان آباد عزیمت نمود) از حضور بواسطت محمد الدوله (که دران ایام نایب وزارت بود) مستمال گردیده بعقبه خلافت رسید - و ریاست عالیات شاهي در سواد بادلي دوازده کردهی (۲) دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبر آباد حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در همان آوان متصدیان مال سرکار والا مبلغ کلی بابت محالات میان درآب صوبه شاهجهان آباد (که بتصرف ضابط خان بود) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند - از نا صفائی متصدی کل و ملحق شدن بهادر مذکور بعسکر فیروزی (چون از کرده های خود موسوس بود) و علاوه رنگ مجلس دیگرگون دیده شب هنگام از لشکر پادشاهی گریخت - و آن روی آب گنگ به غوث گدازه (که از مدتی مسکن و ماوی او بود) رسیده متحصن گشت - پادشاه پس ازان (که داخل دار الخلافه گردید) باتفاق میرزا نجف خان فوجی بر سراد برده بقتال و جدال

و محاصره مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار نموده بقوم سکهان (که در ضلع پنجاب سر انا و لاغیری بودند) از ملتان تا لاهور و بعضی محلات شاهجهان آباد هم بتصرف دارند) پیوست - مدتی بانواج آنها بر محلات پادشاهی می تاخت - مبرز نجف خان باستعالت او همی گماشته نزد خود طلب داشته از پادشاه درخواست عفو جرایم او نمود - و پاره از محلات قدیم او داده جهت بندوبست آنجا رخصت دهانید - تا حالت تحریر بقید حیات است *

* نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

چارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او میر نظام علی - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخانی و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته (چون آثار جرأت از لوحه جبینش می تافت) در مغر سن نوبته به اتالیقی شیخ عالی خان بهادر به تنبیه مرهته تعیین شد - در عمل صلاحیت جنگ مطابق سنه (۱۱۶۹) هزار و یک صد و شصت و نه هجری بصوبه دارئی برار شادمانی هواخواهان اندوخته - و پس ازان در خجسته بزیاد پیش برادر خود صلاحیت جنگ رسیده بر وساطت ولی عهدی جا گرفت - و دران ایام (که از رار بالاجی آثار

زیاده طلبی مشاهده نمود) دفعیۀ او لازم شمرده برادر را در بلد مذکور نشاند - و خود با همگی فوج رفته بمقابله پرداخت - آخر پای صالح بمیان آمد *

درین ضمن موسی بهوسی سردار کلاه پوشان فراسیس (که در زمرد ملازمان صلابت جنگ بود) از حیدر آباد در رسید - (چون از حیدر جنگ کار پرداز او وضع نفاق ملاحظه نمود) کاسۀ دعاغش را از باد زندگی خالی کرده با کمال جریدگی راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بفراهمی سامان همت گذاشته به برار رفت - و با جانوجی پسر (کهو جی بهونسله) که بر اخذ چهارم حصۀ مرهته دران صوبه بود مکرر جنگ کرده صورت بند و بست بر روی کار آردن - پستر بارادۀ ملاقات صلابت جنگ (که دران هنگام متصل مچهای بندر صوبۀ فرخنده بنیاد رفته متوقف بود) عازم آن سمت گردید - (چون بسالت جنگ برادر کوچکش به خبر آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشنا عبور نموده راه صوبۀ متعلقۀ خود سر کرد) او رفته بعلاقۀ رلیعهدی قابض امور آنجا گردید - پس ازان (که در سنۀ ۱۱۷۳) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجری بالا جی راو قلعه احمد نگر را بتصرف آورده بدرخواست ملک برخاست (التزام جنگ با او نموده کمر عزیمت بر بهمت - حسب

تقدیر بر فوج چندادل شکست افتاده سر کرده های آن
مثل مقتول و مجروح رسیدند - بصلاح وقت ملک شصت
لک روپیه بمرهقه داده بمصالحه پرداخت - و از ملابت
جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجیندري
صوبه مزار گام همت بر داشت - و بعد مراجعت از انجا
(چون طلب سپاه سرکار ملابت جنگ افزود شده رای
حکم در میان نمانده بود) چند سرکار صوبه حیدر آباد بتدار
ادای زر سپاه بقدر آن بنام خود گرفته بوسات را رفته
به ایلکندل مضاف صوبه مذکور گذرانید - سال دیگر (که
رگهناهمه رار برادر بالاجی با فوجی آمده تکلیفات چند در چند
بمیان آورد) سر رشته استقامت از دست نداده با او
جنگ کزان تا قصبه میدک متعلقه صوبه مسطور آمد - و
در انجا مقدمه بصلح انجامید - بستر بجانب بیدر شتافته
قلعه را از میر مقتدا خان گرفت - روزی چند در انجا متوقف
بوده متصل حیدر آباد رفت - و دران ایام بسالت جنگ
ملابت جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبه بیجاپور
(که تعلق بار داشت) آن طرف کشا برده بود - و چون فائده
مترتب نشد ملابت جنگ ازو مفارقت نموده روانه قلعه
کمبرکه گردید - بدریافت این خبر عجاله خود را بقلعه مزار
رسانیده بتسلی برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

برسات به بيدر آمد - و چون دزان سال بالا جي فوت نمود -
 و رگه‌خانه را برادر و مادھو را و پشوش باهم نفاق داشتند)
 قابوي تذيبه آنها غنيمت شمرده سنه (۱۱۷۵) هزار و يک
 صد و هفتاد و پنج هجري نبرد کنان شش كرده‌ی پونه (كه
 مسكن و مادی آن فريق است) رسيد - و بعد استقرار صلح
 به بيدر معارف نمود - و در همان سال سنه صوبه دارجي
 دكن از پيشگاه خلافت بنام او مددور يافت - بنابران برادر را
 منزوي ساخته خود رائق و فائق مهمات آن الكه گرديد -
 و سال ديگر تاديب مرهقه تصميم كرده از دریای بهيمرا هم
 عبور كرد - رگه‌خانه را بنابر قلمت جمعيت چهره شدن
 نتوانسته راه فرار سپرد - در تعاقب او يلغار كرده (كه گاه
 پانزده كروه و گاه بيست كروه منزل ميشد) تا سرحد
 پايان گهات برار و ازانجا تا قصبه پتن صوبه خجسته بنديان
 به طي مسافت پرداخت - (چون رگه‌خانه را جهت تاخت
 و تاراج روانه سمت حيدرآباد گشت) او خود را به پونه
 رسانيده در مكافات آن قوم و تخريب آنجا دقيقه
 فرود نكنداشت - پستر بقاعه اوسا آمده تخفيف بار نموده
 بقصد خجسته بنديان برگشت - چون دریای گنگا طغياني
 داشت برای عبور چند روز كشيد - و مردم فوج دو جوق
 شدند - يک آن طرفه (كه بهمهراهی او به خجسته بنديان

(باب النون) [۸۷۲] (مآثر الامراء)

رسیدند) دوم این طرفی (که همراه دیوانش راجه بیتهل
داس بودند) - مرهٔ (که در مدن قابو بود) فاگهان
بر سر افتاد - برخی بقتل و تئمه بغارت در آمدند - ازان
بعد فیما بین او و مادهو راو (که بر عم خود رگهذاته راو
تسلط یافته بود) صلح منعقد گشت - و در سنه (۱۱۷۸)

هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجری بر سر قمرنگر
کرنول (که تعلقه دار آنجا وسواس بخود راه داده بود)
شتافته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گیران از راه
کنجی کوته و تربتی و ازان طرف دریای کشناطی مسافت
کرده متصل بجواره مضاف موبه کجرات از دریای مزبور
عبره نمود - و در سنه (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد

و دو بتعلقه سوری رنگ پتن رفته حیدر علی خان تعلقه دار
آنجا را (که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته)
متفق ساخته لشکر بر سر نصاری کرناٹک حیدرآباد
کشید - اما مال آن خاطرخواه بوقوع نیامد - آخر طریق
مدارا پیموده بحیدرآباد رسید - پس ازان (که مادهو
راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگهذاته راو

کشته سنه (۱۱۸۷) هزار و یک صد و هشتاد و هشت
بخپال فاسد در ملک او در آمد) لهذا با جمعیت موجود
تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ تورپ

و رهکله درمیان بود - آخر بعهد و قرار رفع نزاع شد - ازانجا (که رگه‌نانه راو را دران ایام سرمستی بادۀ پندار در گرفته بود) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا بے تحاشی از محالات متعلقه او زرها گرفت - درین ضمن کار پودازان قدیمی راو بالا جی (که از تاون مزاجی رگه‌نانه راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نراین راو خار عداوت در دل می شکستند) بار رجوع آورده خواهان اعانت شدند - او کمروست بامداد آنها بسته از نزدیکی قاعه کلیان تا قریب قلعه مریج و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگه‌نانه راو دست بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بخباد آمد - و سال دیگر باز همان سمت رخش عزیمت بر جهانند - تا آنکه رگه‌نانه راو رخت ادبار آن طرف دریای نریندا برد - پس ازان اصلاح مقدمات صوبه برار (که سابا جی و مادهوجی پسران رگهوجی بهونسله باهم مذاقشه داشتند - و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سری میخاریدند) انصمت عنان تافته تا ناگپور (که جای بود و باش کسان رگهوجی) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه سابا جی پیش از رسیدن او بر دست برادر خود کشته گردید اما حین معاودت از ناگپور مادهوجی هم صلح را باعث امن دانسته از مخاصمت دست برداشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به (کن الدوله) که مرد کثیر الخلق بود بدست سپاهي اسمعيل خان سنة (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه مقتول گشت - و اسمعيل خان مذکور هم قريب لشکر رسیده بمقابله فوج سرکار پرداخته جان مرداند در باغت - ازان بعد بنفس نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده بکلي و جزوي را میبرد - و الحق در تدابیر ملکی مو شکافی می کند - در قبيله بروري و مراعات صلح رحم بد طوای دارد - صغیر و کبیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او فیض یاب اند - با آنکه عمیم الخلق و کم غضب اسمی اما در محفل او مهابت جاویدگر - هرچند شان و شوکتش بمرتبه سلاطین کشیده اما پاس غربا او را در نظر - بفنون سپاه گری از تیر افکني و برزندازی و اسب تازی شناسا و بشیره سنیة خشیت الهی و رجوع در کارها بجانب او آشنا - ایزد تعالی شانه جمیع توفیقات حسن او را موفق دارد - و عمر دراز با مرگ آن روزی گذاد - پسر کلانش میر احمد خان بهادر (که بخطاب امیرالمالک عالیجاه مخاطب است) آثار هوشمندی از جمیع حالش لایح - و پسر دوم میر اکبر علی خان عرف میر فولاد خان - اگرچه حدث الحسن است اما آداب شدایی از رویه او پیدا - اولاد دیگر هم دارد - در سبخانه همه را در زیر سایه او برخوردار گرداند *

[از عهد نواب سعد الله خان وزير شاهجهان پادشاه]

قا عهد نظام علي خان سنه (۱۱۷۶) يک هزار

و يک صد و هفتاد و شش [

• نواب آصفجاء غفران پناه المتخلص به آصف •

جد مادري او سعد الله خان وزير اعظم شاهجهان پادشاه

است - و جد پدری او عابد خان (که از سمرقند و از

احفاد شيخ شهاب الدين سهروردي است) - عابد خان در

عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک

خدمت گزيان شاهزاده اوزنگ زيب انتظام يافت - بعد از

اوزنگ آرائی شاهزاده بتدريج بمنصب پنج هزاري درجه پيماي

اعتبار گشت - و دو بار بمنصب مدارت کل صدر آرا

گرويد - بيست و چهارم ربيع الاول سنه (۱۰۹۸) ثمان و تسعين

و الف در محاصره قلعه گلکنده بزم گوله گوی جانفشاني

از ميدان برد - خلف او مير شهاب الدين از کبرای امرای

خدمت مکن است - رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب

غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ عاج آسمان ترقی

گشت - و در جلدی ترددات شايسته که در فتح بيجاپور

بتقديم (ساييد) باضافه فقره فرزند ارجمند بر القاب سابق

طرق زيادتي بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم

بصوبه دارمي کجرات علم مباحثات افراخت - و در ايام حکومت

آنجا در سنه (۱۱۲۲) اثنین و عشرين و مائة و الف کوس رحلت ازین عالم گرفت - خلف او نواب آصف جاه - نام اصلی او میر قمرالدین است - و سال ولادت او سنه (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در زمان خلد مکان بخطاب چین فلیچ خان و منصب پنجم هزاره بلند پایه گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورن عنایت گردید - و در مصر شاه عالم بخطاب خاندوران بهادر و صوبه داری اوده امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بذابور ناموافقی امرا بر حضور ترک منصب کرده و لباس فقر پوشیده در شاهجهان آباد گوشه انزوا گرفت - و در ایام جهاندار شاه از انزوا بر آمده بمرحمت اصل منصب و خطاب برنواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاره و صوبه داری دکن مهابی گشت - و (چون ایالت دکن به امیر الامرا حسین علی خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل عتبه خلافت شتافت) بذابور دفع آن دقت که مثل شاه بے پروبال مطلق شده بنشینند حکومت مران آباد از پیشگاه خلافت برگرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و بوی نفاق از امرای حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنه

(۱۱۳۳) اثبین و ثلثین و مائة و الف از مالوه متوجه دکن گردید - و قلعه آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد خان انور (۲) که در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری برهانپور مامور شده بود) بصلح بدست آورد - و سیزدهم شعبان سال مذکور بر سید دلار خان (که از حضور بمحاربه نواب تعیین شده بود) در موضع حسن پور سرکار هندیه ظفر یافت - و به برهانپور معادرت نمود - و ششم شوال سال مسطور بر سید عالم علی خان برادرزاده امیرالامرا سید حسین علی خان (که نایب دکن بود) در نواح بالاپور لوی نصرت افراخت *

و [چون طبیقه سادات باره برهم خورده - و اعتماد الدوله محمد امین خان (که بعد سادات وزیر فردوس آرامگاه محمد شاه شده بود) نیز در گذشت] نواب در سده (۱۱۳۴) اربع و ثلثین و مائة و الف از دکن بحضور رفته پنجم جمادی الاولی بخلعت وزارت قامت مباحثات آراست - فقیر دران وقت بدار الخلافه اقامت داشت - و در همان ایام معزالدوله حیدر قلی خان اسفراینی ناظم کجرات قدم جرأت در (۳) وادی بغی گذاشت - فردوس آرامگاه صوبه داری کجرات و مالوه ضمیمه وزارت و ایالت دکن بذواب مقور داشته مهم حیدر قلی

(۲) نسخه [ج] الور - (۳) در نسخه [ج] لفظ اسفراینی نیست *

خان بار تفویض فرمود - نواب پاشنه کوب تا چهارم قریب
 کجرات خود را رسانید - حیدر قلی خان تاب مقارمت در
 خود ندیده خود را معذور ساخته بدر زد - و نواب عم
 خود حامد خان را نیابت صوبه داری کجرات و اردعه داده
 بمالوه آمد - و نیابت صوبه داری مالوه به عظیم الدین
 خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی ازان سال
 بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمی خواستند که
 پای نواب در آستان خلافت قایم شود - مزاج پادشاه را
 بر گردانیدند - و در سنه (۱۱۳۶) ست و ثلثین و مائه
 و الف حکومت دکن از تغیر نواب مبارز خان ناظم
 حیدر آباد بار مفوض گشت - نواب مخالفت هوای دار
 الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود (که سابق
 بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه
 رخصت مراد آباد گرفت - و مصافحه طی کرده جانب
 دکن عطف عذر نمود - و بر جناح استعجال خود را
 بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله و مقاتله پیش آمد -

بیست و سیوم محرم الحرام سنه (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و
 مائه و الف در شکر کهره جنگ معمر داد - مبارز خان
 (۳)

(۲) نسخه [ج] چهارم . (۳) نسخه [ج] شکر کهره - و در [تاریخ]

مظفری [شکر کهره]

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت -
 بعد وصول این خبر بحضور صوبه گجرات از عزل نواب
 بمبارز الماک سربلند خان تونی و صوبه مالوه به گردهر مقرر
 گشت - فردوس ارامگاه خاطر باستمات نواب متوجه ساخته
 در سنه (۱۱۳۸) ثمان و ثلاثین و مائه و الف بخطاب آصفجاء
 سرفراز فرمود - و در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائه و الف بمبالغه
 تمام طالب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله
 نامر جنگ را نایب دکن ساخته روانه حضور شد - اواخر ربیع
 الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد در ماه
 فردوس ارامگاه نواب را برای تنبیه غنیمت رخصت کرد - و
 صوبه دارئی اکبر آباد از عزل راجه جی سنگه و صوبه دارئی مالوه
 از تغیر باجی راو بنواب عنایت فرموده به اکبر آباد آمد - و
 محی الدین قلی خان را که (وزیر و از اقربای نواب بود)
 نایب صوبه اکبر آباد کرده اعازم مالوه شد - و چون کنار دریای
 خیل یکدمست قارهائی عمیق پیچ در پیچ است در وقت
 آمدن نواب از دکن دزدان کنار خیل لشکر را تصدیع بسیار
 رسانیده بودند - نواب زیر اکبر آباد جمن را عبور کرده شرق دریه
 روان شد - و بر صراط نادیده کمن پور گذشته زیر کالپی دو باره
 دریای جون را عبور نموده در ملک بندیله آمد - راجه بندیله
 با جمعیت در رکاب شد - و بعد طی منازل به بهریال از توابع

صوبهٔ مالوه رسيد - و باجي راو هم با فوج سنگين از
دكن استقبال كرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد
بهويال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر
آمد آمد نادر شاه استيلا يافت با نواب نسبت بامراي
ديگر حسن سلوك فراوان بعمل آردن - و چون اميرالامورا
مصمّم الدوله خاندوران در محاربهٔ نادر شاه جانفشاني نمود
منصب اميرالامرائي ضميمهٔ مراتب ديگر بنواب مقرر گشت *

درين ايام نواب نظام الدوله نامر جنگ نائب دكن
باغواي مغويان سالك خود سري پيمود - نواب براي اصلاح
شر در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسين و مائه و الف كمر
باميد تسخير ملك كرناٲك بربست - اول بالتجرا از بلادشاه
رخصت گرفته بدكن آمد - بيستم جمادى الاول سنهٔ (۱۱۵۴)

اربع و خمسين و مائه و الف در سواد اورنگ آباد جانب
غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله
زخمها برداشته بدست پدر والا گهر افتاد - نواب در سنهٔ
(۱۱۵۶) ست و خمسين و مائه و الف كمر بتسخير ملك
كرناٲك بربست - اول قلعهٔ ترچناپاي را محاصره كرده مفتوح
ساخت - و بعد ازان آرگاٲ را از قوم نوايت انتزاع نمود -

در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسين و مائه و الف قلعهٔ بالكذب
از توابع حيدرآباد محاصره كرده از دست مقرب خان دكني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادی الآخر سنه (۱۱۶۱)

اهدی و ستین و مائة و الف در سواد برهانپور علم بکشور
بقا زد - و نعلش او را نقل کرده در روضه منوره (که
قریب قلعه دولت آباد است) پائین مرقد شاه برهان الدین
غریب دفن کردند - و در همین سال فردوس آرامگاه محمد
شاه پادشاه و وزیر اعتماد الدوله قمر الدین خان روی توجه
یعالم جاوید آوردند - مواف گوید * قطعه *

* سه رکن مملکت هند از جهان رفتند *

* فتاد حیف سه در یگانه از کف دهر *

* برای رحلت این هر سه یافتیم تاریخ *

۱۱۶۱

* نماد شاه زمان با وزیر و اصف دهر *

نواب از اعظم امرای دولت تیموریه هندوستان است -
از عهد خلدملکان تا منتهای دولت فردوس آرامگاه محمد شاه
پادشاه بر چاربالش امارت کامرانی کرد - و قریب سی سال
بحکومت شش صوبه دکن (که قلمرو چندین پادشاهان
عالیجاه بود) پرداخت - جمعی از امرای عهد فردوس آرامگاه
عیال او بودند - و مراسم آداب فرزندان به تقدیم رسانیدند -
عجب ذات ملکی صفات مجبول بخیر بود - همیشه در هرکار
او فقرا و علما و ملحا و ارباب استحقاق را بقدر قسمت
هر کس ترشح بظهور می رسید - علما و مشایخ دیار

عرب و هاراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان
صیت قدر دانی او شنیده رو بدکن آوردند - و زله از شبلاں
کثیر الالوان او بردند - از آثار اوست حصار شهر پناه

برهانپور (که در سنه (۱۱۴۱) احدى و اربعین و مائة و
الف بنای آن گذاشت) و بمورد ایام باتمام رسید - و
آبادی نظام آباد بالای قتل فردا پور (که در ویرانه محض
بود) طرح انداخت - و مسجد و کاروان سرا و دولتخانه و
پل تعمیر نمود - مطابق این آبادی سمت حصار شهر پناه
حیدر آباد و نهر هرسل (که وسط شهر اورنگ آباد می آید) -
نواب سخن موزون می کرد - و دیوانه ضخیم دارد - از
نتایج طبع شریف اوست

* بیت *

* تا مقابل کرد با خون حصن یار آئینه را *

* تازه آبی آمده بر روی کار آئینه را *

(۲) در [تاریخ مظفری] الحاصل او مدت می سال بحکومت شش صوبه دکن
(که هر یک مملکت مت علیده) استقلال تمام بافته ذخایر کامرانی اندوخته
و دران صوبجات عمارات عالی بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حیدرآباد و
معموری نظام آباد بالای قتل فردا پور و نهر هرسل (که در شهر اورنگ آباد
می رود) و مسجد عالی و کاروان سرای وسیع و پل استوار از آثار اوست -
و او علما و فقرا و مورخین و شعرا را عزیز داشته و دامن امید اینها را
از زر و صیم گران بار ساخته *

* وُلَّهُ *

* سوخت با داغ محبت دل دیوانه ما *

* شمع گردید بگرد سر پیرانه ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گهر گذاشت - میر محمد و میر احمد که هر دو از یک مادر اند - و میر سید محمد و میر نظام علی و میر محمد شریف و میر مغل این چهار مختلف اند - و هر کدام بخطابات عمده مختلف معزز - برای امتیاز اولین را امیرالامرا و دومین را نظام الدوله و سیومین را امیرالممالک و چهارمین را آصف جاه ثانی و پنجمین را برهان الملک و ششمین را ناصرالملک یاد میکنم - امیرالامرا فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر بن نواب آصف جاه غفران پناه از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمایه ناموری اندوخت - نواب آصف جاه از دکن وارد دهلی گشته به تقبیل پایه تخت سلطنت اعزاز می یابد - و چون نواب آصفجاه در سنه (۱۱۵۳) ثلث و خمصین و مائه و الف از فردرس آرامگاه رخصت دکن گرفت نیابت امیرالامرائی [که بعد کشته شدن خواجه عامم (مخاطب به مصمم الدوله خاندوران در جنگ نادر شاهي) بنواب آصف جاه مقرر شده بود] بخلف خود فیروز جنگ تفویض نمود - و بعد رحلت

تواب امف جاه در عهد احمد شاه منتهب امير الامرائي
 به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت
 امير الامرائي از تغير او به شهادت خان فيروز جنگ عنایت
 شد - و بعد شهادت تواب نظام الدوله ناصر جنگ امير
 الامرا را هوس رياست دکن در سر افتاد - اعيان حضور بنابر
 بعضی دجوه اول راضي نبودند - آخر راضي شدند - نوعیکه
 در ترجمه مقدر جنگ رقم ايضاح خواهد یافت - امير الامرا
 سيوم رجب سنه (۱۱۶۵) خمس ستين و مائه و الف
 از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباحثات
 آراست - و در عين موسم برشکال جانب دکن قطره
 زد - و چون در دکن امير الممالک برادر سيومين مسلط
 بود (هرگز مرسته را) که با فوج سنگين در نواح دهلي
 بود (رفيق خود گردانيد - و بعد طی مصافحت بيستم
 ذيقعد سال مذکور داخل اوزنگ آباد شد - امير الممالک
 (که در حيدرآباد بود) بقصد مقابله مصافحت نورديد -
 غنيم قابو يافته از امير الامرا ملک خاندیس تمام و کمال
 و سنگميز و جالنه از توابع اوزنگ آباد وغيره استعدا نمود -
 امير الامرا (چون ترآمده و نا واقف بود و کار عمده
 مقابله با امير الممالک در پيش داشت) سند ملک خاندیس

و غیره بهر خود حواله غنیم نمود - و این چنین ملک
عظیم مفت در دست غنیم رفت *

چون قلم قضا برین رفته بود (که ریاست ملک دکن
بر امیر الممالک بحال باشد) امیر الامرا بعد هفده روز
از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذی حجه آخر روز سال
مذکور بمرگ مفاجات در گذشت - و رفقای او (که بچه
توقعات سبیل رفات پیموده بودند) همه در چاه یاس
قرار رفتند - و تابوت او را به سکنه خاطر بدرقه سلامت
راه معاینه نموده قرار دادند که پیش از پس صف
خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدھلی برند - آخر همچنان
کردند - و چون بذات النعش در رکاب نعش راه طی کرده
بدھلی رسیدند - و در اینجا نعش را بر زمین سپردند *

اما عماد الممالک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب

(۲) در [تاریخ مظفری] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان
فانی را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومین آصف جاه بجای پدر
نشست - پس از چند روز غازی الدین خان فیروز جنگ (که در حضور پادشاه
بود) بطاعت تکرار سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نیابت
میر بخشگیری بحضور والا گذاشته با محمد ابراهیم خان عم راقم روانه
حیدر آباد گردید - و تئذیکه متصل آن بلده رسید از اتفاقات قضا و قدر
بمرگ مفاجات یا بغوی کسی به تعبیه زهر در طعاعش کرده اند فی الفور ادهم
عزیمت از جهان فنا بر تافت و ملک بقا شتافت - نعش او را به شاهجهان آباد
آوردند و در گورخانه بزرگان او خاک سپردند *

آمفجاء غفران يفاه و دخترزاده وزير الممالك اعتماد الدوله
 قمر الدين خان مرحوم نام املی او مير شهاب الدين
 اسمت - او هم بخطاب موردی غازي الدين خان بهادر
 فيروز جنگ ناموري دارد - وقتیکه پدرش امير الامرا در
 دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمحرد وصول این
 خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانه وزير
 الممالك مفدر جنگ رفته نشست - و غم نالي را بجائے
 رساند که مفدر جنگ بر سر ترهم آمده امير الامرائی
 ارثي را از احمد شاه بار دهانید - آخر این نقش
 راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست
 که مفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصيل آن در ترجمه
 مفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور
 هولکر را از مالوه و چه آبا را از ناگور بکومک خود
 طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با مفدر جنگ مصالحه
 درمیان آمد - عماد الملک و هولکر و چه آبا هر سه
 باتفاق بر سر سورجمل جات رفتند - و بهرت پور و کمیر
 و دیک را (که هر سه از قلاع حصینه ملک جات اسمت)
 محاصره نمودند - و (چون عمده احباب قلعه گیري اضراب
 اتواب اسمت) عماد الملک بالتماس سرداران غنیمت عریضه
 بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ و صحوب

عاقبت محمود خان کشمیری (که مدارالمهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن عماد الدوله قمرالدین خان مرحوم بصد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثری از منصب داران پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این (که اگر در اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنین و چنان بعمل می آید) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بر دارن - و درزی قرار داده بر سر خانق انتظام الدوله غلو کرده هنگامی دارد گیر گرم ساخت - و همان روز کاره نساخته روی گریز بجانب داسنه نهاد - و از راه قطاع الطریقی در آمده بتاخت و قاراج محاللات پادشاهی و جواگیر منصبداران (که در نواحی دارالخلافه بود) غبار فتنه برانگیخت - درین ضمن سورجمل جات (که از دست اهل محاصره بحالت کسوف رسیده بود) از احمد شاه امداد التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق آن الکه و در باطن برای کومک جات از دهلی بر آمده در سمندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را (که دران نواحی هنگامه یرداز بود) استمالک نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده

ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت - از مقدرات الهی
اینکه هولگر بخاطر آردن که احمد شاه در دادن اضراب
توب تغافل درزید - الحال (که بیرون برآمده است) رفته
رسد غله و کاه لشکر او را بند باید کرد - و قافلۀ او را
تنگ نموده اضراب اتواب باید گرفت - و خواست که این کار
بے سهیم و شریک بگرمی نشاند - عماد الملک و جی آبا را
خبر ناکوده شبگیر نمود - و از گذر متھرا عبور دریای چمن
نموده شیء (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده بخورجه
برگشت) هولگر قریب معمر احمد شاه رسیده اول شب
چندان بان سردان که مردم گمان بردند که عاقبت محمود
خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است -
امر سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم
نه نموده - و آلا خرابیها پیش نمی آمد - آخر شب متحقق
شد که هولگر آمده است - دست و پا کم کردند - که نه
وقت استعداد جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و
بهار راد و مصصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا مصصام الدوله
خاندوران ناموس و احمال و ائقال را گذاشته با چند کس
راه دار الخلافه برگرفتند - و از طغلی و نا تجربگی و
بے حیثیتی پادشاه چشم زخم عظیم بغاموس تیموریہ رسید -
هولگر آمده بے مذاعته تمام ائاق سلطنت را غارت کرد -

بلکه زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه (که زوجه فردرس آرامگاه
 بود) و دیگر پادشاهان سرادفات پادشاهی به اسبیه در آمدند -
 هر چند هولکر اینها را بحرمست نگاهداشت اما خاک بر سر این
 حرمت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته
 بدار الخلافه شتافت - جی آیا (چون دید که این سرد
 سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمی توان
 شد) او هم دست از محاصره برداشته بذارنول رفت - و
 سورجمل جانت خود بخود از کسوف محاصره در آمد -
 عماد الملک بزور هولکر و سازش امرای حضور (خصوص
 محصام الدوله میر آتش) وزارت از تغیر انتظام الدوله
 خود گرفت - و امیرالامرائی به محصام الدوله میر آتش
 دهانید - (رزت) که وزارت گرفت (صبح خلعت پوشید وقت
 استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزالدین خلف^(۲)
 معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه
 ۱۱۶۷) سبع و ستین و مائه و الف بر تخت سلطنت نشاند
 به عالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید
 کردن چشم احمد شاه و مادرش را (که تمام فتنه از
 رسیده بود)^(۳) میل کشید - بعد ایامی برای انتظام صوبه
 پنجاب قصد لاهور کرد *

(۲) نسخه [ج] عزیزالدین - (۳) نسخه [ج] برخاسته بود *

مخفی نماند که در سنه (۱۱۶۱) احدی و ستین
و مائه و الف صوبه داری لاهور به معین الملک قرار یافت
و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور بزن او عاید شد -
چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل می آید - عماد الملک
عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده عالی گوهر را
بتوزکی برداشته از راه هانسی و حصار روانه لاهور گردید -
و به بودانه رسیده حبيب الطلب آدینه بیگ خان فوج را
بسرکردگی سید جمیل الدین سیئه سالار و عبد الله خان
کشمیری مدار المہام شباً شب لاهور (که از انجا چهل کرده
مهافت دارد) رخصت کرد - اینها در یک شب و روز خود را
بلاهور رسانیدند - و خواجه سوائان را در حرم فرستاده بیگم را
(که در تمام غفلت خوابیده بود) بیدار کرده مقید ساختند -
و از عمارات بر آورده در خیمه جا دادند - بیگم زن تغائی
عماد الملک است - و نیز دختر او به عماد الملک نامزد
بود - عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بیگ خان در
بدل پیشکشی سی لک روپیہ مقرر کرده بدهلی معاودت نمود -
چون این خبر بهمع شاه درانی رسید بسیار شاق آمد - و
از قندهار پاشنه کرب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان
چون طفل آدینه (که از کتب (م کفد) از لاهور بصحرای
هانسی و حصار فرار نمود - شاه درانی بر جناح استعجال

به بیست و هفت دهلی علم افزای شد - عماد الملک (که
 سر و سامانی نداشت) جز انقیاد چاره نیافته ملازم شاه
 درانی نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش بیگم مذکور و
 اشرف انور شاه درانی از خان معظوظ شد - و وزارت هم
 بغیر از پیشکش بار مسام شد - و چون شاه درانی جهان خاندرا
 به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعیین کرد عماد الملک
 همراه جهان خان ترددات نمایان بعرضه ظهور آورد - و مورد
 تفریب شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت
 درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که توره از
 نسل نیموریه و فوجی از دراندان همراه من شود که از انترید
 زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه
 درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی و
 دیگر میرزا بابر خویش عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی را از
 دهلی طایفه با جانباز خان (که یکی از سرداران رکاب شاه بود)
 همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز
 خان در کمال بی سرانجامی عبور جهن نموده عازم فرخ آباد
 مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان
 استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و افراس و غیره پیشکش
 شاهزاده نمود - عماد الملک از آنجا پیشتر رفته از آب گنگ
 گذشته در بصره اردو آورد - و شجاع الدوله ناظم اردو

باستعداد جنگ از لکهنؤ بر آمده خود را در میدان ساندي
 و پالي (که سرحد صوبه اودهه است) رسانيد - دو بار
 جنگ سهل با قراران طرفين واقع شد - آخر بوساطت
 سعد الله خان رهيله بر پنج لک روپيه (قدرتي نقد و باقي
 بوعده) صلح قرار يافت - عماد الملک مع شاهزاده هفتم شوال
 سنه (۱۱۶۰) ستين و مائه و الف از میدان سراع کوچيد -

و از دريائي گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *
 و چون شاه دراني بذاير حدوث وبا در لشکر او از
 حوالی اکبر آباد بعزم ولايت گام سرعت بر گرفت روزي (که
 محاذی دار الخلافه (سيد) عالمکبر ثاني با نجيب الدوله بر سر
 قلاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک
 شکايت بسيار کرد - لهذا شاه نجيب الدوله را منصب
 امير الامرائی هندوستان داده روانه لاهور گرديد - نجيب
 الدوله از قوم افغان سمت - چون آثار رشد از ناصيه حالش
 بر تو ظهور مي داد عماد الملک او را در سرکار خویش
 پيش آورد - و چون شاه دراني به هندوستان آمد بذا
 جوهر ذاتي و هم قومي تقرب پادشاه پيدا کرد - تا بجا
 که امير الامرا شد - و با عماد الملک طرف گرديد - القہ
عماد الملک در فکر بيجا ساختن نجيب الدوله از فرخ آب
 عازم دهلي گرديد - و رگنايه را برادر اعيانی بالاجي ا

و هولکر را بمبالغه تمام از دکن طاییده بانفاق دهلی را محاصره نمود . عالمگیر ثانی و نجیب الدوله محصور شدند . و چهل و پنج روز جنگ توپ و رگله درمیان ماند . آخر هولکر (شرت سنگین از نجیب الدوله گرفته بذای صلح گذاشت . و نجیب الدوله را با آبرو و مال و ائقال از قلعه برآورده متصل خیمه خود چاداد - و تعلقه او آن طرف آب جمن (که عبارت از مهارپور و چاندور و تمام قصبات بارهه باشد) به تصرف در آوردن - و چون سردار غنیم نجیب الدوله را در شکرآل محاصره کرد (نوعیکه در ترجمه شجاع الدوله خواهد آمد) عماد الملک را از دهلی بکومک طلبید . عماد الملک [که با خانخانان انتظام الدوله ناخوش بود - و با عالمگیر ثانی هم صفائی نداشت - که اینها با شاه درانی مخفی سلسله رسل و رسایل دارند - و نیز غلبه نجیب الدوله بر ما می خواهند] اول خانخانان را بقتل رسانید - و بعد سه روز هشتم ربیع الآخر روز پنجمشبه سنه (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائه و الف عالمگیر ثانی را جرعه شهادت چشاندید - و در تاریخ مذکور پسر محی السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دتا بکمک او شتافت -

در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکند . و دتا از نواحی شکرتال برخاسته باراند مقابله با شاه درانی بجانب سرهند رو نهاد . عمان الملك به شاهجهان آباد آمد . و چون خبر مقابله دتا با قزاقان شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت عم استنباط نمود . زیراکه در در پهلوان (که باهم کشتی میکردند) او دید زرد کم زرد را به نیروی بارو عجب می برد . درانیان بقوت ترکیزی عم ادرا جانب دهلی پس پا ساختند . عمان الملك دریافت که عنقریب شاه درانی عم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد . از خوف او پادشاه نازه را در دهلی گذاشته خود نزد سورجمل جات رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه واسطه العقد امراست و بلیه القصیده شعرا - احوال او مفصل در ترجمه او صورت تحریر پذیرفته - در اینجا رخسار صفحه بحال اجمال آرایش می یابد - (چون نواب آصفجاه در سنه

(۱۱۵۰) خمسين و مائة و الف بشاهجهان آباد تشريف برد) پسر والا کهر را نیابت دکن تفویض فرمود . و او در ایام نیابت خود راجه راو را (که نشئه غرور در سر داشت) مغلوب ریاست ساخت - نوعیکه در احوال غنیم گذشت - و بعد رحلت نواب آصفجاه بر مسند دکن نشست . و رعاب

او قسم غنیم را دست خوش هراس داشتند که تا آخر
عهد او از حد خود بیابون نگذاشتند - احمد شاه فرمانروای
هندوستان برای اصلاح امور سلطنت شقه بخت خاص
بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نریدا جلاوریز
خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقه ناسخ عزیمت
حضور بقلم آورد - و نیز مظفر جنگ (که در ترجمه
او می آید) سر از اطاعت پیچید - نواب از نریدا
معاودت نموده با هفتاد هزار سوار حرار و یک لک پیاده
بعزم تنبیه مظفر جنگ لوابی عزیمت افراخت - و تا بغدر
پهاچری (که از اورنگ آباد یانصد کوه جریبی سمت)

بر جناح استعجال خود را رسانیده به بیست و ششم

(بیع آخر سنه ۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائه و الف معرکه
قتال آراست - نسایم فیروززی بر پرچم اعلام نظام الدوله
وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موسم
بوشاکل در آرکات گذرانید - افاغنه کرناٹک و همت خان و غیره
(که درین یساق ملازم رکاب بودند) چشم از حقوق تربیت
و نمکخوارگی پوشیده بطمع مالک و مال کمر دغا بستند - و
باتفاق نصاری پهاچری شب هفدهم محرم بحساب تفرجیم

و شانزدهم بحساب (رویت سنه ۱۱۶۴) اربع و ستین و مائه
و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلکشت ارغوان زار

شهادت روانه ساختند - و بعضی ارباب توفیق ثابت او را بروضه شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاه دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را (که مقید همراه بود) بریاست دکن برداشتند - و از بهلچری قصد حیدرآباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افاغنه ماده نفاق ریخت - روزی (که زمین اکریت پای مضرب خیام شد) ناخوشی از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان و غیرهما بقتل رسیدند - و خون نواب نظام الدوله یکقلم قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ نام اصلی او هدایم معنی الدین خان است - او بدر واسطه به عبد الله وزیر صاحب قران ثانی شاهجهان پادشاه می رسد - و دختر زاده نواب آصف جاه غفران پناه است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور می پرداخت - و در عهد نواب نظام الدوله شهید مسلک مخالفت پیمود - نواب حسین درست خان عرف نواب چندا صاحب (که از سرداران نوایم آرکات است) بار پیوسته

بگرفتن آرکات تحریر نمود - مظفر جنگ در بآرکات آورد -
 آنجا جم غفیر از نصاری فراسیس ساکن پهاچری را بوساطت
 نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انورالدین خان
 گویاموئی (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود)
 وفته شازدهم شعبان سنه (۱۱۶۲) اذنین و ستین و مائه
 و الف درلاب خون ریزی کردند او زد - شهادت جنگ پای
 جلالت افشوده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام الملک افغانه و نصارا مظفر جنگ را
 بر مسند ریاست نشانند - مظفر جنگ رام داس را دیوان
 خود مقرر کرده به راجه رگهذاته داس مخاطب ساخت - و
 این رام داس برهمن سپاهی ست ساکن سیکاکول (که
 در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود) - چندان رتبه
 نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد
 بسیار بعمل آورده زنار محبت مظفر جنگ بر کمر
 بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با
 افغانه به پهاچری رفت - و کپتان یعز حاکم آنجا را ملاقات
 کرد - و جمعی از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد
 شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افغانه در آمد -
 نیرنگی قدرت درمیان مظفر جنگ و افغانه خلاف انداخت -
 (دزے) که سوزمین لکویت پللی مخیم شد) ناخوشی پنهانی

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افغانه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همه خان و دیگر سرداران افغانه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیز بزخم تیر (که در حدقه چشم رسید) آخر شد - و این سائده هفدهم (ربع الاول سنه ۱۱۴۳) اربع و ستین و مائة و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالعلمی داشت - و تهذیب المذوق ازبر کرده بود - با شعرا اصلا مناسبتی نداشت - در ایام ریاست (که دو ماه پیش نبود) قریب هشت روز فقیرو را هم اتفاق صحبتش دست داده - شبها خود را به بحث علمی مشغول داشته - و از تزکیه نفس بمرتبه کمال نداشت - هرگاه خود ستائی آغاز میکرد حصار الفاظ تأیید و تصدیق از بر زبان می آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بالاجی با فوجی از پونه بر سر اورنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا بازده لک روپیه داده آفت از را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعظم امرای نواب آصفجاء است - یازدهم (جمیع سنه ۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بجوار همه

آمود - مظفر جنگ اول کسم سمی که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بغداد

خود بودند - و پا از حدود خود بیرون نمی گذاشتند -
 بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاری
 فراسیس را نوکر گرفته آنها را اعتضاد خود ساخت - و
 بعد قتل مظفر جنگ نصارا بصیغه نوکری در رکاب
 امیر الممالک شدند - و سیکاکول و راجبندری و دیگر
 مواضع را در جاگیر خود گرفتند - و طرفه افتداری بهم
 رسانیدند - که در دکن حکم حکم ایشان شد - موسی بهوسی
 سرگروه نصارا بخطاب عمدة الملک مخاطب گردید - (چون
 انگریز و فراسیس همیشه باهم انجیل عداوت تلات می کنند -
 و بنادر هر دو فرقه باهم قریب واقع است) نصاری انگریز را
 هم هوای مداخلت در ملک پادشاهی بهم رسید - که
 الو الو را دیده رشک میگیرد - و بعض ملک آرکات را
 بتصرف آوردند - و نیز بر بنگاله مسلط شدند - و قلعه
 بذر سورت را قابض گشتند - و در سنه (۱۱۷۴) اربع
 و سبعین و مائة و الف بذر پهلچیری را محاصره کرده
 از دست فراسیس انتزاع نمودند - و عمارات پهلچیری را
 زرنیخ آکنده قاعاً مَصْفُوعاً ساختند - و سیکاکول و راجبندری
 و دیگر مواضع (که در جاگیر فراسیس رفته بود - و
 قیاس کار نمی کرد که چه طور از دست اینها خواهد
 بر آمد) خود بخود مستخلص گردید .

امیر الممالک خلف سیرم نواب آصف جاہ غفران پناہ - نام
اصلی او سید محمد خان است - اول مخاطب به ملائت جنگ
بود - و آخر در عهد عالمگیر ثانی به امیر الممالک مخاطب
گردید - بعد قتل مظفر جنگ راجہ رگھناتھ داس و جمیع
اعیان او را سردار ساختند - راجہ رگھناتھ داس وکیل مطلق
شد - راجہ جمعی از نصاری فراسیس را (کہ مظفر جنگ از
بہارچری نوکر کردہ ہمراہ آردہ بود) استمالت نمودہ رفیق
امیر الممالک ساخت - امیر الممالک بعد طعی مزارل رونق افزای
اورنگ آباد شد - و ایام ہوشکال درانجا گذرانیدہ یازدہم
ذی الحجہ سنۃ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائتہ و الف بقصد
تنبیہ بالا جی با پنجاہ ہزار سوار جوار بمقابلہ پیش
آمد - و در آردہم محرم سنۃ (۱۱۶۵) خمس و ستین و
مائتہ و الف جنگ شروع شد - بہادران اسلام جنگیدہ
جنگیدہ غنیم را قریب ہونہ (سانیدند - و آبادیہای غنیم را
(کہ سر راہ پیش آمد) سوختہ با خاک برابر ساختہ
جلو خانہ دوزخ کردند - درین محاربات فرنگیان بآتش خانہ
خود دود از نہاد غنیم بر آردند - علی الغصوص شب
چہار دہم محرم (کہ ماہ خسوف تمام کردہ بود) نصارا بر
فوج غنیم شبخون زدند - و جمعی نثار را بہ آتشکدہ
آخرت فرستادند - بالا جی (کہ در حالت ہوجا یعنی پرستش

خسوف بود) برهنه سر بر بادپائے برهنه پشت سوار شده
فرار را وسیله نجات خود ساخت - و ادوات و آلات طلائی
پوجا بغذیمت اسلامیان در آمد - اما بسبب نفاق
خُنه برانداز انجام این همه آوردن و مصالح برابر خاک بود -
امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدر آباد شد -

سپاه نصارا در میدان تهاکی سیزدهم جمادی الآخر سنه

(۱۱۶۵) خمس و ستین و مائه و الف راجه رگهاته

داس را کشتند - نواب امیر الممالک بحیدر آباد شتافت - و

حسب الطلب او رکن الدوله و مصمم الدوله از ادرنگ آباد

خود را بحیدر آباد رسانیدند - و رکالت مطلق برکن الدوله

تفویض یافت - ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ

بن نواب آصفجاه از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه دارئی دکن

پوشیده عازم دکن است - رکن الدوله از رکالت پهلوتپی کرده

به کپرتله نزد جانوجی ببالکر آمد - مقصدش اینکه امیر الامرا

باتفاق هولکر مرهته بدکن می آید بوساطت جانو جی

ببالکر و نیز بوساطت بالا جی (که با او از عهد نواب

آصفجاه غفران پناه ربطه داشت) بامیر الامرا پیوسته سر رشته

موافقت بدست آورد - وقتیکه رکن الدوله از حیدر آباد روانه

شد مصمم الدوله همانجا ماند - و بصوبه دارئی حیدر آباد

از امیر الامرا امتیاز یافت - و چون امیر الامرا بادرنگ آباد

رسیده هفده روز زندگانی کرده در گذشت (درین هفده روز چه خرابیها که و نداد) غنیمت که در سرکار امیرالامرا صاحب اختیار و اقتدار بود) ملک خاندیس و سرکار سنکمیز و جالنه و غیره از امیرالامر سند کرده گرفت - و شوکت اسلام ازین الکه برداشت - و بعد فوت امیرالامرا به امیرالممالک که بقصد مقابله امیرالامرا از حیدر آباد برآمده بود پیوست - و ملکی (که از امیرالامرا گرفته بود) سند او از امیرالممالک هم حاصل کرد - و بعد ازان رکن الدوله از کپرتله برآمده به امیرالممالک پیوست - و بر وکالت مطلق قایم شد - و مصاص الدوله را معطل ساخته به اورنگ آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیرالممالک با رکن الدوله به اورنگ آباد آمد - عمده الملک و موسی بهوسی با رکن الدوله رسیدند - و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف وکالت از تغیر رکن الدوله به مصاص الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادی مقرر گردید - مصاص الدوله چهار سال به سرانجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتداییر صائبه نوعی غنیمت را بر حد خود نگاهداشت که اصلا سر شورش بر نداشت - تفصیل این در دیباجه کتاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علي و میر محمد شریف (که این مدت معطل با امیر الممالک بسر می بردند) مصمص الدوله در سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائه و الف اولین را صوبه دارچی برار و دومین را صوبه دارچی بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبه خود فرستاد - میر نظام علي آخر مخاطب به آصف جاه ثاني شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید -

و بتاريخ ششم ذیقعدہ سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائه و الف و کالمک مطلق از عزل مصمص الدوله به برهان الملک (که از صوبه بیجاپور در حضور امیر الممالک به ادرنگ آباده بود) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثاني با فوج شایسته از برار به ادرنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او دلی عهد مقرر گردید - و در همین سال بالا جی رار باراده پرخاش در سواد ادرنگ آباد آمد - آصف جاه ثاني نواب امیر الممالک را بحراست ادرنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کذا تا سزدهمیر (که قریب می کرده از ادرنگ آباد است) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر غنیم قرار یافت - و
 ملک بیست و هفت لک روپیه از موبجات دکن تسلیم
 غنیم شد - و شرکت حکومت اسلام ازین محالات
 برخاست - نواب آصفجاء ثانی بعد مصالحه از سندکهر
 بادرنگ آباد تشریف آورد - و حیدر جنگ مدارالمهام موسی
 بهوسی سرگروه نصارا گردید - و چون دید (که با وصف
 نواب آصفجاء نقش تسلط او درست نمی توان نشست) در
 شکست نواب آصفجاء افتاد - و بانواع حیل سازي ابراهیم
 خان کاپردی و سایر فوج نواب آصفجاء را از نواب جدا ساخته
 در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد - زر سپاه هشت
 لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت -
 بعد ازان مصمص الدوله را مقید کرده خاطر خون را از هردو
 طرف جمع نمود - و خواست نواب آصفجاء را به بهانه
 صوبه دارئی حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعه گواکنده
 نگاهدارد - و میدان برای جولان خود خالی سازد - ندانست
 که تقدیر بر تدبیر سر پیچید - در سیوم رمضان قریب
 استوا سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائه و الف
 حیدر جنگ در خیمه نواب آصفجاء آمد - نواب آصفجاء
 پیشتر با مشیران خود مخفی قتل حیدر جنگ قرار داده
 بود - حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفته

ذبح کردند - و نواب آصفجاء بر اسبی سوار شده از لشکر
 آنها بر آمد - و این همه توپخانه فرنگ در مقام حیرت معطل
 ماند - و جرأت نمود که کارنامه رستم و افراسیاب را
 منمونه ساخت - و از مذبح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی
 و دیگر اعیان لشکر هوش باختند - درین رستخیز واقعه طلبان
 نواب مصمّم الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبي خان
 پسر نواب مصمّم الدوله را بسیر لاله زار شهادت فرستادند -
 بعد این هنگامه امیر الممالک و برهان الملک و موسی بهوسی
 بحیدر آباد شتافتند - و نواب آصفجاء ثانی پس از ذبح
 کردن حیدر جنگ راه برهان پور گرفت - و ابوالهیم خان
 کاپردی (که جرأت و قهرآ حیدر جنگ او را از نواب آصفجاء
 جدا کرده بود) درین وقت بنواب پیوست - نواب آصفجاء
 سیزدهم رمضان سال مذکور سواد برهان پور را مرکز نزل
 ساخت - و مئولان شهر و محمد انور خان برهانپوری و غیره را
 مصادره نمود - خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادره
 هفدهم ذیقعده سال مذکور زندگانی را وداع نمود - و در درگاه
 شاه برهان الدین غریب مدفون گردید - نواب آصفجاء از
 برهانپور به برار رفت - و در قصبه پاتم (که از قصبات
 اعظم برار است) چهارئنی کرد - و بعد چهارئنی با جانوجی
 پسر رگهو بهونسله مکامدار برار محاربات در میان آمد -

(باب الذون) [۹۰۶] (مآثر الامرا)

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک
(که در نواحی حیدرآباد بود) شد - و بعد ملاقات
در میان هر سه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه
انجام کار صورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب
آصفجاء ثانی یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبه خود
بیجاپور باشد - هیزدهم ربیع الاول سنه (۱۱۷۳) ثلث و
سبعین و مائه و الف فتنة عجیبه گل کرد - که قلعه
احمد نگر پای تخت نظام شاهیه را سداسیو با در برادر
عمزاده بالاجی با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ
مذکور مردم از داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر
احمد نگر آباد کرده احمد نظام شاه است که در سنه (۹۰۰)
تسعمائة طرح انداخت - و بظام خود موسوم ساخت - و در
در سه سال شهر را بکمال خوبی آباد شد - و بعد اندک
فرمت حصار از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون
آن عمارات داکش و قصور منقش برای سکونت خود
مرتب ساخت - و بعد فوت از اخلاف از این قلعه را
متوارث بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار
خون خافان در ارائل سنه (۱۰۰۹) تسع و الف
قلعه را از طبقه نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد
ازین قلعه داران پادشاهان تیموریه هند بصیانمت این قلعه

مامور می شدند - بعد دو صد و هفتاد سال تختیذ این قلعه از دست اسلامیان بدست اصفامیان افتاد - و درین سال یادو راز خیال خام در سر خود پخت - و خواست که ریاست اسلام را از دکن بردارد - و کار اصفام را رونق دهد - ابراهیم خان کاپردی را (که بدتر از آزر بت تراش بود) نوکر گرفت - و این ابراهیم خان یکی از قوم ارذال بود که در فونگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فونگ می کرد - سامان حرب و توپخانه شایسته با خود داشت - اول در سلک نوکران آصفجاه ثانی بود - بتفریط و افراط نواب جدا شده بغنیم پیوست - غنیم از پونه بر آمده بیست و دوم جمادی الاول سال مذکور در سواد اردگیر بتقابل عساکر رسید - درین وقت فوج غنیم شصت هزار هوار بود - امیر الممالک و آصفجاه ثانی خواستند که از اردگیر به دهارور دایر بیایند - و بعضی افواج سرکار را (که قریب دهارور بود) با خود گرفته بر سر دار الحرب پونه روند *

مخفی نماند که پیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقی بود - هنر اینها همین که رسد غله و کاهی لشکر اسلام بند میکردند - و قابو دیده به کوه یراق می جنگیدند - و مدار فوج اسلام بر توپخانه بود که گرد لشکر حصار از توپخانه کشیده بدفع می پرداختند - این مرتبه بعلمت رواقم ابراهیم خان با

غزیم جمع جنگ قزاقی و جنگ فرنگی یعنی آشکاری توپخانه شد - و اضراب توپ نیز همراه گرفت - چون فوج اسلام در زنجیره توپخانه بهیئت مجموعی و اجتماعی راه طی میکرد تیر توپخانه غزیم کم خالی می رفت - و تیر توپخانه اسلام باینها اتفاقی می رسید - ابراهیم خان با آن (که خود را مسلمان می گرفت) طرفه کمر بر شکست اسلام بر بست - در حالت کوچ و مقام شب درز توپخانه را مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب و بیداری توپها سر داده آنے فرصت نمی داد - ازین جهت در لشکر اسلام خستگی سپاه راه یافت و عالم راه نورد کوچ شهادت گردید - و ششم جمادی الآخر سال مذکور بهادران اسلام از زنجیره توپخانه برآمده بر ابراهیم خان و دیگر فوج غزیم ریختند - و بشمشیر جلالت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پانزده علم از جماعه ابراهیم خان کشیده آوردند - بر همین منوال جنگیده جنگیده بقاعه اودیسسه سه گروهی دهادر رسیدند - غزیم دید که اگر عساکر اسلام بدهادر رسیده فوج آنجا را با خود ملحق می سازند عهده برائی متعذر خواهد شد - پانزدهم جمادی الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسمی مجموعی بر چندارل فوج اسلام ریختند - چون جمعیت

(مآثر الامرا) [۹۰۹] (باب الذون)

اعدا بصيار و فوج اسلام در سه هزار کس بیش نبود
بعد از کشتن و کوشش بصيار چنداول بغارت در آمده
چشم زخم عظيم به اسلاميان رسيد - روز ديگر بهاط معارفت
بر چيده شد - ناگزير صلح (که آيستن هزاران فساد بود)
انعقاد يافت - غنيم جاگير شصت لک روپيه محالات
خجسته بنيان تمام و کمال سواي شهر و پرگنه و حويلي هر سول
و ستاره و نيمة از صوبه بيدر و بيدجاپور و قلعه دولت آباد
و قلعه آسير و قلعه بيدجاپور (که هر کدام پای تخت
سلاطين اسلام بود) گرفت - و جاگيرات خاصه سرکار
و جاگيرات امرا و منصبداران بسياري در تذخواه غنيم رفته
بحکم تقدير قتل عام عجيبي بوقوع آمد - جز صوبه
حيدرآباد و بعضی از صوبه برار و بعضی از صوبه بيدجاپور
و قلاع بيدر در دست اولاد آصفچاه نماند - آنهم بشرکت
غالباً چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرايت آورد -
هر چند دهن عظيم در بنياد اسلام راه يافت ليکن آنهم
نشد که حسد خواهش ياد و رياست اسلام يکقلم از
قلمرو دکن بر خيزد - و چون آغاز اين دهن رفتن قلعه
انگريز است شخصي تاريخ رفتن ملک شصت لک روپيه
پن يافته

* قطعه *

* کافر دشمن اسلام گرفت *

* حصن بسیار حصین از فن *

* سال تاریخ رقم کرد خرد ^(۲)

* رفت احمد نگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح غنیم فرجه برای قبض دولت آباد

فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از ارلان سید محمد

قنوجی فی الجملة استادگی کرد - غنیم احکام امیر الامالک

(که بقام شجاعت جنگ بود) مردم او را طلبیده نمود - و

گفت که قلعه موافق قرار داده (که با ما درمیان آمده)

تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنه (۱۱۷۳) ثاب

و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم غنیم حواله نمود -

شخص تاریخ بنظم آورده * قطعه *

* گرفتند کفار احمد نگر را *

* دگر دولت آباد حصن عام رفت *

* خرد سال تاریخ بر لوح گیتی *

* چنین زد رقم دولت آباد هم رفت ^(۳)



دربن مقام بیان این (که دولت آباد در چه وقت

و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود)

بزان قلم می آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین بوابر زاده و داماد
جلال الدین خلجی دالی دهلی پیش ازان (که هندوستان
سد شنید که رام دیو راجه دکن خزائن موروثی چندین
قرن دارد - در سنه (۷۰۴) اربع و سبعمائنه با هفت
و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوکر یعنی
دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طی
کرده بایلچپور رسید - و ازانجا بایلغار جانب دیوکر شتافت -
رام دیو (که از رطل گران غفلت سیداه مست بود) جمعی را
(که دران وقت حاضر بودند) به مقابله و مدافعه فرستاد -
و در کورهی دیوکر با قراولان سلطان رو برو شدند - (چون
هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تبر اندازی
و قزاقی بهادران اسلام مشاهده نهموده) تاب حمله اول
نیاورده تا شهر دیوکر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این
حالت معاینه کرده در قلعه دیوکر متحصن گردید - سلطان
علاء الدین جلو ریز به شهر دیوکر آمده پرهمتان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و چند من مروارید و اتمشۀ نفیسه ازانها گرفت . و دو صد زنجیر فیل و چندین هزار اسب از طویلۀ خاصۀ رام دیو بدست آوردند - و بذابر فقدان ذخیرۀ رام دیو سفیران فرستاده بالحاج تمام پیغام صلح کردند - و مَا بِهِ الصَّلَاحُ یک هزار من طلا بوزن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی بواہ بافت نقره و طلا و دیگر اشیا (که عقل از تصدیق آن ابا دارد) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده و هر سال خواجه بر رام دیو مقرر نموده جمعی اسارا را از قید نجات داده روز بیست و پنجم از محاصره عطف عذرا نموده سالم و غنیمت به هندوستان رسید - و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت

نشست *

و چون رام دیو تومرد درزیده سه سال باج و خراج نفرستاد سلطان در سنه (۷۰۶) سمت و سبعمائۀ ملک نائب کافور را (که عمده ترین امرای حضور بود) با لک سوار به تسخیر دکن روانه فرمود - و چون ملک نائب بحوالی دولت آباد رسید رام دیو صوفه در آویزه و ستیزه ندیده آمد خدمت سکندره دیو را در قاعه گذاشته خود با سایر فرزندان

(مآثر الامراء) [۹۱۳] (باب النون)

و تحف و هدایا از قلعه برآمده ملاقات ملک نائب
نمود - ملک نائب او را همراه گرفته در اوایل سنه (۷۰۷)
سبع و سبعمائه بخدمت سلطان علاء الدین آورد - و
سلطان او را مورد مرحام ساخته باعطای چتر سفید و خطاب
رای دایان و تفویض دیوکر با بسیاری از ممالک قدیم
سرفراز گردانید - و قصبه توساری را (که متصل بگذر
سورت است) بافعام او مقرر کرده یک لک تنگه نقد
مرحمت نموده با پسران و تمامی خیل رخصت آن طرف
ارزانی داشت - رام دیو بدیوکر رسیده آن قدر ملک (که
از سلطان یافته بود) متصرف گشته مدّة العمر قدم از
جاده اطاعت بیرون نگذاشت - در سنه (۷۰۹) تسع
و سبعمائه سلطان ملک نایب کافور را با لشکر گران از راه
دیوکر به تسخیر درنگل تعیین فرمود - چون بدیوکر رسید
رام دیو استقبال نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید -
و اعانت مهم فرادان بعمل آورد - و ملک نائب بعد
فتح درنگل لک دیو راجه آنجا را امان داد - و پیشکش
سنگین گرفته بهندوستان مراجعت نمود - و در سنه
(۷۱۰) عشر و سبعمائه باز ملک نائب را بتسخیر
دهور سمندر یکی از بنادر دکن (که درین عصر
از طغیان آب خراب است) و بعضی بنادر دیگر

با لشکر عظیم (دانه کرد - چون بدیوکر رسید معلوم شد که رام دیو جان به قابض ارواح سپرده و پسرش قائم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیافت بنابر احتیاط فرجه را در جالنه باز داشته پیشتر گذشت - و بعد سه ماه به بنادر مقصوده رسیده آن ولایت را غارت کرد - و بلال دیو راجه کرناٹک را دستگیر ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن (که تعداد آن منحصراً در علم الهی است) بدست آورده قرین سلامت بجالنه برگشت - و درانجا بلال دیو و دیگر اعیان (۲)

کرناٹک را (که اسیر کرده آورده بود) یقیناً سر داد - و از راه سلطان پور و نذر بار در سنه (۷۱۱) احدی عشر و سبعمائة بوصول دهلی سرمایه مسرت اندوخت - و سیصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و صندوق جواهر و مروارید مع بیست هزار اسب از نظر سلطان گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو فوت شده - پسر از محل اعتماد من نیست - اگر حکم شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بجنگ بدست آورده مملکت رام دیو را نیز ضمیمه ممالک محروسه هازم - سلطان التماس ادرا پذیرفته مرخص دکن فرمود *

ملک نائب چون بدیوکر رسید پسر رام دیو را گرفته
 بقتل رسانید - و قلعه را بتصرف خود آرد - و دران
 سرزمین علم محمدي نصب کرده بجای رام (رام تحیه و
 سلام رایج ساخت - ازان وقت این قلعه در ایمنی حکام اسلام
 متداول بود - تا آنکه مهابت خان یکی از امرای صاحبقران
 ثانی شاه جهان پادشاه نوزدهم ذیحجه سنه (۱۰۴۲)
 اثنین و اربعین و الف قلعه را از طبقه نظام شاهیه گرفت -
 و ازان عصر قلعه داران سلاطین قیمریه هذ یکم بعد
 دیگر بحفظ قلعه ^(۲) می پرداختند - بعد چهار صد و شصت
 سال تخمیناً از دست ایمانیان به تصرف اضمایان رفت -
 وَ تِلْكَ الْآيَامُ نُدَارِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ *

در وقت راجه ها دیوکر حصار و درند و خندق
 و استحکام نداشت - سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند -
 و سلطان محمد بن تغلق شاه دیوکر را دولت آباد
 نام کرد - و گرد قلعه سنگ را تراشیده خندق عمیق
 ساخت - و عمارات عالیه طرح کرد - و خواست که
 دارالملک سازد - و دهلی را ویران کرده سکنه آنجا را آرد
 آباد سازد - آخر الامر منسوبه این خیال صورت نه پذیرفت -
 اما قلعه دار بیجاپور بنابر بے سامانی استادگی نکرد -

همین که غنیم حکم امیر الممالک حاصل کرده فرستاد قلعه را تسلیم کسان غنیم نمود - قلعه ارک بیجاپور از ابنیه یوسف عادل شاه مبدع طبقه عادل شاهیه است - اول از خاک بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائه سابعه دیوار گلی را شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت او ورثه او قابض بودند - خلد مکان در اوائل ذی قعدة سنه (۱۰۹۷) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر (که خاتم طبقه عادل شاهیه بود) انتزاع نمود - و ازان وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا می آوردند - بعد دو صد و هفتاد سال و کسری قلعه از دست تسلیم شماران بیرون رفته در قبضه زنار داران افتاد *

اما امیر نجف علی خان قلعه دار آسیر بنابر همین اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده قلعه را نگه داشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت

اضطرار رسانید دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنه (۱۱۷۴)

اربع و سبعین و مائه و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیم نمود - مولف گوید *

* دژ شاه اسلام کافر گرفت *

* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دبیر خورد سال تاریخ او *

(۲)

* (تم زد عجب حصن آسیر رفت) *

قلعه آسیر از ابنیه آساهیر است که از کثرت استعمال تخفیف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصی و اهیر لقب اوست - اهیر بزبان هندی گار چراننده - آساهیر از زمینداران معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفت صد سال دران کوه آسمان شکوه توطن داشتند - و برای حفظ مواشی و سایر اموال حصاره از سنگ و گل ساخته روزگار می گذرانیدند - (چون نوبت به آساهیر رسید و در مال و مواشی از آبا ترقی کرد) چار دیوار قدیم شکسته حصاره از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بنام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقی داعی برهانپور (که در سنه (۸۰۱) احدى و ثمانمائه بمسلطنت رسید) قلعه را از آساهیر انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که راجه بکلانه و انتور جمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت اند - می خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جا دهی - تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان روز اول چند درلی عوزات در قلعه فرستاد -

و تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات شما بیایند مراقب مواضع
چنانچه باید بعمل آرید - روز دیگر مردم شجاع در دزلیها
نشاندۀ فرستاد - چون دزلیها بقلعه در آمدند سپاهیان یکبار
از دزلیها بدر جسته و شمشیر از غلاف بر آورده متوجه
خانۀ آسا شدند - قضا را آسا و فرزندان او مهلت غفلت
بودند - و برای مبارکباد قدوم می آمدند - مردان دوجار
شده تمام را بقتل رسانیدند - و باقی اهل قلعه امان خواسته
بر آمدند - نصیر خان این خبر شنیده از جائیکه بود
بر جناح استعجال خود را به آسیر رسانید - و مجدداً
به تعمیر او مشغول گشته شکست و ریخت درست کرد -
از آن وقت این قلعه در دست ازاد نصیر خان بود - تا
آنکه اکبر پادشاه در سنه (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را
از دست بهادر پسر راجه علی خان انتزاع نمود - و از آن
عهد قلعه داران سلاطین تیموریه نوبت بنوبت حراست قلعه
بتقدیم رسانیدند - بعد از شش صد و شصت سال و کسری
این قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختیار حریبان
در آمد *

القصة بعد گرفتن ملک شصت یک رومیه و قلاع
ثلاثه نخوت دماغ یادر را در گرفت - و با افواج پیش
آهنگ و توپخانه فرنگ قصد هندوستان کرد - که بتدارک

نکست دتا پردازن - و غافل از آنکه تقدیر بر تدبیر می خندد -
 قاعد اجل از را رهنمون می کرده بهندوستان رسانید - اگرچه
 سردار فی فوج بغام بسواس را در پسر بالاجی را در قرار یافت و
 مدار المهای بغام یادو بود لیکن هرچه بود یادو بود - بعد
 رسیدن هندوستان و جنگ با شاه درانی بسواس را و یادو و
 سرداران دیگر بمعرض تلف در آمدند - و این همه فوج و
 توپخانه و اسوار بقیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه
 در واقعات شاه درانی مفصل می آید - و این قصه ششم

جمادی الآخر سنه (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائة و الف
 بوقوع آمد - و بالاجی را در هم در دکن نوزدهم ذیقعده
 سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و ریاست به پسر
 او مدهو را (که صغیر سن است) و برادر اعیانی او
 رگهناثه را عاید شد - و در سنه (۱۱۷۵) خمس و
 سبعین و مائة و الف امفجاء ثانی فوجها فراهم آورده با
 امیر الممالک از قلعه بیدر (که درانجا چهاونی شده بود)
 بذایر وجوه اول متوجه ادرنگ آباد شد - رگهناثه را و
 مدهو را در هم با فوج سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده
 در میدان شاه گده ایمانیان و اوثنانیان نزدیک هم رسیدند - و
 تا ادرنگ آباد فی الجملة زد و خورد واقع شد - امفجاء
 ثانی بنه و اطفال زائد را در ادرنگ آباد گذاشته بیست

و سیوم ربیع الآخر سنه (۱۱۷۵) خمس و سبعین و
 مائه و الف بقصد دار الحرب پونه از انجا نهضت
 نمود - و غنیم را زده تا هفت کرده پونه (سانید - و در
 اننای راه لونکر را (که شهریست بر لب دریای گنگ دکن
 و مشتمل بر بتخانه معتبره و غنیم در دولت خود عمارات
 عالیہ در انجا طرح انداخته) سوخته و بت را شکسته
 عمارات را با زمین هموار کرد - و قریب بود که پونه هم
 باین حالت رسد که ناگاه ناصر الملک پسر ششمی نواب
 آصفجاء غفران پناه بذابر غبارے (که با برادر داشت)
 و راجه (ام چندر) که عمده سردار لشکر اسلام بود) با غنیم
 در ساخته شب بیست و هفتم جمادی الاول سال مذکور از
 لشکر اسلام بر خاسته بلشکر غنیم پیوستند - و کارے (که
 ناکردنی) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع این قصه
 غنیم پلہ اسلامیان را سبک پنداشته روز دیگر از چهار
 طرف یورش کرده جنگ انداخت - و توپها را آدرده بازار
 گوله اندازی گرم ساخت - مجاهدان اسلام از زنجیره توپخانه
 خود برآمده دست بجنگ کوته یراق دراز کردند - و
 بغیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را برهم زده بسیاری را
 بر خاک هلاک انداختند - غنیم تاب نیارده از میدان
 خود را وا کشید - و چون دید که رایت منصور آن قدر راه

در و دراز طی کرده بر هفت کروه پونه (سید) پیش
 مدهو راو رفته فریاد کردند و گفتند که هرچند بر سر راه
 شدیم فائده نه بخشید - فرداست که پونه زده آتش
 می شود - و سکان پونه هم پیش رگه فائده راو راویلا و
 فریاد بر آردند که می خواهی که خانمان ما را بردست
 مسلمانان بریاد دهی - ناچار رگه فائده راو و مدهو راو
 سفیران را فرستاده پیغام صلح کردند - و ملک بیعت و
 هفت لک (روپیه) از صوبه خجسته بنیاد و صوبه بیدر بدل
 صلح باصف جاه ثانی تسلیم نمودند - و این مصالحه

ششم جمادی الآخر سنه (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائه
 و الف واقع شد - طرفه اینکه سال گذشته در همین
 تاریخ شاه درانی بر یادر ظفر یافت - نواب آصفجاه
 از هفت گروهی پونه کوچیده جانب محلات راجه
 رامچندر خرامید - و در پاداش حرکت لغوی (که از
 بوقوع آمده) ملک او را پامال عساکر گردانید - و آغاز

موسم برشکال چهاردهم ذیحجه سنه (۱۱۷۵) خمس و
 سبعین و مائه و الف باران چهارنی داخل قلعه صوبه
 بیدر با امیر الممالک شد - همان روز امیر الممالک را در قلعه
 مذکور مقید کرد - او یک سال و سه ماه و شش روز
 در حالت حبس گذرانید - و بعد تحریر این کتاب هشتم

(بیع الاول روز پنجشنبه سنه (۱۱۷۷) سبع و سبعین و مائة و الف از قید زندان هسّتی برآمد - و در جوار مرقد شیخ محمد ملتانی قُدّس سرّه مدفون گردید - و در تاریخ فوت از میر ارلاد محمد ذکا طال عمّره گوید -

* قطعه *

* خدیو دکن روح والای او *

* به پرواز از دام محنت شده *

* رقم کردن تاریخ فوتش ذکا
۱۱۷۷

* امیر الممالک بجنت شده *

نواب آصفجاه ثانی بعد ازان (که قلعه بیدر را دایره مرکز نزل خود ساخت) فرمان شاه عالی گوهر را (که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه دارمی دکن از تغیر امیر الممالک صادر شده بود) استقبال نموده بدست تعظیم گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد - و راجه پرماسوت را (که برهمنی ست ساکن سنگمیز) مختار کل کرده جمیع مهمات مالی و ملکی بار را گذاشت - بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور نحوه که عنقریب گزارش یافت رگهناهمه را و مادهو را و بدار الحرب پونه چهارونی کردند - درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید - متصدیان مادهو را خواستند که

قابو یافته رگه‌ناته راو را مقید سازند - رگه‌ناته راو برین
معنی اطلاع یافته سیوم صفر سنه (۱۱۷۶) سمت
 و سبعین و مائة و الف جریده با سواران معدود از
 پونه برآمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان
 بهادر ادرنگ آبادی (که از عمده نوکران نواب آصف‌جاه
 ثانی سمت) باستمال غنیم از نواب مامور گردید - او
 در ادرنگ آباد اقامت داشت - سر برزده برآمدن رگه‌ناته
 راو شنیده چهاردهم صفر سال مذکور با جمعی از ادرنگ آباد
 دویده در نواحی ناسک با رگه‌ناته راو برخورد - رگه‌ناته
 راو (که کمال بی سامانی و سراسیمگی داشت) آمدن
 محمد مراد خان بهادر را در حق خون مغنم شمرده باعزاز
 تمام پیش آمد - سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد
 خان معاینه کردند که نواب آصف‌جاه جانب رگه‌ناته
 راو است - اکثران باو گردیدند - و در رفاقت مادهو راو
 تهادن ورزیدند - بنابران جمعی شایسته با رگه‌ناته راو
 فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر او از ادرنگ آباد
 باحمد نگر شتافت - مادهو راو هم با فوجی از پونه برآمد -
بر درازده کردهی از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر
 سال حال مادهو راو شکست یافته از میدان کذاری گرفت -
 و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگه‌ناته راو

(باب الذون) [۹۲۴] (مآثر الامرا)

رسانید - نواب آصفجاء بکومک رگه‌ناته راز از بیدر
بر آمده قریب ناردگاه رسیده بود که این جا مناقشه
انفصال یافت - چون مرکب آصفجاهی بموضع بیدگانو رسید
رگه‌ناته راز هم آنجا شافته در نخستین عشره جمادی الاول
سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد - رگه‌ناته راز
ملک پنجاه لک روپیه و قلعه دولت آباد در جلدوی
این عنایت بنواب آصفجاء گذرانید - و اسناد مرتب کرده
بوکلای سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل‌القدر بحسن تردد محمد مراد خان
بر کرسی نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که بیش ازان
عمل و دخل او در ملک و قلعه دولت آباد شود - صلح را
برهم زد - و نواب آصفجاء را بران داشت که رگه‌ناته راز را
معطل باید کرد - و جانوجی پسر رگهو بهونسله مکسدار برار را
بتطميع این (که ترا بر جای رگه‌ناته راز قایم میکنم) طلبیده
ملازم رکاب نواب آصفجاء ساخت - و ناصرالملک پسر ششمی
نواب آصفجاء غفران پناه (که بطرف غنیم رفته بود) از
نا قدر دانی کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال
بنواب آصفجاء ثانی پیوست - (ایات نواب با فوج سنگین متوجه
قادیمپ رگه‌ناته راز شد - رگه‌ناته راز تاب مقاومت در خود
ندیده آوارگی و تاراج ملک (که اصل شیوه غنیم است)

اختیار کرد - و با سی هزار سوار بر سر اوزنگ آباد آمده در
 سواد غربی شهر نزول کرد - و زر معتد به از شهریان طلب
 کرد - مؤمن الملک بهادر ناظم اوزنگ آباد با وصف قلت
 سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاری با استحکام برج
 و باره حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بر همت خان
 بهادر کوتوال شهر برادر اعیانی محمد مراد خان بهادر و
 دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کمک نواب
 آصفجه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید - رگهناقه را در
 این معنی دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نردبانهای
 قلعه گبری مرتب ساخت - و صبح بیستم شعبان سال حال
 (همین که از در بیچک شرق سر بر آوردن) غارتیان همراهی
 او بر آبادی خارج شهر پناه ریخته دست تاراج دراز
 کردند - رگهناقه را خود با فوج جانب شمال شهر ایستاد -
 و سپاهیان او نردبانها بپای قلعه قایم کردند - و فیلان
 متصل دیوار داشته چند کس بر دیوار بر آمدند - و
 تختهای دروازه را (که در دیوار کلان باغ قلعه ارک است)
 خواستند شکسته در آیند - همت خان بهادر و میرزا محمد
 باقر خان و تماشائیان شهر ببارش تفنگ و سنگ و کفش آنقدر
 تردد و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بهیاری در پای
 دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمع

کثیر از غارتیان بر دست شهریان قتل و جرم گشتند . در
این گرمی معرکه (که تیر و تفنگ می بارید تفنگ بغیلان
رگه‌نازه راو رسید - و همین تیر فارغ میدان دارو گیر شد -
رگه‌نازه راو دست حضرت خائیده و خاک تشویر بر رو
مالیده از یورش بر گشت - و خبر قرب وصول موکب آصفجاهی
شنیده رخت آراگی جانب بکلانه کشید - بیست و ششم
شعبان سال مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد شد -
چون غنیم اراده داشت که بملک بوار در آمده گرد تاراج
بر انگیزد نواب غره رمضان بمنازل طولانی قریب بالا پور
رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف بر گشته و از
نزدیکی بلده اورنگ آباد گذشته متوجه حیدر آباد شتافت
نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب
پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که تخریب
دیار غنیم بر تعاتب رجحان دارد - نواب تعاتب را گذاشته
متوجه دارالحرب پونه شد - و بعد بر آمدن از کتل
احمد نگر جرق جوق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج
مهاکن و موطن غنیم پردازند - و خود بدو کورهی پونه رسیده
مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلاع و امکنه
قریب رفته بودند - فَأَمْبَرُوا لَا يُورَى إِلَّا مَهَاكُذِّهْم - مردم
لشکر اسلام یکقام عمارات پونه را سوخته با خاک سپاه برابر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک
کوکن دقیقه فرو نگذاشتند - سَبْحَانَ اللَّهِ در عهد بالا جی و
یادو از حدود دکن تا لاهور کسہ چه قدرت داشت کہ
بر کاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعه
اینها به یغما در آمد - و عماراتی که بصرف لکوک ساخته
بودند وقود آتش غضب الہی گردید - میر ارلان محمد ذکا
طال عمرہ گوید *

* آصف جاہ دریم سلیمان اعلام *

* آبادی قوم برہمن سوخت تمام *

* تاریخ شنو ز شعلہ طبع ذکا *

۱۱۸۱

* آتش زده پونه را سپاہ اسلام *

رگھناتھہ راو بحیدر آباد رفتہ غرہ ذیقعدہ سال حال
بر شہر یورش کردہ تلاش گرفتن شہر از حد گذرانید -
شجاع الدولہ بہادر دل خان اورنگ آبادی ناظم حیدر آباد
جمعہ شایستہ نگاہ داشتہ بزد و بخت شہر کردہ بود - او
و مردم او قدم ہمت در مقام جہاد فشرودہ بضرب توپ
و تفذک و تیور یورش را رد کردند - و بہیارے از غازیان
ہپاہ او را تحفہ آتش جہنم ساختند - از انجا ہم رگھناتھہ
راو بے نیل مقصورہ برگشت *

* حرف الواو *

* وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیانی همت - بدایهٔ هفت صدی
رسیده در سفر و حضر بار یابی داشت - پس از قتل
علی قلی خان خانزمان در دیار شرقی جاگیر یافته سال
نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیگ به یساق بنگاله
رخصت شده - و در آن صوبه بکارها می پرداخت - ناگاه
فاک شعبده باز توطئهٔ فساد برانگیخت - و میان مظفر
خان حاکم آن صوبه و قاقشالان غبار دوئی برخاست -
از آنجا (که در رنگی محبول مزاج نامبرده بود) سال بیست
و پنجم حقوق پرورش دلی نعمت را بر طاق نسیان نهاده
بمخالفتان پیوست - و چندی در آن خراب درونان گذرانید -
تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان
کابلی جدائی گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند -
معصوم خان بعزم تاراج زه و زان قاقشالان روانه شد - خان
اعظم کوکه حاکم آن صوبه ترسون محمد خان را با جمعی

بکمک قافشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال
بیستم و نهم بعد از خلافت رسیده ملازمت در یافت -
پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکری بود *

* وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبد المجید است که سابقاً بتقریب
احوالش خامه سبک خرام عرصه این واقعه باقدام بیان
پیموده - که (چون هردر برادر از دست خانزمان و بهادر
خان شیدانی رهائی یافته بکره مانکپور آمدند) وزیر خان
گرم و گیرا به آگره شتافت - در هنگامه (۲) که عرش آشیانی
نصارت بخش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلی
حسب الحکم احرام حضور بسته (خان مزبور در دهلی بدو
پیوست - از بنوید عواطف خسروانی امیدوار ساخته همراه
گرفت - چون بملازمت پادشاهی فایز گردید التماس عفو جرایم
هر در برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشی و مجرم نوازی
وزیر خان بتازگی مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان
نیز منشور عنایت شرف نغان یافت - و چون میرزا
کوکله ناظم کجرات مورد عتاب گردید (سال بیست و یکم
(اگرچه سرداری بنام میرزا خان قرار گرفت) اما حل و
عقد مهمات آن ولایت به (ای) (زین) وزیر خان تفویض

(۲) نسخه [ج] همین هنگام که عرش آشیانی نصفت بخش پنجاب بود •

(باب الواو) [۹۳۰] (مآثر الامراء)

یافت - پس ازان (که میرزا خان طلب حضور گشت)
سپه سالاری نیز بدر باز گردید - و چون سال بیست
و دوم ظاهر شد (که آن ناحیه از بے پرائی وزیر خان
غبار آلود نا ایمنی ست) راجه تودرمیل (که در کار دانی
و مردانگی از یکتایان درکار بود) بیداری تعیین گردید -
اتفاقاً در همین سال مهر علی کولابی (که از ملازمان
ابراهیم حسین باغی بود) مظفر حسین پسر خرد سال او را
از دکن آورده گرد شورش بر انگیخت - هر چند وزیر خان
جرات به صف آرائی نمیکرد بپیروی شہامت و پر دلی راجه
(چنانکه در ذکر او ثبت افتاده) مخالف خاک ادبار بر فرق
درکار خود بیخت - چون راجه بحضور شتافت بار دیگر
مهر علی مهیج غبار آشوب گشته سر بغضاد برداشت - وزیر
خان بعزم پیکار از احمد آباد برآمد - پیشتره از نوکران
فرومایه جدائی گزیده بغنیم پیوستند - ناچار بشهر معادت
نموده متحصن گردید - آن فتنه پزوه خیره تر گشته بمحاصره
پرداخت - درزے (که بسازش درونیان نردبانها گذاشته در
سدن بر آمدن بودند) از کشادگاه تقدیر تفنگی بمهر علی
رسیده بکوی نیمستی فرود شد - مظفر حسین میرزا را از
نا تجربگی دل از جا رفته (و بهزیمت آورد - و مع هذا) چون
کارهای گجرات از وزیر خان متمشی نمی شد - و نا رائی

داد دهی علاوه اختلال آن دیار گشت) معزول شده بحضور آمد - و در سال بیست و پنجم از آغیر شاه منصور شیرازی بمنصب وزارت امتیاز اندوخت - و در همین ایام بحکومت اوده دستوری یافت - و در سال بیست و هشتم (که خان اعظم بدفع معصوم خان عاصی و استخلاص بنگاله از تصرف متغلبان کافر نعمت تعیین گشت) وزیر خان بکمک نامزد گردید - و پس از انہزام معصوم خان (که میرزا کوکه از ناسازی هوای آنجا بصوبه بہار معاودت نمود) سپہ سالاری عساکر آن مملکت تا رسیدن صوبہ دار حضور بوزیر خان اختصاص گرفت - خان مزبور از کار طلبی بر سر قتلو خان لوهانی (که بر ولایت اردیسہ استیلا یافته بود) فوج کشیدہ او را آوارہ بادیدہ فرار ساخت - قتلو خان ناچار در سال بیست و نهم بارسال پیشکش راه اطاعت و انقیاد پیمود - وزیر خان اردیسہ بار گذاشته خون بتانده برگشت - و با صادق خان و شہباز خان کذبو کمکی بوده در ضبط و نسق آن ملک می کوشید *

چون در سال سی و یکم هر صوبہ بدو امیر کار آگاہ حوالہ شد (تا یکی اگر بدرگاہ آید یا رنجور شود دیگری بکار او پردازد) پاسداری بنگاله بوزیر خان و محب علی خان قرار گرفت - و در سال سی و دوم سنہ (۹۹۵) نہ صد و نود و

پنج هجری باسفال در گذشت - از امرای چهار هزارى بود - پس از فوتش شهباز خان (که دران هنگام بخشی سپاه آن دیار بوده) نوکران او را به میرزا محمد صالح پسرش سپرد - (چون در سوری و سپه آرائی نصبت عنصری و شایسته کرداری نیانگان کارگر نیاید - و تا که مزاج شناسی زمانه و فراخ حوصلگی و خیر سگالی و آگاهی بر دوام فراهم نشود مزار او آن نگردد) در کمتر فرصت^(۲) آن تپاه گوهر بهم نشینی هرزه درایان یافه سراسر نیرو خواسته اندیشه کج گرایی فرایش گرفت - درین اثنا میر مراد از حضور تعیین شد که سپاه وزیر خان را با پسرش بحضور آورد - محمد صالح در راه پا از گلیم فرا تر گذاشت - میر مراد ناچار به فتح پور همسوه محصور گردید - تا جاکیر داران اطراف جمع گشته مقیدش ساختند - چون بحضور رسید عرش آشیانی چندی زندانی فرمود *

• وزیر خان مقیم نام •

در آخر عهد عرش آشیانی بمنصب درخور و خطاب وزیر خان سرفرازی یافته - پس ازان (که سکه سلطنت بنام جنت مکانی نورانی شد) از امل و اضافه بمنصب هزار

(۲) نسخه [ب] در کمتر فرصت آن تپاه گوهر هم نشینی هرزه درایان نه سرا به نیروی خواسته اندیشه کج گرا فرایش گرفت *

و پانصدی و تقرر وزارت ممالک محبوسه بشرکت وزیر الملک
جان بیگ (که از والا شاهیان آن پادشاه بود) سر بلند
گردید - پس ازان بدیوانی بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه
دستوری پذیرفت - و تعاقب مزبور به غیاث بیگ اعتماد الدوله
تقرر یافت - سال سیوم حسب الحکم از بنگاله معادرت نموده
بملازمت پیوست - پستر (چون پادشاهزاده سلطان پرویز
بیهاق دکن معین شد) او بهمراهی پادشاهزاده کمر عزیمت
بسمت - ازان بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بود - سال
یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار شادکامی
اندوخت - سال دوازدهم بعطای علم و اضافه پانصدی قامت
قابلیت برآراست - پستر بر احوال او اطلاع نیافته *

* وزیر خان حکیم علیم الدین *

مسقط الرأس ری چنوت پنجاب است - در طبابت
مهارت داشت - در عنفوان شباب و ریعان جوانی در ملک
ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون بوسیله
پزشکی بدولت قرب و مزاج شناسی فایز گردید شاهزاده
از کمال التفات بدادرنگی عدالت عسکر خود مامور گردانید -
او در رفع و قطع خصومات نقش دیانت و معامله فهمی
خود بر لوحه ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جا در
دل شاهی نمود - و در مهم رانا (که دیوان بیوثات بود)

(باب الوار) [۹۳۴] (متأثر الاموا)

خدمات شگرف بجا آورده بپایهٔ عمده‌گی ترقی و تصاع
نمود - و در ایام هرج و مرج ملتزم رکاب بود - او
درخواست چیزی ننمود - بلکه آنچه درین مدت
بههم رسانیده بود قریب ده دوازده لک روپیه بدواعتی ضرورت
بصرف خاص شاهي در آرد - و هنگام اقامت جذبر بدیوانجی
سرکار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد ا
مهابت خان عمده تری از دیگرے همراه نبود *

روز جلوس صاحب قران ثانی بر سریر خلافت و حکم رانی
بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و مرحمت علم و تقار
و انعام یک لک روپیه فرق مباحات بر افراخت - و در سار
پنجم (چون فتح خان دولتابادی با وصف اظهار انقیاد بادای
پیشکش تعلل می نمود) اعلیٰ حضرت وزیر خان را باضافه
سواران بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار
سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم بتسخیر قلعه
دولت آباد پردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار
سازد - ازین آگهی فتح خان نرسان گشته پسر کلان خود را
با پیشکش روانه درگاه ساخت - لهذا وزیر خان حسب الحکم
از راه برگشته ملازمت در یافت - از آنجا (که در یصاق

(۲) نسخه [ب] بصرف خامه پادشاهی در آمد - (۳) نسخه [ج]

عمده ترین - (۴) نسخه [ب] هراسان .

دکن جمعیت زیاده نگاهداشته بود) بیش از بیش مورد تفضل پادشاهی شده در همین سال حین معارفت از برهانپور نظم صوبه پنجاب [که در قبول یمین الدوله بود - و تنصیق محال خالصه آنجا (که نسبت بخالصات دیگر ممالک زیاده اسمت) از نایب او چنانچه باید بر روی کار نمی آمد] بوزیر خان (که قدیم الخدمه معتمد بود) مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیاده بر هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب صوبگی آن ولایت پرداخت - و در مرور و عبور خلافت پناهی پیشکش های لایق از نظر می گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داری اکبر آباد سرفرازی یافته همگی ده ماه کامروا شد - و در سنه (۱۰۵۰) یک هزار و پنجاه هجری به آزار قولنج در گذشت *

گویند روزی از بیرون شهر بدرون قلعه می رفت - چون بدر دره هتیاپول رسید پای اسب لغزیده افتاد - احوالش متغیر شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را داخل طومار کرده اسنال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر روی رزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای متعدد ساخته - مسجد جامع دارد که بمرد دهور و اعوام نام او بر صفحه زمانه خواهد ماند - وزیر آباد نزدیک لاهور اهدات کرده قصبه چنوت را حصار از خشت

پخته کشیده عمارات سنگین و پخته درست نموده بمتوطنان داد - و راسته بازارها و دکانین و مساجد و رباط و مدرسه و دارالشفاء و چاه و برکه اساس گذاشته وقف مردم آنجا کرده تکالیف داد و ستد از اهل حرف برانداخت - و نوع وطن را آراست که این دولت بهیچ امیره دیگر در هندوستان میسر نشده - اما روی وطن ندید - همیشه درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلو بود - همه عمر بصادیقی و بے تکلفی بسر بود - خرج بیوثات و پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروخته که می شد اکثر از سرکار او بود زرهایی بسیار اندوخت - اما افسوس که کرم وجود نداشت - و باز دک حرفه احوال او منقلب میگشت - و فوراً صورت غضب فرد می نشست - و از قسط ارادت و دولت خواهی کار پادشاهی را توأم عبادت الهی می دانست - پسرش صلاح خان است که مدتی در عهد عالمگیری میر قوزک بود - سال بیست و نهم بخطاب انور خان و داروغگی خوامان سرفراز شد - سال سی و ششم فوت نمود *

• وزیر خان محمد طاهر خراسانی •

از خاک پاک مشهد مقدس رضویه است - سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْ مَآکِنِهَا - مَشَارِالیه عمدت سایر ملازمان معتبر و

(مآثر الامراء) [۹۳۷] (باب الوار)

سرآمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه
بود - مدتی ممتد بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و
کارهای شایسته و فوج کشیهای شایان نمود . سال دهم
شاه جهانی (چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی
خویش از حضور پدر والا قدر رخصت معارفت بصونه داری
دکن یافت) بانتزاع الکمی بکلانہ (که مابین گجرات و
دکن بسیر حامای مشهور است - و بر سبیل التمه نامزد
شاهزاده شد) مامور گردید - جذاب شاهی پس از وصول
بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجی دکنی بتسخیر آن
ولایت تعین نمود - مومی الیه از کار طایبی و کذب آدری
سه فوج ترتیب داده از سه جانب بر بارک قلعه ملهیر
(که مسکن و مادی بهرجی مرزبان آنجا بود) یورش
نموده بتصرف در آرد - آن بومی از آسینه سری بقاعه
(که بر قلعه کوه است) رفته متحصن گشت - سردار
جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال دوانی
و نبرد آرائی کمر سعی چسب بر بست - آن زمیندار
مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بعهد و
پیمان ملاقی گردید - بند و بهمت آن مرز بوم مفتوحه و
حراست قلعه ملهیر (که حاکم نشین آن دیار است)
بمحمد طاهر مقرر گشت - و (چون در سنه ۱۰۶۲) هزار و

شصت و دوم هجری مرتبه ثانی نظم دکن بشاهزاده
تفویض یافت) او بنیادیت صوبه خاندیس من حیث الاستقلال
اختصاص گرفت *

(۱۰۶۸) چون بیست و پنجم جمادی الآخره سنه
هزار و شصت و هشت از خطه برهانپور ریاست عزیمت
بدفع داراشکوه برافراخته گشت (نظر بر قدم بزدگی و
دیوین فدویت و فرط محرمیت و بسیاری قرب و منزلت
بدستور سابق بحکومت خاندیس مقرر داشته بعطای علم
و نقاره و خطاب وزیر خانی سر اعتبار بر افراخت - و پس
از ظهور کامیابی (که سریر سلطنت هندوستان بجلوس
عالمگیری مزین گشت) صوبه خاندیس بمعظم خان
میر جمله (که باقتضای مصلحت وقت در دولت آباد
نظربند بود) متعلق گردید - خان مذکور حسب الحکم
به اورنگاباد نزد شاهزاده محمد معظم شتافت - و بعد ازان
بمرافقت شاهزاده مذکور بتقبیل سده خلافت جبهه آرا^(۲) گشت -
و در سال سیوم بصوبه داری اکبر آباد خلعت امتیاز
پوشید - و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم
از تغیر شایسته خان امیر الامرا بنظم دکن مرخص گردید (
خان مزبور از آگرا بهمراهی شاهزاده متعین گشت - و

ایالت خاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت - و در سال
 هفتم بصوبه داری مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد -
 و بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسبه
 سه اسبه بلند پایگی یافت - مدتی دران ولایت گذرانید -
 سال پانزدهم سنه (۱۰۸۳) یک هزار و هشتاد و سیوم
 هجری همانجا ودیعت حیات سپرد - در نفس شهر
 اورنگاباد باغی احداث نموده - با آنکه درین ایام کشت زارے
 بیش نیست هنوز بدام او زبانزد است - و محمود پوره
 بیرون شهر مذکور (که ما بین تالاب خرد و روضه
 اسلام خان مشهدی ست) احداث کرده برادر کلان او میرزا
 محمود است که پسرش محمد تقی خان در سال
 ششم عالمگرمی بخدمت بخشیکرمی و واقعه نویسی صوبه
 خجسته بغیاد سرفرازی یافت - و در سال دهم باجل
 طبیعی در گذشت - حویلی عالیشان مطبوع مشرف بر
 تالاب خرد در پوره مذکور اساس نهاده که سیرگاه بود -
 و مثل شاهزاده بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه
 درانجا فرود آمد - پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در
 کم منصبی دران دلنشین مکان داد عیش و عشرت داد -
 پسرے گذاشته بود - الحال ازانها کسی نیست - و هنوز

آن مکان با بورجا سمت - دیگر برادر زاده وزیر خان رفیع
 خان باذل تخلص اسم - مدح فوجدار بانس بریای بود -
 غزوات اعجاز سمات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم^(۲)
 در زمین شاهنامه فردوسی بنظم آورده موسوم به حمله حیدری
 ساختم - تلاشها کردم قریب چهل هزار بیت است *

* حرف الهاء *

* هاشم خان *

پسر قاسم خان میر بحر است - (چون پدرش سال
 هبی و نهم جلوس عرش آشیانی در کابل کشته شد - و ایالت
 آنجا بقایم خان مقرر گردید) از بیمارگاه سلطانی رسیده
 مورد نوازش گشت - و سال چهل و یکم بهمراهی میرزا
 رحمت تندهاری بتادیب راجه باسو و غیره بوم نشینان شمالی
 کهسار رخصت یافت - و در گشایش قلعه مؤ مصدر تردد
 گردید - بهتر بحضور آمد - سال چهل و چهارم همراه

(۲) در نسخه [۱ - ب] لفظ [حضرت] نیست *

شیخ فرید بخشی بتسخیر آسیر مامور گشت - پس ازان همراهِ سعادت خان (که از جانب حکام دکن قلعه دارى کالنه و تربنگ داشت و از مساعدت بخت رجوع ببارگاه سلطنت آورده بود) بجانب ناسک دستوري پذیرفت - و بعد گرفتن قلعه تربنگ سال چهل و ششم به پیشگاه خلافت رسیده شرف کورنش در یافت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي امتیاز اندوخت - سال اول جلوس جهانگیری از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى هزار و پانصد سوار و عذایت اسب خامه چهارگ ناموزي بر افروخت - سال دوم بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و صاحب صوبگی ملک اودیسه بلند پایة گشت - سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز شد - خواجگی محمد حسین عم او رخصت آنجا یافت - که تا رسیدنش ازان ماک خبردار باشد - و اواخر همان سال بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید - بسر او محمد قاسم خان میر آتش شاهجهانی سمت که ترجمه اش درین اوراق اندراج یافته *

* هادي داد خان *

برادر رشید خان انصاري سمت - در عهد فردوس آشیانی بمنصب پانصدي سرفراز شده - سال هشتم همراهِ سید

خانجهان بارهه بگوشمال ججهار سنگهه بوندیله تعبن یافته -
 سال نهم (که ملک دکن مضرب خیام سلطانی بود - و سه
 فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونساه و پامال
 ساختن تعلقه عادل خان دستوری پذیرفت) در بهمراهی
 خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه
 بمنصب هزارگی هزار سوار چهره عزت بر افروخت - و سال
 بیست و دوم (که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت
 گردید) او بمنصب دو هزارگی دو هزار سوار سر برافراخته
 بجای برادر بضبط موبه تلنگانه (که عبارت از ناندیر و غیره
 محالات مفتوحه باشد) مامور شد - سال بیست و چهارم
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدگی هزار و پانصد
 سوار و خطاب خانی مامور گشت - سال بیست و نهم بعطای
 علم و نقاره طبل شادکامی بر نواخت - و در همین سال
 برطبق حکم حضور و اشاره شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر
 با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمه کبیر
 سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه گام عقیدت بدان موب
 برداشت - و میرزا خان موبه دار ایلهچپور نیز از سمت
 دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با موبه دار ایلهچپور
 برخوردی مع پیشکشات پیش شاهزاده درانه گشت - سال

(مائث الامرا) [۹۴۳] (باب الوار)

سي ام بر طبق حکم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده بجانب قلعه گولگنده شتافت - پس از رسيدن پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر در مورچال مصدر مساعي جميله گرديد - و هنگام معاودت پادشاهزاده بناندير رخصت يافت - و در همين سال مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري بکنج نيستي خزيد - و در ناندير مدفون گرديد - اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشيد خان (که برادرزاده او باشد) برآي نگاهداشتن جمعيت او شايسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بر نواخت - و پور حقيقي او عبدالرحيم نام تا سال سي ام منصب پانصدي صد و بيست سوار کاميابي داشت *

* هرشدار خان مير مرشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگيري ستم - در سال بيست و هفتم شاهجهاني از تغير عم خویش مفتخر خان خانزمان بداددنگی توپخانه دکن بپايه اعتبار بر آمد - و بمنصب نه مدي چهار صد سوار سرفرازي يافت - و در آخر آن عهد برکت مهدي به هزارى شش صد سوار رسيد - (چون الويه ظفر طراز شاهزاده محمد اورنگ زيب ناظم دکن بقصد مستقر الخلافه

اکبر آباد سایه و مول ببلده برهانپور انداخت) بافزایش
پانصدی مد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت مد
سوار و خطاب خانیه کامیاب عزت گردید - و در معارک
زم و دغا همه جا ملتزم رکاب عالمگیری بود - (چون
روز جنگ داراشکوه بعد ظهور تباشیر فتح پدرش از حدت
هوا جان در باخت) پادشاه قدر دان او را باعطاف خسروانی
از غزا بر آورده باضافه نمایان استمالک و دلجوئی فرمود -
و داروغگی غسلسخانه (که جز به معتمد اخلاص منس
عقیدت نشان تفویض نشود) بخان مذکور مفوض گردید -
و او بحسن کار دانی و مزاج شناسی مدتی بتقدیم آن
خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد
جنگ شجاع بمنصب سه هزاری در هزار سوار مورد
عزایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب
چار هزاری سه هزار سوار بلند رنبری یافت - (چون در
همان ایام باران سیر کشمیر ریات عالیه بجانب پنجاب
نهضت نمود) به صوبه داری دار الخلافه شاهجهان آباد
خلعت سرفرازی پوشید - و در سال ششم با ارسال فرمان
حکومت مستقر الخلافه امیر آباد از انتقال اسلام خان
بدخشی مباحثات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

هشتم فوجدارى نواح آن مصر جامع نیز ضمیمه بخان مزبور
مقرر شده بافزایش هزار سوار مشمول مراحم گردید . و چون
صداقت و فدویت خان مشارالیه با نیکو معاملگی و
واسطه کیشی دلنشین خاد مکان بود در صوبه دارى آگره مدتها
بسر برد . و در سال چهاردهم بصاحب صوبگی خاندیس
مامور شد . و در سر آغاز سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲)
هزار و هشتاد و دوم هجری در برهانپور بمطاط هستی
در نوردیدن - خان مومى الیه در شیوه بندوق اندازی سرآمد
امثال و اقران بود . چندی بتعالیم پادشاهزاده محمد
اعظم (که ورزش فن ناگزیر نشاء سوری ست) تارک
افتخار می افراخت . پسراش کامگار و جعفر بعد فوت
پدر به آستانبوس خلافت رسیده کامیاب عنایت شاهانه
گشتند . نخستین در پردلی و جسات منشی مشهور
دزدگار بود . رسوم سپاهگری^(۲) پر لازم گرفته . تکیه و تکلف
او بی زره نبود . جمعه را با خود رفیق داشت و آنرا
چهل تن می نامید . از غرور خانه زادی اکثر مصدر بی باکیها
میشد . و معاتب میگشت . در سال بیست و سیوم هنگامی
(که اجمیر معسکر پادشاهی بود) بنابر جهت از منصب
بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشکم خود زد . ناچار

(۲) نسخه [ج] رسوم سپاهگری را لازم گرفته .

از روی خانه زاد نوازی هم التفات بکار رفت . بسیار
پر زور و قوت بود - و حکایات غریبه از نقل کفند - جنگ اد
با نهنگ در قلعه داری چنانچه گذشته مشهور عالم است - در
قلعه داری رای سین مالوه در گذشت - ازو کسی نماند *

* هزبر خان خلف آله وردی خان *

در عهد خلد مکان سال هفتم بقعه داری رهتاس
و پستر بغوجداری بنارس از تغیر ارسلان خان برادر خود
و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد
سوار مباحات اندوخت - سال هجدهم مطابق سنه (۱۰۸۵)
هزار و هشتاد و پنج هجری به تهاه داری جگدنگ
(که در راه کابل واقع است) سربلند شده در جنگ
با افغانه آنجا با اتفاق پسر بکار ولی نعمت در آمد *

* همت خان میر میهن *

خلف الصدق اسلام خان بدخشی است - از سر آغاز
نهر و نما بل در سن صبا بعنایت و الطاف خلد مکان
سرافراز بود - و بنوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز -
مجموعه بود در قابلیت و کمال - نسخه بود از فضایل
خصال - پیوسته ملان علمای دقیقه طراز و مرجع سخن فهان
فکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیرخواه
کاینات - ارباب علم و هنر از هر باب در محفلش باریاب

و کامیاب - طبع روزن داشت - از دست * بیت *

* بجز خارے که معجون داشت در دل *

* بیابان جنون خارے ندارد *

مشار الیه بنابر اقتدار و اعتبارے (که پدرش را در ایام شاهزادگی در سرکار خلد مکان بود) خود هم باعزاز و احترام می زیست - بعد محاربه جسونت بمنصب دو هزاره و خطاب همت خانی (که والد او نیز بدان چندے مخاطب شده بود) سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بصوبه داری مستقر الخلافه آگره سرافرازی یافت او را بقومداری نواحی آن مرکز سلطنت برنواخته از منصبش (که هزار سوار بود) پانصد سوار دو اسبه سه اسبه گردید - و پس از فوت پدر بحضور (سیده قوربیگی شد - و در سال نهم بداروغگی گرز برداران افتخار اندوخت - و سال دوازدهم بداروغگی دیوان خاص اختصاص گرفت - و پستر بمنصب سه هزاره و بخشیکری سیوم فایز شد - و در سال چهاردهم از تغیر اسم خان به بخشیکری درم مخلع و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر سر بلند خان بصوبه داری اکبر آباد امتیاز یافت - و سال هفدهم (هنگام نهضت پادشاهی بجانب حسن ابدال) بداروغگی غسلسخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

حسن علي خان بصاحب موبگي آله آباد و مرحمت
يك لك روپيه خرمي اندوخت - و سال بيست و سيوم
در اجمير به آستانبوس خلافت رسیده از اود پور رخصت
معدوت بتعلقه یافت - و در همین سال سر بلند خان
میر بخشي و ديعت حیات سپرد و حکم مطاع بطلب
همت خان رفت - دهم شوال سال بيست و چهارم
در بلده اجمير بخدمت جليل القدر بخشيگري اول فرق
تفاخر بلند ساخت و از فرط نوازش خلعت دريخته زرین
بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عين هنگامه بغي
و طغیان اکبر [که باتفاق مغروران راتهور و برخه سران
لشکر پادشاهي از غایت وقاحت و بے سعادتي بارانده
مقابلہ پدر عالیقدر دران رفت (که زیاده بر ده هزار سوار
در رکاب پادشاهي نبود) نزدیک رسید] خلد مکان همت
خان را (که بشدت مرض مبتلا بود) بحر اسف اجمير
در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم
سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري خان مذکور
بساط حیات در نورديد - از مستعدان روزگار بود - و در
همسران سرآمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر
بر مفعله یادگار نگاشته - بهندي نیز شوق و سلیقه درست
داشت - مدیر تخلص میکرد - پسرانش محمد مسیح مرید
(۲)

خان و روح الله نیکنام خان اولین در سال بیست و ششم
 بخدمت میرتوزکی سر برافراخت - پستتر خطاب خانه زان
 خانی یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر ملائمت
 خان بدادری بندهای جلو اختصاص گرفت - و پس
 ازان بقلعه داری ارک خجسته بنیاد و آخر بقلعه داری
 بندر سورت تعیین یافت - درمین منصب هزاره و بخشگیری
 فوج شاهزاده محمد بیدار بخت داشت *

• همت خان محمد حسن و سپه دار خان •

• محمد محسن •

پسران خانجهان بهادر کولکاش اند - ابتدا بمنصب
 درخور و خطاب خانی سر برافراخته پستتر اولین بخطاب
 مظفر خان و درمین بخطاب نصیری خان چهره عزت
 بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان
 (چون عرضداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم
 بر دریای کشنا باراده فاسد فراهم شده بود) مومی الیه
 سی کرده تاخته بمالش قوی بسیاری را قتل و اسیر
 گردانید - فرمان تحسین بنام او صدور یافته اقربایش باضافه
 منصب و عطای خطابها شادکامی افروختند - ازان جمله مظفر
 خان بخطاب همت خان و نصیری خان بخطاب سپهدار خان
 نامور گردیدند - و سال نهم اولین بعطیه خلعت

(باب الوار) [۹۵۰] (مآثر الامرا)

و شمشیر و فیل مباحی گردیده رخصت بیجاپور یافت -
و پس از وقوع فتح آنجا سال سی ام بعثت اسب
با ساز مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
در هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد
لک دام بانعام کامیاب گشته به تفویض صوبه آله آباد
نامزد شد - و سال سی و سیوم (چون خانجهان کولکلتاش
ناظم آله آباد گردید) نامبرده بصوبه دارمی اودهه و فوجدارمی
گورکھپور اختصاص گرفت - سال سی و چهارم باز تعاقه داری
آله آباد بار قرار یافت - پستتر طلب حضور شد - سال
سی و هفتم بملازمت پادشاهی پیوست - و جهمت رسانیدن
متعلقان سلطان معز الدین بقاعه پرناله دستوری پذیرفت -
سال سی و نهم [چون روح الله خان و غیره امرای پادشاهی
بتفصیل (که در احوال قاسم خان کرمانی رقم زده کلک
اخبار سلک گشته) در کهور پره از سنتای سردار مرهته مغلوب
(۲) گردیدند] او حسب الحکم یلغار نموده با سنتای مذکور بمقابله
پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از
پیش رو برداشته بود - اما از نیرنگی تقدیر تیر بندرق
اجل بر سینه اش خورده مطابق سنه (۱۱۰۶) هزار و یک
صد و شش هجری کار او باتمام رسانید - دومین سال

سپه‌سواران از تغییر مکرم خان بصوبه داری دکن و سال سی و هفتم بمقام آله آباد از انتقال بزرگ امید خان بانضمام فوجداری جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و عطای یک کردار دام بطریق انعام مشمول عوطف گشت - و سال چهل و یکم از اینجا معزول گردید *

صاحب مآثر عالمگیری ^(۲) می نویسد که سال چهل و هشتم سپه‌دار خان ناظم آله آباد در جلدوی تنبیه مهابت بومی جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم باضافه هزار و نه نفر درجه پیمای افتخار گردید - از اینجا معلوم میشود که نامبرده بار دوم هم صوبه دار آله آباد شده - و پس از ارتحال خلد مکان بوقت خلد منزل بخطاب خانجهان اعزالدوله بهادر رایت اعتبار بلند ساخته - غالباً سال سوم جلوس پادشاه مزبور بصوبه داری بنگاله اختصاص پذیرفته - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در ارنک آباد متصل دهلی دروازه حویلی عالیشان (که محاذی عمارت حمام در نهایت پاکیزگی ساخته) یادگار از بوده - الحال آن عمارت بر هم خورده *

(۲) در [مآثر عالمگیری] سپه‌دار خان ناظم آله آباد چهار هزار و سه هزار سوار در جلدوی حسن خدمت تنبیه مهابت بومی جونپور باضافه پانصد سوار درجه پیمای افتخار گردید *

* حرف الیاء *

* یوسف محمد خان کوکلتاش *

یهر کلان خان اعظم اتگه امت - با عرش اشیانی
 نهبت رضاعت داشت - چون پدرش با جمعی از پیشگاه
 سلطنت دستوری یافت تا سر راه بیروم خان (که عازم
 فوج پنجاب بود) بگیرد او نیز در سن دوازده سالگی
 بهمراهی پدر تعیین یافت - و در روز معرکه با جمعی از
 مبارزان میان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون اتگه
 خان بعد برهم خوردن افواج میمنه و میسره چاره دران
 دید (که بر فوج بیروم خان تاخمت آرد) خان مذکور پیش
 پیش پدر بوده مصدر قردادات شد - و بخطاب خان
 نام آور گردید - و چون پدرش بر دست ادهم خان کوکه
 کشته گردید او با جهتندان خون مسلم شده سر راه
 (۲)

ادهم خان و ماهم انگه گرفت - تا آنکه هیاست یادشاهی در باره ادهم خان خاطر نشین گردیده باره تسلی شد - پس ازان خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول گوناگون عذایات خسروانی گشته در بزم و رزم دوام حضور و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس (که ماجرای کافر نعمتی و فتنه پژوهی علی قلی خان زمان و بهادر خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید) پادشاه به تنبیه این گروه شقاوت پژوهه وجه همت ساخته از آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض رسید که هنوز اسکندر خان در لکهنؤ بجای خود است - عرش آشیانی توجه بان صوب نمود - و حکم شد که خان مذکور باتفاق شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزل هراول بوده پیش پیش می رفته باشد - در سایه عاطفت عرش آشیانی بمصوب والای پنج هزاره رسیده بود که در عین ریعان شهب از فرط باده پیمانیها بیمار شده در سال یازدهم جلوس مطابق سنه (۹۷۳) نه صد و هفتاد و سه هجری بخلوتکده فذا شتافت *

(۲) در [اکبرنامه] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا مزبور ازین جهان گذران از فرط باده پیمانی روز حور پانزدهم خرداد ماه آلهی موافق پنجم ذیقعد پنج روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف نموده بخلوتکده فذا شتافت *

* اذتیـاه *

حکما آب انگور را (چون در باب تقویت مزاج انسانی
 مناسب تجربه نموده متضمن فواید کثیره یافته اند) مجوز
 استعمال آن گردیده تعیین مقدار و تقدیر وقت نموده - و
 در ادمان آن (که مزیل جوهر عقل و مورث امراض کثیره
 است) منع شدید و تهدید بلیغ بکار برده - چنانچه این
 معنی از کتب قوم واضح و لایح است - اما شریعت
 مصطفوی (عَلَی صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ - که بر ارفق طرق و عموم
 مصاحبت نازل گردیده) نظر بحکم ماده ضرر رخصت باز نکاب
 قلیل و کثیر آن نداده - و برای ملاح جزئی فساد کای
 جایز نداشته - و آیه اِثْمُهُمَا اکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین آنست *

* یوسف خان کشمیری *

پدرش عالی خان چک^(۲) مرزبان کشمیر داشت - چون
 در تگاپوی چوگان بازی به آسیب پیش کوه زین راه عدم
 پیش گرفت مردم او را بکلانی برگرفتند - از نخست
 خانه ابدال عم خود (که اندیشه سری بخاطر آورده بود)
 گرد گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم بندرق
 در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامی را برداشته بمیدان
 عیدگاه عرضه نبرد آراستند - هراول یوسف خان در جنگ

کشته شد - یوسف خان به آردگاه فرسیده راه گریز سپرد -
 اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیانی به بارگاه
 سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و (۱) چون
 پیش از سپری شدن دو ماه بد نهادن آن سر زمین سید
 مبارک را بکنج خمول نشانیده لوهو چک عم زاده خان مذکور را
 (۲)
 بسرداري برگزیدند) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطانی
 رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوج
 همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لابه گری در آمده
 او را تنها طلب داشتند - او بے اطلاع امرا عازم آن سو گردید
 و بدون سزادر آریزش لوهو چک را بدست آورده بر حکومت
 (۳)
 آنجا قابض گشت - چون صالح دیوانه داستان (سوخ او
 بعرض رسانیده در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب
 کشمیری را (که از معتمدان راکب بود) جهت دلدھی با حیدر
 پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر
 خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سی ام (که
 صوبه پنجاب مقر سلطانی بود) پادشاه را نیز طلب او
 بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علی و
 بهاء الدین کنبو دستوری یافتند که باندرزها رهنمون شوند - اگر
 خود دولت آستان بوس نیندوزن پسر آشفته رای خود را روانه

سازد - چون فرستادگان باز گردیده نخوت فروشی او برگزاردند
 میرزا شاهرخ با فوجی گران بتسخیر آن ملک رغصت یافت -
 پس ازان که (از راه یکهایی نزدیک بولجاس ^(۲)) رسید نامبرده
 بجز زنهاری شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند
 او را همراه گرفته برگردند - این رای پسند پادشاه نشد - و
 برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنا بران کشمیریان اولاً حسین
 خان چک را و ثانیاً یعقوب خان پسر یوسف خان را
 بهرداری برداشته جنگی کرده به پراکندگی افتادند - آخر
 پیغام نمودند که مرزبان اینجا (ز بدرگاه آرد - و دنانیر و
 دراعم بزام پادشاه رزق پذیرد - و دار الضرب و زعفران و
 ابریشم و شکاری جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از
 بارش برف بهتوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور
 تعین نموده بعد بخیرائی این معامله در حضور مع یوسف
 خان باز گشته اوایل سال سی و یکم بعثت خلافت
 جبهه ها گردیدند - خان مذکور حواله تودرمل شد - و
 (چون از یعقوب و غبیره کشمیریان آثار برخلاف آشتی
 بظهور پیوست) قاسم خان را با فوجی شایان راهی ساختند -
 او بشایسته تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها
 به یعقوب خان پسر یوسف خان و دیگر کشمیریان آریزش

(۲) نسخه [ج] بولجاس - (۲) نسخه [ج] این رای پسند نشد *

نموده غالب آمد - سال سي و دوم او را از زندان برآورده
در حدود بهار جاگیر تنخواه شد - و تعینات صوبه بنگاله
گردید - تا سال سي و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات
بود - پسرش یعقوب خان است که پس از آمدن پدر بدارگاه
سلطنت مردم کشمیر او را دست آویز شورش افزائی ساخته
مدعی بهر داری برداشته بودند - چون قاسم خان میر بحر
بگشایش آن صوبه تعین شد باتصال پادشاه در مجمع آنها
دو رؤی افتاد - و بدین تقریب خان مذکور داخل سری نگر
گشت - بعد آن هم نامبرده شیوه سرتابی داشت - در سال
سي و چهارم دقتی (که پادشاه در کشمیر بود) پس ازان
(که پاافراز خاصه برای دلجمعی او رفت) بتارک نهاده
کامیاب آستاندوسی گردید *

* یوسف خان ولد حسین خن تکریم *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش آشیانی گردیده
بمنصب شایان سرمایه اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم
بمنصب در هزاری ذات و سیصد سوار مباحی گردید - و
پس از جلوس جهانگیری پانصد سوار بمراتب او افزود - و
سال پنجم همراه خان اعظم بهمم دکن تعین گردید - و چون
تعدادات او درین صوبه بعرض رسید سال هشتم بعنایت
علم لوای کامروانی برافراشت - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار ری
ذات و هزار و پانصد سوار مرتقی گردیده بفوجداری
کوندوانه و عنایت خلعت و فیل نوازش یافت *

* یعقوب خان بدخشی *

ابتدا نهمصدی پنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان
عبد الرحیم تعینات دکن بود - در جنگی (که شاه نواز خان
مرزا ایروج عنبر حبشی را شکست داد - و کار نمایان صورت
بسمت) خانخانان عنان اختیار پسر بدست او داده بود -
چون از ترددات نمایان بوقوع آمد سال هشتم جلوس
جهانگیری از اصل و اضافه بمنصب دو هزار ری هزار و پانصد
سوار گردن باند پایگی برافراخت - و آخرها تعینات صوبه
کابل گردیده سال اول جلوس فردوس آشیانی (که نذر
محمد خان والی بلخ در نواح کابل آمده بمحاصره
پرداخت - و آخر به پیغامهای تهدید آمیز خواست که بلاد
مزبور را بتصرف آورد) او در کابل بود - پاس نمک خوارگی
مقدم داشته جوابهای صاف درشت گفته فرستاد - و وقت
موعود بعدم آباد شتافت *

* یاقوت خان حبشی *

که از غلامی خداوند خان مشهور به یاقوت خداوند خان
اشتهار یافته و از رشد و شجاعت مدار علییه و مشارالیه دولت

نظام شاهیه گردیده بعد از ملک عنبر سردارے عمده قرا ازو نبود - بلکه لشکرکشی و انتظام افواج در حیات عنبر نیز بعهده او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهی را بمراکب باد پا لکدکوب نهیب و غارت ساخته برهانپور را محاصره نمود - و (چون نظام شاه حمید خان نام غلام حبشی را پیشوای خود ساخته اختیار مهمات مالی و ملکی در قبضه او سپرد) به فریب کاری زنش (که هر روز زنان مردم را از افسون طرازی از راه برده بمعاشرت او می برد) بمرتبه شیفته و فریفته ار شد که خود به اسم بے مسمای حکومت خورسند گشته رتق و فتق کارها را بآن محتالانه دلاله باز گذاشت - چنانچه یکبار عادل شاه فوج بسرحد نظام شاه فرستاد - آن زنکه از فرط جرأت و دلیری سرداری لشکر را استدعا نموده نقاب افکنده بر اسب سوار شد - و بمقابله شتافته جمعی کثیر را از سران آن فوج مقتول و ماسور ساخته سالمًا و غانمًا معاودت نمود - از آنجا (که مبلغهای خطیر بمردم بخشید) رفته رفته کارش بجائے رسید که سران سپاه و عمدهای ملک پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود می نمودند - ازین جهت یاقوت خان (که سردار نامور صاحب جمعیت بود) دل برداشته نوکری نظام شاه گذاشته اختیار بزدگی پادشاهی را سرمایه فلاح خود دانست -

در سال بیستم و یکم جهانگیری به پانصد سوار حوالی جالنده پور آمده به رار رتن هادا (که بحفاظت بالا گهاٹ می پرداخت) بر نوشت - که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده ام - رار رتن باستمالت و داجوئی از پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و به خانجهان لودی (که دران وقت صاحب صوبه دکن بود) اطلاع داد - خان مذکور او را بتجویز منصب پنج هزاری ذات و سوار و به برخی همراهانش منصبی درخور (که مجموع بیست هزارمی پانزده هزار سوار باشد) سرفراز نموده در ساک بندگان پادشاهی منسلک گردانید - و در سر آغاز جلوس فردوس آشیانی او را بارسال عالم و نقاره مباهی فرمودند - و (چون سرآمد امرای دکن بود) نقش او درین سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید او کارهای بزرگ بعمل نمی آوردند - (چون در سال ششم مهابت خان خانخاندان حصار استوار دولت آباد را با فوج قاهره احاطه نمود - و مآجراها برانراخت - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچه سلامت و سرانجام دیگر اسباب کشایش آن همت گماشت) یاقوت خان فرقت (که با وجود نوکری پادشاهی سرشته هوا خواهی نظام شاه را از دست

نگذاشته) افتتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتمام بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - نهانی در مود تقویت محصوران شد - هرچند سعی نمود (که آنوقت و تفنگچی و دیگر لوازم قاعه دارمی محصوران برساند) بهیچ دیدبانی اهل ملجأ مطلب او بفعل نیامد - و ازآنکه غله (که از بازار آن نفاق کیش بقلعه می بردند) مکرر بدست افتاد اندیشه او بر روی (دزد آمد - آن خابین خایف براه فرار (که شعار غلامان است) شتافته بخیل عادلشاهی پیوست - از آنجا (که اقبال پادشاهی (دزدافزون بود) کاره (که بظاهر موجب وهن جناح تواند شد) در باطن سبب شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف سپاهگری سرزنش چند به سران بیجاپور نمود - روزی بعد فتح عنبرکوت (که عبارت از شهر پناه دولت آباد است) رندوله خان و ساهو بهونهله (بروی خانزمان (که برگهات کغذی داره بود) مانده یاقوت خان بهمراهی مراری دت صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان میوزا لهراسپ پسر خود را با فوج تعیین نمود - و بالختی از بهادران خود نیز روان شد - پیش از آن (که بمدد لهراسپ پردازد) در اثنای راه نوردی بجزیره از فوج مخالف

بزر خورد - و آن روباه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن
 گروه دیگر از میان حرس برآمده نمودار گشتند - و ظاهر
 شد که یاقوت تیره درون و بیرون درین فوج است - و
 مراری عقب آن قشون آراسته هزارل را بزر سر لهراسب
 فرستاد که تا او را بجنگ در گریز جانب اینها کشد -
 سپه سالار جز نبرد چاره ندیده با وجود قلت سپاه تکیه
 بر حفظ ایزدی نموده رایح همت برافراخت - و شمشیر
 سر افشان فتنه نشان از پیام انتقام آخته با همراهان بر
 قلب غنیم تاخمت - از ستیز و آویز بهادرانه مخالفان پای
 ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثنای
 گریز جسر پیش آمده از تنگی راه افواج ارباب امتزاج
 آنها از تزک افتاده بهادران عرصه شهادت از عقب
 خود را بیافرو^{ند}ت خان خون گرفته رسانیدند - هر چند
 حبشیان برای محافظت سردار لخته پا افشوده آتش
 قتال ملتهب گردانیدند اما پردلان تهور آئین بسیاری از آن
 طایفه را بکوی نیستی فرستادند - و بقیه بر یاقوت خان
 ریخته به بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر کار دشمن
 بانجام رسانیدند - حبشیان همچو مور و مگس^(۳) فراهم آمده
 خواستند که پیکر آن سپه روی تیره روز را از میان ببرند -

دليوان نصرت کيش بذا کامي آن گروه کمال جلالت بکار برده
جمعه او را بدست آوردند - کشته شدن چنين هرادرس (که
در علو مرتبه سده کشي و فوج آرائي سهيم و عدیل
نداشت) درين هنگام موجب فرار ان بيدلي سران مخالف
و باغي دل شکني محصوران گشته مقدمه انفتاح قلعه
گردید - پسرش فخرالملک نیز درين سلطنت عليه بمنصب
سه هزارمي در هزار سوار در سلک امرا انتظام داشت - پيش
از فرار پدر در سال پنجم باجل طبيعي در گذشت - حسن
خان وغيره پسران فخرالملک بعد کشته شدن يانوت خان
نوکرى عادلشاه اختيار نمودند - پسر حسن خان برهمنوي
بخت بيدار بدرگاه فلک اشتباه اعلى حضرت ناميه عجز و
استکانت سوده داخل بندها گردید - و در سال نهم باضافه
هزارمي پانصد سوار بمنصب سه هزارمي در هزار سوار امتياز
يافت - و به تنخواه جاگير دکن کام اندوز دل گردید *

* يوسف محمد خان تاشکندى *

تاشکند شهرى است از ولايت قرغانه که از اقليم پنجم
است و در کنار معموره عالم واقع شده - شرقى آن کاشغر
و غربى آن سمرقند و جنوبى کوهستان سرحد بدخشان
و شمالى [اگرچه پيش ازين شهرها بود مثل المايغ و الماتو
(۲)

و بانگي (که به اترار^(۲) مشهور است) اما الحال بسبب عبور
و مرور اوزبکيه اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده -
غير از جانب غربي (که کوه ندارد) گذار بيگانه صورت پذير^(۳)
نیست - و دریای سیحون (که بآب خجند مشهور است)
از میان شرق و شمال این ولایت آمده بسمت غرب
میگردد - و از شمال خجند و جنوب فناکت (که بشاهرخيه
اشتهار دارد) گذشته پایان ترکستان در (بگ فرو رفته غایب
میگردند - و درین دیار هفت قصبه واقع است - پنج بجانب
جنوب - اندجان و اوش و مرغیان و اسفوره و خجند و
از شمال آخسي و شاش^(۴) (که از بلاد قدیم است و سابق
بنیادکامت اشهار داشته) الحال به تاشکند و تاشکندیت معروف -
لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور -
خصوصاً لاله هفت رنگ که خاصه آن ناحیه است *

بالجمله (چون خان مذکور از وطن مالوف وارد
هندوستان گردید) ایامی چند بمرافقت عبدالله خان فیروز
جنگ بعرد برد - آخر بمعادت منشي و بنخت یارپی بخدمت
شاهزاده شاهجهان پیوست - و بحسن خدمت و درام حضور
مباهات اندرخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتگاري قیام

(۲) نسخه [ج] اترار - (۳) نسخه [ب] گذر - (۴) نسخه [ج]

شایش - (۵) نسخه [ج] تاشکیت و نسخه [ب] تاشکیت *

درزید - و پس از سریر آرائی بمنصب دو هزارى هزار سوار
 و مرحمت علم و نقاره و اسب و فیل و پانزده هزار روپیه
 نقد چهره کامیابی برافروخت - و بتفویض تیول از نواحی
 مانند اختصاص گرفت - و سال چهارم در یساق دکن باقتضای
 نیرنگ پردازیهای تقدیر بیک ناگاه گرفتار حادثه غیبی
 گردید - یعنی بهمراهی بهادر خان روهیله در روز نوبت
 کهی با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهی تلاشهای بهادرانه
 و کوششهای رستمخانه نموده یزخمهای گران در میدان
 افتاد - مخالف فوزی عظیم دانسته او را با بهادر خان
 برداشته بردند - مدتی در بیجاپور مقید و محبوس بود -
 چون در سال پنجم یمین الدوله آصف خان بتاخت و
 تاراج حوالی بیجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه
 هر دو را نزد یمین الدوله فرستاد - چون بر آستانه خلافت
 ناصیه دولت بر سوئند پادشاه قدر شناس بهرام خسروانه
 (که در باره زندگان وفا گزین عقیدت آئین مبذول است)
 تدارک گذشته فرمود - تا هر کدام بمرحمت خلعت و
 شمشیر و سپر با یراق طلای میناکار و اسب و فیل و
 برافروخت - یوسف محمد خان از امل و اضافه بمنصب سه
 هزارى در هزار سوار و عطای نقاره و بیست هزار روپیه مهابی
 گردید - و پستر بصوبه داری تهنه علم اعتبار برافروخت *

گویند پیشتر مغلیه توران نوکر داشت - چون درین سانحه بخلاف متوقع بے حقیقی و بیوفائی ازینها مشاهده نمود [که آقای ولی نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود صحیح و سالم از معرکه بر آمده بمحال جاگیوش شتافتند - و از پدر بزرگوار خان مذکور (که ترک روزگار نموده درویشانه بسر می برد) غدر کرده بتحکم مبلغ بصیغه طلب برگرفتند] ازین جهمت مغل را کمتر نگاه میداشت - اکثر هندوستان را نوکر میکرد - و پس ازان بفوجداری بهکر مامور شد - چون در سال یازدهم قلعه تندهار بتصرف پادشاهی در آمد او با فوجدار سیوستان تا بندر بسمت آن ناحیه بکمک تعیین گشت - خان مشار الیه بهمراهی قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعه بسمت مساعی جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجداری بهکر تغیر شده بصوبه داری ملتان و اضافه هزار سوار کامیاب دولت گشت - و در همین سال سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آباد کشید - در پسر داشت میرزا روح الله و میرزا بهرام - نخستین در آخر سال بیست و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و فوجداری و جاگیر داری ماند و سرفراز گشت - و بجهت مورد عتاب گردید - و هزاری بحال ماند - و پستو

بفوجداری و قلعه دارمی کانگره دستوری یافت - و در اوایل
 جلوس عالمگیر شاهي^(۲) بصدر برخی حرکات مخالف مرضی
 پادشاهی از منصب و جاگیر افتاده گوشه انزوا برگزید *
 پسرانش با وصف خانه زادی بنابر سوء مزاج
 خلد مکان منصب یاب نگشته چنانچه بر فراقت خان جهان بهادر
 کوکلتاش گذرانیدند - پس ازان میرزا عبدالله در سرکار
 شاهزاده محمد اعظم شاه نوکر شده قوربیکي گردید - و پایت
 عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بجو آورد - و
 به میرآتشی امتیاز یافته در جنگ حاجو^(۳) ادای حق
 نمک بجا آورده بهمراهی آن شاه رالا همت نقد هستی
 برافشاند - خلف او میرزا فتح الله (که خرد سال بود)
 بسالت خان سلطان نظر اعظم شاهي بعلاقه آشنائی و
 خواجه تاشي بتربیتش توجه بر گماشت - بعد فوتش در
 سرکار آصف جاه نظام الملک نوکر گشته بدادرغگی دیوانخانه
 و هرکارها اختصاص یافت - و به همین عنایت آن امیر
 سلاطین نظیر بمنصب و خطاب موزوئی سر عزت بر افراخت -
 در حالت تحریر بقید حیات است - با راقم این سوانح
 محبت و الفت دارد *

• یکه تاز خان عبد الله بیگ •

پسر منصور حاجی بلخی ست که مرد فهمیده آزمودگار و از اعیان دولت نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان بود - خان مزبور در سال دوازدهم او را با قدری نفوسات بعنوان سفارت پیش فردوس آشیانی فرستاد - از پیشگاه خلافت بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عطایا مشمول نوازش خسرانی گردیده رخصت انصراف یافت - ^(۳) پسرانش نیز همراه بودند - هر یک بعطیه در خور کامیابی اندوخته بوطن مالوف شتافتند - هنگامه (که بسعی شاهزاده مراد بخش ولایت بدخشان و بلخ بحوزه تصرف پادشاهی در آمد و نذر محمد خان آراة بیابان نوردی گردید) حاجی مذکور بایالت و حراست قلعه ترمذ می پرداخت - از صوابدید و به اندیشی پسران خویش محمد منصور و عبد الله بیگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگی درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهی استمالنامه با خلعت مصحوب یکم از معتمدان ارسال یافت - و سعادت خان نبیره زین خان کوکلتاش بحفاظت ترمذ تعیین گردید - او قلعه مذکور را بخان مشار الیه تسلیم نموده بجناب شاهی پیوست - و غایبانه بمنصب دو هزار

(۲) نسخه [ب] او از پیشگاه خلافت - (۳) نسخه [ب] آنطرف •

سوار و خدمت مدارت بلخ سرافراز گردید - و پسرانش
 نیز بمنصب مناسب هرمایه افتخار اندوختند - و در
 همین ایام پسر کلانش محمد محسن جبهه ساری پیشگاه خلافت
 گشت - و در سال بیست و یکم منصب هزارری چهار
 صد سوار و خطاب خانیه یافته تعیین بنگاله گردید - و در
 سال بیست و سیوم بشرب مدام در بفهانخانه نیستی نهاد -
 و عبد الله بیک در سال و بیست و یکم از بلخ آمده
 بمائیم ساحت سلطنت فرق طالع برافراخت - و بعنائیم
 خلعت و خنجر مرصع و اضافه منصب و انعام پنج هزار
 روبیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافه
 پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص
 گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میرتزکی
 و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب
 در هزارری هشت صد سوار ^(۲) کام دل اندوخت - و در
 اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهی مهاراجه جسونت تعیین
 مالوه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه (که
 بهمن و گشان سلطنت در دستش بود) اشاره داشت
 که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات اراده حضور
 نمایند نگذارند که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام
 (که مرکب عالمگیری عبور نموده نموده رهگرای مستقر الخلافه

بود (راجه بترتیب فوج برداشته هفت گروهی ارجین سه
 راه گردید - نبردے سترگ در پیوست - مخلص خان و
 جمعی از سپاهیان نامی توران در قراردی بود - چو
 سران راجپوتیه عاف تیغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرا
 بر خود پسندیده و نیل عار بر چهره (رزگار خود کشید
 با راجپوتان زخم خورده طی راه پیش گرفت - و اکثر
 از امرای پادشاهی بتگ تگ پا جان بدر بردند - مشارالیه
 با گروه دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنمون بضم
 باستلام عتبه عالمگیری سعادت اندوخت *

و [چون پیش ازین (هنگام برافراختن رایات عزیمت
 جهانگیری از دکن) خطاب مخلص خانی نامزد قاضی
 نظامی کره ردی شده بود] او را بخطاب یکه تاز خان و منضم
 سه هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روپه
 مباحی گردانیدند - پس از جنگ کهجوه (چون شجا
 هزیمت نصیب بجانب بنگاله (ه سپر دادی فرار گردید)
 هم بهمراهی شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعیین گشت
 و (چون شاهزاده از کوه اندیشی و تبه رائی بشجاع ملحد
 گشت) معظم خان (که کارفرمای این یساق و سردار عساکر
 پادشاهی بود) بعد انقضای برسات در حوالی بل کته
 (۲)

(که بیست و چهار کروهی اکبر نگر است) در عقب ناله عمیق توار افامت داده دو جسر بغامله نیم کروهی از هم بران ناله بیست - و دران طرف جسر ها مورچال بسته با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامه توپ و تفنگ گرم ساخت - چون دید که جسر مکانی لشکر معظم خان بافروزی توپخانه استوار است بهر ارای سلطان محمد بیست جسر دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت و جلالت بقصد مفاعله مورچال این طرف آب آمد - معظم خان ازین آگهی ذوالفقار خان را با فرقه اعزان (۲) و روزبانیان بکمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیک مخاطب به قدر انداز خان و هرمست افغان هدف ناوک قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با بوار خرد خود نقد جان نثار کرد - و جوق دیگر نیز سر بجیب فیضی فرور بردند - و بسیاری زخم برداشتند *

* یلنگتوش خان بهادر *

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعیای شمشیر و جمدهر و برچی محسود اقران گردید - و سال نوزدهم روز طوی او بعنایت خاتم و سر پیچ زمرد و اسب

با ساز طلا و فیل با ساز نقره هرمایه مباحات اندوخت -
و سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب در هزاری
هفت مد سوار چهره عزت بر افروخت - و سال بیست
و پنجم از عزل ابونصر خان قور بیگی گشت - پس ازین
معائب گردیده سال بیست و هشتم به بحالی منصب آب
رفته بجو آرد از انتقال بختاور خان بدارغی خواصان
قامت قابلیت آراست - و سال بیست و نهم باز
ببرطرفی خدمت و منصب پدایه عتاب آمد - تتمه احوالش
بدریافت نیامده *



خاتمه

(۲) المنة لله که این نسخه اتمام طلب بانضمام مآثر
تتمه مردم حسن انصرام گرفت - الحال خامه تکمله نویس
بعرض مدعا می پردازد *

* بیت *

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *

* عجب که نشنه بمانم سغال ^(۳) ریکانم *

نظر برین پاره از سرگذشت خود هم بزبان قلم می دهد
نام این بے بضاعت عبدالحی است - در سنه

(۱۱۴۲) هزار و یکصد و چهل و دوی هجری از عالم

کمون بساحمت بروز پیوسته - بعد وصول بسن تمیز چنده
هجزو کشی در مداس گذرانیده بتحصیل علوم درسی پرداخته
و لخته بکسب فنون ادبیه و عربیه و فصای بمطالعه کتب
حکمت نظری و عملی همت گماشته - سال (۱۱۶۲)

هزار و یکصد و شصت و دو هجری بمذنب و خطاب
خانی اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهید بدیوانی
صوبه برار و متصدیگری محالات قبول آن نوین بلند مرتبه
(که دران صوبه بود) مامور گردید - و در عمل ملائمت
جنگ بنظامت بلده خجسته بنیاد و قلعه داری قلعه
دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمه ناگزیر والد مغفور بعمره وقوع
رسید و زمانه بکام بدخواهان شد (اگرچه چندی
بکنج توارگی بر نشانند و از همه سو یاس نمودار
گردید) ناگهان جاذبه عنایت نواب نظام الماک نظام الدوله
دست این پا شکسته برگرفت و بانواع عواطف بذواخت -
ابتدا به بحالی منصب قدیم و عطای خطاب موردی
بر فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقه دیوانی صوبجات
دکن (که ارثی ست) بین الاقران تفوق بخشید - در بزم
و رزم جلیس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد
تحسین و نوازش داشت - درینولا بوفور مرحمت و قرب
هم نشینی آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای
منصب مرسوم الوقت و خطاب مصاصم الملك سرفراز -
به مناسبت آن صارم تخلص می کند - و شعرے چند
از گفتهای خود بر صفحه بیاض یادگار می گذارد -

* شعر *

* دیدن آسان نیست همین آتشین خوی ترا *

* آفتاب آئینه باشد جاوید ری ترا *

وَلَهُ

* بدیها نیک گردد چون مناسبت با مزاج افتد *

* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *

وَلَهُ

* هنرور کی تواند دید زیر چرخ آرامی *

* در غلطان ندارد یار شکل آرمیدن ها *

وَلَهُ

* ز خط پشت لبش نقش و نگاری میکند پیدا *

* عقیق از کندن نام اعتباری میکند پیدا *

وَلَهُ

غنچه سان قابفکر در باشی * نتوان دید دل کشائنها

وَلَهُ

* ناتوانانرا نمی باشد غم از آشوب دهر *

* موج دریا از برای کاه بازی شناسست *

وَلَهُ

* بعد استعمال بوی عطر کاهد دم بدم *

* قدر کمتر ساز خوبان هرچه هست آمیزش است *

وَلَهُ

* آنیذنه تا صفای رخ یار دیده است *

* در چشم خویش سرمه حیرت کشیده است *

وَلَهُ

* غافل مشو ز فتنه مکر زبان نرم *

* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

وَلَهُ

* دامن زلف را ز کف من کشید و رفت *

* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

وَلَهُ

* گه تغافل و گه ناز و گه جفا دارد *

* برای کشتن عشاق شیوها دارد *

وَلَهُ

* سخن بقدر ضرورت بود بزرگان را *

* که جز جواب نگردد صدا ز کوه بلند *

وَلَهُ

* دل دیوانه از چشم تو هر دم میخواهد *

* ز خون رفتن هست ما و دیگر جام میخواهد *

وَلَهُ

* ماتم کده گر نیست جهان بهر چه هر صبح *

* شد هر که در چار دگر دست بهر زد *
و لَه

* دل شد ز شوق خطاش محبوس زندان ذنن *
* عاقبت این طفل نادان را پری در چاه برد *
و لَه

* از خم قامت پیوستم عیان شکل فدا *
* آه دیوار چو گردید درتـا می افتد *
و لَه

* گران جانان نمی دانند (سم) از داری ها *
* بر آری گرسختن از لب بکوهستان جدا گردد *
و لَه

* دل فارق مزاجان از نسیم می شود برهم *
* مباد در گلستان بر خویشتن لرزیده می آید *
و لَه - قطع

* خار را گل میدهد جا در پناه خویشتن *
* دست شفقت بر مگیر از خیر خواه خویشتن *
* لازم افتادست در عالم مکافات عمل *
* چاه کن ازل رود در قعر چاه خویشتن *
و لَه

* تاز باغ دید من رفتی ای جان نگاه *

* هر سر و زگان من شد خار دامان نگاه *
وله

* پیچ با سخن لغو سنگدل هرگز و *
* که منتفع نشود از جواب کوه کوه *
وله

* قدمی که خم شده از طول عمر محراب است *
* ازان بتدرس که با پیر بے ادب باشی *
* رباعیه *

* هر کس که زند بولپ خود مهر ادب *
* بدخواهش را بود هم بسقه دولپ *
* ای شمع خاموش تا بمحفل باشی *
* هرگز نکشی ز جور مقراض تعب *
رباعیه —

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *
* سود از نرسانیی بی آزار مباش *
* چون گل نکنی اگر دل کس را خوش *
* بارے بخراش دامن خار مباش *
رباعیه —

* دنیا که براه چار سو می ماند *
* هر کوچه تنگ از بوم می ماند *

* تا در گذري ازو نکوئي مي کن *

* کز مرد همين نام نکو مي ماند *

رباعيد—

* بگذشت شباب و عهد پيري چو رسيد *

* حيف است سياه کردن صرّی سفيد *

* ای محو خيال خواب غفامت تا چند *

* شب آخر شد سفيد صبح دميد *

رباعيد—

* ای خاتم انبياء چه عالي شانبي *

* آئي تو که خود مرتبه ات ميداني *

* چون ذات خدا که خالق بے مثل است *

* تو مظلومي دلي ندازي ثاني *

رباعيد

* ای راکب دوش فيض آماي نبي *

* وی ذات تو عين ذات والاي نبي *

* زين روز است که در مکّه کسے فرق نکرد *

* چون خوابيدي شبے تو بر جاي نبي *

(تاریخ طبع) [۹۸۰] (مآثر الامرا)

الحال ختم کلام بر ستایش ملک علام و درود بر رسول
خیر انام (عَالِيَهُ وَ عَلَيَّ اِلَه السَّلَام) می‌نماید *

* ت م ت *

تمام شد جلد ثالث

مآثر لاسرا بعون الله الملك الوهاب
* و اليه المرجع و الجآب *

تاریخ طبع مآثر الامرا

قمری ۵۵۵ هجری

۱۳۰۹

* اَتَمَمْتُ بِعَوْنِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ *

* قنطعه *

چو گشت طبع کتاب مآثر الامرا * که مخبر است ز احباب منصب هندي

۱۳۰۸

نوشت از سرانصاف خامه تاریخش * بحق مآثر ارباب منصب هندي

(دیگر)

شد طبع چو از عذایت حق * این دفتر مخبر الموانع

۱۳۰۹

تاریخ وی از خرد بهیستم * بر خواند - چه لمظهر الموانع

(دیگر — مثنوی)

چو از افادمت ایضا یک سوسیتی یک * کتاب پر ز مدائح مآثر الامرا

۱۳۰۹

بکشت طبع ضیای خرد سنش بزود * سفـاے بزم سوانح مآثر الامرا

(دیگر)

چو شد مطبوع این تاریخ بے عیب

بدردم سر بقدر سال در حیب

کدها تف خوش بگفت از دامن غیب^۲

۲۱۲

۱۵۱۹

تواریخ امیدواران است بے ریب

(دیگر)

ختم چو شد طبع این تذکره بے مثال

از مدد ذوالعنان و از کرم ذوالجلال

۱۴

جسمت دلم سال آن گفت خرد از حجاب

۷۰۶

۵۸۹

پرده ز رخ بر کشید شاهد صدق المقال

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۳۰۹

* به ۵۰۰ کرم الحرام یک هزار سیصد و نه از حجری *

شمسی عیسوی

۱۸۹۱

* تَمَّ طَبَعَ مآثرُ الْأَمَرَا بِعَوْنِ الْعَلِيِّ الْمُبْدِيِّ *

۱۸۹۱

(دیگر) — ختم بالخیر جدا

(قطعه)

چو از حسن توفیق و عون آلهی * بآخر رسید این بیاض مآثر

۱۸۹۱

بعیستم ز دل سال طبعش که ناکه * خرد گفت - الحق ریاض مآثر

(دیگر)

کتاب پر ز اثرها مآثر الامرا * زه کلید ظفرها مآثر الامرا

۱۸۹۱

چو طبع شد بی سالش گشاد لب خامه * کلید باب خبرها مآثر الامرا

(دیگر — مثنوی)

طبع پایان رسید دل ز پی سال زود

[مده در جستجو نکته خوش بر سر زد

۱۸۲۶

دوام مصام ملک جوهر خالص نمود

۴۲

۲۳

تبع بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهرًا و باطنًا *

۱۸۹۱

* بمه اکست بسال هزار هشتصد و بود و یک عیسوی *

* دیگر - ظاهرًا هجری و باطنًا عیسوی *

* فرد *

۱۸۹۱

ده بمه مکرر نصاب طبع انجام * هزار و سیصد و نه سال هجری قدسی

فہرست

نامہای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعات و
آبہا (کہ در سیومین جلد - مائثر الامرا اندراج یافته اند)
بترتیب حروف ہجا

از طرف

ایشیا تک سوسائیتی بنگالہ

حسب تالیف و تصحیح

جناب

مولوی مرزا اشرف علی صاحب

سپرنتنڈنٹ مدرسہ چانگام

در مطبع آردو گائیڈ پریس

واقع نمبر ۱۴ غلام سبکان لین

زیور طبع پوشید

کاکتہ

سنہ ۱۸۹۵ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعهجات
و آبها و غیره (که در سیومین جلد مآثر الامرا اندراج
یافته اند) بتقریب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین
برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره * شعر *

حَسْبِيَ إِلَهُ الْعَالَمِينَ فَإِنَّهُ * مَوْلَى حَسْبِيَ قَادِرٌ وَ نَصِيرٌ

منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره

حرف الف * ۹۱۸
آپا رار زمیندار کدهی بهاجری	آشامیان (قوم) ۳۵۵ - ۵۴۸ -
.. .. ۷۳۷ ۵۵۱ - ۵۵۲
آتش خان (وزبھانی ۳۱ -	آصف الدوله .. ۶۸۱
.. .. ۳۸	آصف الدوله اسد خان (شف
آدینه بیگ خان صوبه دار لاهور	جملة الملک اسد خان (
.. .. ۸۹۰	۱۲۳ - ۶۶۹ - ۷۰۶ - ۸۰۲
آسا اھیر زمیندار خاندیش	آصف جہا ۱۴۰ - ۱۷۷ -
و ہانی قلعه اسیر ۹۱۷ -	۳۵۲ - ۵۶۶ - ۷۱۴ - ۷۱۵ -

آصف جاهي ۳۷۱ - ۳۹۹	۷۵۳ - ۷۸۶ - ۷۹۰ - ۷۹۳
۵۱۴	آصف جاه نظام الدوله ۸۰۱
آصف خان ۲۰۱ - ۲۶۱	آصف جاه نظام الملک (خطاب
۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۸۸ - ۳۹۱	امير الامراء نواب نظام الملک
۳۹۲ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۷	خاندوران بهادر - شف -
۴۳۶ - ۴۳۷ ..	خاندوران بهادر (۷۱ -
آصف خان ابوالحسن بلاقي	۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۳۳ -
۲۱ .. پسر خسرو	۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۶ -
آصف خان جعفر ۲۶۳ - ۳۵۰	۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۵۵ -
آصف خان عبدالحميد ۲۰۰ -	۴۵۵ - ۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ -
۲۱۹ - ۲۲۹	۵۷۰ - ۵۷۲ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
آصف خان يمين الدوله ۳۴۱	۶۵۵ - ۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴ -
۸۱۵ آل يسين (طائفة)	۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ -
اباغ خان .. ۳۰۲	۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ -
ابدال عم يوسف خان کشميري	۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ -
۹۵۴	۷۹۶ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ -
ابدالي (طائفة از اقوام افغانان)	۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ -
۷۰۴ - ۷۰۳ ..	۸۴۵ - ۸۶۴ - ۸۹۳ - ۸۹۷ -
ابراهيم بيگ بسري ۱۷۶	۹۴۲ - ۹۶۷ ..
ابراهيم پسر رستم ميرزا ۴۳۶	آصف جاه فتح جنگ ۵۰۸

ابراهیم حسین ۱۹۳ - ۱۹۴	ابراهیم خان کاپودی ۹۰۴ -
.. .. ۱۹۵	.. ۹۰۵ - ۹۰۷ - ۹۰۸
ابراهیم حسین باغی ۹۳۰	ابراهیم عادل خان ۸۵
ابراهیم حسین ترکمان ۱۰۰	ابراهیم عادل شاه والی بیجاپور
ابراهیم حسین میرزا ۱۴۸ -	(شف - عادل شاه) ۵ -
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۱۹ - ۳۲۱	۴۳ - ۱۴۴ - ۲۹۱ - ۳۵۸ -
ابراهیم خان ۶۱۶ ..	۳۹۱ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۵ -
ابراهیم خان فواجدار کرنول	۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳ -
(برادر داری خان پنی)	۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰ -
و پسر خضر خان پنی)	۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۵۹ - ۹۶۱ -
.. ۸۶۱ - ۸۶۰	.. ۹۶۳ ..
ابراهیم خان برادر مرشد قلی	ابراهیم غلام حسین برادر محمود
خان ۴۲۵ ..	غلزی ۷۰۶ ..
ابراهیم خان زیگ صوبه دار	ابراهیم منور خان مخاطب
کجرات ۴۵۸ - ۴۹۰ -	بخان زمان خان پسر کلان
.. ۴۹۱ ..	منور خان ۸۰۱ ..
ابراهیم خان صوبه دار کابل	ابن درید ۴۱۷ ..
.. ۸۳۳ ..	ابوالحسن) ۴۲۸ - ۴۲۹ -
ابراهیم خان فتح جنگ حاکم	۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ -
بنگاه ۳۶۷ - ۳۸۲	.. ۴۸۹ ..

ابو طالب پسر آصف خان	ابوالحسن قطب شاہ والی
۳۹۶	الکب (شف قطب شاہ
ابو طالب خان پسر مطلب خان	ی (شف) ۶۱۳ -
۶۵۳ - ۶۵۲	۶۲۸
ابو طالب نبی — ر مہتر خان	ابوالخیر خان .. ۲۳۵
۳۴۵	ابوالفتح پسر عبدالذبی خان
ابو محمد — خان پرورد	فوجدار کرہ (یا) کرہ
عبدالقادر معتبر خان ۵۶۵	۷۳۷
ابونصر خان پسر شایستہ خان	ابوالفتح خان میانہ ۷۴۲
امیر الامرا .. ۳۵	ابوالفتح قابل خان منشی
ابونصر خان قوربیگی ۹۷۲	قدیمی والا شاہی ۳۲ -
ابو ی سنگھ (عرف دھوکر	۳۵
سنگھ پسر اجیت سنگھ)	ابوالقاسم پسر قباد خان میرآخور
۸۰۵	۱۰۲
ابو خان کشمیری ۶۸	ابوالمختار الفقیب المیرالجاج
اتکوتمر (یا) ایکوتمر (یا)	۴۰۹
ایکوتمر .. ۳۵۰	ابوالنصور خان صفدر جنگ
اتکھ خیل (طائفہ) ۲۱ -	۷۷۵ - ۷۷۶ - ۸۶۵ ..
۴۵۷ - ۲۱۴ ۵۶ ..	ابوسعید میرزا برادر رستم میرزا
اجیت سنگھ (یا) اجیت	۲۹۷ - ۴۳۴ - ۴۳۷ - ۴۴۱

۸۸۴ - ۸۸۶ - ۸۸۸ - ۸۸۹ -	سنکھہ راتھور ۷۴۹ -
۹۰۱ - ۸۹۵	۸۰۵ - ۷۵۰
۹۰۶ .. احمد نظام شاہ	۱۰۲ .. احتشام خان
اختصاص خان پسر منور خان	احسن خان (خطاب میرملنگ
۴۵۵ .. قطبی	همشیره زاده محمد مراد
اختیار الملک گجراتی	۶۸۲ .. خان (
۲۸۲ - ۱۹۷ - ۱۹۶ ..	۳۸۲ - ۳۶۷ احمد بیگ خان
۱۶۵ .. اخلاص خان	۳۷۶ .. احمد خان
۵۹۱ اخلاص خان چنداول	۸۴۷ احمد خان ابدالی
۱۸۸ .. ادام گکھر	احمد خان بنگش برادر قائم
- ۱۸۴ - ۱۸۳ خان ادهم	خان پسر محمد خان
۲۳۴ - ۲۱۷	بنگش ۷۷۳ - ۷۱۵ -
- ۲۰۴ ادهم خان کوکھ	۸۹۱ - ۸۳۵ ..
۹۵۳ - ۹۵۲	احمد خان حاکم کول جلیسر
۱۷۰ .. ارادت خان	۷۷۳
۴۱۵ ارادت خان میرسامان	- ۵۱۲ احمد خان نیازی
۴۹۵ .. ارچن کور	۵۸۷
۱۱ .. ارسلان آقا	احمد شاه پادشاه فرمان داری
ارسلان خان برادر هژبر خان	- ۷۷۲ - ۱۷۸ هندوستان
۹۴۶	- ۸۵۰ - ۸۴۷ - ۸۰۶ - ۷۷۶

۲۳۰ .. مانک پور	۱۴۰ .. ارسطو
۸۶۰ .. اسد خان وزیر	ارشاد خان دیوان خالصہ یزنہ
اسعد خان (یا) اسد خان	۷۱۶ محمد کاظم خان
پسر خرد مبارز خان	۳۰۲ .. ارغون خان
عماد الملک خواجہ محمد	۴۳۸ - ۳۰۸ (قوم)
۷۴۴	۳۰۳ .. ارکیدوت (گرہ)
اسغندیار خان ولد آلہ یار	۳۵۶ .. اژدر خان
۵۴۶ .. خان	۶۱ .. السانوقا خان
اسکندر خان ۲۷۵ - ۹۵۳	استاجلو (یا) استاجلو (قوم)
اسکندر خان اوزبک ۲۰۵ -	۴۲۸ - ۴۲۴
۲۰۶	اسد اللہ پسر عبداللہ خان
اسکندر مخاطب بصلابت	۷۰۳ .. ابدالی
خان برادر فتح جنگ خان	اسد اللہ پسر نظر بہادر خویشگی
(شف - صلابت خان)	۸۲۱
۲۵ - ۳۳ - ۳۸ - ۱۷۳ -	اسد اللہ خان معموری ۵۰۳
۹۴۹	اسد خان ۲۸ - ۲۹۶ - ۶۱۶ -
اسلام خان ۶ - ۳۵۵ - ۴۱۶ -	۹۴۷
۴۵۲ - ۴۳۳ - ۴۳۰ ..	اسد خان پسر قتلوق قدم خان
اسلام خان بدخشی ۵۴۱ -	۵۲
۹۴۶ - ۹۴۴ - ۵۴۲ ..	اسد خان ترکمان جاگیردار

۷۵۸	اسلام خان چشتی فاروقی
۸۹۱	..	اشرف انور	صوبہ دار بنگالہ
۱۹۴ - ۱۵۹		اشرف خان	اسلام خان شیخ علاء الدین
۳۱		اشرف خان میر بخشی	.. ۳۵۵ - ۳۶۵
۸۲۸ - ۴۴۵		اصالت خان	اسلام خان مشہدی ۳۷ -
۸۲۹	۸۸ - ۵۱۳ - ۵۸۱ - ۹۳۹
۸۲		اصالت خان میر بخشی	اسلم خان .. ۶۶۸
۶۱۱	اسمعیل خان .. ۸۱۰
۴۱۷		امغان بن سام	اسمعیل خان بہادر نایب
۵۵۶	..	اعتقاد خان	نظامت ۸۷۳ - ۸۷۴
		اعتقاد خان فرخ شاہی	اسمعیل خان حسدین زئی
۷۲۰	خوبش شمس الدین خان
۱۳۵		اعتقاد خان کشمیری	وجد متھور خان بہادر
۳۸۷ - ۱۸		اعتماد الدولہ	خوبشگی رحمت خان
۵۱۳ - ۵۱۴ ۷۷۷
		اعتماد الدولہ قمر الدین خان	اسمعیل میرزا پسر شاہ طہماسپ
		وزیر فردوس آرامگاہ (شف -	.. ۳۰۲ - ۳۱۱
		قمر الدین خان بہادر)	اشرف ابن عم محمود غلزی
۸۸۱ - ۸۳۴ - ۸۰۷ - ۷۴۹			.. ۷۰۵
		اعتماد الدولہ محمد امین خان	اشرف الدولہ ارادتمند خان

معروف بہ فدائی خان

(شف - فدائی خان)

۳۳ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۴۵۶

اعظم شاہ (شف - محمد اعظم

شاہ) ۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ -

۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ -

۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ -

۶۲۸ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۹ -

۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -

۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۶ -

۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ - ۷۱۸ -

۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ -

۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -

۹۴۵ - ۹۳۹ -

اعلیٰ حضرت (یعنی شہاب الدین

محمد شاہجہان - بادشاہ

ملقب بہ فردوس آشیانی -

شف - محمد شاہجہان

(بادشاہ) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -

۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -

بہادر وزیر فردوس آرامگاہ

محمد شاہ پادشاہ (شف -

محمد امین خان بہادر)

۷۴۹ - ۷۶۷ - ۸۴۱ - ۸۷۷ -

اعتماد خان ۷۰ - ۱۸۴ -

.. ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ -

اعتماد خان آقا افضل فاضل

خان (شف - فاضل خان

.. ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ -

اعتماد خان گجراتی ۱۹۳

اعزاز خان پسر منظور خان

قطبی .. ۴۵۵

اعزان (یا) اعزان (فرقہ)

.. .. ۹۷۱

اعظم خان ۳۹۹ - ۴۵۲ -

۴۶۳ - ۴۸۷ - ۵۶۹ - ۸۱۷ -

اعظم خان جہانگیر شاہی

.. .. ۵۰۰

اعظم خان حاکم جونپور ۴۸۵

اعظم خان کوکہ ناظم بنگالہ

- ۸۳۰ - ۸۲۷ - ۸۲۴ - ۸۲۱	- ۱۶۴ - ۱۶۱ - ۱۱۵ - ۸۵
- ۹۳۳ - ۸۹۶ - ۸۷۵ - ۸۳۷	- ۳۰۲ - ۲۹۶ - ۱۷۱ - ۱۶۸
- ۹۶۰ - ۹۵۸ - ۹۴۱ - ۹۳۴	- ۶۶۳ - ۳۶۲ - ۳۲۲ - ۳۲۱
۹۹۹ - ۹۶۴ - ۹۶۳ ..	- ۳۷۹ - ۳۷۸ - ۳۷۵ - ۳۶۸
افغانه (یا) افغانان (قوم)	- ۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۴ - ۳۸۳
- ۲۵۶ - ۱۳۰ - ۷۵ - ۲۰ - ۶	- ۳۸۹ - ۳۸۹ - ۳۹۹ - ۳۸۹
- ۴۰۶ - ۳۹۲ - ۳۷۲ - ۲۷۷	- ۴۴۲ - ۴۳۸ - ۴۳۳ - ۴۲۹
- ۶۹۵ - ۵۹۳ - ۴۴۴ - ۴۱۸	- ۴۶۹ - ۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۴۵
- ۷۳۷ - ۷۳۵ - ۷۳۲ - ۷۰۱	- ۴۸۴ - ۴۸۲ - ۴۸۱ - ۴۷۲
- ۷۷۶ - ۷۷۳ - ۷۳۹ - ۷۳۸	- ۴۹۳ - ۴۹۰ - ۴۸۶ - ۴۸۵
- ۸۳۴ - ۷۸۵ - ۷۸۲ - ۷۸۰	- ۵۱۵ - ۵۱۲ - ۴۹۷ - ۴۹۴
- ۸۵۸ - ۸۵۶ - ۸۵۵ - ۸۵۴	- ۵۲۰ - ۵۱۹ - ۵۱۸ - ۵۱۶
- ۸۹۲ - ۸۶۵ - ۸۶۰ - ۸۵۹	- ۵۲۷ - ۵۲۶ - ۵۲۵ - ۵۲۴
- ۸۹۸ - ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۵	- ۵۴۴ - ۵۳۷ - ۵۳۶ - ۵۲۹
۹۴۶	- ۵۷۹ - ۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۵
۴۸۲ - ۴۲۹ افتخار خان	- ۵۸۷ - ۵۸۴ - ۵۸۳ - ۵۸۱
افتخار مخاطب بقاخر خان	- ۶۰۰ - ۵۹۹ - ۵۹۷ - ۵۹۲
۲۸ - ۲۷	- ۶۱۴ - ۶۰۶ - ۶۰۵ - ۶۰۱
۹۰۵ ... افراشیاب	- ۶۳۶ - ۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۲۰
افراشیاب خان مرزا جمیری	- ۸۱۸ - ۷۱۷ - ۶۶۴ - ۶۶۳

- ۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۵
 - ۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۴
 - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۹ - ۲۵۰
 - ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶
 - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۳
 - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶
 - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶
 - ۲۸۸ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
 - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۸
 - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۹
 - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵
 - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳
 - ۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹
 - ۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷
 - ۳۵۸ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۷۶
 - ۳۷۹ - ۴۰۰ - ۴۰۷ - ۴۰۸
 - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۵ - ۴۷۵
 - ۴۸۸ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۷
 - ۷۵۹ - ۸۰۹ - ۸۱۱
 - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۹۰۶ - ۹۱۸

... ۷۵۲ ...
 افشار (قوم) ... ۷۵۳
 افضل خان ۹۲ - ۴۸۲
 ... ۵۹۲ ...
 اقسقال اویمات قزلباش (یا)
 اقسقالان قزلباش (طائفه)
 ... ۴۹۷ - ۴۲۶ ...
 اکبر شاه بادشاه ملقب به عرش
 آشیانی (شف - عرش
 آشیانی (۱ - ۲ - ۸
 ۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳
 ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۲ - ۷۱
 ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۹۰
 ۱۴۶ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳
 ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۳
 ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸
 ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴
 ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰
 ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۱۸
 ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۷

آلهه داد ... ۱۲۰	۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۲ - ۹۵۲
آلهه داد خان پسر درمين	.. ۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۷
اسماعيل خان حسين زئي	۹۴۸ اکبر پسر خلد مکان
۷۷۸	۳۲۲ اکورسين
آلهه دان خویش فتح جنگ	۸۱۱ التون قليج خان
۲۶ ... خان	۱۹۳ - ۱۹۲ الغ ميرزا
آلهه دردي خان ۴۲۸ - ۴۶۳	الف خان بن ابراهيم خان
۹۴۶	۸۶۰ بن خضر خان پني
آلهه دردي خان حاکم فارس	۳۰۰ القاس ميرزا
۳۳۳	۴۴۶ - ۹۴ (قوم)
آلهه دردي خان فواجه دار	۳۰۴ الوس ارغون
۵۵۹ ... گورکهور	الوس (يا) الوسات افغانه
آلهه يار خان ۴۷ - ۸۱ -	... ۵۹۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸
۶۱۲	۱۸۲ الوس چغتآ
آلهه يار خان (يا) الله يار	۸۳ الوس خان
خان پسر افتخار خان	۱۵۰ الوس کچه واهه
۴۲۹	۱۴۵ الوس گهران
الياس خان لنکاه نوکر اسمعيل	الهام الله پسر رشيد خان
۸۱۰ ... قلبي خان	انصاري و برادر زاده
حضرت امام الحسن و الانس	۹۴۳ هادي داد خان

امۃ الحبيب (يا) امۃ الحبيب	۴۲۴
حرم محترم پادشاه زاده	امام الحرمين ابوالمعالی
محمد معظم ۷۷۹ -	۷۸
۷۹۱ - ۷۸۰	امام الدين خان پسر مير سيد
امرا و امرا زادهای چغتایی	محمد چشتی ۶۰۹
۱۸۱	امام الشهداء (رضی الله عنه)
امرای نظام شاهیه ۳۵۶	۸۵۶
امرسنگه، زمیندار پنیاله	امام موسی کاظم (رض) ۳۳۵
۸۰۸ - ۵۹۹	امان الله خان ۱۷۹
امید علی ۲۷۰	امان بیگ بدخشى معزالدوله
امیر ابوطالب بدخشی ۷۳۸	حامد خان بهادر صلابت
امیر الامرا بشارت خان ۸۸۴	جنگ .. ۷۹۸
امیر الامرا جمله الملک ۴۵	امانت الله خان دیوان همت
امیر الامرا خان دوران (خطاب)	خان .. ۸۶۱
نواب نظام الملک آصف	امانت خان .. ۷۱۶
جاء (شف - امیر الامرا	امانت خان (خطاب)
نواب نظام الملک ۷۱ -	خواجه محمد مبارز خان
۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۳۳ -	عماد الملک .. ۷۳۰
۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۶ -	امانت خان میرک معین الدین
۴۰۵ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۴ -	خان .. ۲۶۴

۳۴ - ۳۵ - ۱۲۵ - ۳۵۳ -	۴۵۵ - ۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ -
۵۰۱ - ۵۴۸ - ۵۶۹ - ۶۰۲ -	۵۷۰ - ۵۷۲ - ۶۱۵ - ۶۴۶ -
۶۲۲ ۶۳۴ - ۹۳۸ - ..	۶۵۵ - ۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴ -
امیرالامراء شهادت خان فیروز	۷۱۴ - ۷۳۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ -
جذک ۸۸۴ - ۸۸۵ -	۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ -
امیرالامراء مصمص الدوله میر	۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ -
آتش خلف امیرالامراء	۷۹۴ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ -
مصمص الدوله خاقدوران	۸۰۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ -
۷۸۸ - ۸۸۹ -	۸۴۵ - ۸۶۴ - ۸۹۳ - ۸۹۷ -
امیرالامراء صوبه دار کابل ۴۵۵	۹۴۲ - ۹۶۷ -
امیرالامراء و سپه سالار سلطان	امیرالامراء سید حسین علی
حسین مرزا (شف -	خان ناظم دکن (شف
سلطان حسین میرزا)	(حممت خان) ۱۰۸ -
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۰۵ -	۷۱۲ - ۷۲۲ - ۷۳۴ - ۸۲۹ -
۴۱۱	۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۶۰ - ۸۷۶ -
امیرالامراء نجیب الدوله	۸۷۷
۸۹۲ ۸۹۳	امیرالامراء سید دلدار خان
حضرت امیر المؤمنین	۳۷
علیه السلام .. ۴۱۱	امیرالامراء شایسته خان (شف -
امیر بیگ بوادر فاضل خان	شایسته خان امیرالامراء)

امیر صاحب قران امیر تیمور	۱۸
گورگان ۲۰۵ - ۲۶۴	۲۱۹	امیر بیدک مغل	
امیر صدرالدین شیرازی ۲۸۱	امیر تیمور صاحب قران		
امیر غیاث الدین محمد میر	۱۵۸
میران ۳۳۶ - ۳۳۷	۲۰۵	امیر جاکوی برلاس	
۳۳۹	۶۱۹	..	امیر خان
امیر نجم ثانی ۳۳۸ -	امیر خان برادر شیخ میر		
۳۳۹	۸۲۶
امیر نظام الدین ۱۰۹	امیر خان عبدالکریم تہتہ		
امین خان بہادر ۷۹۶	۱۶۰
امین خان دکنی ۷۴۲ -	امیر خان ناظم کابل ۷۱۳ -		
۷۸۴	۷۷۸
امین خان غوری ۸۱۲	۴۶۴ - ۴۷۴	امیر خسرو	
انباچک (یا) انباچک پور	۲۶۴	..	امیر خسرو شاہ
حسین ۳۴۳	۳۰۵	..	امیر ذوالنون
انتظام الدولہ وزیر پور	امیر شمس الدین ثالث		
عماد الدولہ قمر الدین	۴۱۰
خان ۸۳۴ - ۸۸۷	امیر شمس الدین علی ثانی		
۸۸۹	نقیب انقبای ممالک		
اندرمن زمیذدار دھندیرہ	۴۰۹	عراق و خراسان	

- ۱۱۸ - ۱۱۵ - ۹۸ - ۹۶	۴۲۳
- ۱۳۱ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱	افروده سنگهه نبیره راو بهار
- ۱۷۲ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۴۰	۸۲۴ سنگهه هادا
- ۴۹۳ - ۴۵۵ - ۴۵۳ - ۳۶۲	انند راو جیونمک پسر کلان
- ۵۰۱ - ۴۹۹ - ۴۹۸ - ۴۹۵	مهارار جانوجی حسونت
- ۵۰۹ - ۵۰۶ - ۵۰۴ - ۵۰۲	۸۰۷ .. بذالکر
- ۵۱۷ - ۵۱۵ - ۵۱۱ - ۵۱۰	۳۲۲ .. انند سنگهه
- ۵۲۳ - ۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۱۹	افور الدین خان شہامت جنگ
- ۵۳۱ - ۵۲۹ - ۵۲۷ - ۵۲۶	گوبا موئی ناظم آرکات
- ۵۵۸ - ۵۵۶ - ۵۳۶ - ۵۳۲	- ۸۶۱ - ۸۵۲ - ۸۵۱ - ۸۴۷
- ۵۷۲ - ۵۷۰ - ۵۶۷ - ۵۶۶	۸۹۷ - ۸۶۲
- ۵۸۴ - ۵۸۱ - ۵۷۵ - ۵۷۳	انی رای سنگهه دلن (یا)
- ۵۹۷ - ۵۹۴ - ۵۹۰ - ۵۸۵	۴۳۸ .. دلین
- ۶۰۶ - ۶۰۵ - ۶۰۱ - ۶۰۰	۳۹۰ - ۱۶۵ اوداجی رام
- ۶۲۰ - ۶۱۴ - ۶۱۳ - ۶۱۰	اودا چوهان سردار مرهتہ
- ۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۳ - ۶۲۱	۷۴۶
- ۶۳۹ - ۶۳۷ - ۶۳۶ - ۶۲۶	اورنگزیب پادشاه (ملقب بہ
- ۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۴ - ۶۴۳	خلد مکان - شف خلد مکان)
- ۶۶۰ - ۶۵۷ - ۶۵۴ - ۶۵۳	- ۳۲ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۳
- ۶۶۹ - ۶۶۸ - ۶۶۶ - ۶۶۲	- ۹۴ - ۸۸ - ۴۷ - ۳۴ - ۳۳

۶۱	..	اوریس خان	۶۷۰ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۳
۶۸۳	۶۸۷ - ۶۸۹	اُمّہ معصومین علیہم السلام	
۷۱۱	۷۰۹ - ۷۰۲	ایدر زمیندار مرز	۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵
۷۱۸	۷۱۵ - ۷۱۸	ایرج خان (خلف قزلباش	۶۹۸ - ۷۱۱ - ۷۰۹ - ۷۰۲
۷۵۱	۷۵۶ - ۷۵۹	خان	۷۱۳ - ۸۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۴
۷۷۷	۷۷۹ - ۷۸۰	ایکنا برادر مادنا وکیل السلطنہ	۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵
۷۹۴	۸۰۱ - ۸۰۶	تلنگ	۷۶۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰
۸۳۱	۸۳۰ - ۸۲۷	ایلمہ (قوم)	۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰

* حرف با *

۸۷۵	۸۷۶ - ۸۸۱	بابا خان قاقشال (یا) بابای	۸۳۵ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲
۸۹۳	۹۱۶ - ۹۳۷	قاکشال	۸۸۱ - ۸۸۱ - ۸۷۶ - ۸۷۵
۹۴۲	۹۴۵ - ۹۴۶	۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۱
۹۴۸	۹۴۹ - ۹۵۱	بابا شیر قلندر	۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۹۷۱	بابا میرک	۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱ - ۹۶۷
۹۷۱	بادر پادشاہ (ملقب بہ فردوس	۹۷۱
۹۷۱	۹۵ - ۸۳	مکانی شف - فردوس	۹۷۱
۹۷۱	۲۶۹ - ۴۳۵	مکانی (۹۷۱
۹۷۱	۱۷۹ - ۱۸۰	۱۴۵ - ۱۹۲	۹۷۱
۹۷۱	۲۰۲ - ۲۳۹	۱۹۹ - ۲۵۲	۹۷۱
۹۷۱	۲۰۲ - ۲۳۹	۱۹۹ - ۲۵۲	۹۷۱

ارز بکیہ خراسان

۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۱۹ -	۲۶۴ - ۳۰۶ - ۴۸۸ ..
۹۲۷	۲۱۰ - ۲۰۹ بابوی منکلی
بالجو قلیچ (یا) بالو قلیچ	۷۳۹ - با جی راو مرهقه
۳۵۳	۸۸۰ - ۸۷۹
بجنت سنگه پسر درمین	۷۷۰ - بارهه (گرده)
سهاراجه اجیت سنگه	باریه (یا) بادیه (گرده)
۷۵۹ - ۷۵۸ راتهور	۱۴۴
۲۰۸ بجای خان	۲۱۷ - ۱۸۴ باز بهادر
بجی سنگه پسر بجنت سنگه	بازید خان (یا) بازید خان
۷۵۹	(یا) بازیر مخاطب به
۹۷۲ بختاد خان	قطب الدین خان خوشگی
۵۹۷ بختاد خان خواجه سرا	فوج - دار جمو (شف -
۴۱۷ بخت نصر	قطب الدین خان خوشگی)
بخشی الملک بهره منذ خان	۱۲۶ - ۱۰۷
۴۴	باقر خان نجم ثانی ناظم
بخشی الملک میرزا صدرالدین	۲۶ - ۴۸۳ - اردیهه
۶۹۳ محمد خان	۴۸۴
۲۳۵ بخشی بانو بیگم	۲۹۸ باقی سلطان
بخشی (یا) بدخشیان ۶۶ -	۸۷۰ - ۸۷۱ - بالاجی راو
۴۵۶ - ۲۷۵ - ۲۷۲ ..	۸۷۳ - ۸۹۲ - ۹۹۸ - ۹۰۰ -

بدیع الزمان ..	۳۳۰	بسمالت جنگ برادر کوچک اسد
بدیع الزمان میرزا	۳۰۵	جنگ پسر نواب نظام الملک
براق خان ..	۶۱	آصف جاہ ۸۶۹ - ۸۷۰
برقی راجہ ..	۶۷۳	بسمالت خان سلطان انظر اعظم
برلاس (قوم)	۳۰۳ -	شاهی .. ۹۶۷
.. ..	۶۶۷	بسواس راز پسر بالاجی راز
برهان الدین (کہ اولاً قابل خان ۹۱۹
و ثانیاً اعتماد خان خطاب		بشارت خان فوجدار ملکپور
یافتہ بغاضل خان مخاطب		صوبہ برار طغای مبارز الملک
گشت) ..	۳۵	دلدار جنگ سر بلند خان
برهان الدین برادرزادہ فاضل		بہادر میو محمد رفیع
خان (شف - فاضل خان) ۸۰۱
.. ۳۴ - ۳۶ - ۵۳۰		بقاء اللہ خان پسر میو جملہ
برهان الملک سعادت خان		خانخانان مرحمت خان
.. ..	۸۰۵	بہادر غضافر جٹک ۷۱۵
برهان شاہ ..	۷	بکرماجیت .. ۴۸۲
برہمن (قوم) ۴۷۹ - ۷۵۱ -		بلاقی بیگم دختر شاہزادہ
.. .. ۸۹۷ - ۹۲۷		دانیال ۴۶۰ - ۵۵۷
بزرگ امید خان	۴۳۴ -	جلال دیور راجہ کرناتک ۹۱۴
.. ..	۹۵۱	بلہیو برادر پریچھت زمیندار

۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۴۴۵ -	کوج هاجو .. ۴۵۲
۵۶۲ - ۷۳۹ - ۹۵۳ ..	بلقیس .. ۴۳۹
بهادر خان پني فوجدا کونول	بلند اختر پسر شجاع ۵۴۱
۷۸۲ - ۷۴۲ - ۷۳۷ ..	بلوچ (قوم) ۱۹۵ - ۳۱۲ -
بهادر خان دارا شکوهي ۵۹۵ ۷۱۸
بهادر خان درهيله ۸۲ -	بلوکان بهرا .. ۵۹۴
۹۶۵ - ۴۵۴	بنگاليان (قوم) .. ۸۰
بهادر خان شيداني (يا) بهادر	بني اسرائيل (قوم) ۴۱۷
شيداني ۱۸۸ - ۲۰۵ -	بني قريش (طائفه) ۵۶۲
۹۲۹	بني مختيار (قبيله) ۶۲۳
بهادر خان کنڊو (يا) بهادر	بومي چيتل درک ۱۲۴
کنڊو .. ۱۸ - ۹۵۵ -	بومي رای درک ۱۲۴
بهادر خان کوکه ۸۶۳ -	بهادر .. ۲۹۵
۸۶۴	بهادر بچکوئي (يا) بچکوئي
بهادر سنگهه (شف - ميرزا ۵۶۲
(اجه بهادر سنگهه) ۳۶۰ -	بهادر پسر (اجه علي خان
۳۶۱ ۹۱۸
بهادر شاه يادشاه (مخاطب	بهادر جي پسر جادو رای
به خلد منزل شف - خلد ۴۴۳
۳۷ - ۳۲ (منزل	بهادر خان ۱۸۹ - ۲۰۸ -

بهره مند خان	۱۵۹ -	۴۷ - ۱۲۱ - ۱۲۷ - ۱۲۸ -
.. ..	۴۴۲ - ۴۵۰ -	۱۷۷ - ۵۰۷ - ۶۰۷ - ۶۴۳ -
بهربا (یا) بهرما (یا) بهربا	۴۵۸ - ۴۵۴ - ۴۵۲ - ۴۵۱ -	
(بغير نقطه حرف رابع)	۴۶۲ - ۴۶۶ - ۴۷۰ - ۴۷۲ -	
زمیندار چیتلدرک (یا)	۴۷۷ - ۴۸۰ - ۴۸۶ - ۴۹۳ -	
چیتلدرگ ..	۴۹۴ - ۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ -	
بہلول ..	۷۳۰ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۶۶ -	
بہلول خان بیجاپوری	۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ -	
بہلول خان پسر عبدالمجید	۷۹۴ - ۸۰۲ - ۸۰۵ - ۸۳۳ -	
خان ..	۸۳۵ - ۹۵۱ -	
بہلول خان پسر ہمت خان	۷ ..	بہادر نظام شاہ
.. ..	۸۸۸ ..	بہادر زاد
بہلول خان عادل شاہی	۵۹۴ ..	بہرام خان
.. ..	۲۹۹ - ۳۰۰ -	بہرام مہرزا
بہلول خان عبدالکریم	۳۰۱
بہلول خان میانہ	۳۰ ..	بہرجی مرزبان ملہیر
بہوکیان ..	۱۴۴ ..	بہروز خان عم نجیب الدولہ
بہیل خان غلام سلیم شاہ	۵۴ -	شیخ علی خان بہادر و
.. ..	۵۵ ..	پسر شیخ محمد جنیدی
بہیم سنگھ ..	۳۲۲ ..	۸۶۳ - ۸۶۴ ..

بیات (طائفہ)	۴۳۵	راجہ بیروبر	۱۹۶
بیجاپوریہ (طائفہ)	۱۰۶	۶۱۸ - ۲۴۶
۴۰۱ - ۴۰۳ - ۴۸۰ - ۵۶۳		بیر سنگھ (یا) سر سنگھ نپیر	
۵۷۹		راجہ بھومت داس کور	
بیجن سلطان لکڑی ساکن فراہ		۵۹۳
۷۰۴		بیرم علی	۲۵۳
بیدار بخت پسر محمد اعظم		بیس (طائفہ)	۴۸۱
شاہ	۶۷۱ - ۶۴۳	بیسون خان تولا بن موالتان	
بیرام خان خانخانان (شف)		(یا) موالتان	۶۱
خانخانان بیرام خان (بیگ ارغای (یا) بیگ ارغلی	
۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۸۲		۲۴۲
۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸		بیگ بابای کولالی (یا) کولانی	
۱۸۹ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹		۱
۲۱۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۵		بیلاجی گایکوار	۸۰۴
۲۶۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۲۰		* حرف پے *	
۳۲۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۷			
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۵ - ۴۳۶		یاد شاہزادہ بہادر شاہ (شف)	
۴۱۷ - ۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵		بہادر شاہ (۱۴۷ - ۳۷
۹۵۲		۱۲۸ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۷۰	
بیربر (یا) بیریل (شف)		۶۷۷ - ۶۸۶ - ۶۹۳ - ۶۹۴	

جهان ملقب به فردوس

آشیانی و اعلیٰ حضرت و

صاحب قران ثانی (شف -

محمد شاه جهان پادشاه)

۸ - ۱۰ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۰ -

۲۱ - ۲۲ - ۲۶ - ۸۵ - ۹۲ -

۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ - ۱۶۸ -

۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۲۱ -

۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۶۸ -

۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ -

۳۸۴ - ۳۷۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ -

۳۸۹ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ -

۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۹ - ۴۳۳ -

۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ - ۴۵۲ -

۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۸۱ -

۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۹۰ -

۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ -

۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ -

۵۲۰ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ -

۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۳۷ -

۶۹۸ - ۷۰۹ - ۷۶۶ - ۷۸۰ -

۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۳ ..

پادشاهزاده دارا شکوه (یا)

محمد دارا شکوه (شف -

محمد دارا شکوه) ۱۷ -

۲۷ - ۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ -

۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -

۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -

۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -

۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -

۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -

۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -

۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -

۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -

۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -

۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۵ -

۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -

۹۶۹

پادشاهزاده شاهجهان (یا)

پادشاهزاده ولیعهد شاه

(شف محمد اعظم شاه)	۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸
- ۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳	- ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴
- ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱	- ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹
- ۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳	- ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶
- ۶۲۸ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸	- ۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶
- ۶۳۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶	- ۶۳۶ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۷۱۷
- ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۲	- ۸۱۸ - ۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷
- ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷	- ۸۳۰ - ۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶
- ۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹	- ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۷
- ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲	- ۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۴
۹۴۵ - ۹۳۹	۹۶۹
یادشاهزاده محمد اورنگ زیب	یادشاهزاده شاه عالم بهادر
(ملقب به خلد مکان شف)	(شف - شاه عالم بهادر)
- ۲۸ - ۲۳ (خلد مکان)	- ۱۲۲ - ۱۳۱ - ۱۳۶ - ۱۳۷
- ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴	- ۱۳۸ - ۱۷۵ - ۴۴۷ - ۴۴۸
- ۴۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۸	- ۴۵۱ - ۴۲۹ - ۶۵۷ - ۶۶۰
- ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۲	- ۶۶۲ - ۶۶۶ - ۷۷۶ - ۸۰۸
- ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰ - ۱۵۳	- ۸۳۹ - ۸۶۰ - ۸۶۶ - ۸۶۸
- ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲ - ۴۵۳	۸۷۹ - ۸۷۵
- ۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۸	یادشاهزاده محمد اعظم شاه

- ۷۵۹ - ۷۵۱ - ۷۴۷ - ۷۱۸

- ۷۷۷ - ۷۶۶ - ۷۶۵ - ۷۵۹

- ۸۰۱ - ۷۹۴ - ۷۸۰ - ۷۷۹

- ۸۲۷ - ۸۲۶ - ۸۲۰ - ۸۰۶

- ۸۳۸ - ۸۳۵ - ۸۳۱ - ۸۳۰

- ۸۷۶ - ۸۷۵ - ۸۴۲ - ۸۳۹

- ۹۳۷ - ۹۱۶ - ۸۹۳ - ۸۸۱

- ۹۴۶ - ۹۴۵ - ۹۴۲ - ۹۴۱

- ۹۵۱ - ۹۴۹ - ۹۴۸ - ۹۴۷

۹۷۱ - ۹۶۷

پادشاهزاده محمد رفیع (اشان)

۹۷۲

پادشاهزاده محمد سلطان (شف)

شاهزاده محمد سلطان (

- ۵۴۰ - ۵۳۹ - ۵۰۴ - ۴۹۴

- ۹۴۳ - ۸۲۵ - ۵۴۲ - ۵۴۱

پادشاهزاده محمد شجاع دومین

خلف سلطنت (شف

- شاهزاده محمد شجاع ۲۱ -

- ۴۳۹ - ۴۰۴ - ۳۸۴ - ۸۵

- ۵۰۴ - ۵۰۲ - ۵۰۱ - ۴۹۹

- ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۵۰۹ - ۵۰۶

- ۵۲۱ - ۵۱۹ - ۵۱۷ - ۵۱۵

- ۵۲۷ - ۵۲۶ - ۵۲۴ - ۵۲۲

- ۵۳۶ - ۵۳۲ - ۵۳۱ - ۵۲۹

- ۵۶۷ - ۵۶۶ - ۵۵۸ - ۵۵۶

- ۵۷۵ - ۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۷۰

- ۵۸۸ - ۵۸۵ - ۵۸۴ - ۵۸۱

- ۶۰۰ - ۵۹۷ - ۵۹۴ - ۵۹۰

- ۶۱۰ - ۶۰۶ - ۶۰۵ - ۶۰۱

- ۶۲۱ - ۶۲۰ - ۶۱۴ - ۶۱۳

- ۶۳۶ - ۶۲۶ - ۶۲۴ - ۶۲۳

- ۶۴۴ - ۶۴۳ - ۶۳۹ - ۶۳۷

- ۶۵۴ - ۶۵۳ - ۶۵۱ - ۶۵۰

- ۶۶۶ - ۶۶۲ - ۶۶۰ - ۶۵۷

- ۶۷۴ - ۶۷۰ - ۶۶۹ - ۶۶۸

- ۶۸۶ - ۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۷۸

- ۶۹۲ - ۶۹۱ - ۶۸۹ - ۶۸۷

- ۷۰۲ - ۶۹۸ - ۶۹۵ - ۶۹۳

- ۷۱۵ - ۷۱۳ - ۷۱۱ - ۷۰۹

۳۲۹ .. پري پيکر خانم	۴۵۲ - ۴۷۸ - ۴۸۵ - ۵۳۲
پريچمت زميندار کوچ هاجو	۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲
(يا) کوچ هاجو ۳۶۵ -	۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۸
۴۵۲	۵۵۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱
پوتي بيگم (زرجه شاهزاده	پادشاهزاده محمد معظم شف
محمد بيدار بخت) ۶۵۶	سلطان محمد معظم ۳۵ -
پهلوان گل گر عسس ۱۸۸	۱۵۹ - ۵۶۸ - ۵۸۱ - ۶۰۲
پيران ويسه .. ۵۵۰	۶۰۳ - ۶۱۵ - ۶۶۸ - ۶۸۳
پير خان پسر قطب الدين	۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۳۸
خويشگي .. ۱۲۷	پادشاهزاده هميون ۲۶۹ - ۲۶۶
پير محمد خان ۱۸۴ - ۱۸۵ -	پادشاه نواز خان (خطاب
۱۸۶ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ -	مير ويس غلزي (شف
۴۵۸	مير ويس غلزي ۷۰۱ -
پوريا نايک .. ۶۴۸	۷۰۲ - ۷۰۳
پيلاجي گايکوار .. ۷۶۷	پرتاب ارجينيه (يا) پرتاب
پيم فراين زميندار کوچ بهار	اجنيه ۱۶ - ۴۱۱ - ۴۱۲
۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۴ ..	پر دل خان افغان .. ۳۲
	پرسوجي سرادر کهيلوجي (يا)
	کهيلوجي بهوسله ۵۲۰ -
	۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۲۴ ..

* حرف تا *

تاج خان پسر فتح جنگ خان

۷۱۰	تقرب خان شیرازی	۲۶
	تلسی بائی (زن یکی از سرداران	۴۸۹	۳۶۳ - ۱۲	تربیت خان
۴۶۳	.. مرهقه)	۴۸۹		تربیت خان ایلچی
	تودرمل (شف - راجه تودرمل)	۳۶۲		تربیت خان بخشی
- ۲۰۶ - ۱۹۷ - ۷۰ - ۵۳		- ۴۳		تربیت خان میرآتش
- ۲۳۰ - ۲۲۸ - ۲۲۵ - ۲۱۸		۴۵۲
۹۵۶ - ۹۳۰ - ۴۹۷ - ۲۴۶		۳۰۲		ترخان صاحبقرانی
۴۵	.. توران شاه	- ۲۴۶ - ۲۲۴		ترسون خان
۱۰۱	.. تورانیان (طائفه)	۲۵۰
	توغلقتمور (یا) توغلقتیمور امیر	۹۲۸		ترسون محمد خان
۳۰۳	لولاجی (یا) لولاجی	۲۱۵		تروقو خان کلان
۳۱۱	تهردی (یا) نهردی	۴۹۳	..	ترکان (قوم)
	تهردل خان بوادر رحمت	۴۳۶	..	ترکیان
۷۸۳	.. خان	۴۷۵	..	تغلق شاه
- ۵۷	تیموریه (خاندان)	۶۱	..	تغلقتمور خان
۱۳۷	..			تقتمش خان (یا) تقتمش
				خان (یا) تقتمش خان
		۳۰۲
	ثناء الله خان فوجدار سیکاکول	- ۶۲۵		ترب خان حکیم دأرد
۷۴۶	نذیر عذایق الله خان	۶۲۶

• حرف ثاء •

۳۵۴ .. جان قليچ	* حرف جيم *
۱۹ - ۲۰ - جان نثار خان	جاجو (يا) جاجو ۱۷۵ - ۹۶۷
۴۷ - ۱۴۹ - ۴۹۳ ..	جادر داس ديوان بيوتات ۴۸۲
۱۴۴ .. جانوٽهه	جادر راي ۱۶۵ - ۳۹۰ - ۴۴۳
۹۰۱ .. جانوجي بذالکر	جام صلاح الدين .. ۳۰۶
جانوجي پسر رگهوجي بهونسله	جام فيروز .. ۳۰۶
۸۶۹ - مکاسدار برار	جام نظام الدين مشهوره
۹۰۵ - ۹۲۴ ..	جام نندا ۳۰۵ - ۳۰۶
۳۵۴ .. جاني بيگ	جان بابا .. ۳۰۸ - ۴۸۵
۴۸۵ جاني بيگ حاکم سنڌه	جانباز خان .. ۸۹۱
۶۹ جاني قرباني (قوم)	جانباز خان خويشگي برادر زاده
۲۰۸ - ۲۱۰ جباري	و خويش رحمت خان
۱۹۴ ججهار خان هبشي	متهور خان بهادر خويشگي
ججهار سنگهه بنديله (يا) ۱۲۶ - ۷۹۲
ججهار سنگهه بونديله	جان سپار خان بهادر ۶۵۲
۲۰ - ۸۸ - ۱۵۳ - ۳۲۲ -	جان سپار خان پسر سيد محمد
۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۶۱ - ۸۱۷ - ۴۱۳
۹۴۲	جان سپار خان فوجدار پير
۵۰۲ - ۱۰۳ جهونم راتهور ۳۹۱
۵۰۴ - ۸۱۸ - ۹۴۷ ..	

۷۴۲	جگدیوراز جادون	جعفر بیگ قلعه دار کالنه
۲۳۵	... جگمال	۴۲۰
	جلال الدین پسر ملک محمود	جعفر پسر هوشدار خان میر
۴۳۵	هوشدار .. ۹۴۵
۳۶۳	جلال الدین خان ...	جعفر خان ۱۵۹ - ۱۶۰ -
	جلال الدین خلجی والی دهلوی ۵۹۴
۹۱۲ - ۹۱۱	جعفر خان المخاطب به مرشد
۲۱۰	جلال الدین سوز	قایی خان مسمی به محمد
۲۳۱	جلال الدین محمد اکبر	هادی صوبه دار بنگاله ۷۵۳
۷۴۴	جلال الدین محمود خان	۷۴۴
۷۸۰	جلال خان افغن ...	جعفر خان صوبه دار لاهور ۸۳۰
۶۴۰	جمال چینه ...	جعفر خان صوبه دار مالوه ۸۲۷
۸۳۸	جمده ایلک ...	جعفر خان وزیر اعظم ۶۱۶
	جمده الملکی جعفر خان ناظم	جعفر علی خان خراسانی
- ۸۳۰	صوبه دار الخلافه ۵۰۶
۸۳۲	جگت سیه ساهو ۷۵۲
۱۹۱	جهان خان ...	جگت سنگه پسر مکند سنگه
۴۳۹	جمشید ۵۱۰
۲۹۱	جمشید خان شیرازی	جگت سنگه پور راجه مانسنگه
- ۱۲۳	جملة الملک اسد خان	۴۳۷

۱۹ - ۲۱ - ۶۶ - ۷۹ - ۸۸	۶۶۹
۹۰ - ۹۵ - ۱۹۹ - ۲۹۶	جملة الملك اسد الله خان
۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۴ - ۳۴۱	(يا) جملة الملكي (يا)
۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۵	عمدة الملكي ۲۸۱
۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۶۱ - ۳۶۵ ۵۷۴ - ۱۷۱
۳۷۰ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۸	جنت آشیانی (یعنی نصیر الدین
۳۸۰ - ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۸۸	محمد همايون پادشاه)
۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۱۱ - ۴۱۵	۱ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۴
۴۲۶ - ۴۳۱ - ۴۳۸ - ۴۴۸	۶۰ - ۶۲ - ۸۹ - ۱۸۰
۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۷۷	۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۹۰
۴۷۹ - ۴۸۳ - ۴۸۶ - ۴۸۷	۱۹۲ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۲
۴۸۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲ - ۵۸۳	۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۱۱
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸	۲۱۴ - ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴
۸۲۱ - ۸۲۹ - ۹۳۲ ...	۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۵۲ - ۲۵۵
۲۷۸ ... جنید کرانی	۲۶۸ - ۲۷۷ - ۲۹۲ - ۳۰۷
جوان علی خان پسر محمد	۳۴۴ - ۳۴۷ - ۴۷۵ - ۴۸۸
مراد خان ... ۶۹۱ ۸۱۳
جواهر سنگهه جانت پسر	جنت مکانی (یعنی نورالدین
سورجمل (یا) سورجمل	محمد جهانگیر پادشاه
جانت ... ۸۶۶	۸ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۵ - ۱۸

چرگس (قوم)	۴۲۰	جهاندار شاه معزالدين	۱۷۵ -
چغتآ ...	۲۹۹	...	۱۷۷ - ۱۷۸ - ۹۰۷ - ۶۷۷
چغتائي خان ...	۶۱	...	۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۹ - ۷۲۰
چنداول ...	۸۷۰	...	۷۳۱ - ۷۳۳ - ۷۵۲ - ۷۸۲
چنگز خان قتلغ	۶۱	...	۸۷۶ - ۸۰۲
چنگيز خان	۱۹۳ - ۱۹۴	جهان شاه بن شاه عالم بارشاه	...
...	۲۳۷ - ۲۵۹ - ۲۶۳	...	۱۳۶ - ۱۳۷
چنگيز خان قشليق و بانا (يا)		جهانگير پادشاه	۱۹۹ -
قشلق و بانا	۳۰۲	...	۳۲۴ - ۳۸۰ - ۸۲۸
چنگيز مخاطب بمذصور خان	۶	جهيله رام (يا) چيله رام ناگر	...
چوسا (يا) جوسا ...	۱۸۰	...	۱۷۸
چی دهج سنگهه (يا) جي		جهيله	۱۴۶ ...
دهج سنگهه زميندار آشام		جی آيا سندهه	۷۷۳ -
ملقب به سرکي (يا)		...	۸۸۶ - ۸۸۸ - ۸۸۹
سرگي (راجه)	۵۴۵ - ۵۴۴	جی سنگهه سوني	۱۰۷ -
چين قليچ خان (خطاب نواب		...	۱۳۶ ...
نظام الملک آصف خان)			
...	۸۳۸		
چين - ن قليچ خان (که اول		چترنيه (يا) جهترنيه	۱۴۴
عبدالرحيم خان اين خطاب		چتور	۳۸۶ ...

• حرف چے •

یافته بود بعده مخاطب به	حامد الله خان پسر مبارز خان
نصیر الدوله ملاکت جنک	عماد الملک خواجه محمد
شد) ... ۸۳۵	... ۷۴۶

* حرف حا *

حاتم بیگ کفایت خان ۵۰۶	حامد خان نایب صوبه دار
حاجی احمد سعید خان ۱۷۲	گجرات و اوده عم نواب
حاجی بیگم ۶۰ - ۲۴۰	آصف جاه ... ۸۰۳ -
حاجی خان غلام شیر خان	... ۸۶۸ - ۸۰۴
افغان ۵۰ - ۲۰۷	حبشیان (قوم) ۹۶۲
حاجی شفیع اصفهانی ۷۵۱	حبشیان غنبری ۴
حاجی شفیع خان ۶۳۵	حبیب علی خان ۲۷۹
حاجی شکوالله تبریزی ۷۵۴	حجاج بن یوسف ۵۶۲
حاجی عبد الله خراسانی دیوان	حجة الاسلام امام محمد غزالی
صوبه بوار ۷۵۱	... ۶۰۵
حاجی محمد ... ۷۵۵	حز الله خان بهادر صوبه دار
حاجی محمد خان سیستانی	ناندیر ... ۸۰۰
... ۵۵	حز الله خان نبیر سعد الله
حاجی محمد علی خان ۶۴۳	خان ... ۷۲۶
حافظ محمد امین خان ۶۲۰	حسام الدوله میرزا شاه نواز
	خان صفوی ۶۹۳ - ۹۴
	حسام الدین خان ۶۲۱

۷۰۶	۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۴	حسن
- ۵۱۳	حسین بیگ خان		- ۷۶	حسن بیگ بدخشی
۸۳۳	۷۷	...
۳۱۶	حسین بیگ شیخ عهري		۴۳۶	حسن پسر دستم میرزا
۴	حسین پسر نظام شاه		۳۸۵	حسن خان
۴۳۰ - ۱۲۷	حسین خان			حسین خان پسر فتح‌الملک
۹۵۷	حسین خان تکریمه		۹۶۳	...
۹۵۶	حسین خان چک		۵۸۵	حسن خان خویشگی
۲۴۶	حسین خان شاملو		۱۲۰	حسن علی
	حسینی خان پسر علی مردان		- ۱۳۲ - ۱۳۱	حسن علی خان
۷۴۲	حیدر آبادی		۹۱ - ۹ - ۱۷۶ - ۱۳۴ - ۱۳۳	حسن غازی خان بهادر عالمگیر
	حسین خان پسر قطب‌الدین		۶۳۲	شاهی
۱۲۷	خان خویشگی			حسن علی خان (خطاب
	حسین دوست خان عرف چنڈا		۷۰۴	محمود غازی)
	(یا) نواب چنڈا صاحب			حسن یار خان پسر محمد یار
	از رُسای نوايت آركاٹ		۷۱۰ - ۷۰۹	خان
۸۶۲ - ۸۶۱	۳۳۴ - ۳۳۰	حسین
۷۷۷	حسین زئي (قوم)		۳۵۹	حسین بیگ بدخشی
	حسین علی خان امیرالامرا			حسین بوادار محمود غازی
۱۳۱	صوبدار اردنگابان			

۸۳۶	۱۲۴ - ۱۴۲ - ۱۷۹ - ۵۰۷ -
حفیظ اللہ خان (یا) حفظ اللہ	۵۶۶ - ۶۴۵ - ۶۷۷ - ۷۱۲ -
خان پسر معزالدولہ حامد	۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۴۷ - ۷۴۸ -
خان بہادر ملاپت جنگ	۷۵۷ - ۷۶۶ - ۷۸۲ - ۸۰۶ -
۷۶۸	حمید قلیچ خان بہادر ۳۲
۶۱۸	حمید قلی خان ۱۹۵ -
۴۳۶
۲۶۱	حمید قای خان ذوالقدر ۲۱۴
حکیم حمام (حمام بہای ہوز	حشمت اللہ خان پسر محترم
۳۴۹	خان بہادر میر محمد خان
۶۲۶	(یا) میر محمد جان
۹۵۵ - ۳۷۹	۷۹۶
۸۱۱	حشمت جنگ بہادر (خطاب
۳۷۹	محمد اصغر پسر محمد
۳۴۷ - ۳۱۰	اسام خان (۶۶۷
۴۱۷	حفظ اللہ خان فوجدار چنوت
۳۴۳ - ۲۹۸	پنجاب برادر لطف اللہ
۳۴۲	۱۱۳
حمزہ بیگ ترکمان	حفیظ الدین ۱۷۶
حمزہ بیگ ذوالقدر مشہور بہ	حفیظ الدین خان بہادر ۱۷۷ -
۳۹۷	کور حمزہ

۲۷۲ ... حیدر علی	۴۳۵ حمزہ بیگ للہ
حیدر علی خان تعلقہ دار	۴۵ حمید الدین خان
۸۷۲ سری رنگ پٹن :	حمید الدین خان مخاطب بہ
۱۹۰ حیدر قاسم کوہ پور	خانہ زاد خان پسر میروزا
۱۳۹ - حیدر قلی خان	۵۱۵ ابو سعید ...
۸۳۵ - ۷۶۷	حمید خاں حبشی غلام
حیدر قلی خان خراسانی	۹۵۹ نظام شاہ ...
۵۶۴ دیوان دکن	حمید خان حبشی وکیل
حیدر قلی خان میر آتش	۴ السلطنتہ ...
(شاف - معزالدولہ) ۱۳۸ -	۲۸ نور علی خانم ...
۷۶۹	۸۳۱ حیات خان ...
حیدر قلی خان ناظم گجرات	حیات مخاطب بزبردست خان
۸۴۲	۲۵ برادر فتح جنگ خان
۸۶۱ حیدر قلی دیوان دکن	۹۵۵ حیدر
۳۰۰ - ۳۰۱ حیدر میرزا	۷۵۲ حیدر بیگ ...
<hr/>	
* حرف خا *	
خاقان زمان یعنی شاہ عالم	۸۶۹
۶۹۱ پادشاہ	حیدر جنگ مدار المہام
۵۹ - ۲۳۲ - ۳۵۹ خان اعظم	موسیٰ بہرمنی سرگردہ نصارا
	۹۰۵ - ۹۰۴

۲۰ - ۷۸ - ۱۵۳ - ۱۶۵	۹۵۷ - ۹۳۱
۳۲۲ - ۳۷۸ - ۳۹۹ - ۴۰۸	۹۵۲ ... خان اعظم ازگه
۴۳۰ - ۴۵۳ - ۵۰۰ - ۵۶۹	خان اعظم کوکه (یا) میرزا کوکه
۹۶۰ - ۸۱۷	۹۲۸ - ۲۹۵ - ۲۵۸ ...
خانخانان انتظام الدوله ۸۹۳	۲۱۸ خان باقی خان
خانخانان بهادر شاهي ۶۴۶	۳۹۱ - ۲۷۴ خانجهان
خانخانان بیرام خان (شف -	۶۳۰
بیرام خان خانخانان)	خانجهان - ان اعزالدوله بهادر
۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۸۲	(شف) سوه - دار خان
۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸	۹۵۱ محمد محمد
۱۸۹ - ۲۰۹ - ۲۰۷ - ۲۰۶	خانجهان بهادر ۳۶۶ ۱۰۶
۲۱۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۵	۶۸۴ - ۶۴۶
۲۶۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۲۰	خانجهان بهادر شایسته خان
۳۲۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۷	۶۰۱
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۵ - ۴۳۶	خان جهان بهادر کوکلتاش
۴۳۷ - ۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵	۳۴ - ۶۲۹ - ۹۴۹ - ۹۵۰
۹۵۲	۹۶۷
خانخانان منعم بیگ ۵۳ -	خان جهان موبه دار بنگاله ۲۲۵
۵۵ - ۲۰۴ - ۸۰۹ - ۹۲۸	خانجهان لودی ناظم دکن (یا)
خانخانان منعم خان ۱۶۱ -	صاحب موبه دکن ۱۹ -

۲۲۷ - ۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۴۳	۲۰۶ - ۲۰۸ - ۴۵۱ - ۴۶۰
۴۴۴ - ۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۲۴	۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶
۴۷۱ - ۷۵۰ - ۹۲۹ - ۹۶۱	خانخانان میرزا عبدالرحیم کوک
خان زمان امانی پسر	۸ - ۳۲۳ - ۳۵۴ - ۳۶۰
مهتاب خان خانخانان	۹۵۸
۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲	خاندرزان بهادر (خداب نواب
۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۵۲۰	نظام الملک آصف جاه
خان زمان برج علی ۱۸۶	صوبه دار اردبه و فوجدار
خان زمان پسر منع-م خان	لکهنو ۷۱ - ۸۵ - ۸۶
خانخانان ۷۵۶	۸۸ - ۱۳۳ - ۱۶۳ - ۴۰۵
خان زمان شیدانی ۱۴۶	۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۵
... ۱۸۶ - ۲۰۵ - ۲۹۴	۴۸۰ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۷۴۷
خان زمان شیخ نظام ۴۵۴ ۸۹۳ - ۹۴۲
خان زمان مکرم خان بن	خان درزان خواجه حسین ۷۸۱
خانخانان بهادر شاهي	خان درزان صوبه دار پرهانپور
۷۴۴	۴۵۴
خانم خانم ... ۳۳۹	خان درزان نصرت جنگ ۴۹۰
خان عالم .. ۲۸۲ ۴۹۱ - ۵۸۸
خان فیروز جنگ ناظم - صوبه	خان زمان ۵۵ - ۸۵ - ۱۵۴
گجرات (ارل بختاب	۱۸۱ - ۱۹۳ - ۲۰۰ - ۲۰۱

خانه زاد خان پسر منعم خان	شهاب الدین خان و ثانیاً
خانخانان .. ۶۷۷	بخطاب غازی الدین خان
خانه زاد خان خان زمان ۳۸۷ -	بهادر فیروز جنگ مخاطب
۴۴۲	شده (۴۰ - ۴۱ - ۱۷۴ -
خدا بنده پسر قریش سلطان	۵۰۶ - ۴۷۸ - ۶۸۰ - ۷۳۱ -
۶۲	۷۶۵ - ۷۶۹ ...
خدا بنده خان .. ۳۹	فان کلان ۱۴۷ - ۲۱۳ -
خدا داد برلاس .. ۲۲۵	... ۲۰۴ - ۲۱۵ - ۲۵۷
خدا داد خان بی—رادر علائی	خان محمد خان ۵۹۱
رحمت خان و پسر اله ۵۵	فان میرزا پسر سلطان محمود
خان .. ۷۸۱	میرزا ... ۲۶۵
خوارند خان .. ۹۵۸	فانم (اهلیه مهابت خان) ۴۰۷
خداوند خان حبشی ۲۹۱ -	خانم سلطان ... ۱۹۸
۳۵۶	خانه زاد خان ۱۲۴ - ۱۲۵ -
خدایار خان مهتی ۳۱۲	.. ۱۷۴ - ۳۶۶
خدمت خان .. ۳۳	خانه زاد خان پسر کلان
خرم بیگم مشهور به ولی نعمت	مبارز الملک سربلند خان
۲۶۹ - ۲۷۱ - ۴۷۲ - ۳۲۹	بهادر دلدار جنگ میر محمد
خسرو .. ۴۱	رفیع .. ۸۰۵
خسرو خان چوکس ۳۲۶ -	

- ۵۸۸ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۶۰۵ -

- ۶۰۶ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶ -

- ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ -

- ۶۴۵ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ -

- ۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲ -

- ۶۶۴ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ -

- ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۶ -

- ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸ -

- ۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ -

- ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱ -

- ۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶ -

- ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ - ۸۰۱ -

- ۸۰۶ - ۸۲۶ - ۸۳۵ - ۸۳۸ -

- ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵ - ۸۷۶ -

- ۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۴۵ -

- ۹۴۴ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ -

- ۹۵۱ - ۹۶۷ - ۹۷۱ - ..

خلد منزل (یعنی قطب الدین

محمد معظم شاه عالم

مخاطب به بهادر شاه)

۳۴۷ - ۴۳۸ - ۴۸۵ - ۴۸۶ -

خمسرد زمان .. ۵۰۶

خمسرد سلطان بن نذر محمد

خان .. ۶۳۶

خمسرد شاه .. ۲۶۵

خمسرد قزویزی .. ۲۸۷

خمسرد دلی اوزبک ۸۸

خضر خان پنی .. ۶۲۹

.. .. ۸۶۰ - ۸۶۳

خضر خواجه خان ۶۱

خضر خواجه میر خداداد ۳۰۲

خلد مکان (یعنی محمد

اورنگ زیب عالمگیر بادشاه

شف محمد اورنگ زیب

بادشاه) ۲۹ - ۳۲ -

۳۳ - ۳۴ - ۴۷ - ۱۱۸ -

۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ -

۱۴۰ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۶ -

۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ -

۵۵۸ - ۵۶۶ - ۵۷۵ - ۵۸۵ -

۱۵۵ - ۱۶۷۲ - ۴۷۹ - ۵۷۵	۳۲ - ۳۷ - ۴۷ - ۱۲۱
خلیل الله خان پلنگ خاں	۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۷۷ - ۵۰۷
خطاب صاحب خاں	۹۰۷ - ۹۴۳ - ۹۵۱ - ۹۵۲
حیدر آبادی ۹۲۸ -	۹۵۴ - ۹۵۸ - ۹۶۲ - ۹۶۶
۹۲۹ - ۹۳۱ - ۹۴۹ ..	۹۷۰ - ۹۷۲ - ۹۷۷ - ۹۸۰
خلیل الله خان میر بخش	۹۸۶ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۸
۵۴۷ - ۵۹۰ - ۸۲۸ - ۸۲۹	۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۳۰ - ۷۵۶
خلیل الله خان میر تورک ۸۲۱	۷۵۷ - ۷۶۶ - ۷۸۰ - ۷۸۱
خلیل الله ولد میر میران ۳۹۴	۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۸۰۲
خندور خان داماد قلیچ خان	۸۰۵ - ۸۲۳ - ۸۳۵ - ۹۵۱
۹۴ - ۹۹۳	خلفای عباسیہ ۴۷۰
۲۷۳ خواجه آقا خان	خليفة احمد الله ۱۰۹
۳۸۸ - خواجه ابوالحسن	خليفة سيد علي مخاطب به
۴۲۹	خليفة سلطان وزير اعظم
۷۲ - خواجه ابوالحسن تربتی	امران خلف مير رفيع الدين
۱۶۶ - ۲۷۳ - ۵۹۹ ..	محمد ۱۰۹ - ۱۱۵
خواجه احمد مخاطب به	۱۱۱ - ۹۴۱ - ۹۷۷
شہادت خان پسر کلان	۹۷۸ - ۹۸۰
ہزار خان عماد الملک	خليفة مير ۱۱۷ ..
۷۴۴ - خواجه محمد	خلیل الله خان ۱۰۰ - ۱۰۱۰

۳۱۹ - ۲۲۵ - ۲۲۴ ..	۷۴۵
خواجہ شمس الدین صاحب	خواجہ اسد خان پسر مبارز خان
۷۸ .. دیوان	ناظم حیدر آباد ۶۵۳
خواجہ عامر مخاطب بہ	خواجہ باقی باللہ سمر قندی
امیر الامرا مناصم الدولہ	۳۲۴
خاندوران ۸۸۰ - ۸۸۳	خواجہ بہاء الدین قاضی بلدہ
۸۸۸	سمرقند برادر نواب عابد
۲۳۴ خواجہ عبدالباری	خان .. ۸۴۲
۲۳۳ خواجہ عبدالخالق	خواجہ جہان .. ۳۷۸
خواجہ عبدالخالق خوافی ۳۶۹	خواجہ حسن نقشبندی ۲۱۲ -
خواجہ عبدالرحیم خان ۶۶۲	۲۹۳ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸
خواجہ عبدالشہید ۲۳۳	۴۵۹
خواجہ عبدالعلیم (یا)	خواجہ حسین ۱۳۳
۲۳۳ عبدالحکیم	خواجہ حسین علی مخاطب بہ
۷۶۴ خواجہ عبداللہ	خان دوران ۱۳۳
خواجہ عبدالواحد خان خواجہ	خواجہ خازند محمود ۲۳۳
ہمت بہادر مخاطب بہ	خواجہ سہیل خان بیجاپوری
امین الدولہ بہادر سیف	۳۳۲
جنگ نبیرہ میرزا ابوالمعالی	خواجہ شاہ منصور وزیر ۲۲۵
۵۵۹	خواجہ شمس الدین خان خوافی

۱۹۹	..	خواجه ويسی	۲۳۴	خواجه عبدالهادی
خواجه هادی	مشهور	بخواجه	۱۸۰ - ۴۸	خواجه کلان بیگ
۲۰۵	..	کلان	خواجه کلان	مشهور به خواجگان
۴۱۳	خواجگي حاجي محمد	۴۱۳	خواجه پسر بزرگ	خواجه
خواجگي محمد حسين عم	هاشم	ناصرالدين	عبيدالله	احرار
خان	بـرادر قاسم	خان	۲۳۲	(قدس سره)
۹۴۱ - ۶۲	ميربکر	۱۸۶	خواجه محمد	سمیع
۱۹۸	خواجگي فتح الله	خواجه محمد	نظام	برادر شيخ
۶۹۸ - ۱۵۲	خواص خان	الاسلام	خواجه	عصام الدين
خواص خان	وکیل مهمات	۲۳۳
۸۶۳	سکندر عادل شاه	۲۳۳	خواجه محمد	يوسف
خـوافي خان	صاحب تاريخ	۲۸۲	خواجه محمد	هردي
۶۸۰	منتخب الباب	۲۲۱	خواجه مظفر علي	
- ۱۰۸	خوبشگي خان	- ۲۳۵ - ۲۳۳	خواجه معين	
۷۷۹ - ۷۷۷	..	۲۳۶
خيرالله خان	پسر معزالدرله	خواجه	مقیم	هردي پدر
حامد خان	بهادر ملايت	۲۴۳	نظام الدين	بخشي
۷۶۸	..	۲۵۰
خيريت خان	عم زندراة خان	خواجه	نظام الدين	عبدالهادی
۴۰۱	..	۲۳۳

۲۹۷ .. داغ بیگ
 ۴۱۴ - ۵۱۷ دانشمند خان
 دانشمند خان میر بخشی
 ۱۷۱
 ۲۲۰ .. داؤد
 ۸۴۱ - ۸۴۱ داؤد خان
 داؤد خان پنی نایب صوبه دار
 دکن پسر خضر خان پنی
 ۸۶۱ - ۸۶۰
 داؤد خان قریشی صوبه دار
 ۵۴۱ .. بهار
 داؤد خان کرانی - ۷۵
 ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۴ - ۱۶۱
 ۳۹۴ - ۱۹ داور بخش
 ۸۹۳ - ۸۶۶ دقا. میقه دهیه
 ۹۱۹ - ۸۹۴
 ۴۴۱ .. دجال
 ۸۹۱ (گرده) درانیان
 ۹۱۹ - ۸۹۴
 ۴۲۴ درجن سنگه هاد

* حرف دال *

۵۸۹ - ۳۳۵ داراب خان
 داراب خان پسر سید محمد
 ۴۱۳
 دارا شکوه (شف - پادشاهزاده
 دارا شکوه) ۱۷ - ۲۷ -
 ۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ -
 ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۵۴ -
 ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -
 ۳۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
 ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
 ۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۴ -
 ۵۳۴ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
 ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -
 ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
 ۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
 ۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -
 ۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -
 ۹۴۹

۸۰۳	دهرماجی زمیذدار	۲۸۸	..	دریش خورو
۷۴۸	..	۵۷۶ - ۵۳۸		دکنیان (گرز)
	دیانت خان نبیرگ اصانت خان	۸۶۳
۳۷	..	۴۲۱		دلادر خان حبشی
	دیمل (یا) ایمل زمیذدار			دلادر خان خمر خواجه احمد
۱۰۴	ولایت جام			خان بن خواجه محمد مبارز
۲۹۸	دین محمد سلطان	۷۴۵		خان عمان الملک
۲۳۵	..			دایمت برادر راجه سورج سنگه
	دیویداس	۴۴۵

* حرف ذال *

۳۱۳	..	دنانین
۳۰۳	..	دهجرا

* حرف ذال *

	ذوالفقار الدوله میرزا نجف	
۸۰۸	..	خان
	ذوالفقار خان	۴۹۵ - ۴۷۳
		۴۷۴ - ۴۷۷ - ۷۷۹ - ۹۸۶
		۹۸۷ - ۷۱۲ - ۷۱۰ - ۷۳۱

۱۷۸ - ۱۰۶	دلیر خان روهیلہ
۵۴۱ - ۵۵۳ - ۵۸۰ - ۷۳۲	..
۷۳۷	..
۶۱	درا خان (یا) درا خان
۸۲۲	دوست بیگ مغل
۴۳۴	دوستکام پسر معتمد خان
	دوست محمد نواسه قطب الدین
۱۰۷	خان خردشگی
۷۳۲	دوست محمد روهیلہ
	دهرم راج مرزبان کوه بهوتنت
۵۴۶	..

۹۷۱ - ۸۰۲	راجہ باسو ۱۴۹ - ۱۴۷
ذوالفقار خان صوبہ دار دکن ۵۷۱ - ۹۴۰
پسر اسد خان وزیر ۸۶۰	راجہ برہماتوت (برہمنی ساکن
ذوالفقار خان نصرت جنگ	سنگمیدر و مختار کل نواب
.. .. ۱۱۷	آصف جاہ ثانی (۹۲۲ -
ذوالفقار (نام قیل) ۶۲۵ ۹۲۴
• حرف را •	
راٹھور (قوم) ۷۵۵ - ۵۹۸	راجہ بہارامل کچھواہہ ۲۰۷
.. .. ۷۵۶ - ۹۴۸	راجہ بہگوان داس ۳۳۱
راچپوتیہ (یا) راچپوتان (قوم)	راجہ بہگونم داس ۷۰ -
۱۵ - ۹۸ - ۲۱۵ - ۳۹۲ - ۲۷۳ - ۲۸۰
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ -	راجہ بہوت داس کور (یا)
۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۰۶ - ۴۰۷ -	بہوت داس (یا) بیتھل
۴۰۸ - ۴۹۵ - ۵۰۰ - ۵۰۱ -	داس .. ۵۹۳
۵۹۱ - ۵۹۹ - ۶۰۱ - ۶۶۳ -	راجہ بہیم پسر رانا امر
.. ۶۷۰ - ۹۷۰ -	سنگھہ .. ۴۲۹
راجو میان دکنی ۸ - ۷	راجہ بیتھل داس (یا) بیتھل
راجہ ارچبندہ (یا) ارچبندیہ	(یا) بیتھل - دیوان اسد
(یا) ارچبندہ ۳۸۶	جنگ .. ۴۳۳ - ۸۷۲
	راجہ پیربر (یا) پیربل (شف
	پیربر (۱۹۶ - ۲۴۶ - ۴۱۸

راجہ پیام .. ۵۵۳	راجہ رام سنگھ پسر میرزا (راجہ
راجہ تودرمل (شف تودرمل)	جیسنگھ کچواہہ ۵۷۷ -
۵۳ - ۷۰ - ۱۹۷ - ۲۰۶ - ۶۳۰
۲۱۸ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -	راجہ زار .. ۸۹۴
۲۴۶ - ۴۹۷ - ۹۳۰ - ۹۵۶ -	راجہ راي سنگھ سیسودیه ۵۹۱
راجہ جسونت سنگھ ۶۵	راجہ (تن چند ۱۳۵ - ۷۴۷ -
راجہ جگت سنگھ پسر (راجہ باسو ۷۴۸
.. ۱۷ - ۵۶۱ - ۵۷۲ -	راجہ رخنگ .. ۵۴۳
راجہ جیسنگھ ۴۵ - ۱۰۷ -	راجہ ساہو .. ۵۰۸
.. ۵۸۲ - ۷۵۷ - ۸۷۹ -	راجہ ساہو بھونسلا (شف ساہو
راجہ چندامن برہمن ۲۷۷	بھونسلا) ۸۵ - ۱۵۴ -
راجہ چھبیل (یا) ناگر (یا) چھبیل	۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ -
رام عم گودھر بہادر ۷۴۸	۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۵۴ - ۴۵۵ -
راجہ رام جانت .. ۶۵۷	۵۷۰ - ۸۰۶ - ۹۴۲ - ۹۶۱ -
راجہ رام چند .. ۷۳	راجہ سری نگر .. ۸۲۲
راجہ رام چندر ۹۲۰ - ۹۲۱ -	راجہ سنبھا (یا) سنبھاجی
راجہ رام چندر سین جادون	بھونسلا (شف سنبھا
.. .. ۸۰۰	بھونسلا) ۳۲ - ۴۱ -
راجہ رام چند مرزبان تہتہ ۲۰۸	۵۸۸ - ۶۲۹ - ۶۵۴ - ۷۵۹ -
راجہ رام ساہ ۵۵ - ۵۴	راجہ سوج سنگھ راتھور ۱۵۰ -

راجہ	۴۴۵ - ۱۵۲۰ - ۱۵۱	رام داس مخاطب بہ
راجہ سورجمل (شف سورجمل)		رگھوناتھ داس دیوان مظفر
۳۶۶ - ۸۸۶ - ۸۸۷		جنگ ۸۹۷ - ۹۰۰ -
۸۹۴ - ۸۹۱ - ۸۸۹	۹۰۱
راجہ علی خان	۳۳۲ - ۱۹۸	رام دیوراجہ دکن مخاطب بہ
راجہ گچھتی (شف - گچھتی)		رای (ایان) ۹۱۱ - ۹۱۲ -
۲۲۵ - ۲۷۹	..	۹۱۳ - ۹۱۴ -
راجہ گچ سنگھ	۱۵۳ -	رام سنگھ ہادی .. ۵۱۰
۵۹۹ - ۳۲۲	رانا ۵۵ - ۸۸ - ۳۸۷ -
راجہ گردھر بہادر (یا) راجہ		۳۹۲ - ۳۹۸ - ۴۳۱ - ۶۱۹ -
گردھر بہادر شف - گردھر		۸۱۲ - ۹۳۳ -
بہادر (۷۴۸ - ۷۷۱ -		رانا اُدی سنگھ زمیندار میوار
۸۷۹	۵۰
راجہ مان	۲۴۷	رانا امر سنگھ ۱۲ - ۱۴۹ -
راجہ مان سنگھ کچھ - واہ		۳۵۴ - ۴۲۹ -
(شف - مان سنگھ) ۵۵ -		رانا پرتاب زمیندار میوار ۳۴۴
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۹۵ - ۳۲۵ -		رانا پرتاب عرف کیکار (یا) کنکار
۳۷۶	۲۵۸
راجہ خان موہن دار (الہ آباد		رانا سانکا (یا) سانکا ۱۴۵ -
۱۳۲	۲۶۵

۲۱۵	رای مانسنگه دیوهره	۳۷۷	..	رانا سیدوویه
۵۱۰	.. رای مکند	۸۶۸ - ۸۶۹		راد بالاجی
	رتن پسر کلان مهیس داس	۴۲۴		راد بهار سنگه هادا
۴۴۶	.. راتهور	۵۰۱		راد دردا چندرات
۴۹۵	.. رتن راتهور	۱۶۸ - ۴۵۳ - ۴۵۴		راد رتن
	رتن سنگه چندرات مخاطب	۵۱۲
	به اسلام خان زمیندار رام پوره			راد رتن هادا مخاطب به
۷۳۱	۱۶۴		سربلند رای
	رحمان داد خان خوشگي	۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۶۸ - ۳۶۷		
۷۷۹ - ۷۷۸	۹۶۰
۷۸۷	.. رحمت خان			راد رنبا پسر انند رار جیونم
	رحمت خان (شف - امیرالامرا	۸۰۷ - ۸۰۶
۱۰۸	حسین علی خان	۵۳۷ - ۵۳۵		راد ستر سال
۱۵۹	۵۹۱
	رحیم الله خان بهادر زیولدار پرگنه	۳۷۳	..	راد مردان
	سیونا مضاف برار مخاطب	۶۳۱	..	رای بندرابن
	به منظور الدوله متبهر جنگ	۱۲۴	..	راے درک
	پهر محمد غیاث خان	۴۴۰		رای سال درباری
۷۷۰ بهادر	۱۰۵ - ۱۰۴		رای سنگه
۷۷۱	۱۹۷

۷۷۷	..	جماعه دار	رحیم داد پسر متھور خان بہادر
- ۲۹۸ - ۲۹۷		رستم میرزا	رحمت خان خورشیدی
۲۹۹	۷۹۱
- ۲۹۸ - ۲۹۷		رستم میرزا	۳۸۲ .. رزق اللہ
۲۹۹	۹۰۵ ۵۱۰۰ ۳۸۳ رستم
		(رسول برادر زادہ نندہ چ جنگ)	رستم برادر زادہ فتح جنگ
۲۵	..	خان	۲۵ .. خان
۴۰۹	..	رسول مختار	۴۴۶ .. رستم خان
۵۵۴	..	رشید خان	۵۹۱ رستم خان بیجاپوری
		رشید خان انصاری شاہجہانی	رستم خان دکنی ۹۴ - ۹۹
		برادر ہادی داد خان	۸۴۱ - ۸۲۰ - ۱۰۱ ..
۹۴۳ - ۹۴۲ - ۹۴۱ - ۱۴۰			رستم خان صاحب صوبہ اندخون
		رشید خان برادر افراسیاب خان	۸۳
۷۵۲		مرزا جمیری	۹۵ رستم خان فیروز جنگ
۱۲۲	..	رضوی خان	۶۲۹ - رستم زار عمزادہ مادنا
۵۹۸		رعد انداز خان	۶۳۰
۶۳۶		رعد انداز خان میرانش	رستم علی خان برادر شجاعت
		(رفیع الدرجات بن رفیع الشان)	خان گجراتی ۸۰۴
		بن شاہ عالم بادشاہ (شف)	رستم علی خان حاکم بندر
		(سلطان رفیع الدرجات)	سورت پسر محمد کاظم

۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳	۱۲۶ - ۷۴۷ - ۸۰۳ - ۸۷۶
۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷	۸۷۷
رگه‌خانه متصددی مهمات	رفیع الشان بن شاه عالم بادشاه
دیوانی .. ۵۲۸	۷۴۹ - ۱۳۸ - ۱۳۶ ..
رگه‌وجی بهوسله (یا) رگه‌و	رفیع الدوله ملقب به شاه جهان
بهونسله ۸۶۹ - ۸۷۳	ثانی بن رفیع الشان بن
.. .. ۹۰۵	شاه عالم بادشاه (شف -
رنبها مرهقه .. ۸۴۰	شاه جهان ثانی) ۱۳۶ -
روح الله برادر زاده مکرمات خان	۷۴۷
.. .. ۴۷۰	رفیع خان باقل بوادرزاده وزیر
روح الله بیگ خان (یا) روح الله	خان محمد طاهر خراسانی
نیکدام خان ۹۴۸ -	۹۴۰
.. .. ۹۴۹	رکن الدوله دیوان سرکار میر
روح الله خان ۳۸ - ۶۲۴ -	نظام علی اسد جنگ ۸۷۴
۶۲۶ - ۶۴۲ - ۶۸۹ - ۹۵۰	رکن الدوله ناظم اورنگ آباد
روح الله خان ثانی ۴۱ -	۹۰۲ - ۹۰۱ - ۸۹۸ ..
.. .. ۶۹۳	رکھی .. ۴۰۱
روح الله میر بخشی ۶۶۱ -	رگه‌خانه راد برادر اعیانی
.. .. ۸۰۲ - ۶۶۷	بالاجی راد ۸۷۶ - ۸۷۰ -
رز بهانیان (نرته) ۹۷۱	۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۹۲ -

۲۳ - ۲۲ .. زکریا خان	۷۰ .. (قوم)
زمان شاه عباس (یا) زمان	غرضن اختر - نام محمد شاه
۴۰۹ .. ابن العباس	بادشاه بن جهانپناه بن شاه
زمانه بیگ مهابت خان ۳۸۷-	عالم بادشاه (شف - محمد
۳۸۸	شاه بادشاه (۱۳۶ - ۱۳۷
زمانیه دختر فرخ سیر بادشاه	۸۷ .. (قوم)
و زرجه فـردوس آرامگاه	دومی خان میر آتش شاهي
۸۸۹	۴۳۹
زوالی پسر مخلص خان ۴۳۰	زنددوله خان (یا) زندوله خان
زین الدین علی خان پسر ملا	پیدجاپوری .. ۴۰۰ -
۵۶۶ - ۵۶۵ یحیی	۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۱۹ - ۴۲۰ -
۵۸ .. زین الدین کفیر	۹۶۵ - ۹۶۱
زینت النساء بیگم همشیر اعیانی	۲۲ .. (قوم)
۶۶۹ محمد اعظم شاه	۶۵ (قوم) هزاره
زین خان (یا) زین الدین خان	۳۸۳ زال
۳۰۰ کوکه (یا) کوکلتاش	۲۸ .. زاهد خان کوکه
۴۳۶ - ۴۹۰ - ۶۱۸ - ۶۶۹	زیر دست خان والا شاهي
	۱۶۸ علمی حضرت
	زربخش جنوہ زمیندار پرگنہ
ساباجی پسر رگهوجی بهوسله	۴۵ .. کرجهاک بند

• حرف سین •

۸۱۲	۸۷۳
۱۰۹ سادات صفاهان (گرده)	۵۱۹ - ۱۸۴ سادات (قوم)
۷۹۲ سادات مازندران (طائفه)	۷۶۶ - ۷۵۸ - ۷۵۷ - ۷۴۴
۱۰۹ سادات مرعشيه (طائفه)	۷۹۱ - ۷۸۳
۱۰۹ سادات مشهد مقدس (گرده)	۷۹۱ سادات اصفهان مشهور بسادات
۴۴۱	شهرستان (طائفه) ۴۳
۴۱۷ سام	۱۳۱ سادات بارهه (طائفه)
سام ميرزا برادر شاه طهماسب	۱۷۵ - ۵۴۴ - ۷۱۰ - ۷۱۲
۱۸۰ مغوي	۷۱۳ - ۷۱۵ - ۸۴۱ - ۸۶۴
۲۴۴ - ۲۴۳ سامعه بيگم	۸۷۷
۲۴۴ ساهو بهونسله (شف - راجه	۸۷۷ سادات بني مختار (گرده)
۸۵ ساهو بهونسله (۴۰۹
۱۵۴ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲	۱۸۶ سادات ترمذ (گرده)
۴۰۴ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۵۵	۴۰۴ سادات حسيني هروي (گرده)
۴۵۵ - ۵۷۰ - ۸۰۶ - ۹۴۲	۴۹۲ - ۷۴
۹۶۱	۸۳۳ سادات خان
۵۱۸ سبكان قاي خان والي بلخ	۱۰۹ سادات خليفه (گرده)
۵۲۳ سپهر شکوه	۴۰ سادات خو (قوم)
۹۰۴ سبطه سالار خانخانان	۳۸۵ سادات رضويه (طائفه)
	۹۰۴ سادات هيفي قزوين (طائفه)

۲۷۹	..	سري رام	۵۹۸	..	سنت بامي (طائفه)
۱۶۸	..	سزادار خان	۳۲۲	..	سنتري سال (يا) چتر سال
۵۵۷	..	سزادار خان مشهدي	۷۷۲ - ۷۷۱	..	سنتري سال بنديله
..	..	سعادت الله خان فوجدار ناکرتک	سنتري سال پسر ريملي (يا) ايملي
۷۳۷	۱۰۴	..	زميندار ولايت جام
۵۶۶	..	سعادت الله خان نايته	۹۰۶	..	سداسيو
۶۸۳ - ۶۸۴	..	سعادت خان	۸۶۶	..	سداسيو راد بهار
..	..	سعادت خان قلعه دار کالنه و	۶۰۰	..	سربديو ميخوديه
۹۴۱	..	تربنگ	سـربراه خان چيله جلال نام
..	..	سعادت خان نبيرق زين خان	۱۷۳
۹۶۸	..	کوکلتاش	۲۸ - ۷۳۱	..	سر بلند خان
۹۴ - ۹۵	..	سعد الله خان	۷۵۹ - ۹۴۷
۱۷۱ - ۳۴۶ - ۴۷۲ - ۵۰۹	۳۶۳	..	سر بلند خان ميربخشي
۵۲۹ - ۵۴۷ - ۷۲۶	۶۳۶ - ۹۴۸
..	..	سعد الله خان زرهيله پسر علي	۶۰۸	..	سردار خان
۷۶۲ -	..	محمد خان زرهيله	۷۳۰	..	سردار خان کوتوال
۷۷۴ - ۸۹۲	سورکي (يا) سورگي راجه (لقب)
..	..	سعد الله خان وزير اعظم صاحب	۵۵۱	..	(راجه آشام)
..	..	قران ثاني شاهجهان بادشاه	۹۷۱	..	هرميت افغان
..	..	و جد ملوړی نظام الملک	۲۵۳	..	سرهيت خان

۳۷۸	۳۸۷ .. آصف چاه
۹۱۲ .. سکندر دیو	۱۴۶ - ۲۴۱ - سعید خان
۲۶۴ .. سکندر رومي	۵۹۰ - ۵۷۱ - ۳۴۶ ..
۹۶۳ سکندر عادل شاه	۱۹۵ - سعید خان چغتہ
۴۲۹ سکندر والی بیجاپور	۳۲۵ - ۳۲۴
سکھان (یا) سکھہ (ف - م)	۹۴ - سعید خان ظفر جنگ
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۶۶۳ - ۷۵۷ -	۵۹۴
۸۲۸ - ۸۰۸	سعید محمد خان نائب اوریسہ
سکینہ بانو بیگم ہم شیر میرزا	پھر حاجی محمد و
۸۱۵ - ۲۱۷ محمد حکیم	برادرزادہ علی وردی خان
۲۰۴ - ۶۹ سلاطین چغتہ	۷۵۵
۲۶۴ سلاطین چغتہ و ارزبک	۱۹۲ .. سکندر
۳۰۵ .. سلاطین دہلی	۸۷ .. سکندر بیگ
سلاطین والا دودمان طیموریہ	۲۸۶ سکندر بیگ منشی
۱۶۹	سکندر (خاتم طبقہ عامل شاہیہ)
۱۴۴ - ۱۴۵ - سلطان آدم	۹۱۶
۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۲۱۱	۲۲۹ - ۲۲۷ سکندر خان اوزبک
سلطان ابراہیم پسر سلطان	سکندر خان سحر والی ہند ۱ -
۷۴۹ - ۱۳۸ رفیع الشان	۱۸۷ - ۵۰
۷۷۱	سکندر درتانی (یا) دودمانی

- ۵۲۴ - ۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۱۹

- ۵۳۱ - ۵۲۹ - ۵۲۷ - ۵۲۶

- ۵۵۸ - ۵۵۶ - ۵۳۶ - ۵۳۲

- ۵۷۲ - ۵۷۰ - ۵۶۷ - ۵۶۶

- ۵۸۴ - ۵۸۱ - ۵۷۵ - ۵۷۳

- ۵۹۴ - ۵۹۰ - ۵۸۸ - ۵۸۵

- ۶۰۵ - ۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۹۷

- ۶۱۳ - ۶۱۳ - ۶۱۰ - ۶۰۶

- ۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۱ - ۶۲۰

- ۶۳۹ - ۶۳۷ - ۶۳۶ - ۶۳۶

- ۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۴ - ۶۴۳

- ۶۶۰ - ۶۵۷ - ۶۵۴ - ۶۵۳

- ۶۶۹ - ۶۶۸ - ۶۶۶ - ۶۶۲

- ۶۸۲ - ۶۷۸ - ۶۷۴ - ۶۷۰

- ۶۸۹ - ۶۸۷ - ۶۸۶ - ۶۸۳

- ۶۹۵ - ۶۹۳ - ۶۹۲ - ۶۹۱

- ۷۱۱ - ۷۰۹ - ۷۰۴ - ۶۹۸

- ۷۴۷ - ۷۱۸ - ۷۱۵ - ۷۱۳

- ۷۶۵ - ۷۵۹ - ۷۵۶ - ۷۵۱

- ۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۷ - ۷۶۶

سلطان ابو سعید خان کاشغری

۶۱ - ۴۹ - ۴۸ ..

سلطان ابو سعید گورگان ۲۶۴

سلطان احمد ۷۷۹ - ۲۸۱

سلطان احمد خان المشتھر به

بالا بچه خان .. ۶۱

سلطان احمد خلف زئی ۱۲۶

سلطان احمد شاه بهمنی دکن

۳۳۷ - ۳۳۶

سلطان المشایخ .. ۳۲۴

سلطان اورنگ زیب بهادر

(شف - محمد اورنگ

زیب عالمگیر شاه) ۲۳ -

۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ -

۳۴ - ۴۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶ -

۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ -

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰ -

۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲ -

۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۰۶ - ۵۰۹ -

۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ -

سلطان حمزه ميرزا	۴۲۷	۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰
سلطان حيدر ميرزا پسر شاه		۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱
طهماسب صفوي	۴۱۴	۸۳۵ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲
سلطان خرم	۷۸ - ۳۵۴	۸۷۵ - ۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶
سلطان خسرو	۸ - ۷۶ - ۳۲۸	۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱
.. ..	۳۵۹	۹۷۱ - ۹۷۷
سلطان دارا شکوه (شف -		سلطان اديس .. ۲۶۶
محمد دارا شکوه	۱۷ -	سلطان بایسنقر .. ۸۷
۲۷ - ۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱		سلطان بهادر والي گجرات
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴	 ۲۰۰ - ۳۰۶
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴		سلطان بيدار بخت ۶۵۸
۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴		سلطان بيگ .. ۶۶۷
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰		سلطان پوريز ۱۲ - ۱۹
۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶		۱۶۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰		۴۲۸ - ۴۳۸ - ۵۶۸ - ۹۳۳
۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲		سلطان حسين .. ۳۰۷
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴		سلطان حسين ميرزا ۲۹۶ -
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰		.. ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۴۱۱
۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶		سلطان حسين ميرزای بايقرا
۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۰		(يا) باقرا ۴۹ - ۱۹۲

سلطان شمس الدین ۴۷۴	۹۶۹
سلطان شهر یاز ۱۵ - ۱۹ -	سلطان رفیع الدرجات (شف -
۳۹۵	رفیع الدرجات ۱۳۶ -
سلطان عبد اللہ قطب شاہ والی	۸۷۷ - ۸۷۶ - ۸۰۳ - ۷۴۷
حیدر آباد و گولکنڈہ ۵۱۷	سلطان رفیع الدولہ (شف -
۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -	رفیع الدولہ (۱۳۶ -
۵۳۴ - ۵۸۸ - ۶۲۱ ..	۷۴۷
سلطان عظیم الشان ۷۴۶ - ۸۰۲	سلطان رفیع الشان (شف -
سلطان علاء الدین ۴۷۴	رفیع الشان (۱۳۶ -
سلطان علاء الدین برادر زادہ و	۷۴۹ - ۱۳۸
داماد جلال الدین خلجی	سلطان زین الدین کشمیری
والی دہلی ۹۱۱ - ۹۱۳	ملک کد نامی ۱۴۴
سلطان علاء الدین مشہور بہ	سلطان مارک ۱۴۴ - ۱۴۵ -
ہمایون شاہ ظالم ۳۲۸	۱۴۷
سلطان غیاث الدین بلبن	سلطان سعید خان ۲۶۶
۴۷۴	سلطان سلیمان شکوہ ۹۹ -
سلطان فیروز ۴۷۵	۱۵۵ - ۱۵۷ - ۵۱۳ - ۵۷۴ -
سلطان فیروز خلجی ۴۶۵	۵۷۵
سلطان فیروز شاہ ۳۰۵ ..	سلطان شجاع ۴۵۴ - ۴۵۵ -
سلطان قطب الدین ۲۸۱ -	۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۶ - ۵۷۵ -

- ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۵ - ۱۸۳	۴۷۴
- ۱۹۹ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳	- ۳۶۳ - ۲۶۴ سلطان محمد
- ۲۰۳ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۸	۶۱۳
- ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۵ - ۲۰۴	سلطان محمد اعظم شاه (شف
- ۲۱۷ - ۲۱۵ - ۲۱۱ - ۲۱۰	محمد اعظم شاه) ۳۱ -
- ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۱۸	- ۱۱۷ - ۱۱۳ - ۳۸ - ۳۲
- ۲۲۴ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷	- ۱۷۳ - ۱۳۱ - ۱۲۸ - ۱۱۸
- ۲۴۳ - ۲۴۱ - ۲۳۷ - ۲۳۵	- ۶۴۸ - ۳۶۳ - ۱۷۶ - ۱۷۵
- ۲۴۹ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۴	- ۶۳۹ - ۶۳۸ - ۶۳۷ - ۶۳۳
- ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۱ - ۲۵۰	- ۷۰۷ - ۶۹۲ - ۶۷۱ - ۶۵۴
- ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۶	- ۷۷۹ - ۷۶۶ - ۷۵۶ - ۷۱۸
- ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۱ - ۲۶۳	- ۸۳۲ - ۷۹۳ - ۷۸۱ - ۷۸۰
- ۲۸۵ - ۲۸۳ - ۲۸۰ - ۲۷۶	۹۴۵ - ۹۳۹
- ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۸۸ - ۲۸۶	سلطان محمد اکبر - (شف -
- ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۳	جلال الدین محمد اکبر
- ۳۱۹ - ۳۱۷ - ۳۱۴ - ۳۰۹	- ۲ - ۱ (بادشاه)
- ۳۲۵ - ۳۲۳ - ۳۲۱ - ۳۲۰	- ۵۲ - ۵۱ - ۴۹ - ۱۷ - ۸
- ۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۰ - ۳۲۷	- ۶۲ - ۵۹ - ۵۷ - ۵۵ - ۵۳
- ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۳۴۶ - ۳۴۲	- ۷۸ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۲ - ۷۱
- ۳۵۷ - ۳۵۵ - ۳۵۴ - ۳۵۰	- ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۴۶ - ۹۰

- ٥٣٢ - ٥٣١ - ٥٢٩ - ٥٢٧

- ٥٢٦ - ٥٥٨ - ٥٥٦ - ٥٣٦

- ٥٧٣ - ٥٧٢ - ٥٧٠ - ٥٦٧

- ٥٨٥ - ٥٨٣ - ٥٨١ - ٥٧٥

- ٥٩٧ - ٥٩٣ - ٥٩٠ - ٥٨٨

- ٦٠٦ - ٦٠٥ - ٦٠١ - ٦٠٠

- ٦٢٠ - ٦١٣ - ٦١٣ - ٦١٠

- ٦٢٦ - ٦٢٣ - ٦٢٣ - ٦٢١

- ٦٣٣ - ٦٣٩ - ٦٣٧ - ٦٣٦

- ٦٥٣ - ٦٥١ - ٦٥٠ - ٦٤٤

- ٦٦٢ - ٦٦٠ - ٦٥٧ - ٦٥٣

- ٦٧٠ - ٦٦٩ - ٦٦٨ - ٦٦٦

- ٦٨٣ - ٦٨٢ - ٦٧٨ - ٦٧٣

- ٦٩١ - ٦٨٩ - ٦٨٧ - ٦٨٦

- ٦٩٨ - ٦٩٥ - ٦٩٣ - ٦٩٢

- ٧١٣ - ٧١١ - ٧٠٩ - ٧٠٢

- ٧٥١ - ٧٤٧ - ٧١٨ - ٧١٥

- ٧٦٦ - ٧٦٥ - ٧٥٩ - ٧٥٦

- ٧٩٣ - ٧٨٠ - ٧٧٩ - ٧٧٧

- ٨٢٦ - ٨٢٠ - ٨٠٦ - ٨٠١

- ٣٧٦ - ٣٦٥ - ٣٦٣ - ٣٥٨

- ٣٥٨ - ٣٥٧ - ٣٠٠ - ٣٧٩

- ٤٧٩ - ٤٦٥ - ٣٦٠ - ٤٥٩

- ٦٤٧ - ٦١٨ - ٣٩٧ - ٣٨٨

- ٨١١ - ٨٠٩ - ٧٥٦ - ٦٥٨

- ٩١٨ - ٩٠٦ - ٨١٥ - ٨١٣

- ٩٥٢ - ٩٣٢ - ٩٢٩ - ٩٢٨

٩٥٨ - ٩٥٥ - ٩٥٣ ..

سلطان محمد اورنگ زیب

(بہادر) شہ - خلد مکان

- ٣٣ - ٣٠ - ٢٩ - ٢٨ - ٣٢

- ٩٤ - ٨٨ - ٣٧ - ٣٣ - ٣٣

- ١١٨ - ١١٥ - ٩٨ - ٩٦

- ١٣١ - ١٢٣ - ١٢٢ - ١٢١

- ١٧٢ - ١٥٣ - ١٥٣ - ١٥٠

- ٣٩٣ - ٣٥٥ - ٣٥٣ - ٣٦٢

- ٥٠١ - ٤٩٩ - ٣٩٨ - ٣٩٣

- ٥٠٩ - ٥٠٦ - ٥٠٤ - ٥٠٢

- ٥١٧ - ٥١٥ - ٥١١ - ٥١٠

- ٥٢٦ - ٥٢٤ - ٥٢١ - ٥١٩

شاهزاده محمود معظم (۳۵ -	۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵
۱۵۹ - ۵۴۸ - ۵۸۱ - ۶۰۲ -	۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵
۶۰۳ - ۶۱۵ - ۶۶۸ - ۶۸۳ -	۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶
۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۳۸ -	۹۳۷ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵
سلطان محمود ۲۴۰ - ۲۴۱ -	۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۹ - ۲۵۰ -	۹۵۱ - ۹۶۱ - ۹۷۱ ..
۳۰۴ - ۳۲۶ - ۴۴۷ ..	سلطان محمد بن تغلق شاه
سلطان محمود بیکره ۲۸۱	۴۷۵ - ۵۴۹ - ۹۱۵ ..
سلطان محمود کولکناش	سلطان محمد تغلق ۳۰۵
۲۴۵ - ۳۰۸	سلطان محمد خدا بنده دارای
سلطان محمود گجراتی ۶۹ -	ایران والد شاهزاده عباس
۱۹۳ - ۳۰۶ ..	میرزا ۲۹۷ - ۴۲۳ -
سلطان محمود لنکا ۳۰۷	۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۳۴
سلطان مراد ۱۰ - ۱۱ - ۸۱۲ -	سلطان محمد خلف شاهزاده
سلطان مراد بخش ۴۵۵ -	محمد اورنگ زیب ۶۲۱
۵۷۱	سلطان محمد قطب شاه
سلطان مظفر گجراتی ۵۷ -	برادرزاده محمد قلی قطب
۵۸ - ۷۰ - ۴۴۷ ..	شاه ۴۱۴ ..
سلطان معز الدین ۹۵۰	سلطان محمد میرزا ۲۶۴
سلطان معظم ۵۳۷ - ۸۳۱ -	سلطان محمد معظم (شف -

۲۹۷ - ۴۳۴	میرزا	۲۷۲	سلطان ویس کرا ..
۴۴۱ - ۴۳۶	۹۲۷	سلیمان ..
سنکرا ملهادر (یا) سنکراجی			سلیمان بیگ فدائی خان بخششی
۷۸۳ - ۸۴۱	ملهادر مرهقه		لشکر شاهزاده شاه جبران
۳۰۲	سنکل بیگ ترخان	۴۳۱
۸۱۳	سنیان قزوین (طائفه)	۴۴۴	سلیمان خان ..
سوجمک و جیتارن (یا) چیتارن		۲۷۸	سلیمان خان کرانی
۵۹۸	(گروه) ..	۱۵۷ - ۱۵۵ - ۹۹	سلیمان شکوه
سورج مل (یا) سورجمل جات		۲۰۹	سلیمان منگلی ..
۸۸۹ - ۸۸۷ - ۸۸۶ - ۸۶۶		۵۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶	صلیم شاه ..
۸۹۴ - ۸۹۱	۲۷۸ - ۲۵۵ - ۲۵۴	
۳۰۵	سومره (طایفه)	۶۲۲	سوکر ..
سوم سنکبه برادر پیربا نایک			سنبها بهونسله (یا) سنبهاجی
۶۴۸		بهونسله پسر سیواجی
۱۹۷	سهراب ترکمان ..		بهونسله (شغ) - (اجه سنبله)
۱۷۰	حیادت خان ..	۳۲ - ۴۱۰ - ۵۷۷ - ۶۲۹	
۷۳	سیتا زن راجه رامچند	۷۵۹ - ۶۵۴
۳۸۴	۱۲۴	هنتا سردار مرهقه
۳۲۲	سید احمد بخاری	۹۵۰
۵۹۸	سید احمد خان		سینجر میرزا برادر خرد (ستم)

وزیر اعظم محمد فرخ سیر	سید الطائفہ شیخ جنید بغدادی
بادشاہ ۱۳۰ - ۱۳۱	۸۶۳
.. ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴	سید النسا بیگم دختر میرزا رستم
سید حسین علی خان امیر الامرا	پھر مکرم خان ۵۸۶
برادر دومین قطب الملک	سید امجد خان .. ۶۰۷
سید عبد اللہ خان ۱۳۰ -	سید ارتان محمد ۱۷۶
۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۵	سید بہارو بخاری مخاطب
.. .. ۱۳۶ - ۱۳۷	بدیندار خان ۴۵۱
سید حشمت اللہ خان پسر	سید جعفر پسر کلان میر سید
عبد اللہ خان متین ای	جلال .. ۴۵۱
مکرم خان میر اسحق ۶۹۸	سید جلال بخاری ۲۸۳
سید خان جهان بارہ ۱۵۳ -	سید جمیل الدین سچہ سالار
۴۰۵ - ۵۶۹ - ۷۴۸ - ۹۴۲ ۸۹۰
سید دلدار علی خان ۱۳۷ -	سید جہانگیر مجتبیٰ خان پھر
۱۴۱ - ۷۱۵ - ۷۷۰ - ۸۳۵	مرتضیٰ خان سید مبارک
.. .. ۸۴۰ - ۸۷۷	خان .. ۶۱۴ - ۶۴۵
سید سلطان کر بلائی ۶۱۹	سید حامد خان پھر مرتضیٰ
سید شجاعت خان ۴۰۵	خان سید شاہ محمد ۵۹۸
سید شمس الدین .. ۶۴۲	سید حسن علی خان نام قطب
سید شیر علی مبارک خان	الملک سید عبد اللہ خان

بهادر یار وفادار ظفر جنگ	پسر سید مراد علی مبارک
(خطاب سید حسن علی)	خان .. ۶۴۵
خان وزیر اعظم محمد - ۵	سید صدر جهان صدر الصدور
فرخ سیر پادشاه (۱۳۴ -	پهانوی ۱۳۲ - ۱۱۲
۷۱۲ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۸۰۲	سید عالم بارهه ۵۸۵ - ۵۴۴
سید عزت خان ۱۷۳	سید عالم علی خان برادر زاد
سید عزت خان بارهه ۷۴۷ -	میر الامرا سید حسین علی
۷۴۸	خان نایب دکن ۱۳۷ -
سید عزت خان میر آتش ۱۶۳ ۸۷۷ - ۸۴۱
سید علی اکبر آله آبادی قاضی	سید عبدالغفار نائب صوبه دار
لاهور ۱۱۲ - ۱۱۳	آله آباد - از احفاد سید
سید علی اکبر مجتبی خان	صدر جهان صدر الص - در
پسر سید علی رضا ۶۴۵	پهانوی .. ۱۳۲
سید علی رضا پسر سید جهانگیر	سید عبدالکریم شریف خان
مجتبی خان ۶۴۵ ۶۰۷ - ۶۰۸
سید علی گیلانی ۱۲۰	سید عبد الله خان ۱۷۸ -
سید علی مخاطب به رضوی ۲۵۸
.. .. ۴۵۱	سید عبد الله خان بارهه ۵۰۷ -
سید فاضل میر محمد قاسم ۶۳۱
نسابه .. ۴۱۱	سید عبد الله خان قطب الملک

۶۴۵	..	خان	سید فاضل همشیره زاده قاضی
۸۶	سید مرتضی امیر الامرا	سید علی اکبر آلہ آبادی قاضی	
۲۹۱	لاهور .. ۱۱۳
۵۸۴	سید مرتضی خان	سید قلی اوزبک .. ۵۴۴	
۵۹۸	سید مبارک ۹۵۴ - ۹۵۵
۶۲۸	..	سید مظفر	سید محمد خان .. ۶۴۴
۴۵۳	..	سید مظفر خان	سید محسن .. ۳۵۰
۶۶۶	..	سید میرک خان	سید محمد .. ۲۷۸
۹۰	جمال الدین محدث	سید می-رک شاه ولد میر	سید محمد پسر کلان خان دروان
۱۳۹ ۴۵۴
۳۵۱	سید نظام مرتضی خان	سید نجم-م الدین علی خان	سید محمد جونپوری ۲۵۳
۳۳۹	نعمت اللہ ثانی	سید نقی الدین محمد کرمانی	سید محمد قنوجی ۹۱۰
۲۲۳	سید محمد گیسودراز ۳۳۷
۳۳۵	..	سید نور الدین شاه نعمت اللہ	سید محمد همشیره زاده
۳۳۵	..	وای	محمد امین خان ۶۱۹
	سید وای همشیره زاده میر	سید محمود پسر مرتضی خان	سید مبارک خان ۶۴۴
		سید مراد علی مبارک خان	سید محمود مبارک خان ۶۴۵
		پسر سید محمود مبارک	

(شف فردوس آشیانی)

۸ - ۱۰ - ۱۴ - ۱۹ - ۲۰ -

۲۱ - ۲۲ - ۲۶ - ۸۵ - ۱۱۵ -

۱۲۱ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۷۱ -

۲۹۴ - ۳۰۲ - ۳۲۱ - ۳۲۲ -

۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۶۸ - ۳۷۵ -

۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۴ -

۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۹ - ۳۹۹ -

۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۹ - ۴۳۳ -

۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ - ۴۵۲ -

۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۸۱ -

۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ -

۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۷ -

۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۸ -

۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۴ - ۵۲۵ -

۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۶ -

۵۳۷ - ۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ -

۵۵۸ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳ -

۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۷ -

۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۴ -

.. ۸۵ - ۲۸۱ - ۳۳۸

شاه اسمعیل ماضی ۱۱۷

شاه بدایع خان .. ۲۲۹

شاه بدرالدین .. ۲۶

شاه برهان الدین غریب (قدس

سره) ۸۴۵ - ۸۴۸ - ۸۵۶ -

.. ۸۸۱ - ۸۹۶ - ۹۰۵

شاه بنده نواز (قدس سره)

.. ۷۶۸

شاه بیگ (یا) شاهي بیگ

.. ۲۳۲

شاه بیگ خان ۴۳۶ - ۵۰۲

شاه بیگ خان ارغون حاکم

بنگش ۲۶۵ - ۲۹۹ -

.. ۳۰۰ - ۳۰۶

شاه بیگ خان صوبه دار تهمه

.. ۳۷۱ - ۳۸۷

شاهجهان بادشاه ملقب به

فردوس آشیانی و اعلی

حضرت و صاحب قرآن ثانی

- ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۹۱۹ - ۹۲۱ -

شاه دوله (درویش صاحب

تصرف) .. ۷۲۹

شاه راجوی فتار (یا) قتال ۹

شاه رخ میرزا پسر رستم میرزا

- ۳۰۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ -

.. .. ۴۱۰ - ۴۳۴

شاهزاده اعزالدين ۷۸۱

شاهزاده ارنک زیب ۴۴۵ -

- ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۵۹۲ - ۸۳۷ -

.. .. ۸۷۵

شاهزاده بيدار بخت خلف

محمد اعظم شاه ۴۲ -

- ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ -

.. .. ۹۳۹

شاهزاده بيگم همشيره نوازش خان

ميرزا عبد الكافي و زوجة

صف شكن پسر ميرزا حسن

مغوي .. ۸۲۹

شاهزاده پرنيز ۱۶۴ - ۸۱۸ -

- ۶۰۶ - ۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۲۵ -

- ۶۲۶ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۴۴ -

- ۷۱۷ - ۸۱۸ - ۸۲۱ - ۸۲۴ -

- ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۷ - ۸۷۵ -

- ۸۹۶ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۴۱ -

- ۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۴ -

.. .. ۹۶۹

شاه جهان پسر محي السنه

بن کام بخش بن خلد مکان

.. .. ۸۹۳

شاه جهان ثاني - لقب رفيع

الدوله بن رفيع الشان بن

شاه عالم بادشاه (شف -

رفيع الدوله) .. ۱۳۶

شاه جهانگیر .. ۴۳۱

شاه حبيب الله ۳۳۷ - ۳۳۸ -

شاه خليل الله ۳۳۶ - ۳۳۷ -

شاه دانه .. ۸۱۱

شاه دراني ۸۳۴ - ۸۶۵ -

- ۸۶۶ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ -

شاهزاده سلطان مراد ٥٢ -	شاهزاده جهاندار شاه ٦٩٤
١٦٣ - ٢٩١ - ٣٢٥ - ٣٢٥ -	شاهزاده دارا شکوه ٤٨٨ -
٣٥٩ - ٣٣٢	٤٩١ - ٤٩٢ - ٥٧٢ - ٥٧٤ -
شاهزاده شاهجهان (یا) شاهزاده ٥٧٥	
ولی عهد شاهجهان ١٩ -	شاهزاده دانیال ٣٢٥ - ٣٣١ -
١٦٤ - ١٦٨ - ٣٦٩ - ٣٧٥ -	٣٥٧ - ٣٥٨ - ٤٤٥ - ٤٤٩ -
٣٨٣ - ٣٨٩ - ٤٢٩ - ٤٣٣ -	.. ٤٦٥ - ٥٥٧ - ٩٥٩ -
٤٣٨ - ٤٨٢	شاهزاده سلطان پرویز ١٨ -
شاهزاده شجاع (شف ١٦٤ - ٣٨٥ - ٥١٤ - ٨١٨ -	
بادشاهزاده محمد شجاع)	شاهزاده سلطان خرم مخاطب
٨٥ - ٣٨٤ - ٤٠٤ - ٤٥٢ -	به شاهجهان ٣٠١ - ٩٥٨ -
٥٨٤ - ٩٧٥ - ٩٧١ -	شاهزاده سلطان دانیال ٧٥ -
..	.. ٢٩٢ - ٣٣٣ - ٤٣٧ -
شاهزاده عالمگیر پادشاه ٦٤٩	شاهزاده سلطان سلیم ٨ -
٨٩٥	٥٧ - ١٤٩ - ١٦٣ - ١٩٥ -
شاهزاده عظیم الشان ١٢٨ -	٢٤٣ - ٣١٩ - ٣٢٥ - ٣٥٩ -
.. .. ٦٩٢ ٣٧٧ - ٣٨٦ -
شاهزاده علاء الدین ٣٣٧	شاهزاده سلطان محمد ٥٣٢ -
شاهزاده محمد اعظم شاه (شف ٥٢٣ -	
سلطان محمد اعظم شاه)	٥٢٣ - ٥٣٤ - ٥٥٩ - ٥٦٨ -
٣١ - ٣٢ - ٣٨ - ١١٣ - ١١٧ - ٩٧٥ - ٩٧١ -

بسر محمد اعظم شاه ٦٥٦	١١٨ - ١٢٨ - ١٣١ - ١٧٢ -
٩٣٩	١٧٥ - ١٧٦ - ٣٦٣ - ٦٢٨ -
شاهزاده محمد داراشکوه (شف	٦٣٣ - ٦٣٧ - ٦٣٨ - ٦٣٩ -
داراشکوه) ٢٨ - ٢٧ - ١٧	٦٥١ - ٦٧١ - ٦٩٣ - ٧٠٧ -
٩٧ - ٩٨ - ١٠١ - ١٠٣ -	٧١٨ - ٧٥٦ - ٧٦٦ - ٧٧٩ -
١٠٤ - ١٠٣ - ١٥٤ - ١٥٥ -	٧٨٠ - ٧٨١ - ٧٩٣ - ٨٣٢ -
١٥٧ - ١٧٠ - ٢٧٢ - ٢٨٨ - ٩٣٩ - ٩٤٥ -
٢٩١ - ٢٩٢ - ٢٩٣ - ٥٠٣ -	شاهزاده محمد اکبر شاه ١ -
٥٠٤ - ٥٠٩ - ٥١٠ - ٥١١ -	١٨٧ - ٢٠٢ - ٣٦٤ - ٦٤٧ -
٥١٩ - ٥٢٣ - ٥٢٤ - ٥٣٦ - ٧٥٦ -
٥٣٧ - ٥٥٨ - ٥٦٠ - ٥٦١ -	شاهزاده محمد ارزنگ زیب
٥٦٧ - ٥٦٨ - ٥٧٢ - ٥٧٤ -	بهار ٩٤ - ٩٦ - ٣٦٢ -
٥٧٥ - ٥٨١ - ٥٨٢ - ٥٨٥ -	٣٥٣ - ٣٥٥ - ٣٩٣ - ٣٩٤ -
٥٩٧ - ٥٩٩ - ٦٠٠ - ٦٠١ -	٥٠١ - ٥٠٢ - ٥٠٤ - ٥٠٩ -
٦٢٢ - ٨٢٤ - ٨٢٦ - ٨٢٧ -	٥١٠ - ٥١١ - ٥١٥ - ٥١٧ -
٨٣١ - ٩٣٧ - ٩٣٤ - ٩٦٩ -	٥١٩ - ٥٢١ - ٥٢٢ - ٥٣١ -
شاهزاده محمد سلطان ١٠٩٩ -	٥٣٢ - ٥٣٦ - ٥٥٦ - ٥٨١ -
٥٠٤ - ٥٣٩ - ٥٤٠ - ٥٤١ -	٥٨٨ - ٥٩٠ - ٦٢١ - ٨٢٠ -
.. .. ٤٤٢ - ٩٤٣ - ٨٢٧ -
شاهزاده محمد شجاع ناظم	شاهزاده محمد بیدار بخت

شاهزاده میران حسین ۲۹۱	بنگاله (شف بادشاهزاده
شاه سلطان حسین صفوی	محمد شجاع) ۲۱ - ۸۵ -
۷۰۵ - ۷۰۳ - ۷۰۲ - ۷۰۱	۳۸۳ - ۴۰۲ - ۴۳۹ - ۴۵۲ -
شاه سلیمان صفوی ۷۵۹ -	۴۷۸ - ۴۸۵ - ۵۳۲ - ۵۳۹ -
۷۶۰	۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ -
شاه شرف پانی پتی ۳۸۱	۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۸ - ۵۵۹ -
شاه مفی ۸۷ - ۱۶۹ -	۹۷۰ - ۹۷۱ -
۵۷۱	شاهزاده محمد معز الدین
شاه طهماسب صفوی دارای	نخستین پسر بادشاهزاده
ایران ۱۱۷ - ۱۰۹ -	محمد معظم شاه عالم بهادر
۲۶۲ - ۲۹۶ - ۳۲۹ - ۳۴۰ -	شاه) ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -
۳۵۸ - ۴۱۰ - ۴۱۴ - ۴۲۳ -	۱۳۴ - ۵۸۶ - ۷۱۷ -
۸۱۳ - ۷۵۳	شاهزاده محمد معظم (شف -
شاه عالم بهادر (یا) شاه عالم	بادشاهزاده محمد معظم)
بادشاه ۱۳۱ - ۱۲۲ -	۳۵ - ۱۵۹ - ۵۶۸ - ۵۸۱ -
۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۷۵ -	۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۱۵ - ۶۶۸ -
۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۵۱ - ۴۵۷ -	۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۳۸ -
۴۶۰ - ۴۶۲ - ۴۶۶ - ۷۷۶ -	شاهزاده مراد بخش ۹۴ -
۸۰۸ - ۸۳۹ - ۸۶۰ - ۸۶۶ -	۹۹ - ۱۰۳ - ۴۴۵ - ۵۰۱ -
۸۶۷ - ۸۷۵ - ۸۷۶ ..	۵۱۶ - ۸۱۹ - ۹۶۸ - ..

۳۶۶	شاہ قلی خان کوکہ	۹۲۲	شاہ عالی گوہر
۲۴۶	شاہ قلی خان محرم		شاہ عباس ثانی والی ایران
۱۴۲	شاہ لشکر محمد عارف	- ۶۰۳ - ۵۸۲ - ۳۴۱ - ۱۶۹	
۳۳۷	شاہ محب اللہ ..	۸۳۱ - ۷۰۲	
۱۴۲	شاہ محمد غوث گوالیاری		شاہ عباس صفوی (یا) شاہ
۴۴۷	شاہ محمود ..	- ۸۷	عباس ماضی صفوی
۴۰۷	شاہ مردان ..	- ۳۲۷ - ۲۹۰ - ۲۸۷ - ۱۱۰	
۹	شاہ منتخب الدین زر بخش	- ۴۱۳ - ۳۸۷ - ۳۴۶ - ۳۳۳	
۶۹	شاہ منصور دیوان	- ۴۸۹ - ۴۲۱ - ۴۱۸ - ۴۱۵	
۹۳۱	شاہ منصور شیرازی	۸۲۹ - ۶۷۷ - ۴۲۷ - ۴۲۶	
- ۱۹۳ - ۱۹۲	شاہ میرزا	۷ ..	شاہ علی
۱۹۷ - ۱۹۵		۱۴۱	شاہ عیسیٰ جند اللہ
۱۸۶ ..	شاہم ساربان		شاہ غازی خان پسر عم نقیب
	شاہ نواز خان صفوی برادر میرزا		خان میر غیاث الدین علی
	حسن صفوی (یا) شاہ نواز	۸۱۵	
- ۳۷۴	خان میرزا بہلوی	- ۳۶۷ - ۲۷۹	شاہ قلی خان
- ۸۳۴ - ۶۳۳ - ۵۲۲ - ۴۷۸		۳۶۸	
۹۵۸			شاہ قلی ملابت خان چرکس
۱۴۲	شاہ نور اللہ دریش	۳۹۱	
	شایستہ خان امیر الامرا ناظم	۲۹۶	شاہ قلی سلطان

صوبہ اکبر آباد	۳۴ -	الملك جعفر خان بہادر اسد
۳۵ - ۱۳۵ - ۱۴۵۳ - ۵۰۱ -		جنگ و پسر نورالدین
۵۶۸ - ۵۶۹ - ۶۰۲ - ۶۲۲ -		(از قوم افشار) ۷۵۳
۹۳۸ - ۶۳۴		شجاع الملك محمد شریف
شجاع (شاہزادہ) ۲۴ - ۲۵ -		پسر پنجہمین برہان الملك
۱۱۶ - ۱۵۵ - ۲۹۵ - ۵۸۴ -		نواب آصف جاہ ۹۰۳
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۶۰۱ - ۶۰۲ -		شجاع بیگ مشہور بہ شاہ بیگ
۹۱۵ - ۶۳۶ - ۹۴۴ -	۳۰۵
شجاع الدولہ ۸۶۶ - ۸۹۳ -		شجاع خان جنگ از اولاد سید
شجاع الدولہ بہادر دل		محمد قذوہی ۹۱۰
خان از رنگ آبادی ناظم		شجاع خان ۱۱۵ - ۹۵۳
ہیدر آباد .. ۹۲۷		شجاع خان پسر محمد کاظم
شجاع الدولہ خلف ابوالمنصور		جماعہ دار .. ۷۶۷
خان مغدر جنگ ۷۷۵ -		شجاع خان گجراتی ۸۰۳ -
۷۷۶	۸۰۴
شجاع الدولہ ناظم اردہ		شجاع خان محمد بیگ
۸۹۱	صوبہ دار احمد آباد ۶۸۸ -
شجاع الدولہ (یا) شجاع الدین		۷۶۷
محمد خان بہادر عرف		شجاع خان محمد مقیم
مرزا دکنی داماد موتمن		۶۰

خان پسر کلان نظر بهادر	۲۵ - ۲۶	شرزه خان میدوی
خویشگی .. ۸۲۰	۳۸۴	شریفا ..
شمس الدین خان مختار خان		شریف برادر فتح جنگ خان
پسر سید محمد ۴۱۳ -	۲۵
۶۵۵	۳۳ - ۴۳۶	شریف خان
شمس الدین محمد خان اتکه		شریف خان اتکه حاکم غزنین
۵۱ - ۵۶ - ۲۰۵ - ۲۱۱ ..	۴۳۶
شمس چک .. ۳۱۴	۴۳۱	شریفه بانو ..
شمس خان خطاب نور خان		شکر نسا (یا) شکر الزما بیگم
پسر پیر خان ۱۲۷ -	۳۳۲
۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ ..		شمس الدرله بهادر متهور جنگ
شمشیر خان تورین ۶۱۶	۱۷۸	(یا تهور جنگ)
شمشیر خان محمد یعقوب	۶۴۳	شمس الدین خان
۶۹۵		شمس الدین خان بـرادر
شهاب الدین احمد خان صوبه دار		قطب الدین خان خویشگی
دهلی ۳۳ - ۵۳ - ۷۰ -	۱۰۳
۱۸۹ - ۱۹۳ - ۲۱۹ - ۲۲۷ -		شمس الدین خان بهر کلان نظر
۴۶۵	۷۷۷ -	بهادر خویشگی
۸۹۷	۷۷۸
شهاب الدین خان (خطاب مبارز		شمس الدین (یا) شمس الدین

فہامی ۵۲ - ۲۹۱ - ۲۸۸ -	خان عماد الملک (۷۳۳
۳۰۴ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۳ -	شہباز برادر فتح جنگ خان
۳۳۳ - ۳۵۶ ..	۲۵
شیخ اسحاق فاروقی بہکری	شہباز خان ۱۹۴ - ۲۴۶ -
۳۲۶	۲۴۷ - ۲۵۸ - ۲۸۳ - ۳۱۴ -
شیخ اسماعیل ظفـرمند خان	۳۲۵ - ۸۱۰ - ۹۳۲ ..
فوجداد جامود ۶۶۵	شہباز خان کذبو ۲۳۸ -
شیخ الاسلام شیخ بہاءالدین زکریا	۲۷۹ - ۲۹۵ - ۳۳۲ - ۳۵۷ -
۳۱۱ - ۹۵	۹۳۱ - ۳۷۳
شیخ بہاءالدین محمد ۶۳۳	شہباز خان میر توزک ۲۰۸
شیخ بہلول ۸۹ ..	شہداد خان یزنہ شمس خان
شیخ حسن ۲۵۳ ..	۱۲۹ - ۱۳۰
شیخ حسو ۳۸۰ ..	شہر بانو بیگم ۳۴۰ ..
شیخ سعدالدین حموی ۷۸	شہریار ۲۱ - ۳۹۴ - ۴۲۹
شیخ سلیم فتحپوری کولکٹاش	شہنشاہ زمان نادر شاہ ۳۱۲
جنت مکانی ۶۶ -	شیبانی خان اوزبک ۳۰۴
۳۶۵	شیبک خان ۳۰۵ ..
شیخ شہاب الدین سہوردی	شیخ ابن حجر مشہور - ۵۶
(رحمۃ اللہ علیہ) ۱۲۰ -	مفتی مکہ ۲۵۶ ..
۸۳۷ - ۸۷۵	شیخ ابوالفضل مبارک علامی

خان بهادر و پسر شیخ	۶۳۳	شیخ عبدالعزیز
محمد جنیدی ۸۶۳ -		شیخ عبدالعزیز اکبر آبادی
۸۶۸ - ۸۶۴	۱۷۲ - ۳۸
شیخ غیاثا خواهرزادہ قطب الدین	۲۵۷	شیخ عبدالقادر بدوئی
خان .. ۹۷	۲۶۳
شیخ فرید بخاری ۷۶	۵۱۱	شیخ عبدالکریم
شیخ فرید بخشی بیگی ۳۰۰ -		شیخ عبداللطیف برهانپوری
۹۴۱ - ۳۱۷	۵۸۹
شیخ فرید پسر سید بہرہ بخاری		شیخ عبداللہ نیازی یکی از
مخاطب بہ دیندار خان		خلفای شیخ سلیم چشتی
۴۵۱	۲۵۴ - ۲۵۳
شیخ فرید ولد قطب الدین خان	۲۵۵ -	شیخ عبدالنبی مدر
کوہ .. ۵۹۹	۳۴۹ - ۳۴۸ - ۲۵۶
شیخ فیضی .. ۲۶۱	۱۲۰	شیخ عزیزان (طائفہ)
شیخ گدائی کنبو ۱۸۳		شیخ علامی (شغ - شیخ)
شیخ مایل .. ۸۴۸		ابوالفضل مبارک علامی (
شیخ مبارک .. ۲۵۴	۲۴۵ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵	
شیخ محب اللہ آلہ آبادی	۳۷۲ - ۲۸۴
.. .. ۶۰۶		شیخ علی خان کلان پور
شیخ محمد جنیدی خسر شیخ		نجم الدلہ شیخ علی

٢٩٧	..	شير خان	٨٦٣ -	منهاج بيكاپوري
٥٠		شير خان افغان	٨٦٤
٣٨٣		شير خان تونور		شيخ محمد ملتاني (قدس
٤٧٥ - ٤٨		شير خان سور	٩٢٢	.. (سره)
١٩٦ - ١٩٥		شير خان فولادي	٩٠٦	شيخ محمدي
		شير خواجه مخاطب بخواجه	٩٠٦	شيخ محي الدين عربي
٣٨٧ - ٣٨٤		باقي خان	١٨	شيخ مرتضى خان
- ٢٠٧ - ١٤٥		شير شاه سور	٧٥	شيخ معروف صدر بهر
٢٧٧ - ٢٥٢		٦٢٩ -	شيخ منهاج بيكاپوري
٦١	..	شير علي اعلان	٨٦٤ - ٨٦٣
٢٢١		شير محمد ديوانه	٨٢٦ - ٩٩٦ - ٩٩٥	شيخ مير
٨٤٦	..	شيطان لعين	١٠١	شيخ مير خان
			٦٤٦ -	شيخ مير خوافي
			٧٧٨
١٧٦	..	صاحب بيگم	١٤٠	شيخ نور الله
٢٤٥		صاحب طبقات اكبري	٩٥٥	شيخ يعقوب كشميري
		صاحب قران ثاني (يعني	٤٢٩	شير افغان خان
		محمد شاهجهان بادشاه	١٧٨ - ٩٨	شير افغن خان
		شف محمد شاهجهان	٩٦	شير افغن خان استجلو
- ١٦ - ١٠ - ٨		بادشاه (٩٣	شير حاجي

* حرف صاد *

- ٧٦٣ - ٧٦٤ - ٧١٧ - ٨١٨	- ١٩ - ٢٠ - ٢١ - ٢٢ - ٢٣
- ٨٣٠ - ٨٢٧ - ٨٢٤ - ٨٢١	- ٨٥ - ١١٥ - ١٢١ - ١٢٤
- ٩٣٣ - ٨٩٦ - ٨٧٥ - ٨٣٧	- ١٦٨ - ١٧١ - ٢٩٦ - ٣٠٢
- ٩٦٠ - ٩٥٨ - ٩٤١ - ٩٣٤	- ٣٢١ - ٣٢٢ - ٣٦٢ - ٣٦٦
٩٦٩ - ٩٦٤ - ٩٦٣ ..	- ٣٧٩ - ٣٧٨ - ٣٧٥ - ٣٦٨
- ١٩٤ - ٩٠ صادق خان	- ٣٨٣ - ٣٨٤ - ٣٨٥ - ٣٨٦
٩٣١ - ٣٥٦	- ٣٨٩ - ٣٩٩ - ٤١٩ - ٤٢١
٣٢٠ صادق خان هري	- ٤٢٩ - ٤٣٣ - ٤٣٨ - ٤٤٢
٣٥٦ صادق محمد خان	- ٤٤٥ - ٤٥٢ - ٤٥٣ - ٤٦٩
٣٤١ صالح بانو بيگم ..	- ٤٧٢ - ٤٨١ - ٤٨٢ - ٤٨٥
٩٥٥ صالح ديوانه ..	- ٤٨٥ - ٤٨٦ - ٤٩٠ - ٤٩٣
٣٥٦ صالح بيگم زوجة مير ميران و	- ٤٩٤ - ٤٩٧ - ٥١٢ - ٥١٥
٣٥٦ صالح بيگم زوجة مير ميران و	- ٥١٦ - ٥١٨ - ٥١٩ - ٥٢٠
٨٢٩ آصف خان خانخاناں	- ٥٢٤ - ٥٢٥ - ٥٢٦ - ٥٢٧
٨٢٩ صدر الدين مخاطب به صف	- ٥٢٩ - ٥٣٦ - ٥٣٧ - ٥٤٤
٨٢٩ شكن خان پسر كلان مير قوام	- ٥٥٥ - ٥٥٧ - ٥٥٨ - ٥٧٩
٨٢٩ الدين خان اميراني	- ٥٨١ - ٥٨٣ - ٥٨٤ - ٥٨٧
١١٥ - ١١٤	- ٥٩٢ - ٥٩٧ - ٥٩٩ - ٦٠٠
١١٥ صدر الدين محمد پسر ميرزا	- ٦٠١ - ٦٠٤ - ٦٠٦ - ٦١٤
١١٥ رضي ..	- ٦٢٠ - ٦٢٥ - ٦٢٦ - ٦٣٦

ملائیٹ جنگ میر سید محمد	صدر الدین محمد خان مغوی
خان مخاطب بہ نوب	۴۹۲
امیر الممالک پسر سیومین	مقدر جنگ ۷۷۲ - ۷۷۳ -
نواب آصف جاہ ۱۴۲ -	۸۸۴ - ۷۷۴
۵۶۰ - ۴۴۵ - ۴۶۷ - ۹۰۱	مقدر خان ثانی ۷۴۷
ملائیٹ جنگ بہادر ۷۷۱	مقدر خان محمد جمال الدین
ملائیٹ خان (شف اسکندر)	پسر اعظم خان کوکہ ۳۳ -
۲۵ - ۳۳ - ۳۸۰ - ۱۷۳ - ۹۴۹	۲۴
ملاح خلان مخاطب بہ انور خان	مفر آغا غلام ترک سلطان محمود
پسر رزہ - ر خان حکیم	گجراتی مخاطب بخداوند
علیم الدین .. ۹۳۶	خان ۴۹
مصمم الدولہ شاہ نواز خان	صف شکن پسر میرزا حسن
اورنگ آبادی ۹۰۲ - ۹۰۳	مغوی .. ۸۲۹
مندل خان خواجہ سرا ۷۴۴	صف شکن خان ۱۱۵ -
مونی صافی ضمیمہ - (لقب	۴۴۱ - ۱۷۴
محمود غازی) ۷۰۴	صف شکن خان داروغہ توپخانہ
	عالمگیری .. ۵۶۰
	صف شکن خان محمد طاهر
	۱۲
	مغویہ (گروزہ) .. ۷۰۵

* حرف ضاد *

ضابط خان پسر فحیب الدولہ
بہادر ثابت جنگ نجمیہ

۱۷
 ۱۳۴ ظفر جنگ
 ظفر خان مخاطب بروشن الدولہ
 ۴۷۳

• حرف عین •

عابد خان جد نواب نظام الملک
 مصف جاہ و یکے از احفاد
 شیخ شہاب الدین سہروردی
 ۸۷۵

عادل خان بیجاپوری ۱۵۴ -
 ۳۸۹ - ۵۶۷ - ۵۷۶ - ۹۴۲
 عادل خانیہ (گردہ) ۴۴۷ -
 ۴۵۵

عادل شاہ مرزبان بیجاپور (شف
 ابراہیم عادل شاہ) ۵ -
 ۴۳ - ۱۹۴ - ۲۹۱ - ۳۵۸ -
 ۳۹۱ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۵ -
 ۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳ -
 ۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰ -

خان تبولدار محالات میان
 درآب مریۃ شاہجہان آباد
 ۸۶۷
 ضیاء الدولہ (ضمیمہ خطاب
 حشمت جنگ محمد امغر
 پسر محمد اسلام خان)

۶۶۷
 ضیاء الدین برادر زادہ و خویش
 فاضل خان برہان الدین
 دیوان دکن ۳۶ - ۳۷
 ضیاء اللہ خان ۷۵۲

• حرف طاء •

طالب خان ۸۴۰ - ۸۷۷
 طاہر خان ۱۰۱ - ۱۷۱
 طاہر خان بلخی ۶۲۳
 طہماسپ بیگ ۸۵
 طہماسپ میرزا ۳۰۰

• حرف ظا •

ظریف مخاطب بہ فدائی خان

٥٨٩ - ٥٨٣ - ٣٨٨ ..	عبد الحی مختاطب به
عبد الرحیم خلف هادی دان	مصمم الملك متخلص به
٩٤٣ .. خان	سارم مصنف ابن کتاب
عبد الرشید پسر سلطان ابوسعید	٩٧٤ - ٩٧٣
٤٩ .. خان	عبد الخالق .. ٣٠٤
٢٣٤ عبد الرشید خان	عبد الرحمن .. ١٢٥
عبد الرسول پسر کلان فتح خان	عبد الرحمن (شیخ عزیزان)
٣٥ - ٣٠	١٢٥
٧٠٣ - ٣٤٣ عبد العزیز	عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم
عبد الغنی کشمیری دسمت فروش	خان بن اسلام خان مشهدی
٧٤٨ .. اردر	٣٧
عبد العزیز خان والی بخارا	عبد الرحیم بیگ تهمانه دار
٥١٨	قصبة سازنگپور ٢٣٥
عبد القادر تیلدار آشتی وغیره	عبد الرحیم پسر برهان الدین
پسر نجیب الدوله شیخ	٣٩
٨٩٥ علی خان بهادر	عبد الرحیم پسر شریف خان
عبد القادر معتبر خان خویش	٩١٥
٥٩٥ ملا یحیی	عبد الرحیم خان ٣٧ - ١٥٩ -
عبد الکرم خان برادر کلان خویش	٧٩٧ - ١٧٣
٩١ خان حاکم کاشغر	عبد الرحیم خان خانخانان

۹۶۴	عبد الکریم فراش ۱۶۰
عبد الله خان قطب الملک ۳۷	عبد الکریم میانہ (از ۱۰۰۰ء)
عبد الله خان متبذای مکرم	امرای سلاطین بیجاپوری (
۹۹۸ خان میر اسحق	۸۶۰
عبد الله قطب شاه والی	عبد الله .. ۹۵ - ۶۲
حیدر آباد ۳۶۲ - ۶۱۹	عبد الله پسر قباد خان میرا خور
عبد الله نبیرہ مرتضی سید	۱۰۲
نظام .. ۴۸۱	عبد الله خان ۵۲ - ۲۳۳ -
عبد الله وزیر صاحب قران ثانی	۲۷۶ - ۲۹۹ - ۳۳۱ - ۳۶۷ -
شاهجہان پادشاہ ۸۹۶	۳۸۸ - ۳۹۰ - ۴۳۹ ..
عبد الله یمزی شافعی ۳۳۵	عبد الله خان ابدالی ۷۰۳
عبد المجید خان جہد	عبد الله خان اوزبک والی توران
عبد الکریم میانہ (از ۱۰۰۰ء)	۵۱ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۵۹ -
امرای سلاطین بیجاپور (۲۷۵ - ۲۹۸ - ۳۳۰ - ۳۴۸ -
۸۶۰	۴۱۶ - ۴۱۰
عبد المجید خان مخاطب بہ	عبد الله خان پسر محمد امین
مجد الدولہ بہادر ۸۰۷	خان .. ۶۱۸
عبد المجید خان نبیرہ دلیر	عبد الله خان صوبہ دار بہار ۱۶
خان .. ۷۳۷	عبد الله خان فیروز جنگ ناظم
عبد المعبد خان مخاطب بہ	صوبہ بہار ۱۱۱ - ۱۶۳ -

۱۱۸	مبارز خان پسر مبارز خان
۳۹۲	عرب دست غیب		عماد الملک خواجه محمد
	عرش آشیانی (خطاب	۷۴۵
	جلال الدین محمد اکبر شاه -		عبدالمقتدر نبیرہ مرتضی خان
	شف جلال الدین محمد	۴۸۱	سید نظام ..
	اکبر پادشاه (۱ - ۲ -		عبدالنبی خان فوجدار کرہ
	۸ - ۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ -	۷۳۷	(یا) کرہ ..
	۵۳ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ -	۷۸۲	عبدالنبی خان میانہ
	۶۲ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ -		عبدالواحد خان پسر میرزا
	۷۸ - ۹۰ - ۱۴۶ - ۱۸۱ -	۵۵۹	ابوالمعالی
	۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۷ -		عثمان خان پسر کلان اسماعیل
	۱۸۸ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -	۷۷۸	خان حسین (نئی
	۱۹۶ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -	۲۲	عثمان خان روہیلہ
	۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ -	۴۸۲	عثمان خان لوہانی
	۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۵ -		عرب (قوم) ۱۱۸ - ۵۶۲ -
	۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -		عرب بہادر ۲۲۴ - ۲۲۵ -
	۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۱ -	۸۱۱ - ۸۱۰ - ۲۴۷
	۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۴۱ -		عرب خان ۱۱۵ - ۱۱۷ -
	۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ -	۱۱۹ - ۱۱۸
	۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۴ -		عرب خان (خطاب میرزا داراب)

ملقب به عالمگیر ثانی	۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۰
خلف محمد معز الدین	۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳
جهاندار شاه ۱۳۳ -	۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۲۸۳
۸۹۰ - ۸۸۹	۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۹۱
عزیز بیگ بدخشی ۵۹۵	۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰
عزیز محمد کوكلتاش پسر	۳۰۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۴
خان اعظم اٹک ۹۵۳	۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱
عسکر خان .. ۵۵۴	۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۳۰
عضد الدوله ۸۳۶ - ۳۵۹	۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۴۶
عضد الدوله عوض خان بهادر	۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۴
۷۴۲ - ۷۴۱	۳۵۵ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۴
عطاء الله .. ۱۵	۳۶۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ - ۴۰۰
عظمت خان پسر مهابت خان	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰
۴۳۰	۴۶۵ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۷
عظیم الدین خان نایب مریددار	۶۱۸ - ۶۱۷ - ۶۵۸ - ۷۵۶
مالوہ پسر عم نواب آصف	۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۴ - ۸۱۵
جاء .. ۸۷۸	۹۰۶ - ۹۱۸ - ۹۲۸ - ۹۲۹
عظیم الشان ۴۶۰ - ۶۵۹	۹۳۲ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۵
۸۳۳	۹۵۷
عظیم الله خان ۶۰۹	عزالدین (یا) عزیز الدین

۵۹۰	عقیدت خان .. ۱۶۵
۴۱۷	علامه میر عبد الجلیل بلگرامی
علی بن حمزہ ۸۳۹ - ۱۴۵
علی بیگ مخاطب باہتمام	علامہ آقا حسین خان سارے
خان پسر مرشد قلی خان ۹۳۳
۴۹۸	علامہ سعد اللہ خان ۴۴۶
علی پرورد قطب شاہ ۵۳۵	علامہ شیخ ابو الفضل ۳۲۰
علی خان .. ۱۲۷	علاء الدلہ سرفراز خان بہادر
علی خان پسر قطب الدین	ہندو جنگ مرصوم بہ میرزا
خان خویشتگی ۱۲۷	اسد الدین پھر مؤتمن
علی خان چک (یا) پیک	الملک شجاع الدلہ بہادر
مرزبان کشمیر ۹۵۴	اسد خان .. ۷۵۴
علی خان متبذائی عبد المجید	عازی رمای (یا) غازی
خان .. ۷۳۷	روائی (یا) علی زئی
علی رای زمیگذار ۳۴۳	(طائفہ) .. ۵۹۶
علی رئی (قوم) ۷۷۷	علی (کرم اللہ وجہہ) ۱۸۷ -
علی عادل شاہ والی بیجاپور ۴۹۹
۵۶۳	علی (نام مچھول الذهبی کہ
علی قلی ۳۴۳ - ۳۸۵	ادرا عادل شاہیہ بفروماندرائی
علی قلی خان خانزمان ۵۰	بیجاپور برداشته بودند)
۵۹ - ۲۱۸ - ۹۲۵ - ۹۵۳	

عماد الملک میر شهاب الدین	علی قلی خان شاملو حاکم
مخاطب به امیر الامراء	هرات ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵
غازی الدین خان بهادر	علی محمد خان روهله ۷۷۲ -
فیروز جنگ پسر امیر الامراء	۷۷۴
فیروز جنگ بن نواب آصف	علی مردان حیدر آبادی ۷۴۲
جاء (غفر الله ذنوبهم)	علی مردان خان ۵۲۵ - ۵۷۱
۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴	علی مردان خان امیر الامراء
عمدة الملک .. ۹۰۲	۱۷۰ - ۱۵۵
عمر بن عامی .. ۴۴۴	علی مردان خان بهادر ۱۶۹
عمر بن عبد العزیز .. ۴۴۴	علی مردان خان زیک حاکم
عمر خان یثی عم داؤد خان	قندهار ۹۳ - ۴۹۳
۸۴۱	علی دردی خان ۷۵۵ - ۷۵۴
غایت الله پسر قاسم خان ۸۰	علی یار سلطان حاکم قزاق
غایت الله پسر کلان میززا	مضاف خراسان یکی از
عیسی تر خان ۴۸۷ - ۴۸۸	اجداد شجاع الدین محمد
غایت الله خان ۶۰۹ - ۶۱۰ -	خان بهادر میرزا دکنی
۶۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۶ - ۸۰۷	۷۵۳
غایت الله خان خسر مبارز	عماد الدوله قمر الدین خان
خان عماد الملک ۷۳۷	مرحوم .. ۸۸۷
غایت الله خان کشیدری	عماد الملک مبارز خان ۶۷۷

۷۳۸ .. بدخشی	۳۰ - صوبہ دار کشمیر
غالب خان پسر رستم خان	۷۶۴ - ۷۶۱
۸۴۱ .. دکئی	۱۷۶ - ۱۷۵ عذایت خان
۶۲۱ غالب خان عادلشاهی	۱۷۸ عذایت خان راسخ
۲۹۴ غزالی مشہدی (شاعر)	۱۷۶ عذایت خان شہید
۲۰۰ .. غضنفر	۸۴۰ .. عوض خان
۱۰۲ .. غضنفر خان	۷۸۵ - ۷۸۴ عوض خان بہادر
۱۹۹ .. غضنفر کوکہ	۹۴ - ۹۳ عیدل زمیندار تندھار
۷۷۵ - ۷۷۴ .. غلام علی	۲۵۶ .. عین خان
۷۰۳ - ۷۰۱ (طائفہ)	
۷۶۹ .. غنی بیگ	
غیاث خواہر زاد قطب الدین	
۶۸ .. خان	
۹۳۳ غیاث بیگ اعتماد الدولہ	
۶۳۱ غیرت خان بدخشی	
غیرت خان (یا) عزت خان	
برادر زاد عبد اللہ خان	
۴۶۳ .. فیروز جنگ	
غیرت خان ہمشیہ زاد	
حسین عالی خان امیر الامرا	
	* حرف غین *
	غازی الدین خان بہادر فیروز
	جنگ پھر کلان قلیچ خان
	۱۲۳ خواجہ عابد ..
	غازی الدین خان عماد الملک
	۸۶۶ - ۸۶۵
	غازی خان ۱۸۸ - ۳۲۳
	غازی خان ہاکم راجپوتی ۴۹
	۷۴۲ - ۴۰۵ غالب خان
	غالب خان پسر امیر ابو طالب

۱۰۷	خان خرویشکی	۷۶۶
فتح الله پسر می-رزا	۳۸۵ - ۳۸۶	غیاور بیگ کابلی	
۴۷ - ۴۸۸	• حرف فا •	
۶۵۲	فتح جنگ ..	فاخر خان	پسر باقر خان
۲۴	فتح جنگ خان ..	نجم ثاني	۲۶ ..
فتح جنگ خان	(رهیله فوجدار	فاضل خان	۲۱۶ ..
خاندیس پسر زکریا خان		فاضل خان	آقا افضل خطاب
برادر عثمان خان	(رهیله	اعتماد خان	(شف - اعتماد
۲۲ - ۵۴۱	خان	۱۸ - ۱۹ - ۲۰
فتح جنگ خان	میانہ حسین	فاضل خان	دیوان دکن ۳۹۲
۳۰	خان ..	فاضل خان	برهان الدین (شف
فتح خان	۴ - ۵ - ۶ - ۲۳ -	برهان الدین	(برادرزاده
۶۰ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۰۳		فاضل خان	ملا علاء الملک
۴۰۴	تونی	۳۴ . ۳۵ . ۳۶
فتح خان	پنزی (یا) پنزی	فاضل خان	دیوان دکن ۳۹۲
۲۷۸	فاضل خان	علاء الملک ۳۶
فتح خان	درلک آبادی ۹۳۴	فاضل خان	شیخ مخدوم صدر
فتح خان	پسر ملک انبر حبشی	میر منشی	۳۳ - ۳۲
۳ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۹۶۰		فتح الدین	پسر قطب الدین

جانباز خان خطاب یافت	۵۰۷
۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸	فخر الدین خان پسر متهور خان
فدائی خان میر ظریف ۱۰	بہادر خورشیدی (رحمت خان
فراسیس .. ۸۹۹	۷۹۲
فرجام خان .. ۵۹۴	فخر الملک پسر یاقوت خان
فرحت خان مہتر سکائی ۱ -	ہبشی مشہور بہ خدارند
۲ - ۳	خان .. ۹۴۳
فرخ خان .. ۲۱۶	فخر النساء بیگم .. ۱۹۰
فرخ سیر پادشاہ ۳۸ - ۵۰۷ -	فخر جہان بیگم صبیبہ سلطان
۵۶۶ - ۶۰۸ - ۶۵۲ - ۷۲۰ -	ابو سعید .. ۲۳۴
۷۷۲ - ۷۸۱ - ۸۸۹ ..	فدائی خان ۷۹ - ۳۹۱
فردوس آرامگاہ - یعنی محمد	فدائی خان کوکہ معروف بہ
شاہ پادشاہ ۱۷۸ - ۶۴۵ -	اعظم خان کوکہ (شف -
۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۷۱ - ۷۴۸ -	اعظم خان کوکہ) ۳۳ -
۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۸ - ۷۶۶ -	۵۴۱ - ۵۴۲ - ۶۵۶ ..
۷۷۰ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ -	فدائی خان محمد صالح پسر
۸۰۳ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۶۴ -	اعظم خان کوکہ ۳۳ - ۳۴
۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۱ -	فدائی خان میر آتش ۵۸۰
۸۸۹	فدائی خان میرزا ہدایت اللہ
فردوس آشیانی (یعنی محمد	بعده جان نثار خان (یا)

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹ - ۵۸۱ -	شاه جهان پادشاه (ملقب به
۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۹۲ -	صاحب قران ثانی و اعلیٰ
۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ -	حضرت - شف - اعلیٰ
۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴ - ۶۲۰ -	حضرت - یا شاه جهان
۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۴۳ -	پادشاه (۸ - ۱۰ - ۱۶ -
۶۴۴ - ۷۱۸ - ۸۱۸ - ۸۲۱ -	۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -
۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۷ -	۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -
۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳ - ۹۳۴ -	۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -
۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ -	۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ -
۹۶۹ - ۹۶۹	۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۹ -
فردوس مکانی (لقب بابر پادشاه	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -
شف بابر پادشاه) ۶۱ -	۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۹ -
۱۴۵ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۹۲ -	۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ -
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۵۲ -	۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ -
۲۶۴ - ۳۰۶ - ۴۸۸ ..	۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۵ -
۹۴۰ .. فردوسی	۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -
فرزانه بیگم همشیر - رقم ممتاز	۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۶ -
الزمانی و مادر نامدار خان	۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۴ -
۸۳۲ - ۸۳۰	۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۹ -
۷۹ - ۸۰ - ۸۱ -	۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۴ - ۵۵۵ -
فرنگیان	

فضل علي بيگ مخاطب	۲۵۷ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵
بفضل علي خان پسر	۹۰۰ - ۹۰۵ - ۹۰۷
درمدين مرشد قلمي خان	فرنگيان انگريز (گوده) ساکن
۴۹۹ - ۴۹۸	ديوانان پتن ۸۶۲
فضل علي خان .. ۸۴۴	فرنگيان فراسيس (قوم) ساکن
فطرت (اخلاص ميرزا معز	بذدر بهلچري ۸۵۱ - ۸۵۴
موسوي خان) ۶۳۵	قردغی کشميري ۴۷۴
غفورجي گيلاني .. ۳۴۷	فرهاد خان ۵ - ۱۶۵
فقير الله خان پسر زاده فتح الله	فرهنگ خان .. ۳
خان .. ۴۳	فريدون خان برلاس ۲۰۷
فقير محمد پسر مذکور خان	قصيم الدين خان پسر مير سيد
قطبي .. ۶۵۵	محمد چشتي ۶۰۹
فيروز خان خواجه سرا ۲۱	فضائل خان مير هادي پسر
فيروز شاه .. ۲۸۳	کلان وزير خان مير حاجي
فيض الله خان .. ۱۷۲	ديوان پادشاهزاده محمد
فيض الله خان پسر زاهد خان	اعظم شاه .. ۳۸
کوکه .. ۲۸	فضل الله خان بخشى دکن
	۳۸
	فضل الله خان پسر رحيم الله
	خان بهادر .. ۷۷۱

* حرف قاف *

قان بزرگ يعنى چنگيز خان

۵۶۹ - ۷۸	جوینی	۶۱
۳۱۴	قاسم خان حاکم کشمیر	قابل خان	میر منشی	برادر
محمد	قاسم خان خطاب ثانی	ابو الغتـح	قابل خان	
۹۶	.. قاسم	۳۲	..	والا شاهی
۲۵۸	قاسم خان عرف کاسو	۲۵۸	..	قاچوای بهادر
- ۱۲۳	قاسم خان کرمانی	۸۵	..	قادر آقا
۹۵۰ - ۱۲۵ - ۱۲۴	..	۹۱	..	قادر خان
قاسم خان محمد قاسم معروف		۱۴۰		قادر داد خان بهادر
میر آتش مخاطب بمعتمد		۳۴۷		قاری (تخلص)
خان نبی—رؤ قاسم خان		۸۱ قاسم
میر بحر معروف بمیر آبی		۸۱۵	..	قاسم ارسلان
۹۵	..	قاسم الراسی (یا) الرشیدی بن		
قاسم خان محمد نیشادوری		حسن بن ابراهیم طباطبائی		
۵۰	..	۳۵۸	..	حسینی
۷۰	قاسم خان مرزبان کابل	۶۳	..	قاسم برلاس
۲۰۳	قاسم خان موجی	- ۶۵ - ۶۴ - ۶۳		قاسم خان
قاسم خان میر ابو القاسم نمکین		- ۹۸ - ۹۷ - ۸۵ - ۷۹ - ۶۶		
۷۴	..	- ۳۶۵ - ۳۴۵ - ۱۲۵ - ۱۲۴		
قاسم خان میر بحر عرش آشیانی		۹۵۶
معروف به میر آبی		قاسم خان جوینی	پسر میر مراد	

خواہر زادہ درست میرزا	۹۵۷ - ۹۴۰ - ۹۵ - ۶۴
قاسم علی خان .. ۵۹	قاسم کوکہ .. ۲۴۰
قاسم اسلم .. ۵۱۸	قاسم خان سیفی ہمینی (یا)
قاسم حسن .. ۱۱۰	قاسم سلطان موسوی تربتی
قاسم شیخ الاسلام .. ۱۱۴	قاسم عبدالحی قاضی اردر ۷۵
قاسم عبد الوہاب گجراتی	قاسم القضاۃ .. ۵۹۴
قاسم علی .. ۲۵۶ - ۳۱۵	قاسم عیسیٰ عم نقیب خان میر
غیاث الدین علی ۸۱۵	غیاث الدین علی ۸۱۶
قاسم محمد اسلم (یا) قاضی	اسلم (یا) قاضی محمد
سلیم یکی از ارلان مولانا	خواجہ کوهی کہ اول قاضی
کابل بود بعدہ قاضی اردر	شد ۵۱۸ - ۹۰ - ۸۹
قاضی محمد عارف کشمیری	.. ۵۳۲
قاضی نظامی کمرہ ردی	مخاطب بہ مخلص خان
قاضی نظام بدخشی ۳۲۳	قاضی نور اللہ ۳۱۵ - ۳۱۶
قاضی نور اللہ ۳۱۵ - ۳۱۶	قاضی (گردہ) ۲۱۰
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۴۵۶	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۹۲۸ - ۹۲۹
قائم خان پسر محمد خان	بخش ۷۷۲ - ۷۷۳
قباد .. ۲۹۶	قباد خان .. ۱۰۱ - ۱۷۱
قباد خان میر آخور (شف)	نذر محمد خان والی بلخ

عبدالرشيد خان بن سلطان	۱۰۰ - ۹۹
ابوسعيد خان ۶۱ -	قبيچاق خان امان بيگ شقارل
۶۲	ریش سفيد الوس ۸۲ -
قزاق خان باقي بيگ اوزبک	۸۵ - ۸۴
برادر خسرو دلي اوزبک	قبل خان .. ۲۵۹
فوجدار سيوستان ۸۸	قتلق قدم خان قرادل ۵۲
قزلباش خان افشار مخاطب	قتلوي لوهاني ۲۹۵ - ۵۶ -
باعتماد خان دور طهماسب	۹۳۱ - ۳۷۷
بيگ بن قادر اقا ۸۵ -	قدرت الله خان فوجدار تاليکوته
۸۷ - ۸۶	۳۲
قزلباشيه (يا) قزلباش (قوم)	قدوة الواملين - بن زبدة العارفين
۸۵ ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۱ -	حضرت غوث الثقلين (ح)
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۴۲۳ - ۴۴۶ -	۶۹۹
۵۰۹ - ۶۰۰ - ۸۲۰ ..	قرا بهادر خان پسر مرزا محمود
۴۷۳	۴۹
قطب الدوله محمد انور خان	قرا بهادر خان امزاده ميرزا
بهادر ۱۴۳ - ۱۴۱	حيدر گورگان .. ۴۸
قطب الدين خان ۵۸ -	قرا بيگ ترکمان ۴۳۶
۵۹ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۰۴ -	قرا بيگ کورجائي .. ۲۹۹
۱۰۶ - ۱۲۰ - ۱۲۸ - ۱۲۸ -	قریش سلطان کاشغري بن

۹۹	مویه دار بنگاله	۱۹۹ - ۱۹۵ - ۱۲۹	..
	قطب الدین محمد خان اتکه	قطب الدین خان برادر خزد	
۲۲۰ - ۲۱۷	خان کلان	۲۱۲
- ۱۳۶ - ۱۳۵	قطب الملک	قطب الدین - خان برادر	
- ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸		شمس الدین خان اتکه	
- ۱۴۲ - ۱۵۴ - ۲۹۰ - ۵۳۱		۵۶
- ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۶۰۷		قطب الدین خان - خطاب بازید	
- ۷۷۱ - ۷۴۹ - ۷۴۷ - ۷۲۰		خان پسر قطب الدین خان	
۷۸۲	خویشگی	۱۲۸ - ۱۲۹
قطب الملک برادر امیرالامرا		۱۳۰
۸۴۱	قطب الدین خان خویشگی پسر	
قطب الملک دیوان خالصه		دوم نظر بهادر	۱۰۲ -
۱۷۸	۸۲۰
قطب الملک سید عبدالله خان		قطب الدین خان خویشگی	
حسن علی نام وزیر اعظم		عرف بازید (یا) بازید	
محمد فرخ سیر پادشاه		پسر سلطان احمد خلف	
- ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۱ - ۱۳۰		زئی (شف بازید خان)	
۱۴۰ - ۱۳۷	۱۲۶ - ۱۰۷
۲۲۲	قطب الدین خان شیخ خردین	
۴۸۲	دخترزاده سلیم فتح پوری	

۶۹	قلیچ خان اندجانی	قطب شاه والی تلنگ (شف -
۹۲	قلیچ خان تورانی	ابوالحسن قطب شاه والی
۸۱۲	قلیچ خان حاکم گجرات	تلنگ (۶۱۳ - ۶۲۸
	قلیچ خان خواجہ عابد پسر	قطب شاه والی حیدر آباد
	عالم شیخ بن الہداد بن	۴۸۲
	عبدالرحمن (یا) عبدالرحیم	قطب شاه والی گانڈہ ۲۶۳
	شیخ عزیزان ۱۲۰ - ۱۲۲	قطب شاہیہ (گرہ) ۹ - ۳۰
	قلیچ خان ناظم قذہار ۹۶۶	قطب عالم .. ۴۷
	قلیچ خان متخلص بہ الغنی	قلعہ دار خان میرزا علی عرب
۷۲	خلف عرب خان ۱۱۵ -
۳۵۴	قلیچ محمد خان	۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ -
	قلیچ محمد خان (یا) قلیچ	قاماق .. ۲۹۵
	محمد خان فیہاز بیگ	قلندر خان قلعہ دار بیدر ۸۶۳
۷۸۰	قلیچ اکبری .. ۸۱۱
	قمرالدین خان بہادر مخاطب	قلیچ الیہ .. ۳۵۳
	بہ اعتماد الدولہ وزیر	قلیچ خان (یا) قلیچ خان
	فردوس آرامگاہ محمد شاہ	۷۰ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴ -
	بادشاہ (شف) - اعتماد الدولہ	۹۳ - ۹۴ - ۱۰۰ - ۱۰۱ -
	قمرالدین خان (۷۴۹ -	۱۲۲ - ۲۲۰ - ۳۲۰ - ۳۴۲ -
۸۸۱	۸۰۷ - ۸۳۴ - ..	۸۱۲ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۹۴۰ -

کاکا پندت دیوان مهابت خان

۴۰۶

کاکر خان عرف خان جهان کاکر

۱۵۳ - ۱۵۲

کاکر علی خان

کاکری .. ۷۰۲

کاله پیاده .. ۱۲۶

کام بخش بن خلد مکان بوادر

خرن محمد اعظم شاه

۴۴۲ - ۴۷۰ - ۴۸۲ - ۴۸۶ -

۴۸۷ - ۷۵۷ - ۷۸۱ - ۸۹۳

کام خان .. ۳۶۹

کامگار پسر هوشدار خان میر

هوشدار .. ۹۴۵

کامگار خان

۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۷۳ ..

کامگار خان پسر جمده الملکی

جعفر خان ۸۳۲

کانهو بهونسله .. ۷۴۳

کایتهه (قوم) ۳۴۵

قمر خان پسر میر عبد اللطیف

قزوینی .. ۵۳

قندهاری محل ۳۰۱

قوام الدین خان ۱۱۴ - ۱۷۲

قوام الدین خان اصفهانی برادر

خلیفه سلطان ۱۰۹ -

۴۷۸ - ۴۶۱

قیا خان کنگ (یا) کنگ (یا)

کنگ ۵۶ - ۵۵ - ۵۴

• حرف کاف •

کابلی بیگم دختر میرزا محمد

حکیم .. ۳۳۳

کاردي (فرقه) .. ۸۶۲

کار طلب خان ۱۵۳ - ۱۵۴

کار طلب خان (خطاب مؤتمن

الملك جعفر خان محمد

هادي) .. ۷۵۱

کاظم خان .. ۷۶۱

کافري (قوم) ۷۷۹ - ۷۸۰

کلاپا (کهتری گنباکو فروش)	کچپتی راجه (یا) کسختی ۲
۹۷۳	کچپتی خان داروغه فیل خانه
۵۵۱ کتانی (قوم)	۳۹۵ - ۳۹۳
۳۱۱ کلماتی (یا) کلمانی	کچک بیگم دختر علاءالملک
- ۱۴۴ کمال خان گهر	۲۲۴
- ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸	کچک خواجه
۲۱۱ ۱۸۸	کد بانو خانم حلیله فقید
۸۰۴ - ۷۹۷ کنتها مرهه	خان میر غیاث اندین علی
کنور پرتھی سنگه پور مهاراجه	۸۱۶
جسونت سنگه راتھور	کرن (یا) گرد (یا) گرد ۹۷۳ -
۹۰۳	۹۷۴
۱۴۹ کنور جگت سنگه	۹۷۲ کریدی (یا) کزوی
- ۳۲۲ - ۲۷۶ کنور مانسنگه	کرم الله (یا) کرم الله خان
۳۳۱ - ۳۴۲ - ۳۴۴	۵۱۶
۵۴۶ (کوچ) قوم)	۴۲۲ - ۷۳
۲۳۲ کوکلتاش	کشن سنگه پور جسونت راتھور
- ۷۱۹ کوکلتاش خان خانجہان	۸۱۸
۷۳۱ - ۷۲۰	کشن سنگه راتھور ۱۵۰ -
۹۴۲ کوکنا زمیندار دیوگڈھ	۱۵۲ - ۱۵۱
۹۷۸ کوکھ خان	۵۱۰

۹۴۲ - ۱۵۴ پسر کوکبا

* حرف کاف فارسی *

گنجپتی (شف - راجه گنجپتی)

۳۲۵ - ۲۷۹

۷۰۱ گرجیه (قوم)

۸۷۹ .. گردهر

گردهر بهادر پسر دیا بهادر

د برادر زاده چهبیلا رام ناگر

(شف - راجه گردهر بهادر)

۸۷۹ - ۷۴۸

گرگین خان رالی گرجستان

۷۰۲ - ۷۰۱

گور (مقتدای قوم سکهان)

۱۲۸

۱۴۴ گکهران (قوم)

۱۹۹ - ۱۹۵ کلرخ بیگم

گلرنگ بانو بیگم - زوجه

۶۵۰ مرزا محسن

گنج علی خان عبدالله بیگ

۵۸۸ کوکبا زمیندار دیوگده

کونداجی عم نیوجی بهونسله

(یعنی محمد قلی نومسلم)

۵۸۰

۱۴۴ کهر

۶۷۳ کهری (قوم)

کهیلوجی (یا) کیلا - وجی

۵۲۱ - ۵۲۰ بهونسله

کیخسور خان برادر زاده گوگین

۷۰۲ .. خان

- ۱۵۶ کیرت سنگه

۱۵۸ - ۱۵۷

کیرت سنگه پسر میرزا راجه

- ۱۰۷ جیسنگه کچهوا

۵۷۷

کیرت سنگه پسر کوکبا زمیندار

۵۸۸ .. دیوگده

۴۱۸ کیکبان

کیسر (یا) کیسری (یا) کیسل

سنگه زمیندار دیوگده

لاهور ۱۱۳ - ۱۵۹ - ۱۷۱	۱۵۵
۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ ..	گوبند داس بهائي (يا) بهائي
لطف عاي خان (خطاب مرزا	۱۵۱
۷۵۴ (لطف الله)	گوبال داس .. ۱۵۱
لطيف ميرک .. ۱۶۸	گوجر خان پسر دوم قطب الدين
لکديو راجه درنگل ۹۱۳	خان .. ۵۹

لنگاهان (قوم) ۳۰۶
 لوهړ چک (يا) گوهر چک
 عمزاده يوسف خان کشميري
 ۹۵۵
 لهراسپ پسر دوم مهابت خان
 خان دوران ۴۰۹ - ۴۰۱

* حرف لام *

لشکر خان ۱۰۲ - ۱۴۷ -
 ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ -
 ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۲۲۸ -
 ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۴۴۲ - ۵۸۷ -
 ۵۹۷

لشکر خان عرف جان نثار خان
 ۱۶۸
 لشکر خان ابوالحسن مشهدي
 ۱۶۳
 لطف الله بهائي خان ۳۴۷
 لطف الله خان صادق ۱۷۷
 لطف الله خان نائب صوبه دار

* حرف ميम *

مادنا برادر ايکنا وکیل السلطنة
 تلنگ ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲
 مادهوجي پسر رگهوجي بهوسله
 ۸۷۳
 مادهوراز پسر بالاجي راز ۸۷۱ -
 ۸۷۲ ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ -

۹۵۳ - ۲۳۴	ماہم انگہ	۹۲۳
مبارز الملک سر بلند خان		۵۰۹	..	ماہو سنگہ
بہادر دلاور جنگ میر محمد				ماہو سنگہ کچھواہہ پسر راجہ
رفیع صوبہ دار گجرات پسر		۳۲۱		بہکواننداس
میرزا افضل مخاطب				ماہو سنگہ ہادا پسر دوم
بہ مقتدوی خان ۷۶۷ -				راو رتن ہادا ۴۵۳ -
۷۶۸ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۴ -				.. ۴۵۵ - ۴۵۴
۸۷۹ - ۸۰۵	..	۲۳۵		مالدیو رائہور
مبارز خان ۱۷۶ - ۱۴۱ -		۹۳۷		مالوجی دکنی
۴۴۳ - ۴۴۴ - ۵۰۸ - ۵۹۶ -				مالوجی (یا) مانوجی برادر
۷۹۶ - ۷۹۵ - ۷۸۵	..			کھیلوجی (یا) کیلوجی
مبارز خان درہاہ ۴۴۲				بھونسلہ ۵۲۱ - ۵۲۰ -
مبارز خان عدلی ۱۴۶				.. ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴
مبارز خان عماد الملک خواجہ				ہاں سنگہ کچھواہہ (شف -
محمد امانت خان شہامت				راجہ مانہنگہ کچھواہہ
جنگ ۷۲۹ - ۷۳۰ -				۵۵ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۹۵ -
۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -				.. ۳۲۵ - ۳۷۶
۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ -				ماء بانو (جدہ مادر بی محمد
۸۴۶ - ۸۰۶	..			مران خان) ۶۸۲
مبارز خان میر کل ۵۹۵				ماء جوچک بیگم ۱۹۰

مبارز خان ناظم حیدر آباد	مجد الدولہ بہادر عبد الاحد
۴۰ - ۶۵۲ - ۶۵۳ ..	خان پسر عبد المجید خان
مبارز خان خاصہ خیل سلطان	۸۰۸ - ۸۰۷ ..
محمود .. ۲۴۲	مجد الدولہ نایب وزارت ۸۶۷
مبارز خان نیازي پسر زانہ	مجلس رای ۷۶۳ - ۷۶۲
محمد خان نیازي ۵۱۱	مجنون خان فاقشال ۲۰۷ -
متهور خان .. ۸۴۱	۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ ..
متهور خان بہادر خوشگي -	محمّد خان پسر قليچ خان
رہمت خان نام پسر الہ	خواجہ عابد .. ۱۲۳
دان خان ۱۰۸ - ۷۷۶ -	محمّد خان (خطاب مير احمد
۷۸۱	خان ثاني) ۷۶۰
متهور خان .. ۷۲۷	محب علی خان رھتاسي -
مجاہد خان ۲۴۱ - ۲۴۳ -	معروف بہ مير خلیفہ
۲۴۴	۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ -
مجاہد خان پسر نصیر الدولہ	۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۰ -
ملاہٹ جڈک عبد الرحيم	۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۹۳۱
خان .. ۸۳۷	محترم خانم دختر شاہ محمد
مجاہد خان خواجہ محمد	کاشغري ۲۷۲ - ۳۲۹
عارف پسر قليچ خان	محشم خان ۴۶۸ - ۴۶۹
خواجہ عابد ۱۲۳ - ۵۹۸	محشم خان بہادر مير محمد

ممصام الدولہ شاہ نواز خان	جان (یا) میر محمد خان
۸۸۵	پسر محترم خان شیخ میر
محمد ابراہیم سر لشکر	۷۹۳
خلیل اللہ خان	محترم خان شیخ قاسم فتح پوری
۶۳۰	برادر اسلام خان
محمد اسد مخاطب بہ اکرام	۳۵۵ -
خان پھر ملا احمد نایتہ	۳۶۵
۵۶۴	محترم خان شیخ میر
محمد اسلام خان پسر میر	محترم خان میر ابراہیم
زاهد ہروی ۹۲ - ۶۶۶	۶۴۷ - ۶۴۶ ..
محمد اشرف برادر معتمد خان	مکتوی خان ملا عبد النبی
۴۳۴	مخاطب بہ دیندار خان
محمد اصغر اسم محمد اعظم	۷۲۱ - ۷۶۱ - ۷۶۳ - ۷۶۴ -
پسر محمد اسلام خان	مکرباب خان .. ۹۳
۶۶۷	مکملدار خان پھر مکملدار خان
محمد اعظم پسر محمد اسلام	چرکس .. ۴۱۹
خان .. ۶۶۶	مکملدار خان چرکس ۴۱۹
محمد اعظم شاہ ملقب بہ	محمد مصطفی خاتم انبیا
عالی جاہ (شف - شاہزادہ	صلی اللہ علیہ و سلم ۷۳ -
محمد اعظم شاہ) ۳۱ -	۳۹۰
۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۱۷ -	محمد ابراہیم خان عم نواب

محمد امين خان پسر خواجه	۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
بهاء الدين برادر نواب عابد	۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۴۳ - ۶۲۸ -
خان قاضی بلدی سمرقند	۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -
۸۴۲	۹۵۱ - ۹۵۴ - ۹۵۶ - ۹۵۷ -
محمد امين خان چين بهادر	۹۵۸ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۹ -
۱۲۸	۹۷۱ - ۹۹۳ - ۷۰۷ - ۷۱۸ -
محمد امين خان صوبه دار	۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ - ۷۸۰ -
گجرات ۴۷۸ - ۴۲۳	۷۸۱ - ۷۶۳ - ۸۳۲ - ۹۲۹ -
محمد امين خان مير بخشي	۹۴۵
۱۰۵ - ۱۰۲	محمد اکبر پسر محمد اسلم
محمد امين خان مير محمد	خان ۹۰۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ -
۹۱۴ - ۹۱۳ امين	محمد امين خان ۹۱۵ -
محمد امين خان ناظم کابل	۹۱۸ - ۹۱۶
۵۹۳	محمد امين خان بهادر ۱۱۸ -
محمد امين خان وزير الملك	۷۱۳ - ۶۶۸
۱۷۶	محمد امين خان بهادر
محمد انوار الله خان ۱۴۲ -	اعتماد الدوله وزير فردوس
۱۴۳	آرامگاه (شف اعتماد الدوله
۸۰۶ محمد انور خان	محمد امين خان بهادر)
محمد انور خان برهانپوري	۷۳۹ - ۷۶۷ - ۸۴۱ - ۸۷۷ -

- ۶۱۰ - ۶۱۴ - ۶۱۳ - ۶۱۵
 - ۶۲۶ - ۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۱
 - ۶۴۳ - ۶۳۹ - ۶۳۷ - ۶۳۶
 - ۶۵۳ - ۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۹
 - ۶۶۲ - ۶۶۰ - ۶۵۷ - ۶۵۴
 - ۶۷۰ - ۶۶۹ - ۶۶۸ - ۶۶۶
 - ۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۷۸ - ۶۷۴
 - ۶۹۱ - ۶۸۹ - ۶۸۷ - ۶۸۶
 - ۶۹۸ - ۶۹۵ - ۶۹۳ - ۶۹۲
 - ۷۱۳ - ۷۱۱ - ۷۰۹ - ۷۰۲
 - ۷۵۱ - ۷۴۷ - ۷۱۸ - ۷۱۵
 - ۷۶۶ - ۷۶۵ - ۷۵۹ - ۷۵۶
 - ۷۹۴ - ۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۷
 - ۸۲۶ - ۸۲۰ - ۸۰۶ - ۸۰۱
 - ۸۳۵ - ۸۳۱ - ۸۳۰ - ۸۲۷
 - ۸۷۵ - ۸۴۲ - ۸۳۹ - ۸۳۸
 - ۹۱۶ - ۸۹۳ - ۸۸۱ - ۸۷۶
 - ۹۴۵ - ۹۴۲ - ۹۴۱ - ۹۳۷
 - ۹۴۹ - ۹۴۸ - ۹۴۷ - ۹۴۶
 ۹۷۱ - ۹۶۷ - ۹۵۱ ..

.. ۸۴۰ - ۹۰۵
 محمد اورنگ زیب عالمگیر
 بادشاه (شف - سلطان
 اورنگ زیب بهادر) ۲۳ -
 ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ -
 ۳۴ - ۳۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶ -
 ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ -
 ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۳۵ -
 ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲ -
 ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -
 ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۱ - ۵۰۲ -
 ۵۰۴ - ۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
 ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۹ -
 ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۵ - ۵۲۶ -
 ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -
 ۵۴۶ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۶ -
 ۵۶۷ - ۵۷۲ - ۵۷۰ - ۵۶۷ -
 ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -
 ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷ -
 ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ -

محمد باقوي .. ۲۴۰ - ۳۰۸	محمد خان انور (يا) محمد
محمد بدیع سلطان پور	خان انور صوبہ دار برهانپور
خسرو بن نذر محمد خان	۸۷۷
.. .. ۴۳۶	محمد خان بنگش جماعتدار
محمد بيدار بخت ۶۶۲	مخاطب بقايم جنگ ۷۷۱
محمد بيگ .. ۲۹۸	محمد خان پسر کلان قطب الدين
محمد پرست خان پسر	خان خوشگي ۱۰۶
عبد المجدد خان	محمد خان نيازي ۳۷۲ -
مجدد الدولہ بہادر ۸۰۸	.. ۳۷۳ - ۳۷۵ - ۵۱۱
محمد تقی خان پسر وزير خان	محمد خليل عذايت خان ۱۷۵
محمد طاهر خراساني ۹۳۹	محمد دارا شکوہ (شف شاهزادہ
محمد تقی سيم باز (يا) سيم	دارا شکوہ) ۱۷ - ۲۷ -
ساز مخاطب بشاہ قاي خان	۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۳ -
.. .. ۳۶۶ - ۳۶۷	۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
محمد حسن .. ۶۴۳	۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ - ۴۸۸ -
محمد حسين ۴۸ - ۱۶۱	۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۵۰۳ -
محمد حسين ميرزا ۲ -	۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ -
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -	۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ - ۵۳۶ -
۱۹۷ - ۲۱۷ - ۲۳۷ - ۹۹۶	۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۱ -
محمد خان ۴۲ - ۳۷۴	۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ - ۵۷۴ -

شاه عالم بادشاه (شف -	۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۵ -
(روشن اختر) ۱۲۷	۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
محمد شجاع ۱۱۴ - ۱۵۵	۶۲۲ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
محمد شجاع مخاطب به	۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ - ۹۶۹ -
شجاع خان پسر دروین	محمد رضا پسر قزلباش خان
میر قوام الدین خان ۸۷
اصفہانی ۱۱۴ - ۱۱۵	محمد زمان .. ۳۳۴
محمد شریف معشی داروغہ	محمد زمان خان شاملو
دک در دارالانشا برادر	قورچی باشی ۷۰۲
ابوالفتح قابل خان ۳۵	محمد زمان طهرانی فوجدار
محمد صادق ۲۹۲	و تیلودار سلط ۴۵۲
محمد صادق فتح اللہ خان	محمد سعید پسر میرم قلیچ
بہادر عالمگیر شاہی ۴۰ -	برادر زادہ قلیچ خان ۷۲
.. .. ۴۱	محمد سعید خان ۱۷۶ -
محمد صالح ترخان دروین ۱۷۷
پسر میرزا عیسیٰ ترخان	محمد سلطان میرزا پسر دیس
.. ۴۸۸ - ۵۶۰ - ۵۶۱	میرزا بن بایقر بن منصور
محمد صالح خوافی معتمد	بن بایقرا ۱۹۲ - ۱۹۳
خان ۵۱۰ - ۵۱۱	محمد شاه بادشاه - لقب (روشن
محمد طاہر وزیر خان ۵۲۲ -	اختر بن جهان شاه بن

نظام الملک آصف چاه پسر	۶۲۱
غنی بیگ ۷۶۹ -	محمد عظیم الشان شاه دومین
۸۰۴ - ۷۷۰	خلف خلد منزل بهادر
محمد فائق خان کشمیری	۸۰۵ - ۶۷۸ - ۶۷۱ ..
۷۶۲	محمد عظیم پسر شاه عالم
محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان	۶۵۷ - ۶۵۹
۳۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -	محمد علی خان ۱۵۹
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۱ -	محمد علی خان پسر انورالدین
۱۴۲ - ۱۷۷ - ۶۰۷ - ۶۷۷ -	خان گویا موئی ۸۶۱
۶۹۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ -	محمد علی خان خانسارمان
۷۱۳ - ۷۳۳ - ۷۴۶ - ۷۵۲ -	۶۲۵
۷۵۷ - ۸۰۲ - ۸۳۴ - ۸۳۹ -	محمد علی خان محمد علی
۸۴۰ - ۸۴۲ - ۸۶۱ - ۸۷۶ -	بیگ خوش قلیچ خان
محمد قاسم خان بدخشی	۴۸۸
موجی تخلص ۲۰۲	محمد عنایت خان بهادر (یا)
محمد قاسم خان میر آتش	محمد عنایت الله خان
شاهجهانی پسر هاشم خان	۷۳۹ - ۷۳۸
۹۴۱	محمد غیاث خان ۸۴۰
محمد قلی ترکمان ۳۴۲	محمد غیاث خان بهادر غیاث
محمد قلی خان ۲۰۶	بیگ داروغه توبخانبه

محمد قلی خان برلاس از	محمد محسن پسر کلان منصور
نژاد برنلق ۵۳ - ۱۹۳ -	حاجی بلخی ۹۶۹
.. ۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۰۷	محمد محسن مخاطب به
محمد قلی خان بهونسله	سپه‌دار خان ناظم آله آباد
نومسلم (که نام اصلی او	(که اول نصیری خان
نیتوجی بهونسله بود)	خطاب یافته بود) پسر
.. .. ۵۷۷ - ۵۸۰	خانجهان بهادر کورکلتاش
محمد قلی خان توقبائی	.. ۹۴۹ - ۹۵۱
.. .. ۲۰۴	محمد مراد خان ۲۱۹ -
محمد قلی خان شغالی ۲۶۹	۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ -
محمد قای قطب شاه دالی ۶۹۱
خانک .. ۴۱۴	محمد مراد خان بهادر
محمد کاظم خان جد امجد	اوزنگ آبادی ۹۲۳ -
بلاراسطه مصنف ۷۱۵	.. ۹۲۴ - ۹۲۵
محمد کاظم جماعه‌دار (که سابق	محمد مراد خان پسر مرشد
فکر شجاعت خان محمد	قای خان محمد حسین
بیگ بود) ۷۶۷ ۹۸۲
محمد کام بخش شاهزاده ۷۳۰	محمد مسیح مرید خان (یا)
محمد لطیف پسر مکرمت	میر خان خلف همت خان
خان .. ۴۶۹	میر عیسی متخلص

۴۹۸	به میرن	۹۴۸
۸۵۳	محمديان (گروه)	..	محمد معزالدين بادشاه	۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۸۳۹
..	محمدي راج پسر مهراجاه	..	محمد معصوم خویش	۵۶۱
۴۰۴	جهننت سنگهه	..	صف شکن خان	۱۵۹
۲۳۸	محمود پسر	..	محمد معظم
۲۸۶ -	محمود بسا خواني	..	محمد مقیم هرري پدر خواجه	۲۳۹
۲۹۰	نظام الدين بخشي	۴۳۲
..	محمود خان پسر احمد خان	..	محمد منصور
۷۷۳	محمد منصور پسر منصور	۹۴۸
..	محمود پور مير ريس غلزي	..	هاجی بلخي
۷۰۳	محمد منعم اسم منعم خان	۴۶۷
..	محمود خواجه مخاطب به مبارز	..	خانخانان
..	خان خلف ارشد مبارز خان	..	محمد منعم پسر ميرزا خان	۵۸۹
..	عماد الملک خواجه محمد	..	منوچهر	۲۲۹
۷۴۵	محمد يار
۱۹۲	محمود سلطان	..	محمد يارخان پسر ميرزا
۷۰۳	محمود غلزي	..	بهمن يار اعتقاد خان	۷۰۹ - ۷۰۶
۱۷۷	محي الدين قلبي خان
..	محي الدين قلبي خان دزير	..	محمد يارخان ناظم دهلي
۸۷۹	نواب آصف جاه

۴۲۹ - ۴۲۸	خان	مکھی السنہ بن کام بخش
مخلص خان پسر صف شکن	۸۹۳	بن خلد مکان
۴۴۱ ..	خان	مختار خان ۹۲ - ۹۴۰ -
مخلص خان عبداللہ بیگ پسر	۶۶۰ - ۶۵۹ - ۶۵۸	..
منصور حاجی بلخی	مختار خان سید محمد	
۹۷۰ - ۹۶۹ ..	سبزراری ۴۰۹ - ۴۱۱ -	
مخلص خان فوجدار اکبرنگر	۶۵۰ - ۶۲۰ - ۴۱۲ ..	
۲۵	مختار خان قمرالدین ۶۵۵	
مخلص خان قاضی نظاما	مختار خان میر شمس الدین	
کرہوردی بخش بلخ	۶۲۳ - ۶۲۲ - ۶۲۰ ..	
۵۶۶	مختار خان ناظم اکبر آباد	
مخلص خان محل بیگ ۶۷۶	۶۵۸	
مخمور (تخلص مرشد قای خان	مخدوم الملک ملا عبداللہ	
بہادر رستم جنگ موسوم	انصاری ولد شیخ شمس الدین	
۷۵۵ (بہ مرزا لطف اللہ)	سلطانپوری ۲۵۷ - ۲۵۶	
مدار المہامی سعد اللہ خان	مخدوم شیخ احمد کہتو ۲۸۱	
۸۲۰	مخصوص خان ۳۲۴	
۶۰ ..	مخلص خان ۱۵ - ۴۲۰ -	
- ۵۲۲ - ۹۷	مراد بخش ۶۴۴ - ۶۴۳	
۶۰۰ - ۵۲۳	مخلص خان برادر کلان الہ زدی	

مراد پسر (ستم) میرزا	۴۳۶-	حاکم مشهد مقدس	۴۲۳-
.. ..	۴۳۷	۴۲۴
مراد کام	۵۸۳	مرتضی ممالک میر مؤمن	
مراد کام صفوی	۴۸۵	استدرا بادی خواهرزاده میر	
مرادی پندت	۴۰۲	فخرالدین سماکی	۴۱۴
مرادی دت	۹۶۱ - ۹۶۲	مرتضی نظام شاه	۸ -
مرتضی خان	۴۷۹ - ۴۸۰	۲۹۱ - ۳۳۹
.. ..	۶۵۱	مرتضی نظام شاه ثانی ولد	
مرتضی خان سید شاه محمد		شاه علی	۳ - ۷
.. ..	۵۹۷	مرحمت خان	۸۳۵
مرتضی خان سید مبارک خان		مرحمت خان بهادر غضنفر	
.. ..	۶۴۴ - ۶۴۵	جنگ میر ابراهیم پسر امیر	
مرتضی خان سید نظام پسر		خان کابلی	۷۱۳ - ۷۱۵
دوم میروان صدر جهان		مرحمت خان پسر معزالدوله	
پهانی	۴۰۳	حامد خان بهادر ملا بک	
مرتضی خان شیخ فرید	۷۱	جنگ	۷۶۸ - ۷۶۹
مرتضی خان میر حسام الدین		مرحمت خان دیندار پسر نامدار	
انجو پسر میر جمال الدین		خان	۸۲۳
عضدالدوله	۳۸۲	مردم سود و چاریجه (یا) چار	
مرتضی قلی خان درناک		بچه	۳۱۲

۸۷	قزلباش خان	۲۷۰ - ۳۳۰	مرزا ابراہیم
۱۸ - ۱۷	مرشد قلی	۳۲۱ ..	مرزا افلاطون
۶۸۳	مرشد قلی خان	۴۹ ...	مرزا حیدر
	مرشد قلی خان بہادر	۱۰۲	مرزا راجہ جیہنگہ
	رستم جنگ موسوم بہ مرزا	۲۶۸ ...	مرزا سلیمان
	لطف اللہ یزنہ علاء الدولہ	۲۷۳ ...	مرزا شامرخ
	سرفراز خان بہادر ہیدر		مرزا صف شکن خان لشکری
	جنگ و پھر حاجی	۳۲۱
۷۵۴	شکر اللہ تبریزی	۲۶۷ ...	مرزا عسکری
	مرشد قلی خان ترکمان معترف	۱۷۹	مرزا عمر شیخ
۴۲۱	بہ مروت خان	۴۸ - ۵۲ - ۶۲	مرزا کامران
	مرشد قلی خان خراسانی	۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۲	...
- ۴۹۷ - ۴۹۵ - ۴۹۴		- ۲۷۳	مرزا محمد حکیم
۵۰۲ - ۴۹۹ - ۴۹۸	...	۴۵۸ - ۳۲۵ - ۲۷۶	...
	مرشد قلی خان خطاب مؤتمن		مرزا محمد علی خان سالار جنگ
	الملك صوبہ دار بنگالہ		سیوہین پسر مؤتمن الدولہ
۷۵۲	...	۷۷۶ - ۷۷۵	...
	مرشد قلی خان شاملو للہ	۲۴۲	مرزا مراد کام صفوی
	استاجاو (یا) مرشد قلی	۳۳۵	مرزا مغل
	خان للہ استاجاو حاکم		مرزا دیس بیگ خرویش

ممسعود خان پسر مبارز خان	خواف و باخروز	۴۲۴ -
عماد الملک خواجه محمد	۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸	
۷۴۴ ...	مرشد قلی خان عم مرود خان	
مسیحی کبرانوی سعد الله	۴۲۱ ...	
نام پسر خوانده مقرب	مرشد قلی خان محمد حسین	
۳۸۲ ... خان	۴۸۲ ...	
مصاحب بیگ ولد خواجه	مرهه (قوم)	۴۴ - ۱۵۳ -
کلان بیگ پسر مولانا	۵۵۹ - ۵۶۵ - ۵۹۳ - ۶۵۱ -	
محمد مدررا	۷۳۴ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ -	
۱۸۱ ...	۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۹ - ۷۶۰ -	
مصطفی بیگ ترکمان خان	۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۷۲ - ۷۷۳ -	
۳۸۴ ...	۸۰۴ - ۸۰۷ - ۸۴۰ - ۸۴۱ -	
مصطفی خان پسر قطب الدین	۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۹ - ۸۶۹ -	
خان خویشگی	۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۹۵۰ -	
مصطفی خان خوافی میر احمد	مریم مکانی (مادر عرش آشیانی	
پسر میرزا عرب (یا) میرزا	محمد اکبر شاه پادشاه)	
۵۱۷ - ۵۱۶ عزت	۸۱۱ - ۲۴۸ ...	
مصطفی خان کاشی	۲۵۷	مریم و عیسی
۶۳۸ ...	۱۹۲ -	ممسعود حسین میرزا
مطلب خان بن مطلب خان	۱۹۵ ...	

مظفر خان میر عبدالرزاق	۷۴۴	بنی مختار
معموری ۳۷۶ - ۳۷۸	۷۴۴	مطلب خان بنی مختار
۳۷۹		مطلب خان میرزا مطلب
۳۰۵ .. مظفر میرزا	۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۵۱	
۴۹۲ .. معتقد خان	۱۹۷ - ۱۹۵	مظفر حسین
معتقد خان میرزا مکی (یا)	۱۹۸	
بیگی پسر افتخار خان	۲۷۵ -	مظفر حسین میرزا
۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵	۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹	..
معتمد خان ۵۸۴ - ۴۱۲		مظفر حسین میرزا پسر خردسال
۴۳۴		ابراهیم حسین باغی ۹۳۰
معتمد خان - خطاب اول محمد	۲ - ۲۱۸ -	مظفر خان
۹۷ .. قاسم	۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵	
معتمد خان محمد شریف	۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۵۸ - ۲۷۸	
۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴	۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۳۴۲	
معزالدوله حامد خان بهادر	۵۱۱	
ملابست جنگ موهه دار	۱۶۱ -	مظفر خان تربتی
ناندیر عم نواب نظام الملک	۲۲۱ - ۲۱۰	
آصف جاه ۷۷۷ - ۷۶۵	۹۲۹	مظفر خان دیوان اعلی
۷۶۸		مظفر خان موهه دار بنگاله
معزالدوله حمید خان بهادر	۲۳۷ - ۹۲۸	

۲۹۲	تربت خراسان	۱۲۳
معصوم خان کابلي	تيدولدار پتنه	معزالدوله	هي—در قلي خان
۲۳۰	۸۴۳ - ۷۶۷
معصوم خان کابلي	اقطاع دار	معزالدوله	هي—در قلي خان
بهار	۲۲۶ - ۲۳۷ -	محمد رضا	مخاطب به
۲۴۶	هيدر قلي خان	بهار نامر
معصوم کوکه	ميرزا محمد حکيم	جنگ ناظم	کچرات ۷۴۹ -
۴۵۸ - ۲۷۱	۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ -	
معظم خان	خانخانان (يا)	۸۷۸ - ۸۷۷
معظم خان	مير جمله - مير	معزالدين	کيقباد ۴۷۴
محمد سعيد	اردستاني	معزالملک	مشهدي ۲۳۱
سده سالار	۲۴ - ۲۵ -	معصوم خان	۲۳۸ - ۲۴۷ -
۵۱۷ - ۵۸۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -		۲۴۸ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵	
۶۵۳ - ۹۳۸ - ۹۷۰ - ۹۷۱		معصوم خان	عامي ۲۹۳ -
معظم خان	شيخ بايزيد ۳۶۵	۹۳۱
معظم خان	فتحپوري ۳۸۶	معصوم خان	فرنخودي ۲۴۶ -
معصور خان	مير ابوالفضل	۸۱۱ - ۸۱۰
معصوري	۵۰۳ - ۵۰۴ -	معصوم خان	کابلي ۲۱۰ -
۸۲۶ - ۵۰۶ - ۵۰۵	۹۲۸
معين الدين	احمد خان	معصوم خان	کابلي از سادات

مقرب خان شیخ حسن معروف	۲۱۶	فرنخودی ..
به حسو پسر شیخ بهنیا (یا)	۲۴۶	معین الدین خان اکبری
بهنیا ولد شیخ حسن	۱۷۷	معین الدین قلی خان
پانی پتی ۳۷۹ - ۳۸۰		معین الملک صوبه دار لاهور
مقرب خان غلام ترک میر شمشیر	۸۹۰ - ۸۳۴
۴	۱۵۹	مغل خان ..
مقصود ۲۴۸ - ۳۲۵		مغل خان پسر زین خان کوکه
مقصود بیگ مخاطب به	۴۹۰ -	قلعه دار کابل
قدرا نداز خان ۹۷۱	۴۹۱
مکرم خان .. ۹۳۲	۹۲۳	مغل خان عرب شیخ
مکرم خان ملا مرشد شیرازی		مغایه (یا) مغویه (یا) مغل
۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۹ -		(قوم) ۲۰۰ - ۳۹۳ -
۴۷۲		۴۰۶ - ۴۳۱ - ۴۹۷ - ۵۰۱ -
مکرم خان ۵۸۴ - ۳۶۶ -	۷۶۵ - ۷۹۲ - ۸۳۷ - ۹۶۶	
۵۸۵ - ۵۸۶ - ۶۹۶ - ۶۹۸ -		مفتخر خان خانزمان عم هوشدار
۹۵۱ - ۷۰۰	۹۴۳	خان میر هوشدار
مکرم خان حاکم بنگاله ۱۶		مقرب خان ۳۸۰ - ۳۹۴
مکرم خان خانزمان بهادر		مقرب خان پسر امین خان
(خطاب نعیم خان پسر	۷۹۶	بهادر ..
منعم خان خانخاندان)	۸۸۰	مقرب خان دکنی

ملا عبد الصمد نواسه شيخ چاند	٧٤٢ - ٧٧٧
منجم .. ٣٧١	مكرم خان مير اسحق ٧٩٥
ملا عبد الله .. ٢٥٤	مكند سنگه هادا پسر مادرو
ملا فاروقي .. ٢٦٢	سنگه هادا ٤٥٦ -
ملا كمال الدين حسين طبيب	.. ٥١٠ - ٥٠٩ - ٢٩٥
.. .. ٢٦٢	ملا احمد ٢٦٠ - ٢٦٣
ملا محمد ١٦٥ - ٣٢٦ - ٣٧١	ملا احمد توي ٢٦٠
ملا محمد تهته ٣٥٢ - ٣٩٩	ملا احمد نايت ٥٦٢ -
ملا محمد صوفي مازندراني ٥٦٥ - ٥٦٣
.. .. ٢٥٠	ملا اسد ٣٤٧ - ٣٤٨
ملا محمد لاري وكيل السلطنة	ملا پير محمد خان شرداني
.. ١٦٣ - ٣٨٩ - ٣٩٠ ١٨٢
ملا محمد يوسف ٣٦٩	ملا جيون اميتهي وال ٧٩٤
ملا مخدوم الملك ٢٥٥	ملا شيخ الاسلامي ٢٥٥
ملا مرشد .. ٣٤٧ - ٣٤٨	ملا علاء الملك توني (يا) ملا
ملا مصطفى جونپوري ٣٥١ -	علاء الدين علاء الملك توني
.. .. ٣٥٢	مخاطب بغاضل خان ٥٢٤
ملا معين مشهور به واعظ كاشفي	٥٢٥ - ٥٢٦ - ٥٢٧ - ٥٢٩ -
صاحب معارج الذبيرة ١١٧ ٥٣٠
ملا ميرزا جان .. ٢٦٢	ملا عبد السلام .. ٥١٨

۱۴۴	..	ملک کلان	۵۱۱	یحییٰ مخاطب به مخلص
۲۹۸ - ۴۳۳		ملک محمود	۵۱۲	خان برادر خرد ۵۱۱ احمد
۴۳۵	۵۱۳	نایب ۵۱۲
۹۱۲		ملک نائب کافور	۵۱۴	ملفوظات خان ۵۱۳
۹۱۵ - ۹۱۳		..	۵۱۵	..
۷	..	ملکه چاند سلطان	۵۱۶	ملفوظات خان مخاطب به اعظم
۷۷۳ - ۸۶۶		ملهار زار هولگر	۵۱۷	خان عالمگیری ۵۱۶
۸۳۰	..	ممتاز الزماني	۵۱۸	ملفوظات خان مهین خلف ارشد
۹۶۸		منصور حاجی بلخی	۵۱۹	اعظم خان جهانگیر شاهي
۵۲		منعم بیگ خان خانان	۵۲۰	..
۱۴۹	۵۲۱	ملفوظات خان میر ابراهیم حسین
		منعم خان خانخاندان بهادر	۵۲۲	..
۶۰ - ۲۲۰		شاهی	۵۲۳	ملفوظات خان میرزا محمد علی
۷۵۷ - ۷۵۶ - ۶۶۷ - ۲۷۴			۵۲۴	..
۱۸۸ - ۴۵ - ۴۳		منعم خان	۵۲۵	ملک حمزه حاکم سیستان ۹۳
۲۱۷ - ۲۶۹ - ۶۶۹		..	۵۲۶	ملک عنبر حبشی ۶ - ۷
۷۰۹		منعم خان خان زمان	۵۲۷	۸ - ۱۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۳۶۷
۴۵۴		منور خان شیخ میران	۵۲۸	۳۷۴ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
		منور خان قطبی پسر منور خان	۵۲۹	۳۹۸ - ۵۸۷ - ۹۵۹ - ۹۶۰
۴۵۵	..	شیخ میران	۵۳۰	ملک کد ۱۴۴

۹۲۵	منہاج الدین	۲۵۲
امام موسیٰ رضا علیہ التحیة			منیجہ (یا) منیجہ بیگم ہمشیرہ			
۳۸۶	..	و الثنا	نور جہان بیگم	۷۸		
موسوی خان صدر	۴۴۱ -		مؤتمن الدولہ اسحاق خان			
۴۴۹	خانہامان فردوس آرامگاہ			
موسوی خان میرزا معز دیوان			پسر غلام علی	۷۷۴ -		
دکن	۱۱۸ - ۶۳۳ -		..	۷۷۵ - ۷۷۶
۶۳۵ - ۶۳۴	مؤتمن الملک جعفر خان مہمئی			
موسوی خان میر ہاشم قلعة دار			بہ محمد ہادی صوبہ دار			
خان - جہ - رأت تخلص			بنگالہ	۷۵۱
۱۱۹	مؤتمن الملک شجاع الدولہ			
موسوی بہوہی سرگودہ نصاریٰ			بہادر اسد خان (خطاب			
فراسیس مخاطب بہ			شجاع الدین محمد خان			
عمدة الملک	۸۶۸ -		بہادر صوبہ دار بنگالہ و بہار			
۸۹۹ - ۹۰۲ - ۹۰۵ - ۹۰۵			و اودیشہ)	۷۵۴ - ۷۵۵		
مولانا افضل قایینی	۲۶۲		مؤتمن الملک علاء الدولہ جعفر			
مولانا برہان الدین علی	۲۳۳		خان بہادر اسد جنگ			
مولانا جلال الدین محمد	۲۳۳		محمد ہادی صوبہ دار بنگالہ			
مولانا جلال الدین محمد منجم			..	۷۵۲
تبریزی	۲۸۷	..	مؤتمن الملک ناظم اورنگ آباد			

۹۳۴	مولانا خواجہ کوهی ۸۹ - ۹۰
مہابت خان حیدر آباد	مولانا عبد القادر سرھندی
مشہور بہ محمد ابراہیم	۲۵۲
قمار باز .. ۶۲۷	مولانا عماد الدین محمود طیب
مہابت خان خانخانان سپہ سالار	۲۳۳
زمانہ بیگ پسر غیور بیگ	مولانا میر کلان محدث نواسہ
کابلی .. ۳۸۵ - ۳۸۶	مولانا خواجہ کوهی ۸۹
۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲	مؤمن خان نجم ثانی نائب
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶	عزیمت اللہ خان کشمیری
۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰	۷۶۴ - ۸۶۵
۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴	مونس خان .. ۳۴۵
۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸	موہن سنگھ (یا) موہن سنگھ
۴۷۹ - ۴۸۰ - ۵۲۱ - ۵۶۹	ہادا برادر مکند سنگھ ہادا
۵۹۰ - ۹۶۰ - ۹۶۱ ..	۵۰۹
مہابت خان سپہ سالار ۴۱۹ -	مہابت بومی جرنیل ۹۵۱
۴۶۰	مہابت خان ۱۲ - ۶
مہابت خان موہن دار دکن	۱۴ - ۱۹ - ۲۰ - ۱۶۴ -
۴۵۴	۱۶۶ - ۱۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۱ -
مہابت خان میروزا لہراسپ	۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۳۰ - ۵۱۴ -
پسر مہابت خان خانخانان	۵۳۵ - ۵۳۷ - ۶۱۶ - ۸۱۷ -

۹۶۹	سپه سالار ۵۹۰ - ۵۹۱
مہاراز درمیں پسر مہاراز			.. ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴
جانوجی جسونت بذالکر			۵ مہابت خان ناظم دکن
۸۰۷ (یا) نبالکر			مہابت خان یکی از امرای
مہاراز جانوجی جسونت بذالکر			صاحب قران ثانی شاہ جہان
پسرار زنبہا ۸۰۶ - ۸۰۷			پادشاہ .. ۹۱۵
مہا سنگھ ولد جگت سنگھ			مہاراجہ ابھی سنگھ صوبہ دار
.. ۱۵۰ - ۳۶۰ - ۳۶۱			گجرات پسر کلان مہاراجہ
مہتدی خان پسر خانہ زاد خان			اجیت سنگھ رائہور ۷۵۸ -
۸۰۶ ۷۵۹
مہتر خان انیش ۳۴۴			مہاراجہ اجیت سنگھ رائہور
مہدویہ (طائفہ) ۲۵۳ -			صوبہ دار گجرات پسر مہاراجہ
۲۵۴			جسونت سنگھ ۱۳۵ -
مہدی خواجہ دامان			۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹
۲۳۹ فردرس مکانی			مہاراجہ جسونت سنگھ رائہور
مہدی قاسم خان ۱۴۸ -			۲۴ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۲۱ -
.. ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱			۱۵۴ - ۴۴۷ - ۴۹۵ - ۵۰۹ -
مہدی موعود (علیہ السلام)			۵۱۵ - ۵۲۳ - ۵۶۷ - ۵۷۵ -
۲۹۰			۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۷۵۵ -
مہر ہرز (حرم محترمہ)			۷۷۸ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۳۱ -

۴۴۵	پادشاهزاده محمد معظم (
میر ابراهیم مرحمت خان بهادر	۷۸۰
غضنفر جنگ	۷۱۳	..	۲۲ سانی برلاس پادشاه حق
میر ابوالبقا امیر خان پسر	۳۵۴	..	شداس
میر ابوالقاسم نمکین	۷۷	..	۲۱۷ مهر عالی خان بلدور
میر ابوالفتح	۵۰۷	..	مهر عالی کولابی (یا) مهر عالی
میر ابوالقاسم نمکین	۷۷	..	خان ساندوز کولابی ۱۹۸ -
میر ابو تراب گجراتی	۲۸۰ -	..	۹۳۰
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵	۲۲۰ نسا (یا) ۲۲۰ نسا بیگم
میر احمد خان	۶۶۲ - ۶۶۵	..	زوجہ شیر افکن خان ۶۷
میر احمد خان بهادر مخاطب	مهمان بیگم (یا) مہین بیگم
به امیر الممالک عالیچاہ	صیدیہ مؤتمن الملک
پسر کلان نظام الملک	شجاع الدولہ بہادر اسدخان
نظام الدولہ آصف جاہ میر	عرف مرزا دکنی موسوم
نظام علی اسد جنگ	۸۷۴	..	به شجاع الدین محمد خان
میر احمد خان ثانی فوجدار	و حامیہ مرشد قلی خان
چکائہ امناباد پسر میر احمد	بہادر رستم جنگ موسوم
خان شہید	۷۲۱ - ۷۶۰ -	..	به مرزا لطف اللہ المتخاص
۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵	به مخمور ۷۵۵

میرو امین الدین	۳۶۰ -	برهانپور	۷۶۰ ..
.. ..	۳۸۲	میر احمد دامن قطب شاه	
میر ارلاد محمد نكا	۹۲۲ -	۵۳۴
.. ..	۹۲۷	میر احمد عرب	۶۲۰ ..
میر بدر عالم منزوي	۳۵۱	میر احمد مخاطب به نواب	
میر بدیع الزمان همشیره زاده		نظام الدوله ناصر جنگ	
و متبنای مصطفی خان		دومین پسر نواب آصف جاہ	
.. ..	۵۱۸	۸۸۳
میر بزرگ	۳۲۸ ..	میر احمد مصطفی خان ثانی	
میر جعفر همشیره زاده سید		پسر مصطفی خان خوافی	
علی مخاطب به خلیفہ		۵۱۸
سلطان	۱۱۱ ..	میر اسد اللہ شہید	۳۶۳
میر جلال الدین حسین ملائی		میر اسد اللہ عرف میر میران	
تخاص برادر میر محمد		(شف - میر میران)	
امین	۴۱۳	۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۹۶
میر جلال الدین مسعود	۲۵۱	میر اکبر علی خان عرف میر	
میر جمال الدین	۳۵۸	فولان خان پسر دوم	
میر جمال الدین انجو	۳۵۸ -	نظام الملک نظام الدوله	
.. ..	۳۵۹	آصف جاہ میر نظام علی	
میر جمال الدین محدث	۹۰	اسد جنگ	۸۷۴

۲۳۹	..	میر خلیفہ	۶۱۵ - ۴۳۳	میر جمہ
۰۳۳۹		میر خلیل اللہ	۸۰۳ - ۷۴۶
۲۴۱ - ۳۴۰			میر جمہ خانخانان معظم خان
		میر خلیل اللہ یزدی جد ماجد		بہادر مظفر جنگ (خطاب
		نوازش خان میہرزا		میر جمہ خانخانان
		عبد الکافی ۳۳۵ - ۸۲۸	۷۱۲ - ۷۱۱	(عبد اللہ
۸۲۹		۱۲۱	میر حاج
۳۵۹	..	میر خنجر	۳۲۳	میر حسام الدین
۳۰۴		میر ذر النون بیگ ارغون	۴۷۹	میر حسام الدین انجو
۳۶۴		میر رحمت اللہ		میر حسام الدین مرتضیٰ خان
		میر رفیع الدین محمد پسر	۳۶۰
		میر شجاع الدین محمد		میر حسن خاف امانت خان
۱۱۰		۶۹۲	میر حسین
۶۶۶		میر زاہد ہروی		میر حسن علی پسر کلان محمد
		میر زاید اللہ پسر میر ابوالقاسم		کاظم خان والد مصنف
۷۸	..	تمکین	۷۲۱
		میر زین الدین علی مخاطب بہ		میر حسن علی خان امیر الامرا
		سیادت خان برادر اسلام خان	۳۷	صاحب موبد دکن
۴۵۲			میر حسین علی خان امیر الامرا
		میر سلطان حسین افتخا خان	۳۸

۹۰۶ - ۹۰۵ - ۹۰۳ - ۹۰۲	۶۱۱
۹۰۷ - ۹۱۰ - ۹۱۶ - ۹۱۹	میر سید ابراهیم ساکن یزد
۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۷۴	۱۱۶
میر سید محمود پسر میر احمد	۲۸۸ میر سید احمد کاشی
۶۶۶ .. خان	۴۴۷ میر سید بخاری رضوی
۱۸۶ میر شاه ابراهیم عالی	میر سید جلال صدر پسر میر
۳۵۸ میر شاه ابوقراب ..	۴۴۷ سید بخاری رضوی
میر - شاه پور خان (یا) میر	میر سید جلال مخدوم جهانیان
شاپور خان بخشی ۷۶۴	رضائی تخلص - ۴۴۷
۳۵۸ میر شاه محمود	۴۵۱ - ۴۴۸
میر شجاع الدین محمد خلف	میر سید شریف ولد میر سید
ارشد سید علی مخاطب	۱۱۶ ابراهیم ساکن یزد
به خلیفه سلطان و نبسہ	۴۴۸ میر سید محمد
۱۱۰ - ۱۰۹ اسد الله	میر سید محمد چشتی قزوچی
۴۱۱ - ۲۸۵ میر شرف الدین	۶۰۴
۲۸۵ - میر شریف آملی	میر سید محمد خان ملاط
۲۸۸	جنگ مخاطب به
۴۹۲ .. میر شمس	امیر الممالک پسر سومین
میر شمس الدین اسد الله	نواب آصف جاہ - ۸۸۳
۳۵۸ .. شوستری	۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۹ - ۹۰۰

میر ظریف مخاطب بغدادی	میر شمس الدین مختار خان
خان .. ۱۱ - ۱۲ ۶۲۱
میر ظہیر الدین ۳۴۱ - ۳۴۲	میر شہاب الدین مخاطب بہ
میر عبد الحی میر عدل ۳۴۹	امیر الامرا غازی الدین خان
میر عبد الوحیم شریف خان پسر	بہادر فیروز جنگ پسر میر
میر سید محمد چشتی	محمد امیر الامرا فیروز جنگ
.. .. ۹ - ۱۰	بن نواب آصف جاہ و دختر زاد
میر عبد الرزاق معمری ۴۳۸	وزیر الممالک اعتماد الدولہ
میر عبد الکریم ملتفت خان	قمر الدین خان بہادر ۸۸۵
.. .. ۶۶۸	۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹
میر عبد اللطیف پسر میر ۸۹۰
یحییٰ حسنئی سیفی	میر شہاب الدین مخاطب بہ
.. .. ۸۱۳ - ۸۱۴	فرزند ارجمند غازی الدین
میر عبد اللطیف پسر نقیب	خان بہادر فیروز جنگ پدر
خان میر غیاث الدین علی	نواب نظام الملک آصف
.. .. ۸۱۶	جاہ میر قمر الدین ۸۷۵
میر عبد اللطیف قزوینی ۵۳	میر صدر جہان مفتی ۳۴۹
میر عبد اللہ .. ۳۲۱	میر مصام الدولہ ۳۸۴
میر عبد اللہ پسر میر ابوالفضل	میر ضیاء الدین حسین اسلام
.. .. ۵۰۶	خان .. ۴۹۴

میر غلام علی آزاد بلگرامی (۱۶)	میر عبدالنبی خان پسر نواب
میر غلام آزاد ۱۰۸ - ۸۵۶	مصمصام الدوله ۹۰۵
میر فخر الدین سماکی ۴۱۴	میر عبدالهادی ۲۴۱
میر فضل الله بخاری ۳۶۱	میر عزیز الله داماد شیخ میر
میر قایماي تفرشي ۶۴۳ ۶۹۶
میر قوام الدین برادر خلیفه	میر عزیز الله دیوان ۲۲۰
سلطان ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲	میر علاء الدوله کامی تخلص
.. .. ۱۱۴	مولف تذکرہ نفایس المآثر
میر قوام الدین خان اصفهانی	پسر دوم میر یحیی حسنی
برادر خلیفه سلطان - وزیر	سیفی معروف به یحیی
اعظم ایران .. ۱۰۹	معصوم .. ۸۱۳
میر قوام الدین مشهور به میر	میر علی اکبر موسوی ۲۳۰ -
بزرگ .. ۱۰۹ ۲۳۱
میر کمال الدین ۲۸۱	میر عماد الدین مخاطب به
میر گجراتی پسر درم مبارز الملک	رحمت خان ۱۱۱
سر بلند خان بهادر دلار	میر عزایت الدین سر الله که
جنگ میر محمد زنیع ۸۰۶	ادرا هبة الله نیز گویند
میر گدائی .. ۲۸۵	مشهور بسید شاه میر ۲۸۰
میر گیسو .. ۲۴۹	میر عیسی خان ۳۶۳
میر گیسوی بکارل بیگی ۲۴۳ -	میر غبار .. ۲۹۱

اسلم واقعہ نویس کابل	۲۴۴
۹۱	۲۴۹	میر کیصوی خراسانی	-
۴۳۳ میر محمد مشہدی	۲۵۰
میر محمد سعید میر جملہ		میر محمد خان پسر میر احمد	
مخاطب بمعظم خان	۲۶۶	..	خان
خانخانان سپہ سالار ۹۹ -	۲۸۵	..	میر محب اللہ
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۵۳۰ -		میر محمد امین خان پسر میر	
۵۳۱ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ -		محمد سعید معظم خان	
۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ -		خانخانان میر جملہ ۵۳۱ -	
۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ -		..	۵۳۲ - ۵۳۴ - ۵۳۵
۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۸ - ۵۴۹ -		میر محمد امین میر جملہ	
۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ -		شہرستانی ۴۱۳ - ۴۱۴ -	
۵۶۸	۴۱۶
میر محمد شریف مخاطب	۴۱۴	میر محمد خان	
بہ نواب برہان الملک	۴۵۷	میر محمد خان اتکہ	
پنجہمین پسر نواب		میر محمد خان پسر محشم	
۸۸۳ -	۶۵۰	..	خان
۹۰۶ - ۹۰۵ - ۹۰۳ ..		میر محمد خان مشہور بخان	
میر محمد علی سید مکرم	۲۱۷ - ۲۱۱ - ۲۰۴	کلان	
خان بہادر خلف مصطفیٰ		میر محمد زاہد پسر قاضی	

۳۲۶	مير معصوم بهکري	۵۱۸	خان ثاني
۱۱۷	مير معين پسر مير ملا		مير محمد مخاطب به اميرالامرا
	مير مغل مخاطب به ناصرالملک		فيدروز جنگ نواب
	ششمين پسر نواب		غازي الدين خان بهادر
	آصف جاه ۸۸۳ - ۹۲۰		ناظم دکن خلف رشيد
۹۲۴		نواب آصف جاه (غفران
۸۷۰	مير مقتدر خان		پناه) ۸۸۳ - ۸۸۵
۱۱۷	مير ملا ۹۰۱ - ۹۰۲
۲۴	مير ملک حسين کوکه		مير مراد .. ۹۳۲
	مير ملک همشيره زاده محمد		مير مراد جويني ۷۸
۶۸۲	مراد خان		مير مرتضى خان نواسه مير
۳۹۴	مير منصور بدخشي		هادي .. ۴۰
	مير ميران ۳۳۹ - ۳۴۰		مير مرتضى زمان ۲۹۲
۳۹۶ - ۳۴۱		مير مرتضى سبزوادي ۲۹۰
	مير ميران پسر مير خليل الله		مير مسعود ۶۳۳ - ۷۹۳
۸۲۹ يزدني		مير معزالماک اکبري يکه از
۴۷۸	مير ميران يزدني		سادات موسوي ۲۲۷ -
	مير نجف علي خان قلعه دار		۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۲
۹۱۶ آسير		مير معصوم .. ۳۲۶
	مير نظام الدين عبد خلف شاه		مير معصوم بدسگالي ۱۱۷

پادشاہ نواز خان (۷۰۱ -	صفي الدين پسر امير
۷۰۳ . ۷۰۲	غياث الدين .. ۳۳۸
۱۸۸ .. مير هاشم	مير نظام الدين علي خليفه
مير هاشم خان نيشاپوري	(ركن السلطنة بابر پادشاہ
سوانح نويس ديار شرقي	۲۳۸
۸۱۰ - ۸۰۹	مير نظام علي مخاطب به
۳۶۳ .. مير يحيى	ذوواب آصف جاہ ثاني
مير يحيى حسنى سيفي	چہارمين پسر نواب
مخاطب به يحيى معصوم	آصف جاہ ۸۸۳ -
مولف لب التواريخ جد	۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ -
نقيب خان مير غياث الدين	۹۰۷ - ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ -
۸۱۳ - ۸۱۲ عاي	۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ -
۴۶۹ مير يحيى كاشي	۹۲۷
۳۵۰ - ۳۴۹ - ۳۴۸ ميوان	مير نعمت الله ۳۳۹ -
ميران صدر چہار - ان پھاني	۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۷ - ۳۶۴ -
۴۷۹ - ۴۰۳ - ۳۴۸ ..	مير نور الله .. ۳۳۷
ميرک شيخ هردي برادرزادہ	مير نور الله سيد نور خان مشهور
۵۱۸ قاضي اسلام	به باگھمار ۳۶۳ - ۳۶۴ -
۷۲ .. ميرم قليج	مير ويس غلزي (مخاطب به
۲۶۷ - ۲۶۸ - ميرزا ابراهيم	پادشاہ نواز خان - (شف

۵۸۶ - ۸	۲۷۵ - ۲۷۲ - ۲۶۹ ..
میرزا ایرج پسر عنبر حبشی	میرزا ابوالمعالي میرزا خان
۹۵۸	پسر میرزا دالي جاگيردار
میرزا بابر خویش عزیزالدین	و فوجدار سیوستان ۴۶۰ -
برادر عالمگیر ثاني ۸۹۱	۵۶۰ - ۵۵۹ - ۵۵۸ ..
میرزا بایسنقر ۲۶۴	میرزا ابوسعید .. ۳-۴
میرزا بدیع الزمان برادر کلان	میرزا ابوسعید نبیرة اعتمادالدوله
نجابت خان میرزا شجاع	برادر زاده نور جهان بیگم
۸۲۱	۵۱۳
میرزا بدیع الزمان پسر خواجه	میرزا احمد داماد باقر خان
حسن .. ۴۵۹	۴۸۴
میرزا بدیع الزمان مشهور به	میرزا اشرف الدین حسین
میرزای فتحپوری ۳۳۴	۲۰۴
میرزا بهرام پسر خرد یوسف	میرزا افراسیاب پسر مهابت
محمد خان تاشکندی	خان .. ۴۰۹
۹۶۶	میرزا افضل مقتدوی خان
میرزا بهرام مخاطب بقزلباش	دیوان گوالیار ۸۰۱
خان تھانه دار دیولگانون	میرزا امتیاز .. ۱۹۹
پسر قزلباش خان ۸۷	میرزا ایرج شاهنواز خان پسر
میرزا بهروز پسر محمد صالح	خانخانان عبدالرحیم خان

میرزا قلیچ محمد خان	۵۹۲ ..	ترخان
اکبری ۷۴ - ۳۵۱ -	میرزا بهروز پسر مهابت خان	
۳۵۳ - ۳۵۲	۴۰۹	
میرزا حسام الدین پسر میر	۷۰۹	میرزا بهمن یار اعتقاد خان
ابوالقاسم نمکین ۷۷	۳۰۸	میرزا پاینده محمد
میرزا حسن .. ۴۳۰	۴۱۳ ..	میرزا تقی
میرزا حسن مغوی پسر سیوم	۱۸۸ ..	میرزا تولک
میرزا رستم قندهاری	۳۰۰	میرزا جانی بیگ
۸۲۹ - ۴۷۷	میرزا جانی بیگ ارغون حاکم	
میرزا حکیم .. ۲۱۷	۳۰۲ - ۳۰۸ -	تخته
میرزا حیدر .. ۳۰۲	۳۰۹	
میرزا حیدر دومین پسر میرزا	میرزا جانی بیگ حاکم سنده	
مظفر حسین قندهاری	۳۷۳ - ۳۷۴	
۵۵۵	میرزا جعفر آصف خان ۱۴۹	
میرزا حیدر گورگان ۴۸	میرزا جمشید بیگ یزدی	
میرزا خان ۷۰ - ۹۲۹ - ۹۳۰	قزاقش داماد میر معصوم	
میرزا خان صوبه دار ایلامپور	۱۱۷	دسگالی
۹۴۲	میرزا جوان بغت پسر شاه عالم	
میرزا خان منوچهر ۵۸۶ -	۸۹۶	بادشاه
۵۸۸ - ۵۸۷	میرزا چین قلیچ خلف ارشد	

۳۲۰ - ۳۷۳ - ۳۷۸ - ۴۳۴ -

۴۳۵ - ۴۴۰ - .. -

میرزا رستم قندهاری ۳۴۲ -

۴۷۷ - ۴۸۶ - ۵۵۶ - ۵۸۳ -

۹۴۰ .. -

میرزا رستم مخاطب به غضنفر

خان فوجدار سنگمذیر پسر

قزلباش خان ۸۷

میرزا رضا علی پسر میرزا داراب

۱۱۹ .. -

میرزا رضی پسر میرزا تقی د

برادر زاده میر جلال الدین

حسین .. ۴۱۳

میرزا رفیع صدر ۴۱۳ - ۴۱۵ -

میرزا روح الله .. ۱۳

میرزا روح الله پسر کلان یوسف

محمد تاشکندی ۹۶۶

میرزا سکندر بیگ ولد سلطان

بایسنقر خورش قزلباش

خان .. ۸۷

میرزا خان ناظم برار ۵۲۲

میرزا دان .. ۲۳۸

میرزا داراب پسر اقا افضل ۲۱

میرزا داراب قلعه دار قندها

پسر قلعه دار خان میرزا

علی عرب .. ۱۱۷

میرزا دلیر همت پسر مهابت

خان .. ۴۰۹

میرزا راجه بهادر سنگه پسر

راجه مانسنگه ۳۶۰

میرزا راجه جی سنگه (یا)

میرزا راجه پسر راجه

مها سنگه ۲۵ - ۱۰۵ -

۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۵۶۲ -

۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ -

۵۷۱ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۶۰۲ -

میرزا رستم پسر مکرم خان ۵۸۶

میرزا رستم صفوی فدائی

تخاص برادر خرد میرزا

مظفر حسین قندهاری

۳۰۸	میرزا سلطان برادر میرزا نونر
میرزا شاه حسین ارغون والی	۵۵۶
۲۴۵	..	تہتہ	میرزا سلطان صفوی ۵۸۱ -
۳۳۴	..	میرزا شاه محمد	۵۸۲ - ۶۹۲
میرزا شاه نواز خان صفوی	میرزا سلطان صفوی قوریگی	۳۸۰	..
موسوم بہ مدرالدین محمد
۶۹۲ - ۶۸۰ - ۶۷۹	میرزا سلطان علی مکحول ۲۳۴
میرزا شجاع نجابت خان	میرزا سلیمان حاکم بدخشان	۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۴	..
۲۳۵	۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۷۰
میرزا شرف الدین حسین	۲۷۱ - ۲۷۵ - ۳۳۰ - ۳۳۱
احراری پسر خواجہ معین	۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹
ولد خواجہ خاوند محمود	میرزا سیف اللہ پسر قلیچ خان	۷۴	..
۱۸۹ - ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۴
۲۲۷ - ۲۳۵
میرزا شمس الدین پسر میرزا	میرزا شاهرخ پسر میرزا ابراہیم
عرب ۵۱۶	بن میرزا سلیمان والی
میرزا صایب ۸۴۸	بدخشان ۲۷۵ - ۲۷۶
میرزا مدرالدید محمد خان پسر	۳۲۱ - ۳۲۹ - ۳۳۲ - ۳۳۴
میرزا سلطان صفوی ۵۸۳	۸۲۱ - ۹۵۶
میرزا صف شکن مخاطب	۳۰۷ -

میرزا عزیز کوکھ (یا) میرزا کوکھ	بکامیاب خان پسر میرزا
ناظم گجرات (شف میرزا	حسن مغوی ۴۷۷ -
کوکھ) ۱۹۶ - ۱۹۵	۴۷۸
۲۱۴ - ۲۳۸ - ۲۴۸ - ۲۹۲	میرزا مغوی خان علی نقی
۲۹۵ - ۳۰۰ - ۹۲۹ - ۹۳۱	۶۵۳
میرزا عسکری ... ۱۹۹	میرزا طهماسب پسر مہابت
میرزا علی بیگ اکبر شاہی	خان میرزا لہراسب ۵۹۴
... ۳۵۵ - ۳۵۶	میرزا عبدالخالق برادر زادہ
میرزا علی خان افتخارالدولہ	خواجہ شمس الدین محمد
پسر دومین مؤتمن الدولہ	خوافی .. ۳۷۱
... ۷۷۵ - ۷۷۶	میرزا عبدالرحیم ۲۲۱
میرزا عنایت الملہ دیوان سلطان	میرزا عبدالرحیم پسر محمد
پرویز ... ۱۲	نقی خان .. ۹۲۹
میرزا عوض ... ۳۲۱	میرزا عبدالرحیم خان خانان
میرزا عیسیٰ ... ۳۰۴ ۳۸۲
میرزا عیسیٰ ترخان ۲۴۰	میرزا عبدالعلی ۳۰۴
میرزا عیسیٰ بن عبد العلی	میرزا عبداللہ پسر میرزا (روح اللہ
.. ۳۰۸ - ۳۰۷ ۹۶۷
میرزا عیسیٰ ترخان پسر جان	میرزا عرب (یا) میرزا عزت
بابا ۲۴۵ - ۴۸۵ - ۴۸۶ ۵۱۶

میرزا غازی بیگ ترخان صوبہ	میرزا عزیز کوکھ) ۱۵ -
تتھہ پسر میرزا جانی بیگ	۱۹۶ - ۲۱۶ - ۲۳۸ - ۲۴۸
ترخان ۳۴۵ - ۳۴۷	۲۹۲ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۲۹
۳۷۸ - ۴۳۸ - ۴۸۶	۹۳۱
میرزا فتح اللہ خلف میوزا	میرزا گرشاسپ داماد لاء وردی
عبد اللہ .. ۹۶۷	خان پسر مہابت خان
میرزا فخر .. ۶۳۳	۴۰۹
میرزا فرخ فال پسر کوچک	میرزا لاهوری ۳۵۱ - ۳۵۲ -
یمین الدلہ آصف چاہ	۳۵۳
۷۰۷	میرزا لشکری .. ۳۱۷
میرزا فریدون خان برلاس پسر	میرزا لشکری پسر مخلص خان
میرزا محمد قلی خان	۴۳۰
برلاس .. ۳۵۴	میرزا لطف اللہ ۱۶۸
میرزا فولاد پسر خدا داد برلاس	میرزا لہراسپ پسر خانخانان
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱	۹۶۱ - ۹۶۲
میرزا کامران ۱ - ۲ - ۱۸۰ -	میرزا محسن برادر ابو المصور
۱۸۱ - ۲۰۲ - ۲۱۱	خان صفدر جنگ ۷۱۵
میرزا کشمیری پسر میر ابو القاسم	میرزا محسن پسر سجد میرزا
نہکین .. ۷۷	۴۵۰
میرزا کوکھ ناظم کجرات (شف	میرزا محمد ۲۰۸ - ۴۸۳

میرزا محمد برادر محمد مراد	میرزا محمد هاشم نبیرة خلیفه
خان .. ۹۸۳	سلطان .. ۹۷۷
میرزا محمد پسر افضل خان	میرزا محمود .. ۹۶۹
.. .. ۹۲	میرزا محمود برادر کلان دزیر خان
میرزا محمد باقر خان ۹۲۵	محمد طاهر خراسانی ۹۳۹
میرزا محمد حکیم کولکناش	میرزا مراد القفات خان پسر
برادر علائی عرش آهیانی	میرزا رستم قندهاری
۵۶ - ۷۴ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۵۸۳ - ۵۵۶
۱۹۳ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۴۶ -	میرزا مراد کام پسر عم میروزا
۲۵۶ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵ -	سلطان صفوی ۵۸۱
۲۸۹ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۳۳۰ -	میرزا مسعود .. ۲۶۴
۳۳۴ - ۳۵۹ - ۳۸۶ - ۸۱۲ -	میرزا مظفر حسین صفوی پسر
.. .. ۸۱۴	سلطان حسین ولد بهرام
میرزا محمد خان نجم الدوله	میروزا بن شاه اسمعیل
بخشی چهارم پسر کلان	صفوی .. ۲۹۶
مؤتمن الدوله ۷۷۵ -	میرزا مظفر حسین قندهاری
.. .. ۷۷۶ ۴۳۴ - ۴۴۰ - ۵۵۵
میرزا محمد زمان ۳۳۴	میرزا معز .. ۴۳۴
میرزا محمد صالح پسر دزیر	میرزا مقیم پسر امیر ذوالنون
خان هردی ۹۳۲ ۲۴۰

میرزا مکرم خان صفوی مران کام	۵۸۳
میرزا سید محمد	۱۶۵ - ۳۹۱
میرزا سید - رک رضوی یکم از	سادات رضوی مشهور - دی	۲۱۸	..
میرزا نجف خان بهادر	۸۶۷ -
میرزا نجف علی فواجدار	۸۶۸
بالاپور بهار پسر کلان قزلباش	خان	۸۶	..
میرزا نوذر	۳۰۲
میرزا نوذر صفوی خاف میرزا	حیدر دومین پسر - میرزا	مظفر حسین قندهاری	۵۵۵ - ۵۵۷
میرزا نوذر قندهاری	۵۸۱
میرزا دای پسر خواجه حسن	نقشبندی	۴۵۶ - ۴۶۰	..
میرزا دای پسر خواجه حسن	۵۵۷ - ۵۵۹
میرزا هاشم پسر قزلباش خان	۸۷
میرزا هدایت الله (که اول خطاب	فدائی خان یافته بود بعده	مخاطب بجان نثار خان	(یا) جان باز خان گشت)
میرزا همدان	۲۶۶
میرزا یار علی	۷۳۰
میرزا یار علی بیگ	۶۰۸ -
میرزا یوسف خان رضوی	۳۱۴ -
میرزا یوسف خان رضوی	۳۱۵ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۴۲
میرزا یوسف خان رضوی	۸۱۷
میرزا یوسف خان رضوی	۲۵۷
میرزا یوسف خان رضوی	۱۴۴
میرزا یوسف خان رضوی	۱۵۶

۷۹۸ اعیانعی مقرب خان

نجات خان ۵۲۶ - ۵۸۷ -

۹۳۹

نجات خان می - رزا شجاع

مخاطب به خانخانان بهادر

سپه سالار سیومین پسر

میرزا شاهرخ والی بدخشان

۵۰۵ - ۵۰۶ - ۸۲۱ - ۸۲۲ -

۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -

۸۲۸

نجم الدین علی خان صوبه دار

شاه جهان آباد ۷۶۶

نجیب الدوله شیخ علی خان

بهادر صوبه دار ناندیور پسر

شیخ علی خان کلان بن

شیخ محمد جنیدی از ارلان

سید الطائفه شیخ جنید

بغدادی ۸۶۳ - ۸۶۴

نجیب الدوله نجیب خان

بهادر ثابت جنگ ۸۶۵ -

* حرف نون *

نادر شاه ۱۷۷ - ۱۷۸ -

۶۱۰ - ۶۶۷ - ۷۰۶ -

۷۵۴ - ۷۷۲ - ۸۰۵ - ۸۰۷ -

۸۳۴ - ۸۳۶ - ۸۴۵ - ۸۸۰ -

۸۸۳

ناصر الملک .. ۱۸۲

ناصر جنگ شهید ۱۴۲ -

۸۳۶ - ۸۰۷

ناصر خان محمد امان صوبه دار

کابل پسر حسین بیگ خان

۸۳۳

ناصر میرزا .. ۳۰۷

نامدار خان داروغه دولت خانه

خاص پسر کلان جمده الملکی

جعفر خان ۸۳۰ - ۸۳۲

ناهد بیگم .. ۲۴۰

نیدر (یا) پیرا .. ۱۴۱

نبدی (یا) بنی منور خان برادر

۸۶۶	۸۶۲ - ۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۰۰
حبیب النساء بیگم یا فخر النساء	نصرت جنگ ۴۵۱
بیگم خواهر میرزا محمد	نصرت خان خاندوران ۴۸۳
حکیم .. ۴۵۷	نصیب یادر خان ۸۶۰ -
فحیه بیگم خاله خلد مکان ۶۸۲ ۸۶۱
فخر محمد خان والی بلخ	نصیرالدوله ملاپت جنگ
و بدخشان ۸۲ - ۸۳ -	صوبه دار برهانپور مشهور
۹۹ - ۱۶۶ - ۴۴۵ - ۴۴۶ -	به عبدالرحیم خان برادر
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۶۹ - ۵۷۲ -	مایندری خان فیروز جنگ
۹۶۸ - ۹۵۸ ۸۳۵
فخر (یا) نظر بهادر خویشگی	نصیرالدوله عبدالرحیم خان
۸۱۹ - ۸۱۸ ..	بهادر .. ۱۲۳
فرائین (نام بنت) ۵۴۶	نصیر خان فاروقی والی برهانپور
فرائین (ار برادر مادهورار پسر ۹۱۷ - ۹۱۸
بالاجی رار ۸۷۳ - ۸۷۲	نصیری خان خاندوران ۵۱۲ -
نصارا (یا) نصاری انگریز ۸۱۹
۸۰ - ۸۵۲ - ۸۵۵ - ۸۹۷ -	نصیری خان مخاطب بذامر
۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱	خان صوبه دار کابل پسر
نصاری بهلچری ۸۹۵	ناصر خان محمد - امان
نصاری فراسیس ۸۵۲ - ۸۳۴

خان وزیر اعظم صاحب قران	نظام الدوله اسف جاہ میر نظام
ثانی شاہجہان بادشاہ و جد	علی مخاطب بہ اسد جنگ
پدری او عابد خان و پدرش	پسر نواب نظام الملک
عالم شیخ یکے از اعظم اکابر	اسف جاہ ۵۱۸ -
سمرقند و از احفاد شیخ	۶۶۷ - ۸۶۸ - ۸۷۵ ..
شہاب الدین سہروردی	نظام الدین ۱۰۹ - ۱۱۴
(حمة اللہ علیہ می باشد)	نظام الدین احمد ہریدی ۳۲۶
۱۴۱ - ۵۱۸ - ۵۵۹ - ۶۴۵ -	نظام الدین پسر قطب الدین
۶۴۶ - ۶۵۵ - ۶۶۷ - ۷۷۷ -	خان خوشکھی ۱۰۷
۷۱۴ - ۷۴۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -	نظام الدین عرف میرزا بیگ
۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ -	.. ۱۱۳ - ۱۱۴
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۹۶ -	نظام الملک ۶ - ۳۹۰ -
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۰۶ -	.. ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۸۳۴
۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۶۴ -	نظام الملک دکنی ۱۵۳ -
نظام شاہیہ (گردہ) ۳ -	.. ۳۲۲ - ۵۶۹ - ۸۱۷
۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -	نظام الملک فتح جنگ بہادر
۴۴۳ - ۴۶۲ - ۴۸۰ - ۴۹۰ -	ناظم دکن ۱۴۲ - ۸۳۹ -
۵۰۰ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۷۵ -	.. ۸۴۱ - ۸۴۲ ..
۹۰۶ - ۹۱۵ - ۹۵۹ - ۹۶۰ -	نظام الملک نواب آصف جاہ بہادر
نظام شاہ ۴ - ۵ - ۲۹۱ -	کہ جد مادر می او سعد اللہ

و دختر یونس خان ۶۱
 نواب آصف جاہ (کہ جن مادر می
 اور نواب سعد اللہ خان وزیر
 اعظم شاہجہان بادشاہ -
 وجد پدر می از عابد خان
 از اخفاد شیخ شہاب الدین
 سہروردی میباشد) - شف -
 نظام الملک نواب آصف
 جاہ) ۴۰ - ۱۱۸ -
 ۱۱۹ - ۱۴۳ - ۳۶۵ - ۶۱۰ -
 ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۹۸ - ۷۲۲ -
 ۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۳۴ -
 ۷۳۵ - ۸۷۵
 نواب آصف جاہ ثانی میر -
 نظام علی چہارمین پسر
 نواب آصف جاہ ۹۰۴ -
 .. ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷
 نواب آصف جاہ چین قلیج
 خان خاندوران امیر الامرا
 نظام الملک بہادر فتح جنگ

.. ۳۹۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰
 نظر بہادر ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۲۶
 نظر بہادر خوشگي ۷۷۷
 نعمت اللہ .. ۳۳۸
 نعمت خان عالی معروف بہ
 نعمت خان ہاجي (یا)
 نعمت خان میرزا محمد
 ہاجي ۱۶۰ - ۶۲۷ -
 ۶۵۱ - ۶۶۰
 نعیم خان پسر منعم خان
 خانخانان .. ۶۷۷
 نقیب خان میر غیاث الدین
 علی خلف رشید میر
 عبداللطیف بن میر یحیی
 حسنی سیفی مخاطب
 بہ یحیی معصوم ۸۱۲ -
 ۸۱۵ - ۸۱۶
 نک کتی رانی لقب زوجہ
 راجہ سري نگر ۸۲۲

عرف نواب چندا صاحب	میر قمر الدین المتخلص به
۸۹۷ - ۸۹۶ ..	آصف وزیر فردوس آرامگاه
نواب سعد الله خان وزیر	محمد شاه پادشاه و ناظم
۸۷۵ شاهجهان پادشاه	دکن پسر نواب میر
نواب ملا بخت جنگ میر سید	شهاب الدین مخاطب به
محمد خان پسر نواب	فرزند ارجمند غازی الدین
نظام الملک آصف جاه	خان بهادر فیروز جنگ
۸۵۹ - ۸۶۴ - ۸۶۸ - ۹۶۹ -	۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ -
۸۷۰	۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۳ - ۸۸۴ -
نواب مصاص الدوله	۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۹۴ - ۸۹۶ -
۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۲ ..	۸۹۷ - ۸۹۸ - ۹۰۰ - ۹۰۱ -
نواب عابد خان مخاطب به	۹۰۹ - ۹۲۰ - ۹۲۴ ..
قلیچ خان صدر پسر عالم	نواب آصف جاه فتح جنگ
۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۴۲ شیخ	(شد - نظام الملک فتح
نواب علیه زینت النساء بیگم	جنگ) ۷۳۵ - ۷۳۶ -
خواهر اعیانعی اعظم شاه	۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ -
۷۹۴ - ۷۹۳ ..	۷۴۱ - ۷۹۴ - ۷۹۵ ..
نواب مبارز خان ناظم حیدرآباد	نواب بیگم صاحب ۲۸
۸۷۸ - ۸۴۳ ..	نواب پر هیز بانو بیگم ۳۰۱
نواب میر شهاب الدین غازی	نواب حسین دروست خان

۸۸ - ۱۳۳ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -	الدین خان خلف نواب
۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۲ - ۲۰۵ -	عابد خان و پندر نواب
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۵۵ -	نظام الملک آصف جاہ
۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ - ۵۷۰ - ۸۳۸
۵۷۲ - ۶۱۵ - ۶۴۶ - ۶۵۵ -	نواب نظام الدولہ بہادر ناصر
۶۶۷ - ۷۱۴ - ۷۴۲ -	جنگ شہید میر احمد نام
۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -	خلف نواب نظام الملک
۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ -	آصف جاہ ۷۲۲ - ۷۸۹ -
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۹۶ -	۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۸ -
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۰۶ -	۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ -
۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۵ -	۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۹ -
۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۶ - ۸۶۴ -	۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۷۹ -
۸۹۳ - ۸۹۷ - ۹۴۲ - ۹۶۷ -	۸۸۰ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۴ -
نواب نظام الملک آصف جاہ	۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹ -
میر قمر الدین خلف ۹۷۴
نواب میر شہاب الدین	نواب نظام الملک آصف جاہ
مخاطب بہ غازی الدین	ملقب بہ خان دوران بہادر
خان ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ -	موبہ دار اودھہ و فوجدار
۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ -	لکھنؤ (شف - آصف جاہ
۸۶۸ - ۸۶۹ -	نظام الملک ۷۱ - ۸۵ - ۸۶ -

۳۸۷ - ۳۹۵ - ۳۹۷ - ۵۱۳	نوازش خان ۲۷ - ۲۹
نور خان مخاطب به شمس خان	نوازش خان میرزا عبدالکافی
فوجدار درآبه پتقه جالندهر	فوجدار ماندو برادر علانی
پسر پیر خان ۱۲۷ - ۱۲۸	اصالت خان و خلیل الله
نور قلیچ (یا) نور قلیچ (یا)	خان میر بخشی ۴۷۸ -
نور قلیچ پسر التون قلیچ	۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰
خان از قرابتیان قلیچ اکبری	نواست (یا) نواست آرکانت
۸۱۱ - ۸۱۲ ..	(قوم) ۵۶۲ - ۸۴۶
نور محمد خان ۱۱۸	۸۵۱ - ۸۸۰ - ۸۹۶ ..
نورنگ خان پسر اول قطب الدین	نواست خان .. ۱۸۹
خان .. ۵۹ - ۱۹۶	نور الدین (از قوم افشار) ۷۵۳
نول زای ۷۷۲ - ۷۷۳	نور الدین علی خان برادر
نیاست خان .. ۲۴۷	سیومین قطب الملک سید
نیاست خان ع—رب پسر میر	عبد الله خان ۱۳۱ - ۱۷۶
هاشم خان نیش—پوری	نور الدین قای کوت—وال
۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ ..	مستقر الخلافه ۸۱۷ - ۸۱۸
نیتوجی بهونسا (نام محمد	نور الدین محمد جهانگ—یر
قای خان نومسلم) ۵۷۷ -	پادشاه .. ۷۹
۵۷۸ - ۵۷۹	نور الدین بیگم .. ۱۹۹
نیک نام عم بهادر خان زدهله	نور جهان بیگم ۱۵ - ۷۹ -

۲۸۰	۴۵۴
وزیر خان حکیم علیم الدین	نیکو سیر بن سلطان محمد اکبر
۹۳۵ - ۹۳۴ - ۹۳۳ ..	بن خلد مکن ۱۳۶ -
۷۱۶ وزیر خان شاہجہانی	۷۴۷
۱۲۷ وزیر خان فوجدار سرہند	
وزیر خان محمد طاہر خراسانی	
۹۴۰ - ۹۳۸ - ۹۳۷ - ۹۳۶	والا جاہ پسر شاہزادہ محمد
۹۳۲ وزیر خان مقیم	اعظم شاہ ۶۶۰ - ۶۷۱
۳۸ وزیر خان میر حاجی	والا شاہیان (کردہ) ۳۵ -
وزیر خان ہروی برادر آصف خان	۹۳۳
عبدالمجید ۹۲۹ - ۹۳۰ -	وجیہ الدین .. ۲۹۲
۹۳۲ - ۹۳۱	وزیر الملک جان بیگ ۹۳۲
ولی بیگ .. ۱۸۹	وزیر الممالک اعتماد الدولہ
ولی نعمت بیگم زوجہ میرزا	قمر الدین خان بہادر
سلیمان .. ۴۵۸	۷۵۸ - ۷۶۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷
	وزیر الممالک صفدر جنک ۸۸۶
	وزیر بیگ پسر تلندر خان
	قلعہ دار بیدر ۸۶۳ - ۸۶۴
	وزیر جمیل .. ۹۲۸
	وزیر خان ۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸

• حرف ہا •

ہادی داد خان برادر رشید خان
انصاری صوبہ دار تلنگانہ
۵۲۲ - ۵۸۸ - ۹۴۱ ..

هشتم بیک پسر قاسم خان	هشتم خان قلعه دار رهناس
میر بحر ۴۵ - ۴۶ -	خلف آله ردی خان ۹۴۶
۹۴۰	هشتم خان خواجه سراچی
هشتم خان برادر قاسم خان	نورجهان بیگم ۳۹۷
۹۵ - ۷۸	هلاکو خان .. ۳۰۲
هامون فقیر .. ۴۸۹	همایون بادشاه ۱۴۸ - ۲۶۷
هدایت الله خان ۷۱۲	همت خان بهادر برادر اعیانی
هدایت کیش واقع ۵ خوان	محمد مراد خان بهادر
۴۴۸	۹۲۵
هدایت محی الدین خان حاکم	همت خان بهادر محمد حسن
رایچور (یا) رایچور دادونی	پسر خانجهان بهادر
دخترزاده نواب نظام الملک	کوکلتاش ۹۴۹ - ۹۵۰
آصف جاه ۸۵۰ -	همت خان پسر الف خان بن
۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۸ -	ابوایم خان بن خضر خان
۸۵۹ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ -	پغی ۸۶۰ - ۸۶۱
۹۰۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸ ..	همت خان سردار افغانه ۸۵۵ -
هدیه بیگم صبیح روح الله خان	۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۹۵ - ۸۹۶ -
بخشی ۸۰۲	۸۹۸
هزار جات (قوم) ۱۰۰	همت خان میر میمن میرن
۳۳۱	تخلص خلف الصدق

خان مشهور — در به یاقوت

خداوند خان ۳۶۷ -

۳۹۱ - ۴۰۲ - ۵۲۰ - ۹۵۸ -

۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ -

۹۶۳

یتماچی زمیندار کچه ۱۰۴

یحیی خان پسر مرشد قلی

خان بهادر دستم جنگ

مرزا لطف الله ۷۵۵

یسین خان .. ۳۲

حضرت یعقوب علیه السلام

۷۲۹

یعقوب .. ۳۲۲

یعقوب خان امیر الامرا ۳۴۰

یعقوب خان بدخشی ۳۷۴ -

۹۵۸

یعقوب خان پسر یوسف خان

کشهیری (یا) یوسف خان

چک حاکم کشمیر ۹۴ -

۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ ..

اسلام خان بدخشی ۹۴۶ -

۹۴۷ - ۹۴۸

هغون (قوم) ۴۲۲ - ۴۲۳ -

۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ ..

هوش دار خان .. ۶۲۲

هوشدار خان میر هوشدار پسر

.. ..

.. ..

۵۰۳ - ۹۴۳ ..

هوندر مرهقه ۸۸۴ - ۸۸۶ -

۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۱

هیدچه (یا) سمیچه (قوم)

۸۸

هیمو .. ۵۰ - ۵۴

* حرف یا *

یاد در بیگ .. ۱۶۸

یادو زار ۹۰۷ - ۹۰۹ - ۹۱۸ -

۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۷ ..

ی ر خان حبشی غلام خداوند

۹۴	یوسف خان چک	یکدش خان افشار پسر ولي خان
۳۴۰	یوسف خان کشمیر - موي پسر	قورچي باشي
	علي خان چک (يا) پیک	یکه تاز خان عبدالله بیگ پسر
۹۵۵ -	مرزبان کشمیر	منص - نور حاجی بلخي
۹۵۶		۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱
	یوسف خان ولد حمین خان	یلنگتوش اوزبک سپه سالار
۹۵۷	تکریه	ندر محمد خان والی بلخ
	یوسف زئی (طائفة از قوم ۴۴۲
۱۰۵۰ - ۱۰۲	انغان)	یلنگتوش خان بهادر (يا)
۹۱۶		۹۷۱ پلنگتوش خان
۹۱۶	یوسف عادل شاه	یمین الدوله ۴۲۹ - ۴۴۲
۲۷۹	یوسف متی	۵۷۰ - ۸۲۱ - ۹۰۵ - ۹۳۵
	یوسف محمد خان تاشکندی	یمین الدوله آصف جاهي
۹۶۵ - ۹۶۳	۳۷۰
	یوسف محمد خان کوکلتاش	یمین الدوله آصف خان
	پسر کلان خان اعظم انگه	خانخادان ۵۱۵ - ۸۲۹
۹۵۳ - ۹۵۲	۹۶۵
۶۱	یونس خان	یمین الدوله عبد الله خان ۱۴۰
		یوسف ۳۱۸ - ۵۶۲
		یوسف ترکش دوز ۲۸۷

منظر درم در اسمای مواقع و قلعات
و آبها و کوهها و غیره



آذر بایجان .. ۸۱۳		* حرف الف *	
۵۶۶ - ۸۵۱ - ۸۵۲	آرکات	۶۱۲	آب اٹک ..
۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۸ - ۸۶۱		۳۶۹	آب بهت ..
۸۶۲ - ۸۸۰ - ۸۹۵ - ۸۶۶		۱۸۷	آب بیاه ..
۸۹۷ - ۸۹۹	۷۴۰	آب پورنا ..
۴۱۱	آستانه بلخ ..	۶۱۴ - ۲۰۳	آب جون
	آستان ملانک پاسبان رضویه	۸۰	آب خور ..
۱۶۷	۵۵۰	آب دهنک ..
۱۹۸ - ۴۴۳ - ۹۱۶	آشیر	۶۰۰	آب ستلج ..
۹۱۸ - ۹۴۱	۲۴۷	آب سرو ..
۴۵۲ - ۵۴۴ - ۵۴۵	آشام	۴۵۷	آب سنده ..
۵۴۶ - ۵۴۸ - ۵۵۰	..	۱۹۱	آب غوربند ..
	آشتی و غیوره دیهات برگنه	۳۸۳ - ۱۹۴	آب نربدا
۸۶۵	پاتهری صوبه برار		آب هیرنند (یا) هیرمند
۲۰ - ۴۷ - ۴۸ - ۷۲	آگره	۲۹۶
۷۹ - ۹۰ - ۱۶۴ - ۱۷۹		۹۶۴	آخهی ..

- ۵۹۸ - ۶۰۰ - ۶۰۷ - ۶۱۵	- ۱۸۹ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۰
- ۶۲۲ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۹۷	- ۲۱۶ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۳۲۰
- ۷۵۴ - ۸۱۲ - ۸۱۷	- ۳۵۸ - ۴۰۰ - ۴۲۰ - ۴۲۱
.. .. ۹۴۸ - ۹۴۵	۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۷۵
اجین .. ۵۲۳	- ۵۶۹ - ۶۵۴ - ۶۵۸ - ۶۹۲
اچھ .. ۳۱۲	- ۸۱۳ - ۸۲۷ - ۹۲۹ - ۹۳۸
احمد آباد (یا) احمد آباد ۹۴۵ - ۹۵۳
کجرات ۲ - ۵۷ - ۹۷	آمنیر خان دیس (یا) آنبیر
- ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ ۷۴۵
- ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۵۶	ابو اچک .. ۳۴۳
- ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۷۸	انرکول ۵۵۰ - ۵۵۴
- ۴۵۰ - ۴۶۷ - ۴۸۳ - ۴۸۳	اقرارہ .. ۸۵۴
- ۴۶۸ - ۴۹۲ - ۵۰۷ - ۶۰۲	اتک (یا) اتک بنارس ۴۵۴ -
- ۶۱۵ - ۶۱۹ - ۶۶۰ - ۶۵۷ ۸۲۰ - ۳۹۶
- ۶۷۸ - ۶۸۸ - ۷۳۱ - ۷۴۷	اجمیر ۳۵ - ۵۰ - ۱۰۴ -
- ۷۵۰ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۷	- ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۳۲
.. ۸۹۳ - ۸۳۵ - ۹۳۰	- ۱۵۱ - ۱۵۹ - ۱۹۹ - ۲۳۳
احمد نگر ۳ - ۷ - ۸۶	- ۲۳۵ - ۲۸۹ - ۳۸۸ - ۳۹۷
- ۸۷ - ۱۶۵ - ۲۹۱ - ۲۹۲	- ۳۹۹ - ۴۱۲ - ۴۷۵ - ۴۸۳
- ۳۲۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۶	- ۵۱۵ - ۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۷۵

۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۹۴ - ۵۷۰	اغر آباد (يا اءزا آباد) ۷۰۹
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۲۸ - ۶۵۷	افغانستان .. ۷۱
۹۰۶ - ۹۱۰ - ۹۲۳	اقليم سبعة .. ۴۷۳
۷۳۵ - ۸۵۰	اقليم پنجم .. ۹۶۳
۵۳۰	اقليم دوم .. ۴۷۴
۹۴۹	اقليم چهارم .. ۴۱۷
۷۲۰	اقليم سوم ۴۱۷ - ۴۷۴
۳۰۳	اكبر آباد (يا) مستقر الخلافة
۲۸۸ - ۱۱۷	اكبر آباد ۲۷ - ۳۴
۲۸۹	اسر خاندیس .. ۳۸ - ۸۹ - ۱۳۳ - ۱۳۷
۹۶۴	۱۵۹ - ۳۴۴ - ۴۰۶ - ۴۲۳
۴۱	۴۶۱ - ۵۱۵ - ۵۲۳ - ۵۲۶
۱۰۵	۵۶۸ - ۵۷۹ - ۵۹۳ - ۵۹۹
۵۴۸	۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۹ - ۶۱۲
۴۳۴	۶۳۶ - ۶۴۷ - ۶۵۴ - ۶۵۶
۳۳۳ - ۳۲۸	۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۷ - ۶۷۲
۴۱۷ - ۴۱۵ - ۴۱۳	۷۰۸ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۲
۴۱۸ - ۴۶۹ - ۴۳۳ - ۷۰۴	۷۷۲ - ۸۰۱ - ۸۳۳ - ۸۴۴
۷۰۵	۸۶۷ - ۸۷۹ - ۸۹۲ - ۹۳۵
۱۹۲	اعظم پور و سرکار سنهیل .. ۹۳۸

۷۹۴	اميتقي (يا) اميتقي	۴۷۲	اکبر آبادي محل
۱۵۴۳	انداچک پور حسين (يا) انداچک	۴۹۵	اکبر پور ..
۳۴۳	پور حسين چک	- ۳۶۷ - ۲۵ - ۲۴	اکبرنگر
۵۷۱	اندير (يا) انبير	- ۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۴۰	۵۳۹
۸۹۱	اندر بيد ..	۹۷۱ - ۵۸۵ - ۵۶۸	..
۹۱۷	اندور (يا) زندور	۳۵۹ - ۳۵۶	اکهارة
۹۶۴ - ۲۲۲	اندجان	- ۹۲ - ۶۶ - ۶۰	آله آباد
۹۵ - ۸۳	اند خود	- ۳۷۷ - ۱۶۴ - ۱۳۳	۱۳۲
۲۶۷	اندراب ..	- ۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۸۸	۳۸۶
۴۷۴	اندرمت دهلبي قدیم	- ۴۸۴ - ۴۳۹ - ۴۳۸	۴۲۹
۵۳۴	اندر ..	- ۶۴۷ - ۶۰۴ - ۵۸۵	۵۵۸
۱۶۸	انکي تنکي دکن	- ۸۰۲ - ۷۷۳ - ۷۴۸	۷۱۵
۶۵۰	انندي ..	۹۵۱ - ۹۵۰ - ۸۶۷	..
۱۸۴	اراس ..	۹۶۳	الماليغ
۸۳۳	اربگده ..	۴۶۵	امتياز محل
۷۷۹	اربهين ..	۳۱۲	امرکوٹ
۷۱-۵	ارقهه پور (يا) راقهه نور	۴۸۵	امرسر ..
- ۲۱۹ - ۹۸ - ۹۷	ارجين	امن آباد (يا) امناباد مضاف	
- ۵۰۲ - ۴۹۵ - ۴۶۰ - ۴۴۷		- ۵۹۴	مرويه پنجاب
- ۷۳۸ - ۷۳۲ - ۷۳۱ - ۶۰۰		۷۶۰

- ۵۸۳ - ۵۸۱ - ۵۷۹ - ۵۷۷	۹۷۰
- ۶۲۸ - ۶۲۲ - ۶۰۳ - ۵۸۸	۹۰۷ .. اردگیر
- ۶۹۱ - ۶۸۷ - ۶۴۳ - ۶۳۹	- ۳۱۴ - ۲۴۶ - ۲۰۵ اردشه
- ۷۳۴ - ۷۳۰ - ۷۲۲ - ۶۹۲	- ۸۰۳ - ۷۷۶ - ۷۷۳ - ۵۸۵
- ۸۴۵ - ۸۴۳ - ۸۲۵ - ۷۳۹	- ۸۷۶ - ۸۳۹ - ۸۳۳ - ۸۱۰
- ۸۵۰ - ۸۴۹ - ۸۴۷ - ۸۴۶	- ۹۳۱ - ۸۹۲ - ۸۹۱ - ۸۷۸
- ۸۸۴ - ۸۸۲ - ۸۸۰ - ۸۵۱	۹۵۰
- ۹۰۰ - ۸۹۸ - ۸۹۵ - ۸۸۵	- ۶۲۴ - ۶۱۹ اردیپور
- ۹۰۴ - ۹۰۳ - ۹۰۲ - ۹۰۱	۹۴۸ - ۹۹۷
- ۹۲۶ - ۹۲۵ - ۹۲۳ - ۹۱۹	- ۵۶ - ۵۵ - ۲۷ اردیسه
۹۵۱ - ۹۳۹ - ۹۳۸ ..	- ۲۲۶ - ۲۰۹ - ۲۰۶ - ۱۰۲
۵۱۲ اردسه (یا) اردیسه	- ۴۵۲ - ۳۶۷ - ۳۲۵ - ۲۹۳
۹۶۴ .. ارش	- ۵۳۲ - ۵۰۸ - ۵۰۷ - ۴۸۴
۸۴۵ .. اوطان	- ۹۳۱ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۳
اوندیهه (پرگنه ایست از سرکار	۹۴۱
باسم بالا گهات برار) ۷۳۸	- ۳۷ - ۳۱ - ۹ اردنگ آباد
۶۱۶ .. اوهند	- ۱۳۱ - ۱۱۸ - ۱۱۶ - ۱۰۷
ایران (یا) ایران دیار (یا)	- ۵۰۶ - ۴۹۴ - ۱۷۴ - ۱۴۲
- ۳۴ - ۱۷ ایران زمین	- ۵۳۶ - ۵۳۴ - ۵۲۴ - ۵۱۶
- ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۴۸	- ۵۷۵ - ۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۳۷

ایلمکندل مضاف صوبہ حیدرآباد	۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۵۳
۸۷۰	۱۶۹ - ۲۴۲ - ۲۸۵ - ۲۸۷
ایلمکندل مضاف صوبہ	۲۸۸ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۹
فرخندہ بنیان ۷۵۳	۳۰۱ - ۳۲۷ - ۳۳۳ - ۳۴۷
ایلور (یا) الور ۸۱۴ - ۱۸۹	۳۵۸ - ۴۱۱ - ۴۱۳ - ۴۱۴
ایلورہ .. ۴۰۲	۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۲۱ - ۴۲۳
	۴۳۱ - ۴۳۴ - ۴۴۱ - ۴۵۵
	۵۲۴ - ۵۳۰ - ۶۰۳ - ۶۷۶
	۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۹
بادلی (یا) باولی دوازدہ کروزھی	۶۹۰ - ۷۰۲ - ۷۵۱ - ۷۵۴
دار الخلافہ .. ۸۶۷	۷۵۹ - ۷۶۰ - ۸۰۱ - ۸۰۵
بارہہ ۱۳۸ - ۱۶۴ - ۷۴۷	۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۵ - ۸۲۹
۸۷۷ - ۸۴۱ - ۷۴۸ ..	۸۳۱
باریک آب .. ۱۶۶	۵۸۹
بازار اٹکہ خان .. ۸۲	ایرج و تھانڈیر مضاف صوبہ
باغ اغراباد دہلی مشہور	آگرہ ۵۲۳ - ۶۹۲
بشالہ مار .. ۵۰۴	ایڈر (یا) ایڈر ۸۱۲
باغ حیات بخش ۴۶۵	ایلمپور ۲۹۲ - ۴۸۷ - ۵۸۷
باغ دھر آرا .. ۶۷۲	۵۸۸ - ۹۱۱ - ۹۴۲
باغ دھرہ موسو بہ نور منزل	ایلمکندل .. ۴۰ - ۷۹۷

* حرف با *

بجواره مضاف صوبہ گجرات	۷۹
۸۷۲	۹۲۵	..	باغ قلعة ارك
۷۵	۲۴۱	..	باغ گلشن
بخارا ۱۲۱ - ۳۰۴ - ۳۹۱ -	۵۲۶ - ۹۸		باغ نور منزل
۵۹۷ - ۵۱۸	۵۴۰	..	باقر پور
بدازن (يا) پداران ۶۶ -	۳۲۰ - ۲۳		بالا گهات
۷۷۲ - ۲۶۳	۳۹۰ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۵۷۰ -		
بدخشان ۴۰ - ۴۸ - ۶۲ -	۹۶۰
۶۵ - ۸۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۶۶ -	۵۶۶ - ۸۷		بالا گهات برار
۲۰۳ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۴ -	۷۳۸
۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -	۴۹۰ - ۴۹۳ -		بالا گهات دکن
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ -	۵۰۰
۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۳۲۳ -	۵۳۰		بالا گهات کورناٹک
۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۴ -	۷۸۴	..	بالکانت
۳۵۵ - ۳۶۵ - ۳۵۶ - ۴۵۶ -	۹۷	..	بانس برله
۴۵۹ - ۴۹۳ - ۵۲۵ - ۵۹۵ -	۹۴۰	..	بانس بريلي
۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۹۶۳ -			بانکي مشهور به اترار (يا) اترار
۹۶۸	۹۶۴
بخشانات ۹۹ - ۲۳۸	۵۴۶	..	باهر بزد
بخار ۵۰۶	۵۴۸		بتخانه کو پکھا

۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۸۴ - ۱۸۵	بدھنور متعلقہ چیٹور ۶۹۷
۲۹۲ - ۳۱۰ - ۳۲۰ - ۳۳۳	برار ۸۶ - ۹۷ - ۱۰۷ - ۲۹۱
۳۴۶ - ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۸	۲۹۲ - ۵۲۰ - ۵۲۲ - ۵۲۴
۳۸۳ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱	۶۱۰ - ۶۳۲ - ۶۵۵ - ۷۲۲
۳۹۲ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۴	۷۷۰ - ۸۴۱ - ۸۶۵ - ۸۶۸
۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۶	۸۶۹ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۹۰۳
۴۳۷ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۸۰	۹۰۵ - ۹۰۹ - ۹۲۴ - ۹۲۶
۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۲	۹۷۴
۵۷۷ - ۶۰۸ - ۶۱۳ - ۶۲۲	برج طلا آرامگاہ معروف ۴۶۵
۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۷ - ۷۱۵	برج قاسم برلا .. ۶۳
۷۵۳ - ۷۶۰ - ۷۷۰ - ۷۸۶	برج قلعہ .. ۱۸۶
۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷	بودوان بنگالہ ۶۶ - ۶۷
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۵ - ۸۴۷	۶۸
۸۵۰ - ۸۶۹ - ۸۷۳ - ۸۷۷	بروم پوری (یا) برہم پوری
۸۸۱ - ۸۸۲ - ۹۰۵ - ۹۱۷	(یا) برہمن پوری مہمئی
۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۸ - ۹۴۴	بہ اسلام پوری ۷۱۶
۹۵۹ - ۹۴۵	برہانپور ۵ - ۶ - ۲۰
۵۸۹ برہانپوری	۲۱ - ۲۴ - ۲۶ - ۳۶
۳۷۳ برہم پوتر (یا) برم پوتر	۸۵ - ۱۱۶ - ۱۳۷ - ۱۴۲
۳۱۱ برہمن آباد	۱۵۸ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۸

۳۳۳	..	بلد اوجین	۲۱	برنده صوبه کجرات
۱۴۲	..	بلد برهانپور	۴۲۲ - ۳۳	بریلی
۱۳۳	..	بلد پتہ		بساخوان (دیہ از گیہ لائن)
۲۱۷		بلد جنت آباد کور	۲۹۰
- ۷۵۸		بلد دارالخیر احمدیہ	۳۳۳ - ۱۱	بصرہ
۷۵۹		۴۶۹ - ۱۱ - ۱۰	بغداد
۳۲۸	..	بلد سکھر	- ۱۳۱	بکلاہ - صوبہ خاندیس
۵۹۴ - ۵۹۵	..	بلغین	- ۳۹۸ - ۲۳۷ - ۲۲۰ - ۱۹۹	
۹۷۰		بل کتہہ (یا) پل کتہہ	- ۹۱۷ - ۷۷۰ - ۷۱۵ - ۶۵۲	
۷۰۶	..	بلوچستان	۹۳۷ - ۹۲۶
۹۴۹ - ۵۵۸ - ۳۵۱		بنارس	۵۴۳	بکله گھاٹ
۱۹۴		بندر جہار خان حبشی	- ۹۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۶۲	بلخ
۲۰۰	..	بندر دیپ	- ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۹۹ - ۹۵	
۸۰	..	بندر ساتکانوہ	- ۴۴۲ - ۳۶۲ - ۳۳۸ - ۲۶۹	
- ۵۰۸ - ۱۱۱		بندر سورت	- ۴۵۵ - ۴۵۳ - ۴۴۶ - ۴۴۵	
۶۷۷ - ۶۳۸ - ۵۹۳	..		- ۵۱۸ - ۵۰۱ - ۴۹۳ - ۴۵۸	
		بندر کنبہایت (یا) کنبہایت	- ۵۷۲ - ۵۶۹ - ۵۶۷ - ۵۲۵	
۲۲۶		- ۹۶۸ - ۹۵۸ - ۸۱۹ - ۷۲۹	
- ۳۰۹ - ۱۰		بندر لاہری	۹۶۹
۸۰	..	بندر ہوکلی	۲۷۲	بلد احمد آباد

۸۵۲ - ۸۹۹ - ۹۲۸ - ۹۳۱	بغدیله	۴۶۱
۹۲۳ - ۹۵۱ - ۹۵۷ - ۹۶۹	بنکاپور توابع کرناٹک	۶۳۹
۹۷۰	۸۶۰
۶۵	بنک و بہار	۲۰۹
۵۱۳ - ۳۰۹ ..	بنگالہ (یا) بنک	۲۱ - ۲۱
۸۹۰	۲۵ - ۳۳ - ۳۷ - ۵۲ - ۵۳	
۹۵۶ بولباس (یا) پوایاس	۵۵ - ۶۶ - ۷۸ - ۸۰ - ۹۲	
۶۲۴	۱۰۰ - ۱۶۱ - ۲۱۸ - ۲۲۰	
۱۶۵	۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۸ - ۲۴۶	
۵۶۹	۲۵۳ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸	
۶۶۴	۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۹ - ۲۹۰	
۶۹۳ - ۶۹۴	۲۹۳ - ۳۱۴ - ۳۶۵ - ۳۶۷	
۱۷۱ - ۱۶۱ - ۶۶ - ۱۶	۳۷۳ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۸۹	
۴۳۹ - ۳۱۴ - ۲۸۹ - ۲۲۶	۳۹۱ - ۴۱۱ - ۴۲۹ - ۴۳۴	
۶۵۷ - ۶۳۴ - ۵۴۱ - ۴۳۸	۴۳۸ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۹	
۹۵۷ - ۸۳۰ - ۷۵۴ ..	۴۷۸ - ۴۸۲ - ۵۳۲ - ۵۴۰	
۲۲۵ - ۲۰۵	۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۴۹ - ۵۵۳	
۵۴۲ - ۵۴۱	۵۵۴ - ۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۸۴	
۱۳	۶۱۵ - ۶۵۷ - ۶۸۲ - ۷۵۲	
۳۹۲ - ۱۴۴ - ۷۴ - ۴	۷۵۳ - ۷۵۴ - ۸۰۲ - ۸۰۹	

۸۴۴ - بهوپال توابع صوبه مالوه	۳۹۳ - ۳۹۶ - ۳۳۲ ..
۸۸۰ - ۸۷۹ ..	۳۲۱ بهمت آباد سکندره
۱۶ ..	بهادرک .. ۱۵۰
۵۴۶ ..	بهرام پور .. ۱۲۹
۷۴ ..	بهراچ .. ۵۹۰
۳۹۸ ..	بهراچ مضاف صوبه اودهه
۵۹۰ - ۲۵۴ - ۲۵۳	.. ۵۵۶
۲۶۰ - ۱۸۱ ..	بهرت پور .. ۸۸۶
۲۵۳ ..	بهرونج (یا) برونج
۴۱۷	بهرة متعلقه درآبه سندھ ساگر
- ۳۱ - ۳۰ - ۲۵ - ۵	.. ۹۴
- ۹۲ - ۸۵ - ۳۸ - ۳۲	بهکر .. ۷۵ - ۷۷ - ۱۸۹
- ۱۵۸ - ۱۲۴ - ۱۲۲ - ۱۰۲	۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴
- ۲۹۱ - ۱۷۴ - ۱۶۵ - ۱۶۴	۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹
- ۴۰۴ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۳۵۹	۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۲۶ - ۳۲۷
- ۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۰۶ - ۴۱۴	۳۲۸ - ۳۴۶ - ۷۱۷ - ۹۶۶
- ۵۷۶ - ۵۶۷ - ۵۶۵ - ۵۶۴	بهکرو نام قلعه ایست از ابدیه
- ۵۹۲ - ۵۹۱ - ۵۹۰ - ۵۷۸	قدیم .. ۲۴۵
- ۶۴۲ - ۶۳۲ - ۶۲۹ - ۶۲۸	بهکرو سیوی .. ۳۱۰
- ۶۸۷ - ۶۸۴ - ۶۷۰ - ۶۵۶	بهفدیہ .. ۱۸۴

* حروف پے *

۸۶ پاتھری مضاف ہرار
۳۵۶ .. پاسدان شہر
۱۷۷ .. پانی پت
۴۹۴ .. پایان گھاٹ
۱۷۱ پایان گھاٹ ہرار
پایان گھاٹ دکن یعنی صوبہ
خاندیس و نصف صوبہ ہرار
۵۰۲
۳۵۳ پامی درشن اکبر آباد
یائین گھاٹ (یا) پایان گھاٹ
۴۴۴
۸۹ پتھری (یا) پاتھری
۳۵۶
۵۸ پتن (یا) پتن کجرات
۱۰۳ - ۱۹۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵
۴۹۲ - ۳۵۸
۶۰ - ۱۴۹ - ۲۱۷ پتندہ

۷۰۸ - ۷۱۶ - ۷۴۹ - ۷۶۶
۸۳۳ - ۸۶۰ - ۸۷۵ - ۸۷۶
۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۶ - ۹۰۹
۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۵۰ - ۹۶۱
۹۶۵
بیسکا گدھہ گذار نربدا ۵۰۷
بیدر ۳۶۳ - ۸۶۴ - ۸۷۰
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۹۰۹ - ۹۲۱
۹۲۴
بید گانو ۹۲۴
بیر ۳۹۱ - ۴۹۲ - ۵۸۰
بیردن باری ۱۶۸ ..
بیسوا پتن ۱۲۴ ..
بیسوارہ ۴۸۱ - ۵۶۲
۵۸۴ - ۷۸۱ - ۷۹۱ ..
بیضاپور (بیست و چہار کردہی
اردنگ آباد) ۴۱۹ - ۷۳۰
بیکانیر ۱۷۰ - ۲۲۱ - ۳۱۰

۲۲۱	پرگنہ پرسرور ..	۲۲۳ - ۴۱۱ - ۴۳۸ - ۵۵۹
	پرگنہ پڑودہ مضاف کچرات	۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۸۳ - ۵۸۵
۴۹۲	۴۳۴ - ۶۵۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۴۸۱	پرگنہ پھانی ..	۷۱۳ - ۷۱۵
۲۵۵	پرگنہ تانکوالہ	پتھان (یا) پتھان ۱۴۹ -
۴۴۶ - ۴۴۵	پرگنہ جالور	۴۳۷ - ۸۲۴ ..
	پرگنہ جامیر خان دیس (یا)	پتھ .. ۳۱۴ ..
۲۶	جامیڈا ..	پتھالہ .. ۸۰۸
۷۲۹	پرگنہ چار تھانہ	پرگنات بلوچستان ۴۳۶
۵۷۳	پرگنہ حال کلیانہ	پرگنات خاندیس ۳۶۴
۴۶۶ - ۴۶۵	پرگنہ خضر آباد	پرگنات متعلقہ چاندہ ۵۰۸
۱۸۸	پرگنہ دیبال پور	پرگنہ آرب .. ۲۳۰
	پرگنہ سرم (یا) سیرم مضاف	پرگنہ آشنی برار ۳۷۶
۶۳۰	موبہ بدر ..	پرگنہ انہل مالوہ ۵۵۹
۴۶۶ - ۴۶۵	پرگنہ سفیدون	پرگنہ انہل مضاف ارچیدون
۷۳۸	پرگنہ سہور متصل سررنج ۴۶۰
۷۷۰	پرگنہ سیونا مضاف برار	پرگنہ بہرائچ .. ۳۶۰
۵۴۴	پرگنہ کری پاڑا	پرگنہ بیر (یا) نیر سرکار کالہ
	پرگنہ کوهیر (یا) کولہیر (یا) ۳۶۴
۶۳۰	کوشیر ..	پرگنہ پاتھری موبہ برار ۸۶۵

پنجاب ۵۶ - ۷۱ - ۹۴ -	پرگنہ مالکنده (یا) پرگنہ بالکنده
۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۴۷ - ۱۹۵ -	بغیر نقطہٴ حروف ادل
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۲۲ -	۷۶۹
۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۷۱ - ۲۷۴ -	پرگنہ مظفر آباد ۱۵۷
۲۷۵ - ۴۵۷ - ۵۵۸ - ۵۹۴ -	پرگنہ ندیہ .. ۲۳۱
۶۲۶ - ۶۳۲ - ۶۶۸ - ۷۱۳ -	پرگنہ نیم کھار بیسوارہ ۳۳۵
۷۱۹ - ۷۲۹ - ۷۵۷ - ۷۶۰ -	پرنالہ ۴۳ - ۴۴ - ۴۲
۸۱۴ - ۸۳۴ - ۸۶۸ - ۸۸۹ -	پرندا مضاف دکن ۸۵
۹۲۹ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۴۴ -	پرینده (یا) پریندا ۲۶ -
۹۵۲ - ۹۵۵ -	۴۰۶ - ۴۰۷ - ۷۴۶ ..
۵۴۷ .. پنچ رتن	پژدہ توابع احمد آباد ۴۹۲
۶۵ پنچ شیر (یا) پنچ پیر	پشار (یا) پیدشار ۴۷ -
پنہتہ شاہجہان پور (یا) پنہتہ	۱۳۱ - ۲۷۶ - ۳۲۲ - ۴۵۷ -
۵۹۱ (یا) پیدہتہ	۵۹ - ۵۹۶ - ۶۱۲ - ۶۱۷ -
پورندھر گدھہ متعلقہٴ صوبہٴ	۶۱۸ - ۶۴۷ - ۶۶۹ - ۷۱۸ -
۵۷۵ اردنگ آباد	۷۸۰ - ۸۲۰ - ۸۳۴ ..
۵۲۴ .. پورہ پرسوجی	پکھلی (یا) پکھلی ۴۳۱ -
۳۹۸ .. بوکرن	۹۵۶
۷۰۵ .. پول کربی	۶۶۹ .. پل شاہ دولہ
۶۹۲ پونار متعلقہٴ صوبہٴ برار	۴۷۵ .. پلؤل

۴۸۳	..	تالاب کانگریجہ	پونہ (یا) دارالحرب پونہ
۲۲	..	تالیکوٹہ	۱۰۲ - ۸۷۱ - ۸۹۸ - ۹۰۰
۵۵۳		تامروپ (یا) تامروت	۹۰۷ - ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲
۱۰۷	..	تانگلی ہزار	۹۲۳ - ۹۲۷
۳۴۳	..	تبت	۶۱۵ دیوہکر (یا) دیوہکر
۳۲۸	..	تبریز	۳۴۸ .. پھانی
۱۴۵	..	تتار	پہلچری (یا) پہلچری (یا)
۸۷۲ - ۴۲۴		تربت	پہلچری (یا) پہلچری
۹۴۱ - ۱۱۵		تربنگ	(یا) پہلچری ۷۳۷ -
۸۹۲ - ۸۳۶		ترچناپای	۸۰۷ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۶
۹۶۴	..	ترکستان	۸۵۸ - ۸۴۲ - ۸۹۵ - ۸۹۶
۹۶۸ - ۳۲۶	..	ترمنڈ	۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۰۰ ..
- ۳۴		ترہٹ مضاف صوبہ بہار	۵۸۲ .. پہلچری
۵۵۷	۵۵۳ .. پیام
۸۰۸	..	تعلقہ سہرند	۵۶۹ پیٹھہ (یا) پیٹھہ
۳۲۲		تعلقہ نظام الملک دکن	
۴۷۵	..	تعلق آباد	
- ۷		تلنگ (یا) تلنگانہ	
- ۴۲۹ - ۴۱۴ - ۳۸۹ - ۹۲			
۶۱۳ - ۵۸۸ - ۵۲۲ - ۵۱۲			

* حرف تے *

۸۲۴ - ۸۱۹	تارا گدھہ
۹۶۳ - ۲۷۵ - ۲۳۲	تاشکند
۱۵۱	تالاب بہکر

* حرف تے *

۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۱۰	تازتہ
۲۲۰ - ۲۳۷ - ۲۹۳ - ۵۴۱	
۵۴۲ - ۵۴۳ - ۹۳۱	..
تتہہ (یا) تہتہ (یا) تتہ	
۱۱ - ۳۲ - ۱۰۲ - ۱۰۳	
۱۷۱ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۴	
۲۴۵ - ۲۶۲ - ۳۰۶ - ۳۰۹	
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۴۵ - ۳۴۶	
۳۴۸ - ۳۵۴ - ۲۷۰ - ۳۷۱	
۳۸۴ - ۳۹۷ - ۴۳۸ - ۴۶۳	
۴۹۱ - ۵۱۵ - ۵۴۰ - ۷۱۷	
۹۶۵	..

* حرف جیم *

۵۲	جاپانیور (یا) جاپانیور
۲۹۱	جاگیر آباد ..
۲۵۶ - ۱۴۶	جالندھر ..
جالنہ (یا) جالنا تـ وابع	
۸۸۴	اورنگ آباد

۴۷۰ - ۶۳۰	..
۸۳۶	تماش منزل ...
۲۵۹	توزان (یا) توزان دیار
۲۶۳ - ۲۷۵ - ۲۹۸ - ۳۳۰	
۳۳۱ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۴۱۰	
۵۱۷ - ۷۱۱ - ۹۶۶ - ۹۷۰	
تومان ایسا و بکرا (یا) ایسا	
بکرا (یا) ایسا بخـران	
۵۹۵	..
۵۹۵	تومان پنچ شیر ..
۸۰۱	تون (شہرہست در ایران)
۸۰۵	..
۲۳	توند اپور مضاف خاندیس
توس تونس (یا) پولس	
۳۸۵ - ۳۶۹	..
تھاسرہ مضاف صوبہ احمد آباد	
۶۸۷ - ۶۸۶	..
۴۶۴	تھالگیر ..
۳۲۲	تھانڈ لنگر ..
۷۵ - ۷۰	تھیرا ..

۸ - ۱۹ - ۷۹ - ۱۹۹	۹۱۴ - ۹۰۲ ..
۳۷۸ - ۳۹۸ - ۴۲۰ - ۴۴۸	جالتور .. ۱۸۹ - ۸۸
۴۸۳ - ۷۴۸ - ۹۳۴ ..	جالندہ پور (یا) جالغا پور صوبہ
۲۸۲ .. جوتانہ	خجستہ بڈیان - ۳۲۰
۶۰۰ - ۶۰۲ - جوتھپور	۷۱۶ - ۹۶۰
۷۵۸ - ۷۵۶	جام .. ۳۰۵
۳۵۳ - ۴۲۲ - ۴۶۲ - جون	جامود .. ۱۴۱ - ۶۶۵
۴۶۵ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۸۲۳	جانپانیر محمد آباد ۲۸۱
۸۷۹	جگن لک ... ۹۴۶
۱۶ - ۷۳ - ۱۹۳ - جوتپور	جلال آباد - ۲۷۱ - ۳۲۵
۲۰۰ - ۲۱۸ - ۲۲۸ - ۲۳۰	۴۵۸
۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸	جلگانون مضاف برار ۵۲۴
۳۲۰ - ۳۴۲ - ۳۵۱ - ۳۵۲	جہڑون ۶۰۳ - ۷۵۵
۴۸۵ - ۴۸۷ - ۵۸۴ - ۵۸۵	جمعیت آباد ... ۱۲۷
۶۰۹ - ۶۱۲ - ۷۸۶ - ۸۳۵	جمن دریائے ۸۷۹ - ۸۹۳
۹۵۱	جمنا .. ۸۶۶
چونہ گڈھہ (یا) چونا گڈھہ	جمو .. ۱۱۲ - ۱۲۸
(یا) چونہ گڈھہ ۱۰۲ -	جمون .. ۶۶۸
۱۰۴ - ۱۹۸	جنت آباد گور ۸۰۹
۴۱۸ .. جویارہ	جنیر (یا) جنیر کن - ۳

چانددر (يا) چانددر	۲۶۳ -	جوین داخل ولايت بيهق	۷۸
.. ..	۸۹۳	جھالوہ (يا جھالوہ)	۸۷۸
چاندہ ..	۵۸۰	جھالوہ ..	۷۵۰
چتلدرک (يا) چتلدرک		جھار کھنڈ ..	۲۷۷
(يا) چتلدرک و حلددرک		جھانسي ..	۴۷۵
.. ..	۷۸۲	جھان نما ..	۴۷۵
چتور (يا) چیتور	۲۰۸ -	جھانگیرنگر عرف ڈھاکہ	۲۴ -
.. ..	۴۴۷ - ۹۹۷	..	۵۴۳ - ۵۴۵ - ۷۱۱
چراگہ ..	۸۴۵	جھجر ..	۱۸۹
چکنا (يا) چکنا	۸۱۹ - ۸۲۴	جھجرانہ موضع (يا) جھجرانہ	
چکلہ متھرا ..	۹۹	۱۰۱
چذاب ..	۴۳۶	جھنجھتون ..	۱۸۹
چڈادہ گڈھہ ..	۹۴۶	جیت پور ..	۱۳
چنچي (يا) چينچي	۸۵۴	جيجکتو (يا) چيجکتو	۸۲ -
چیدن موسوم بمفتاح	۴۴	۸۳
چوڑہ ..	۲۳	جيسلمير	۳۹۸ - ۳۹۷ - ۴۴۱
چوک سعداللہ خان	۴۷۳	جے سنگھ پورہ ..	۵۸۳
چوکے خاص ..	۱۷۳	* حرف چے *	
چوکئي کہتہ ..	۵۴۷		
چونا گڈھہ ..	۴۸۷	چاندني چوک ..	۴۷۳

۴۹۴ .. خادریز

۲۲ - ۲۳ - ۲۴ خاندیس

۷۱ - ۱۸۴ - ۱۹۴ - ۱۹۸

۲۱۹ - ۲۳۷ - ۳۳۲ - ۳۴۴

۵۲۰ - ۵۳۹ - ۶۲۴ - ۶۶۲

۶۹۲ - ۷۱۵ - ۷۴۵ - ۸۸۴

۹۰۲ - ۹۱۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹

۹۴۵

خجسته بذیان (یا) خجسته

۹ - ۴۳ - ۴۱۰ - ۴۳۸ - ۴۴۷

۴۵۳ - ۷۱۶ - ۷۲۲ - ۷۳۰

۷۳۴ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۵

۷۷۰ - ۷۸۳ - ۷۸۶ - ۸۳۵

۸۳۹ - ۸۴۱ - ۸۴۷ - ۸۵۲

۸۵۴ - ۸۶۳ - ۸۶۸ - ۸۷۱

۸۷۳ - ۹۰۹ - ۹۲۱ - ۹۳۹

۹۴۹ - ۹۷۴

۱۱۷ - ۱۹۲ خراسان

۲۵۹ - ۲۶۵ - ۲۹۸ - ۳۰۴

۹۰۹ حویلی هر رسول

۳۴۲ - ۴۰۰ حیدر آباد

۵۱۷ - ۵۰۶ - ۵۰۸ - ۵۱۷

۵۵۹ - ۵۵۵ - ۵۳۳ - ۵۳۲

۴۳۱ - ۴۱۹ - ۴۱۳ - ۴۰۸

۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۴۳ - ۴۳۲

۷۳۳ - ۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۶

۷۵۲ - ۷۴۵ - ۷۳۷ - ۷۳۴

۸۴۳ - ۸۳۸ - ۸۹۴ - ۷۵۵

۸۶۱ - ۸۵۸ - ۸۴۹ - ۸۴۷

۸۷۱ - ۸۷۰ - ۸۶۹ - ۸۶۸

۸۸۲ - ۸۸۰ - ۸۷۸ - ۸۷۲

۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۸۵ - ۸۸۴

۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۲ - ۹۰۱

۹۲۷ - ۹۲۶ - ۹۰۹ - ۹۰۴

* حرف خا *

۸۳ خاریاب (یا) فاریاب

۴۴۲ .. خاص پور

۱۷۴ .. خاص چوکي

دار الخلافه ۲۱ - ۲۷ - ۳۴	۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۲۳ - ۴۲۴
۵۰ - ۱۷۸ - ۲۰۳ - ۲۷۶	۴۲۵ - ۴۲۸ - ۴۳۵ - ۵۱۸
۴۸۳ - ۵۰۷ - ۷۲۰ - ۷۵۰	۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۵۳ - ۸۸۲
۷۹۲ - ۷۹۵ - ۷۷۴ - ۷۸۱	خضر آباد .. ۴۷۵
۷۹۵ - ۸۰۵ - ۸۳۰ - ۸۳۱	خضر پور .. ۵۵۴
۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۷۷	خضري تالاب .. ۸۳۶
۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۶ - ۸۸۷	خلیج کنگ .. ۸۰
۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۲ ..	خواص پور .. ۵۲۹
دار الخلافه آگره ۵۴ - ۵۵	خواف .. ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۵۱۶
۶۳ - ۷۱ - ۱۴۹ - ۲۱۴	خورنجه .. ۸۸۸ - ۸۸۷
۲۴۸ - ۲۸۳ - ۳۴۴ - ۳۸۷	خوشاب .. ۷۴۰
دار الخلافه دهلي ۵۳۹	خیواب .. ۸۳
۶۸۱ - ۸۴۸ - ۸۴۹ ..	خير آباد صوبه اودهه ۶۰ -
دار الخلافه شاهجهان آباد ۳۵	.. ۴۲۹ - ۴۷۵ - ۴۸۱
۱۵۶ - ۵۳۵ - ۵۷۳ - ۵۷۵	خیبر .. ۱۵۵
۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۲ - ۸۴۳	
۸۴۴ - ۸۴۵ - ۹۴۴ ..	
دارالخیر اجمیر ۱۵۷	
۲۱۴ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۴۱۹	دار الحرب پونه ۷۸۰ - ۹۰۷ -
۸۱۶	۹۲۰ - ۹۲۶ ..

* حرف دال *

۴۸	قلعه قندهار	۴۲۶ -	دارالسلطنة قزوين
۳۹۴	در دوازده کلال ..	۴۲۷
۵۹۳	دره خيبر ..	۷۰ - ۲۱ -	دارالسلطنة لاهور
۶۱۲	دریای اتک ..	۱۱۲ - ۳۴۱ - ۵۸۲ - ۶۶۹ -	
۵۴۶ -	دریای برهماپتر	۷۱۶
۵۵۰ - ۵۴۸	..	۱۵۵	دارالملک کابل ..
۱۷۱	دریای بهیمر ..	۸۸۷	داسنه (یا) داسنه
۳۰۷ - ۷۷ -	دریای پنجاب	۴۲۶	دامغان ..
۳۲۸	۵۸۷ - ۸۲۲	دامن کوه کانگوه
۶۹ .	دریای تبتی ..	۱۸۷	دامن کوهستان
۱۰۱	دریای تهته ..	۳۱۱	ذیل ..
۸۸۸ - ۸۴۴ -	دریای جمن	دته (یا) دته (یا) دته	
۸۹۱	۴۶۱
	دریای جون (یا) جمن	۴۷۰	دجله ..
۱۲۳	۳۴ -	درهنگه صوبه بهار
۱۵۷ - ۶۳ -	دریای جون	۵۵۹
۲۳۲ - ۲۳۱		در دانگده موسوم به صادق گدده
۷۶	دریای چذاب ..	۴۴
۸۷۹	دریای خیل ..	۹۱۳	درنگل ..
۵۲۵	دریای زاری ..		در دوازده اریس قرن نام در دوازده

۳۳۱ .. دريای سنده	۴۶ - ۵۲ - ۷۸ - ۸۵ - ۸۷
دريای سيحون مشهور به آب	۸۸ - ۹۸ - ۱۰۲ - ۱۰۵
خجند ..	۱۰۴ - ۱۰۸ - ۱۱۶ - ۱۱۸
دريای شور	۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۵
..	۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۹
دريای کشنا ..	۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۶۳
دريای گنگ ..	۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۷۶
دريای گنگ و جون	۱۷۷ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷
دريای مانجرا ..	۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۵۴ - ۲۶۳
دريای مهتي ..	۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۲۲
دريای مهی ..	۳۲۳ - ۳۲۹ - ۳۳۲ - ۳۳۳
دريای نربدا	۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۵۶
..	۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۱
دريای نيروا ..	۳۶۷ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶
دريای نيلاب ..	۳۷۵ - ۳۸۷ - ۳۸۹ - ۳۹۰
دريای وردنه ..	۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۷ - ۳۹۸
دشت ..	۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۰۴
دشت خطا ..	۴۰۵ - ۴۱۴ - ۴۱۹ - ۴۲۰
دکن	۴۲۱ - ۴۳۷ - ۴۴۳ - ۴۴۷
۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۰	۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۷۹ - ۴۸۲

- ٧٣٩ - ٧٣٦ - ٧٣١ - ٧٣٠
 - ٧٥٤ - ٧٥٢ - ٧٥١ - ٧٥٠
 - ٧٦٦ - ٧٥٩ - ٧٥٧ - ٧٥٥
 - ٧٨٣ - ٧٨٢ - ٧٧٠ - ٧٦٧
 - ٧٩٥ - ٧٩٤ - ٧٩٣ - ٧٩٢
 - ٨٠٦ - ٨٠٠ - ٧٩٧ - ٧٩٦
 - ٨٣١ - ٨٢٥ - ٨١٧ - ٨٠٧
 - ٨٣٩ - ٨٣٦ - ٨٣٥ - ٨٣٣
 - ٨٤٣ - ٨٤٢ - ٨٤١ - ٨٤٠
 - ٨٤٨ - ٨٤٧ - ٨٤٥ - ٨٤٤
 - ٨٦٠ - ٨٥٢ - ٨٥٠ - ٨٤٩
 - ٨٧١ - ٨٦٦ - ٨٦٥ - ٨٦١
 - ٨٧٨ - ٨٧٧ - ٨٧٦ - ٨٧٤
 - ٨٨٢ - ٨٨١ - ٨٨٠ - ٨٧٩
 - ٨٨٦ - ٨٨٥ - ٨٨٤ - ٨٨٣
 - ٨٩٩ - ٨٩٦ - ٨٩٤ - ٨٩٣
 - ٩٠٩ - ٩٠٧ - ٩٠٤ - ٩٠١
 - ٩١٣ - ٩١٢ - ٩١١ - ٩١٠
 - ٩٢٢ - ٩٢٠ - ٩١٩ - ٩١٨
 - ٩٣٥ - ٩٣٣ - ٩٣٠ - ٩٢٧

- ٩٩٣ - ٩٩١ - ٩٨٧ - ٩٨٦
 - ١٠٠٠ - ٩٩٩ - ٩٩٨ - ٩٩٦
 - ١٠٠٧ - ١٠٠٣ - ١٠٠٢ - ١٠٠١
 - ١٠١٤ - ١٠١١ - ١٠١٠ - ١٠٠٨
 - ١٠٢١ - ١٠٢٠ - ١٠١٧ - ١٠١٦
 - ١٠٣٥ - ١٠٣١ - ١٠٢٣ - ١٠٢٢
 - ١٠٥٩ - ١٠٥٤ - ١٠٥٠ - ١٠٣٦
 - ١٠٦٦ - ١٠٦٥ - ١٠٦٣ - ١٠٦٢
 - ١٠٧٠ - ١٠٦٩ - ١٠٦٨ - ١٠٦٧
 - ١٠٧٦ - ١٠٧٥ - ١٠٧٢ - ١٠٧١
 - ١٠٨٦ - ١٠٨٣ - ١٠٨٢ - ١٠٨١
 - ١٠٩٣ - ١٠٩٠ - ١٠٨٩ - ١٠٨٨
 - ١١٠٣ - ١١٠٢ - ١١٠٠ - ١٠٩٧
 - ١١٢١ - ١١٢٠ - ١١١٠ - ١١٠٨
 - ١١٣٥ - ١١٢٨ - ١١٢٥ - ١١٢٤
 - ١١٦٣ - ١١٥٩ - ١١٥٥ - ١١٥٤
 - ١١٧٩ - ١١٧٧ - ١١٧٠ - ١١٦٧
 - ١١٨٢ - ١١٠٧ - ١١٨٣ - ١١٨٢
 - ١١٩٤ - ١١٩٣ - ١١٩٢ - ١١٩١
 - ١١٩٨ - ١١٩٧ - ١١٩٦ - ١١٩٥

۲۱ - ۵۲ - ۱۰۷ - ۳۵۹	۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۴۱ - ۹۴۲
۳۹۱ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۲۱	۹۴۳ - ۹۵۱ - ۹۵۷ - ۹۵۸
۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۵۴ - ۴۹۰	۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۵ - ۹۶۹
۵۷۰ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۶۴۴	۹۷۰ - ۹۷۴
۸۱۸ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲	دلبادل .. ۴۶۸
۹۴۰ - ۹۳۸	دلمو (يا) دلمو ۴۸۱ ..
دهارور . ۱۱۶ - ۱۱۷	دمتور (يا) دهمتور ۴۳۱
۳۲۱ - ۸۴۹ - ۹۰۷ - ۹۰۸	دنچو (يا) دنچو (دريا)
دهارۃ مرشد قلي خان ۴۹۸	دندوانه .. ۶۲۴
دۄ سنچ بيدرون قندهار ۷۰۲	دنديري (يا) ونديري ۱۲۵
دھلي ۳۸ - ۵۴ - ۹۲ -	دراپ (يا) درابہ ۱۲۹ -
۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷	۲۵۰ - ۴۷۰ - ۸۶۷ - ۸۶۹
۱۳۸ - ۴۶۷ - ۱۷۷ - ۱۸۱	دراپ صوبۃ شامچيان آبان
۱۹۳ - ۲۰۷ - ۲۱۱ - ۲۴۵	۸۶۷
۲۵۰ - ۲۸۳ - ۳۰۹ - ۳۲۳	دو آبدۃ باري .. ۸۱۸
۳۲۴ - ۳۶۵ - ۳۹۹ - ۴۰۷	دو آبدۃ بهتہ جالذھر (يا) پتنہ
۴۰۸ - ۴۱۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳	۱۲۷
۴۶۴ - ۴۹۸ - ۷۱۱ - ۷۲۱	دراپۃ سندھ ساگر ۷۴ - ۹۴
۷۷۳ - ۷۸۱ - ۸۱۴ - ۸۲۹	دوکاری (يا) دھکاری ۵۴۲
۸۳۴ - ۸۴۶ - ۸۶۶ - ۸۸۳	دولت آبان ۳ - ۵ - ۷ - ۹

دیوگانسون (یا) دیوگانسون	۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۷ - ۸۹۰
۳۸۹ - ۳۹۷	۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴
دیوگانسون مضاف بالاکهات برار	۹۱۱ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۲۹
دیوگانسون بالکندہ .. ۷۹۷	دھلی دروازہ اورنگ آباد ۹۵۱
* حرف دال *	
دک ۳۵	دھلی علائی .. ۴۷۵
دھاکہ ۳۳	دھلی قدیم .. ۴۷۴
دیک ۸۸۶	دھن پور گجرات ۴۸۶
* حرف را *	
راجپندری (یا) راجپندری	دیوار شرقی ۷۶ - ۸۰۹ -
۸۹۹ - ۸۷۰	۹۳۸
راج پیدہ .. ۳۹۸	دیوار گجرات .. ۳۲۵
راج محل .. ۸۰	دیبال پور ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸
راجوری (یا) راجوری ۴۹ -	دیسپانڈیہ .. ۴۸۴
۵۰	دیسمنہ .. ۴۸۴
راج مسکون .. ۳۱۴	دیوانان پٹن .. ۸۶۲
رام پورہ .. ۷۳۳ - ۷۳۱	دیوگر یعنی دولت آباد ۹۱۱ -
رام درہ .. ۶۸۴	۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ ..
رام کر .. ۳۱۱	دیوگندہ ۱۵۴ - ۵۲۲ -
	۵۸۸ - ۹۴۲

دام گیر (یا) دام کیر (یا)	۵۴۷	زنکاماتی (یا) رنگاپانی
دام کر ..	۶۹۲	روپ پاس ..
راه تلنگ ..	۳۹۷	دود خانہ کشن گنگا
راه خواجه ارجین (یا) ارجین	۲۳۴	دود خانہ یشب
.. ..	۸۴	دود دنچو (یا) دنچو
راه درساج توابع گذر دان	۸۳	روشانپ ..
راهون ..	۱۲۷ - ۱۲۸	روضہ شاہ برهان الدین غریب
راهیری ..	۳۱ - ۳۲
راه یکہ اولنگ ..	۸۳	روضہ شاہ شرف پانی پتی
رای باغ ..	۶۵۶
راپور ..	۱۲۹ - ۱۳۰	روضہ عبهر ..
رای پور غربی	۱۲۹	روضہ معینیہ ..
راپور (یا) راپور	۸۵۰	روضہ مقدمہ ..
رای سین مالوہ	۴۳۷ - ۹۴۶	روضہ مذورہ قریب قلعه
رخنگ ..	۵۴۳ - ۵۴۴	دولت آباد ..
رسول آباد ظاہر بلدہ		(۲) ۱۰ - ۱۲ - ۶۷۶ - ۷۰۵
احمد آباد ..	۴۴۷	رہتاس ۱۵ - ۲۲۳ - ۲۷۷ -
رمٹہ کرارہ ..	۶۶۳	.. ۲۷۹ - ۳۸۶ - ۹۴۶
رنتفہور	۱۸۳ - ۱۹۴	
..	۲۰۸ - ۳۹۲	زابلی ملک ..

* حرف ز *

۴۷۵	ستاج	۲۳۲	زمانه
۳۲۸	ستیا سر (نام عمارت)	- ۹۳	زمانه داد (یا) زمانه دار
۵۳۰	سدهیت	- ۴۳۵ - ۴۳۴ - ۲۹۸	
۷۸۲ - ۱۲۴	سرا	۷۰۳ - ۷۰۱	
۳۹۲	سرای بهاری	زنده رود مشهور به زاینده رود	
۱۳۳	سرای (در زانی)	۴۱۸	
..	سرای و چوک فندقی - سوری	* حرف سین *			
۴۷۲				
۴۰۹	سرکار اردعه	- ۵۳	ساتکام (یا) ساتکانون
۵۸۷	سرکار بهارایج	۲۰۹	
۵۷	سرکار بهارنچ	ساده روا (یا) شاه دهروا
۳۲۱	سرکار بهکر	(یا) شاه دره مضاف
..	سرکار بقرن که شهر بست قدیم	۷۱۹	سرهند
۲۱۵	موسوم به نهروا	۶۴۷ - ۵۱	سارنگ پور
۴۳۷	سرکار چیتور	۳۹۱ - ۲۲۳	سارنگپور مالوه
۴۸۸	سرکار حصار	۴۲۴ - ۴۰۸	سانبهر
۴۷۵	سرکار دیواری	۸۹۲	ساندی و پالی
۲۱۴	سرکار سفینل	۴۱۱ - ۴۱۰	سبزوار
..	سرکار سهارنپور (یا) سارنگ پور	۹۰۹	ستاره
۱۵۷	۴۲	ستارا موسوم به نورس تارا

۵۸۷ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۹۵۷	سرکار سیوستان	۳۱۲ - ۳۰۹
سري رنگ پتن (يا) سوريگ	سرکار فنوج	۱۹۸ ..
پتن (يا) سري نگر پتن	سرکار کالنه	۴۱۹ ..
۷۸۲ - ۸۵۰ - ۸۷۲	سرکار اکھنر	۲۰۲ ..
سکھر .. ۲۴۵	سرکار گورکھپور	۴۲۹ - ۴۲۰
سکندره .. ۸۸۷	سرکار ماندور	۴۶۰ ..
سلطان پور ۱۲۷ - ۱۳۱ -	سرکار مورنگير	۴۲۰ ..
۱۴۱ - ۲۵۲ - ۳۲۰ - ۷۷۸ -	سرکار هندیه	۷۷۰ ..
.. .. ۹۱۴	سرم (يا) پرگنه سیرم مضاف	
سلطان پور بلهري ۲۴۷	صوبه بدر	۶۳۰ ..
سلطان پور نذر بار ۶۴۴	سرور	۸۲۳ ..
سلطان گنج ارزنگ آباد ۶۳۹	سونديپ	۸۰ ..
سلطت .. ۴۵۲	هررنج متعلقه صوبه مالوه	
سليم گدھه .. ۷۶۶	..	۷۳۸ - ۷۱۴ - ۱۴۶
سمرقند ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۲۳۲ -	سرزهي	۲۱۵ ..
۲۳۳ - ۲۶۴ - ۳۲۴ - ۸۳۷ -	هرهند	۱۲۷ - ۱۲۸ -
.. ۸۴۲ - ۸۷۵ - ۹۶۳ -		۷۹۴ - ۷۱۹ - ۶۶۹ - ۴۳۷
سموگر (يا) سموگر ۲۷ -	سري	۴۷۴ ..
.. ۵۱۱ - ۶۱۴ - ۸۳۱ -	سري نگر دارالماک کشمير	
سنهیل (يا) سنهیل ۷۰ -		۹۶ - ۹۶ - ۳۱۸ - ۵۶۷ -

۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۹ - ۳۸۵	۹۹ - ۲۱۴ - ۸۱۱ - ۸۱۸
۵۶۰ - ۷۳۱ - ۷۴۷ - ۷۴۹	۸۲۴
۷۵۴ - ۷۶۷ - ۸۰۴ - ۸۵۲	سنبل (یا) سنبل مراد آباد
۹۴۹ - ۹۱۳	۲۹
سورون (یا) سورون (یا) سورون	۷۴ . ۱۴۴ . ۱۸۱ -
(گذار گنگ دھاگیرتی)	۲۴۵ - ۲۶۲ - ۳۰۵ - ۳۰۹
۷۳۸	۳۲۷ - ۳۶۸ - ۴۸۵ ..
۲۴ .. سولی	۹۰۳ - ۹۰۴
۸۲۲ .. سہارنپور	سنستہی تعلقہ راجا (ام جات)
۲۵۴ - ۱ .. سہرنہ	۶۵۷ .. مقصد
۱۸۱ .. حیدرکوت	۸۷ - سنکھنیر (یا) سنکھیز
۷۹۷ .. سیری	۳۶۳ - ۵۰۷ - ۷۳۰ - ۸۸۴ -
۲۹۸ - ۹۴ - ۹۳ سیستان	۹۲۲ - ۹۰۳
۷۰۲ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۷۰۲ ..	سواحل بحر ہند موسوم بکون
سیکاگل (یا) سیکاگل و سکاگل	۵۶۳ متعلق ولایت دکن
۸۹۹ - ۸۹۷ - ۷۴۶ - ۷۳۶	۷۵ .. سواد
۱۵۸ .. سیوا	۸۳۳ .. سودھرا
۳۰۶ - ۸۸ سیوستان	سودھرا (یا) سورده پور
۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۲۶	۷۶
۳۷۳ - ۵۵۷ - ۵۶۰ - ۷۱۷	سورت (یا) سورتہ

۸۷۶ - ۸۶۷ - ۸۶۶ - ۸۶۷	۹۶۶
۸۹۴ - ۸۸۵	۳۱۱	...	سیوی
شاه دهورا (یا) شاه - دره	* حرف شین *		
۹۷۲			
شاهزاد پور .. ۹۵۷	۴۵۹	...	شادمان
شاه کدهه .. ۸۵	شاش (یا) شایش مشهور به		
شاه محل .. ۴۶۵	نیاکت معروف به تاشکند		
شش دریای شمالی ۲۴۵	و تاشکنیت یا تاسکنیت		
شکر کهیرله (یا) سکر کهیرله	و تاشکنیت ۹۶۵ - ۶۱		
(یا) شکر کهیرله ۷۴۱	۴۷۵	...	شام
شکر کهیرله سکر کهیرله (یا) کهیرله	۳۹۳	...	شاه آباد
(یا) سکر کهیرله شصت کرده	شاه پور مضاف کولپاک ۹۵۳		
از ادرنگ آباد ۸۴۳	شاهجهان آباد (یا) دار الخلافه		
۸۷۸	شاهجهان آباد ۱۲۳ -		
شکر تال ۸۹۴ - ۸۹۳ - ۸۶۶	۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۵۷ - ۱۵۹		
شمعی مشهور بکالا بهار ۴۰	۱۷۷ - ۴۶۲ - ۴۶۹ - ۴۷۳		
شور دریا .. ۳۱۰	۴۷۶ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۴۰۱		
شوسدر .. ۷۷۴	۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۴۴ - ۴۹۰		
شولا پور ۹۵۶ - ۹۲۸ - ۱۲۲	۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۵۰ - ۷۶۶		
شهاب نهر .. ۴۶۵	۷۷۴ - ۷۷۶ - ۸۰۶ - ۸۳۴		

۵۵۴ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۶۰۴	۲۲۷	شہر بڈ تانڈہ
۳۸۴ .. صوبہ اردیسہ		شہر جام موسوم بہ اسلام نگر
۶۳۰ .. صوبہ بدر	۱۰۵ - ۱۰۴	..
۵۱۲ - ۵۰۸ - ۵۰۲	۲۲۰ ..	شہر جلیسر
۸۰۱ - ۹۹۲ ..	۴۱۳ ..	شہرستان
۷۹ - ۲۰۴ - صوبہ بنگالہ	۲۶۲ - ۲۸۰ - ۳۳۳	شیراز
۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۵۴ - ۴۷۷	۳۵۷ - ۳۸۶ - ۷۰۵ - ۷۰۶	
۵۰۱ - ۵۰۸ - ۷۱۱ ..	۳۷۷ ..	شیرپور
۲۳۲ صوبہ بنگ و بہار	۸۲۲ ..	شیرگدھہ
۲ - ۳۴ - ۱۱۱ - صوبہ بہار		
۱۷۱ - ۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۳۷		
۲۷۹ - ۲۹۳ - ۳۵۹ - ۴۱۱		
۴۴۰ - ۴۷۷ - ۵۵۷ - ۵۵۸		
۵۸۴ - ۸۰۹ - ۹۳۱ ..		
۵۳ - ۴۲۹ صوبہ پٹنہ	۳۸۰ ..	صوبہ اکرہ
۱۸ - ۷۴ - صوبہ پنجاب	۱۴۸ - ۶۸۶	صوبہ احمد آباد
۱۸۷	۴۵۵	صوبہ احمد آباد گجرات
۹۴۲ .. صوبہ تلنگانہ	۳۲۱ ..	صوبہ احمد نگر
۳۱۲ - ۳۷۸ - صوبہ تٹھہ	۷۰ - ۴۵۴	صوبہ الہ آباد
۴۸۲ - ۴۸۷ - ۴۸۹ ..	۶۰ - ۳۵۷	صوبہ اردہہ

* حرف صاد *

۸۹۰	محسرای ہانسی و حصار
۱۰۹ - ۸۱۳ ..	مقاہان
۷۷ ..	مقہ مقا
۳۸۰ ..	صوبہ اکرہ
۱۴۸ - ۶۸۶	صوبہ احمد آباد
۴۵۵	صوبہ احمد آباد گجرات
۳۲۱ ..	صوبہ احمد نگر
۷۰ - ۴۵۴	صوبہ الہ آباد
۶۰ - ۳۵۷	صوبہ اردہہ

صوبہ خاندیس ۱۴۱ - ۴۹۷	صوبہ ملتان ۹۲ - ۱۲۱
.. ۵۰۲ - ۶۲۱ - ۷۷۰	۲۹۹ - ۳۰۹ - ۳۴۶ - ۴۸۹
صوبہ خجستہ بنیدان ۱۴۱ -	.. ۴۹۹ - ۵۹۷

* حرف طاء *

طالقان .. ۲۷۵	طبرستان .. ۱۰۹
طرف آب .. ۲۴۴	طرفان .. ۶۱ - ۶۲
طهران .. ۷۰۵	

* حرف ظاء *

ظفر آباد .. ۸۳۳	ظفر آباد بدر .. ۶۲۲
ظفر آباد بیدر .. ۱۲۲	ظفر نگر ۶ - ۳۸۵ - ۴۰۱
.. ۴۰۳ - ۴۴۳ - ۷۳۹	ظفر نگر بالا گھاٹ برار ۸۶

* حرف عین *

عراق ۲۶ - ۲۰۲ - ۲۳۳	
---------------------	--

.. ۷۷۰	.. ۵۶۷	صوبہ دار الخلافہ .. ۵۶۷
.. ۱۱۵ - ۳۷	صوبہ دکن .. ۳۶۲ - ۳۵۸	.. ۱۶۷ - ۱۶۳
صوبہ کابل .. ۶۶۶ - ۵۹۵	.. ۳۵	صوبہ کشمیر .. ۵۹ - ۲۱
صوبہ گجرات ۲۱ - ۵۹	۴۹ - ۲۲۰ - ۳۲۰ - ۳۸۰	۴۹۲ - ۴۸۹
صوبہ لاہور .. ۶۹۷	صوبہ مالوہ ۵۰ - ۵۹ - ۱۴۶	۲۱۹ - ۲۲۰ - ۵۰۹ - ۵۵۹
۵۶۹ - ۶۲۲ - ۶۵۶ - ۷۱۳	۷۹۴ - ۷۷۱ - ۷۶۹ - ۷۱۴	صوبہ محمد آباد بدر ۴۲۹
.. ۴۹۰	.. ۴۹۰	

۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۵۷ - ۲۶۳	غزنین	۵۶ - ۱۴۴ - ۱۸۰
۲۶۷ - ۳۲۸ - ۳۴۵ - ۳۴۶	..	۲۹۶ - ۳۰۹ - ۴۴۳
۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۴ - ۴۱۵	غوث گدھہ	۸۶۷ ..
۴۱۷ - ۴۲۴ - ۴۲۶ - ۷۰۵	غور بند	۱۸۸ .. ۴۵۸

• حرف فاء •

۸۸۲ - ۸۱۴ - ۸۱۳ ..	عراق عجم	۲۷۵ ..
۲۶۲ ..	عراق عرب	۲۳۳ - ۲۵۹ - ۳۳۳
۸۸۲ - ۹۱ - ۷۳ - ۱۰	عرب	۳۳۸ - ۳۴۰ - ۳۵۸
۷۱۱ - ۱۳۲	عظیم آباد پتھہ	۲۲۰ ..
۸۰۳ ..	فتح آباد دھارور	۱۱۶ -
۶۲ ..	عقابین	۵۷۹ ..
۳۲۲ ..	علی مسجد	۱۳۷ - ۱۴۶
۴۰۱ - ۴۴۵	عنبر کوت	۴۷۸ ..
۹۶۱ - ۸۱۸ ..	فتح پور ہیکری	۶۸ - ۱۳۶ -
۲۶۳ ..	فتح پور ہنسوہ	۹۲۲ ..

• حرف غین •

۲۴۶ - ۵۹ - ۳۳۵	غازپور	۴۳۵ -
۶۱۲ ..	غرجستان	۷۵۳ - ۷۰۳ ..
۸۳ ..	غریب خانہ	۷۷۲ - ۷۷۳ -
۷۷۸ ..	غریب خانہ	۷۳۵ - ۸۶۶ - ۸۹۱ - ۸۹۲

۵۱۲	..	قصیده آشتی	۷۵۳ - ۵۳۰	فرخنده بنیان
۲۳۰	..	قصیده آثاره	۸۶۹	..
۲۴۷	..	قصیده اردیه	۷۳۵ - ۲۶	فردا پور
۲۱۴	..	قصیده بهادر اچن	۶۲	فرغر
۸۱۰	..	قصیده بهیه	- ۹۰۵ - ۸۱ - ۸۰	فرنگ
۳۳۷	..	قصیده بیر	۹۱۸ - ۹۰۷	..
		قصیده پاتم از اعظم قصبات درار		فذاکت مشهور به شاه رخیه
۹۰۵	۹۶۴	..
۳۵۶	..	قصیده پتن	۴۷۵	فیروز آباد
		قصیده پتن صوبه خجسته بنیان	۱۵۷	فیض آباد
۸۷۱		
۵۷۰ - ۵۶۹		قصیده پرینده		
۴۴۷	..	قصیده تپوه	- ۸۲	قبچاق حوالی بلخ
		قصیده تمرنی موسوم به ظفرنگر	۴۸۲ - ۲۷۲	..
۴۳۷	۴۵۸	قرا باغ
۹۱۳	..	قصیده توساری	- ۸۱۲ - ۷۰۵ - ۲۶۲	نزدین
		قصیده تیلالی (یا) تیلالی	۸۱۳	..
		(یا) بیتلالی مشهور به		قصور (یا) قصور قصیده ایست
۴۱۹		نعمت آباد	۸۱۸	از دربار باری
۱۴۱		قصیده جانی گانون	۲	قصیده آره

* حرف قاف *

پنجاب مشہور — ور بہ کھار	قصہ جہوسی مقابل آلہ آباد
۲۴۴ - ۷۷ مانری	۴۳۹
۳۳۶ قصہ ماہان (یا) باہان	۳۱۰ ..
۲۴۸ قصہ محمد پور	۹۳۵ - ۹۳۳
۲۰۶ قصہ مندل پور	۶۶۴ رادیر (یا) رادیر
۲۶ .. قصہ منکگور	۷۳۲
۵۵۸ - ۵۳۹ قصہ مونگیر	۷۷۶ ۷۷۳
۸۷۰ .. قصہ میدک	۴۸۸ ..
۲۵۱ .. قصہ میرٹھہ	قصہ سرنال (یا) سرنال
۱۴۷ قصہ ہیلان (یا) ہیلان	۳۲۱ - ۱۴۸ ..
۸۹۳ .. قصبات بارہہ	۷۷۶ - ۷۷۴
۵۵۵ قصبات تلنگانہ	قصہ سیکری (یا) سیکری
۱۰۸ - ۱۰۷ قطب پورہ	۸۱۵
- ۳۵۸ - ۱۳۷ قلعہ آسیر	- ۵۳۹ - ۱۴۶
۹۰۹ - ۸۷۷ - ۸۴۰ - ۶۲۱	۸۱۰
۳۲۸ - ۱۳۶ - ۶۳ قلعہ آگرہ	۲ ..
۲۹۵ .. قلعہ اٹک	۳۱۱ ..
- ۷۶ - ۷ قلعہ احمد نگر	۳۹۰ ..
۹۰۹ - ۹۰۶ - ۸۶۹ - ۳۵۷	۳۸۱ ..
- ۳۶۸ قلعہ ارک بیجاپور	قصہ اوہری متصل ادرباس

قلعہ بڈر سورت ۵۰۷ - ۸۹۹	.. ۹۱۶ - ۹۲۵
قلعہ پورندھر (یا) پورندھر	قلعہ اسفرار .. ۷۰۳
ملجار .. ۱۵۸	قلعہ مستقر الخلافہ اکبر آباد
قلعہ بہر دنج .. ۵۸	.. ۴۶۴ - ۴۷۲ - ۷۴۸
قلعہ بھکر ۷۷ - ۲۴۹ - ۳۰۷	قلعہ الہ آباد .. ۷۴۸
قلعہ بہر چور .. ۴۱۲	قلعہ اندر پمت دین پناہ ۴۷۵
قلعہ بیانہ ۱۸۳ - ۱۸۹ -	قلعہ ارجین .. ۲۲۰
.. .. ۱۹۳	قلعہ اودگیر مضاف صوبہ
قلعہ بیجا پور .. ۹۰۹	محمد آباد بدر ۴۹۰ -
قلعہ بیجا گدھ ۱۸۴	.. ۵۱۲ - ۶۲۱
قلعہ (یا) قلاع بیدر ۹۰۹ -	قلعہ اردیسہ .. ۹۰۸
.. .. ۹۱۹ - ۹۲۲	قلعہ ارسا (یا) ارسہ ۷ - ۸۷۱
قلعہ پتھورا .. ۴۷۴	قلعہ بالکنڈہ توابع حیدر آباد
قلعہ برلی .. ۴۲	.. ۷۹۷ - ۸۴۷ - ۸۸۰
قلعہ پرنالہ ۵۷۸ - ۶۸۸	قلعہ بدر .. ۵۳۶
.. ۶۹۷ - ۷۳۰ - ۹۵۰	قلعہ بدر و کلیان ۲۴
قلعہ پریندہ (یا) پریندا	قلعہ بریلی .. ۸۱۱
.. ۴۰۴ - ۵۳۶ - ۶۲۱	قلعہ بست ۹۳ - ۹۶۶
قلعہ پورندھر ۵۶۴ - ۵۷۶	قلعہ بغداد .. ۱۱
قلعہ تارا گدھ .. ۱۷	قلعہ بلخ .. ۴۵۵

۹۷۴	قلعہ تربنگ	۹۴۱	..
۹۱۱	...	قلعہ دیو کو	قلعہ ترچنان پلي (یا) قلعہ		
۷۴۴	...	قلعہ رام کیسر	ترچنا پلي ۷۹۶ - ۸۴۶ -		
۷۶۵	...	قلعہ رادیر	.. ۸۸۵ - ۸۶۲ - ۸۶۱		
۳۵۶	...	قلعہ راہوتوہ	قلعہ ترمن ۹۶۸	..	
۳۴۴ - ۲۰۱		قلعہ زنتبھور	قلعہ ترہندہ ۲۲۱	..	
۱۴۵ - ۲		قلعہ روہتاس	قلعہ جانپانیر ۱۹۴	..	
۹۶	...	قلعہ سانتور	قلعہ جہانسی ۴۶۱	..	
۴۱	...	قلعہ ستارا	قلعہ چتور (یا) چیتور ۱۹۳		
- ۶۹ - ۵۹		قلعہ سورت	.. ۵۷۴ - ۵۶۷ - ۵۰۹		
۲۳۷ - ۲۲۳	...		قلعہ چمدہ ۵۴۹	..	
قلعہ (یا) قلاع سنگمیر (یا)			قلعہ چینچی (یا) چنچی		
۱۱۵	..	سنگمیر	.. ۸۵۶ - ۸۵۵		
۵۴۹ - ۵۴۸		قلعہ سیملہ	قلعہ خزانده ۳۰۰	..	
۳۰۵	...	قلعہ میروی	قلعہ دار الخلافہ ۸۴۱		
۴۷۰		قلعہ شاہجہان آباد	قلعہ دکن ۱۴۱	..	
۲۷۹	..	قلعہ شیر گدھے	قلعہ دولت آباد - ۳۸		
- ۲۶۷ - ۲۶۶		قلعہ ظفر	- ۱۶۵ - ۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۳		
۲۶۸	۵۸۳ - ۵۳۸ - ۵۲۰ - ۴۱۹		
قلعہ ظفرنگر مضاف بالا کھات			- ۹۳۴ - ۹۲۴ - ۹۰۹ - ۸۸۱		

قلعہ گانڈہ (يا) گولکنڈہ	۵۱۶ ..	بوار
حیدر آباد ياي تخت	۱۰۰ - ۹۹	قلعہ غوري
سلاطين قلنگ ۱۲۲ -	۷۰۳ ..	قلعہ فراه
۳۶۳ - ۵۳۳ - ۶۴۱ - ۸۳۷ -	۲۹۷ ..	قلعہ قلات
۹۴۳ - ۹۰۴ - ۸۷۵ ..	- ۱۵۳ - ۹۳	قلعہ قندهار
قلعہ گواليار ۵۴ - ۲۰ - ۷ -	- ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۲۹۶ -	۲۶۷
۱۴۵	۹۶۶ - ۵۷۱ - ۵۱۲ - ۵۰۹	
قلعہ لنک (يا) النک ۱۹۸	۲۰۳ - ۶۲	قلعہ کابل
قلعہ لوهگندہ دولت آباد ۳۵۶	۲۰۷ ..	قلعہ کالنجر
قلعہ ماتپياه (يا) ماتيله ۲۴۲	۸۲۳ ..	قلعہ کاني
قلعہ ماندو .. ۱۳	۲۹۲ ..	قلعہ کاريل
قلعہ محمد نگر عرف گولکنڈہ	۵۴۷ ..	قلعہ کجلی
۷۴۴	- ۵۹۱ - ۵۳۶	قلعہ کليان
قلعہ مریچ .. ۸۷۳	۸۷۳ - ۸۰۱	..
قلعہ مرغزن .. ۴۷۴	۲۴۳	قلعہ کنجاہ (يا) کنجاہ
قلعہ ملهیر ۹۳۷ - ۸۴۵	۶۹۳ ..	قلعہ کندانه
قلعہ منگل بيره (يا) منگل	۱۰۰ ..	قلعہ کهرود
۵۷۸ .. بيره	- ۴۴	قلعہ کهيلانه (يا) کهيلانا
قلعہ مو .. ۹۴۰ - ۸۱۹	۵۷۹	
قلعہ مهاکوت .. ۸۱۹	۸۷۰ ..	قلعہ گلبرگه

۴۸۶ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۵۰۱	قلعہ میرٹھہ .. ۲۳۵
۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۶ - ۵۵۶	قلعہ نصرت گدھہ چنچی (یا)
۵۶۷ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴	چنچی پائے تخت الکے
۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۷۰۱	کرناٹک .. ۸۵۴
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶	قلعہ نلدرک .. ۸۶۴
۷۶۰ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۸۹۰	قلعہ راکھگیرہ .. ۸۳۸
۵۵ - ۱۹۸ - ۳۵۰	قلعہ ہندوستان ۲۰۷
۶۰۴	قلعہ ہڈای .. ۷۵۸
۷۴۵	قلماق .. ۶۱
	قم .. ۶۳۳ - ۷۰۵
	قندق کلیسیا (یا) کلیان ۸۱
	قمرنگر کرنول .. ۸۷۲
	قندھار ۱۷ - ۴۸ - ۸۳
	۸۴ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۱
	۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰
	۱۸۰ - ۲۰۱ - ۲۶۵ - ۲۷۵
	۶۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹
	۳۰۰ - ۳۰۶ - ۳۱۱ - ۳۲۶
	۳۲۹ - ۳۹۰ - ۴۳۴ - ۴۴۵
	۴۳۶ - ۴۴۷ - ۴۴۵ - ۴۴۶
۱۷ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۶	کابل
۷۰ - ۷۱ - ۷۶ - ۸۹ - ۹۱	
۹۲ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۰	
۱۲۱ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۶۶	
۱۶۷ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۸۸	
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۰۲	
۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۶	
۲۱۷ - ۲۳۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶	
۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰	

• حرف کاف •

۴۰۲	..	کالا کوٹ	۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵
۸۷۹	۶۰	..	۲۷۶ - ۲۸۹ - ۳۰۶ - ۳۲۵
۹۴۱	۱۱۷	..	۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۴۲ - ۳۴۹
..	..	کاما پھاری (یا) کامان پھاری	۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۱
۵۷۳	۱۵۶	..	۳۹۲ - ۴۳۴ - ۴۴۲ - ۴۴۴
۹۶۷	۳۶۶	..	۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸
۱۰۰	..	کانوڑ (شکار گاہ)	۴۵۹ - ۴۹۰ - ۵۱۳ - ۵۶۷
۹۰۲	۹۰۱	..	۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۸۰ - ۵۸۲
۲۰۰	۵۹۰ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۵
۹۲۶	..	کتل احمد نگر	۵۹۶ - ۶۰۰ - ۶۰۳ - ۶۱۶
۴۳۲	..	کتل بھلباس	۶۱۷ - ۶۶۹ - ۷۳۶ - ۷۷۸
۴۳۱	..	کتل پیر پنجال	۷۷۹ - ۸۰۳ - ۸۳۰ - ۸۳۱
..	..	کتل خالوش (یا) خابوش (یا)	۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۴۷ - ۹۴۰
۶۹۵	..	جانوش	۹۴۶ - ۹۵۷
۶۱۷	..	کتل خیبر	۳۱۲
۳۶۷	..	کتل زہن کھیرہ	۴۸ - ۶۱ - ۲۳۳
۸۸۲	۷۳۵	کتل فردا پور	۲۳۵ - ۲۴۶ - ۲۷۲
۴۰۰	..	کتل کھڑکی	۲۷۳ - ۹۶۳
۴۵۸	..	کتل ہندو کوہ	۴۰۱ - ۴۰۲
۲۱۹	..	کتنگہ	۲۰۹ - ۲۹۳
..	..	کارہ	..
..	..	کاشغر	۴۸ - ۶۱ - ۲۳۳
..	۲۳۵ - ۲۴۶ - ۲۷۲
..	۲۷۳ - ۹۶۳
..	..	کاغذی دارہ	۴۰۱ - ۴۰۲
..	..	کالا پھار	۲۰۹ - ۲۹۳

۱۱۷ - بیجاپوری	۲۲۷ کتره میان (نیق)
۷۳۸ - ۵۶۶ - ۵۳۰ - ۱۲۴	۵۰۷ .. کتک
۸۶۰ - ۸۵۴ - ۸۴۶ - ۷۶۸	۵۵۴ .. کجلی
۹۱۴ - ۸۹۵ - ۸۸۰ - ۸۷۲	۵۴۷ .. کجلی بن
۸۶۱ - ۷۳۷ .. کرنول	۱۰۴ - کچ (یا) کچھ
کره مضاف الہ آباد (یا) کرہ	۳۱۰ - ۳۱۲ - ۴۸۶ ..
۱۷۸ - صوبہ الہ آباد	۲۸۰ .. کچواہہ
۸۰۲	۵۷۰ کر
۹۲۹ - ۳۴۴ کرہ مانڈپور	۴۱۸ کران
۳۸۶ .. کشک	۱۴۰ - ۱۱۰ کرلای معلی
۴۷۶ .. کستم	۷۳۷ .. کرپہ (یا) کترہ
۴۹ - ۴۸ - ۱۱ کشمیر	کرچھاک بزد (یا) کرخاکھا
۱۱۲ - ۹۵ - ۷۰ - ۶۴	۱۵ .. بیدنہ
۱۸۸ - ۱۷۰ - ۱۶۳ - ۱۴۴	۷۷۲ کردہ
۳۱۴ - ۲۸۰ - ۲۷۶ - ۲۵۸	کرہ گانون (یا) کر گانون دارالملک
۳۴۲ - ۳۲۲ - ۳۱۹ - ۳۱۷	۵۴۹ - ۵۴۸ آشام
۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۳۱ - ۴۲۳	۵۷۰ - ۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۵۰
۵۲۸ - ۵۱۶ - ۴۶۶ - ۴۶۱	۳۳۸ - ۳۳۶ - ۳۳۵ کرمان
۷۳۰ - ۷۲۱ - ۶۶۷ - ۵۹۶	۷۰۵ - ۷۰۴ - ۳۴۰ ..
۹۴۱ - ۸۰۷ - ۷۶۴ - ۷۶۱	کرناٹک (یا) - کرناٹک

۴۷۱	کوتوالی چبوتره	۹۵۷ - ۹۵۴ - ۹۴۴	..
۴۵۴	کوتھہ بیلانہ	۸۷۲ - ۸۷۰ - ۸۶۹	کشہ
۴۷۸	کوچ	۱۵۲	کشن گذہ
	کوچ بہار موسوم بہ عالمگیرنگر	۲۵۶ - ۲۲۳	کعبہ شریف
۵۵۴ - ۵۴۶ - ۵۴۵		۳۵۹	..
	کوچ ہاجو (یا) کوچ ہاجو	۵۹۸	کما یون
۴۵۲ - ۳۶۵	..	۸۷۹	کمن پور
	کودرہ (یا) کورہ مضاف صوبہ		کنار مہندری کہ متصل قصبہ
۶۸۷ - ۶۸۶	احمد آباد	۱۹۴	سرنال است
۶۹۱	کودرہ و تھاسرہ	۲۹۷	کنار ہیرمند
۴۲۲	کور دھن نگر		کنبایت (یا) کنبہایت
۴۱۸	کوشک	۱۹۶ - ۲۸۲ - ۳۸۰ - ۴۴۸	
۵۶۵ - ۵۳۶	کوکن	۸۵۲	..
۸۱۴	کوکندہ تعلقہ رانا		کنجی کوتھہ (یا) کنجی کوتھہ
۸۲۱	کول	۵۷۲ - ۵۳۰ - ۵۱۷	..
۳۳۱ - ۲۷۵	کولاب	۸۸۶	کمیر
۵۴	کول جلالی		کنک گیر (یا) کنگری (یا)
۷۷۳	کول جلیسر	۶۵۶ - ۳۲۶	کنگری
۹۵۸	کوندوانہ	۵۴۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸	کواہتی
۱۲۹	کوة برقی	۵۵۰ - ۵۴۵	..

۵۵۰	۵۴۵	..	کوه بهر تفت
۱۴۷	کوهستان کشمیر				کوه چلپرنیه (یا) کوه چلپرنیه
۳۲۷	کوارج (یا) کورج		۵۵۶
۳۲۶	کهابرت	..	۱۵۷		کوه دامان شمالی
۹۷	کهاچرود (یا) کانجرو		۱۵۷	..	کوه سر مور
- ۴۴	کهندارن (یا) کهندانون		۲۸۰	..	کوه سلیمان
۹۹۷ - ۱۷۳	۱۴۴	..	کوه سواک
- ۵۸۵ - ۱۳۳ - ۲۴	کهنجوه		۴۹۳ - ۱۶۸ - ۱۵		کوه کانگور
۹۷۰ - ۷۸۱	۴۷۵	..	کوه کامارون
۳۱۱	کهر	..	۷۷۴	..	کوه مداریه
۴۰۱ - ۳۷۴ - ۹	کهرکی				کوه نمکسار مضاف صوبه پنجاب
۶۵۲	کهری گجرات		۷۴
۷۷۹	کهنسار سرحد کابل		۹۱		کوههای مغلستان
۹۵۰	کهوریره (یا) کوریره		۴۵۹		کوهسار بدخشان
۱۵۶	کوه مجاهد	..	۳۶۴		کوهستان بکلانه
- ۹۶۷ ۹۴۹ - ۱۷۴	کهلما				کوهستان تامرپ (یا) تامروت
۳۸۲	کیرانه	..	۵۵۴
	کی-رانه پرگنه از مضامفات		۹۹		کوهستان سری نگر
	سهارنپور صوبه دهلی		۵۹۳		کوهستان کابل
۳۸۱	- ۵۴۹		کوهستان کامرپ

۷۳۳ - ۷۳۶ - ۷۴۷ - ۷۴۹	۸۲۲ .. کیلا گڑھی
۷۵۰ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۷۶۷	۸۱۳ .. کیلا نات
۷۶۸ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴	۴۷۴ .. کیلو گڑھی
۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۴۳ - ۸۷۲	
۸۷۵ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹	
۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۷ - ۹۶۹	کجرات ۶ - ۷ - ۲۰ - ۵۰
۳۴ - گڈھ (یا) گڈھی	۵۳ - ۵۷ - ۵۹ - ۷۰
۲۲۴ - ۴۰ - ۱۴۸	۷۱ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۸
گڈھ پتلی (یا) گڈھ پتیلی	۹۷ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۸۳
۷۵۱ (یا) گڈھ پتیلی	۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۳ - ۱۹۴
گڈھ نمونہ (یا) کرگ نمونہ	۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۴
۸۳۳ مضاف دکن	۲۰۸ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۱۹
۷۴۲ - ۷۳۷ گڈھی بھولچری	۲۵۷ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵
۲۲۴ گذر چوسا (یا) چوسہ	۳۰۶ - ۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۲۶
۸۳ .. گذر دان	۳۷۸ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰
۷۰۱ .. گرجستان	۴۳۴ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۵۱
۱۸۰ گردیز (یا) گردیز	۴۶۶ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۱
۳۱۸ - ۳۱۶ .. گریوہ	۴۹۲ - ۵۹۲ - ۶۰۲ - ۶۵۵
۱۰۹ گلبار (یا) گلزار	۶۵۸ - ۶۷۰ - ۶۷۸ - ۶۹۰
۸۶۳ - ۵۹۱ - ۵۳۶ گلبرگہ	۶۹۲ - ۷۲۰ - ۷۲۹ - ۷۳۱

* حرف کاف فارسی *

۹۶۱ گہات کاغذی دارہ	۷۶۸
- ۲۱۰ - ۲۰۹ گہارہ گہات	- ۱۷۳ / گلکنڈہ (یا) گلکنڈہ
۵۴۴ - ۵۴۴	- ۵۳۰ ✓ - ۵۲۳ - ۵۱۴ - ۵۰۳
	- ۴۲۷ ✓ - ۴۲۱ - ۵۹۵ - ۵۸۸
	۶۸۵ - ۶۸۴ - ۶۹۱ ..
* حرف لام *	گنبد متصل بدرازہ سمت
۱۲ لہری (یا) لاری بندر	غربی روضہ شاہ عالم ۴۴۸
- ۱۸ - ۱۱ - ۱ لہور	- ۷۳ گنگ (یا) گنگا
- ۴۷ - ۳۶ - ۲۷ - ۱۹	- ۳۵۸ - ۳۵۶ - ۲۱۹ - ۸۰
- ۷۲ - ۷۱ - ۵۶ - ۴۸	- ۵۴۲ - ۵۲۱ - ۴۷۵ - ۴۳۹
- ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۹۵ - ۷۸	- ۸۷۱ - ۸۶۷ - ۸۲۳ - ۷۳۸
- ۱۷۲ - ۱۳۱ - ۱۲۷ - ۱۱۴	- ۹۲۶ - ۹۲۰ - ۸۹۲ - ۸۹۱
- ۲۱۳ - ۱۹۳ - ۱۸۸ - ۱۸۰	۹۵۳
- ۳۰۸ - ۲۷۷ - ۲۶۱ - ۲۵۶	گنگ بہاگیرتی .. ۷۳۸
- ۳۳۱ - ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۰۹	- ۶ گوالیار مضاف اکبر آباد
- ۳۹۶ - ۳۵۳ - ۳۴۸ - ۳۴۳	- ۶۶۹ - ۱۴۲ - ۵۴ - ۳۴
- ۴۵۹ - ۴۵۷ - ۴۵۰ - ۴۳۶	۸۰۱
- ۵۰۰ - ۴۹۹ - ۴۹۳ - ۴۷۱	گودادری .. ۳۵۶
- ۵۶۸ - ۵۲۵ - ۵۱۸ - ۵۱۰	گورکھپور ۲۰۹ - - ۱۷ - ۱۶
- ۶۰۳ - ۵۹۹ - ۵۷۵ - ۵۷۲	۵۵۹ - ۹۵۰
- ۶۶۶ - ۶۳۴ - ۶۱۶ - ۶۱۲	

۹۲۰	در يات گنگ دکن	۷۱۸ - ۷۱۶ - ۷۰۹ - ۷۹۴
۹۵۵	لوهري چک ..	۷۵۶ - ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰
۲۴۵	لوهري ..	۷۵۷ - ۷۸۱ - ۸۱۸ - ۸۲۰
۶۷۲ - ۱۲۸ - ۴۷	لوهري گندھ	۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۴ - ۸۶۸
* حرف هيم *		۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۲ - ۹۲۷
۲۴۴	ماتھيله ..	۹۳۶ - ۹۳۵
۸۲	ماردچان (يا ماردچا)	لدهانه (يا) لدهيانه ۴۷۵
۷۹۲	مازندران ..	لعل باغ بوهانپور ۳۶۷
۵۲۴	مالجي پوره	لعل فام فتح پور ۴۶۴
۵۴ - ۵۳ - ۵۱	مالوه	لکريت پلي (يا) لکريت باي ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۵۸ ..
۷۰ - ۹۷ - ۱۳۷ - ۱۴۹		لکھو ۲۰۲ - ۲۴۸ - ۴۳۴
۱۸۴ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵		۴۸۱ - ۵۱۶ - ۵۸۴ - ۷۸۱
۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷		۸۳۹ - ۸۹۲ - ۹۵۳ ..
۲۵۷ - ۲۸۶ - ۳۲۲ - ۳۳۲		لکھي .. ۳۱۱ - ۳۷۳
۳۳۳ - ۳۶۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹		لنگر کوٽ مضاف پيشاور
۳۸۹ - ۳۹۷ - ۴۵۳ - ۴۸۰		۷۷۹ - ۷۱۲ - ۷۴۷ ..
۴۸۳ - ۵۲۳ - ۶۰۰ - ۶۲۵		لونا چماري (يا) لونا چماري
۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۷۰ - ۷۱۴		۵۴۸
۷۳۱ - ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۳۸		لونگر (شهرست در لب

فرخنده بنیان ۷۳۷ - ۸۶۹	۷۵۰ - ۷۶۶ - ۸۰۶ - ۸۲۷
محلہ جدی ملی (یا)	۸۳۰ - ۸۳۵ - ۸۴۰ - ۸۴۳
چدی ملی (نام یکی از	۸۴۴ - ۸۴۹ - ۸۷۶ - ۸۷۷
محلہ های کشمیر) ۷۶۴ -	۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶
۷۶۵	۹۳۹ - ۹۴۶ - ۹۶۹
محلہ حسن آباد (نام یکی	ماندو (مضاف صوبہ مالوہ)
از محلہ های کشمیر)	۵۱ - ۱۹۳ - ۱۹۹ - ۳۲۹
۷۶۵	۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۸
محمد آباد پدر ۳۳۷	۵۵۶ - ۵۸۷ - ۷۱۳ - ۸۳۰
محمدون آباد .. ۵۴۳	۹۶۵ - ۹۶۶
محمدون پورہ بیرون شهر ادرنگ	ماندھا ۹۵
آباد .. ۹۳۹	۲۰۷ - ۲۳۰
محمدون عراقی (نام جا)	مانکورت ۱۴۶
۵۹۵	۲۶۴ - ۳۰۴ -
مخلص پور .. ۱۵۷	۸۸۲
مدکل مابین ظفر آباد ر	متھرا ۷۳ - ۱۰۳ - ۴۲۱
حیدر آباد ۸۳۳	۴۲۲ - ۴۶۲ - ۴۸۷ - ۵۹۷
مدینة السلام بغداد ۴۷۰	۶۰۰ - ۸۸۸
مدینة طیبہ ۳۳۳ - ۵۶۳	۴۶۴ - ۴۷۱
مران آباد ۷۰۸ - ۹۹	مچھالی بندر مـوہ

۱۵۶ - ۵۵۷ - ۵۷۳ - ۵۷۵	۷۶۵ - ۷۶۹ - ۸۳۱ - ۸۳۹
۹۴۷ - ۹۴۴ - ۹۴۳ - ۹۲۲	۸۷۸ - ۸۷۶ - ۸۴۳ ..
مسجد جامع آگره ۸۲ - ۲۲۷	مرتضی آباد مرچ (قصبه)
مسجد جامع فتح پور ۳۲۸	مضاف بیجاپور ۹۴۲
مسجد جامع موسوم بمسجد	مرتضی پور صوبه برار ۶۵ -
جهان نما مسجد شاه جهان	۹۵۵
۴۷۲	مرراج ر کامراج یعنی بالا ر
مسجد عالی قصبه سکهر (یا)	پائین رویه آب بهت ۳۱۴
۷۵ .. سکهر	مرشد آباد ۷۵۲ - ۷۵۳ -
۷۴۰ - ۷۵۹ .. مسقط	۷۷۹ .. مرغزار
۳۲۰ .. مشهد	۹۹۴ .. مرغیزان
مشهد مقدس ۲۲۷ - ۲۶۲ -	مرکزه حال کلیان ۱۵۶
۳۱۴ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ -	۳۴۳ .. مرد
۴۴۱	مزار دیر پتھه ۳۱۱ ..
مشهد مقدس رضویه ۹۳۶	مزار سلطان المشایخ ۳۲۴
مشهد منور مرتضویه علیه السلام	مستقر الخلافه ۴۹۴ - ۵۰۴ -
۳۰۹	۵۵۸ - ۵۶۷ - ۶۶۹ - ۸۱۷ -
۴۷۰ .. مصر	۹۶۹ - ۸۳۱
۴۷۳ .. مصر جامع	مستقر الخلافه آگره ۹۴۷
معمور آباد که موضعه ست	مستقر الخلافه اکبر آباد

۹۶۶ - ۸۶۸ - ۸۲۶	..	از نجف اشرف	۳۷۶
۸۱۸	..	معمورہ بنگالہ	۲۰۹ - ۲۰۶
۸۴۶	..	مغل پورہ واقع خجستہ بنیان	۷۷۰
۳۵۵
۳۶۴	..	مقازیر	۸۷
۸۷۹	..	مقام پور مندل	۱۲
۸۸۶	..	مقصود آباد (نام قلاب)	۸۹۲
..
۴۵۴	..	مکران	۴۸۶ - ۳۱۰
۳۰۹	..	مکظور	۸۴۴
۸۵	..	مکتہ معظمہ	۱۲۱ - ۹۱
۹۲۷	۷۰۱ - ۲۵۲
۲۱۹	..	ملتان	۹۵ - ۹۴ - ۵۱
۷۱۸	۱۷۰ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۰۱
۸۰۱	۲۴۱ - ۲۰۵ - ۱۹۵ - ۱۷۱
۱۰۶	..	مل کھیر (یا) بل کھیر	۳۰۷ - ۳۰۶ - ۲۸۰ - ۲۵۲
۲۱۶	..	ممالک شرقی	۳۲۹ - ۳۲۵ - ۳۱۲ - ۳۰۹
۲۱۲	..	مملکت کابل	۵۶۸ - ۴۳۷ - ۴۳۶ - ۳۴۵
۲۱۵	..	مملکت گجرات	۷۱۷ - ۶۹۷ - ۵۸۵ - ۵۷۵
۷۷۸	..	مندر (یا) مندلہ	۸۲۳ - ۸۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۸

۵۱۶	..	مونکی پتن	۴۴	مزدن موسوم بمفتوح
۴۱۱	..	مونگیر	۲۲۰ - ۵۰	مزدور ..
۲۸۹		موهان پرگنہ لکھنؤ	۸۴۱	منزل تورہ ..
۴۰۷	..	موہن نالہ		منزل جہا بڑہ (یا) جہا بڑہ
		مہابن (پرگنہ ایست از سرکار	۸۴۲
۵۶۹ - ۴۶۲ - ۴۲۱		آگرہ)	۸۲۴ - ۴۳۷ - ۱۴۹	مؤ
۵۵۰		مہاچین (یا) ماچین	۵۵۹	مورنگ ..
۸۹۳	..	مہارپور	۱۱ - ۱۰	موصل ..
- ۴۰۲ - ۴۰۱		مہاکوٹ	۱۴۱	موضع انڈارہ ..
۶۴۵		موضع بری ٹپہہ (یا) بری
۵۴۳	..	مہانڈی	۵۴۵	ٹپہہ (یا) بری ٹپہہ
۳۵۶ - ۲۹۲	..	مہگر	۲۶	موضع پی بری ..
۳۲		مہگر بالا گھات برار	۱۹۱	موضع چاری کاران
۹۰۱	.	میدان تھالکی		موضع حسن پور سوکار ہندو
۸۹۲		میدان سانڈی و پالی	۸۷۷ - ۷۷۰
۹۱۹		میدان شاہ گڑھ	۲۳۲	موضع درسین ..
		میدک مضاف موہیہ حیدر آباد	۸۰۴	موضع درحد ..
۴۰	۵۴۲ - ۵۴۰	موضع سولی
- ۵۹۸ - ۲۵۰		میرٹھہ		موضع کھرکی موسوم بہ ارننگ
۸۲۲	۴۴۳	آباد ..

۹۱۳ - ۷۷۸	۵۴۳	میر داد پور
(نربدا (یا) نربده (نربا)	۸۵۰ - ۳۰۶	میسور
- ۲۲۰ - ۱۸۵ - ۱۴۲ - ۵۷	۷۱۵ - ۵۹۸	میواب
- ۴۹۵ - ۴۶۱ - ۳۳۳ - ۳۲۰	۶۴۷ - ۱۵۸ - ۱۵۷	میوات
- ۸۷۳ - ۸۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۴	۳۴۴ - ۵۰	میوار
۹۹۹ - ۸۹۵	<hr/>	
نربد گندھک (یا) گندک ۲۲۴	* حرف نرن *	
نردار (یا) نردار ۴۲۹ - ۲۰	۸۸۹ - ۲۰۷	نار نول
نصر پور .. ۳۱۲	- ۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۹۷	فاسک
نظام آباد بالائے کتل فردا پور	۹۴۱ - ۹۲۳
۸۸۲	۸۷۳	ناگپور
نعمت آباد .. ۳۳۷	- ۲۰۵ - ۱۹۵ - ۵۰	ناگور
نقب شیر حاجی مہاکوت	۸۸۶ - ۲۳۵ - ۲۳۴	۲۱۴
۴۰۲	۴۴	ناندگیر موسوم بہ گیدر
نگر کوت .. ۱۹۵	- ۸	فاندیر (یا) فاندیر دکن
نلدرک .. ۶۴۸	- ۷۳۸ - ۶۲۲ - ۴۴۵ - ۴۲۹	
نور پور .. ۸۲۴	- ۸۰۰ - ۷۸۵ - ۷۸۴ - ۷۶۸	
نورس قارا .. ۴۳	۹۴۳ - ۹۴۲
نور گندھ .. ۴۶۳	۴۱۰	نجف اشرف
نوشہرہ .. ۱۸۸	- ۱۳۱	نذر بار (یا) نذر بار

۵۲۲	..	ولایت بگلانه	فهر بهشت (یا) بهشت (نام
۲۹۵		ولایت بهائی	فهر بهشت (۱۰۰ -
۳۸۰ - ۲۴۶		ولایت بهار	۵۲۹ - ۴۶۶
		ولایت بهاره مضاف گجرات	۱۴۰
۴۸۶	فهر شاهجهانی ۱۲۰
۱۵۸	..	ولایت بیجاپور	فهر لاهور ۵۲۵ ..
		ولایت بیل قلی (یا) سل قلی	فهر هرسل ۸۸۲ ..
۵۵۴	فیلاب ۱۴۴ - ۲۱۱ - ۲۶۸ -
۷۸	..	ولایت بیرق	۲۷۳ - ۲۷۱ ..
۳۰۸	..	ولایت پنجاب	۲۴
۱۰۴	..	ولایت جام	نیلنکه (یا) نلیکه
۵۵۰	..	ولایت ختن	نیمدت (یا نیمله) ۷۰۹
۴۳۳	..	ولایت دهنذیره	
۲۲۸	..	ولایت سرور	
۳۱۲ - ۳۱۰		ولایت هنده	واکنگیره (یا) واکنگیره ۶۳۹ -
- ۴۸۸ - ۴۸۷		ولایت سورتیه	۸۵۰ - ۶۹۳ - ۶۵۱ - ۶۴۸
۴۹۲	وزیر آباد (نزدیک لاهور) ۹۳۵
۱۵۸	..	ولایت سیوا	ولایت .. ۸۹۲ - ۱۸۰
۳۴۰	..	ولایت فارس	ولایت اودیسه ۲۹۵
		ولایت فرغانه (که از اقلیم پنجم	ولایت بالا گهات کرفاتک ۵۱۷

* حرف واو *

۷۰۴ - ۷۰۳	..	۹۴۳	..	است)
۸۲۳	..	هرندار	ولایت کامروپ یعنی هاجو و	
۹۰۹	..	هرسول	کواھتی و توابع آن ۵۴۴ -	
۴۸۶	..	هرمز	۵۵۴
هرنگانون و چویره مضاف صوبه		۲۳۷	ولایت گجرات	
۲۶۲	خاندیس	۲۱۱	ولایت کنھر	..
۱۱۵	..	هریس	ولایت گنده	..
۴۵۹	..	همایون پور	ولایت مہستی	۲۴۸
- ۸	هندوستان (۱۲) ہند	۷۶	ولایت میان در آب	
- ۵۴ - ۲۴ - ۲۰ - ۱۸ - ۱۱		۵۵۴	ولایت درنگ	..
- ۸۶ - ۸۵ - ۸۳ - ۸۲ - ۶۲				
- ۱۳۱ - ۱۲۱ - ۱۱۱ - ۹۰				
- ۱۵۳ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۵				
- ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۳ - ۱۵۰		۵۴۴	..	هاجو
- ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۵ - ۱۷۱		۸۹۰	..	ہانسی
- ۲۰۲ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۰		۸۹۰	..	ہانسی و حصار
- ۲۱۵ - ۲۱۲ - ۲۰۵ - ۲۰۳		۹۳۵	..	ہتیا پول
- ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۲۲۳ - ۲۱۶		۸۱	..	ہجای
- ۲۵۵ - ۲۵۲ - ۲۴۱ - ۲۳۵		- ۲۴۶ - ۲۷۵ - ۸۹		ہرات
- ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۷ - ۲۵۶		- ۴۲۶ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۱۰		

* حرف ہا *

۵۴۴	..	ہاجو
۸۹۰	..	ہانسی
۸۹۰	..	ہانسی و حصار
۹۳۵	..	ہتیا پول
۸۱	..	ہجای
- ۲۴۶ - ۲۷۵ - ۸۹	..	ہرات
- ۴۲۶ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۱۰	..	

- ۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۴۶ - ۷۴۰	- ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵
- ۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۶۶ - ۷۶۲	- ۲۸۵ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۲۷۱
- ۸۱۳ - ۸۰۱ - ۷۹۴ - ۷۸۶	- ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۹۹ - ۲۸۸
- ۸۲۷ - ۸۲۱ - ۸۱۵ - ۸۱۴	- ۳۲۷ - ۳۲۳ - ۳۱۶ - ۳۱۴
- ۸۵۰ - ۸۳۷ - ۸۳۴ - ۸۲۹	- ۳۴۱ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۸
۸۸۲ - ۸۸۱ - ۸۷۵ - ۸۵۱	- ۳۵۵ - ۳۴۷ - ۳۴۶ - ۳۴۲
- ۹۱۱ - ۹۰۶ - ۸۹۵ - ۸۹۲	- ۳۷۹ - ۳۷۶ - ۳۷۰ - ۳۶۱
- ۹۱۸ - ۹۱۵ - ۹۱۳ - ۹۱۲	- ۴۰۱ - ۴۱۱ - ۴۰۷ - ۴۰۰
- ۹۴۴ - ۹۳۸ - ۹۳۶ - ۹۱۹	- ۴۵۰ - ۴۴۹ - ۴۳۶ - ۴۳۲
۹۶۶	- ۴۷۶ - ۴۷۴ - ۴۶۰ - ۴۵۱
۲۷۵ .. هندو کوه	- ۵۱۶ - ۴۹۷ - ۴۹۶ - ۴۷۷
۲۵۵ .. هندیه	- ۵۳۸ - ۵۲۴ - ۵۱۹ - ۵۱۸
۲۰ .. هندیة نربدا	- ۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۴۹ - ۵۴۶
۸۷۷ - ۸۴۰ هندیه	- ۵۸۹ - ۵۸۲ - ۵۸۱ - ۵۵۵
۱۴۶ .. هنسوه	- ۶۰۴ - ۶۰۳ - ۵۹۷ - ۵۹۵
۸۱ - ۷۹ .. هوکلي	- ۶۵۴ - ۶۵۳ - ۶۳۶ - ۶۳۳
هولندي از محالات بيجاپور	- ۶۷۶ - ۶۷۰ - ۶۶۷ - ۶۵۹
۶۵۶	- ۷۰۲ - ۶۸۷ - ۶۸۲ - ۶۷۷
۳۱۸ .. هيرا پور	- ۷۲۹ - ۷۱۹ - ۷۱۱ - ۷۱۰

(مآثر الامرا)

(۲۰۶)

(فهرست جلد سیوم)

۷۰۵ ۳۴۱ ۳۴۰ ..

• حرف یا •

یزد ۱۱۶ - ۲۶۲ - ۳۳۸ - یهودیه نام ادل امفهان ۴۱۷

تمام شد

فهرست اسمای مواضع واقعه در جلد سیوم مآثر الامرا

MAASIRU-L-UMARA

VOL. III

BY

NAWAB SAMSAMU-D-DAULAH
SHAH NWAZ KHAN.

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVI MIRZA ASHRAF 'ALI

FIRST PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GUIDE PRESS
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

57 Park Street.

CALCUTTA.

1891.

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
